

پیش‌گفت نویسنده

از چند سال پیش به این راز بزرگ تاریخی پی بردم ، که بیشترین پایه آیینهای کشورداری در خلافت اسلامی بویژه آنچه در روزگار عباسیان بکار میرفته و برای آنها در کتابهای گونه‌گون از جمله بخش « الاحکام السلطانیه » فقه اسلامی ، پایه‌ای در نهاده‌اند ، همانا آیینها و سنتهایی بوده که در ایران پیش از اسلام روان بوده و ایرانیان که از باستان زمان به والاترین شیوه‌های شهر یاری در جهان راه یافته بودند و هزاران سال در این سرزمین آن شیوه‌ها را به کار بسته ، همانان پایه‌های کشورداری را در حکومت اسلامی نهاده و برای هر يك از آیینها و دیوانها يك بنیاد فقهی جستجو کرده‌اند .

بانگیزه چنین اندیشه‌ای است که با جرأت بسیار امر و زمی توانم گفت و صد درصد درست است ، از چندی پیش آغاز کردم : از يك سو در بخش « الاحکام السلطانیه » فقه اسلامی به ژرفی در نگرستن ، از دیگر سو آنچه را در کتابهای تاریخ و سیر و ادب به زبان عربی در این زمینه نوشته شده است با یکدیگر سنجیدن و هر آنچه را به آئین شهر یاری پیوستگی میدارد دست چین کردن .

سپس همه آنها را با شاهنامه فردوسی و دیگر کتابهای فارسی و برخی کتابها که فرنگیان درباره تاریخ ایران نوشته‌اند به‌سنجش کشیدن، نتیجه این کار کتابی شده است که هم‌اکنون در دست شما خواننده گرامی است.

نتیجه این جستجوها و کاوشها که خیلی هم به درازا کشیده این شده است که شهرسازی یا حکومت به وارونه آنچه برخی تنبلان پیرو، جستجو نکرده و انمود میکنند، یا مستمندان بدخواه گفته‌اند اینست که در کشور باستانی ایران شهرسازی بشکل خود کامگی و دژ آگاهی نمی‌گردیده است. برعکس این پنداری پایه، شهرسازی در این کشور دارای آیینها و سنتهای بسیار استواری بوده و آن سنتها در دل مردم این سرزمین ریشه‌های ژرفی میداشته و اکنون نیز چنین است.

باید در نظر گرفت که به آیینها و سنتهای شهرسازی در این کشور سه‌بار تاخته شده و در هر بار بیگانگانی تا توانسته‌اند کوشیده‌اند پیوندهای آیینهای ایرانی را از یکدیگر بگسلند. نخست: هنگام شورشهایی بوده که از آشوب اسکندر مكدونی برپا شده بود و بنا به نوشته‌های ایرانی از سوزاندن کتابها و آشفته کردن رهگذر دانشها در آن زمان، بدخواهان ایران هیچ کوتاهی نکرده‌اند.

دوم: زمان جنگهای اسلامی و دیگر شدن دینست که باز نژادپرستان عرب و هواخواهان دستگاه خلافت، بویژه مانویان و افسوس که برخی از خود ایرانیان تازه مسلمان وابسته به دستگاه خلافت، نیز در این راه کوشیده و گاهی از خود خلیفگان هم تندروتر میشده‌اند.

سوم: هنگام آشوب تاتاران بوده که بفرهنگ ایران و اسلام گزندهای فراوانی زده شده و خدا میداند چند هزار

به انگیزه این اندیشه بود که نویسنده این کتاب با کوشش بسیار بیشترین آنچه را در کتابهای عربی خواه فقهی و خواه تاریخی یا ادبی ، در زمینه پایه های شهرپاری در ایران آمده بود به فارسی برگردانیده ام و پس از سنجش آنها پاشاهنامه فردوسی و تاریخ بیهقی و دیگر کتابهایی که در پاورقیها به نام و صفحه آنها اشاره شده است ، به دوازده گفتار بفر کردم که روزگار اسلامی است : کتاب از سادات و ده لنگه ، ایران پیش از و نیز چنانکه خواننده کتاب خواهد دید هر جا برخی نویسندگان اروپائی از روی اشتباه یا غرض دینی و سیاسی ، در یکی از رهگذرهای تاریخ ایران لکه ای در انداخته اند ، کوشیده ام با زبان دانشی آن لکه را بزدایم .

خواننده گرامی کتاب خواهد دید که برای نشان دادن

يك مطلب گاهی متن چندین سند آورده شده است و بسا کسانی این رفتار را از روال پژوهشهای تاریخی بدور دانند و يك گونه درازنویسی انگارند .

دلیل بکار بستن چنین روندی دو چیز بوده است :
نخست : اینکه دوست میداشتم همه سخنانی که در روزگار عباسیان از کتابهای فارسی برداشته شده و در قالب زبان عربی ریخته گردیده است و اصل فارسی آنها بیشتر از میان رفته ، بار دیگر در فراخنای زبان فارسی در آید تا فارسی‌زبانانی که عربی نمیدانند بتوانند از آنها بهره گیرند بویژه که زبان عربی از روزگار عباسیان تا کنون سخت دیگرگون شده و هر عربی‌دانی نمیتواند از نوشته‌های کهن آن زمان باسانی بهره گیرد .

آنچه که دشواری را سنگینتر میکند آنست که در آن روزگار شیوه نویسندگان چنین بوده که در نوشته‌های خود بیابایی اصطلاحات فقهی ، فلسفی ، اداری ، ادبی و دیگرها را بکار برند . پس تا کسی به مفهوم آن اصطلاحات آشنا نباشد نمیتواند به ژرفای نوشته‌های ایشان چنانکه باید و شاید راه یابد .

دو دیگر که : در هر يك از این متنها نکته‌های ویژه‌ای دیده میشود که يك نویسنده آن نکته را در سخنش آورده و آن دیگری از آن غفلت کرده و یا به آن ارجحی ننهاده است و نکته دیگری را در سخن خود بدیده گرفته .

از اینجا بود که برگردانیدن این منتها بفارسی خود کاری بایسته بود و جا دارد دیگران نیز آنچه را من نکرده‌ام بویژه در زمینه تاریخ دانشها از عربی بفارسی برگردانند .
بیگمان انگیزه فراهم آوردن این کتاب شوری است که از انقلاب مقدس «شاه و مردم» پدید آمده . و امیدوارم کارهای

تحقیقی در همهٔ زمینه‌ها براهی افتد که این انقلاب در جستجوی آن راه است .

در پایان می‌بایست در برابر وزیر میهن پرست و نیک‌خواه فرهنگ و هنر جناب آقای پهلبد که برای چاپ این کتاب عنایتی فرموده‌اند از ته دل سپاس گزارم . زیرا ناشران امروز آمادهٔ چاپ کردن چنین کتابهایی که خواندن آنها ویژهٔ گروه فرهیختگان است نه توده انبوه مردم ، نیستند و در این راهها سرمایه‌گذاری نمیکنند .

همچنین از تیمسار ارجمند سپهبد صادقان سرپرست سازمان جغرافیائی کشور و نیز تیمسار سرتیپ نوربخش صمیمانه سپاسگزارم که یک نقشه‌کش دانا و آزموده را با ابزارها و کاغذ نقشه‌کشی چندین روز بدفتر من فرستادند و آن جوان هنرور از روی رهنمائی نویسنده نقشهٔ زیبایی از ایران روزگارساسانی نگاشت که به پیوست کتاب چاپ شده است . امید آنکه آن جوان که نام خانوادگی او زرگر است در کارها همیشه کامیاب باشد . در این نقشه نام استانها و شهرها بگونه‌ای آمده است که در باستان زمان بویژه روزگار ساسانیان رواج میداشته و بگمان من نخستین نقشه مستند در این زمینه است . در آن نقشه برخی نامها را که اروپائیان به غلط در برخی جاهای کشور ما پیاده کرده بودند ، در جای درست خود آورده‌ام .

تهران یکم خرداد ماه ۱۳۵۰

س . م ، ع امام شوشتری

گفتار یکم

فلسفه شهریاری در ایران

«آن فرمانروایی راست و درست است، که درآبادی کشور کوشد. بینوایان را آرامش دهد. داد و آئین راست برپا سازد. بیداد و ستم را ازخود و مردمش دور دارد.»

مینوخرد گفتار ۱۵ بند ۱۶ و ۱۷

درس‌زمین ایران که یکی از باستانی‌ترین فرهنگهای آدمیان پدیده آمده است، چنانکه آثار و روایت‌های تاریخی نشان میدهد، از زمانهای خیلی دور مردم به ترازگاه زندگی شهری برآمده‌اند و هزاران سال پیش بوده‌است که شیوه زندگی شبانی و خانه‌بدوشی را در پشت سر نهاده‌اند. دیده‌ها و شهرکها و شهرهای بزرگ پی افکنده‌اند و در شهرها مزدوران بدلیخواه خود بکار می‌پرداخته مزد می‌گرفته‌اند.

ایرانیان حکومت مرکزی را زمانی پدید آورده‌اند که در شهرها و شهرکها چنین نیازی پدید آمده بوده و نیروئی لازم آمده بود که از ستمکاری و افزون‌خواهی زورمندان جلوگیری کند. زمان پدید آمدن حکومت مرکزی که وظیفه آن ایمن نگهداشتن توده مردم از افزون‌طلبی زورمندان در کشور بوده و نگهداری ایران از تازش بیگانگان، تا آنجا در ژرفای زمانه بالا می‌رود که تاریخ درست آن از دیدگاه سالماری تاکنون نادانسته مانده است.

بنظر میرسد دیرنگی عمر حکومت مرکزی در این کشور با پدید آمدن واژه (پادشاه) و (شاهنشاه) پس از واژه (شاه) بی‌پیوستگی نباشد. شاه در فارسی کهن بمعنی بزرگ و سالار تیره‌هاست. چنانکه واژه (شاهی) در زبان عربی در همین معنی بکار می‌رفته است که از فارسی گرفته شده. واژه پادشاه که از دو تیکه (پاد) و (شاه) ساخته شده بمعنی برتر از شاه است و گویی این دو واژه در فارسی، هنگامی پدید آمده‌است که حکومت مرکزی در ایران رشد کرده بوده و نخستین وظیفه پادشاه یا شاهنشاه این بوده که شاهان (فئودالها) را از ستمگری برتوده مردم باز دارد.

اگر بتاریخ دراز ایران از دیدگاه شناختن آئین زندگی و پیشرفت آن درنگریم، خواهیم دریافت که واژه شاهنشاه یعنی پیشوای حکومت مرکزی و این واژه هیچگاه بمعنی (امپراطور) بکار نرفته است.

شاهنشاه در تاریخ ایران به وارونه مفهوم امپراطور که بیشتر بوی زورگویی و ستمکاری از آن فهمیده میشود، سیمائی است دارای جنبه‌های آسمانی که از سوی خدا برای پیشبردن فرهنگ و تمدن در میان مردم برگمارده شده‌است.

از اینجاست که می‌بینید در تاریخ داستانی ما شاهنشاهان در سیمائی نگاشته شده‌اند که اگر ایشان را پیش برندگان دانش و فرهنگ بشری بنامید از آن چه در آن داستانها آمده‌است، دور نشده‌اید.

در شاهنامه فردوسی و کتاب غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی نیشابوری و روایت‌های دیگر که از کتابهای روزگار ساسانی برداشته شده‌است، شاهنشاهان ایران در چنین سیماهائی که گفته شد، نگاشته شده‌اند.

هوشنگ: نخستین کسی است که آهن از سنگ در آورده و از آن دست‌انزار درودگری ساخته. او فرمان داده درخت ببرند و از چوب آنها خانه سازند و نیز فرموده گاو و گوسفند را بیرو رانند و از گوشت آنها بخورند و ددان و دیگر جانوران زیان آور را بکشند. کشاورزی را او پیشرفت داده و اندازه‌گیری آبها و کشتن غله‌ها و نشانیدن میوه‌دارها را او پدید آورده‌است. پرستشگاه او ساخته و مردم را خداپرستی آموخته و ایشان را برای نیکو کاری واداشته و از کارهای ناشایست بازداشته. بزهاران و زبانکاران را از شهرها و دهها به کوهستانها رانده‌است.

طهمورث زیناوند: او نخستین کسی است که خط پارسی را پدید آورده و زیور پادشاهان نهاده و براسب نشستن و برستور بار نهادن و اشگر بهر نخجیر بدست آوردن و از پشم و موی جانداران جامه و فرش بافتن، او پدید آورده‌است. گفته‌اند آغاز رسم روزه داشتن برای دادن يك نوبت خوراك به بینوایان نیز از اوست.

جمشید: در مدت پنجاه سال نخستین سلاحهای گوناگون ساخته از آهن، و پولاد از بهر زخم او پدید آورده و شمشیر او ساخته و ابزارهای صنعتکاران او پدید آورده‌است. در پنجاه سال دیگر پشم و کز و کنان رشتن و بافتن و رنگرزی پدید آورده‌است.

فریدون: سخت دانا و هوشمند و دادگر بوده او نخستین کسی است که علم طب

نهاده است و در فلسفه و علم نجوم دستی داشته است. فریدون از گیاهان دشتی و کوهی داروها بیرون آورده که بکار مردم و جانوران آید، او نخستین کسی است که خر بر مادیان جهانیده تا استر پدید آمده است^۱.

سیمای دیگر پادشاهان ما در داستانهای کهن ایرانی نیز کمابیش چنین نگاشته شده است اگر زمان درست این رویدادها را ندانیم و کسانی را که در آنها نامبرده شده‌اند از دیدگاه سالماری نیز درست شناسیم، باری رویهم‌رفته آنها در شکلی که در کتابهای ملی ما مانند اوستا و بوندهشن و شاهنامه آمده است، دست‌کم نماینده آرزوها و اندیشه مردم ایران از زمانهای باستانی درباره شاهنشاهی و پیشوای حکومت مرکزی است و نشان میدهد که ایرانیان از شاهنشاهان خود چه میخواستند و دید مشترکشان درباره حکومت مرکزی چه بوده است.

فلسفه شهرباری در ایران، از دیرباز با دین و اخلاق آمیخته بوده تا آنجا که گفتی دین و اخلاق در چهره راستین خود، پایه و بنیادی برای شهرباری بشمار می‌آمده است. رنگ آمیختگی شهرباری با دین در باورهای دینی پیش از برخاستن زرتشت اسپنتمان و خشور بزرگ ایرانی بزرگ دیده میشود.

چیزی که هست فشرده معنی دین، بگذریم از برخی سنتها و آئینهای ظاهری که در هر یک از کیشها بشکلی دیده میشود، بودن تکیه‌گاهی است برای زندگی اجتماعی و شهرباری و سرچشمه‌ای برای نیروبخشیدن به زندگی اجتماعی در این جهانی که هم‌اکنون در جلو چشم ما نهاده است، نه راهی که غرض از آن تنها نشان‌دادن گذرگاهی باشد به جهان دیگر و این جهان را آنچه در آن است زشت و نادرست‌داشتنی شمردن و از آن اهریمن پنداشتن.

در آئین پرستش روشن آسمانی که پدید آوردن آنرا در ایران به طهمورث زیناوند نسبت داده‌اند و نیز بهسازی زرتشت در دین و نیز آئین مهری، تا آنجا که آگاهی داریم در همه آنها دل بستن به زندگانی این جهان و پیشرفت بخشیدن به آن و نبرد با آنچه مایه پس ماندگی و ویرانی می‌گردد، ستوده بوده‌است و از مایه‌های اصلی دین بشمار می‌آمده. در مثل جنگ و ستیزه‌کاری و کشتار را که دشمن پیشرفت آدمیان است و مایه ویرانی جهان، بسیار زشت میدانستند و آشتی‌جوئی و مهربانی و همدستی و یارمندی را نیک می‌شمردند و از کارهای اهورایی میدانستند.

ز جنگ آشتی، بیگمان بهتر است نگه کن، که گاو تو بچرم اندرست

ایرانیان بوارونه اینکه برخی چو انداخته و بدروغ مشهور کرده‌اند، حتی کیفر کشتن را نیک نمیشمردند و تا میشد به چنین کیفری دست نمی‌آلودند.

سپهد که با فر یزدان بود همه خشم او بند و زندان بود
چو خون‌ریز باشد بماند نژند مکافات ببند ز چرخ بلند

۱ - این سخنان با اندک دگرگونی در عبارت از فارسی نامه ابن بلخی: ۳۲ - ۴۶ برداشته شده.

چنان‌که جاحظ نویسندهٔ بصری که در سدهٔ سوم هجری میزیسته آورده است . ایرانیان بیدادرسی کشتن ، و نهانی کشتن را بیرون از آئین می‌شمردند . او دردنبالهٔ داستان خیانتگری یکی که دلیلی برای اثبات خیانت او نبود ، چنین گفته است :

«نهانی و بیدادرسی کشتن کسی ، درست و آئین ایرانیان نبود»^۱ .
آمیختگی دین و اخلاق به فلسفه شهریاری در ایران ، تا آنجا رواج داشته است که مردم دین و شهریاری را یک چیز می‌شمردند و پادشاهان بزرگ ایران همواره میکوشیده‌اند از یک سو خود را بزرگترین پیشوا و نگهدارندهٔ دین نشان دهند ، از دگر سو تلاش میکردند نیکخواهی و نیک‌اندیشی هر چه بیشتر در میان مردم رواج گیرد .

در زمینهٔ فلسفهٔ شهریاری در ایران و آمیختگی آن با دین و اخلاق ، گذشته از سخنانی که در شاهنامه آمده است ، در لابلای کتابهای عربی روزگار عباسیان نیز روایت‌هایی بازمانده است که ترجمهٔ برخی از آنها را در زیر می‌آوریم تا خوانندهٔ این کتاب بر آنچه گفته‌ام دینی درست داشته باشد .

عبدالله بن مسلم دینوری چنین آورده است :

«در یکی از کتابهای ابن مقفع (روزبه) آمده است : کشورداری بر سه گونه است : کشورداری بر پایهٔ دین . کشورداری بر پایهٔ حزم . کشورداری بر پایهٔ هوس . اگر شهریار دین را بر مردمش فرمانروا ساخت ، این شیوه از شهریاری نیکان را خود بخود به پاداش رساند و بدان را بکیفر . نیکان خرسند و ناآرامان ناگزیر از خاموشی گردند و در ردهٔ خرسدان در آیند . در کشورداری بر پایهٔ حزم ، هر چند فرمانروا از سرزنش ایمن نیست ، اما باز گردش کارها بسامان است . شهریاری از روی هوس لحظه‌ای بازی است و روزگاری پریشانی»^۲ .

باز هم آورده است :

«گفته‌اند : فرمانبری از شهریار بر چهار گونه است : از دل . از ترس . از مهر . از دین»^۳ .

باز هم :

«ایرانیان گفته‌اند : سیاستمدارترین فرمانروا کسی است که تن مردم را از راه دل ایشان فرمانبر خود کند . و نیز گفته‌اند : فرمانروا را نشاید از مردم بزور بخواهد او را دوست داشته باشند . باید با نیک‌کردن و نیک‌اندیشی نمودن و رفتار پسندیده ، دل مردمان را بسوی خود بکشاند»^۴ .

باز هم :

«احمد پسر سلام از پدرش باز می‌گفت : هر زمان انوشروان یکی را برای

۱ - التاج : ۱۲۰ (ج ، بیروت) .
۲ - عیون الاخبار ج ۱ : ۴ (ج ، قاهره ۱۹۴۸) .
۳ - همان کتاب ج ۱ : ۷
۴ - همان کتاب ج ۱ : ۸ .

فرمانداری جائی برمی‌گزید ، به دبیر می‌فرمود در فرمانی که برای فرمانداری او می‌نویسد جا برای چهار سطر بازگذارد تا خودش در آنجا با دست خود چیزی بنویسد . چون فرمانرا بنزدش می‌آوردند که بر آن دستینه نهد زیر آن مینوشت : نیکان را با مهرورزی راه ببر و توده مردم را با امید آمیخته به بیم و فرومایگان را با بیم‌دادن»^۱ .

باز هم :

«در کتاب پنیمه آمده است : مثل اندک زیان پادشاهی در برابر سودهای فراوان آن ، مثل باران است که یک بخشش خدایی است و برکت آسمانی و مایه باروری زمین و زیست آفریدگان روی آن . از همین باران نیکی‌زا مسافر آزرده است و گاه‌گاه بناها فرو ریزد و صاعقه با آن فرود آید و سیلابها برانگیخته شود که چه بسا آدمیان و دامها را نابود کند . باران در دریاها موجها برانگیزد و آسیب دریا را بردر یانوردان افزون کند . با همه اینها چون مردم می‌بینند چگونه از باران ، زمین مرده زنده گردیده و گیاهان روئیده و به همه مردم روزی رسیده و نیکی‌ها پدید آمده است ، دیدن آن زیانهای اندک ایشان را از شناختن ارج باران و سیاسگزاری از آمدن آن و فراموش کردن زیانهای اندک ایشان را برمی‌خیزد و به برخی کسان گزند می‌رساند ، باز نخواهند داشت»^۲ .

نخستین وظیفه هر شاهنشاه ، در فلسفه شهریاری ایرانی ، راهبری مردم است در زندگی اجتماعی و بهبود بخشیدن به وضع کشور . در این باره روایتی از ایران باستان در دست داریم که برخی نگرا بر پایگاه بلند شاهنشاه در سازمان اداری کشور است و ما آنها را در گفتار خود خواهیم آورد . برخی دیگر از این روایتها دارای جنبه‌های بنیادی است . از اینرو ترجمه این گونه روایتها را که دسته‌بندی کرده‌ایم ، در زیر می‌آوریم .

شاهنشاه باید سرمشق نیک رفتاری باشد :

عبدالله بن مسلم دینوری از زبان روزبه چنین آورده است :

«در یکی از کتابهای ابن‌مفیع آمده است : مردم جز گروهی کمی ، همواره به فرمانروا می‌نگرند . از اینرو باید نیکی و جوانمردی در نزد فرمانروا ارج‌دار باشد تا بازار زبان‌کاری و فرومایگی در جهان بی‌روتق گردد»^۳ .

برخی از شاهنشاهان ایران که یکی از ایشان اردشیر بابکان بوده است ، بایای خود می‌دانسته در نیک ساختن اخلاق مردم سخت بکوشد . از اینجا بوده که اندرزهای بسیار از زبان اینگونه شهریاران به یادگار مانده است . برخی از اندرزهای اردشیر بر این روال است :

«شما را در بدی نادانی همین بس که هیچ‌کس نادانی را بخود نمی‌پسندد و اگر

۱ - عیون‌الخبار ج ۱ : ۹ (ج ، قاهره ۱۹۴۸) .

۲ - همان کتاب ج ۱ : ۴ - ۵ .

۳ - عیون‌الخبار ج ۱ : ۱۲ (ج ، قاهره ۱۹۴۸) .

اورا به نادانی نسبت دادید خشمگین شود» .

«بهترین خوبیها خرسندی است و بالش خرد از آموختن است»^۱ .

«شهریاری از دین پاید و دین از شهریاری نیرو گیرد»^۲ .

«پادشاهان با روبر تافتن ادب یاد دهند و با نومید ساختن کیفر ندهند» .

«به اردشیر گفتند : کیست که از هیچکس نمی ترسد ؟ گفت : کسی است که در

فرمانروایی داد کند و از ستم دست نگهدارد و حق را یاری دهد . مردم او را فرمان برند

و بر دلها پادشاه باشد و از کشا کشا ایمن . نخستین گام در دادگری آن است که آدمی داد را

از خود آغاز کند و هر خوی نیک و رفتار پسندیده و روش استوار و نیکخواهی را بخود

آموزاند تا در این جهان ایمن و در آن جهان رستگار باشد»^۳ .

و نیز :

«بد کردن از بیچارگی است» .

و نیز :

«من و شما مانند یک تن ایم که چون آسودگی یا آزردهگی بیک اندام آن رسید ،

بدیگر اندامهای آن رو آورد و به همه جای آن رسد»^۴ .

یزدگرد اول ساسانی که از بس بر اشراف و موبدان سخت می گرفته است ، او را

بده گر نامیده بودند ، در سخنرانی روز تاج گذاری خود گفته است :

هر آن چیز ، کانت نباید پسند مکن هیچکس را بدان دردمند

در نوشته های تاریخ نویسان شرقی از این گونه اندرزهای اخلاقی بنام شاهنشاهان

ایران بسیار بازمانده و اینگونه اندرزها دست کم نماینده آن است که در این کشور دین

و اخلاق و کشورداری از باستان زمان با یکدیگر آمیخته بوده است . و در میان نشان میدهد

که مردم ایران از شاهنشاهان خود چگونه رفتاری را چشم می داشته اند و شاهنشاه را که

نماینده خدا بر روی زمین میدانسته اند ، در چه سیمائی می اندیشیده اند^۵ .

در زمینه وظیفه خدایی شاهنشاه در ایران ، افزون بر آنچه در گفتاری که ویژه

سازمانهای دولتی کرده ایم و خواهد آمد ، روایتهای دیگری در دست داریم که هر کدام

میتواند گوشه تاریکی از فلسفه شهریاری را در ایران روشن سازد . علی بن حسین مسعودی

در شهریاری یزدگرد اول چنین آورده است :

«یزدگرد فرزانه ای از مردم کشورش را که در دور جائی از ایران نشیمن میداشت

به درگاه فراز آورد تا از رفتار مردم از او آگاهی بدست آورد و در راهبری ایشان ،

از رای او بهره جوید ، زمانی که آن فرزانه بنزدش فراز آمد از او پرسید :

۱ - عهد اردشیر : ۱۰۴ (ج ، تهران ۱۳۴۸) .

۲ - همان کتاب : ۱۱۲ .

۳ - همان کتاب : ۱۱۶ .

۴ - همان کتاب : ۱۱۴ و ۱۱۷ .

۵ - ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب : ۱۶۳ (ج ، قاهره ۱۳۲۶ ق) .

«ای دانشمند فرزانه صلاح شهریاری در چیست؟
گفت: مهربانی به مردم. گرفتن حقا از ایشان بی‌بکار بردن فشار. دلسوزی نمودن
به ایشان از راه داد گستردن و ایمن کردن راهها و داد ستمدیدگان را از ستمگران گرفتن.
پرسید: صلاح پادشاه در چیست؟
گفت: اگر وزیران و کارداران پادشاه نیک شوند، پادشاه نیک نموده شود و اگر
بد شدند بد.

پرسید: مردم براه آشوب کاری بزرگی افتاده‌اند. بگو چه چیز سبب برانگیختن
و آشفتن ایشان شده و چه چیز این آشوبها را فرو می‌نشانند و می‌میراند؟
گفت: انگیزه آشوبکاری‌ها کینه‌هایی است که سرچشمه آن بی‌پروا شدن توده
مردم است در خوار گرفتن بزرگان و در از شدن زبانها در گفتن هر چه در دل دارند. و بی‌خیالی
دارایان و بسیار آرزومندی‌نداران و بخواب اندر شدن خوشگذرانان و بیدار شدن نومیدان.
اما آنچه این آشوبها را فرو نشانند آماده کردن ابزارهای جلوگیری از آشوب
است پیش از برخاستن آشوب وجد بکار بردن آنگاه که هزل شادی می‌بخشد و حزم بکار
بستن در زمان خشم و خشنودی»^۱.

شاهنشاهان بزرگ ایران خود را از سوی خداوند گماشته بر مردم میدانستند که
ایشان را به آسودگی و آرامش رسانند و از ستمکاری زبردستان برانبوه زبردستان جلوگیری
از اینرو گاه به گاه از حال مردم جستجو میکردند تا اگر درجایی گرفتاری پدید
آمده است، بار آن را از دوش بندگان خدا بردارند.

شاهنشاهان بزرگ بویژه در روزگار ساسانیان که تراز اقتصادی کشور به تراز گاه
سرمایه‌داری دست کم در شهرها، بالا آمده بوده و بزرگان و دارایان در تجمل پرستی
غوطه ور شده بودند، سخت میکوشیده‌اند تا بتوانند نگذارند توده انبوه کارگران و کشاورزان
در زیر چکمه ستمگران لگدمال شوند.

از کوششهایی که برخی شاهنشاهان در این باره کرده‌اند روایت‌هایی بازمانده است
که ما به آوردن برخی از آنها بس میکنیم.

بهرام گور پسر یزدگرد نهانی از حال کشاورزان می‌پرسد و چنین پاسخ میرسد:

بیامدش پاسخ، زهر کشوری	زهر نامداری و هر مهتری
که آباد بینیم روی زمین	بهر جای پیوسته آفرین
مگر مرد درویش کز شهریار	بنالد همی از بد روزگار
چو می میگسارد توانگر همی	به سر بر، ز گل دارد افسر همی
به آواز راهشگران می خورند	چو ما مردمان را بکس نشمرند
تهی دست بی‌رودو گل می خورد،	توانگر همانا ندارد خرد

رسم اینکه شاهنشاه شبانه ناشناخته بخانه‌ها سرزند و از حال مردم جو یا شود که

۱ - مروج الذهب ج ۱: ۱۶۳ (ج، قاهره ۱۳۲۰ م).

آن را از شاه عباس بزرگ میدانند، يك رسم کهن ایرانی است که شاه عباس آنرا به کار می‌بسته است. بهرام گور چنین رفتاری می‌داشت که چگونه که فردوسی در پایان داستان بازرگان به شاگردش گفته است :

بهمو بد چنین گفت: زان پس که شاه چو کار جهان را ندارد نگاه
چه داند که مردم کدامند به چگونه شناسد کهان را ز مه
اردشیر بابکان در اندرزنامه اش فشرده و وظیفه بنیادی شاهنشاه را چنین ستوده است:
« پیروزی بردشمن . دادگری دولت . ایمن ساختن خاندانها . استوار بستن مرزها ،
دلسوزی به مردم . استوار کردن پایه های شهریاری »^۱ .

در ایران باستان دولت را تا آنجا پایندان نگهداری ایمنی می‌شناخته اند که اگر از ناامنی زبانی به کسی میرسید تاوان آنرا از فرمانروا میخواست . فردوسی از زبان بهرام گور سروده است :

وگر، در گذشته ز شب چند پاس بدزد ز درویش دزدی پلاس
قبایش ز دیبا فرستم ز گنج بشویم دل غمگنان را زرنج
اگر گوسفندی برند از رمه به تیره شب و روزگار دمه
یکی اسب پر مایه تاوان دهم مبادا که بر وی سپاسی نهم

جاوگیری از بیکاری :

ایرانیان از باستان زمان به زیانهای بیکاری پی برده اند از اینجا بوده که :
شاهنشاهان بزرگ که پیشوایان روحی و مادی کشور بودند بسیار می‌کوشیده اند
از بیکاری جلوگیری کنند . وهمه گروههای مردم را بکار کردن و کوشیدن وادار سازند .
اردشیر بابکان در اندرزنامه اش چندین جا بزبانهایی که از بیکاری برمیخیزد اشاره
کرده است و تأکید میکند که دولت نباید بگذارد بیکاری در مردم رواج یابد . او بیکاری
را برای شاهنشاه نیز سزا نمی‌شمارد آنجا که گفته است :

« . . . نه سزاست شاهنشاه بیکار ماند . چه بیکارگی کار فرومایگان است »^۲ .
و نیز در همان کتاب آمده است :

« . . . بدانید که پادشاه وهمه مردم نمایند بگذارند بیکاری در ایشان راه یابد
زیرا تباهی حکومتها در بیکارگی پادشاه است و تباهی کشور در بیکار ماندن مردم »^۳ .

و نیز :

« بدانید که برافتادن حکومتها نخست از بیکار رها کردن مردم و سرگرم نساختن

۱ - عهد اردشیر : ۶۶ (ج ، تهران ۱۳۴۸ خ) .

۲ - عهد اردشیر : ۸۵ (ج ، تهران ۱۳۴۸ خ) .

۳ - همان کتاب : ۹۹ .

ایشان به کارهای سودمند آغاز شده است»^۱.

فردوسی دربارهٔ ارج کار از زبان بهرام گور آورده است :

سپاهی و دهقان و بیکار شاه	چنان دان ، که هر سه ندارند راه
بدخواب اندر است آنکه بیکار بود	پشیمان شود پس که بیدار بود
ز گفتار نیکو و کردار زشت	ستایش نیایی به خرم بهشت

از اینرو فرمان میدهد :

چنین پاسخ آمد که تا نیم روز	که بالا کند تاج گیتی فروز
نیاید کسی آسود از کشت ورز	ز بی ارز مردم ، مجوید ارز
که بیکار مردم زیبی دانشی است	به بیدانشان بر ، بیاید گریست

ارج سامان در کارها :

نظم دوستی از نکته‌هائی است که در ایران به آن ارج بسیار می‌نهادند . انوشروان در سخنرانی روز تاج‌گذاری از جمله گفته است :

از امروز کاری بفرما ممان	که داند که فردا چه گردد زمان؟
گلستان که امروز باشد بیار	تو فردا چنی گل ، نیاید بکار
بکاری که تو پیشدستی کنی	بد آید که کندی و سستی کنی

و نیز اردشیر بابکان دربارهٔ نگهداری سامان در کارها گفته است :

«بدانید آراستگی شهریاری در بسامان داشتن زمان کار و کوشش و آسایش و خوشگذرانی و برنشستن و به گردش پرداختن است . آشفته کردن زمان این کارها از سبکسری است»^۲.

رهبری اندیشگی مردم :

چون شاهنشاهان بزرگ ایران خود را نمایندهٔ خدا بر روی زمین و دارای قوهٔ ایزدی میدانستند و مردم نیز چنین باور می‌داشتند ، از وظیفهٔ خود می‌شمردند که اندیشهٔ مردم را بسوی نیکیها و سرافرازیها رهنمون شوند ، بویژه در راه نیروبخشیدن و استوار کردن اراده و هوش مردم در برابر بیگانگان و دشمنان ارج بسیار می‌نهادند .

فردوسی در این باره از زبان اردشیر بابکان آورده است :

همی گفت : ناساخته خانه را چرا ساختم رزم بیگانه را ؟

این نکته در اندرزنامه اردشیر خیلی روشنتر آمده است به این گونه :

«بدانید پیکارتان با ملت‌های دشمن ، پیش از آنکه با خوبیهای زشتی که در مردم

۱ - همان کتاب : ۷۵ .

۲ - عهد اردشیر : ۸۶ (ج ، تهران ۱۳۴۸ خ) .

خودتان است پیکار کنید ، نه از نیکو رهبری بلکه زیانکاری است . چگونه میتوان با دل‌های ناهم‌داستان و دست‌هایی که دشمن یکدیگرند به جنگ دشمن شتافت و پیروز شد»^۱ .

آموزش و پرورش کودکان و جوانان :

از زمان‌های بسیار باستانی در ایران به آموختن و فرهیختن جوانان ارج بسیاری می‌نهادند . در شهرها در هر کوی و برزنی دبستانی برای آموختن کودکان برپا بوده است . فردوسی فرموده :

بهر برزنی در ، دبستان بودی همان جای آتش پرستان بودی
نماندی که بودی کسی را نیاز نگهداشتی سختی خویش راز
از این بیت پیداست که دبستانها در کنار آتشکده‌ها برپا میشده است ، چنانکه تا چندی پیش مکتبها در مسجدها و امازاده‌ها برپا میگردید .

فردوسی دربارهٔ پرورش و آموزش خردسالان از زبان اردشیر چنین آورده است :
چو فرزند باشد به فرهنگ دار زمانه ز بازی بر او تنگ دار
دگر آنکه دانش مگیرید خوار اگر زیر دست است و گر شهریار
زمانی میاسای ز آموختن اگر جان همی خواهی افروختن
چون ما دربارهٔ ارج داد و ایمنی و دیگر آرمانهای شهریاری در گفتارهای آینده باز سخنانی خواهیم آورد ، در پایان این گفتار تنها بر آنچه گذشت این نکته را می‌افزایم : آزادی دین و آسودگی پیروان دینها هر چند هم در کمتری می‌بودند ، همواره از پایه‌های اخلاقی شهریاری در این سرزمین بوده است . در سراسر تاریخ ایران کشتارها و جنگ و ستیزهای دینی مانند آنچه تا سده‌های اخیر در اروپا گه‌گاه رخ میداده است هیچگاه در ایران رخ نمیداد . ولی آزادی پیروان دینها در این کشور ، تا زمانی بوده است که پیروان دینها بزبان مردم و حکومت رفتار نکنند . بویژه با بیگانگان همدستی نمایند . دنبال کردن عیسویان که گاهی در روزگارساسانیان انجام میگرفته است ، انگیزه‌ای جز همدستی آنان با حکومت بیزانس بزبان این کشور نداشته است و چیزهایی که در این زمینه در رساله‌های ساختگی (اعمال شهیدان) به شکل بابهای روضه‌خوانی خودمانی آمده است ، نمی‌تواند پایهٔ درستی برای داوری‌های تاریخی گرفته شود .

در حقیقت آنچه در یسنای ۳۱ بند ۸ اهنودگات آمده ، دید ایرانیان را دربارهٔ آزادی نشان میدهد . در آن یسنا چنین آمده است :

«ای اهورامزدا . هنگامی که در روز نخست از خرد خویش آدمی و این نیروی اندیشه را آفریدی ، هنگامی که زندگی را در کالبد ماده ریختی ، هنگامی که آهنگ و کردار آفریدی ، چنین خواسته‌ای که هر کس بتواند بر پایهٔ آهنگ و باور خود برود» .
گواه بر آزاداندیشی و نیک رفتاری ایرانیان با پیروان دگر دینها و کیشها

۱ - همان کتاب : ۷۰ .

روایت‌هایی است که از روزگار ساسانیان مانده و من ترجمهٔ یکی از آن روایتها را در زیر می‌آورم: باید دانست در آن زمان که آئین عیسا ناصری دین رسمی دولت بیزانس شده بود، پیشوایان عیسوی در ایران میکوشیدند عیسویان ایران را که در کمتری بودند بسود دولت بیزانس و زبان شاهنشاهی ایران برانگیرند و نیز میکوشیدند بسا آئین عیسی را در ایران تا آنجا گسترده سازند تا دین بیشترین مردم این کشور شود چنانکه در کشور روم شده است.

از آن سو موبدان و هیربدان زرتشتی که پایگاه خود را در خطر میدیدند، برابر آرزوهای کشیشان سخت به ایستادگی میپرداختند. روایتی که به آن اشاره کردیم از محمد بن جریر طبری است مربوط به روزگار هرمزد چهارم پور انوشروان. ترجمهٔ سخن طبری چنین است:

«هیربدان شکایت‌نامه‌ای به هرمزد دادند و بر آن بودند راهی برای زورگفتن به نصرانیان بدست آورند. اما هرمزد در پای شکایت‌نامهٔ ایشان چنین نوشت:

همچنانکه تخت شاهنشاهی تنها با دو پایهٔ جلوی بی‌دو پایهٔ پشتی، استوار نمی‌ایستد، به همان‌گونه شهریاری ما اگر نصرانیان و پیروان دیگر دینها را در کشور تباه سازیم، پایدار نماند. با نصرانیان و پیروان دیگر دینها راه نیک رفتاری را پوئید تا از شما نیک گویند و اندیشهٔ همهٔ ایشان بسوی شما بگراید»^۱.

همه کس طالب یارست چه هوشیار چه مست همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه کنشت

حافظ

۱ - تاریخ‌الرسول والملوک ج ۲ : ۱۷۴ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

گفتار دوم

سازمانهای دولتی شاهنشاهی

« شاهنشاهان و سالاران دادگر را فرمان برید »
از اندرز پیمان گواه گیران

اگر بر آن شویم سازمان دولتی شاهنشاهی را در زمان ساسانیان در نگاره‌ای نشان دهیم که بیننده از همه بخشهای آن، نقش سایه و روشنی از آن سازمانها در نگاره بدینند، بهترست نگاره‌ای از ایوان خسرو بکشیم که گروههای اسواران و کارداران بلندپایه و دانشمندان هر کدام در جای خود نشسته و انجمن کرده‌اند.

در بالای ایوان تخت شاهنشاه بر سکویی که آنرا - شاه نشین - می‌گفتند نهاده است و شاهنشاه که همه نیروهای کشور از او سرچشمه می‌گیرد بر آن تخت نشسته.

در دست راست تخت شاهنشاه کرسی زرینی برای ولیعهد نهاده‌اند. بزرگ فرمدار (صدر اعظم) بر کرسی دیگری که در زیر شاه نشین نهاده‌است نشسته. دیگر گروهها از اسواران و کارداران هر يك در جای خود برابر روالی که در دیوان «درید» گفته خواهد شد، جا گرفته‌اند.

چون همه نیروهای کشور از شاهنشاه سرچشمه می‌گیرد، پس هر کاردار دولت در هر جای کشور هر کاری که انجام می‌دهد بنام او انجام می‌دهد. هر چند فرمان آن کار با دست چند میانجی بدست کاردار رسیده باشد.

شاهنشاه در نظر ایرانیان نماینده خدا بر روی زمین است. خدا پرتوی از روشنایی

خود در نهاد او نهاده و ترازوی داد را به دستش سپرده است تا زندگی اجتماعی مردم را بر پایه داد و راستی راه برد و نگذارد ستمکاران و زورگویان در مردم سر بلند کنند و بر ایشان چیره شوند. و نیز با راهنمایی فرّه ایزدی که در منش او نهاده شده است، مرزهای ایرانشهر را بر روی دشمنان ایران می‌بندد و نمی‌گذارد دشمنان بر سرزمینی که سرپرستی و نگهداری آنرا خدا به او سپرده است، چیره شوند و مردم آنرا برده کنند. پایگاه شاهنشاه در ایران از باستان زمان ارثی است و این سنت در روزگار اشکانیان که شهر یاری ایشان به شکل نامرکزی راه برده میشده نیز روان بوده. در روزگار ساسانیان که شهر یاری به شیوه مرکزی برگشت و کارهای دولتی در همه جا با دست کارداران دولت راه برده میشد، نیز پایگاه شاهنشاه ارثی بوده است. ولی در همین روزگار می‌بینیم، رای مردم به ویژه بزرگان در برگزیدن جانشین شاهنشاه سخت کارگر بوده است به ویژه زمانی که شاهنشاه پیش از برگزیدن جانشین خود از این جهان می‌رفته است.

آئین تاجگذاری :

هر شاهنشاه باید آئین تاجگذاری را که ورجاوندترین آئین در شاهنشاهی ایران است انجام دهد تا فرّه ایزدی که رهنمای او به سوی خیر و نیکی است، در نهادش جایگزین گردد. تاج برابر سننهای باستانی نشانه فرّه ایزدی است و تخت نشانه فرمانروایی بر جهان مادی.

در آئین تاجگذاری که ایرانیان برای هر شاهنشاه باشکوه فراوان برپا می‌کردند، مردم بسیار شادمانی میکردند. زیرا ایرانیان از روزگاران بسیار کهن به آئین تاجگذاری همچون نیایشی بدرگاه اهورامزدا می‌نگریستند و آنرا برای خود و کشور به فال نیک می‌گرفتند و پرشگون می‌دانستند.

در آئین تاجگذاری موبد موبدان^۱ تاج را بر سر شاهنشاه می‌نهاد و سخنان کوتاهی درباره شکوه فرّه ایزدی می‌سرود. شاهنشاه قبای زرین می‌پوشید و کمری گوهر نشان می‌بست و شمشیر زرین گوهر نشانی را که از نشانه‌های شاهنشاهی بود، به کمر می‌آویخت. این آئین دست کم در روزگار ساسانی چنین بوده است که گفته شد.

طبری درباره آرایه‌های پادشاهی و نقش موبدان موبد در آئین تاجگذاری، روایتی دارد باینگونه :

«بهرام به گفتار ایشان گردن نهاد و موبدان موبد که وظیفه داشت تاج را بر سر هر کسی که شاهنشاه میشد بگذارد، تاج و آرایه‌های شاهنشاهی را آورد و در یک گوشه نهاد و بسطام اسپهبد (وزیر جنگ) دوشیر درنده گرسنه آورد و در آن دو جا که تاج و آرایه‌های شاهنشاهی بود نگه داشت»^۲.

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۷۵ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م)

۲ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۷۵ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م)

آئین تاجگذاری چندان باستانی است که در شاهنامه فردوسی در نهادن آن به کیومرث نسبت داده شده است .

پژوهنده نامه باستان که از پهلوانان زند داستان
چنین گفت کائین تخت و کلاه کیومرث آورد کو بود شاه
در آئین تاجگذاری پس از آنکه شاهنشاه تاج بر سر میگذاشت و آرایه‌های شهر یاری
را می‌پوشید ، روش شهر یاری خود را در بیک سخنرانی برای باشندگان میگفت . در شاهنامه
فردوسی فشرده‌هایی از این گونه سخنرانی‌ها که شاهنشاهان در روز تاجگذاری خود کرده‌اند ،
به زبان شعری آمده است . ما برای نمونه چند بیت از سخنرانی انوشروان را که در روز
تاجگذاری خود گفته در اینجا باز می‌گوئیم :

زمان و زمین آفرید و سپهر بیاراست جان و دل ما به مهر
نگهدار تاج است و تخت بلند ترا بر پرستش بود یارمند
شما را دل از مهر ما برفروخت دل و چشم دشمن به فرمان بدوخت
این چند بیت برای نمونه آورده شد . زیرا نویسنده بر آنم اینگونه سخنرانی‌ها را
که ترجمه آنها در کتابهای عربی آمده‌است و اصل فارسی آنها بجا نمانده برای بهره‌گیری
کسانی که به زبان عربی نیک آشنائی ندارند ، باز گویم تا نص آنها در دسترس فارسی‌زبانان
قرار گیرد .

مسعودی سخنرانی اردشیر بابکان را در روز تاجگذاری چنین باز گفته است :

« . . . بدانید ما در راه گستردن داد و روان ساختن نیکی‌ها و استوار کردن
یادگارهای خوب و آباد کردن سرزمینها و مهر بانی کردن به بندگان خدا و پیوستن تیکه‌های
کشور به یکدیگر و باز گردانیدن آنچه روزگاری از آن جدا گردیده‌است ، خواهیم کوشید .
پس ای مردم دل آسوده باشید که دادگری من توانا و ناتوان و زبردست و فرو دست
را هر دو در بر خواهد گرفت . من دادگستری را آئینی ستوده و راهی بسوی آرمان خواهم
ساخت و در رفتار به جایی خواهم رسید که ما را بستائید و کردارمان گفتار ما را به راست
دارد . درود»^۱ .

ثعالبی گوید : « هنگامی که گروه‌های مردم برای خجسته بازگویی نزد اردشیر
آمدند گفت : خداوند رحمتش را فرود آورد و ما را همدستان و نعمتش را کامل ساخت
و مرا جانشین خود بر کشور و بندگانش کرد تا بکار دین و شهر یاری که دو برادر همزادند
به پردازم و آئین داد و نیکو کاری را استوار سازم»^۲ .

از سخنرانیهای روز تاجگذاری شاهنشاهان که نص آن گسترده بدست ما رسیده‌است
یکی سخنرانی هرمزد چهارم پور انوشروان است در روز تاجگذاری او ، که ابوحنیفه
دینوری ترجمه عربی آنرا بر ایمان نگه داشته . هر چند در برخی جاهای متن عربی این
سخنرانی آشفتگی دیده میشود ولی چون این سخنرانی نشان‌دهنده وضع آشفتگی فکری

۱ - مروج الذهب ج ۱ : ۲۴۳ (ج) ، قاهره ۱۳۱۰ ق) .

۲ - غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ۴۸۲ (ج) ، اروپا) .



تندیسہ شاپور اول در راہرو غار تنگ جوکان

است که در آن روزگار در اندیشه جامعه ایرانی پدید آمده بوده و سرانجام همان آشفتنگی‌ها سبب برافتادن شهریاری ساسانیان شده است، ما ترجمه فارسی آنرا در اینجا می‌آوریم. ابوحنیفه دینوری چنین می‌گوید:

«خسرو انوشروان را چند پسر بود که فرزندان کنیزکان و زنانی از گروه فرودستان بودند مگر پسر او هرمزد پورخسرو که مادرش دختر خاقان ترک و مادر مادرش خاتون شهبانوی ترک بود. انوشروان بر آن شد هرمزد را پس از خود شهریار کند. از اینرو جاسوسانی بر او گماشت تا از رفتار و کارهایی که میکند برایش خبر آورند. چون خبرهایی که می‌رسید چنان بود که آرزو می‌داشت، فرمان ولیعهدی او را نوشت و آنرا به پیشوای دین خودشان سپرد و چون چهل و هشت سال از شاهنشاهی او سپری شد درگذشت. چون انوشروان مرد پسرش هرمزد پورخسرو شاهنشاه شد. روزی که تاج بر سر نهاد گفت:

«بردباری ستون شهریاریست و خرد ستون دین و مهربانی پایه کار و هوشمندی پایه اندیشه‌ها».

«ای مردم، خداوند ما را به شهریاری ویژه کرده و شما را به فرمانبری از ما. خدا شهریاری ما را والا کرده و به انگیزه آن شما آزادی بخشیده است. ما را گرامی داشته و از گرامی‌داشت ما شما را سرافراز کرده است. خدا فرمانروایی بر شما را به ما داده و فرمانبری ما را بر شما بایا کرده است».

«شما امروز دو گروه شده‌اید: یکی نیرومندان، دیگری ناتوانان. هیچ نیرومندی نباید ناتوانی را خوراک خود سازد و هیچ ناتوانی نباید نیرومندی را بفریبد. نباید دل هیچیک از زورمندان به هوس چیره شدن بر کم‌زوران بیافتد زیرا چنین رفتاری انگیزه سست شدن شهریاری ماست. و نیز هیچیک از فرودستان نباید در این اندیشه افتد که با زور چیزی بدست آورد. زیرا در اینگونه رفتارها گسستگی آن چیزی اندر است که ما به استواری آن سخت دلبسته‌ایم و تباهی آن چیزی که ما دوست می‌داریم همیشه استوار باشد و از میان رفتن آن چیزی که می‌کوشیم همواره پایدار ماند».

«ای مردم بدانید: از روش ما یکی نگرستن به کار بزرگان است و بالا آوردن پایگاههای ایشان. و نیز دلسوزی به ناتوانان و پشتیبانی از ایشان و کوتاه کردن دست زورمندان از ستمکاری و بیدادگری برایشان».

«ای مردم بدانید: نیاز ما بشما همان نیاز شما به ماست. چون ما در کارها آزموده‌ایم بار سنگینی که از کارتان بدوش ما نهاده‌اید، برایمان سبک است اما کارهای سبکی که بشما واگذارده‌ایم، چون در آن آزمودگی ندارید، سنگین مینماید».

«اگر از آنچه که نهی کرده‌ایم خود را باز دارید و به آنچه فرمان داده‌ایم پابند مانید، بیگمان شهریاری ما را بر خودتان خواهید ستود»^۱.

۱ - در اینجا دینوری مقدار زیادی جمله‌های اندر زمانند اخلاقی آورده که بسا در اصل سخنرانی نبوده است.

«ای مردم ، دادی که ما جز بدان نخواهیم پرداخت وما وشما تنها با آن بهبودی توانیم یافت اینستکه همه شما پیش ازاینکه به بینید که ستمکاران را از زور گویی به ناتوانان باز میداریم و خود بکارها رسیدگی میکنیم و ستمدیدگان را در پناه خود گرفته ایم و فرودستان را در زیر دست بالادستان در همان جا که برای ایشان نهاده شده است نگه میداریم ، مگر کسانی که از راه نیکو کاری و آزمایش های خوب سزاوار والاشدن گردیده اند، به شیوه رفتار ما پی خواهید برد» .

«ای مردم : ما میانه تازیانه و شمشیر خود تفاوت می نهیم و هر یک از آن دو را پس از اندیشه در جای خود به کار خواهیم برد . اگر کسی پاس نعمت ما را ندارد و نافرمانی کند و آنچه نهی کرده ایم رو آورد ، از هم اکنون بدانند که ما بهسازی کار رعیت را در کوفتن سر کسی میدانیم که خلاف فرمان کند و از راه بگردد و در تباهی شهر یاری ما بکوشد . هیچکس نپندارد که از سوی ما آزادی دارد یا در دل خود به سستی آئین ما امیدی پیورد . ما در حوقی که خداوند به گردمان نهاده است ، سستی و ظاهرسازی روا نخواهیم داشت . پس خودتان را بر یکی از دوشیوه وادارید . یا ایستادگی بر چیزی که شما را به راه راست میدارد یا بیم از آنچه انگیزه تباهی شما تواند شد . همین دو راه است که در شهر یاری ما و راهبری کشور در پیشروی شما گشاده است» .

«ای مردم : این بیم دادن ها را سبک مگیرید و نپندارید که کردارمان با گفتارمان یکی نخواهد بود . من دوست میداشتم شما را از اندیشه خود درباره پرهیز کردن از سرکشی ها و بی باکیها آگاه سازم . دوست میداشتم پیش از کيفردادن و وادار ساختن شما بر شیوه داد و راستی درباره رعیت و فرمانبری که همداستانی و پایداری شما در آنست ، همه شما را از اندیشه خود بیا گاهانم . پس به نویدهایی که گفته ام دل بندید و از بیمهایی که داده ام بترسید . از خداوند خواستارم شما را از پیروی اهریمن و فریب او ننگه دارد و در فرمانبری خود و آنچه شما را باو نزدیک میسازد کامیاب کند»^۱ .

پس از آنکه در روزگار تاجگذاری شاهنشاه سخترانی خود را به پایان می رسانید ، پیشرو باشندگان در پاسخ او سخترانی می گفت که پس از ستایش خداوند شامل نکته هایی بود که شاهنشاه در سخنان خود گفته و به آنها ارج نهاده است .

متن یکی از این سخترانی ها که پیشرو باشندگان در روز تاجگذاری اردشیر بابکان سروده در دست است و عبدالله بن مسلم دینوری معروف به ابن قتیبه آنرا از کتاب کارنامه برداشته و ترجمه عربی آنرا در کتاب عیون الاخبار خود یاد کرده است .

این سخترانی را من به فارسی برگردانیده ام و در اینجا برای گواه سخن آنرا یاد می کنم :

«در کارنامه ایرانیان آمده است : چون کار شاهنشاهی بر اردشیر استوار گردید ، مردم را فراهم آورد و خطابه رسایی برایشان بخواند . و همگان را به فرمانبری و همدستی

۱ - الاخبار الطوال : ۷۷ - ۷۸ (ج ، قاهره) .

با یکدیگر اندرز داد و از سرکشی و نافرمانی بر حذر داشت و آنان را به چهار گروه بخش کرد. « باشندگان او را نماز بردند و یکی از ایشان در پاسخ شاهنشاه چنین گفت :
« شاهنشاه . تا ماه و خورشید می چرخند کشور و شهر یاریت همواره مانند رودها و دریاها بر افزون باد . تا همه روی زمین زیر چتر شهریاری تو درآیند و فرمانت در همه جا روان گردد» .

شاهنشاه . فروغت چون خورشید در همه جا تابیده و بهمگی ما رسیده و مهر بانیت مهر آسا به همه ما پاکیزگی بخشیده است . تو ما را پس از آنکه پراکنده بودیم ، همدست ساختی و سخنان یکی کردی و دلها یمان را که از آتش کینه یکدیگر لبریز بود ، بهم پیوستی و آتشیایی که در میان ما سخت زیانه می کشید خاموش ساختی . از اینرو نیکیهایت را نتوان بر شمردن و ویژگیهایت را باز گفتن» .

« شاهنشاه . با اینهمه نیکیها که به ما بخشیده و نعمتها که داده ای خرسند نبودی مگر هنگامی که آن نیکیها را بر پایه استواری بنیاد نهی تا همه جاودانه ماند و در استوار- ساختن آنها چنان کوشیده ای که در پدید آوردن آنها کوشیده بودی . هم اکنون چنان است که بهره آن نیکو کاریها به فرزندان ما و دیگر آیندگان نیز خواهد رسید» .

« شاهنشاه . دلسوزی تو درباره ما از دلسوزی پدران درباره فرزندان خود افزونتر بوده است . پس آن خدایی که در راه او اینهمه کوشیده و ره سپرده ای بهترین چیزهایی را که آرزو میکنی به تو دهد»^۱ .

دیگر از این سخنرانیها که متن آن به دست ما رسیده سخنرانی است که در پاسخ یزدگرد در روز تاجگذاری او گفته شده و ابومنصور ثعالبی نیشابوری آنرا نگهداشته است . ترجمه فارسی آن چنین است :

« شهریارا . خداوند چیزی که از شاهنشاهی به تو بخشیده است بر تو خجسته کند . و خیر و نیک خواهی و خوشبختی و نعمت را بر تو پایدار سازد و به رعیت در روزگار شهریاری تو همان رساند که در شهریاری پدرت رسانیده بود مردم در شهریاری هیچیک از شاهنشاهان پیش از او آن آسودگی و نیک حالی و روزی فراخی و پاکیزگی در زندگی و همگانی بودن شادخواریها که در روزگار پدرت دیده اند ندیده بودند، هر چند شهریاران در گذشته ما همه میکوشیده اند به مردم نیکی کنند و به ایشان نعمت رسانند ، جز یکی که خداوند فرزندش را نیکو ساخت که هر چه را تباہ کرده بود به سازد و هر جا را شکافته بود به بندد و هر جا را زخم زده بود درمان کند . ما از خداوند برای روان آن پاکان آسایش می طلبیم . خدا به ایشان بهترین پادشاهارا رساناد و عمر و سال ایشان را به تو دهد همچنانکه سرزمین و شهریاری ایشان را داده است»^۲ .

چنانکه آورده شد فردوسی نهادن تخت و کلاه را از کیومرث یاد کرده ولی طبری

۱ - عیون الاخبار ج ۱ : ۹۶ - ۹۷ (ج ، قاهره ۱۹۴۸ م) .

۲ - غرر اخبار ملوک الفرس و سپرهم : ۵۷۰ (ج ، اروپا) .

درباره برگزیدن تخت زرین گوهر نشان روایتی از شهر یاری لهراسب دارد که فارسی آن چنین است :

« . . . و تختی از زر و گوهر نشان آماده کرد برای نشستن بر آن و فرمان داد درخراسان شهر باخ را پی افکندند و نام آنرا زیبا «حسنا» نهاد و چون برای خود سپاهیان ویژه برگزید شاهنشاهی او نیرومند شد . او زمینها را آباد کرده و برای روزی سپاهیان باج بر آنها نهاده است»^۱ .

هر شاهنشاه پس از انجام گرفتن آئین تاجگذاری پولهایی به مردم می بخشیده است . فردوسی در شهر یاری نوذر گوید :

چوسوگ پدر، شاه نوذر به داشت به کیوان کلاه کیی بفراشت
به تخت منوچهر بر ، بار داد بخواند انجمن را و دینار داد
گویا پولی که خلیفگان پس از بیعت گیری بر بزرگان بخش میکردند شکلی از همین رسمی است که فردوسی آنرا به نوذر نسبت داده است .
طبری ایوان شاهنشاهی را در روزگار انوشروان هنگام باریافتن ابومره سیف بن ذی یزن حمیری چنین می ستاید :

« خسرو در ایوان کاخش که در آن تاج او آویزان بود ، برای بار می نشست . تاج او مانند يك (قنقل)^۲ بزرگ بود که در آن یاقوت و زبرجد و مروارید و زر و سیم بکار رفته بود و با زنجیر زرینی از سقف کاخ ایوان آویخته . زیرا گردن او نمیتوانست تاج را بردارد . شاهنشاه از دیگران با پرده ای نهان بود تا در نشستگاهش می نشست پس سرش را در تاجش فرو میکرد و چون در جای خود می نشست پرده را بکنار میزدند و هر کس او را پیش از آن ندیده بود ، چون چشمش بر شاهنشاه میافتاد از شکوه او بی اختیار بزانو در می آمد»^۳ .
در روزگار ساسانیان رسم بود هر شاهنشاه پس از تاجگذاری ، از تیسفون پیاده بشهر شیز که آنرا کنجک نیز میگفتند و در آنجا آتشکده آذرکشسب یا آذرخوش که آتش جنگیان بود ، برای دیدار آن آتشکده برود . ابن خردادبه درباره این آتشکده گفته است :
« . . . شیز که در آن آتشکده آذرکشسب است ، و آن آتشکده نزد زردشتیان شکوه بسیار دارد و هر شاهنشاهی باید از مداین پیاده بدیدار آن رود»^۴ .

همو در میانه ستودن درازی راههای ایرانشهر گفته است :
« از دزکران بشهر زور که شارستان آن «نیم از راه» است یعنی نیمه راه از مداین با آتشکده شیز ۱۶ فرسنگ است»^۵ .

در شهر شیز گذشته از آتشکده آذرکشسب يك پژوهشخانه (انستیتو) برای دانش

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۱ : ۵۳۸ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۲ - قنقل پیمانهای بوده که نزدیک سی کیلوگرم غله میگرفته است .

۳ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۱۴۰ (ج ، قاهره) .

۴ - المسالك والممالك : ۱۲۱ (ج ، لیدن ۱۸۸۹) .

۵ - همان کتاب : ۱۹ (ج ، لیدن ۱۸۸۹) .

ستاره شناسی بوده است که آثار آن تا سده چهارم هجری بازمانده بوده . علی بن حسین مسعودی درباره این آثار چنین میگوید :

«آنان (اشکانیان) زمستانها را در عراق و تابستانها را در شیز که در سرزمین آذربادگان است میگذرانیده‌اند . و در آنجا آثار شگفتی از ساختمانها و نگاره‌ها هست که بر آنها با رنگهای شگفتی‌انگیزی صورتهای فلکی و ستارگان و آنچه در جهان از خشکی و دریا و آباد و ویران و کانه‌ها و رستنی‌ها و جانور و دیگر چیزها شگفتی آور است ، کشیده‌اند»^۱ .

چنانکه در گفتار مالیاتها آورده‌ام ، رسم بود که شاهنشاه بخصستگی جشن تاج‌گذاری مانده‌ها و یا بخشی از مالیاتها یا مالیات يك یا چند سال را می‌بخشیده است . انوشروان در رفتارنامه‌اش باین رسم اشاره میکند .

همچنین در کتابهای عربی از اردشیر بابکان نامه‌ای مانده است بشکل بخشنامه که بهمه شهرستانهای ایران شهر فرستاده شده و در آغاز آن سخن از بخشیدن باج رفته است . فارسی آن نامه چنین است :

«از اردشیر درخشنده موبد ، شاه شاهان ، جانشین بزرگان به :

فقیهان که بار دین را بردوش دارند . و اسواران که نگهدارنده کشورند . و دبیران که آرایه دولت‌اند . و کشاورزان که آبادکننده روستاهایند . درود بر شما باد . خدا را سپاس که ما تندرستیم و از روی نیک‌خواهی باجی را که بر رعیت بود برداشتیم . اینک اندرزهایی برایتان می‌نویسم :

کینه جوئی مکنید تا دشمن بر شما چیره نشود . انباردرای مکنید تا گرانی بشما روی نیاورد . درخویشان زناشوئی کنید که تبار را بهتر نگهدارند و خویشاوندی را نزدیکتر میسازد . این جهان را بجیزی مگیرید که بر کسی پایدار نیست و از آن يك دل مکنید که جز با این جهان بخوشوقتی جهان دیگر نتوان رسیدن»^۲ .

وظیفه شاهنشاه :

در ادبیات ایران باستان عادتى روان بوده که نویسندگان میکوشیده‌اند مطالبهای جدی را در قالب داستانهایى که بیشتر از زبان دیگران و جانوران می‌ساخته‌اند بریزند و نمایش دهند . گوئی هنرمند ایرانی خوش میداشته سخن دلبران را در حدیث دیگران بگوید . در زمینه وظیفه شاهنشاه سخنی در قالب يك گفتگو میانه انوشروان و بزرگمهر آورده‌اند که در آن وظیفه شاهنشاه در ایران باستان نيك روشن گردیده است . مسعودی آن سخن را از زبان بزرگمهر چنین بازگفته است :

«شاهنشاها پاسخ آنچه پرسیدی در ۱۲ سخن کوتاه برایت یاد میکنم :

۱ - النبیة والاشراف : ۸۳ (ج ، قاهره) .

۲ - مروج الذهب ج ۱ : ۱۵۱ (ج ، قاهره) .

نخست : در هنگام خشم گرفتن و برانگیخته شدن هوس و نیز بیم و نوید دادن ،
 خدارا بیاد آوردن .

دوم : راستی بکار بردن در گفتار و کردار و بکار بستن همه نویدها و شرطها
 و پیمانهاییکه بگردن میگیری .

سوم : رای زدن با دانشمندان در هر کاری که پیش بیاید .

چهارم : گرامی داشتن دانشمندان و بزرگان و مرزداران و فرماندهان و دبیران
 و کارمندان ، هر کدام را بفرخور پایگاشی .

پنجم : درنگریستن بکار داوران . بازرسی از چگونگی رفتار کارداران بر پایه داد .
 و پاداش دادن به نیکوکاران و کیفر دادن بدکاران .

ششم : رسیدگی روزانه بکار زندانیان و اطمینان یافتن از گنه کاری گناهکاران
 و آزاد کردن بیگناهان .

هفتم : رسیدگی به گذرگاههای مردم و بازارهای ایشان و نرخها و دادوستدها .
 هشتم : ژرف کاری در کیفر دادن بگناه کاران و زنده نگهداشتن با دافرهها .

نهم : آماده کردن جنگ ابزارها و هرگونه نیازمندیهای جنگی .

دهم : ارج نهادن بخاندان و فرزندان و خویشان خود و فراهم ساختن آنچه
 نیاز دارند .

یازدهم : جاسوس گماردن در مرزها و جنگ ابزار آماده کردن در هر جا که از آن
 بیم تاختی از دشمن می رود .

دوازدهم : بازرسی در کار وزیران و دیگر کارمندان و برداشتن ناپاکان ایشان
 از سر کارها» .

برای اینکه خواننده کتاب ما بتواند میانه آئین شاهنشاهی در ایران و آئینی که
 در کتابهای فقهی روزگار عباسی بخش - الاحکام السلطانیه - سنجشی کند و باندازه تأثیر
 نخستین بردومی پی ببرد ، خلاصه ای از سخنان ماوردی بغدادی را که در زمینه عقد خلافت
 گفته است در زیر میآوریم :

«امامت (فرمانروائی) جانشینی پیغمبرست برای نگهداری دین و راه بردن کار
 این جهان و وجود امام باجماع شناخته شده . در اینکه آیا بودن امام بحکم خرد واجب
 است یا بحکم دین ، چند سخن دارند .

برخی گفته اند : داشتن امام بحکم خرد واجب است که مردم فرمانبر پیشوائی
 باشند و او ایشان را از ستمگری بر یکدیگر بازدارد . و کشاکشهایی را که میانه مردم پدید
 میآید به برد . شرطهایی که باید در راه برگزیدن امام باشد ، هفت تا است : دانشی که او را
 بر تشخیص احکام توانا سازد . درستی نیروی شنوائی و بینائی و گویائی تا بتواند از راه
 آنها حقیقت هر چیز را دریابد . درستی اندامها چنانکه از جنبش و چابکی درخیزش بازماند .
 هوشمندی که او را در راهبری رعیت و چاره گری بکارها توانا کند . دلیری و پردلی که

انگیزه نگهداری هستی دولت و پیکار با دشمنان تواند شد. نژاد و تبار»^۱.
 باید افزود که در آئین‌های ایرانی همین شرطها در گزینش شاهنشاه روان بوده
 است. طبری در داستان برگزیدن هرمز اول پورشاپور اول گوید:
 «... زیرا آئین ایشان بود که ناقص اندامی را به شاهنشاهی برندارند»^۲.
 بی‌جا نیست اگر دریایان این سخنان بیفزاییم بر سر شاهان دست‌نشانده بفرمان
 شاهنشاه نیز تاجی مینهادند، چنانچه طبری در برگزیدن خسرو پرویز نعمان بن منذر را
 بشاهی هیره چنین گوید:
 «خسرو بنعمان گفت: آیا توانی عربان را برایم راه بری؟ وی گفت: آری.
 خسرو گفت: با برادرانت چه میکنی؟ گفت: اگر از پس ایشان بر نیایم از پس دیگر عربان
 چگونه توانم برآمد. خسرو او را شاه کرد و خلعت پوشانید و تاجی بر سر او نهاد که بهایش
 ۶۰ هزار درهم بود و در آن گوهر و مروارید نشانیده بودند»^۳.

رایزنی و سگالش در کارها:

با آنکه آنسان که گفته شد شاهنشاه دارای فره ایزدی است و نماینده خدا بر روی
 زمین برای راه بردن زندگی اجتماعی بندگان خدا است، با اینحال به وارونه آنچه
 وانمود کرده‌اند، گردش کارها در ایران بر پایه سگالش استوار بوده نه خودکامگی
 و هوسمندی. شاهنشاه گذشته از دانشمندانیکه در دربار می‌بودند، با بزرگان بویژه کسانیکه
 سر رشته دیوانها را بدست میداشتند حتی در گزینش ولیعهد سگالش میپرداخت. گاهی
 در هنگام پیش‌آمدهای بزرگ، نمایندگان گروههای مردم را از شهرستانها میخواستند
 و با ایشان شور میکرده‌اند.

خسرو انوشروان با اینکه شاهنشاهی بسیار توانا و شکوهمند بوده است زمانیکه
 میخواست مالیه آنها را بشکل نوئی درآورد و داد را در سراسر کشور بهتر روان سازد،
 چنین کرده است. او در رفتارنامه‌اش چنین نوشته است:

«پس فرمان دادیم بتقاضی هر شهرستان نوشته شود: مردم شهرستان را بی‌آگهی
 کاردار و سررشته‌دار فراهم آورد و از دادخواهیهای ایشان جويا شود و از آنچه از ایشان
 گرفته‌اند بپرسد و در این باره هوش خود را بکار اندازد و هر چه بیشتر بکوشد تا حال
 یکایک مردم بنویسد و به مهر خود و مهر خوشنودی مردم شهرستان برساند و نزد من بفرستد.
 و نیز هر چند تن که مردم شهرستان بدخواه خود برگزیدند بنزد من گسیل دارد و اگر مردم
 خواستند کسانی از فرودستان در نمایندگان ایشان باشد، از آنان نیز بفرستد»^۴.

- ۱ - الاحکام السلطانیة: ۳ - ۴ - ۵ (ج، بغداد).
- ۲ - تاریخ‌الرسول والملوک ج ۲: ۵۲ (ج، قاهره ۱۹۶۰ م).
- ۳ - همان کتاب ج ۲: ۱۹۲ (ج، قاهره ۱۹۶۰ م).
- ۴ - رفتارنامه انوشیروان: ۲۴۷ (مجله بررسیهای تاریخی سال ۴ شماره ۶/۵).

تا آنجا که آگاهی بدست ما رسیده است این نخستین انجمنی نیست که از نمایندگان مردم همه شهرستانها برای سگالش در کارهای مملکتی برپا شده است. اردشیر بابکان در هنگام شاهنشاهی خود نیز چنین کاری انجام داده است.

در زمینه رایزنی در کارهای مهم کشوری با مردم و ارجح آن نزد ایرانیان در شاهنامه فردوسی و کتابهای عربی سخن بسیار آمده که بجاست همه آنها در یک کتاب فراهم آید تا جوانان بدانند کارهای شاهنشاهی در ایران بر پایه شور و سگالش راه برده میشده نه خود کامگی و هوسمندی. ولی سگالش با دانایان و آزمودگان. زیرا ایرانیان چنین میدیدند که از اندیشه مردم نادان و ناآزموده ناآگاه در کارها سودی بدست نتواند آمد.

ما در اینجا پاره‌ای از گفته‌ها و سروده‌هایی را که در زمینه ارجح رایزنی و سگالش از ایران باستان بازمانده است برای گواه سخن خود یاد میکنیم.

ولی پیش از گفتن آن سخنان باید بیفزاییم که انجمنهای سگالش نیز آئینی داشته که هم‌اکنون در کشورهای اروپا همان آئین روان است.

نخست آنکه سخنگو در انجمن برپا میخواست و سخنان خود را میگفت:

فردوسی در داستان جنگ خاقان چین میگوید، پس از سخنرانی رستم، گودرز

برای سخن گفتن بپا خاست:

چو بشنید گودرز بر پای خاست بدو گفت کای مهتر راد و راست

دوم آنکه اگر یکی بر سخن گوینده خرده‌ای داشت دست بلند میکرد تا ناهمداستانی

خود را نشان دهد و اجازه سخن گفتن گیرد. اسفندیار رستم میگوید:

ترا باز گویم همه هر چه هست یکی گرد روغ است، بنمای دست

اگر سخنگو خود شاهنشاه بود چون بر تخت برمیخواست که آغاز سخن کند، همگان

پپاس او برمیخواستند. سپس شاهنشاه بایشان فرمان میداد بنشینند و به سخن او گوش

فرا دارند. طبری در این باره گفته است:

«هنگامیکه شاهنشاه برای سخن گفتن برمیخواست همه برمیخواستند. سپس او بایشان

فرمان میداد بنشینند و به سخن او گوش فرا دارند»^۱.

در پایان این بخش از این گفتار ترجمه متن یکی از سخنرانیهای خسرو انوشروان

را که در میان شاهنشاهان ایران معروف به دانشمندی و سخنوری است باز خواهیم گفت:

و نیز در داستان پادشاهی کیقباد چنین آمده است:

نشستند يك هفته با رایزن شدند اندران موبدان انجمن

به هشتم بیاراست پس تخت عاج بر آویختند از بر عاج، تاج

بهرام گور هنگام برگزیده شدن شاهنشاهی زبان میدهد:

همه رای با کاردانان ز نیم به تدبیر، پشت هوا بشکنیم

زدستور پرسیم یکسر سخن چو کاری نوافکند خواهیم بن

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۱ : ۳۸۱ (ج)، قاهره ۱۹۶۰ م).

کسی کو همی دادخواهد زمن نجویم پراکندن انجمن
طبری درباره رایزنی خسرو هنگامیکه سیف بن ذی یزن حمیری از او یاری جسته
بوده گوید :

«خسرو مرزبانان خود و خردمندان را که با ایشان در کارهایش میسگالید فراهم
آورد و گفت : در کار این مرد و چیزی که میخواهد چه می بینید ؟ یکی از حاضران گفت :
شاهنشاه . در زندان های مردانی هست که برای کشتن در بند نگهداری شده اند . اگر اینان
را باین کار گسیل داری چنانچه کشته شدند بهمان چیزی رسیده اند که آنانرا برای آن
نگهداشته ای . واگر بر کشور این مرد دست یافتند ، کشوری بر کشورت افزوده ای .
خسرو گفت رای درست همین است . بشمارید که در زندانها چند مرد از اینگونه هست ؟
شمرند دبدند در زندانها ۸۰۰ مرد هست»^۱ .

فردوسی در پادشاهی انوشروان گفته است :

شهنشاه داندگان را بخواند سخنهای گیتی سراسر براند
طبری روایتی آورده که نشان میدهد در روزگار خسرو پرویز دانشمندان تا چه
اندازه گرامی و بسیار بوده اند و شاهنشاه در کارها با ایشان رایزنی میکرد است . وی گوید:
«نشستگاه او (خسرو پرویز) ساختمانی بود که مانده آن هیچ نبود و تاج او از سف تاق
آویخته میشد و هر زمان برای بار می نشست در آنجا می نشست . در پیشگاه او ۳۶۰ تن
دانشمند از پیشگو و ساحر و ستاره شناس بودند»^۲ .

گذشته از اینکه شاهنشاهان ایران همیشه با کارداران بلند پایگاه دولت در کارهای
کشور میسگالیدند ، همواره گروهی از دانایان دربار شاهنشاهان بودند که شاهنشاه گاه بگاه
در کار کشور با ایشان رایزنی میکرد . از این گذشته هر زمان بگفته فردوسی میخواستند
کاری را ازین پی ریزی یا نوسازی کنند ، بیگمان درباره آن کار و شیوه انجام آن بسیار
شور میکردند .

ز دستور پرسیم یکسر سخن چو کاری نوافکند خواهیم ، بن
گاهی نیز نمایندگانی از برخی از شهرستانها یا از همه کشور برای سگالش به پایتخت
فرا میخوانده اند چنانکه انوشروان در هنگام نوسازی که در شیوه مالیات گیری کرده
انجام داده است .

عبدالله بن مسلم دینوری از کتاب تاج نامک دو روایت از زبان خسرو پرویز خطاب
بپسرش در زمینه ارج رایزنی آورده است که ترجمه فارسی آنها چنین است :
«ای فرزند همنشینیت با بزرگان باشد . پاداشت برای کوشندگان . خوشروئیت
با دینداران . رازت سپرده خردمندان که چون ترا سختی پیش آمد ، آنان نیز در آن سختی
با تو همباز باشند»^۳ .

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۱۴۰ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۲ - همان کتاب ج ۲ : ۱۸۸ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۳ - عیون الاخبار ج ۱ : ۱۰ (ج ، قاهره ۱۹۴۸) .

درنامه ابرویر که به پسرش شیرویه از زندان نوشته ، آمده است : «از شور کردن غفلت مکن زیرا در میان مردم همیشه کسانی خواهی یافت که راه درمان دردها را از پیش آماده دارند و درد را میزدایند و از آنچه بر تو نهان مانده است پرده برمیگیرند و از هر فرصتی بسود تو بهره بر میدارند و راه را بر هر خطری که از دشمنان بتو روی تواند نمود از پیش می بندند» .

«هیچگاه بسیار دل بستگی ات باندیشه خویش و والائی پایگاهت ، ترا از اینکه رای دیگری را با رای خودت پیوسته سازی ، باز ندارد . زیرا اگر آن دیگری درست گفت رای او را می پذیری و اگر نادرست گفت ، آنرا بدور میاندازی و در اینکار چند سود نهفته است ، یکی آنکه اگر رای او با رای تو یکی درآمد از این هموائی نیروی رایت نزد خودت افزون خواهد شد . اگر رای او با رای تو یکی نشد ، در رای او مینگری چنانچه او را از رای خود برتر یافتی می پذیری و اگر پس تر بود رها میسازی . سود دیگر راینی آن است که اگر هم گاهی راین خطا کند ، بار دیگر باز نیکخواهی خواهد نمود و خواهد کوشید تا در بار دوم کوتاهی را که در نخستین بار کرده است جبران کند و نیکخواهی خود را بهتر نشان دهد»^۱ .

شاهنشاهان ایران در هنگام راینیهای بزرگ در انجمنهای سگالش نخست خود سخن میگفته اند . اینک دو نمونه از این سخنرانیها را در زیر میآوریم :

۱ - طبری در داستان شاهنشاهی منوچهر آورده است :

«چون از شهر یاری منوچهر ۳۵ سال گذشت ، ترکان بمرزها دستبردهائی میزدند . او بزرگان کشور و اسواران را خواست و همه بتزانش فراهم آمدند . موبد موبدان را خواست و او را بربك کرسی برابر تخت خود نشاند . بس بر تخت برخاست و همه بزرگان کشور و فرماندهان برخاستند . منوچهر گفت من برخاسته ام تا سخنانم را بگوشان برسانم بنشینید و چون نشستند چنین گفت :

ای مردم : آفریدگان از آن آفریدگارند . و سپاس ویژه نکوکاران و خرسندی از آن توانایان . آنچه بودنی است هر آینه خواهد بود»^۲ .

۲ - سخنرانی دیگری که یاد خواهیم کرد از آن خسرو انوشروان است که پس از پیروزیهایی که بردشمنان ایران یافته برای بزرگان یاد کرده و دارای نکتههای اجتماعی بسیار ارزنده و ژرفی است که شکل جامعه آنروزی ایران را نیک نشان میدهد . این سخنرانی در کتاب تجارب الامم ابن مسکویه نگهداری شده و ترجمه فارسی آن چنین است : ابوعلی مسکویه درباره این سخنرانی چنین میگوید : در کتابی که انوشروان درباره کارهای خودش نوشته است چنین خوانده ام که چون او از کارهای کشور آسوده شد و آنها را سامان بخشید ، اسواران و فرماندهان و بزرگان و موبدان و دبیران و همردهای

۱ - عیون الاخبار ج ۱ : ۳۲ (ج ، قاهره ۱۹۴۸) .

۲ - تاریخ الرسل والملوک ج ۱ : ۲۴۸ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

ایشان را با نمایندگان همگی مردم فراهم ساخت و چنین گفت :
«ای مردم : گوش بمن دارید و هوشنان را بمن سپارید و مرا نیکخواه خود بدانید.
ای مردم : از زمانی که کار شاهنشاهی را بگردن گرفته‌ام همیشه شمشیر بکم آماج
تیغها و نیزه‌ها ایستاده‌ام . همه این کوششها در راه دفاع از شما و پایدار ماندنتان و بهسازی
سرزمینتان کرده شده‌است . گاهی درخاور بوده‌ام و گاهی درخوریر ، گاهی درسرزمین
جنوب و گاهی درسرزمین شمال .

همه کسانی را که بدخواه شما می‌شردم از کشور بیرون راندم . باج برسرزمینهای
ترك بستم . آتشکده درقسطنطیه برپا داشتم . بیای بی کوههای بلند برآدمم و از آنها فرود
آدمم . سنگستانها و جلگه‌ها را درنوردیدم . برابر سختیها و هریبم پا فشردم و رنج گرما
وسرما را پذیرفتم . بیم دریانوردی و بیابان گردی را بر خود آسان گرفتم . همه اینها برای
این بود تا کارهایی را از گونه کشتن دشمنان و گشادن سرزمینها و فراهم ساختن راه روزیها
ورسیدن به سرافرازیها که خداوند اکنون بهره ما فرموده است بدست آید و سرانجام
رسیدید بآنچه رسیده‌اید .

اکنون خدا را دربرابر بهره‌هایی که بما ارزانی داشته سپاس میگوئیم . دربرابر
بالاترین نعمتها و برترین برتریها ازسرافرازی و ایمنی که بآن رسیده‌اید خداوندی که
دشمنان شما را شکسته و نابود کرده است و هم اکنون از دشمنانتان برخی کشتگان تباہ شده‌اند
و برخی زندگان فرمان شنوا» .

«ای مردم : بدانید هم اکنون يك دشمن که خیلی بیمناکتر است اما شمارش
اندک ، دربرابر شما بازمانده است . دشمنی که نیروی آن بسیار و هول آن سخت و بیشمار
است . بنظر من این دشمن که بازمانده برای شکست دادن شما و چیرگی بر شما از دشمنان
شمیرزن و نیزه گذاران سوار کار بسیار تواناتر است و برای شکستن نیرومندی شما بیمناکتر» .
«ای مردم : اگر بر این دشمن چیره شدید همچنانکه با دشمنان پیشین جنگیدید
و ایشان را گرد فرو گرفتید و نابود کردید ، پیروزیها و کامیابیهایتان تمامست و شکوهمندی-
تان بکمال رسیده و بزرگی‌تان استوار گردیده و نعمتهایتان پایدارست . در چنین حالی است
که سرافرازیها بدست می‌آید و همدلی و همداستانی و نیکخواهی و ایمنی‌تان کامل میگردد .
اگر در این پیکار کوتاه کاری نمودید و سستی نشان دادید و این دشمن شوم بر شما چیره
گردید ، همه پیروزیهایی که در شمال و جنوب و خاور و باختر دربرابر دشمنان نخستین
بدست آورده‌اید ، پیروزی بشمار نیاید» .

«ای مردم : بر آن شوید تا این دشمن بازمانده را مانند همان دشمنانی که در گذشته
نابود کرده‌اید ، ازمیان بردارید .

باید در این پیکار کوشش و تلاش و آمادگی شما بیشتر و بزرگتر و خردمندانه‌تر
و برنده‌تر و درست‌تر و بازدارنده‌تر باشد . زیرا دربرابر دشمنیست که نیرنگ سازتر
و نیرومندتر است . باید آمادگی بیشتر فراهم کرد زیرا هیچ يك از دشمنان که تا دیروز
با ایشان نبرد میکردید ، باندازه این یکی بشما نزدیکتر و برای شما بیم‌آورتر نبوده‌است» .

«ای مردم : در چنین حالی بیا خیزید و چیرگی را به چیرگی و پیروزی را به پیروزی و نیرومندی را به نیرومندی و استواری را به استواری و خردمندی و آهنگ را به خردمندی و آهنگ و کوشش را به کوشش پیوسته سازید . زیرا همه نیکیها و فراخ - نعمتیها و بسیاری از سرافرازیهای خداوندی و نیز کامیابی در زندگی آن جهانی ، همه و همه باین پیکاری وابسته است که شما را بآن میخوانم» .

«ای مردم : بدانید اگر دشمنان شما از تاتاران و رومیان و هندیان و دیگر مردم ، گرفتم بر شما چیره میشدند ، هیچگاه مانند این دشمن اگر بر شما چیره شود ، زیانمند و نیرنگ ساز و بیمنانک نمیتوانستندی بود» .

«ای مردم : چنانکه دیده‌اید ، من برای سرافرازی شما همه جا ایستادگی کرده‌ام و چنانکه میدانید شمشیر بگردن و نیزه در دست بیابانها و دریاها و کوهها و جلگه‌ها را در نور دیده و با یکایک دشمنان شما جنگیده و با سپاه‌ها درگیر شده و با یکان یکان شاهان دست و پنجه نرم کرده‌ام . در هیچ زمانی برای جنگ با سپاه دشمن و شاهان ایشان از شما خواهش و لابه نکرده‌ام چنانکه امروز میکنم . و چنانکه امروز از یکایک شما کوشش و تلاش و همداستانی میخواهم هرگز نخواسته‌ام . اگر امروز چنین میکنم بانگیزه بیم فراوان و هول بسیار این دشمن است و از ترس تاخت و تاز او بر شما» .

«ای مردم : اگر بر این دشمن چیره نشدم و او را از میان شما بیرون نراندم بزرگترین دشمنان را در میان تان آزاد گذارده و کوچکترین ایشان را از میان شما دور ساخته‌ام . پس مرا در راندن این دشمن هولناک که هم‌خانه شماست یاوری کنید» .

«ای مردم : شما را بخدا میخوانم تا در این نبرد مرا یاری دهید و بتوانم این دشمن را دور سازم و از میانتان بیرون کنم . کوششهاییکه برایتان کرده‌ام و پافشاریها و دلیریهای خدا پسندانه‌ای که بهمراهی من نموده‌اید ، و نعمتها ، آنگاه بر ما و شما کامل شود و این سربلندیها که خداوند بشما و ما بخشیده است پایدار ماند و این بزرگواری و پیروزی و فرمانروائی و توانگری و پایگاه بلند همیشه برای شما پایدار ماند» .

«ای مردم : پس از آنکه در نعمتهاییکه خداوند بما ارزانی داشته است در نگریم و آنها را بر شمردم اندیشه‌ام بکار دارا پیوست که چگونه پس از آنکه بر شاهان و مردمان دیگر کشورها چیره شد و ایشان را سرکوفته کرد و بر آن کشورها دست یافت ، چون باین دشمن درونی چاره نکرده بود ، آری چگونه پس از آنکه سپاهیانش در ترازگاه پیروزی و تندرستی و چیرگی و سرافرازی بودند ، تباه گردید و نابود شد . زیرا او بجیزی که سبب کامیابی در شهر یاری و نیرومندی فرمانروائی و چیرگی بر دشمنان است و نعمت و دولت را برایشان روان ساخته بوده و بزرگی او را سراسر جهان پذیرفته بودند ، ژرف ننگریست . تا آنکه نیرنگ سازان در دل او سرکشی و رشک و بددلی را جایگزین ساختند و خود پسندی در او نیرو گرفت و رشک بری ، گروهی از مردم ندار را در روبروی دارایان و ادا داشت و گمنامان را در برابر نامداران .

در چنین حالی که در چنگال پراکنده اندیشیها و ناهمداستانیها و پریشانکاریها

گرفتار بودند ، و در میان ایشان دشمنی آشکار و کینه‌توزی هویدا گردیده بود ، اسکندر برایشان ناخت و کار با آنجا کشید که سرنگه‌بان دارا ، کسیکه جان دارا سپرده او بود ، وی را بکشت . زیرا دلهای مردم پراز کینه و شر بود و دشمنی و پراکندگی در میان ایشان آشکار و برای اسکندر در کاریکه پیش گرفته بود همین‌ها بس بود . من دارا را با آن رویدادها بیاد آورده‌ام و از سرگذشت او پند گرفته‌ام .

«ای مردم : از خوشبختی زمانه است که گوش من برای شنیدن خودخواهیها و ناهمداستانیها و رشکهای نهانی و آشکار و دوهیم‌زنیها و بدگوئیها ، از هیچ‌کسی هرگز آمادگی ندارد . خداوند منش ما و شاهنشاهی ما را از اینگونه چیزهای زشت و الا‌تر ساخته است و ما را از این پلیدیها پاکیزه کرده . سپاس و ستایش خداوند بزرگ را که من بهیچ‌یک از چیزهایی که بر آنها دست یافته‌ام ، چنانکه میدانید ، هیچکدام از راه این چیزهای زشت که همه دانشمندان از آنها دوری مینمایند و فرزنانگان آنها را زشت می‌شمارند بدست نیامده و این پایگاه تنها از راه درستی و راستی و مهرورزی ب مردم و پابندی به گفته‌های خود و دادگری و بر ایستادگی و نیکخواهی بدست آمده است .»

«ای مردم : اینکه چیزی از مردم دیگر که تاتاران و بربرها و زنگیان و کوه‌نشینان و دیگرانند ، مانند آنچه از هند و روم گرفته‌ایم نگر فتم ، چون میدیدیم این خوی‌های زشت برایشان چیرگی دارد . و هیچ مردمی با رواج اینگونه خوی‌ها درایشان ، هرگز بفرمانروائی و سرفرازی و نیکی نخواهند رسید . از این رو نخستین چیزی که رها ساخته و بدور انداخته‌ام ، همین‌گونه خوی‌هاست . و دشمن‌ترین دشمنان شما اینهاست .»

«ای مردم : آنچه خداوند از تندرستی و آسودگی و به‌زیستی ما بخشیده است ما را بس‌ست از آنچه ایشان برآند از راه اینگونه خوبی‌های ناپسند بدست آورند . پس شما نیز خود را بر شیوه ما وادارید . زیرا پیروزی بر این دشمنان ، دوست‌داشتنی‌ترست و برای آدمیان سودآورتر از چیرگی بروم و ترک .»

«ای مردم : من از ته دل بر آن شده‌ام اینگونه خوبیها را از شما دور سازم و آنها را از نهادتان ریشه‌کن کنم . من باینگونه رفتارها هیچ نیازی ندارم . شما نیز همان چیزیکه من برای منش خود پسندیده‌ام برای منش خودتان بیسندید .»

«ای مردم : بسیار دوست دارم دشمنان آشکار و نهانی شما را از شما بدور رانم . سپاس خدا را که با یاری او دشمنان آشکار را بدور رانده‌ایم و خداوند ما را در شکستن شکوه آنها باوری بخشید و همه شما در اینکار سخت کوشیدید و نیکی کردید و فرمانبری نمودید و تلاشها بکار بستید . پس بهمان‌گونه که در پیکار با آن دشمن رفتار کردید در برابر این یکی ، نیز رفتار کنید . من برای تان اندرزگری دلسوزم . پس اندرزی را که شما سفارش میکنم ، سخت نگهدارید و بکار بندید .»

«ای مردم : هر که در میان ما اینگونه شیوه‌ها را پدید آورد هر آینه همه جانبازیهای را که در میدانهای جنگ کرده‌ایم تباہ ساخته است زیرا زبان اینگونه خوبیها بیشتر و نیروی آنها بر آسیب‌تر و گزند آنها بزرگتر و دنباله‌دارتر است .»

«بدانید ای مردم : نیکو کارترین و ارجدارترین شما آنکسی است که برای نبرد با این خوبیهای زشت ، همچنان با خویشتن خویش بکوشد که در گذشته با دشمنان کوشیده است . بدانید اگر این خوبیها دریکی نیرو گرفت و بر او چیره گردید ، همه خوبیهای نیک در منش او تباہ گردد . زیرا سرافرازی شما و نیرومندی تان از راه مهرورزی و دوستی و باهمی و نیکخواهی بایکدیگر فراهم میآید و در رشک بری و سرکشی و گزبری و پراکنده دلی از دست دادن بزرگی و شکوهمندی و تباہی دنیا و آخرت است .

پس با نداران همراهی کنید . راهگذران را خوراک دهید . آنکسی را که همسایگی شما را پذیرفته است ، گرمی دارید . با مردمی از ملت‌های دیگر که در میانتان آمده‌اند نیکی کنید که به پیمان ما درآمده‌اند . با ایشان تندی مکنید و بر ایشان ستم روا مدارید و خوارشان مسازید و ایشان را در تنگنا نیندازید . زیرا بتنگنا انداختن ایشان انگیزه سرکشی آن مردمان تواند شد . از خطاهای کوچک ایشان چشم پوشید و پیمان خود را با ایشان نگهدارید» .

«ای مردم : این اندرزها را که بشما گفته‌ام سخت نگهدارید . زیرا ما هیچ مردمی را ندیده‌ایم که از زدودن اینگونه شیوه‌های زشت از خود زیان دیده باشند و از نگهداشتن آنها بهره‌ور گردیده . امید ما در همه کارها بخدای بزرگ است»^۱ .

جانشین شاهنشاه در هنگام سفر کردن او :

گاهی شاهنشاهان برای اینکه خود از نزدیک همه چیز را ببینند و با مردم کشور روبرو و گفتگو کنند سفرهایی میرفته‌اند . فردوسی درباره شهریاری فریدون سخنی گفته و گفته او نشان میدهد که بازرسی کردن شاهنشاهان از کشور، رسمی بسیار کهن در ایران است.

وزان پس فریدون بگرد جهان	بگردید و دید آشکار و نهان
هر آن چیز که راه بیداد دید	هر آن بوم و بر، کان نه آباد دید
به نیکی به بست از همه دست بد	چنانک از ره هوشیاران سزد
بیاراست گیتی بسان بهشت	بجای گیا ، سرو و گلبن بکشت

خسرو انوشروان در رفتارنامه‌اش که بخامه خود اوست در زمینه دل‌بستگی خود ببازرسی و آگاه شدن از چگونگی گردش کارها در کشور چنین میگوید :

«درباره رسیدگی باین کار چندان اهتمام داشتم که اگر گرفتاری کار دشمنان نبود هر آینه دوست میداشتم خودم در کار رسیدگی بمالیات‌ها و کشاورزان هم‌باز باشم و بهمه

۱ - بنظر ما این خطاب که انوشروان گفته در هنگام مجلس مؤسسانی گفته شده که برای به سازی مالیاتی فراهم آمده جمله «نمایندگان رعیت» در سخن ابن‌مسکویه درخور ژرف‌نگری است . رفتارنامه انوشروان : ۲۴۶ .

دیده‌ها یکان یکان بروم بآنها سرکشی کنم و با مردمان یکان یکان سخن گویم»^۱ .
اردشیر بابکان در اندرزنامه‌اش یک بند ویژه این موضوع کرده است آنجا که گوید:
«بدانید گوش فرادادن فرمانروا بسخن کسانی که از بستگانش نیستند و نزدیک شدن
بکسانی جز وزیران خودش، راهی است برای آگاهی او از خبرهایی که از او پوشیده
مانده است چنانکه گفته‌اند: اگر فرمانروا از کسانی که با ایشان انس ندارد بترسد، تاریکی
بی‌خبری بر او پرده اندازد. زیرا ترسیدن وزیران از شاهنشاه، بیمناک‌ترست از ترسیدن
توده مردم از او»^۲ .

بسیار شده که شاهنشاه در یک جنگ خود فرماندهی سپاه را بدست می‌گرفته
و بمیدانهای جنگ می‌شتافته است. در همه این سفرها یکی را که معتمد او و شایسته بود
بجانشینی خودش در پایتخت می‌گماشت.

بهرام گور چون بجنگ خاقان می‌رود برادرش نرسی را بجانشینی خود در تیسفون
مینشانند. فردوسی در این باره فرموده است:

برادرش را داد تخت و کلاه که گنج و که لشکر بدارد نگاه
خردمند نرسی آزاد چهر همش فرودین بود و هم داد و مهر

برگزیدن ولیعهد:

در سازمان اداری ایران باستان برگزیدن جانشین شاهنشاه یکی از موضوعهای
دشوار و بسیار ارجدار بوده و با همه کوششی که شاهنشاهان بزرگ و خردمند برای آسان
کردن این دشواری بکار می‌برده‌اند، بسا شده که همین موضوع سبب پدید آمدن گرفتاریها
و کشاکشهایی نیز شده است.

کارگزینی جانشین شاهنشاه در ظاهر با خود شاهنشاه بوده بویژه در روزگار
ساسانیان ولی باز شاهنشاه بی‌کبار آزاد نبوده که بمیل خود بر پایه دوستداری از میان
پسران و یا برادران خویش، یکی را برای جانشینی برگزیند.

شاهنشاه بر پایه آئین ناچار بوده درگزینی جانشین خود با بزرگان رای زند.
بویژه موبدان موبد در این کار نقش کارگزار از دیگر بزرگان داشته است.

اردشیر بابکان در اندرزنامه‌اش برای گزینی ولیعهد آئینی نهاده است تا بسا
از پدید آمدن دشواریها در هنگام گزینی ولیعهد جلوگیری کند. او چنین نهاده است:

«بدانید هیچ پادشاهی از شما نخواهد بود جز آنکه بسیار بیاد کسی افتد که
جانشین او خواهد شد. از اینرو یکی از آفتهای شهریاری آشکار شدن نام جانشین پادشاه
است. نخستین زبانی که از آشکار شدن نام جانشین پادشاه برمیخیزد کینه‌ایست که میانه

۱ - رفتارنامه نوشروان: ۲۴۶ (ج)، تهران، مجله بررسیهای تاریخی ۱۳۴۸ (خ).

۲ - عهد اردشیر: ۷۲ (ج)، تهران ۱۳۴۸ (خ).

جانشین پادشاه و خود او پدید تواند آمد» .

اردشیر سپس چگونگی برگزیدن جانشین شاهنشاه را چنین نهاده است : شاهنشاه باید نخست خداوند و پس از او مردم ، سپس خود را در نظر گیرد و جانشین خود را برگزیند و نام او را در چهار نامه بنویسد و همه را با مهر خود مهر کند و آن چهار نامه را نزد چهار تن که برگزیدگان کشورند ، بسپارد . پس از آن هیچگاه نباید با نزدیک ساختن یا دور کردن ، نهان یا آشکارا ، کاری از او سرزند که نشان دهد جانشین او کیست و با از رفتارش چنین گمانی بر آید . پادشاه باید این نکته را در نگرستن و سخن گفتن خویش سخت بپاید .

« چون شاهنشاه از این جهان رفت همه آن نامه ها را که رونوشت یکدیگر است در آورند و مهر از سر آنها بگیرند و نام کسی را که در همه آنها نوشته شده است بخوانند . پس کسیکه نام او در آن نامه ها نگاشته شده زمانی فرمانروایی را بدست خواهد گرفت که در حال فرودستیست و با چشم و گوش و اندیشه فرودستان بشهریاری مینگرد و مستی شهریاری چنانکه گفتیم برایش بس باشد . نه اینکه مستی و لبعهدی را با مستی پادشاهی در آمیخته دارد»^۱

هر زمان شاهنشاهی پیش از نامزد کردن جانشین خود در میگذشت ، کار رایزنی با گروههای مردم ارج بیشتری می یافت ، گاه گاه شورائی از نمایندگان مردم برای برگزیدن جانشین پادشاه بر پا میگردید .

نوشته ثعالی نیشابوری در داستان برگزیدن جانشین یزدگرد که در گران در گذشته بود گواه بر سخنی است که گفتیم . ترجمه گفته او چنین است :

« چون یزدگرد در گران در گذشت و بزرگان و سردودمانها بهفت شهر (مداین) باز گشتند ، درباره کسیکه باید بر تخت شاهنشاهی بشانند به سگالش پرداختند . پس از آن چنین نهادند که بشاهان و مرزبانان بنویسند فراهم آیند و در سگالش گری با ایشان شوند . سپس همه انجمن شدند و رای زدند و سگالش کردند و سرانجام همدستان شدند که با مردی ازدودمان ساسان پیمان شاهنشاهی ببندند که نام او خسرو بود»^۲ .

خسرو انوشروان با آنکه از شاهنشاهان بسیار توانا و شکوهمند بوده باز درگزینش هر مز چهارم بجانشینی خود با بزرگان کشور سگالیده است^۳ .

شاهنشاهان درباره پرورش و فرهیخت و لبعهد بسیار ژرف بین و سخت گیر بوده اند و میکوشیده اند آنکه باید پس از ایشان رشته کارهای کشور را بدست گیرد از هر رو شایا ودانا باشد تا بتواند بارسنگین کار شاهنشاهی را بدوش کند .

طبری از زبان بهرام گور آورده است :

« نخستین چیزی که پادشاهان مکلف بفرآ گرفتن آنند دانشهای نیک است . دانش

۱ - عهد اردشیر : ۸۴ (ج ، تهران ۱۳۴۸ خ) .

۲ - غر اخبار ملوك الفرس وسیرهم : ۵۵۰ (ج ، اروپا) .

۳ - غر اخبار ملوك الفرس وسیرهم : ۶۳۹ (ج ، اروپا) .

زیور پادشاهان است و ستونی است که شهر یاری از آن نیرو میگیرد»^۱ .
 همچنین این شاهنشاه زمانیکه نزد لاله خود مندر لخمی بود با او میگوید :
 «هر چیز را پیش از زمان آن بخواهید در زمان آن بدست خواهید آورد و هر چه
 را در زمان آن بخواهید پس از آن زمان بدست خواهید آورد . اگر درخواستی چیزی
 کوتاهی کردید آنچه هرگز بدست شما نرسد»^۲ .
 با اینحال باز گاهی دیده شده شاهنشاه ولیعهد خود را برگزیده و نامش را آشکار
 کرده است چنانکه خود اردشیر بابکان شاپور اول را برگزیده و او را در کارهای خود
 راه میداده است .
 جایگاه نشستن ولیعهد در ایوان شاهنشاهی در دست راست شاهنشاه بر شاهنشین
 بوده است .

فردوسی در شهر یاری فریدون گوید :

منوچهر چون راد سرو بلند بکردار طهمورث دیو بند
 نشسته بر شاه بردست راست تو گوئی زبان و دل پادشاهست

تا زمانیکه شاهنشاه زنده بود ولیعهد جز فرمان او به هیچیک از کارهای کشور
 در نمیآید . گاهی استانداری يك استان را بولیعهدی که بسال مردی رسیده بوده میدادند
 تا در کار کشورداری ورزیده و آزموده شود .
 در زمینه عنایت شاهنشاهان بفرهیخت ولیعهدان ، ابراهیم بهقی داستانی از بهرام
 گور آورده است که ترجمه آن چنین است :

«یکی از خویشان ذوالریاستین (فضل پور سهل) برایمان میگفت که ذوالریاستین
 او و جوانان دیگری از خاندانش را در خراسان نزد پیری میفرستاد تا از او دانش آموزند .
 ما نزد آن پیر میرفتیم و از او ادب میآموختیم . پس از چندی پیر گفت : شما ابدان
 شده اید و دانش آموخته اید و فراخ روزی نیز هستید . آیا در میاتان عاشقی هم پیدا شده ؟
 ما از گفته پیر شرمگین شدیم و خاموش ماندیم . پیر گفت : عاشق شوید زیرا عشق زبان
 گرفتگان گویا و بخیلان را گشاده دست میسازد و ترسو را دلیر میکند و آدمی را بمهر
 ورزیدن و نمایش بزرگواری در خوراک و پوشاک و دیگر چیزها ، بر میانگیزد . بنگرید که
 عشق خود را در خاندانهای بزرگ و ثزاده بسپارید» .

«آن مرد گفت : ما از نزد پیر بیرون آمدیم و نزد ذوالریاستین رفتیم و او را
 از بهر هائیکه از پیر گرفته بودیم آگاه ساختیم . ولی ترسیدیم که سخن پیر را با او بگوئیم
 و خاموش ماندیم . ذوالریاستین گفت : حرف بزید ما پنداشتیم خواسته است سخن پیر را
 برایش باز گوئیم و چون آنرا باز گفتیم ذوالریاستین گفت : پیر راست گفته است . آیا میدانید
 پیر این سخن را از کجا برداشته ؟ گفتیم : وزیر ما را از آن آگاه خواهد ساخت . گفت :

۱ - طبری ج ۲ : ۶۹ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۲ - همان کتاب ، همان صفحه .



نقشی از آئین تاجگذاری در طاق بسنان

«بهرام گور پسری داشت که او را برای شهریاری پس از خود نامزد کرده بود . درزندگی نیز بر او اعتماد میکرد اما آن پسر دون همت و نابزرگوار بود . بهرام تنی چند از حکیمان و ادیبان را بفرهیختاری او برگماشت و نیز کسانی را تا با او سواری یاد دهند . «روزی که بهرام به بار نشسته بود ، یکی از این فرهیختاران که بر آن پسر گماشته بود نزد بهرام آمد . بهرام از او پرسید پسرش در دانش آموختن و ادب یاد گرفتن بکجا رسیده است ؟ او گفت :

«شهریارا : من امید بسته بودم و میکوشیدم آنچه را با او میاموزم بیادگیرد و چنین بود تا اینکه داستان زنی برای او پیش آمده و پاک مرا نومید ساخته است . «
«بهرام گفت : داستان چیست و آن زن کدامست ؟ آن مرد گفت دختر فلان مرزبان را دیده و دل با او باخته است و اکنون شب و روز خود را بیاد آن دختر بیهوده سپری میکند . «
«بهرام گفت : هم اکنون بکامیابی او امیدوار شدم . بهرام دنبال پدر دخترک فرستاد و او را آوردند و با او گفت : بر آنم پسرم را شوی دخترت سازم . برو بدخترت بگو با پسرم نام نویسی کند تا او را به خود امیدمند سازد . و چون در دل پسرم امید وصل نیرو گرفت و خواهش دیدار کرد با او بگوید :

من شایای پادشاهی گران سنگ ، بلند همت ، مهربان ، فرهیخته منش و دلیرم . تو هنوز چنین نیستی برو بهمین گونه رفتار کن و از هر چه شد مرا آگاه ساز . «
«مرزبان نزد دخترک رفت و از آنچه رفته بود و پادشاه گفته دختر را آگاه ساخت . دختر با فرزند بهرام نامه نگاری کرد و او را بطمع وصل انداخت . سپس بهمانگونه که پدرش دستور داده بود ، با او سخن گفت .

چون پسر سخن دختر را شنید سخت برافروخت . و چون در خویشتن کمی میدید با موختن ادب و دانش و سوارکاری رو آورد و در همه این هنرها پیشرو گردید . و چون به پایه ای رسید که بالاتر از آن پایگاهی نبود ، نامه ای بپدر نوشت و از تنگدستی و اینکه نمیتواند آنچه را آرزو دارد بچنگ آورد ، شکوه کرد . «

«بهرام بر نامه او دستینه نهاد که در کارش گشایشی کنند و تنگدستی او را بزایند . پس بدنبال فرهیختار فرستاد و با او گفت : به پسرم بگو نامه ای بمن بنویسد و خواهش کند دختر مرزبان را زن او سازم . فرهیختار چنین کرد و پسر نامه ای نوشت و از بهرام خواهش کرد آن دختر را زن او سازد و نوشت که شایسته چنین کاری شده است . «

«بهرام مرزبان را فراخواند و از او خواست دخترش را بپسرش بدهد ، مرزبان چنین کرد و بهرام بیشترین جهیز را برای دختر فراهم ساخت و پسرش گفت : چون نزد دختر تنها شدم ، هیچ سخن مگو تا من بیایم . در شب زفاف بهرام با طاق پسرش درآمد و با او گفت : فرزندم مبادا ارج این زن نزد تو پائین آید . او بیش از همه مردم بگردن تو حق دارد و همه نامه نگاریهاییکه با تو کرده است بفرمان من و بدستور من کرده بود . پس حق او و پدرش را نیک بشناس و همیشه با او خوش رفتار و مهربان باش . پس از نزد ایشان بیرون آمد و جوان را با زنش تنها گذاشت . «

«ذوالریاستین گفت : از پیر پرسید : انگیزه اینکه شما چنین دستوری داده چه بوده است . چون از پیر پرسیدند ، همان داستان را گفت که ذوالریاستین گفته بود»^۱ .

دیگر سازمانهای کشور :

تا آنجا که آثار باستانی نشان میدهد ، پیشرفتهای اقتصادی و پدید آمدن هنر و صنعت و پیشد در ایران بزمانهای بسیار باستانی بالا می رود و چون جامعه ما در روزگاران بسیار باستان در زندگی اجتماعی والا شده است ، اصل تقسیم کارهای اجتماعی و گروه بندی آنها بر پایه طبیعت کارها ، نیز در این سرزمین دیرنگی بسیار دارد .
روایتهای تاریخی نشان میدهد ، گروه بندی کارهای اجتماعی در ایران ، دارای پیشینه خیلی باستانی است . ما در اینجا نخست پاره ای از اینگونه روایتهای را که درباره گروه بندیهای اجتماعی ایران گفته شده است می آوریم . سپس سازمان اداری کشور که پیوستگی بسیار به جستار گروه بندی اجتماعی دارد ، خواهیم پرداخت .
محمد بن جریر طبری که گفته های خود را از روایتهای زمان ساسانیان گرفته در این زمینه میگوید :

«جمشید از سال یکصد تا یکصد و پنجاهم پادشاهی خود مردم را بچهار گروه بخش کرده : گروه جنگیان ، گروه فقیهان ، گروه دبیران ، گروه کشاورزان و پیشه وران»^۲ .
هر چند پادشاهی پیشدادیان در برخی جاها از دیدگاه سالماری (کرونولوژی) در سالیان دراز از دیگر شدن خط و دین دچار آشفتگی شده است ، باز همین روایت نشان میدهد که ایرانیان در زمانهای بسیار باستانی تا آنجا در شهر یگری بیلا رفته بوده اند که گروههای اجتماعی میان ایشان از یکدیگر جدا و باز شناخته شده است .

در شاهنامه و دیگر کتابها پدید آوردن سالماری را (کرونولوژی) در ایران به جمشید نسبت داده اند و همین کار نماینده آنست که جامعه ایرانی از زمانهای بسیار دور تا آنجا پیاپیگاه فرهنگ و تمدن بر آمده بوده است که توانسته سالماری پدید آورد و سر آغاز سال را در برابری روز و شب در آغاز بهار بگذارد . فردوسی در این باره سروده :

به جمشید بر گوهر افشاندند مران روز را ، روز نو خواندند
سر سال نو هر رمز فرودین بر آسود از رنج روی زمین
بزرگان بشادی بیاراستند می و جام و رامشگران خواستند
چنین جشن فرخ از آن روزگار بماناد زان خسروان یادگار
جهشباری نیز در این باره سخنی دارد که آنرا بیگمان مانند طبری از روایتهای روزگار ساسانی برداشته است . او چنین گفته :

۱ - المحاسن والمساوی : ۱۸۵ - ۱۸۶ (ج ، اروپا) .
۲ - تاریخ الرسل والملوک ج ۱ : ۱۷۵ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

« نخستین کسی که گروه‌های مردم را از یکدیگر جدا ساخته و دبیران را دسته‌بندی کرده و پایگاه هر دسته را بازشناخته است جمشید بود»^۱ .
 چنانکه این روایت‌ها نشان می‌دهد، در این روزگار است که جامعه ایرانی از پایگاه شبانی و کشاورزی بالا آمده و بشهرنشینی درآمده و در شهرها و دیه‌ها گروه‌های گوناگون مردم از یکدیگر جدا و بازشناخته شده‌اند .
 در روایت‌های ایرانی پدید آمدن سازمان اداری کشاورزی، یا بگفته دیگر، آئین دهگانی را به منوچهر نسبت داده‌اند . طبری در شهر یاری او می‌گوید :
 « . . . او نخستین کسی است که آئین دهگانی نهاده است و بر هر دیهی دهگانی گمارده که مردم ده زیر دست و فرمانبر او باشند»^۲ .

هنگامیکه در جامعه‌ای گروه‌های مردم از یکدیگر جدا شدند و پیشه‌ها و کارهای گونه‌گون پدید آمد و پهنه شهرها گسترده شد، کارهای اجتماعی و دولتی فراوان‌تر و گونه‌گون‌تر می‌شود . در چنین حالتی است که برای پیش‌بردن کارهای اجتماعی باید آنها را گروه بگروه دسته‌بندی کرد و از یکدیگر جدا ساخت و انجام هر دسته کارها را بسازمانی جداگانه واگذار و برای سازمان آئینی آماده ساخت تا گردش کارها در آن سازمان و یا بگفته پیشینیان، دیوان، بر پایه آن آئین راه برده شود .

در کتابهای ایرانی، این بهسازی اجتماعی بلهراسب و پسرش گشتاسب کیانی نسبت داده شده است . چون شهر یاری لهراسب برابر سالداری ایرانی سی و هشت سده پیش از زمان ما بوده است^۳ . پس تاریخ پدید آمدن دیوانهای دولتی و جدا کردن کار دیوانها از یکدیگر در سرزمین ایران بچهار هزار سال پیش بالا می‌رود . روایتی که در این باره بدست ما رسیده است از این گونه است :

جهشیاری گفته است :

« لهراسب پور خنوخ پور کی منش نخستین کسی است که دیوانها را نهاده و کارها را از یکدیگر جدا کرده است و حسابداری پدید آورده و سپاه برگزیده و در آبادی سرزمینها کوشیده و برای روزی سپاهیان خراج گرفته»^۴ .
 فردوسی نیز نوسازی دیوانهای دولتی را بلهراسب کیانی نسبت داده است، آنجا که سروده :

بیاراست ایوان کیخسروی به پیراست دیوان، او از نوی

ابن بلخی نیز نهادن دیوان ویژه را برای سپاه، بلهراسب نسبت داده است، آنجا

که گوید :

۱ - الوزراء والكتاب : ۲ (ج ، قاهره ۱۹۳۸ م)

۲ - تاریخ الرسل والملوک ج ۱ : ۳۷۸ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۳ - به کتاب ارزنده - تقویم و تاریخ - نوشته استاد ذبیح بهروز نگریسته شود .

۴ - الوزراء والكتاب : ۲ (ج ، قاهره ۱۹۳۸ م) .

« . . . دیوان لشکر او نهاد که ما آنرا دیوان عرض خوانیم»^۱ .
گفته‌اند : گشتاسب کیانی پسر لهراسب دنباله بهسازی پدرا گرفته و جدا کردن
کارهای دیوانی را از یکدیگر و ویژه کردن هر گروه از کارها را به يك دیوان ، او بانجام
رسانیده است . طبری در این باره گفته است :

گفته‌اند : او «یشتاسب = گشتاسب» چون تاج بر سر نهاد گفت : ما اندیشه و کردار
وروش خود را در چیزهائی بکار می‌بندیم که از آنها نیکی پدید بیاید . گفته‌اند : او شهر
فسا را پی افکنده است و در سرزمین هند و دیگر جاها آتشکده‌ها ساخته و هیربدانی بر آنها
گمارده است . او هفت پایگاه پدید آورده است که بهر يك رهبری بخشی از کشور را
سپرده بود»^۲ .

بر گردن جامه ویژه برای هر گروه از کارکنان دولت را نیز بگشتاسب نسبت
داده‌اند و این نیز یکی از آئین‌های دیوانهای بسیار کهن ایرانی است . جهشیاری در این
زمینه گوید :

« . . . از آئین پادشاهان بود که هر گروهی از کارکنان دولت ایشان جامه ویژه‌ای
میداشت و کسی غیر آن گروه نمیتوانست آن جامه را بپوشد . از این رو چون یکی از کارکنان
ایشان به پیشگاه شاهنشاه در میآمد از روی جامه‌اش کار و پایگاه او شناخته میشد»^۳ .

گروه‌بندی و بهر کردن کارهای دولتی در ایران از همان زمانهای باستان بدو گونه
انجام گرفته است : یکی بهر کردن پهنه کشور بچند بهره و جدا کردن کارهای هر بهره
از دیگر بهره‌ها و سپردن راهبری هر بهره بیک کاردار بلند پایه . چون ما درباره بخش‌بندی
ایران شهر در گفتاری جداگانه سخن خواهیم گفت ، در اینجا نیازی بتکرار آنها نداریم .

گونه دوم : گروه‌بندی کارهای اجتماعی از روی طبیعت و همانندگی کارها و سپردن
هر گروه از آنها بیک دیوان ویژه است .

این کار که در فن دبیری ، یا بگفته امروز علوم اداری ، یکی از کارهای بنیادی
در دانش کشورداری است ، از خیلی قدیم در ایران شناخته بوده از این رو هر گروه از کارها
را بیک دیوان سپرده بودند و چنانکه در روایت‌های تاریخی آمده است این بهسازی در کارهای
دولتی را ، به لهراسب کیانی پدر گشتاسب نسبت داده‌اند .

از اینجا بوده که ما نیز هر گفتار از این کتاب را بتاریخ يك دیوان و آئینی که
در آن دیوان روان بوده ، ویژه کرده‌ایم و درباره کارهای هر دیوان تا آنجا که سند در دست
داشته‌ایم ، سخت گفته‌ایم .

هر دیوان دولتی را سالاری بود که از سوی شاهنشاه برگزیده میشد بسا که بزرگ
فرمدار (نخست‌وزیر) در شناسانیدن سالاران دیوانها بشاهنشاه دخالت میکرد است .

۱ - فارسنامه : ۵۶ (ج ، شیراز ۱۳۴۳ خ) .

۲ - تاریخ‌الریسل والملوک ج ۱ : ۵۶۱ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۳ - الوزراء والکتاب : ۳ (ج ، قاهره ۱۹۳۸ م) .

دیوانهای دولتی دارای ساختمانهای ویژه دولتی بوده چنانکه در پایتخت کشور گذشته از ساختمانهای درباری و ساختمان دیوان بزرگ فرمدار، ساختمانهای دیگری ویژه هر يك از دیوانها نیز بوده است. و نیز در شارستان هر شهرستان، کهن دزهایی بوده که نام آنها در کتابهای روزگار اسلامی نیز دیده میشود. آنها بناهای ویژه‌ای برای نشستن استناداران و دیگر دیوانها می‌بوده است.

گاهی در شهرهای بزرگ برای جای دیوانهای دولتی، کوی‌های ویژه‌ای در نظر میگرفته‌اند که از غوغای بازاریان و کارگاهها بدور باشد و گاهی اینگونه کوی‌ها شهر جداگانه پدید می‌آورده است. نمونه آنها یکی شهر مرو شاهگان است در خراسان. دیگری شهر هرمزد اردشیر در شمال شهر - خوزستان بازار - در خوزستان که نام این یکی را نویسندگان عرب‌زبان به «سوق‌الاهواز» ترجمه کرده‌اند^۱.

طبری روایتی دارد که نشان میدهد جایگاه دیوانهای دولتی در روزگار ساسانیان از جایگاه بازاریان و دیگر مردمان جدا بوده‌است. او در گفتگوی مندر لخمی لله بهرام گور با جوانوی دبیر بد یزدگرد پدر بهرام چنین آورده است:

«اگر رایت باشد برو و بگو همه شاهان و بزرگان و ثرادگان که در آنجا بند فراهم آیند و با ایشان رای زن و پیغام خوبی از ایشان بیاور. گمان دارم در آنچه بایشان گوئی ناهمداستانی نکنند»^۲.

از باستان زمان در ایران رسم بوده‌است بر دیوار کاخهای شاهنشاهی، نقش میدانهای رزم که ایرانیان در آنها بردشمن پیروز شده بودند و نیز انجمنهای بزم و شکارگاهها را مینگاریدند و این يك رسم بسیار باستانی بوده است.

در شاهنامه فردوسی چندین جا باین رسم اشاره گردیده که از آنهاست:

یکی سرو آزاده بود از بهشت	به پیش در آذر آنرا بکشت
نوشتی بر آزاد سرو سهی	که گشتاسب پذیرفت دین بهی
جو بسیار برگشت و بسیار شاخ	بکرد از بر او یکی خوب کاخ
چهل رش ببالا و پهنا چهل	نکرد از بنه اندر او آب و گل
دو ایوان بر آورد از زر پاک	زمینش زسیم و زعنبرش خاک
بر او بر نگارید جمشید را	پرستنده ماه و خورشید را
فریدونش را با گرزه گاو سار	بفرمود کردن بر آنجا نگار
همه مهتران را بر آنجا نگاشت	نگر تا چنان کامکاری که داشت؟
چو نیکو شد آن نامور کاخ زر	بدیوارها بر نشانده گهر
بگردش یکی باره کرد آهین	نشست اندر آن گرد، شاه زمین

و نیز در ستایش کاخ رودابه دختر پادشاه کابل، مادر رستم گفته است:

۱ - سنی ملوک الارض والانبیاء : ۳۳ (ج ، برلین) .
۲ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۷۲ (ج ، قاهره ۱۹۶۰) .

یکی‌خانه‌بودش جوخرم بهار زچهر بزرگان بروبر ، نگار
گذشته ازنگاره‌های تخت‌جمشید رسم نگاشتن نقش‌ها بردیواره‌کاخهای شاهنشاهی
درروزگار شاهنشاهی اشکانیان نیز درایران روان مانده بوده‌است . فیلوستراتوس نویسنده
رومی‌که درمیانه سالهای ۱۷۴ - ۲۴۴ مسیحی میزیسته و خودکاخهای شاهنشاهی تیسفون
را دیده است ، درباره‌کاخ شاهنشاهی در آنجاگوید :

«شیروانی‌کاخ شاهنشاهی درتیسفون ازمفرغ بوده و اشعه آفتاب و ماه درآن
منعکس‌گردیده جلوه شگفت‌انگیزی بآن میداد . رواقها وچهار اتاقها را با سیم و زر
زینت داده بودند . واین زینتها بردیوارها بسان پرده نقاشی مینمود . موضوع این نقاشیها
ازافسانه‌های یونانی مانند اندرومیدا^۱ یا اورفه و دیگرخدایان گرفته شده بود . و نیز از
موضوع نقاشیهای مزبور وقایع لشکرکشی ایرانیان به یونان بوده مثلاً دانیس ، ناکرس
را خراب میکند . آرتافرن ارتیره را محاصره کرده . خشایارشا درجنگهای نامیش فاتح
است . جنگ ترموپیل . تسخیر آتن . خشک شدن رودها از کثرت نفرات قشون . ساختن
پل بردریا . کندن کانال درکوه آتوس»^۲ .

آثار این رسم را درروزگار شاهنشاهی ساسانیان نیز می‌بینیم . چنانکه تا سده
سوم هجری برابرهم میلادی يك تابلو نقاشی از نقاشیهای دیوار ایوان خسرو (تاق کسری)
بازمانده بوده که در آن میدان جنگ اتناکیه نموده شده بود و ابوعباد بختری شاعر قحطانی
تژاد عرب درسال ۲۷۰ هجری آنرا دیده و درچکامه (سینیه) زیبای خود آن تابلو را
نیکو ستوده است .

و نیز نرشخی در تاریخ بخارا گفته :

«از در غربی حصار بخارا تا بدروازه معبدکه ریگستان خوانند ، دراین ریگستان
سرای پادشاهان بوده‌است از قدیم باز در جاهلیت و درروزگار آل سامان امیرسعید نصر بن
احمد بن اسمعیل السامانی در ریگستان سرای فرمود ساختند بغایت نیکو و مال بسیار در وی
خرج کرد و بر در سرای خویش سرای عمال فرمود بنا کردند . چنانکه هر عاملی را علیحده
دیوانی بودی بر در سرای سلطان . چون دیوان وزیر و دیوان مستوفی و دیوان صاحب
شَرَط و دیوان صاحب برید و دیوان شرف و دیوان مملکه خاص و دیوان محتسب و دیوان
اوقاف و دیوان قضاء بدین ترتیب دیوانها فرمود بنا نهادند»^۳ .

رسم ساختن بناهای دولتی ویژه هر دیوان تا روزگار عباسیان پایدار مانده بوده .
ابوعلی مسکویه در داستان وزیر علی بن عیسی درسال ۳۰۱ هجری گوید :

۱ - اینگونه تعبیرها اگر سخن فیلوستراتوس هم درست باشد و درست ترجمه شده باید گفت
از اندیشه او رنگ دارد .

۲ - ترجمه از تاریخ ایران باستان : ۲۶۵۸ آورده شده‌است .

۳ - تاریخ بخارا : ۳۱ (ج ، تهران) .

«علی بن عیسی در سال ۳۰۱ که وزیر شد در کوی مخرم در ساختمان نخست وزیری بکار میپرداخت»^۱.

و نیز همو گفته است :

«فرمان ال‌قاهر بالله بیرون آمد بر اینکه خانه ویژه نخست وزیری را که در مخرم بود بفروشد . این خانه در قدیم از آن سلیمان بن وهب بوده . خانه بگروه زیادی فروخته شد ، زیرا پهنه آن بیش از سیصد هزار ارش بود و بهای آنرا در مال بیعت قاهر نهادند»^۲ . درباره هسته اصلی سازمان مرکزی دولت در روزگار ساسانی روایت‌هایی مانده که در برخی جاها با یکدیگر ناهماهنگی دارد . در مثل از علی بن حسین مسعودی در زمینه هسته اصلی سازمان دولت در پایتخت دو روایت مانده است که کمی با یکدیگر اختلاف دارند . یکی روایتی است در مروج الذهب بدین گونه :

«اردشیر هفت پایگاه مقرر داشته بود : نخستین وزیران بودند . دومی موبد موبدان که سرپرستی کارهای دینی را بدست داشت و او سرور موبدان بود . معنی این واژه سالاری کارهای دینی در کشور است . سوم دادور دادوران برای بریدن دعوها . سپس چهار اسپهبد بودند که هر کدام راهبری یک چهار یک کشور را بدست می‌داشتند . نخستین در مشرق بود دوم در مغرب سوم در جنوب چهارم در شمال . این چهار تن عهده‌دار رهبری کشور بودند و هر کدام بهره‌ای جدا در دست می‌داشت . هر اسپهبد جانشینی داشت که او را مرزبان مینامیدند»^۳ .

همو در کتاب دیگر خود چنین گفته است :

«ایرانیان پنج پایگاه بزرگ دارند که میانه شاهنشاه و دیگر افراد رعیت میانجی‌اند . نخستین و والاترین آنها موبد است و معنی آن نگهدارنده دین است . زیرا (مو) بزبان ایشان یعنی دین و (بد) یعنی نگهدارنده . موبدان موبد سالار موبدان است و دادور دادوران است و پایگاه او نزد ایرانیان بسیار والا و همسنگ پایگاه پیغمبران است . هیربدان در سروری فرودست موبدان‌اند» .

دوم : وزیر و نام آن «بزرگ فرمدار» است که معنی آن میشود بزرگترین کاردار دولت .

سوم : اسپهبد است که امیرالامراء است و معنی آن نگهدارنده سپاه است . زیرا سپاه لشکر است و بد نگهدارنده است چنانکه یاد کردیم .

چهارم : دبیر بد است که تفسیر آن سالار دبیران است .

پنجم : هوتخشبد است و معنی آن سالار همه کسانی است که با دست میکوشند مانند پیشه‌وران و کشاورزان و بازرگانان و دیگران و برخی آنرا (واستریوش) نامند .

ایشان راهبران و کارداران کشورند و میانجیان میان شاهنشاه و مردم . اما مرزبان،

۱ - تجارب‌الامم ج ۱ : ۲۲۷ (ج ، اروپا) .

۲ - همان کتاب ج ۱ : ۲۵۸ (ج : اروپا) .

۳ - مروج الذهب ج ۱ : ۱۵۲ (ج ، قاهره ۱۳۱۰ ق) .

معنی آن سالار مرزها است. (ثغر) در زبان ایشان مرز است و بان یعنی سالار. مرزبانان چهارتن اند: برای مشرق و مغرب و شمال و جنوب که هر کدام بر چهار یک کشور فرمانروا است. «ایرانیان کتابی دارند بنام گاهنامک که در آن نام پایگاهداران کشور نگاشته است و آن پایگاهها بر پایه سامانی که نهاده اند، ششصد پایگاه است»^۱.

بنظر میرسد سامانی که مسعودی در سخن دوم خود گفته است نگرا بر سازمان دولت در زمان انوشروان باشد و سخن نخستین او نگرا بر سازمان دولت در روزگار اردشیر بابکان. آنچه باید در اینجا افزود اینست که ما گمان نداریم پایگاه رسمی موبد موبدان با همه نفوذی که برخی از دارندگان این پایگاه در زمان برخی پادشاهان میداشته اند، از نخست وزیر (بزرگ فرمدار) در ظاهر و الاثر شده باشد. هر چند میتوان باور کرد بسا نفوذ نهانی برخی از موبدان موبدها در برخی از پادشاهان، گاهی بیش از نفوذ نخست وزیران بوده است.

در اینجا بجا است در زمینه هر یک از این پایگاههای هفت گانه یا پنجگانه که هسته اصلی دولت را در روزگار ساسانیان پدید میآوردند، توضیحی بنگاریم و روایتی را که درباره وظیفه هر پایگاه بدست آورده ایم، بنویسیم.

بزرگفرمدار:

در آئین اداری ایران به بزرگفرمدار (نخست وزیر) ارج بسیاری مینهادند تا آنجا که واژه (بزرگفرمدار) در کتابهای روزگار اسلامی بشکل بزرگمهر درآمد و بزرگمهر فرزانه‌ای شده که وزیری انوشروان را داشته و در زمان خسرو پرویز بگناه گرایش بمانی‌گری کشته شده است.

بزرگفرمدار از میان داناترین مردم آزموده و نژاده برگزیده میشده است و بایستی بسیار معتمد شاهنشاه نیز باشد. زیرا شاهنشاه نگرش بر همه کارهای کشور را باو میسپرد تا آنجا که گاهی نگرش بر دیوان سیاه نیز با بزرگفرمدار بوده است.

در روزگار اسلامی ارج بزرگفرمداری بهمان گونه که در روزگار ساسانیان بوده نگهداری شده و نام فارسی آن که وزیر بوده بهمین شکل در زبان عربی روان شده است. از کارهای وزیری در فقه اسلامی بنام (وزارة التفویض) یاد کرده اند. ماوردی بغدادی که در سال ۴۵۰ هجری مرده درباره شرطهایی که وزیر باید دارا باشد و کار و اختیار او چنین میگوید:

«وزیری بر دو گونه است: وزیری واگذاری (التفویض)، وزیری نمایندگی (التنفیذ) وزیری واگذاری آن است که امام یکی را بوزیری برگزیند و راه بردن کشور را باو واگذارد و او بر پایه دریافت و داوری خود، کارها را راه برد». ماوردی سپس در زمینه شرطهایی که وزیری واگذاری دارد، چنین افزوده است:

۱ - التنبیه والاشراف: ۹۰ - ۹۱ (ج، قاهره ۱۹۳۸ م).

«شرطها برای وزیر و واگذاری همان است که برای خلیفگی گفته شد مگر شرط نژاد. زیرا وزیر نیز فرمانروا است و رای او بکار بسته میشود. پس باید دارای ویژگی مجتهدان باشد. افزون بر شرطهای خلیفگی، شرط دیگری نیز باید دارا باشد و آن شرط اینست که وزیر در کار سپاهی‌گری و خراج که باو سپرده شده‌است، نیز باید دانا و آزموده باشد. زیرا راهبری کشور با چنین شرطی سامان خواهد پذیرفت»^۱.

ماوردی بغدادی پس از این سخنان که فشرده جستار اوست، روشنگریهایی برای آنچه آوردیم گفته است و بر پایه روال همه نویسندگان آن روزگار کوشیده است مطلب را در قالبی ریزد که پسندیده زمان او بوده و سخت می‌پاید که پیوند آنچه می‌گوید از روزگاران پیش از اسلام بریده شود و همه چیز نو و ابتکاری جاوه کند.

در سازمان شاهنشاهی ایران پایگاه بزرگ‌گرم‌مدار یا صدارت عظمی از روزگاران بسیار باستان شناخته بوده‌است. طبری از زبان کیخسرو و بگودرز کشاوران چنین آورده‌است: «ای سپهد دلیر و پیر مهربان. آنچه در این پیروزیها بدست آمد از پروردگار ما بوده‌است نه از چاره‌گری و نیروی ما. و از پاسداری تو که با فداکردن فرزندان در راه ما، آرزوی ما را بر آوردی. این کارها تزدمان اندوخته است ما ترا به پایگاهی بر می‌آوریم که «بزرگ‌مدار» یعنی وزیر خوانده میشود و اسپهان و گرگان و کوهستان و هر دو ماد را! بتو واگذار میکنیم. پس پاس مردمان آنجاها را نگهدار»^۲.

ابن بلخی درباره هسته مرکزی سازمان اداری ایران در شهریاری گشتاسب شاه چنین می‌گوید:

«و ترتیب وقاعده دیوانها او نهاد برشکلی که پیش از آن نبود. اولین آئینی که آورد که مرجع همه کارها با وزیر باشد از دخل و خرج و حل و عقد و وزیر را (بزرگ‌گرم‌مدار) = بزرگ‌گرم‌مدار خواندندی»^۳.

در شاهنامه فردوسی نیز بارها از (دستور) سخن رفته است:

بزرگان کدامند و دستور کیست چه مایه ستشان گنج و گنجور کیست
و نیز در شهریاری انوشروان سروده‌است:

ولیکن ز دستور باید شنید بد و نیك بی او، نیاید پدید
هر آن کسی که آید بدین بارگاه بباسته کاری، نیابد راه
بشام بدستور هم داستان که از من بیوشد چنین داستان

بگمان ما بیت‌های اخیر بیشتر اشاره به ایران در بد است نه بزرگ‌گرم‌مدار. با اینحال آنها را در اینجا یاد کردیم.

ابوحنیفه دینوری بجای واژه بزرگ‌گرم‌مدار که طبری و مسعودی و ابن بلخی آنرا

۱ - الاحکام السلطانیة : ۲۰ (ج ، قاهره) .

۲ - تاریخ‌الریسل والملوک ج ۱ : ۵۱۴ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۳ - فارسنامه : ۵۷ (ج ، شیراز ۱۳۴۳ خ) .

بکار برده‌اند، ترجمه عربی آنرا که (رئیس‌الوزراء) باشد بکار برده است. آنجا که در شاهنشاهی هرمزد چهارم گوید:

«... چون غنیمتهایی که بهرام چوبین برای هرمزد فرستاده بود رسید و ازدید او گذرانیده شد، و وزیران و بزرگان و مرزبانان پیرامون هرمزد بودند، یزدان گشنسب رئیس وزیران او گفت: چه خوراك بزرگی بوده که اینها تیکه‌ای از آن است. این سخن دردل هرمزد جای گرفت و درباره امانت‌کاری بهرام بشك افتاد»^۱.

همچنین ابن بلخی درباره بزرگ‌گرم‌مدار روزگار خسرو اول گوید:

«چون از کار مزدك لعین (?) و اتباع او فارغ گشت درممالك و لشکر خویش نظر کرد و با همه بزرگی و حکمت بودرجمهر که وزیر او بود انوشروان ترتیب وزارت او چنان کرد که دبیر بزرگ‌مهر نایب، نزدیک کسری آمد و شد توانستی کرد و ما این‌را (وکیل‌در) خوانیم و به پهلوی، ایران مازغر گفتمندی که نیابت وزیر دارد و هر سه گماشته کسری انوشروان بودند در خدمت. وزیر او بودرجمهر روزی بذات خود از این سه کسی هیچ یکی را نتوانستی گماشت»^۲.

این روایت نشان می‌دهد که خسرو انوشروان در همان آغاز کار از اختیار بزرگ‌گرم‌مدار کاسته، از این‌رو دست‌یاری (نایبی) برگزیده که اور «ایران اندرزگر» نامیده‌اند و این دست‌یاری بنا بر نوشته ابن بلخی می‌توانسته است، بی‌اجازه گرفتن نزد خسرو درآید. ابن بلخی درباره نایب نخست‌وزیری در شهر باری گشتاسب شاه گفته است که او پایگاه «ایران اندرزگر» را که پیشکار و دست‌یاری بزرگ‌گرم‌مدار (صدراعظم) است برقرار کرده. متن گفته ابن بلخی چنین است:

«وزیر را نایبی معتمد بودی که بهر سخنی و مهمی او را به نزدیک ملک فرستادی و این نایب را (ایران مازغر، نسخه بدل، ایران اندرزگر) خواندندی و بعد از او موبدان دیوان انشاء و زمام بودی... و صاحب دیوان انشاء را دبیر بد خواندندی»^۳.

بی‌شکی آئین‌نشانیدن احمد بن عبدالصمد را در پایگاه بزرگ‌وزیری (بزرگ‌گرم‌مدار) در زمان مسعود غزنوی پس از مرگ خواجه حسن می‌مندی چنین یاد کرده است:

«دوشنبه ششم جمادی‌الاولی خلعت پوشانیدند، کمر هزارگانی بود در آن، و صاحب بلکاتکین بازوی وی بگرفت و نزدیک تخت بنشاند. امیر گفت: خجسته باد خلعت بر ما و بر خواجه و بر لشکر و بر رعیت. خواجه بر پای‌خواست خدمت کرد و عتدی گوهر به قیمت پنجهزار دینار پیش امیر بنهاد. امیر يك انگشتری فیروزه نام امیر نوشته بدست خواجه داد و گفت: این انگشتری مملکت است. بخواجه دادیم و وی خلیفه ما است. بدلی قوی و نشاطی تام کار پیش باید گرفت، که پس از فرمان ما، فرمان وی راست

۱ - الاخبار الطوال: ۸۲ (ج، قاهره).

۲ - فارسنامه: ۱۰۶ (ج، شیراز).

۳ - فارسنامه: ۵۷ (ج، شیراز).

در هر کاری که بصلاح دولت و مملکت باز گردد»^۱ .

اگر گفته بیهقی را با آنچه ماوردی درباره (وزارة التفویض) گفته است و ما فارسی آنرا در آغاز این بند یاد کرده‌ایم با یکدیگر بسنجید ، خواهید دید که هر دو سخن از یک سرچشمه سیراب است .

پس از بزرگ‌فرمدار و ایران اندرزگر (دستیار بزرگ‌فرمدار) و ایران دبیرید و ایران هوتخشبد یا واستریوشان سالار و ایران سپاه‌بد که هسته دولت مرکزی از آنها پدید می‌آمد ، نوبت راهبران شهرستانها میرسد .

چنانکه در این گفتار و گفتار بخش‌بندی ایران‌شهر خواهیم گفت ، ایرانیان سرزمین ایران‌شهر را بچهار بهره بزرگ بخش کرده بودند . هر چند مرز این بخش‌بندیها در درازای زمانه ، گه‌گاه کم و زیاد میشده است .

ولی به گمان ما پایه این بخش‌بندیها و نامگذاریها میراث روزگاران خیلی باستانی است . این بخش‌بندیها بیشتر از دیدگاه ارتشی و ایمنی کشور انجام گرفته است و کسی که بر سر بازان و سازمان دولتی هر بخش گمارده میشده بکارهای لشکری و نیز کارهای کشوری در مثل گرفتن خراج نیز سروری داشته و مینگر بسته است^۲ .

درباره چهار بهره بزرگ کشور که بر هر کدام اسپهبدی گمارده میشد ، ابن‌خردادبه سخنانی دارد که در آنها عنوان فارسی هر یک از آن اسپهبدان نگهداشته شده است و ما ترجمه سخنان او را در زیر می‌آوریم تا این چهار عنوان نیک شناخته گردد . ولی پیش از سخن گفتن درباره اسپهبدان چهار گانه ، کشور باید افزود :

ابوحنیفه دینوری گفته : عراق یا دل ایران‌شهر مرزبانی جدا گانه داشته و بنظر ما همین پایگاه است که در روزگار اسلامی بنام (شَرْطَةُ السَّوَادِ) پایدار مانده و برخی از خاندان طاهریان آنرا بدست میداشته‌اند . ابوحنیفه از یک مرزبان عراق بنام مردانشاه یاد کرده است^۳ . نکته دیگر آن است که برابر سخن ابن‌خردادبه در زیر دست اسپهبد خراسان (شرق) یک پادگوسبان (بادوسبان) بوده است و چهار مرزبان . ابن‌خردادبه پس از پایان دادن جغرافیای مالیاتی عراق و راههای آن زیر عنوان «خبرالمشرق» گفته است :

«پس از آن ما از خاور آغاز میکنیم که چهار یک کشور است و از خراسان آغاز میکنیم که زیر دست اسپهبد آن یک پادگوسبان و چهار مرزبان بود و هر مرزبانی چهار یک از خراسان را راه میبرد . یک چهار یک مرو شاهگان بود و یک چهار یک با مرزبان بلخ و تخارستان . و چهار یک دیگر مرزبان هرات و پوشنگ و بادغیس و سیستان . و ارارود (ماورالنهر) زیر نگرش اسپهبد خراسان بوده است» .

از این سخن چنین برمیآید که اسپهبد خورآسان یا خورآیان ، دستکاری میداشته و آنرا پادگوسبان میخوانده‌اند . و مرزبانان چهار گانه کارهای کشوری را زیر نگرش

۱ - تاریخ بیهقی : ۳۷۴ (ج ، تهران) .

۲ - رفتارنامه انوشروان : ۲۴۱ (ج ، تهران ، مجله مرسیهای تاریخی سال ۴) .

۳ - الاخبار الطوال : ۱۰۵ (ج ، قاهره) .

اسپهبد انجام میداده‌اند .

ابن‌خردادبه زیرعنوان «خبرالمغرب» گفته است :
«مغرب چهاربیک کشور است و اسپهبد آن در زمان ساسانیان (خبربان اسپهبد)
خوانده میشد» .

همو زیرعنوان (خبرالجری) گفته است :
«جری سرزمینهای شمال و چهاربیک کشور است و اسپهبد شمال در روزگار ساسانیان
(آذربادگان اسپهبد) خوانده میشده است» .

همو زیرعنوان (خبرالتیمین) گفته است :
«تیمین سرزمین جنوب و چهاربیک کشور است و سپهبد آن (نیمروز اسپهبد)
خوانده میشده است» .

خوارزمی نیز نام چهار بهره کشور را چنین آورده است :
«خراسان معنی آن مشرق و خوربران که مغرب است و نیمروز که وزشگاه باد
جنوب است و آذربادگان وزشگاه باد شمال است . آذر از ماههای زمستان است و بادریح
است و معنی آن میشود وزشگاه باد زمستانی»^۱ .

ثعالبی نیشابوری درباره بخش بندی خراسان گوید :
«اردشیر خراسان را چهار بهره کرده و یک چهاربیک به مرربان دومرو (مرو)
شاهگان و مرو رود) و طالتان و گوزگانان سپرد . چهاربیک دیگر را به مرربان هرات
و پوشنگ و بست و سگزستان و چهاربیک سوم را به مرربان بلخ و تخارستان و چهاربیک چهارم
را بمرربان ورا رود»^۲ .

فردوسی چهار بهره کشور را در روزگار خسرو اول چنین یاد کرده است :

جهان را به بخشید بر چهار بهره :
نخستین خراسان از آن یاد کرد	دل نامداران از آن شاد کرد
دیگر بهره زو قم بد و اصفهان	نهاد بزرگان و جای مهان
وزان بهره‌ای آذر آبادگان	که بخشش نهادند آزادگان
وز ارمینیه تا در اردبیل	به پیمود بینا دل و بوم گیل
سوم پارس و اهواز و مرز خزر	ز خاور ورا بود تا باختر
چهارم عراق آمد و بوم روم	چنین پادشاهی آباد بوم

پایگاه اسپهبدی شهرستانها در فته اسلامی نیز بشکلی منظور شده که با آنچه گفتیم
ماندگی دارد . اگر والی اختیار کامل دارا بود وظیفه او را با عنوان «امارة علی البلاد»
نام برده‌اند . گاهی این وظیفه را بچند بهره کرده‌اند . سالاری سپاه را «امارة الحرب»

۱ - مفاتیح العلوم : ۱۱۵ (ج ، اروپا) .

۲ - غرر الاخبار ملوک الفرس : ۶۱۵ (ج ، اروپا) .

وسرپرستی کارهای کشوری را «امارة الصلوة» و سالاری کارهای مالیاتی را «امارة الخراج» میخوانده‌اند»^۱.

ابوالفضل بیهقی مرزبانی را که فرمانروای کشوری يك شهرستان بوده و در فقه اسلامی از آن به «امارة الصلوة» تعبیر می‌کرده‌اند بنام «کدخدائی» خوانده است از اینجا پیداست که پایگاه کدخدائی که امروز آنرا بجای دهگان بکار میبریم بمعنی حاکم کشوری يك شهرستان بکار میرفته و مفهوم آن در امروز خیلی کوچک شده است. بیهقی گوید:

«منشور توفیق شد و ناعدها نوشته آمد باحمد عبدالصمد وحشم تا احمد را کدخدائی باشد»^۲.

در هر شهرستان گذشته از مرزبان که زیر نگرش اسپهبد بود دست کم چند کاردار دیگر نیز بوده است که از سوی پایتخت گمارده میشدند:

۱ - دادور که در عربی آنرا قاضی خوانده‌اند .
۲ - شهریک که در عربی آنرا امین البلد ترجمه کرده و در کتابهای فقهی بنام «محتسب» خوانده شده .

۳ - سالار دیوان خراج .

۴ - کاردار برید که وظیفه کار آگهی را بدست میداشته است .

۵ - و در هر يك از دیه‌ها دهگانی گمارده میشد که کارهای هر ده را راه میبرد . آنچه تا اینجا گفته شد درباره سرزمینهای ایرانی نشین بود . درباره سرزمینهای دیگری که مردمی جز ایرانی در آنها نشین میداشتند و آن سرزمینها شاهنشاهی ایران وابسته بودند ، ایرانیان میکوشیدند این گونه سرزمینها را تا آنجا که میشود ، با دست بزرگان همان مردم راه برند مانند : بحرین ، مزون (عمان) ، حجاز و یمامه ، هیره و سرزمینهای عرب نشین باختر ، فرات . برای گواه گفته خود سخنی از تاریخ طبری در زیر میآوریم :

«خسرو انوشروان نمان بن منذر را بر زمینهای میان عمان و بحرین و یمامه تا طایف و دیگر سرزمینهای حجاز و تازیانی که در این سرزمینها نشین داشتند فرمانروا ساخته بود»^۳.

طبری درباره نماینده بلند پایگاه ایران در عربستان گوید :

«هوذه معروف بذالتاج به انوشروان گفت : داستان را بمرزبان بحرین که آزاد پیروز گنسب است بنویس»^۴.

۱ - الاحکام السلطانیة : ۳۷ - ۶۲ (ج ، قاهره) .

۲ - تاریخ بیهقی : ۳۵۵ (ج ، تهران ۱۳۴۳ خ) .

۳ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۱۴۹ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۴ - همان کتاب ج ۲ : ۱۶۹ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

گزینش کارداران :

از باستان‌زمان بویژه تا پیش از آشفتنگی که از تاخت و تاز تاتاران در آگاه در همه این کشور پدید آمده در ایران بانگیزه دل‌بستگی که شاه‌شاهان بنگهداری سامان در گردش کارهای دولتی و اجتماعی می‌داشتند در گزینش کارداران دولت ژرف‌نگری بسیار بکار می‌برده‌اند .

در این زمینه روایت‌هایی درست ماست که از پژوهش در آنها اندازه دل‌بستگی ایرانیان با ستواری سامان در کارها دریافته میشود .
چون چنین دل‌بستگی نماینده والایی فن‌کشورداری در آن روزگاران تواند بود ، بجا دیدم برخی از آن روایتها را در اینجا باز گویم .

نخست سخن فردوسی را می‌آوریم که در این زمینه فرموده :

چو رفتی سوی کشوری کاردار بدو شاه گفتی : درم خوار دار

نباید که مردم فروشی بگنج که بر کس نماید سرای سپنج

همه راستی جوی و فرزانیگی ز تو دور باد آز و دیوانگی

خسرو انوشروان در این زمینه ژرف‌کاری بسیاری بکار می‌برده است چنانکه

ثعالبی گوید :

« او چندی در تیسفون ماند و کاردارانش را فراهم آورد و ایشان را اندرز داد که بدادگری رفتار کنند و چنین گفت من شما را بجای اندامهای خود گرفته و کارهایم را بشما سپرده‌ام و در دین خود هم‌باز کرده‌ام . پس راستی را نگهدارید تا سامان کارتان نگهداشته شود و درستی را تا در کار خود پایدار مانید . بزیرستان خود نیکی کنید که زیرستان بشما نیکی کنند . پس از آن بسوی بلخ روی آورد»^۱ .

عبدالله بن مسلم معروف به ابن‌قتیبه دینوری آورده است :

« احمد پسر سلام از پدرش باز می‌گفت : هر زمان انوشروان کسی را بفرمانداری برمی‌گزید بدبیر بد می‌فرمود در فرمانی که برای فرمانداری او مینویسد جای برای چهار سطر باز گذارد ، تا خودش با دست خود در آنجا بنویسد» .

چون فرمان را بنزدش می‌آوردند تا بر آن دستینه نهد زیر آن مینوشت :

« نیکان را با مهرورزی راه بر . توده مردم را با امید آمیخته به بیم . پستان را

با بیم دادن»^۲ .

همین نویسنده روایتی در این زمینه از کتاب تاج‌نامک روزگار ساسانی آورده که

مربوط بزمان خسرو پرویز است و فارسی‌آن روایت چنین است :

« در تاج‌نامک آمده است : ابرویز به پسرش از زندان نوشت : یکی را برای

کارهایت برگزین که مردی بوده گمنام و تو او را بر آورده‌ای . یا بزرگی بوده افتاده و تو

۱ - غررالخبار ملوک‌الفرس و سیرهم : ۶۱۵ (ج ، اروپا) .

۲ - عیون‌الخبار ج ۱ : ۹ (ج ، قاهره ۱۹۴۸) .

از دستش گرفته‌ای. هیچگاه کسی را که باو کیفری چشانیده‌ای بر کارت نگمار و نیز کسی را که پس از زبون شدن فرمانبریت را برگردن گرفته است و نیز کسی را که در دل خود از میان رفتن شاهی را بیش از پایداری آن دوست میدارد. زنهار کم سالان نادان را که بسیار خودبینند و آزمایشها ندیده برنگزینی. و نیز پیران فرتوتی که زمانه از خردشان بهمان اندازه کاسته است که از تنشان کاسته. در مثل گفته‌اند اندیشه پیر از آراستگی رخساره جوان بهتر است^۱.

ثعالبی از زبان خسرو پرویز سخنی دارد که مفهوم آنرا امروز بنام ارمغانی از اروپا در فن کشورداری وانمود میکنند.

او گفته: پرویز گفته: «هر که از بالادست خود فرمان نبرد از او فرمان نبرد»^۲. مسعودی از اردشیر بابکان اندرزی درباره شیوه فرمانروائی آورده که فارسی آن چنین است:

«بمن گفته‌اند که نرمی را بر درشتی برتر میگیری و مهربانی را بر بیمناسکی و ترس را بر بارائی. باید آغاز رفتار سخت و پایان آن نرم باشد. هیچ دلی را نباید از شکوه خود خالی نگه‌داری و از مهرورزی خود نومید سازی. آنچه را گفته‌ام از خود دور مدار. زیرا درشتی و نرمی دو همراهند»^۳.

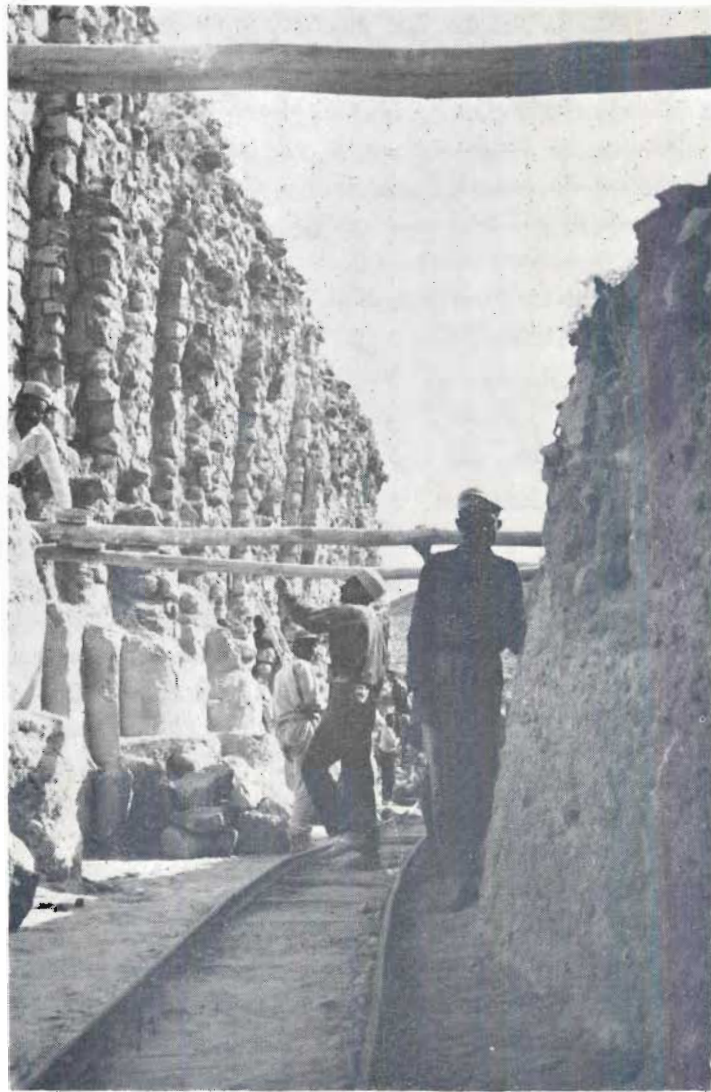
از اردشیر بابکان در بخشنامه‌ای که بکاردارانش نوشته از جمله چنین آمده است:

«اگر بر آن باشید جز از کسانی که خوبهای نیک و رفتار پسندیده در ایشان کامل شده است، یاری نگیرید بدانید که بچیزی دشوار و نابوده چشم دوخته‌اید. از دینداری و نیک منشی یکی همین اندازه بس کنید که از گناهان بزرگ دوری میکند و از بافتاری برستمگری و زورگویی بیمناسک است. در امانت کاری و پرهیز کاری یکی همین بس است که اگر کار سودآوری باو روی نمود که دست بازیدن بآن کار برایش زیان دارد از آن پرهیز میکند و از شایستگی و کاربری او همین بس که در کاری که باو سپرده‌اید آزموده باشد و از آنچه بگردن شماست، وظیفه‌ای را تباہ نمیسازد.

بدانید کارهائی دارید که زیر دستانتان آنها را توانند انجام داد و کارهائی که جز خودتان بر انجام آنها کسی توانا نیست. مرز این دو گونه کارها را از یکدیگر بازشناسید و خود را بآنچه زیر دستانتان توانند انجام داد گرفتار نسازید و کارهائی را که خود باید در آنها بنگرید بدیگران وا نگذارید»^۴.

در ایران باستان آئین بود که هر زمان یکی را برای کاری برمیگزیدند و به پیشگاه شاهنشاه بارمی یافت شاهنشاه باو اندرزی میداده است، پاره‌ای از اینگونه اندرزها در کتابهای عربی مانده که یکی از آنها چنین است:

- ۱ - همان کتاب، همان صفحه.
- ۲ - غرر الاخبار ملوک الفرس و سیرهم: ۶۱۰ (ج، قاهره).
- ۳ - مروج الذهب ج ۱: ۳۴۸ (ج، قاهره ۱۳۱۰ خ).
- ۴ - مروج الذهب ج ۱: ۳۴۸ (ج، قاهره ۱۳۱۰ خ).



بازمانده از کاخ اردشیر بابکان در شهر فیروزآباد فارس (گور)

هرزمان اردشیر کارگزاری بیک سو از کشور میفرستاد باو میگفت :
« گوهر مردم را بمال ناپایدار مفروش . جز بهبود بخشیدن و بسامان کردن کارها ،
چیز دیگری بدیده مگیر . از گمانگه فساد دوری کن . از فرزندان و خویشاوندانانت هیچکس
را همراهت مبر و کسانی را که برای یاری تو بهمراحت میفرستم ترا بس است»^۱ .
چون شاهنشاه بکارداری که برای کاری برگزیده شده بود اندرزی میداد وی
در پاسخ او سخنانی از پاکدلی و نیکخواهی خود نسبت بشاهنشاه و کاریکه باو سپرده شده
است ، میگفت .

این قتیبه از تاج نامک از زبان یکی از کارداران خطاب بشاهنشاه چنین آورده است:
« خدای را سپاس میگویم که مرا یکی از بستگان شاهنشاه ساخته و بافتخار سخن
گفتن با او سرافراز کرده است . و از فرودستی بالا آورده و در میان مردمان گرامی ساخته
و به پذیره شدن به پیشگاه همایون آراسته است . و چشم دشمنانم را کور و سر زورمندان را
در برابرم خم و امید امیدواران مرا به من بسیار کرده است . خدائی را سپاس که دودمانم
را از وابستگی بشاهنشاه بنام ساخته و پایگاهم را والا کرده و ویژ گیهایم را شایان ستودن
فرموده است . امید کسانی را که از من چشم نیکی میداشتند بر آورده و در سایه مهر شاه
نیروی یارانم را برافزوده است . خدائی را ستایش میکنم که مرا در سایه همایون او ایمنی
بخشیده و در زیر سایه همای خوشبختی او ، روزیم را فراخ ساخته است»^۲ .
در زمینه شیوه گزینش کارداران ، بیهقی نکته‌ای گفته است که گمان دارم آنچنان
شیوه از روزگاران باستان در ایران روان بوده است .

نکته آنست هر زمان بایستی یکی را برای کاری بزرگ برگزینند نام چند تن
را که برای انجام آن کار شایستگی میداشتند مینوشتنند و نزد شاهنشاه یا بزرگمردار
میفرستادند تا او از میان ایشان یکی را برگزیند . بیهقی گوید :

« . . . گفت (مسعود غزنوی) آنچه میگویند سخنی صواب آمد . اجابت باید
کرد بهره غرض . نامه‌ها را جواب بنوشت و رسولی نامزد کرد تا با ایشان (فرستادگان
ایلك خان) برود . چندتن را نبشند تا اختیار کرده آید کسی را و بدست بوالعلاء بفرستادند .
امیر عبدالسلام رئیس بلخ را اختیار کرد و از جمله ندما بود و برسولی رفت»^۳ .
و نیز بیهقی گفته است : کسانی را که برای کار بزرگی بر میگزیدند سوگند میدادند
و سوگند خواری در آئین باشکوهی انجام میگرفت .

« روز آدینه هارون بطارم آمد و بونصر (مشکان) سوگندنامه نبشته بود . عرض
کرد هارون بر زبان راند واعیان و بزرگان گواه شدند . پس پیش امیر آمد و دستوری
خواست رفتن را»^۴ .

- ۱ - نه‌ایه‌الارب ج ۱۶ : ۱۶۶ و شرح‌السیاسة : ۳۳ .
- ۲ - عیون‌الایخبار ج ۱ : ۹۶ (ج ، قاهره ۱۹۴۸) .
- ۳ - تاریخ بیهقی : ۵۱۰ (ج ، تهران) .
- ۴ - تاریخ بیهقی : ۳۵۵ (ج ، تهران) .

پابندی بایران خواهی و میهن پرستی از شرطهای گزینش کارداران بوده چنانکه طبری گفته است :

«مروزان^۱ دویسرداشت : یکی که نامش خره خسرو بود بعربی دلبنسته شده بود و شعر عربی از بر کرده میخواند . دیگری اسواری بود که بفارسی سخن میگفت و بر آئین دهگانی میرفت . مروزان خره خسرو را که او را از همه فرزندان خود بیشتر دوست میداشت ، بریمن گماشت و خود روانه ایران شد و در یکی از سرزمینهای عرب درگذشت . تن او را در تابوتی نهادند و نزد خسرو آوردند . خسرو فرمان داد تابوت را در خزانه نهادند و بر آن نوشتند این همان اسوار است که چنین و چنان کرده . پس خسرو پرویز آگاه شد که خره خسرو عرب شده و شعر عربی روان میکند و آئین عرب را پذیرفته . از این رو او را بر کنار کرد و باذان را که فرجامین مرزبان ایرانی یمن است بمرزبانی آن کشور برگماشت»^۲ .

گل ارمغان دادن :

از آئینهای نیک ایرانی نیز یکی این بوده : همینکه کسی را برای کار بزرگی برمیگزیدند دوستاش برای او دسته‌های گل ارمغان میفرستادند و همین آئین گل ارمغان دادن است که عرب زبانان آنرا به «تجیه» ترجمه کرده‌اند .

درباره این آئین سندهایی بازمانده است که ترجمه برخی از آنها را در زیر می‌آوریم . از جمله ابوعلی مسکویه در رویدادهای سال ۳۳۱ هجری گفته است :

«چون سیف‌الدوله (حمدانی) بچنین حالی از واسط برگشت توزون و چنخ بلشکر گاهشان برگشتند و میانه آن دوتن بسر سرسالاری اختلاف افتاد و کشمکش در گرفت . سپس کار بر این قرار گرفت که توزون سالار باشد و مانند رسم ایرانیان که هر زمان کسی سالار میشد گل و مورد برای او ارمغان می‌آوردند ، برای توزون آوردند» .

همین نویسنده در رویدادهای سال ۳۳۴ درباره پسر شیرزاد گوید :

«چون روز آدینه دوشب از سفر گذشته فراسید ، همه سپاه پیمان سالاری او را پذیرفتند و برایش سوگند خوردند و او از ایشان برای سالاری خود بیعت گرفت . و برای او مانند آئین ایرانیان گل ارمغان آوردند»^۳ .

و نیز در رویدادهای سال ۳۶۵ هجری گفته است :

«مردم باز گشتند و مقرر شد شهریاری در فرزندان رکن‌الدوله از آن عضدالدوله باشد و مؤیدالدوله و فخرالدوله باو گردن نهادند و برای عضدالدوله بر پایه آئینی که میان ایشان شناخته است ، گل ارمغان فرستادند»^۴ .

۱ - استنادار یمن در روزگار خسرو پرویز بوده است .

۲ - تاریخ‌الریسل والملوک ج ۲ : ۲۲۵ (ج ، قاهره ، ۱۹۶۰) .

۳ - تجارب‌الامم ج ۲ : ۴۳ .

۴ - همان کتاب ج ۲ : ۸۴ .

رسم گل ارمغان دادن تا سده‌های چندی در عراق روان مانده بوده ، چنانکه خالد دبیر دستايش دلبرش که گلی باو ارمغان داده بود سروده است :

شبی که گل سوری بمن ارمغان داد ، دیدم ماه و خورشید درخشان را بر روی او .
در پایان این بند بیجا نیست از یک جشن ایرانی که در زمان گل سرخ می‌گرفته‌اند نیز نام ببرم . این جشن را برابر نامی که شایستی در کتاب «الديارات» آورده ایرانیان « شادگله »^۱ مینامیده‌اند .

بیهتی در رویدادهای سال ۴۲۴ هجری از این جشن بنام گل‌افشانی یاد کرده آنجا که گوید :

« بنامه پیوسته گشت از وی که طاهر دبیر کدخدای ری و آن نواحی به لهو و نشاط و آداب مشغول میباشد و بدانجا رسانیده که تهتك است ، که يك روز وقت گل، طاهر گل‌افشانی کرد که هیچ ملك بر آنگونه نکند . چنانك میان برگ گل دینار و درم بر انداختند . تاش و مقدمان ترديك وی بودند و به همگان دندان مزد داد »^۲ .

این شعر حافظ نیز اشاره‌ای باین جشن گل‌افشانی دارد :

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلك را سئف بشكافیم و طرح نو در اندازیم

۱ - الديات : ۳۷ (ج ، بغداد) .

۲ - تاريخ بيهقي : ۳۸۷ (ج ، تهران) .

گفتار سوم

دیوان ایران دربند، یا وزارت دربار شاهنشاهی

«پاکی و راستی از آغاز آفرینش نیکوترین چیزهاست .
آئین مزدا آئین راستی است . هر کس تواند با اندیشه
و گفتار و کردار نیک فروغمند گردد» .
وندیداد فرگرد ۱۰ بند ۱۸

از دیوانهای بسیار مهم در ایران باستان ، دیوان ایران دربند ، بوده که امروز آنرا
وزارت دربار شاهنشاهی میخوانند . واژه «در» در کتابهای فارسی بمعنی دربار شاهنشاهی
بسیار بکار میرفته . این واژه فارسی را در کتابهای عربی به «باب الملک» و گاهی به «الباب»
ترجمه کرده اند .

واژه (دربند) نام يك پایگاه بلند دولتی بوده که به سامان داشتن کارهای دربار
شاهنشاهی ، بویژه نگرش بردست روان بودن آئینها و سنتها و کوشش در نگهداری آنها
با آن بوده است . این پایگاه دولتی چندان والا بوده که گاهی آنرا همرده بزرگ فرماندار
(صدراعظم یا وزیر اعظم) میشمردند .

باید در نظر گرفت (دربند) که آنرا در عربی به حاجب ترجمه کرده اند جز از پرده دارست
و پایگاه او والاتر از پرده داران بوده . پرده داران گروهی دیگر از کارداران درباری
بوده اند که زیر دست دربند در ایوان یا جاهای دیگر گمارده بر پرده شاهنشاه بوده اند .
تاکسانی را که بار می یافتند به درون پرده رهنمائی کنند یا از پیشگاه شاهنشاه تا بیرون
پرده همراهی نمایند .



نگاره از زن لوتی در بیشاپور

فرق میانه برده‌دار و دربد تا روزگار غزنویان نیز شناخته بوده است. فردوسی طوسی دربد را «سالار بار» نامیده آنجا که سروده است:

چو بر تخت شد، نامور شهریار بیامد به درگاه سالار بار
به سالار بار آثرمان گفت شاه که بنشین پس پرده بارگاه
کسی را مده بار در پیش من زیگانه و مردم خویش من

و نیز:

پس آراسته زال را پیش شاه به زرین عمود و به زرین کلاه
گرازان بیاورد سالار بار شگفتی بماند اندر او شهریار

دربخشی از فقه اسلامی که بنام «الاحکام السلطانیة» خوانده میشود و در حقیقت شامل حقوق اساسی و اداری حکومت اسلامی است و چنانکه بارها در این کتاب گفته‌ام، بیشتر آئینهای آن از حقوق اساسی و اداری روزگار ساسانی برگرفته شده‌است. در زمینه پایگاه دربدی سخنانی آمده که میتواند نماینده شیوه کار و ارج این پایگاه در روزگار ساسانی شناخته‌گردد. در آن کتابها پایگاه وزیر را به دو گونه بهره‌کرده‌اند: یکی کار بزرگ‌فرمدار که از آن به «وزارت‌التفویض» تعبیر کرده‌اند. دیگری پایگاه دربد است که به آن «وزارة التنفيذ» می‌گفته‌اند.

در آن کتابها، اگر خوب بنگرید، برای بدست گرفتن هر يك از این دو پایگاه همان شرطها را نوشته‌اند که در آئینهای ایرانی روزگار ساسانی مقرر بوده است. در این جا برای گواه سخن و نشان دادن ارجی که دیوان دربدی دارا بوده، ترجمه سخنان ابوالحسن علی بن محمد ماوردی بغدادی را که از فقیهان بزرگ حنفی بوده در پائین می‌آوریم:

«حکم و شرایط وزیر نماینده «وزارة التنفيذ» آسانتر و کمتر است. زیرا نظر چنین وزیری در کارها همان نظر فرمانرواست. او يك میانجی میان فرمانروا و مردم است و آنچه را می‌بیند به فرمانروا می‌رساند و هر چه را به او فرمان دادند میکند. او از گزینش مرزبانان و گسیل کردن لشکرها، تنها آگاهی میدهد. و نیز آنچه به او گفته‌اند به فرمانروا می‌رساند و از هر رویداد بزرگی که روی داد او را آگاه می‌سازد تا ببیند فرمانروا درباره آن چه فرمان میدهد».

«او در روان کردن فرمانها دستیار فرمانرواست و خود فرمانی نمیدهد و کاری بدستش نیست. ولی اگر در رایزنیها او را همباز ساختند، تنها در چنین زمانی است که بجاست براو نام وزیر گذارند. هرگاه در رایزنی راه داده نشود، کار او بنماینده‌گی و فرستادگی مانده‌تر است تا وزیری».

«چنین وزیری نیاز به فرمان ندارد و برای بدست گرفتن کارش جز به اجازه فرمانروا نیازی نیست. و نیز شرط نیست که دارنده این پایگاه آزاد و دانشی مرد باشد. زیرا چون هیچ راهبری و چاره‌گری بدست ندارد، در او آزاد بودن شرط نشده. چون نمیتواند از پیش خود فرمانی دهد، دانشمندی نیز در او شرط نیست. کار او تنها در دو چیز است: یکی آنکه از شهریار پیام آورد. دیگر آنکه به شهریار پیام رساند».

ماوردی پس از آنکه هفت شرط گفته است بدینگونه :

۱ - امینی ، تا در آنچه به او می سپارند خیانت نکند و در اندرز گوئی کژی ننماید .
۲ - راستگوئی و پاکدلی ، تا بر آنچه میگوید دل توان بست و اندرزی راکه میگوید بکار بست .

۳ - نا آزمندی ، تا رشوه نگیرد و بسوئی نگراید و فریب نخورد و سستی نکند .
۴ - بی کینگی ، تا میانۀ او و مردم دشمنی نباشد ، زیرا کینه‌وری آدمی را از داد و راستی باز می‌دارد و از مهرورزی دور میکند .

۵ - یادگیری ، تا در آنچه از شهریار باید به مردم یا از مردم به شهریار رساند ، خطا نکند . زیرا او در هر دو حال مانند گواهی بر آن پیامهاست .

۶ - تیزهوشی ، تا کارها براو آشفته نشود و از سامان نیفتند .
۷ - آزادی از هوسها ، زیرا آنکه در بند هوس چیزی گرفتار است از دیدن حق باز میماند و زود در گودال باطل فرو می‌غلتد .

ماوردی پس از اینها سخنانی درباره تفاوت‌های بزرگ فرمدار (صدراعظم) و دربد ، یا به تعبیر او «وزارة التفویض» و «وزارة التنفيذ» گفته است که چون نکته ارجداری در آنها نبود از آوردن ترجمه آنها چشم پوشیدیم .

عبدالله بن مسلم دینوری روایتی از تاج نامک از زبان خسرو پرویز خطاب بیک دربد آورده است که در لابلای آن نکته‌هایی در زمینه کار دربدی آمده و گویاترین سند در این زمینه است . وی چنین گفته :

«در تاج نامک آمده : پرویز به دربد خود گفته است : در هنگام باردادن هیچ لابه‌کننده‌ای را به پیش میانداز و هیچ بزرگی را از سختگیری در باردادن خوار مساز . با هر یک از مردم به فراخور پایگاهش رفتار کن . کسی راکه خدمتی کرده و از آن والا گردیده و هم‌اکنون نیز نیکخواهی مینماید ، در دادن بار به پیش بیانداز . اگر یکی پیشینه نیکخواهی دارد ولی خودش پاس پیشینه‌اش را نگه نداشته ، پدر و وابستگان پدرش را همچنان بزرگ‌دار ولیکن با خود او وابستگانش بهمان‌گونه رفتار کن که خودش بخود کرده است . چنین کسی را جز بهنگام بازگشت دیگران ، بار مده آنهم در نهانی» .

«هر زمان دیدی از یکی از کاردارانم نامه‌ای رسید ، یک لحظه آنرا نگه مدار مگر در حالی باشم که نتوانی بمن دست یافتن . اگر یکی آمد و گفت اندرزی دارم ، نهانی از او بخواه سخن خود را بنویسد . آنگاه پس از اجازه گرفتن ، او را بدرون آر و در جائی نگه‌دار که بینمش و نوشته را بدستم ده تا بخوانم . اگر سخنش را نیک دیدم او را میبندم و اگر ندیدم او را باز میگردانم . هیچگاه خواهش کسی راکه به او چیزی ندادم یا دادم و آنرا اندک شمرده است بنزد من مبار . مگر با آگاهی از خود من و او نباید بداند که تو مرا از خواهش او آگاه کرده‌ای» .

«هر گاه یکی بنزدت آمد و گفت دانشی دارد ، از او بپرس دانشش چیست ؟ پس

از آن ازمین اجازه بخواه . زیرا دانش مانند نام آن همیشه گرامی است .
«هیچ گاه کسی را از راه دشمنی از بیاریافتن نومید مساز و از بهر دوستی یکی را بار مده . چنین رفتاری ویژه شاهنشاه است و تو نباید بآن دست بازی»^۱ .
یکی از وظیفه‌های بزرگ ایران در بد ، شناختن و نگهداشتن پایگاه هر کس بویژ کارداران دولتی در انجمنها و بزمهای درباری بوده است .
در این زمینه کتابی بوده که در آن همه پایگاههای دولتی نگاشته شده بود چنانکه مسعودی گفته است :

«ایرانیان کتابی دارند که آنرا گهنامه گویند که در آن همه پایگاههای دولتی نوشته شده بوده و در آن ششصد پایگاه بترتیب سازمان آنها نگاشته بود . این کتاب بخشی از کتاب آئین‌نامه است که بمعنی «کتاب رسوم» است . کتاب آئین‌نامه در هزاران برگ است و این کتاب بطور کامل ، جز ترد بزرگان ایشان مانند موبدان یافت نشود»^۲ .
ابن بلخی که سخنان خود را بیشک از روایت‌های کهنتری برداشته است مهمترین وظیفه دیوان ایران در بد را ، نگهداری و نگرش بر آئین پایگاههای دولتی در دربار شاهنشاهی می‌شمارد آنجا که میگوید :

« . . . و دبیری معروف مرتب بودی در درگاه که مرتبتهای مردم نگاهداشته از فرزندان تا اصفهیدان تا سرهنگان تا حاجبان تا طبقات حشم و حواشی و افناء مردم . مرتبه هر یک از ایشان در نشستن و ایستادن نگاهداشته و جای هر کس در خدمت بارگاه و ایوان و سرای ضبط کردی تا هیچکس از اندازه خویش نگذشتی . و چون در مرتبه خلاف یا شبهتی بودی ، رجوع بدان دبیر کردندی تا از جریده خویش بنمودی و مانند این آئین گشتاسب (یستاف) نهاد»^۳ .

چنانکه از سخن این نویسنده برمیآید در دیوان - ایران در بد - دبیر یا دبیرانی بوده که کارشان نگهداری و نگرش بر پایگاهها و جای نشستن دارندگان آنها در انجمنها و بزمهای درباری بوده و اینان کار کسانی را میکرده اند که امروز ایشان را (رئیس تشریفات) میگویند . «جریده» که ابن بلخی از آن نام برده چیزی بوده مانند گهنامه که مسعودی از آن نام برده است و بخشی از کتاب چند هزار برگی آئین‌نامه بوده است .

ابن بلخی درباره ارج پایگاه - ایران در بد - سخنی از زبان خسرو انوشروان آورده است که ارج این پایگاه را در میان پایگاههای دولتی ایران باستان بهتر نشان میدهد و سخنانی را که ماوردی در زمینه «وزارة التنفيذ» گفته است استوار میکند . ابن بلخی میگوید :
«انوشروان گفته : حاجب زبان پادشاه است با تردبکان و حاضران و کاتب زبان پادشاه است با دوران و غائبان . و این دو کس باید که از همه مردمان جهان کاملتر و عاقل‌تر

۱ - عیون الاخبار ج ۱ : ۸۴ (ج ، قاهره) .

۲ - التنبیه والاشراف : ۹۱ (ج ، قاهره) .

۳ - فارسنامه : ۵۸ (ج ، شیراز) .

و دریا بنده‌تر باشند»^۱.

در تاریخ ابوالفضل بیهقی نیز سخنانی در زمینه دربد و وظیفه‌های او و پرده‌داران که از زیردستان دربد بوده‌اند آمده است که کار این دیوان را برای مان روشن می‌سازد. از جمله در داستان عرض کردن پیلان در کابل روایتی آورده درباره بونصر حاجب که در آن گفته است:

«... در وقت آن که حق او نگاهداشته آید که چون او مردی به زعامت پیلان دریغ باشد با کفایت و مناصحت و سخن نیکو داند گفت و رسوم تمام که دریافته است خدمت پادشاهان را. خواجه احمد گفت: بوالنصر را این حق است. چنین مرد در پیش تخت خداوند بیارد پیغامها را. امیر فرمود تا او را به جامه خانه بردند و خلعت حاجبی پوشانیدند که بروزگار داشته بود. و پیش آمد با قبای سیاه و کلاه دوشاخ و کمر زر و رسم خدمت بجای آورد و به خیمه خود باز رفت و حق او همه اعیان دربار بواجبی بگزاردند»^۲.

بیهقی روایت دیگری دارد که نشان می‌دهد پایگاه دربدی و جامه و نشانهای آن تا سده چهارم هجری بکار برده می‌شده است. او گوید:

«روز یکشنبه دهم صفر وزیر را خلعتی دادند سخت نیکو خلعتی. همچنین حاجب سبازی را حاجی بزرگ (دربدی) دادند و خلعتی تمام از علم و منجوق و طبل و دهل و کاسه و تختهای جامه و خریطه‌های سیم و دیگر چیزها که این شغل را بود»^۳.

و نیز:

«امیر (مسعود غزنوی) خادمی را که پرده نگاه میداشت آواز داد و فرمود که بوسهل حمدون را بخوان»^۴.

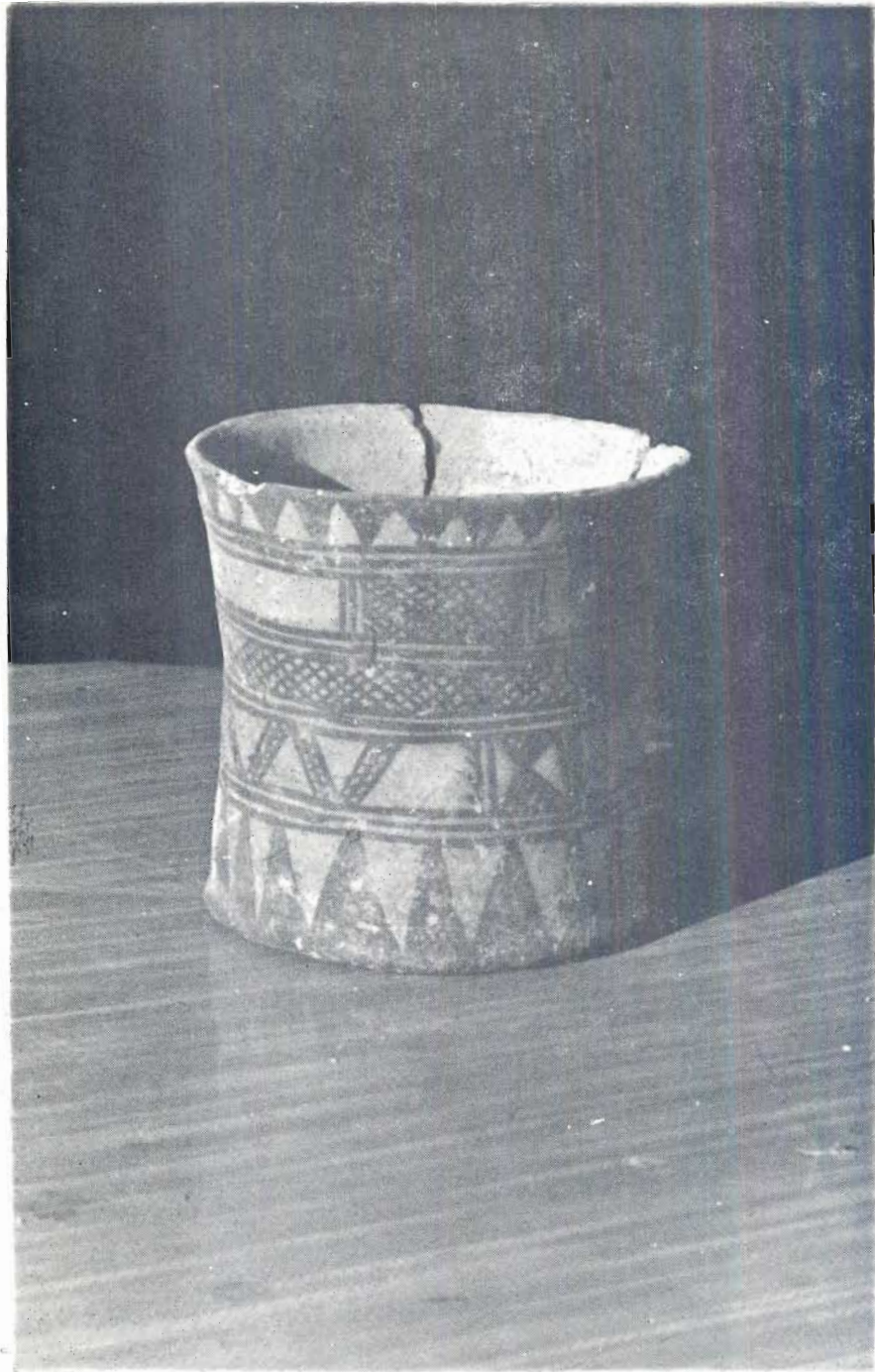
وظیفه باردادن به پیشگاه شاهنشاه:

باردادن به پیشگاه شاهنشاه آئین‌های کهن بسیار استواری میدارده که ایران دربد - یا بگفته فردوسی «سالار بار» یا بگفته بیهقی و ابن بلخی «حاجب بزرگ» نگرا بر روان شدن و نگهداری آنها در دربار شاهنشاهی بودند، خواه در انجمنها و خواه در میهمانیها و بز مه‌های درباری. ایرانیان در نگهداری این آئین‌ها از یکسو بسیار سختگیر بودند، از دیگر سو زیان‌های دورماندن شاهنشاه را از مردم نیک شناخته، از این رو برای جلوگیری از آن زیانها راههایی نیز پدید آورده بودند.

اردشیر بابکان در اندرزنامه‌اش چنین می‌گوید:

«بدانید گوش فراداشتن فرمان‌روا بسخن کسانی که از بستگان او نیستند و نزدیک گرفتن کسانی جز وزیران خود را، راهی است برای آگاهی او از خبرهایی که بر پادشاه

- ۱ - فارسنامه: ۱۰۷ (ج، شیراز).
- ۲ - تاریخ بیهقی: ۲۸۴ (ج، تهران).
- ۳ - همان کتاب: ۳۸۹ (ج، تهران).
- ۴ - همان کتاب: ۴۹۷ (ج، تهران).



ظرف سفالین نقاشی شده

پوشیده مانده . چنانکه گفته‌اند : اگر فرمان‌روا از کسانی که به ایشان انسی ندارد بترسد ، تاریکی بیخبری بر او پرده اندازد . زیرا نترسیدن وزیران از پادشاه ، بیمناک‌ترست از نترسیدن توده مردم از او»^۱ .

ابراهیم بیهقی نیز روایتی در این زمینه آورده که بیگمان از روایت‌های باستانی‌تری برداشته شده است . وی میگوید :

«ایرانیان میگفتند: هیچ چیز برای شهریاری زیان‌مندتر و برای رعیت‌تباه‌کننده‌تر از سختگیری در بار دادن نیست . و هیچ چیز برای رعیت بیم‌آورتر از آسان‌بودن دسترسی فرمان‌روا نیست . زیرا همینکه مردم کشور از آسان دست رسیدن به فرمان‌روا آگاه شدند، از ستمکاری دست‌نگه میدارند و اگر اطمینان یافتند که دسترسی فرمان‌روا دشوارست بستمکاری رو می‌آورند و زورمندان برگردن کم‌زوران سوار خواهند شد . پس بر شهریار است که دسترسی مردم را بخود آسان سازد»^۲ .

آئین باریافتن :

کسی که میخواست به پیشگاه شاهنشاه بار یابد ، باید نخست نزد – ایران درید – برود و نام خود را در فهرستی که نام بارخواهان در آن نوشته میشد ، بنویسد تا به پیشگاه شاهنشاه عرض شود .

همین‌که شاهنشاه از روی فهرستی که ایران درید عرض کرده بود بکسانی اجازه باریافتن میداد ، آنان باید خود را آراسته‌کنند و جامه‌های پاکیزه پوشند و اگر دارای پایگاه دولتی بودند ، رخت پایگاه خود را در هنگام بار بتن کرده باشند . پیش از باریافتن باید بخود عطر بمالند یا بخور کنند تا از تن ایشان بوی عرق و شوخگینی بر نیاید . و نیز باریافته باید در هنگام سخن گفتن با شاهنشاه ، دستمال سفیدی را که آنرا «شستگ» میگفتند ، جلو دهان خود بگیرد^۳ .

در پیشروی کسی که بار می‌یافت درید یا یکی از دستیاران او به پیشگاه شاهنشاه در می‌آمد تا آنجا که شاهنشاه آن کس را ببیند . پس او را نگه میداشت و اگر شاهنشاه اشاره میکرد او را جلو میبرد و او کرنش میکرد چنانکه گفتم پیشانی بزمین میمالد . اگر شاهنشاه اشاره میکرد بنشینند ، دودست برزانوها مینشست و سر را خم نگه میداشت . باز اگر شاهنشاه اشاره میکرد آسوده‌تر بنشینند ، چهارزانو مینشست در حالیکه هر دو دست را برزانوها روی هم نهاده بود .

اگر باریافته ، مردی بود بلند پایگاه یا فرستاده‌ای که از کشوری بیگانه آمده ، فرمان شاهنشاه در ایوان جای ویژه‌ای برایش مینهادند و چون شاهنشاه بچنین کسی اجازه

۱ - عهد اردشیر : ۷۲ (ج ، تهران ۱۳۴۸ خ) .

۲ - المحاسن والساوی : ۱۷۹ (ج ، اروپا) .

۳ - واژه شستگ بمعنی دستمال دست‌شسته در عربی بشکل «شستق» درآمده و این واژه را محمد بن جریر طبری برای ما نگه داشته است .

نشستن میداد، درید با دست چپ دست راست او را میگرفت و او را بگونه‌ای سوی جای ویژه‌اش میبرد که هنگام رفتن پشت به شاهنشاه نشود و درجایش مینشانید و خود بجایگاه ویژه‌اش در ایوان می‌آمد.

حافظ درباره چگونگی باریافتن و آئین‌های آن در دربار شاهنشاهان ساسانی چنین آورده است:

«شاهنشاهان ساسانی فرزندان خود را نیز بر همین شیوه‌ها و امیداشتند و اردشیر بابکان ایشان را به این شیوه‌ها پابند کرده بود»^۱.

و نیز گفته است:

«هیچیک از بزرگ و کوچک حق نداشت تا آنجا نزدیک شاهنشاه شود که بجامه او برخورد کند مگر بزرگان و نژادگان بسیار شناخته. هر زمان شاهنشاه نیازمند سخن گفتن با فرودست یا مردگمنامی میشد یا نیاز میافتاد بچنین کسی نهانی سخنی بگوید یا نهانی از او چیزی پرسد، نایستی اجازه دهد آن مرد پیش از بازرسی بدنی به او نزدیک شود. و پس از بازرسی شدن نیز میبایست دوتن بازوهای آن مرد را بگیرند، یکی از سوی چپ و دیگری از سوی راست و او را نگه دارند. اما همینکه آن مرد سخنی را گفت و شاهنشاه از او پذیرفت، بر شاهنشاه بود که به او مهر ورزد و نیکی کند و نیازهایش را بر آورد تا دل نیکخواهان را بخود کشد و به نیکخواهی برانگیزد»^۲.

اگر شاهنشاه دچار بیماری میشد، رسم فهرست‌نویسی برای باریافتن باز می‌ایستاد. حافظ که بیشتر جستارهای کتاب التاج خود را از کتابهای تاجنامک و آئین‌نامک برداشته است، در زمینه آئین حال‌پرسی از شاهنشاه در زمان بیماری او، چنین می‌گوید:

«در زمان بیماری شاهنشاه هیچ‌کس برای حال‌پرسی از او درخواست باریافتن نمیکند نه در شب و نه در روز. همه درنگ میکنند تا خود او اجازه دیدار دهد. در آن هنگام نیز در بد فهرست عرضه نمیدارد. آئین دیدار در این زمان چنین است:

«ایران در بد گروه بزرگان را باهم بدرون می‌برد و آنان هر کدام بر حسب پایگاه خود درجائی می‌ایستند که چشم شاهنشاه بر ایشان افتد. درود نمی‌گویند تا شاهنشاه را از پاسخ گفتن رنج ندارند. تنها دعای کوتاهی می‌گویند و باز میگردند. پس گروه زیردستان ایشان درمی‌آیند و کمتر از گروه نخستین درنگ میکنند. گروه سوم تنها آن اندازه درنگ میکنند که شاهنشاه ایشان را ببیند. و نیز تا شاهنشاه بهبود نمی‌یافت هیچ‌یک از گروه بزرگان به خانه و خرگاهش بر نمی‌گشت»^۳.

باریافتن به پیشگاه شاهنشاه برای هر گروه از مردم آئینی ویژه داشت که آنرا سخت بکار می‌بستند و آن آئین درباره فرزندان شاهنشاه حتی ولیعهد نیز بکار بسته میشد.

۱ - التاج: ۴۸ (ج، بیروت ۱۹۵۲ م).

۲ - همان کتاب: ۱۰۷.

۳ - التاج: ۲۴۸ (ج، بیروت ۱۹۵۲) واژه بزرگان (العظماء) در متون عربی بمعنی کارمندان بلند پایه دولت بکاررفته و در اینجا بمعنی سالاران دیوانهاست.

در این باره دو روایت را که ازدونویسنده در دست داریم در زیر می‌آوریم :

روایت نخستین از عمرو بن بحر جاحظ است که در سال ۲۵۵ هجری مرده . جاحظ چنین گفته است :

«شاهنشاه دربار دادن با پسرش همان رفتاری را میکرد که با زیردستانش میکرد و پسر او نمیتوانست جز با اجازه گیری به پیشگاه شاهنشاه درآید . گاهی برای او گرفتن اجازه سخت‌تر از دیگران بود تا مبادا خودخواهی ، فرزند پادشاه را به سرپیچی از داد برانگیزد . چنانکه یزدگرد با پسرش بهرام رفتار کرده است . گفته‌اند روزی یزدگرد بهرام را در جایی دید که نایستی بی‌اجازه به آنجا درآید . یزدگرد از بهرام پرسید هنگام درآمدن از جلو پرده‌دار گذشت‌های؟ گفت : آری . پرسید : او از درآمدن آگاه شده؟ گفت : آری . گفت : برو و سی تازیانه به او بزن و او را از پرده‌داری بردار و «آزادمرد» را بر پرده بگمار . بهرام که در آن زمان سیزده ساله بود چنین کرد و پرده‌دار نهمیدانست شاهنشاه از چه چیز بر او خشم گرفته . چون بهرام برگشت تا باردیگر به درون پرده درآید ، آزادمرد چنان بر سینه‌اش زد که او را آزرده و به او گفت : اگر باردیگر ترا در اینجا دیدم شمت تازیانه به تو خواهم زد . سی تازیانه برای آن‌دی که دیروز با پرده‌دار پیش کرده‌ای و سی تازیانه دیگر برای آنکه میخواهی همان بدی را درباره من کنی»^۱ .

ابراهیم بیهقی نیز همین داستان را نزدیک به همین عبارتها بازگفته است^۲ .

ندیمان شاهنشاه :

درباره ندیمان شاهنشاه در روزگار ساسانیان روایتها و سخنانی در کتابهای عربی روزگار عباسیان آمده است که بیشتر برگرفته از کتابهای روزگار ساسانیست و چون کار ندیمی به کار دریدی پیوستگی دارد ، برخی از آن روایتها را در اینجا می‌آوریم .

از اردشیر بابکان درباره ندیم شاهنشاه سخنی مانده که در بیشتر کتابهای ادب و تاریخ روزگار عباسی بازگفته شده است ، بدینگونه :

«برای منش شهریار هیچ چیز زیانمندتر از همشینی بیخردان و سخن گفتن با فرومایگان نیست . زیرا همان‌گونه که منش از سخن گفتن با دانشمندان بزرگوار و نژاده بهتری یابد ، از همشینی پستان فرومایه بدتری گیرد و چنان بآن زیان رسد که هر نیکی از آن زدوده گردد . مانند باد که اگر بر چیزهای خوش بو گذرد با خود بوی خوش آورد که مغز را زنده کند و باندامها نیرو بخشد . همچنین اگر برگندیده گذرد با خود بوی گند آورد که به مغز و همه ریشه‌های آن زیان بزرگ رساند . بدیها همیشه تندتر از نیکیها با منش در می‌افتند چنانکه ویرانکاری تیزروتر از سازندگی است . گاهی شده دانشمندی از هم‌نشینی یکماهه با فرومایگان پست ، برای همه زندگیش تباہ خردی را برگرفته است»^۱ .

۱ - التاج : ۲۲۳ (ج ، بیروت) .

۲ - النجاشی والمساوی : ۱۷۱ (ج ، اروپا) .

۳ - عهد اردشیر : ۱۰۶ (ج ، تهران) .

ندیمان شاهنشاه نه تنها پزشکان و خطیبان و احتراماران و شاعران و دفترخوانان بودند ، موسیقی‌دانان و نوازندگان و خنیاگران و دلخکان درباری نیز بایستی دارای منش پاك و نیکو و دراندام نیز زیبا و تندرست باشند . جاحظ در این باره گوید :

« گروه سوم دلخکان و شوخ‌کاران و سَمکانند^۲ . در همین گروه نیز مردی که پست ریشه و فرومایه و ناقص‌اندام یا بسیار بلند یا بسیار کوتاه و بیمارگون و آکدار باشد ، یا از پدر و مادر گمنامی پدید آمده یا فرزند دارندگان پیشه‌هائی مانند بافندگی و خونگیری باشد ، نبود . هر چند چنین کسی هنر غیبی دانی را نیز دارا بود^۳ .

« ندیم باید هنگام سخن گفتن با شاهنشاه در گفتن شتاب نکند . برای سخن خود واژه‌های نیکو برگزیند و با دست اشاره نکند و سرش را نجنباند و از جای خود بر نخیزد و در هنگام نشستگی به خود نیچد و آوازش را بلند نسازد و به چپ و راست نگرند و جز به شاهنشاه دیده به چیزی نگرداند . و بر آن نشود سخنش را بشنوند و دیگری جز شاهنشاه آنرا بشنود^۴ .

هریک از شاهنشاهان ایران در شب نشینها نشانه‌ای بکار می‌بردند تا ندیمان از روی آن بفهمند باید بر خیزند .

جاحظ زیر عنوان « زمان برخاستن و پایان شب نشینی شاهنشاه » چنین گفته است :

گشتاسب : چون دست بدیدگانش میمالید هم‌نشینان او بر می‌خاستند .

یزدگرد بزه‌گر : چون میگفت « شب بشد » .

بهرام‌گور : چون میگفت : خرم خفتار .

قباد : چون سرش را روآسمان بلند میکرد .

شاپور : چون میگفت : ترا بس ای آدمیزاده .

انوشروان : چون میگفت : چشمتان روشن^۴ .

ندیمان شاهی و همه درباریان و کارداران دولت ، شکوه ایوان شاهی را همیشه بهمان گونه میداشتند که گفتم شاهنشاه در ایوان نشسته است . جاحظ از کتاب آئین‌نامه‌گ چنین آورده است :

« شاهنشاهان ایران میگفتند : پاس نشستگه شاهنشاه هر زمان که خود او هم در آنجا نباشد مانند پاس آنست زمانی که خودش در آنجا نشسته است . ایرانیان هنگامیکه شاهنشاه در نشستگاه نبود باز در آنجا کار آگاهانی و امیداشتند که بر رفتار مردم می‌نگریستند . از اینرو هر کس در ایوان شاهی می‌آمد در سخن گفتن و اشاره کردن و نرم خندیدن و نیکو

۱ - واژه سمج در عربی روزگار عباسی ، بمعنی دلخک و تقلیدچی بکاررفته ، بنظر ما این واژه شکل عربی شده واژه (سمك) فارسی‌ست ، بهر حال ما واژه را بمعنی کسی که ادای دیگران را درمی‌آورد بکار برده‌ایم .

۲ - التاج : ۶۷ (ج ، بیروت) .

۳ - همان کتاب : ۲۰۹ (ج ، بیروت) .

۴ - التاج : ۲۱۰ (ج ، بیروت ۱۹۵۵ م) .

سخن گفتن و ادب بکار بردن حتی دم کشیدن، چنان رفتار میکرد که گفتنی شاهنشاه در آنجاست. هر که چنین میکرد او را بیکرو میخواندند و آنکه در رفتار و کردار و آرونه چیزی را می نمود که در پیشگاه شاهنشاه میکرد، او را چند رو می نامیدند و چنین کسی ترد شاهنشاه فرومایه بود و مردی رباکار شناخته میشد»^۱.

آیین همسفر شدن با شاهنشاه :

در کتاب آیین نامه رسمهائی برای پادشاه دادن و جامه پوشیدن و عطر زدن و خون گرفتن و دیگر چیزها بوده است که جاحظ به پاره ای از آنها اشاره کرده . ما در اینجا از آیین همسفر شدن با شاهنشاه که به دیوان ایران در بد بستگی دارد ترجمه سخن او را می آوریم . جاحظ در آغاز آیین همسفر شدن با شاهنشاه چنین میگوید :

«هر زمان شاهنشاه برای رفتن به سفری یا گردش میخواست از کاخ بیرون رود ، ناچار باید ارمغانها برای پوشانیدن و مالها برای بخشش دادن و تازیانهها برای ادب کردن و زنجیرهای برای بند کشیدن و جنگ افزارهای برای دشمنان همراه دارد و نگهبانانی که در پشت سر و پیش روی او باشند و نیز همسخنی که راز خود با او گوید و دانشمندی که هنگام پیش آمدن رویدادها ، آئین و قانون را از او پرسد . و نیز دلخکی که شب را با او کوتاه سازد . همه شاهنشاهان ایران از آغاز تا انجام چنین میکردند»^۲.

جاحظ زیر عنوان «آیینهای همسفر شدن با شاهنشاه» میگوید :

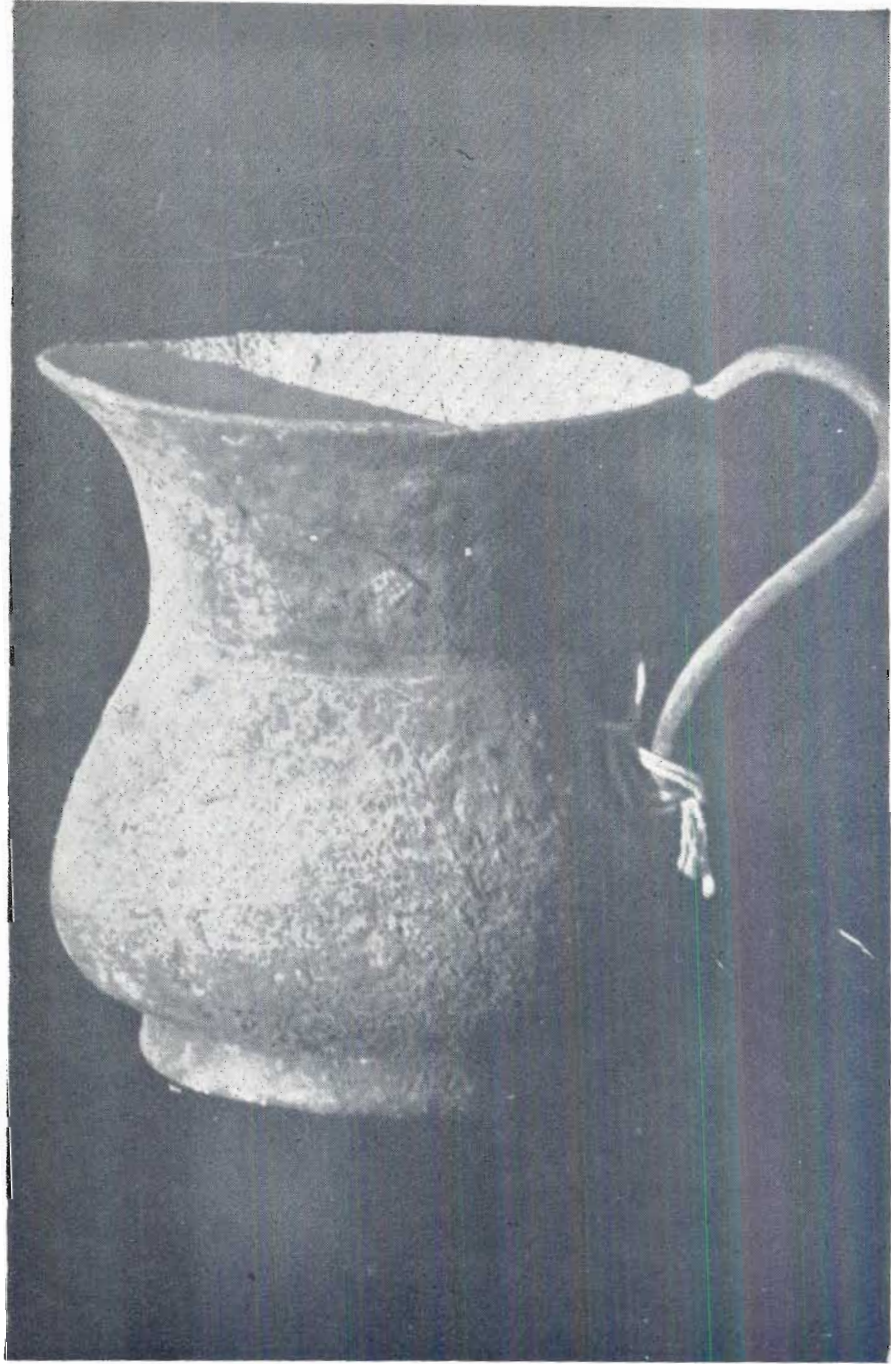
«هیچکس نمیتوانست از شاهنشاه خواهش کند او را همسفر خود سازد هر چند پایگاه او ، وی را شایسته همسفری شاهنشاه کرده بود . چنین کسان هنگامیکه شاهنشاه آهنگ سفری میداشت ، دورادور درگاه می ایستادند و اگر شاهنشاه یکی از ایشان اشاره میکرد این اشاره دلیل اجازه همسفر شدن بود و اگر اشاره نکرد دلیل ندادن اجازه»^۳ . ابوبکر بیهقی روایتی درباره همسفری مردی با انوشروان دارد که در آن به پاره ای از این آئینها اشاره شده و ترجمه آن روایت چنین است :

«گفته اند از چیزهایی که از انوشروان داستان زده اند ، یکی آنست زمانی در راهی میرفت و هیچکس از مردم بی فرمان نمیتوانست همعنان شاهنشاه گردد و همه پایگاه داران هر کدام در جای خود می ایستادند . اگر شاهنشاه بر است می نگرست سالار نگهبانان تردبک او میشد ، و اگر به چپ موید مویدان . آنگاه شاهنشاه هر که را میخواست با او همعنان شود ، فرمان به پیش آمدنش میداد . انوشروان در این راه بر است نگرست . سالار نگهبانان تردبک شد . انوشروان به او گفت : فلان را پیش آور و چون او را پیش آورد ، به او گفت : سرگذشت اردشیر را هنگامی که با پادشاه خزران می جنگید میدانی ؟ آن مرد داستان را یکبار از انوشروان شنیده بود اما خود را به نادانی زد و چنین وانمود که

۱ - التاج : ۱۳۳ (ج ، بیروت ۱۹۵۵ م) .

۲ - همان کتاب : ۱۴۵ (ج ، ۱۹۵۵ م) .

۳ - همان کتاب : ۱۳۶ (ج ، بیروت ۱۹۵۵ م) .



تنگ مفرغی

آنها را نمیداند. انوشروان داستان را برایش بازگفت و آن مرد با همه تن خویش باو گوش فرامیداشت. گذرگاه ایشان درکنار جویی بود آن مرد از بس به سخن انوشروان سخت دل داده بود، بدست و پای ستورش نمی‌نگریست که آنها را کجا می‌نهد. ستورش سرسم زد و آن مرد درآب افتاد و ستور بر روی او. چاکران و پیرامونیان شاهنشاه کوشیدند تا ستور را از او جدا کردند و او را از زیر ستور درآوردند و روی دست خود برداشتند. انوشروان از این پیش‌آمد سخت غمگین شد و از باره‌اش فرود آمد و در همانجا برایش فرشی گسترده و چاشت را در همانجا خورد و فرمان داد از جامه‌های ویژه خودش جامه‌ای آوردند و باو درپوشانیدند و با او خوراک خورد. انوشروان از او پرسید: چگونه بجای پای ستورت نمی‌نگریستی؟ مرد گفت: خداوند بزرگ هرگاه نعمتی به بنده‌اش بخشید در برابر آن نعمتی نیز بدهد. بمن دو نعمت بزرگ بخشیده بود: یکی آنکه شاهنشاه از میانم همه این گروه انبوه، بمن روگردانیده بود. دومین سودی که بر دم این بود که هنگام راهبردن این لشکر از اردشیر بابکان داستان زده شد. لشکری‌ست که اگر از خاستگاه خورشید تا فرودگاه آن همراهت باشند، شکستی با آنها نرسد. چون این دو نعمت بزرگ فراهم آمد در برابر آنها نعمتی نیز پدید آمد. من در کام مرگ افتاده بودم اگر اسواران و چاکران شاهنشاه بیاری‌ام نشناخته بودند و چنانچه در غرقاب نابود شده بودم، بفرمان شاهنشاه برایم پادبودی راست میکردند که تا روشنی و تاریکی باشد، پاددار می‌ماند. انوشروان از سخن او شادان شد و گفت ترا در هوشمندی چنین نمی‌پنداشتم و دهانش را پر از گوهر کرد و او را ویژه خود ساخت تا آنجا که بسیاری از کارهای پادشاهی را بدست گرفت»^۱.

همسفری با شاهنشاه نیز آئینی داشت که جاحظ درباره آن چنین گفته است:

«کسی که همسفر شاهنشاه میشد نباید هنگام سواری چنان نزدیک او شود تا جامه‌اش به جامه شاهنشاه برسد یا ستورش بستور او برخورد. نباید سراسب او تا جلو زین اسب شاهنشاه جلو آید. نباید چنان دور گردد که شاهنشاه هنگام سخن گفتن با او به رنج برگردانیدن سر گرفتار شود. نباید آغاز به سخن گفتن کند. همچنین اگر به رام بودن ستور خود چنانکه آنها تواند به رسو برگردانید اطمینان ندارد، نباید با شاهنشاه هم‌معنان گردد. از آئین ایرانیان اینست که مهتران ستور خود را درپوش به رفتار ستور کهتران بازدارند. از اینرو بزرگان و شاپوران و اسواران و ایران دبیرد و موبدان موبد و مانندگان ایشان از ویژگیان شاهنشاه، هر زمان شاهنشاه آهنگ سفری میکرد یا برای گردش میخواست بیرون بروند، ستوران خود را از دید آخر سالار شاهی می‌گذرانیدند. زیرا هر یک از ایشان چشم براه بود شاهنشاه او را برای همسفری فراخواند و اگر فراخوانده شد مبادا اسب او از کندروی یا تندروی یا سرکشی یا سرسم زنی، چنان باشد که شاهنشاه را خوش نیاید».

«آئین چنین بود هر زمان کسی با شاهنشاه هم‌معنان میشد اسب او سرگین و آب

۱ - المحتاسن و المساوی : ۴۹۶ (ج ، اروپا) .

نیاندازد و بر نجهد و مهممه نکند و درپویش نخواهد براسب شاهنشاه پیشی گیرد. اگر چنین خواست بتواند آنرا باز دارد»^۱.

«ایرانیان هم عنان شدن همیشگی يك تن را با شاهنشاه دوست نمیداشتند و چون شاهنشاه بر این ناور مردم آگاه بود، هرگز همواره يك کس را برای همسفری خود بر نمی‌گزید»^۲.

مهمانیها و بزهای درباری :

پیش از آنکه درباره آئین مهمانیها و بزهای درباری که در روزگار ساسانیان رواج داشته و یاد آنها در کتابهای تاریخ و سیر عربی مانده است، سخنی گویم نخست بهتر است اندکی درباره ایوان شاهنشاهی و جایگاه هر گروه در آن توضیحی نویسم تا سخنانی که در آن زمینهها خواهم گفت، بهتر دریافته شود.

درباره جایگاه گروههای چهارگانه در دربار، هنگام مهمانیها و بزها، در کتابهای ادب و سیر و تاریخهای عربی عصر عباسی سخنان بسیاری آمده است. ولی چون روشن‌ترین سخنان را در این زمینه جاحظ گفته است، به آوردن ترجمه سخنان او بس میکنم. جاحظ گوید: «نخست از پادشاهان ایران آغاز میکنیم. زیرا آنان بر ما پیشی میداشتند و به قانونهای پادشاهی و کشورداری و بسامان نگهداشتن پایگاه بزرگان و توده مردم و ناگزیر ساختن هر دسته بخرسندی بر آنچه دارد و بس کردن به بهره خویش، همه را از ایشان آموخته‌ایم»^۳.

«اردشیر بابکان نخستین کسی است که جایگاه ندیمان را روشن کرد و راهبری ایشان را بدست گرفت و آنان را در سه پایگاه جا داد»

«گروه یکم: فرماندهان و شاپوران بودند و جای نشستن ایشان از ستاره ۴ ده ارش دور بود».

«گروه دوم پس از ایشان بودند که ده ارش از گروه یکم دور بودند. این گروه پیرامونیان شاهنشاه بودند از ندیمان و دفترخوانان و بزرگان و دانشمندان».

«جایگاه گروه سوم ده ارش از جایگاه گروه دوم دور بود و شوخان و دلخکان و سسکان نیز در این گروه جا داشتند».

ثعالی درباره دلخکان سخنی دارد که ترجمه آن چنین است:

«بلاش بور پیروز دلخکانی گزید تا او را بنشاط بیاورد و شادی و نشاط او را با بخنده انداختنش فراهم سازند ولی ایشان را از شوخکاری درسه جا نهی کرده بود:

۱ - التاج : ۱۴۵ - ۱۴۶ (ج ، بیروت ۱۹۵۵ م) .

۲ - همان کتاب : ۱۵۰ (ج ، بیروت ۱۹۵۵ م) .

۳ - همان کتاب : ۱۴۵ - ۱۴۶ (ج ، بیروت ۱۹۵۵ م) .

۴ - ستاره نام پرده‌ای بود که جایگاه شاهنشاه را از دیگران جدا میکرد. این واژه فارسی است و با واژه آستروساری بمعنای روسری هم‌ریشه است .

در جای نیایش . در انجمنهای بار . در میدانهای جنگ»^۱ .
جاحظ در دنباله سخن خود افزوده است : مردم در ترد ایران چهار گروه اند
وارد شیر مردم را به آن چهار گروه بهر کرده است : گروه نخستین فرماندهان ازدودمان
پادشاهی . گروه دوم موبدان وهیربدان . پزشکان ودبیران واخترماران . گروه چهارم
کشاورزان وبیشهوران ومانندگان ایشان .

آنگاه زیر عنوان - برابری گروهها - چنین افزوده است :
« کسانی که روی بروی فرماندهان ازدودمان شاهی می نشستند ، استادان موسیقی
و آواز بودند . ایشان بکراست در روی گروه نخستین (در دست چپ ایوان) جا داشتند .
رو بروی گروه دوم نوازندگان وخوانندگان جا می گرفتند . رو بروی گروه سوم ونگ زنان
وتنور زنان و نای دمان بودند»^۲ .

ابن بلخی درباره بز مهایی درباری زمان اردشیر بابکان گوید :
« . . . و در هفته دو روز به مجلس انس نشستی بکروز به بارگاه بزرگ با بزرگان
دولت شراب خوردی و هر کس را نواختی و درخور او بفرمودی . و بکروز در خلوت
با حکیمان وفاضلان که ندیم او بودند شراب خوردی و از ایشان فایده گرفتی . و در سراسر
مجلس های او سخن جد رفتی و هرگز به هزل مشغول نگشتی و باقی روزهای هفته بتدبیر
ملك و گشادن جهان وقمع دشمنان مشغول بودی ولذت برخویشتن حرام داشتی تا آنگاه
که آن مهم کفایت شدی»^۳ .

درزمینه نکته اخیر که در سخن ابن بلخی آمده است ، جاحظ جستار را روشن تر
گفته است . وی چنین میگوید :

« آئین شهریاران ایران این بود ، هر زمان کار بزرگی پیش می آمد شاهنشاه
میفرمود خوانی را که همه روزه در دربار میگستردند نگستردند . در چنین زمانهایی تنها
خوراك اندکی برای شاهنشاه می آوردند و سه تن که یکی موبد موبدان و دیگری دبیرد
وسومی سالار اسواران (ایران سپاه بد) بود با او هم خوراك بودند و برخوان او جز نان
ونمك و سرکه و سبزی چیزی نمی نهادند و شاهنشاه از آنها اندکی میخورد . دیگران نیز
چنین میکردند . سپس خوالیگر شاهی در طبعی بز ماورد می آورد (چیزی مانند ساندویچ
بوده که آنرا نواله میگفتند) و شاهنشاه از آن لقمه ای میخورد و خوان را برمیچیدند
و بتدبیر جنگ و ساز لشکرها میپرداختند . همین آئین روان بود تا شکافی که پدید آمده
بود بسته میشد و چون چنین میشد ، باردیگر مانند روزهای پیشین خوانها میگستردند
و بزرگان و فرودستان فراهم می آمدند . خطیبان بیا میخواستند و درباره پیروزی خجسته باد
میگفتند و خداوند را بیاس چیرگی بخشیدن بردشمن سپاس میگفتند . پس از خطیبان ،
موبد موبدان برمیخواست و سخن میگفت . پس وزیران برمیخواستند و سخنانی از گونه سخن

۱ - عمرو اخبار ملوك النرس و سبرهم : ۵۸۵ (ج ، اروپا) .

۲ - التاج : ۶۶ (ج ، بیروت ۱۹۵۵ م) .

۳ - فارسنامه : ۷۲ (ج ، شیراز) .

خطیبان میگفتند . سپس باشندگان برروال پایگاه خود دست بخورا کھا دراز میکردند . چون ایشان از خوردن میپرداختند ، در پشت ایوان شاهی برای توده مردم خوان درمیچیدند اما برای بزرگان در پیشگاه شاهنشاه و در روبروی او خوان نهاده میشد . شاهنشاه در کنار خوان روبروی بزرگان مینشست و فرمانده نگهبانان شاهی برای توده مردم در پشت ایوان و از ایشان پذیرائی میکرد . آنگاه موسیقیدانان و نوازندگان و خنیاگران فراخوانده میشدند^۱ نام سرپرست میهمانیهای درباری و خوان گستری را طبری «خوان سالار» یاد کرده و درباره این وظیفه درمیانه سخنی چنین میگوید :

«سپس اردشیر پور شیرویه پور ابرویز پور هرمزد پور انوشروان شاهنشاه شد . و او کودک خردسالی بود که میگویند هفت سال داشت . و چون در خاندان شاهی مرد کارآزموده ای نبود بزرگان او را شاهنشاه کردند و سرپرست او مردی بنام «آذرگشسب» که پایگاه خوانساری داشت (ریاسة اصحاب المائده)»^۲ .

در هنگام میهمانیها و بز مههای درباری جوانی از فرزندان اسواران برپرده شاهی گمارده بود که او را «خرم باش» میگفتند و او دستورهای شاهنشاه را بایشانگان میرسانیده است . در زمینه «پایگاه خرم باش» مسعودی چنین گفته است :

«اردشیر یکی از فرزندان اسواران را در ایوان برپرده برگماشته بود که او را «خرم باش» میگفتند»^۳ .

جاحظ نیز از خرم باش سخن گفته و او را بهتر بما میشناساند . وی چنین میگوید :

«فرزند یکی از اسواران را بر نگهداری ستاره (برده شاهی) گمارده بودند که او را خرم باش میگفتند و اگر او میمرد فرزند دیگری از اسواران را بر آن کار میگماردند و باز به این نام خوانده میشد . هنگامی که شاهنشاه میخواست برای ندیمان و میهمانان خود در ایوان بنشیند ، خرم باش مرد بلند آوازی را فرمان میداد برجای بلندی برآید و با بانگ رسا که همه باشندگان سخنش را بشنوند بگوید :

«ای زبان سرت را نگهدار که امروز با شاه شاهان هم نشین شده ای»^۴ .

بز مههای شاهانه چنانکه گفته شد ، آئین هائی میداشت که هم شاهنشاه و هم میهمانان آنها را سخت نگه میداشتند . جاحظ اندی از این آئینها را از کتاب آئین نامک برداشته و برای ما بازگو کرده است . از جمله آنها : همینکه خوان مینهادند نخست نیایش میکردند سپس بخوراک دست میبردند .

«چون در پیشگاه شاهنشاهان ساسانی خوان مینهادند نخست بر خوان زمزمه میکردند . دعاخوانی زیر لب را زمزمه گویند . هنگام خوردن خوراک هیچکس يك سخن هم نمیکفت تا آنکه خوان برداشته شود و اگر کسی بجیزی نیاز پیدا میکرد ، با اشاره آن

۱ - التاج : ۲۸۴ - ۲۸۵ (ج ، بیروت ۱۹۵۵ م) .

۲ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۲۳۰ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۳ - مروج الذهب ج ۱ : ۱۵۳ (ج ، قاهره ۱۳۱۰ ق) .

۴ - التاج : ۷۲ (ج ، بیروت ۱۹۵۵ م) .



میناتور بردیوار کاخ بیشاپور فارس . زن قانون نواز

چیز را میخواست و هر چه را در دل داشت با اشاره میفهمانید»^۱.

«هنگامیکه شاهنشاه خوراک میخورد هیچکس نایستی به او چشم دوزد و نیز هیچکس نباید به پیشدستی او دست زند. از آئین‌های شاهی یکی آنست که در پیشروی هر یک از میهمانان یک ظرف از همان خوراک، سفت یا نرم، سرد یا گرم، نهاده شود که در پیشروی شاهنشاه نهاده‌اند و شاهنشاه هیچگاه نباید خویشتن را بخوراکی جز خوراک میهمانانش ویژه سازد. زیرا چنین رفتاری از خودپسندیست و انگیزه پست شدن از شهر یاری خواهد بود».

«دیگر از آئین‌های شاهی آن بود که باید دستمال سفید شاهنشاه مانند دستمال روپاک‌کنی او، سفید و پاکیزه باشد و هیچگاه نباید یک دستمال دوبار بکار برده شود مگر آنکه آنرا خوب شسته باشند»^۲.

«هیچکس نایستی برخوان شاهانه، با شاهنشاه سخنی جدی یا شوخی بگوید. اگر او سخنی گفت نباید دیگری مانند آنرا بیاورد. تنها باید با فروتنی بسخن شاهنشاه گوش فراداشت»^۳.

رسم بود در کناره‌های خوانهای شاهی جمله‌هایی می‌نگاشتند و این رسم که آثار آن هنوز هم بازمانده ریشه کهنی دارد. علی بن حسین مسعودی در این باره گفته است:

«انوشروان را خوانی زرین بود بزرگ و گهر نشان که بر پیرامون آن در دوسو نگاشته بودند: آنکه از حلال خورد و فزونی را به نیازمندان دهد، گوارایش باد. آنچه میل داشتی و خوردی تو آنرا خورده‌ای و آنچه را بی‌میل خوردی، آن ترا خورده‌است»^۴.

از آئین‌های دیگر ایرانی که بجاست در اینجا گفته شود آنست که ایرانیان حرص-زدن بخوراک را نشانه پستی و شکم‌بارگی میدانستند. آثار این ادب هنوز در خاندانهای ایرانی دیده میشود. جاحظ در این باره چنین میگوید:

«شاهنشاهان ایران اگر میدیدند یکی بخوردن حرص میورزد او را از رده مردمان بزرگ فرو می‌انداختند و در جرگه دلخکان بشمار می‌آوردند. هر زمان شاهنشاه یکی را برخوان خود مینشانید او بایستی جانب ادب را سخت نگهدارد. تنها از آنچه در جلویش نهاده‌اند، بخورد و بهره‌ای دست ندارد. زیرا اگر یکی بشکم‌بارگی مشهور میشد، دیگر او را فرهیخته نمیشمردند و ایرانیان شکم‌بارگان را هوشمند نمیدانستند»^۵.

«هرگاه در پیشگاه شاهنشاه جلوی یکی خوراکی نهادند، او نباید چنین پندارد آن خوراک را نهاده‌اند تا آنرا تمام کند. او باید بداند غرض از نشانیدن او در کنار سفره

۱ - التاج: ۵۶ (ج، بیروت ۱۹۵۵ م).

۲ - همان کتاب: ۶۷ (ج، بیروت ۱۹۵۵ م). دستمال سفید را در روزگار ساسانیان (دستورد) میگفتند و دستمال روپاک‌کنی را (شستگ).

۳ - التاج: ۵۸ (ج، بیروت ۱۹۵۵ م).

۴ - مروج الذهب ج ۱: ۱۶۶ (ج، قاهره ۳۱۰ ق).

۵ - التاج: ۵۴ (ج، بیروت ۱۹۵۵ م).

شاهنشاه، بزرگداشت او و مهرورزی درباره او بوده است. اگر شاهنشاه برخوان خود چیزی بکسی داد آنکس تنها بر آن دست مینهد و این رفتار نماینده ادب‌دانی اوست»^۱.
 در پیشگاه شاهنشاه رخت پاکیزه بتن داشتن ولتمه کوچک برداشتن، از آئین‌های ایرانی در میهمانیهای درباری بوده است. برعکس شکم‌خوارگی نشانه نافرمانی و بیعتی است. عدی بن زید عبادی از شاعران روزگار جاهلی عرب و از ترجمانان زبان عربی در دربار خسرو دوم بوده است. او در شاهی رسانیدن نعمان پورمند از همین آئین بهره‌گیری کرده است. به این گونه که مندر پادشاه هیره (حیره) در هنگام مرگ یازده پسر داشت که هر یک از ایشان در اندیشه جانشینی پدر افتاده بود و خسرو پرویز از میان آنان باید، یکی را شاهی هیره برگزیند. خسرو پرویز به عدی بن زید که از مردم شهر هیره بوده است، فرمان داد هر یازده پسر مندر را به پیشگاه او در آورد. عدی در دل دوست میداشت نعمان برگزیده شود. از این رو نهانی از برادران نعمان به او گفت:

«اگر شاهنشاه بتو فرمان داد در پیشگاهش خوراک خوری، در خوردن شتاب مکن ولتمه کوچک گیر و کم بخور»^۲.

این رفتار نعمان سبب توجه خسرو پرویز به او شد و او را از میان برادرانش شاهی هیره برگزید. در زمینه آئین میهمانیها و بزهای درباری و چگونگی خوراک خوردن در میهمانیها سخنان بسیاری در کتاب آئین‌نامه که بگفته مسعودی کنایی شامل چند هزار برگ بوده است، یاد گردیده بوده.

عبدالله بن مسلم دینوری معروف به ابن قتیبه که درگذشت او را سال ۲۷۶ هجری نوشته‌اند، باز دو روایت در این زمینه از آن کتاب آورده است که جاحظ به آن دو روایت اشاره نکرده. ابن قتیبه چنین میگوید:

«در آئین‌نامه خوانده‌ام: مردی از بزرگان به پسرش اندرز میداد که: هر زمان لقمه در دهان داری بچپ و راست خود میبچ. با ترشروئی خلال مکن. با چوب مورد خلال مکن. هیچگاه با کارد لقمه بر مدار. و بر کناره خوان بالادست آنکه از تو سالمندتر است، متشین. دستت را با جامه‌ات پاک مکن. ایستاده آب منوش»^۳.

همو سخن دیگری از آئین‌نامه آورده است بدین گونه:

«در آئین‌نامه خوانده‌ام: خواجه حرمسرا به کنیزکان دستور داده بود سیر و پیاز و گندم و کدو و حلوا و نخود سبز و زردآلو که انگیزه بدوشدن دهانست نخورند»^۴.

در ایران باستان دست‌آلودن بخوراکها را زشت میدانستند و با قاشق و چنگال خوراک را برمیداشتند. و نیز در میهمانیهای نزرگانه، خوراکها را یک‌یکان به بزم می‌آوردند.

-
- ۱ - التاج: ۵۴ (ج، بیروت ۱۹۵۵ م).
 - ۲ - الاغانی ج ۲: ۱۷ (ج، قاهره ق).
 - ۳ - عبون‌الآخبار ج ۳: ۲۲۳.
 - ۴ - همان کتاب ج ۲: ۲۷۸ (ج، قاهره ۱۹۴۸ م).
 - ۵ - التاج: ۵۶ (ج، بیروت ۱۹۵۵ م).

اندازهٔ باده‌نوشی در بز‌مهای درباری با شاهنشاه بود و او در این باره داد و آئین را بکار می‌بست و بکسی فرمان باده‌نوشی بیش از اندازه نمی‌داد^۱.

گویا نوشیدن سه پیالهٔ نخستین ناگزیری بوده است. نکتهٔ دیگری که بجاست در اینجا افزوده شود، آنست که ایرانیان در بز‌مهای خود اگر شاهنشاه حضور نداشت، نخستین جام را بیاد او مینوشیدند و هنگام نوشیدن بیا میخواستند. سپس جام‌های دیگر بیاد دوستان غایب نوشیده میشد. فردوسی دربارهٔ این آئین سروده‌است:

تو ای می‌گسار از می بابل	بیمای تا سر، یکی بلبلی
پیمود می ساقی و داد زود	تهمت شد از دادش شاد زود
بکف بر نهاد آن درخشنده جام	نخستین ز کاوس کی برد نام
که شاه زمانه مرا یاد باد	همیشه بر و بومش آزاد باد
از آن پس تهمت ز زمین داد بوس	چنین گفت کین باده بر یاد طوس
سران جهاندار برخاستند	ابا پهلوان خواهش آراستند
ز واره چو بلبل بکف بر نهاد	هم از شاه کاوس کی کرد یاد

جامی را که بیاد یاران غائب مینوشیدند «یادگار» میگفتند و این واژه نیز در زبان عربی در آمده و در همین معنی بکار رفته است^۲.

شاهنشاهان ساسانی از اردشیر بابکان گرفته تا یزدگرد سوم هنگام بزم در پشت پرده می‌نشستند و گروه ندیمان بیست ارش با شاهنشاه فاصله داشتند. زیرا ستاره از جایگاه شاهنشاه ده ارش فاصله داشت و از آن سو در بیرون پرده باز ده ارش تاجیگاه گروه نخستین فاصله داشت^۳.

اگر از کسی بسبب چیره شدن مستی بر او، لغزشی سرمیزد، او را بازخواست نمیکردند و تنها به بیرون بردن او از بزم بس میکردند.

هنگام آغاز شدن موسیقی نخست ترانهٔ ویژه‌ای را که در ستایش آفریدگار و نعمتهای او بود میخواندند و مینواختند، فردوسی در شهر یاری بهرام گور فرموده است:

زن چنگ زن چنگ در بر گرفت / نخستین خروش مغان بر گرفت

بی‌گمان «خروش مغان» نام یک ترانه دینی یا عرفانی بوده که در آغاز بز‌مها آنرا میخوانده‌اند. گلبنگ پهلوی که حافظ از آن در شعرهای زیر نام برده یک گونه از این ترانه‌های عرفانی بوده است:

بلبل شاخ سرو بگلبنگ پهلوی / میخواند دوش درس مقامات معنوی

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل / تا از درخت نکته توحید بشنوی

ثعالی نیشابوری نام نخستین ترانه‌ای که پهلبد، نوازنده بنام خسرو پرویز در جامه سبز از میان شاخه‌های سبز درخت سرو خوانده است، نیز «دستان یزدان آفرید» یاد کرده

۱ - التاج: ۶۵ (چ، بیروت ۱۹۵۵ م).

۲ - همان کتاب: ۷۲ (چ، بیروت ۱۹۵۵ م).

۳ - همان کتاب: ۷۲ (چ، بیروت).

است و ما میدانیم در فارسی کهن واژه «دستان» بمعنی آهنگ سخن‌دار یا ترانه بوده است. ثعالبی پس از دستان یزدان آفرید، از دستان (پرتو فرخار) و دستان (سبز اندر سبز) که پهلبد درباره نیرنگ خودش ساخته بوده، نام برده است^۱.

فرستادگی :

در ایران روزگار باستان دیوان ویژه‌ای مانند وزارت امور خارجه در امروز که بکارگسیل داشتن فرستاده بکشورهای بیگانه و پذیره کردن فرستادگان آنکشورها که به ایران می‌آمده‌اند به‌پردازد، نبوده است. زیرا آنروز هنوز بیوستگی ملت‌ها با یکدیگر باندازه امروز گسترده نبود و هیچ کشوری فرستاده همیشگی در کشور دیگری نداشت. کشورهای پیشرفته که دارای شهریاری پیش‌رفته‌ای بودند، و کارشان آئین‌ها و سنت‌هایی می‌داشت و گاهی با شاهنشاهی ایران پیوند و پیمان می‌داشتند، کشورهای روم و هند و چین بوده. مردمان دیگر بگفته انوشروان در رفتارنامه‌اش که بخامه خود او نوشته شده، هنوز در حال درآگاهی می‌زیسته و از آئین بدور بوده‌اند.

بنظر میرسد نگرش بر پیوندهای دولت شاهنشاهی با کشورهای بیگانه، با خود شاهنشاه بوده و کارهای این نگرش در دیوان «ایران در بد» و «ایران دبیرد» انجام می‌گرفته است. از این رو ما نیز از آئین‌هایی که برای فرستادن فرستاده و پذیرفتن فرستادگان بیگانه روان بوده است در همین گفتار سخن خواهیم گفت.

از باستان زمان در ایران هنگام گزینش فرستادگان ژرفکاری بسیاری بکار می‌بسته‌اند. این نکته در شاهنامه فردوسی طوسی که بارها گفته‌ام، فرهنگ‌نامه ملی ایران است، در بسیاری از جاها آشکارا دیده میشود.

پذیرفتن فرستادگان :

فریدون فرستادگان سلم و تور را چنین می‌پذیرد :

نشست از بر تخت پیروزه شاه	چو سروسهی، بر سرش گرد ماه
ابا تاج و با طوق و با گوشوار	چنان چون بود در خور شهریار
خجسته منوچهر بر دست شاه	نشسته، نهاده بسر بر کلاه
به زرین عمود و به زرین کمر	زمین کرده خورشیدگون سربس
به یک دست بر بسته شیر و پلنگ	بدست دگر ژنده پیلان چنگ
برون شد ز درگاه شاپور گرد	فرستاده سلم را پیش برد
فرستاده چون دید درگاه شاه	پیاده دوان اندر آمد ز راه
چو نزدیک شاه آفریدون رسید	سر و تخت و تاج بلندش بدید
ز بالا فرو برد سر پیش اوی	همی بر زمین بر، بمالید روی

۱ - غر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ۶۹۶ (ج ، اروپا) .



لیوان زر بدست آمده از تبه مارلیک

هنگامی که فرستاده نزدیک کاخ شاهنشاهی می‌آمد از میان دو رده سربازان می‌گذشت
و موزیک آهنگهای رزمی می‌نواخت :

بیک دست پیل و بیک دست شیر جهان را به بخت اندر آورده زیر
تیره زنان پشت پیلان به پای زهرسو خروشیدن کر و نای
توگفتی که میدان بجوشد همی زمین با آسمان برخروشد همی
فرستادگان بیگانه را در درون کشور ، همه جا با بدرقه می‌بردند وهم از ایشان
پذیرائی میکردند وهم ایشان را زیر نظر می‌گرفتند . گشتاسب با فرستادگان ارجاسب
چنین میکند :

سخن چون بسر برد شاه زمین «سبه پیل» را خواند و کرد آفرین
سپردش به او گفت : بردارشان از ایران به آن مرز بگذارشان
جان فرستادگان ، هر پیام تند و تلخی هم که آورده بودند ، برابر آئین شهریاری
ایران ایمن بود . گشتاسب شاه به فرستادگان ارجاسب که پیام درشتی آورده بودند
چنین میگوید :

که گر نیستی اندر استاو زند فرستاده را زینهار از گزند
از این خواب بیدارتان کردمی همان زنده بردارتان کردمی
لهراسب فرستاده قیصر روم را شاد می‌پذیرد با اینکه پیام رزم آورده است برابر
آئین از او به نیکوئی پذیرائی میکنند .

به فرمود تا پرده برداشتند فرستاده را شاد بگذاشتند
چو آمد به نزدیک تختش فراز بر او آفرین کرد و بردش نماز
پیام گرانمایه قیصر بداد چنان چون بیاید به آئین و داد
گرانمایه جائی بیاراستند فرستاده را شاد بنشاختند
فرستاد زربفت گستردهای ز پوشیدنی و هم از خوردنی
بر آن گونه بنواخت او را بزم توگفتی که نشنید ، پیغام رزم
به فرستادگان به ویژه هنگام بازگشت ایشان به میهنشان ارمغانهایی میدادند :
فرستاده را بیکران هدیه داد پیامد به درگاه پیروز و شاد
فردوسی درباره آئین فرستادگی (سفارت) در ایران از زبان اردشیر بابکان چنین
سروده است :

ز جائی که آمد فرستاده‌ای ز ترکی و رومی و آزاده‌ای
از او مرزبان آگهی داشتی چنین کارها ، خوار نگذاشتی
بره بر بدی خان او ساخته کنارنگ زان کار پرداخته
ز پوشیدنیها و وز خوردنی نیازش نبودی بگستردهای
چو آگه شدی زان سخن کاردار که او بر چه آمد ، بر شهریار
هیونی سرافراز و مردی دبیر برفتی به نزدیک شاه اردشیر
بدان تا پذیره شدند سپاه بیاراستی تخت پیروزه شاه

کشیدی پرستنده هرسو رده
 فرستاده را پیش خود خواندی
 به پرسش گرفتی همه راز او
 ز داد و ز بیداد و از کشورش
 به ایوانش بردی فرستاده وار
 وزان پس بخوان و می‌اش خواندی
 به نخجیر بردیش با خویشان
 همه جامه‌هاشان بز آژده
 به نزدیکی تخت نشانندی
 ز نیک و بد و نام و آواز او
 ز آئین و ز شاه و وز لشکرش
 بیاراسته ، هرچه بودی بکار
 بر تخت زربش نشانندی
 شدی لشکر بی‌شمار انجمن
 و نیز در بر گزیدن و گسیل داشتن فرستادگان فرموده :

کسی را که کردی فرستاده وار
 بیاراستی خلعت شهریار
 بهر سو فرستاد پس موبدان
 بی آزار و بیدار دل بخردان
 اکنون به بینیم در لابلای کتابهای عربی
 عصر عباسی که مایه آنها از کتابهای روزگار
 ساسانی برداشته شده است ، در زمینه فرستادگی چه آمده ؟

در آن کتابها سخن روشنی در زمینه فرستادگی از اردشیر بابکان یاد گردیده که
 بیشتر نویسندگان عرب زبان آنرا بازگو کرده‌اند . اردشیر گفته :
 «چه خونها که فرستادگان به ناروا ریخته‌اند و چه سپاهیان که بکشتن داده و چه
 لشکرها که دچار شکست کرده و چه ناموسها که به باد داده‌اند . چه مالها که از دغلكاری
 و دروغزنی فرستادگان بتاراج رفته و پیمانها که شکسته است»^۱ .
 بز از زبان اردشیر بابکان درباره ارج کار فرستادگی چنین آمده است :

«بر پادشاه ست که چون فرستاده‌ای نزد پادشاه دیگری فرستاد ، فرستاده دیگری
 به دنبال او فرستد . اگر دو فرستاده گسیل داشته ، دوتن به دنبال ایشان گسیل دارد و اگر
 بتواند کاری کند که دو فرستاده در میان راه باهم فراهم نشوند و یکدیگر را شناسند تا
 درسخنی هم داستان شوند ، باید چنین کند» .

«زمانی که فرستاده‌ای نامه‌ای از پادشاهی در نیکی یا بدی ، آورد بر شهریارست
 که هیچ کاری از نیکی و بد نکند تا اینکه آنچه را در آن نامه است حرف بحرف و معنی
 بمعنی بنویسد و با دست فرستاده دیگری نزد شاهی بفرستد که نامه نخستین را فرستاده است .
 زیرا بسا چون به فرستاده نخستین برخی از چیزهایی را که آرزو داشته است ، نداده‌اند ،
 از این رو آن نامه‌ها را ساخته تا پیغام گیرنده را بر پیغام دهنده خشمگین کند و یا از زبان
 او دروغی ساخته تا پادشاه را برای بر آغالد»^۲ .

با اینکه این دوروایت و نیز آنچه از شاهنامه آوردیم ، ارجی را که ایرانیان بفرستاده
 و شایستگی و هوشمندی و نیکخواهی او می‌نهادند ، خوب نشان میدهد . باز ترجمه سخنی

۱ - التاج : ۱۲۲ (ج ، بیروت ۱۹۵۵ م) . المحاسن والنساء : ۱۵۶ (ج ، اروپا) .
 صحیح الاعشى ج ۲ : ۳ (ج ، قاهره) .
 ۲ - التاج : ۱۲۲ (ج ، بیروت ۱۹۵۵ م) . المحاسن والنساء : ۱۵۶ (ج ، اروپا) .
 صحیح الاعشى ج ۱ : ۷۴ (ج ، قاهره) .

را که جاحظ از آئین نامگ در زمینه شرایط گزیدن فرستاده برداشته است ، در زیر می آوریم :
جاحظ گوید :

« فرستاده شهر بار باید خوش اندام و نیک منش باشد و خوشگو و نیک سخن و بتر فای هر سخن و پاسخ آن بینا . و نیز باید در رسانیدن پیامهای شهریاران و پاسخ آنها راستگو باشد . او نباید به آزمندی گراید و بهوا و هوسی رو آورد تا بتواند پیامی را که همراه دارد نیکو بگذارد»^۱ .

جاحظ پس از بازگفتن این شرطها که آنها را از آئین نامگ برداشته است ، چنین افزوده :

« آئین شاهنشاهان ایران هنگامی که میخواستند یکی از زیرستان را بفرستادگی برگزینند ، چنین بود که نخست او را آزمایش میکردند . باینگونه که در آغاز با دست او پیام برای نزدیکان خود میفرستادند و او را در کاخ شاهی به پیام گزاری و امیداشتند و کار آگاهی بر او میگماردند که چگونه پیام گزاری و سخن او را می نوشت و چون فرستاده پاسخ پیام را می آورد ، کار آگاه سخن او را که نوشته بود نیز آورده بود . آنگاه شاهنشاه در سخنان فرستاده و آنچه رسانیده بود در مینگریست . اگر پیام را درست رسانیده بود ، از راستگویی و درست خردی او ایمن میشد و با او بنزدیکی از دشمنان پیام میفرستاد و باز کار آگاهی بر او میگماشت که سخنان او را یکان یکان بنویسد و به شاهنشاه گزارش دهد . چنانچه سخن فرستاده و نوشته کار آگاه یکسان بود ، شاهنشاه میدانست در آنچه پیام گزار از دشمن آورده است راست گفته و چیزی برای نیز کردن دشمنی میان آنها ایشان بر آن سخنان نیفزوده است . در این هنگام او را بفرستادگی نزد پادشاهان مردمان دیگر بر میگزیدند و شاهنشاه به او اعتماد میکرد . از آن پس هر سخنی که چنین کسی می آورد در حکم دلیل بود»^۲ .
پاره ای از این گونه آئینها تا سده های سوم و چهارم هجری در ایران روان مانده بوده است . ابوالفضل بیهقی درباره فرستاده « التایم بامر الله » که نزد مسعود غزنوی می آمده ، چنین گفته است :

« و استادم خواجه بونصر (مشکان) جواب نامه نزدیک وی فرستاد با دست رسول و او را رسول از بلخ رفت روز پنجمین ۲۲ محرم (۴۲۳ هجری) و پنج قاصد با وی میفرستادند چنانکه یکان یکان را می بازگرداند با خبری که تازه می گردد . دوتن را از بغداد بازگرداندند بذکر آنچه رود و کرده آید . و نیز در جمله رجالان و قودکشان ، مردی منهی را پوشیده فرستادند که بردست این قاصدان قلیل و کثیر هر چه رود ، بازماند» .

در پاره ای از جاهای کشور شاهنشاهی ، فرستادگانی را خواه خودی بودند و از درون کشور آمده ، و خواه بیگانه که از کشوری دیگر آمده بودند باز میداشتند و گزارش آمدنشان را به شاهنشاه می نوشتند .

ابن خردادبه روایتی زیر عنوان (حجاب کسری) دارد که برداشته از دفترهای

۱ - التاج : ۲۱۵ (ج ، بیروت ۱۹۵۵ م) .

۲ - التاج : ۲۱۵ - ۲۱۶ (ج ، بیروت ۱۹۵۵ م) .

دیوانهای روزگار ساسانی است و نگرا بر چیزی است که گفته ایم . ترجمه سخن او چنین است :
«فرستادگانی را که نزد خسرو از پنج سو می آمدند در این پنج جا، نگه میداشتند:
آنکه از شام می آمد در «هیت» .
آنکه از حجاز می آمد در کاخ «سنداد» (عذیب) .
آنکه از فارس می آمد در (طرفین) ؟ .
آنکه از ترك می آمد در حلوان .
آنکه از خزران و آلان می آمد در دربندهای قفقاز .
فرستادگان را در این جاها نگه میداشتند و خبر آمدنشان به خسرو نوشته میشد
تا چه فرماید»^۱ .

۱ - المسالك و الممالك : ۱۷۳ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .
هیت شهری در کنار فرات بوده در شمال شهر انبار یا بیروز شاپور . حلوان شهری بوده نزدیک
قصر شیرین . دربند خزران و آلان از دربندهایی بوده که ایرانیان در گذرگاههای کوهستان قفقاز
ساخته بودند .
(طرفین) که در کتاب ابن خردادبه آمده داشته نتد ، چیست . بسا اصل واژه صریفین بوده
باشد که شهری بوده در عراق نزدیک تیسپون .

گفتار چهارم

دیوان ایران دبیر بد یا دیوان نامه‌نگاری شاهنشاهی

«نیکخواه و پاک‌منش باشید . بدی مکنید و پیرامون
بدکاران مگردید . دانش اندوزید و خردمندی پیشه
سازید . فرهنگ‌گسترید و بدبهارا براندازید . بادشمنان
بداد کوشید و بدوستان نیکی ورزید» .
از اندرز گواه گیران

یکی از دیوان‌های بزرگ که از باستان زمان در ایران ارج بسیار میداشته است ،
دیوان ایران دبیر بد یا دیوان نامه‌نگاری شاهنشاهی بوده است که سالار آنرا «ایران دبیر بد»
مینامیده‌اند . همین دیوان است که در روزگار اسلامی بنام «دیوان الرسائل» شناخته شده
است و در کتابهای تاریخ و ادب فارسی و عربی از آن بسیار نام برده‌اند .
سالار این دیوان در میان مأموران کشوری ، اگر پس از بزرگ‌فرمدار بلندترین
پایگاه را نداشته است ، و موبد موبدان بر او پیشی میداشته ، بی‌گمان ایران دبیر بد بیش از
هر مأمور دیگر دولتی بشاهنشاه نزدیک بوده و بر رازهای کشور و سیاست دولت آگاه
میشده است .

در ایران به فرهیخت و درس‌خواندگی دبیران دولتی ارج فراوان می‌نهادند
چنانکه فردوسی درباره نگرش اردشیر بابکان به فرهیخت دبیران سروده است :
بلاغت نگهداشتندی و خط کسی کو بدی چیره بر یک نقطه
چو برداشتی آن سخن رهنمون شهنشاہ کردیش روزی فزون

کسی را که کمتر بودی خط و ویر رفتی به دیوان شاه اردشیر
سوی کارداران شدندی بکار قلمزن بماندی بر شهریار
شناسنده بد شهریار اردشیر چو دیدی بدرگاه مردی دبیر
نکنه ای که فردوسی در بیت دوم یاد کرده است سخن این بلخی را در این زمینه
روشن میکند که گفته است: دردیوانهای دولتی روزگار ساسانیان در هر دیوان، کسانی
بودند که از گردش کارها و ارزش کار هر يك از کارداران دیوان و اندازه کوشندگی هر يك
از ایشان به شاهنشاه گزارش میدادند تا کوشنده پاداش گیرد و سست کار بازخواست شود.

این بلخی در شهر یاری انوشروان چنین آورده است:
« و غرض انوشروان آن بود که دبیر هر نامه که به جوانب بزرگ و اطراف
نشستی و خواندندی، نکت آن در سر معلوم انوشروان میکرد. و کیل در، آنچه رفتی
از نیک و بد بر آستی مشافهه میگفتی و راه و جوه مصالح باز نمودی»^۱.
در هنگام برگزیدن دبیران جوان، خواستاران کار دبیری را می آزمودند و هر کدام
را که از آزمایش رستگار بیرون می آمد بکار می گماردند. جهشیاری درباره چگونگی
برگزیدن دبیران چنین گفته است:

«در روزگار ایرانیان رسم چنین بود که دبیران جوان همینکه بالیده میشدند،
برای کاریابی در پایتخت فراهم می آمدند و شاهنشاه فرمان میداد دبیران از ایشان آزمایش
کنند و اندازه خردمندی ایشان را بازشناسند و از آزمودگان، هر که را شایسته دیدند نامش
را به شاهنشاه عرضه میداشتند و شاهنشاه فرمان میداد وی در دربار بماند و از او کاریگیرند.
پس فرمان میرفت تا این گروه نو دبیران، به کارداران بیوسنه شوند و بر کارهایی گماشته.
آنگاه بر پایه گریزه و هنری که از خود نشان میدادند از پایگاهی به پایگاهی بالا میرفتند.
تا اینکه هر کدام به پایگاهی که شایسته بود میرسید. از اینان هر که را که شاهنشاه شناخته
بود و نامش را به او گفته بودند، جز فرمان او نمیتوانست به خدمت کسی دیگری در آید».
«شاهنشاهان ایران، دبیران را والا میداشتند و ارج هنر دبیری را نیک
میشناختند و دارندگان این پیشه را به انگیزه هوشمندی که از فرهیخت دبیری یافته بودند،
خوشبخت میکردند و میگفتند: دبیران مایه سامان کارها و آراستگی شهریاری اند. دبیران
زبان گویای پادشاهانند و نگهداران دارائی ایشان و امینان شاهنشاه بر رعیت»^۲.
مسعودی نیز سخنی در این زمینه یاد کرده که ترجمه آن چنین است:

«گویند شاپور به یکی از کارداران خود چنین نوشته است: هر زمان یکی را
به دبیری برگزیدی روزی او را افزون کن و پشت او را باگماشتن باورانی برایش نیروبخش
و در راهبری دست او را بازگذار. زیرا از افزونی روزی راه آزمندی بر او بسته شود
و از بسیاری باوران شکوه او نزد زبردستانش افزون خواهد شد. داشتن آزادی در کارها،
او را وادارد که به سرانجام هر کاری که میکند نیک بیاندیشد. سپس او را بر چیزی که برای

۱ - فارسنامه: ۱۰۶ (ج، شیراز).
۲ - الوزراء والكتاب: ۳ - ۴ (ج، قاهره ۱۹۳۸ م).

انجام آن برگزیده‌ای نیک بیابانگان تا همیشه آن چیز را رویاروی خود بیند و سخن بسخن دریا بداند. اگر رفتار او چنان شده که برای او نگاشته‌ای، نیرویش را بیشتر کن و او را آزاد ساز که بدیدارت بیاید. و اگر از فرمانهایی که داده‌ای بیرون شد، بند حجت تو بگردن او افتاده و دستت در کف دادن او آزاد شده است. درود»^۱.

همو گفته است:

«پادشاهان ایران دبیران نامه‌نگاری را ترجمانان پادشاه مینامیدند و بابشان میگفتند: مبادا میل به کوتاه نوشتن شما را به انداختن پاره‌هایی از معنی و فروهستن سامان نامه‌ها و نارسا کردن و سست کردن برهان در آنها و ادا کند»^۲.

سالار دیوان نامه‌نگاری یا ایران دبیرید، افزون برداشتمندی و خردمندی و هوشمندی و آزمودگی، بایستی سخت خویشتن‌دار باشد تا بتواند رازهای شهرباری را نیک نگهدارد. بویژه که ایرانیان در کار کشورداری برآز و رازنگهداری ارج فراوان می‌نهادند چنانکه اندرزهای بسیار در زمینه راز نگهداری از شاهنشاهان ایران مانده است و آرایه کتابهای عربی و فارسی است. از جمله عبدالله بن مسلم دینوری چنین گفته:

«در تاج نامک آمده که پرویز به دبیر گفته است:

«راز نگهدار باش. راستگو باش. در نیکخواهی بکوش. با حزم رفتار کن تا خود را ایمن داری. حق تو بر من آنست که درباره‌ات شتابزدگی نکنم و سخن یکی را درباره‌ی تو تا بدرستی آن اطمینان نکرده‌ام نپذیرم و چشم دشمنانت را در تباہ ساختن تو روشن نسازم».

«بدان که تو بر پایگاه بلندی برآمده‌ای. پس خود را از آن پایگاه فرو میانداز. در سایه شهرباری برای خود پناهگاهی ساخته‌ای پس پناهگاه خود را مرمبان. دل مردمان را با رفتار نیک به خود نزدیک ساز اما خود را از آنان بدور دار تا دشمنانت بر تو دست نیابند».

«برای فردای خود از راه نیکی کردن ب مردم پناهگاهی بساز. با پرهیزکاری آبروی خود را نگهدار. تا توانی خویشتن را با نیک‌ورزی به من نزدیک کن و روا مدار زبانه‌ها بر تو گشاده گردد. کاری نکن که نامت به زشتی برده شود. خویشتن خویش را همواره مانند مروارید رخشان تابناک دار و مانند سیم سفید پاکیزه. همواره از خود چون اندرزگری دلسوز بازپرسی کن تا همیشه مانند دژی ناگشودنی ایمن مانی».

«روا مدار لغزش کوچکی از تو ببینم. زیرا لغزش کوچک نشانه‌ای از لغزشهای بزرگ است. هیچ خطای بزرگ را از من نهان مدار که نهان ساختن خطای بزرگ ما را از آگاه شدن بر خطاهای کوچک باز نمی‌دارد».

«کارهایت را پس از آنکه راست کردی از دید من بگذران. چون می‌خواهی سخنی را بمن گویی نخست در آن نیک بیاندیش آنگاه به نزد من درای».

«در پیشگاه من بی‌پروا مباش تا خشم زده نشوی. روی درهم کشیده مباش تا به تو

۱ - التنبیه والاشراف : ۷۸ (ج ، قاهره).

۲ - الوزراء والکتاب : ۴ (ج ، قاهره ۱۹۳۸ م).

گمان بد برده نشود. هر کاری را که بنزد می‌آوری ناآماده میار و تا آنرا نیک راست نکرده‌ای از دید من مگذران».

«هر زمان در چیزی می‌اندیشی شتاب مکن. آنچه را مینویسی ناتمام مهل. هیچ‌گاه به درازنویسی که افزون بر نیاز است، دست میاز. در پژوهیدن کوتاهی مکن که ناپژوهشگری همیشه مایه کوتاهی در سخن خواهد شد. هرگز هیچ سخنی را در سخن دیگر درمیامیز تا رشته اندیشه‌ات گسیخته نشود. نوشته‌ات را از سه چیز پاکیزه دار: فروتنی بیجا که آنرا بدیده مردم خوار نماید. آشفتگی که آنرا پریشان کند. پیچیدگی که آنرا از رسائی بازدارد».

«بکوش تا بسیاری از چیزهایی را که در دل داری در سخن کمی فراهم آری. باید شکوه نوشته‌ات هم سنگ شکوه شاهنشاه بدیگران باشد. نباید آنچه بدست میداری بزرگ و آنچه میگوئی کوچک و بی‌ارج باشد. بدان که سخن دبیر شاهنشاه هم سنگ پایگاه شاهنشاه است. پس سخت را به اندازه والائی پایگاه شاهنشاه بلند دار و والا ساز».

«بدان که همگی سخن در چهار چیز است و پنجمی ندارد. اگر یکی از این چیزها فراموش گردد، سخن ناتمام ماند: پرسشی که از یکی کنی. خواهشی که از چیزی کنی. آگاهی که از چیزی دهی. فرمانی که به کسی دهی».

«در فرمانی که میدهی استواری نما. آنچه را می‌پرسی روشن بپرس. آنچه را میخواهی درست بخواه. هر زمان آگاهی میدهی، راست بنویس. اگر چنین کنی رشته سخن در دست تو ماند. نه چیزی بر تو نهان ماند و نه چیزی ترا درمانده کند»^۱.

عبدالله بن مسلم در همان کتاب جمله‌هایی درباره ارزش نویسندگی آورده است که از کتابهای ایرانی برداشته شده، هر چند او از سرچشمه آن سخنان نام نبرده است. از آنهاست: و نیز گفته‌اند: «خرد بزرگان در نوك كلك ایشان است»^۲.

پایگاه ایران دبیر بد تا آنجا والا بوده که در سفرها و نیز در جنگ‌هایی که شاهنشاه خود فرماندهی سپاه را بدست میگرفت، او همراه شاهنشاه به میدان جنگ میرفته است. نام یکی از این دبیر بدان که در میدان جنگ کشته شده است، در تاریخ بازمانده است. او دبیر اردوان پنجم اشک بیست و هشتم بوده که در میدان جنگ اردشیر بابکان با اردوان در دشت هرمزدگان کشته شده است. چنانکه نوشته‌اند سال ۲۲۶ میلادی میانه اردشیر بابکان و اردوان پنجم شاهنشاه اشکانی روز سی‌ام مهرماه در دشت هرمزدگان که برخی آنرا میانه رام هرمز و خوزستان بازار «سوق‌الاهواز» کناره کانال مشرگان آنجا که پلی بنام «أربك»^۳ بوده است، خوانده‌اند، جنگی در گرفت. در آن جنگ شاپور پسر اردشیر دلیری بسیار نموده و چنانکه طبری نوشته است شاپور پسر اردشیر دبیر اردوان

۱ - عیون الاخبار ج ۱ : ۴۵/۴۶ (ج ، قاهره ۱۹۴۸ م) .

۲ - همان کتاب ج ۱ : همان صفحه (ج ، قاهره ۱۹۴۸ م) .

۳ - جای پل اربك را امروز «كربت» گویند و بر روی بستر خشك کانال مشرگان نیز پلی بسته‌اند که راه اهواز به ماهشهر از روی آن میگردد .

را در جنگ بدست خود کشته . طبری گوید :

«همینکه جنگ در گرفت شاپور «دارا بن داد» دبیر اردوان را بدست خود کشت»^۱.
گاهی پیامهای بسیار مهم را با دست (ایران دبیرد) می فرستادند . چنانکه طبری
در شهر یاری بهرام گور میگوید :

«پس نعمان «بن منذر» تا نزدیک دوشهر «تیسپون و ویه اردشیر» آمد و در آنجا
خمه زد و پیشتازان خود را بسوی آن دو شهر فرستاد ولی جنگیدن با ایرانیان را بیمناک
میشمرد . بزرگان و تژادگان که در پایتخت بودند «جوانوی» دبیر یزدگرد را نزد نعمان
بن منذر فرستادند»^۲ .

همین نویسنده آنجا که از پیام فرستی شیرویه برای خسرو پرویز سخن میگوید
نیز چنین آورده است :

«اسپاد گشسب دبیرد ، به فرمان شیرویه نزد خسرو پرویز درآمد پس شستگی
(دستمال دست) از آستین در آورد و رخسار خود را با آن پاک کرد و بنزد خسرو درآمد» .
در ایران باستان رسم چنین بود که چون بنزد شاهنشاه در میآمدند که با او سخن
گویند ، دستمال سفید پاکیزه‌ای که آنرا شستگی میگویند با دست جلوی دهان می گرفتند .
ابوحنیفه دینوری نام این دبیرد را «یزدان گشسب» نوشته و داستان را چنین
باز گفته است :

«پس شیرویه به یزدان گشسب سالار دبیران نامه نگاری فرمان داد و گفت : این
پیام ما را به پدرمان برسان»^۳ .

چگونگی نوشتن نامه‌های دولتی :

در زیر دست ایران دبیرد گروهی دبیر بود که فرمانها و نامه‌ها و پاسخ نامه‌ای که
میرسیده بر پایه فرمائی که شاهنشاه با دست ایران دبیرد به ایشان میداده یا برابر دستینه‌هایی
که در پای نامه‌ها و گزارشها نوشته شده بود ، مینوشتند و به دید ایران دبیرد میرسانیدند .
خوارزمی که خود از دبیران بوده چنین مینویسد :

«نامه را دبیر مینوشت و آنرا به دید دبیرد میرسانید که آنرا بیسندد یا کم
و زیاد کند»^۴ .

سپس نامه را پاک نوشت میکردند تا برای مهر کردن آماده شود .
در اینجا بجاست یادآوری کنم : از نامه‌ها و فرمانهایی که موضوع آن بهمه کشور
وابستگی میداشت ، هر چند نسخه که نیاز بود ، نسخه برداری میکردند و بهر استان نسخه‌ای
میفرستادند یا بگفته امروزیان ، آنرا بخشنامه میکردند .

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۵۰ : (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۲ - همان کتاب ج ۲ : ۷۲ : (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۳ - الاختیار الخوال : ۷۶ : (ج ، قاهره) .

۴ - معانیح العلوم : ۴۶ : (ج ، اروپا) .

در زیر برای گواه سخن خود، ترجمه بخشنامه‌ای را که خسرو اول خطاب به پادوسبانان چهارگانه کشور فرستاده است و طبری متن آنرا از روی نسخه پادوسبان آذربادگان «شمال» آورده باز می‌گوییم:

«بنام خداوند بخشاینده مهربان. از خسرو پورقباد به دارا پور نخواستگان پادوسبان آذربادگان و ارمنستان و پیوسته‌های آنها و دماوند و طبرستان و پیوسته‌های آنها و کسانی که نزد اویند، درود».

«ارزنده‌ترین چیزی که شایسته است مردم از نابود شدنش برزوال نعمتها و برخاستن آشوبها و آسیب رسیدن به برگزیده‌های ایشان از مال و ستور و ناموس، دل‌نگران شوند، از دست رفتن شهریاری است نیکوکار. و ما از دست رفتن هیچ چیز را برای توده مردم آفتی بزرگتر و پتیاره‌ای همگانی‌تر از نابود شدن پادشاهی نیکوکار نمیدانیم»^۱.

چنانکه در اصل این نامه که خسرو پس از مرگ قباد به همه جا نوشته است و طبری ترجمه عربی آنرا آورده جمله «بسم الله الرحمن الرحيم» یا جمله هم معنی آن نبوده است. باری گشایش نامه بنام خداوند شده بوده و ترجمانان عربی جمله را به «بسم الله الرحمن الرحيم» برگردانیده بودند.

و نیز ترجمه عربی متن نامه دیگری از نامه‌های روزگار ساسانیان در دست ماست که در سرآغاز آن باز «بسم الله الرحمن الرحيم» دیده میشود. این نامه در کتاب «المحاسن والاضداد» منسوب به جاحظ بازمانده است. این نامه نوشته‌ای است که خسرو دوم بخط خودش برای گردویه خواهر بهرام چوبین نوشته بوده. ترجمه این نامه چنین است:

«بنام خداوند بخشنده مهربان. این نامه‌ای است برای گردویه دختر بهرام گشنسب که خسرو پروز پور هر مزد با دست خود آنرا نوشته است. اگر تو بسطام را بکشی و مرا از رنج او آسوده سازی بحق خدا و فرستادگان و پیامبرانش به گردن می‌گیرم ترا بزنی خود گیرم و بزرگترین زنانم سازم. و ترا به پایگاهی بر آورم که هیچ پادشاهی هیچ کس را چنان نکرده. خدا بر این پیام گواه است و گواهی خداوند بر این پیام ما را بس باشد. این نامه را خسرو بخط خود نوشته و مهر کرده است در روز فلان از ماه فلان»^۲.

نام فرستنده و گیرنده نامها در سرآغاز آنها یاد میشود. اگر نامه از بالادستی به زیردستی نوشته میشود، فرستنده نخست از خود نام میبرد و پس از آن نام گیرنده را. اگر فرستنده فرودست مخاطب بود، نخست باید از مخاطب نام برند سپس نام خود را بنویسند. در آغاز نامه‌ها پشت سر نام فرستنده و گیرنده، از پایگاه دولتی ایشان نام میبردند. چنانکه خسرو پورقباد در نامه‌اش سمت پادوسبان آذربادگان را نوشته است. اینکه در آن نامه سمت خود را ننوشت، گویا سبب این بوده که خسرو زمانی این نامه را نوشته که هنوز تاج‌گذاری نکرده بوده و برابر آئین ایرانی شاهنشاه نشده بود.

گاهی بجای واژه (درود) که در سرآغاز نامه انوشروان می‌بینید، واژه‌های

۱ - الوزراء والکتاب : ۲ (ج ، قاهره ۱۹۳۸ م) .
۲ - المحاسن والاضداد : ۱۹۵ (ج ، اروپا) .

دیگری در سرآغاز نامه‌ها بکار میبرده‌اند. جهشیاری در کتاب الوزراء والکتاب گفته‌است: «محمد بن واضح می‌گفت: نامه‌های باستانی از خسروان خطاب به کارداران ایشان در اسپهان دیده‌است که در سرآغاز آنها، اگر نامه خطاب به یک تن بود «پاینده‌باشی» و اگر خطاب به گروهی بود «پاینده‌باشید» نوشته بودند»^۱.

درباره نامه‌نویسی و چگونگی سرآغاز نامه‌های دولتی دو روایت دیگر بدست داریم کی می‌باید آنها را بر آنچه گفته شد افزود. هردو روایت از طبری است و هر دو درباره اردشیر بهمن پسر همای چهره‌آزاد است. طبری گوید:

«او از بزرگترین شهریاران ایران بوده و چنانکه گفته‌اند بسیار نیکو رفتار بوده و کتابها و نامه‌هایی از او بازمانده که برنامه‌های اردشیر بابکان و اندرزنامه او برتری دارد». همو باز گفته است:

«نامه‌های اردشیر بهمن چنین آغاز می‌شد: از اردشیر بنده خدا و رهبر شما»^۲. از روی ترجمه‌های برخی نامه‌های دیوانی که بدست ما رسیده‌است و فارسی برخی از آنها را پیش از این باز گفته‌ایم، می‌توانیم گفت که نوشتن نامه‌های دیوانی در ایران باستان شیوه ویژه‌ای می‌داشت. تا آنجا که نامه‌نگاری‌های اداری، بخشی از ادب دبیری فارسی را پدید می‌آورده است.

واژه «دب» که در زبان عربی به چهره «ادب» بکار رفته است و با واژه‌های دبستان و دبیرستان و دیوان و دیگرها هم‌ریشه است، بیشتر بمعنی همین بخش از ادبیات بکار برده می‌شده. در روزگار اسلامی این بخش از ادب فارسی با دست دبیران ایرانی مقابل زبان عربی ریخته شده و از اینجاست که می‌بینید بیشتر نامه‌های دیوانی در زبان عربی یا فارسی است که آنرا شکسته و عربی کرده‌اند و یا ترجمه‌ای است که دبیران دیوانها در برابر نام فارسی نهاده‌اند.

عبدالحمید دبیر مروان بن محمد که بنیادگذار ادب دیوانی در زبان عربی است ایرانی و از مردم شهر پیروز شاپور (انبار) بوده و از فرهیخت ایرانی برخوردار بوده‌است. از عبدالحمید نامه‌ای خطاب به دبیران بازمانده که جهشیاری سراسر آن نامه را در کتاب «الوزراء والکتاب» آورده است. سخنانی که عبدالحمید در آن نامه گفته نیک نشان می‌دهد که همه آنها از ادب دیوانی پیش از اسلام ایران برداشته شده، هر چند این عبدالحمید نگفته است مایه سخنان او از کجا بوده.

دبیران بزرگ دیگری که ادبیات دیوانی را در زبان عربی گسترده کرده‌اند همه ایرانی و دارای فرهیخت ایرانی بوده‌اند و سرچشمه هنری ایشان ادبیات پیش از اسلام بوده است. مانند یحیی برمکی و پسرانش فضل و جعفر و عماره بن حمزه و روزه مشهور به ابن مقفع و غیلان و دیگران.

باری هنر نامه‌نویسهای دیوانی در روزگار ساسانیان رواج بسیار داشته و دارای

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲: ۹۸ - ۹۹ (ج، قاهره ۱۹۶۰ م).

۲ - همان کتاب ج ۱: ۵۶۸ (ج، قاهره ۱۹۶۰ م).

شیوه‌ای ویژه بوده و در زمینه آن کتابها نوشته بوده‌اند که برخی از آن کتابها نیز به عربی در روزگار عباسیان ترجمه شده‌است. و نیز همان کتابها برای کتابهایی که در روزگار اسلامی زیر عنوان «الرسائل» مینوشته‌اند نمونه و سرمشق بوده است. از اینجا میتوان پذیرفت که «منشاءات» نویسی که از آن به «ترسل» نیز تعبیر کرده‌اند، مانند منشاءات قائم مقام یک رسم کهن ایرانی بوده که با دیگر گوئیهای تا زمان قاجاریان بازمانده بوده. پس ویژگیهای شیوه نامه‌نویسی‌های دیوانی روزگار اسلامی میتواند ما را بشیوه نوشتن نامه‌های دیوانی پیش از آن زمان رهنمائی کند. مهمترین ویژگیهای نامه‌های دیوانی چنین بوده‌است:

نخست آنکه بر پایه نشانه‌هایی که در دست دارم میتوانم بگویم نوشته نامه را با ستودن خدای بزرگ آغاز میکردند و هر دبیر میکوشیده است، ستایشی که از خدا میکند رساتر و زیباتر باشد. از روی همان نشانه‌ها میتوان گفت: آنچه در شاهنامه فردوسی طوسی درباره ستایش خداوند در آغاز نامه‌ها آمده در کتابهایی بوده‌است که فردوسی سخنان خود را از آنجا برداشته است.

در اینجا برای نمونه دو گواه از ستایشهای خداوندی را که فردوسی در سر آغاز نامه‌ها آورده است در زیر باز می‌گویم:

منوچهر خطاب به فریدون نامه را چنین آغاز میکند:

بشاه آفریدون یکی نامه کرد	به مشک و ز عنبر سر خامه کرد
نخست از جهان آفرین کرد یاد	خداوند خوبی و پاکی و داد
سپاس از جهاندار فریاد رس	نگیرد به سختی جز او دست، کس

و نیز کیخسرو در پاسخ نامه گودرز کشوادگان چنین نوشته است:

دبیر خردمند را پیش خواند	سخنهای بایسته با او به راند
نخست آفرین کرد بر کردگار	کز او دید نیک و بد روزگار

زمانی که دبیر متن نامه را آماده میکرد، نامه بدید شاهنشاه یا فرمانروا میرسید. اگر آنرا می‌پسندید مهرداد پادشاهی نامه را مهر میکرد. سپس نامه را لوله میکردند و بند میکشیدند با بندی قیطان مانند که بدور لوله خفت میشد و باز بر گره قیطان مهر دیگری می‌نهادند. فردوسی درباره مهر و بندی که بر نامه‌ها می‌بسته‌اند، چنین گفته است:

نهادند بر نامه بر، مهر شاه	هیونی برافکند هر سو براه
پس از رسیدن نامه به مقصد:	
از او بستند آن نامه دلپسند	بر او آفرین کرد و بگشاد بند

مهرداری:

از شاخه‌های ارج‌دار دیوان دبیر بدی، یکی نیز شاخه مهرداری بوده‌است و پایگاه مهرداد شاهنشاهی که مهرهای شاهنشاه به او سپرده بوده، در میان پایگاه‌های دولتی ارج فراوانی داشته است. کسی را برای کار مهرداری برمی‌گزیدند که گذشته از دارا بودن هنر دبیری، امین و رازدار هم بوده باشد.

درباره نقش مهرهای دیوانهای دولتی در ایران، در شاهنامه فردوسی سخن روشنی ندیده‌ام. ولی در کتابهای عربی سخنانی در این زمینه آمده که ترجمه برخی از آنها را در زیر بازمی‌گویم:

جهشیری درباره مهر پادشاهی چنین گفته است:

«خسروان چهار مهر داشتند: بر مهر دیوان جنگ و پاسبانی (شرطه) نگاشته شده بود «درنگ». بر مهر دیوان خراج و آبادانی نگاشته شده بود «پایداری». بر مهر دیوان برید نگاشته شده بود «شتاب». بر مهر دیوان دادوری نوشته شده بود «داد»^۱.

مسعودی درباره نقش مهرهای دیوانها در روزگار انوشروان چنین می‌گوید:

«انوشروان چهار مهر داشت: مهر خراج نگین از عقیق و نقش آن «داد» بود. مهر دیوان کشتزارها که نگین آن فیروزه بوده و نقش آن «آبادانی». مهر شهریکی «محتسبی» نگین از یاقوت کحلی بود و نقش آن «درنگ». مهر دیوان برید نگین آن از یاقوت سرخ مانند آتش بود و نقش آن «شتاب»^۲.

همین تاریخ‌نویس در شهر یاری خسرو پرویز گفته است:

«پرویز نه مهر داشت که در کارهای کشورداری بکار برده میشد: یکی مهری بود نگین آن از یاقوت سرخ و نقش رخساره پادشاه بر آن نگاشته و پیرامون رخساره و ویژگیهای شاهنشاه بر آن نوشته و حلقه آن الماس‌نشان بود. با این مهر نامه‌ها و فرمانهای شاهنشاهی را مهر میکردند. دوم مهری که نگین آن از عقیق بود و نقش آن «خورآسان - خوره»^۳ بود و حلقه آن از زر و با آن پروانه‌ها را مهر میکردند. سوم مهری بود نگین آن از شبه و نقش سواری بر آن بود و حلقه آن از زر و بر آن نگاشته بود «شتاب» و با آن پاسخ نامه‌های برید داده میشد. چهارم مهری بود نگین از یاقوت وردی و نقش آن «با مال شادی بدست می‌آید» و حلقه آن از زر و با آن فرمانهای بخشودگی سرکشان و گناهکاران را مهر میکردند. پنجم مهری بود که نگین آن از یاقوت بهرمانی بود که در سرخی و شفافیت سرآمد بود. نقش آن «فره و خرم» بود بمعنی شادی و خوشبختی و کناره آن الماس‌نشان بود و با آن خزانه گوه‌های ویژه شاهنشاه و خزانه جامه‌ها و زیورها مهر میشد. ششم مهری بود با نقش کرکس و با آن نامه‌هایی را که شاهان دیگر می‌نوشتند مهر میکردند و نگین آن از آهن حبشی بود. هفتم مهری بود با نقش مگس و با آن داروها را مهر میکردند و خوراکیها و عطرها را. نگین آن از پادزهر بود. هشتم مهری بود از خماهن و سرگرازی بر آن نگاشته و با آن فرمان کشتن محکومان بمرگ را مهر میکردند. نهم مهری بود از آهن و نقش نگین آن «ایزن» بود و پرویز هنگام درآمدن به گرمابه آنرا

۱ - الوزراء والكتاب: ۳ (ج، قاهره ۱۹۳۸ م).

۲ - مروج الذهب ج ۱: ۱۶۶ (ج، قاهره ۱۳۱۰ ق).

۳ - نام نقش این مهر از شاهراه خراسان که بزرگترین شاهراه ایران از تیسفون تا ورا رود و از آنجا به کشور چین بوده گرفته شده است و پیداست این مهر مربوط به دیوان برید بوده.

به دست میکرد»^۱ .

برای مهر زدن بر نامه‌ها گذشته از لاک که از هندوستان می‌آوردند و بیشتر در نگرزی بکار میرفت ، يك گونه گل سرخ رنگ بکار میبردند که نام فارسی آن «گرگست» است . این واژه به چهره «جرجس» عربی شده است^۲ .

واژه گرگست را در عربی به «طین الختبه» نیز ترجمه کرده‌اند که معنی زیر واژگی آن «گل مهر» در فارسی است . فردوسی در شهر یاری شاپور دوم سروده :

نهانی به پالیزبان گفت شاه که از مهتر ده ، گل مهر ، خواه
چو بشنید زو این سخن باغبان گل و مٹاک و می خواست و آمد دمان
جهاندار بنهاد بر گل نگین بدان باغبان داد و کرد آفرین
بدو گفت کین گل بموبد سپار نگر تاجچه گوید ، همه گوش دار
سپیده دمان مرد با مهر شاه بر موبد موبد آمد پگاه

گاهی بر گل مهر نقشی میزدند و آن گل نقش دار برای منظوری بکار میرفت ، چنانکه در شعرهایی که در بالا آوردم ، شاپور دوم برای آگاه کردن ایرانیان از بازگشت خود ، نقش مهرش را بر گل میزند و آن گل نقش دار را بجای نامه با دست باغبان نزد موبدان موبد میفرستد . گل مهر را ، گل سیرافی نیز میگفته‌اند .

رسم بکار بردن نقش مهرها بر گل مهر در کارهای گوناگون دیوانی ، تا روزگار اسلامی میان دیوانهای دولتی روان مانده است . چنانکه ابو عافی خازن معروف به ابن مسکویه در رویدادهای سال ۳۳۷ هجری چنین آورده است :

« . . . گروهی از مردان به این رایق پناه جستند و او ایشان را نوید به پاداش داد و مهرهای گلینی داد که یادآور آن نویدها باشد»^۳ .

گاهی از سوی خزانه دولت مهرهای گلی بجای رسید سرگزیت به گزیت دهندگان داده میشده است^۴ .

این رسم که نقش مهر را برای حواله نان یا مبلغی پول تا این آخرها در مدرسه‌های مذهبی بکار میبردند ، یادگاری از آن آئین کهن است .

در ایران باستان برای اینکه از ساختن مهرهای دیوانی و بکار بردن ناروای آنها جلوگیری کرد ، کیفرهای سختی برای سازندگان مهرها و بکار بردندگان ناروای آنها پیش بینی کرده بوده‌اند . محمد بن عبدوس جهشیاری گوید :

«همگی پادشاهان ایران بر جاعلان سخت می گرفتند بویژه بکسی که مهر دولتی را جعل کرده بود ، سخت کیفر میدادند . زیرا این کار از گناهان بزرگ بشمار می‌آمد»^۴ .

۱ - مروج الذهب ج ۱ : ۱۷۳ - ۱۷۴ (ج ، قاهره ۱۳۱۰ ق) .

۲ - ابونواس سروده : وقول الفيوج ، کتاب الامیر و ختم القراطیس بالجرجس .

۳ - تجارب الامم ج ۲ : ۴۰۸ (ج ، اروپا) .

۴ - همان کتاب ج ۲ : ۶۵ (ج ، اروپا) .

برچه چیزهائی می نوشته اند ؟

آدمیان زمانی که آغاز بنوشتن کرده اند ، نخست بر گل نپخته و پخته و تیکه سنگهای هموار شده مانند مرمر و سنگهای سفت دیگر و نیز بر استخوان و عاج و ساج و لوحه های چوبین و سیمین و زرین و پوست جانوران چیز می نوشته اند .

ولی هر چه میدان خواندن و نوشتن در میان ایشان گسترده میشده و نیاز به چیزهائی که بر آنها نویسند بیشتر می گردیده است ، برای نوشتن از چیزهای دیگری نیز بهره می گرفته اند مانند : پوست و جرم جانوران و پارچه ابریشمی و پوست برخی درختان و کاغذ بردی تا کاغذ چینی . تا اینکه در درازای هزاران سال از گذشت زمان ، صنعت کاغذ سازی به پایگاه کنونی بالا آمده است . از آن زمان که هنر نوشتن در ایران پدید آمده و گسترده شده است برابر سندهائی که در دست داریم ، بر این چیزها می نوشته اند :

پرند سفید :

نامه هائی که شاهنشاهان ایران به بزرگان و شاهان دیگر کشورها می نوشته اند بر پرند سفید نگاشته میشد و فردوسی در شاهنامه چندین جا از این مطلب یاد کرده است :

یکی نامه ای بر حریر سفید	بدو اندرون چند بیم و امید
دبیر خردمند بنوشت خوب	پدید آورد اندرو ، زشت و خوب
نخست آفرین کرد بر دادگر	کزو دید پیدای بگیتی هنر

باز درباره نامه نویسی بهرام گور پس از پیروزی در مرز چین به برادرش نرسی که جانشین او در پایتخت بوده چنین سروده است :

بفرمود تا پیش او شد دبیر	قلم خواست با مشک و چینی حریر
به نرسی یکی نامه فرمود شاه	ز پیکار ترکان و کار سپاه
نوشتم یکی نامه از مرز چین	بنزد برادر به ایران زمین
به نزد بزرگان ایرانیان	نوشتم همین نامه بر پرنیان

بنظر میرسد واژه « تحریر » که بمعنی پاکیزه نوشتن بوده از رسم پاک نوشتن نامه ها بر حریر پدید آمده . از اینرو در لغت نامه های عربی کار واژه « حرر » بمعنی سامان دادن نامه و پاکیزه نوشتن معنی شده است نه هر گونه نوشتن که در روزگار ما رواج یافته است . بویژه آنکه ریشه « حرر » در عربی یکی بمعنی گرمی و دیگری بمعنی آزاد کردن است و هیچ کدام از آن دو معنی با معنی پاک نوشتن نامه ها سازگار نیست . خود واژه « حریر » بمعنی پرند در عربی ریشه ای ندارد .

توز :

توز نام پوست درختی است که آنرا خدنگ گویند و تیرو کمان از شاخه های آن ساخته میشد . پوست درخت خدنگ بسیار سفت بود و دیر می پوسید . از این رو آن را

در زین سازی و نیز برای نوشتن چیزهایی که بایستی زمان درازی بیاید بکار میبرده‌اند . این‌ندیم از زبان ابومعشر بلخی ستاره شناس بنام ایرانی چنین آورده است :

«پادشاهان ایران از عنایتی که به نگهداری دانشها میداشتند و آرزو داشتند تاج جهان هست آن دانشها پاپدار ماند و از آفت‌های زمینی ایمن باشد ، پاینده‌ترین چیزها را در برابر رویدادها از گونه پوسیدن و گندیدن ، برای نوشتن برگزیده بودند و آن پوست درخت خدنگ بود که آنرا توز میگویند و هندیان و چینیان و دیگر مردمان همسایه ایران، از ایشان پیروی کرده‌اند»^۱

این‌ندیم در دنباله سخن خود افزوده است :

«در روزگار ما از کهن‌تر «جی» آنجا که آنرا ساروبه گویند ، ستونی فروریخت و در میان آن ستون دالانی دراز پدیدار گردید گل‌اندود ، که در آن کتابهای بسیاری از پیشینیان به خط فارسی باستان در گونه‌گونه دانشهای باستانی بدست آمد و همه بر پوست توز نوشته شده بود»^۲ .

چرم و پوست جانداران :

بیشتر نوشته‌های عادی در باستان زمان بر چرم و پوست نوشته میشد و چنانکه نوشته‌اند ، خسرو پرویز چون از بوی چرم بویره زمانی که نمناک میشد ، بدش می‌آمد دستور داده بود مر کبها را بشک در آمیزند و نیز بر پوستها زریاب (آب زعفران) مالند تا بوی زننده چرم نم کشیده ، زدوده شود .

کاغذ بردی :

این کاغذ بیشتر در مصر ساخته میشده از گیاهی که نام فارسی آن بردی است و در مردابهای گرمسیرها بسیار می‌روید . کاغذ بردی را بشکل تو مار می‌ساختند و شکننده بود . و نیز از چین کاغذی می‌آورده‌اند که آنرا کاغذ سمرقندی نیز می‌گفتند . چنانکه نوشته‌اند در شهر سمرقند بشیوه چینی کاغذ می‌ساخته‌اند . برخی ساختن کاغذ سمرقندی را در سمرقند بروز گاران اسلامی پائین آورده‌اند و از کارهای فضل برمکی هنگام استانداری او در خراسان در نیمه دوم قرن دوم هجری قلمداد کرده‌اند .

جهش‌یاری درباره کاغذ بردی روایتی دارد که در میان نشان‌دهنده حس میهن‌پرستی ایرانیان و دل‌بستگی ایشان به فراورده‌های خودشان است . از این‌رو ترجمه آن روایت را در زیر می‌آوریم :

« . . . ابو جعفر (منصور دومین خلیفه عباسی) از انباشته شدن کاغذها در انبارهایش آگاه شد . صالح جانمازدار را فراخواند و به او گفت : فرمان داده‌ام کاغذهایی که در انبار

۱ - الفهرست : ۳۴۸ (ج ، قاهره) .

۲ - الفهرست : ۳۴۹ (ج ، قاهره) .

فراهم آمده‌است بیرون آورند که دیده‌ام چیز بسیاری شده ، همه آنها را بفروش اگر در برابر هر تومار يك دانگ هم ندهند . زیرا پولیکه از آنها بدست می‌آید هر چه باشد ، از انباشته ماندن آنها بهترست . صالح گفت : در آن زمان بهای هر تومار يك درهم بود . من از ترد منصور با این فرمان بیرون آمدم و چون فردا شد ، منصور مرا خواست و زمانی که بنزدش در آمدم گفت : من درباره نامدنگاریه‌ایمان چون بسیار اندیشیدم ، دیدم : عادت شده که بر تومارها نویسند و ایمن نیستیم اگر در مصر پیش آمدی روی داد و آمدن تومار برای ما بریده شد ، آنگاه ناچار شویم بر چیزهائی نویسیم که با آنها عادت نداریم . تومارها را مفروش و بگذار به همین گونه که هست بازماند . از اینجا بوده که ایرانیان جز بر چرم و پوست بر چیزی نمی‌نوشتند و میگفتند بر چیزی که در کشورمان بدست نیاید ، ننویسیم»^۱ .

مهرگ که شکل عربی شده آن «مهرق» و جمع آن «مهارق» است به کاغذی می‌گفته‌اند که رویه آنرا با کشیدن مهر صاف و صیقلی میکردند . مهرها کاسه يك گونه صدف دریائی بود . کاغذهای مهر کشیده را چنانکه جاحظ گفته برای نوشتن پیمان‌نامه‌ها و زنه‌نامه‌ها و این گونه نوشته‌های ارجدار بکار می‌بردند^۲ .

خط نامه‌نگاری :

درباره خطهای ایرانی در کتابهای تاریخ و ادب عربی سخنانی آمده است که حکایت از بودن و رواج داشتن چندین خط یا عبارت بهتر گویم : چند گونه قلم در روزگار باستان دارد . باید بدیده داشت هر کدام از این قلمها با آن دیگری تفاوت چندانی نداشته است ، مانند خطهایی که امروز رواج دارد از گونه : خط نسخ و نستعلیق و خط شکسته و دیگرها . محمد بن اسحق از کتاب الوزراء ، و الکتاب محمد بن عبدوس جهشیاری که نزدیک پنجاه سال پیش از او می‌زیسته است درباره خطهای ایرانی چنین گفته است :

«تا پیش از گشتاسب پور لهراسب مردم برای گستردن سخن و پدید آوردن و نشان دادن معنی‌ها با واژه‌های رسا و شیوا چندان توانی نداشتند چنانکه از سخنان جمشید پور اونگهان اندکی نگهداشته بودند : از جمشید پور اونگهان به آذربادان : ترا فرمان دادم هفت اقلیم را راه بری . باین کار روی آور و آنچه را بتو فرمان دادم بکار بند» .

جهشیاری سپس افزوده است :

«چون گشتاسب پادشاه شد هنر نویسندگی گسترش یافت و زرتشت پور اسپتمان پیغمبر زرتشتیان برخاست و آن خط شگفتی‌انگیز را برای همه زبانها پدید آورد . مردم به نویسندگی و خط آموزی پرداختند و در آن پیش رفتند و استاد شدند»^۳ .

«ایرانیان خط دیگری دارند که آنرا گشتک (کستج) گویند و آن بیست و هشت حرف دارد و پیمانها و قراردادهای واقعه‌ها را با آن نویسند و نقش مهر پادشاهان و تراز -

۱ - الوزراء و الکتاب : ۱۰۰ (ج ، قاهره ۱۹۳۸) .

۲ - الحيوان ج ۱ : ۷۰ (ج ، اروپا) .

۳ - الفهرست : ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ (ج ، قاهره) .

جامه‌ها و فرشها و دینارها و درهمها با آن است»^۱ . سپس ابن ندیم از خط دیگری که ویژه رازنویسی بوده است چنین یاد میکند : «ایرانیان خط دیگری داشتند که آنرا «راز دبیره» گویند و پادشاهان رازهای خود را با آن می‌نوشتند و شماره حرفها و صداهاى آن چهل نشانه است»^۲ . درباره يك نوشته به خط گشتگ که تا سده چهارم هجری مانده بود ، احمد بن فقیه همدانی سخنی دارد که ترجمه آنرا در پائین می‌آوریم :

«در همدان بالای کوه جایی که آنرا «تنبابرازدادینهان» گویند دوطاق چهار گوش در سنگ کنده‌اند هر يك باندازه دوباالا از زمین بلند و در هر طاق سه لوح کنده‌اند و بر هر لوحی بیست سطر نگاریده و آن خطی است که آنرا گشتگ گویند»^۳ .

دوات و مرکب :

شاهنشاه دوات ویژه‌ای میداشته که دیگران نمی‌توانسته‌اند از آن چیز نویسند و یکی از کارداران درباری که او را «دواتدار» میخوانده‌اند ، مأمور نگهداری دوات شاهانه بوده . شغل دواتداری پادشاه در دیوانهای دولتی روزگار اسلامی نیز شناخته مانده بود . ابوالفضل بیهقی در رویدادهای سال چهارصد و بیست و سه هجری گفته است :

« . . . پس دوات خاصه پیش آوردند و در زیر آن (بیعت‌نامه) بخط خویش (مسعود غزنوی) نوشت»^۴ .

لتهای شاهنشاهان و شاهان :

درباره لتهای شاهنشاهان پیشین ایران و نیز لتهای فرمانروایان کشورهای دیگر و پادشاهان محلی ، دفترهایی در دیوان نامه نگاری بوده که فهرست لتهای ایشان در آنها نگاشته شده بود و هنگام نگارش نامه‌ها اگر دبیری در نامه‌ای نام شاهنشاهی از گذشته را می‌آورد یا به شهریاران کشورهای دیگر و شاهان محلی نامه‌ای نوشته میشد ، بایستی نام ولقب او را برابر آنچه در آن دفترها نگاشته شده بود در نامه بیاورد . لتهای خلیفگان عباسی يك پیروی از همان آئین ایرانی بوده است . خوارزمی که خود از گروه دبیران بوده در فصل یکم باب ششم کتاب مفاتیح العلوم که در حقیقت در فن دبیرست چنین گوید :

«فصل اول در یادآوری پادشاهان ایران و لتهای ایشان . گروه نخستین از پادشاهان

۱ - الفهرست : ۲۶ (ج ، قاهره) .

۲ - همان کتاب : ۲۷ (ج ، قاهره) .

۳ - البلدان : ۲۴۴ (ج ، لیدن ۱۸۸۵ م) .

۴ - تاریخ بیهقی : ۴۵۶ (ج ، تهران) .

ایشان پیشدادیان‌اند. نخستین کیومرث است ولقب او گلشاه بود که بمعنی فرمانروا برگل است. زیرا ترد ایرانیان او نخستین آدم است و گوئی جز برگل فرمانروائی نداشته^۱. پس هوشنگ است ولقب او پیشداد است که بمعنی نخستین دادگر است. پس طهمورث است که لقب او ثزاده است و او را زیناوند هم می‌گفته‌اند بمعنی سلاح پوشیده و او نخستین کسی است که سلاح ساخته است. پس جم است ولقب او شید است یعنی درخشنده. چون بفارسی شمس را خورشید گویند. خور بمعنی شمس است و شید بمعنی نور. پس بیوراسب است و لقب اژدهاک که بعربی ضحاک شده و معنی آن ده آفت است. گفته‌اند ضحاک عربی شده و اژدها اژدهاک است که بمعنی تنین است بواسطه دوما که بردوش خود داشت. پس افریدون است ولقب او رستگار است. پس ایرج است ولقب او برگزیده است. پس منوچهر است ولقب او پیروز است. پس افراسیاب است ولقب ندارد و معنی نام او یال اسب است زیرا او از شهریاران ایران نبوده است. پس نوذر است ولقب او آزاد است. پس زاب و گرشاسب است که معروف به همبازند زیرا در شهریاری همباز بوده‌اند».

«گروه دوم از شهریاران ایران کیانیان‌اند. کی بمعنی زورمند است و کیانیان بمعنی زورمندان. نخستین کیتمباد است ولقب او نخستین است. پس کیکاوس است ولقب او نمرود است به معنی نمی‌میرد و به گمان من این همان است که عبرانیان او را نمرود خوانده‌اند. پس کیخسرو است ولقب او همایون است که بمعنی خجسته است. پس کیهلراسب ولقب او بلخی است زیرا در بلخ می‌نشسته. پس کیگشتاسب است ولقب او هیربد بمعنی پرستار آتشکده است چون زرتشت دین مجوس را برایش آورد و آنرا پذیرفت باین نام مشهور گردیده است. پس کی‌اردشیر است که بهمن پور اسفندیار باشد و او به این نام خوانده میشد ولقب او درازدست است. پس همای دختر بهمن است ولقب او چهر آزاد است. پس داراست ولقب او بزرگ است. پس دارا پور دارا پسر اوست ولقب او دارای دوم است. پس از این گروه اسکندر یونانی است و نام او به یونانی الکسندروس پور فیلفوس است. گفته‌اند که ذوالقرنین اوست. وی برای ایران چیره شد و ملوک طوایف را که نودپادشاه بودند در شهرها به شاهی گماشت. ملوک طوایف هر پادشاهی را که در تیسپون عراق می‌نشست بزرگ میداشتند و اینان اشکانیان‌اند و ایشان گروه سومین‌اند. ایشان را اشکانیان خوانده‌اند چون نخستین ایشان اشک پور دارا بوده ولقب او جوشنده است. پس از او اشک پور اشک است ولقب او اشکان است. پس پسر او شاپور است ولقب او زرین است. پس پسر او بهرام است ولقب او گودرز است. پس پسر او نرسی است ولقب او نیو است. پس هرماست ولقب او سالارست. پس پسر او بهرام است ولقب او روشن است. پس پسر او بهرام است ولقب او ثزاده است. پس نرسی است ولقب او شکاری است زیرا میل بسیار

۱ - قدامه بن جعفر در کتاب الخراج و صنعته الکتابه نام کیومرث را به «زنده‌گویای میرنده» معنی کرده است نه فرمانروا برگل. به صفحه ۲۳۴ کتاب او که سال ۱۸۸۹ م. در لین هلد چاپ شده، نگریسته شود.

به شکار داشت . پس اردوان است ولقب او سرخ چهره است»^۱ .
 «گروه چهارم ساسانیان اند و اینان فرزندان بابک پور ساسان اند. نخستین اردشیر است ولقب او بابکان است یعنی پور بابک . پس پسر او شاپور است ولقب او نبرده است . پس پسر او هرمزد است ولقب او پهلوان است . پس پسر او بهرام است ولقب او بردبار است . پس پسر او بهرام پور بهرام است ولقب او شاهنده یعنی نیکوکار است . پس پسر او بهرام پور بهرام بهرامان است . زیرا او بهرام پور بهرام بود ولقب او سگستان شاه است . پس برادر او نرسی است ولقب او نخجیرگان است بمعنی شکارکننده ددها . پس پسر او هرمز است ولقب او کههد است . پس پسر او شاپور است ولقب او هویبه سنا است . هویبه بفارسی نام شاه است و سنا بمعنی سوراخ کننده ، او کسی است که تازیان او را ذوالاکتاف خوانند و به این نام خوانده شد . چون شانه تازیان را سوراخ میکرد و حلقه در آنها می‌آویخت و گفته‌اند چون شانه ایشان را می‌کنده است . پس برادرش اردشیر است ولقب او زیباست . پس شاپور پور شاپور است ولقب او لشکری است . پس بهرام پور شاپور است ولقب او کرمانشاه است . پس پسرش یزدگرد است ولقب او بزه کار بود . پس پسرش بهرام است ولقبش گور است چون بشکار گورخر بسیار دل بسته بود . پس پسرش یزدگرد است ولقبش سپاه دوست بود . پس پسرش هرمزد است ولقبش فرزانه بود . پس برادرش فیروز ولقبش مردانه . پس پسرش بلاش است ولقبش گرنامه . پس برادرش قباد است ولقبش نیکرای است . پس برادرش جاماسب است ولقب او نگارین است . پس خسرو است ولقب او انوشروان یا شهریار دادگر است و شاهان پس از او خسروان اند . پس پسرش هرمزد است ولقب او ترکزاده است زیرا مادرش دختر خاقان پادشاه ترک بود . پس پسرش پرویز است ولقب او پرویز به معنی شکست‌ناپذیر و پیروزگر است . پس پسرش قباد است ولقبش شیرویه . پس پسرش اردشیر است ولقبش کوچک است . پس خسرو پور قباد پور - هرمزد است ولقبش کوتاه مدت است . پس پوراندخت دختر پرویز است ولقب او خوشبخت است . پس خواهرش آذرمیندخت است ولقب او دادگر است . پس فرخزاد پور پرویز است ولقب او بختیار است . پس یزدگرد پور شهریار پور پرویز است ولقب او فرجامین شهریار» .

خوارزمی پس از این سخنان لقبهای خلیفگان را آورده که چنانکه گفتیم تقلیدی از لقبهای پادشاهان ایرانی است .

این خردادبه نیز در این زمینه سخنانی آورده که بگمان ما آنها را از دفترهای دیوانهای روزگار ساسانی برداشته است . او زیر سرآغاز «القباب ملوک الارض» چنین گفته است :

«پادشاه عراق که توده مردم او را خسرو میخوانند ، شاهنشاه . شاه روم که توده مردم او را قیصر میخوانند ، باسیل(؟) شاهان ترک و تبت و خزر همگی خاقان بجز شاه خرلخ که او را جیغویه نامند . شاه چین بچور . اینان فرزندان فریدون اند . شاه بزرگ هند

۱ - مفاتیح العلوم : ۹۶ - ۱۰۵ (ج ، اروپا افست ، تهران) .

باهرا یعنی شاهنشاه. از شاهان هند: جابه شاه طافن و جزایر و فابه و رهمی و شاه کامرون و شاه زاوج فتحب»^۱.

همین نویسنده زیر سر آغاز لقبهای شاهان خزران و خاور چنین آورده است:

«شاه نیشاپور، کنارنگ. شاه مرو، ماهویه. شاه سرخی، زانویه. شاه ابابورد (بیورد) بهمنه. شاه نسا، ابراز. شاه غرجستان، برازبنده. شاه مرو رود، کیلان. شاه زابلستان، پیروز. شاه کابل، کابلشاه. شاه ترمذ، ترمذ شاه. شاه بامیان، شیربامیان. شاه سغد، پیروز. شاه فرغانه، اخشید. شاه ریوشاران، ریوشار. شاه گوزگان، گوزگان خداه. شاه خوارزم، خسرو خوارزم. شاه ختلان، ختلان شاه و شیرختلان نیز گفته شده. شاه بخارا، بخارا خدا. شاه اسروشنه، افشین. شاه سمرقند، طرخان. شاه سگستان و رخیج و سرزمین داور، رتبیل. شاه هرات و پوشنگ و بادغیس، برازان. شاه کش، بندون. شاه بتم، ذونعه (?). شاه وردانه، وردان شاه. شاه گرگان، چول. شاه در ورارود، کوشان شاه. شاهان ترك: هیلوب، خاقان، جبغویه، شابه، خاقان سنجبو، خاقان مالوش، خاقان پیروز، از شاهان کوچک ترك، طرخان، نیزک، خورتکین، تمرون، غوزک، سهراب، فورک»^۲.

بایگانی سندهای دولتی:

نگهداری سندهای دولتی ودانسی برای بهره‌برداری از آنها درآینده، یکی از آئینهای کهنی است که ایرانیان از باستان زمان ارج آنها شناخته و به آن دل بسته بوده‌اند. گذشته از روایتی که ابن ندیم در کتاب الفهرست خود درباره ساریه اسپهان آورده و ترجمه آنرا پیش از این باز گفته‌ایم، طبری روایتی در این زمینه دارد که نزدیک به آن روایت در کتاب دین کرد نیز سخنانی دیده میشود. همچنین در برخی کتابهای روزگار اسلامی سخنانی در این زمینه هست که بیگمان مایه آنها از کتابهای فارسی برداشته شده. طبری چنین میگوید:

«در سال سیام از شهر یاری او «گشتاسب» زرتشت دعوی بیغمبری کرد و از گشتاسب خواست دین او را بپذیرد. او نخست نپذیرفت. سرانجام سخن زرتشت را براست داشت و آنچه که زرتشت در کتابی آورده بود و میگفت سرش برایش آورده است پذیرفت. کتاب بردوازده هزار پوست گاو به شکل نگاره گری با آب زر نوشته شده بود. گشتاسب آنرا در استخر آنجا که آنرا «دژنشت» گویند نهاد و هیردانی را برای نگهداری آن برگماشت»^۳.

۱ - المسالك والممالك : ۱۶ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .

۲ - المسالك والممالك : ۴۰ - ۴۱ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) . در جغرافیاهای اسلامی «کوشان» را جای کوچکی در آن سوی ورارود شناسانیده‌اند. معلوم نیست چرا از روزی که داستان جدائی بخشهایی از ایران در خاور پیش آمده جای کوشان در کتابها جایجا شده و این همه گسترده گردیده است؟

۳ - تاریخ الرسل والملوک ج ۱ : ۵۶۱ (ج ، قاهره ۱۹۶۰) .

رسم نگهداری سندهای دولتی در دیوانهای روزگار اسلامی نیز روان مانده بود . ابوعلی خازن معروف به ابن مسکویه در داستان بازپرسی علی بن عیسی وزیر ، از خصیمی که ازوزیری برکنار شده بوده ، سختی دارد که ترجمه آن چنین است :

« . . . پس از موال مصادره‌ها از او پرسید و اینکه چه اندازه از آنها به دست آمده است ، خصیمی کثت : بیاد ندارم ولی در دیوان مصادره شدگان هست . گفت : از همان از تو می‌پرسم . گفت : نزد هشام است . اگر از او پرسیده شود آگهی خواهد داد . برای اینکه نامه‌های جریمه شدگان و بایندان ایشان نزد اوست . گفت : هیچ‌کس پیش از تو سندهای جریمه شدگان را به سالار دیوان جریمه‌ها نسپرده است . روش این بوده که این سندها را در دیوان نگهدارند و هر وزیر آنها را به وزیر پس از خود بسپارد»^۱ .

بایگان سندها و دفترها را «دیوانبان» مینامیدند و این نام را ابوالفضل بیهقی برای ما نگهداشته است . او در میانه سخن خود چنین گفته است :

« . . . من بخواندم گزارشهای کار آگاهان را و مهر کردم و به دیوانبان سپردم»^۲ .

همچنین از سخن بیهقی درمی‌یابیم که در دیوانهای نامه‌نگاری هنگام تعطیل دیوان ، دبیر نوبتی میمانده است یا به تعبیر امروز کشیک برقرار بوده . بیهقی گوید :

« . . . در وقت این خبر رسید . دبیر نوبتی خواجه بونصر را «ابونصر مشکان» آگاه کرد»^۳ .

انجامین نکته‌ای که درباره دیوان نامه‌نگاری باید بگویم آنست که در روزگار باستان برای نگهداری سالاری تقویم هم بشکل دفتر بوده و بکار میرفته است و هم بشکلهای دیگر . اینک چند روایت را که بودن تقویم را نشان میدهد در زیر می‌آورم :

نویسنده تاریخ سیستان درباره دلستگی یعقوب لیث به برنامه‌ریزی برای کارهایش و پابندی او ، به اینکه هر کاری در زمان خودش انجام گیرد و تقویمی که برای نگهداری حساب روز و ماه بکار میبرده چنین میگوید :

« . . . و دیگر آنکه سی روز مایگان بخشیده بود هر روز کاری را و غلامی را سی چوب تیر داده بود در جعبه‌ای که بسرمه هر روز یک تیر از آن جعبه برگیر و فرادست من ده و شبانگاه به دیگر جعبه اندر نه و بگوی هر روزی که چندین بر گرفتیم و چندین مانده است . غلام هر روز تیر پیش آوردی و فرادست او دادی و بگفتی که چند شمر چوب تیر است . یعقوب گفتی : دادی تیر راست است . اول راستی باید کرد و کار آن روز یاد کردی و آن چه ممکن بود شدی ، بر آن باب تمام بکردی تا دیگر روز . و شمار روز و ماه و سال بدان نگاه داشتی»^۴ .

همچنین ابوعلی خازن معروف به ابن مسکویه در رویدادهای سال ۳۱۲ هجری

- ۱ - تجارب‌الامم ج ۱ : ۱۵۵ (ج ، اروپا) .
- ۲ - تاریخ بیهقی : ۶۲۷ (ج ، تهران) .
- ۳ - تاریخ بیهقی : ۴۸۴ (ج ، تهران) .
- ۴ - تاریخ سیستان : ۲۳۱ (ج ، تهران) .

چنین نوشته است :

(ابن ابی البغل) از آنچه ابن فرات ویسرش محسن برای او در نظر گرفته بودند ، آگاه بود . چون خبر مرگ ایشان به گوش او رسید ، در کنارهٔ تقویم نوشت :
«در این روز احمد بن یحیی (خود ابن ابی البغل) که هشتاد و یکسال دارد دنیا آمده»^۱ .
و نیز هلال بن محسن صابی در گذشته سال ۴۸ هجری که از وابستگان دودمان بویه و ندان بوده ، در تاریخ خود گفته است :

«در برخی تقویمها خوانده‌ام که در روز یکشنبه پیش گفته (یکشنبه ده روزمانده از ماه ربیع‌الاول سال ۳۸۹ هجری) ستارهٔ بزرگی در دل روز از جا کنده شد»^۲ .
ایرانیان به سعد و نحس ستارگان و تأثیر آنها در گردش این جهان و اینکه روزهای هفته و ماه هر یک برای چه کاری خوبست و برای چه کاری بد ، یا به زبان آن زمان (شایست و نشایست) باور استواری میداشتند که رنگ آن هنوز هم در همه جای این کشور دیده میشود . از این رو در نگهداری شمار روزها در ماه و سال برای شناختن روزها و ساعت‌های خوب و بد بسیار دلبسته بوده‌اند و همین باور انگیزهٔ پیشرفت فن ستاره شناسی و سالماری در ایران شده است .

در زمینهٔ کارهای دیوان نامه‌نگاری یا دیوان ایران دبیر بد ، آئین‌های دیگری جز آنچه گفتیم ، نیز بوده است . امیدمندم جوانان دانش‌پژوه به گامچین کردن آنها از شکم کتابهای عربی و فارسی و فراهم آوردن آنها در یکجا ، بیش از آنچه من کرده‌ام ، به پردازند و بکشند تاریخ فرهنگی کشورشان بیش از اینها روشن گردد .

۱ - تجارب‌الامم ج ۱ : ۱۴۰ (ج ، اروپا) .

۲ - تاریخ جمالی ج ۸ : ۳۰ (ج ، قاهره ۱۹۱۹ م) .

گفتار پنجم

بخش‌بندی ایرانشهر

«آریاویج نخستین کشوری است که من اهورامزدا ،
بیافریدم» .

وندیداد فرگرد ۱ بند ۲

«می‌ستائیم ترا ای اهورامزدا ی پاك از برای میهن»
یسنا ۶ بند ۱۰

در ایران از زمانهای باستان براز جدا کردن کارهای دولتی از یکدیگر ، چه از دیدگاه زمینه مشترک هر گروه از کارهای اجتماعی ، و چه از دیدگاه بخش‌بندی کشور برای آسان روان شدن کارهای دولتی ، پی برده بوده‌اند . از اینرو ما نیز در بهر کردن جستارهای کتاب خود ، از یکسو گفتارها را بر پایه جدائی دیوانهای گوناگون که هر کدام ویژه انجام يك رشته از کارهای دولتی بوده است پی‌ریزی کرده‌ایم ، از دگرسو این گفتار را به بخش‌بندی ایران‌شهر در روزگار باستانی ویژه ساخته‌ایم . میتوان گفت این بخش بیشتر نگرا بر بخش‌بندی ایران در زمان اشکانیان و ساسانیان است . بنظر ما بخش‌بندی سرزمین ایران‌شهر در روزگار اشکانیان نیز بر همین روال بوده است که در این گفتار آمده و چون بر پایه نوشته‌های جغرافی‌نویسان روزگار اسلامی بنا نهاده شده که پایه اصلی سخنان ایشان دفترهای دولتی روزگار ساسانی بوده است ، میتوان سخت به آن نوشته‌ها دل بست . اینکه در این گفتار گفتگو از بخش‌بندی ایران‌شهر را در پرواد (کادر) روزگار اشکانی و ساسانی منحصر کرده‌ام ، آنست که در زمینه بخش‌بندی ایران‌شهر در روزگار

هخامنشیان گفته‌هایی از زبان هرودوت بازگفته‌اند که روانشاد پیرنیا ترجمه همه آنها را در کتاب تاریخ ایران باستان خود بازگفته است و نیازی نیست آنها را تکرار کنیم. بویژه چون آنچه من می‌آورم آگاهی‌هایی است که پایه مالیات‌گیری و لشکرفرستی در روزگار اشکانیان و ساسانیان بوده است، از این رو از هرگونه سند دیگر معتبرتر می‌باشد.

و نیز از روی سنگ نوشته‌های برخی پادشاهان خاندان هخامنشی درزمینه جغرافیای ایران شهر سخنانی آمده که ترجمه آنها به زبان فارسی امروز در کتابهایی از جمله تاریخ مشیرالدوله پیرنیا به گسترده‌گی آمده است. هرچند نمیتوان بدست خواندن و درست پیاده کردن همه آن نامها و برابرنهادن نامهایی که در سنگ‌نوشته‌ها آمده با نام بخشهای کنونی ایران، چنانکه باید و شاید دل بست. بویژه که در چند جای آنها کج فهمیهای آشکاری دیده میشود.

خوشبختانه درزمینه بخش‌بندی ایران شهر در روزگار ساسانی سندهای بسیاری در کتابهای خودمان بازمانده است که هم‌اکنون در دست ماست. چون این سندها بر پایه نوشته‌های دفترهای دولتی روزگار ساسانیان که چنانکه گفته شد پایه مالیات‌گیری و لشکرکشی بوده است، نوشته شده و در حقیقت از (اسناد رسمی) است، میتوان بر آنچه از بررسی آنها بدست می‌آید دل بست. هرچند آن سندهای ارزنده تاکنون چنانکه شایستی و بایستی بود، بفارسی‌زبانان شناسانیده نشده است.

این سندهای ارزنده کتابهای جغرافیایی است که در سده‌های سوم و چهارم هجری نوشته شده و چنانکه بارها در این کتاب و در جاهای دیگر نوشته‌ام، مایه‌های نخستین آنها نوشته‌های دیوانهای دولتی روزگار ساسانیان بوده و همه آنها از آن سرچشمه سیراب شده‌اند. این که گفتم محتوی آن کتابها درزمینه جغرافیای توصیفی ایران شهر، هم سنگ سندهای رسمی است از این رو است که مطالب آنها از دفترهای دیوان برید و دیوان خراج برداشته شده است و چون نوشته‌های این دفترها پایه گرفتن مالیاتهای دولتی و شناختن راههای لشکرفرستی و کارآگاه‌گماری و این‌گونه کارهای بزرگ اجتماعی بوده است، بیگمان تا می‌توانستند میکوشیده‌اند آگاهی‌هایی که درزمینه شناختن کشور بدست می‌آورند و در دفترها می‌نگارند و نگه میدارند راست و درست باشد.

بیگمان نوشته این دفترها از نوشته فلان نویسنده رومی که از دور چیزی شنیده و معلوم نیست نوشته او از چه راه و بچه صورتی بما رسیده است، یا حدس بهمان خاورشناس معتبرتر و با ارزشتر است. بویژه که میدانیم گروه نخستین نویسندگان این کتابها خود از دبیران سرشناس دولتی بوده و به دفترهای دیوانهای برید و خراج دسترس میداشته‌اند مانند: جیهانی و ابن‌خردادبه و قدامه بن جعفر و دیگران.

ابوعبدالله احمد بن محمد جیهانی وزیر دودمان سامانیان در خراسان بوده و بیگمان به دفترهای دیوانهای دولتی دسترس داشته است. ابن‌دینم و راق کتاب المسالك والممالك اورا (راهها و شهرستانها) از کتابهای با ارزش بشمار آورده است.^۱

۱ -- الفهرست : ۲۰۴ (ج ، قاهره) .

ابن ندیم ، قدامه بن جعفر را از فیلسوفان منطق‌دان شناسانیده که در بزرگی مسلمان شده و کتاب الخراج او را از کتابهای معتبر شمرده است^۱ . قدامه از کارداران دیوان خراج در بغداد بوده است .

عبیدالله بن خردادبه کاردار دیوان برید در سرزمین بهلویان (پارتیان) بوده است که در کتابهای تاریخ و جغرافیای آن روزگار از آن سرزمین بنام «بلادالبهلویین» و (الجبال) نام برده‌اند . در روزگار ساسانیان سرزمین خوربران ایران را که همان مادکهن می‌باشد «کهنستان» میخوانده‌اند در برابر عراق یا دل ایران شهر که جلگه و هموار است . در زمان برگردانیدن نامهای اداری فارسی عبری ، نام کهنستان را بشکل «الجبال» و گاهی «الجبل» ترجمه کرده‌اند .

جغرافی‌نویسانی که پس از اینان کتاب نوشته‌اند مانند : استخری ، ابن حوقل نصیبی ، مقدسی و دیگران همه از کتابهای گروه نخستین بهره‌برداری کرده‌اند . برخی از اینان چنانکه در لابلای کتابهای خود نیز اعتراف کرده‌اند بدفترها و کتابخانه‌های دولتی برخی استانهای ایران شهر مانند کتابخانه بزرگ عضالدوله بویه وند در شیراز و نیز کتابخانه بزرگ سامانیان در بخارا دسترس داشته‌اند و از آنها نیز چیزهایی برداشته‌اند . شك نیست آگاهی‌هایی که در سفرها و جستجوهای خود به چنگشان می‌افتاده نیز به کتابهای ایشان رنگ و جلا داده است .

سخن کوتاه ، چگونگی فصل‌بندی کتابهای نخستین جغرافیائی روزگار اسلامی که در همه آنها یکسان است ، سپس استخوان‌بندی سخنان ایشان درباره استانهای ایران و نیز نامهای فراوان فارسی در نوشته‌های ایشان چه نام جاها باشد و چه نام فرآورده‌های شهرها و کالاهای بازرگانی که از اندازه عادی خیلی افزونتر است ، همه این نکته‌ها نشان میدهد که مایه‌های نخستین آگاهی‌های این جغرافی‌نویسان نوشته‌های دولتی بازمانده از روزگار ساسانیان بوده است و کتابهایشان به حقیقت ترجمه‌ای از زبان فارسی است . این نکته که گفته شد بر هر پژوهنده ژرف‌نگری که آن کتابها را دقیق خوانده پوشیده نمانده و نخواهد ماند . از این رو نویسنده بر آنم سخنانی را که در این گفتار خواهم آورد ، بر پایه آن کتابها که سندهای رسمی دولتی بشمار می‌آید بنیاد نهادم . همچنین در نگاشتن بخش‌بندی ایران شهر از همان راهی که آنان رفته‌اند ، بروم . تا از یکسو سنجش سخنان ایشان بایکدیگر آسان شود ، از دگرسو بخش‌بندی گفتار ما نوشته‌های دیوانهای دولتی روزگار ساسانی هر چه بیشتر نزدیک شود .

نکته دیگری که باید بر آنچه گذشت افزود ، آنست که در کتابهای جغرافیائی روزگار اسلامی یاد سرزمینهایی نیز آمده است که در روزگار ساسانیان همیشه در قلمرو ایران نبوده ، مانند بخشی از ارمنستان یا شام و فلسطین و مصر که میان روم و ایران در این روزگار دست بدست میشده است . ولی این نکته نیز نظر ما را سست نمیکند بویژه آنکه میدانیم بیشتر این کشورها در زمان اشکانیان و پیش از ایشان در قلمرو ایران بوده و بسا

۱ - الفهرست : ۱۹۴ (ج ، قاهره) .

از این رو باشد که یاد آنها در دفترهای دولتی مانده بوده است .
 باز پیش از آنکه بگفتن بخش‌بندی ایران شهر در روزگار ساسانی آغاز کنم بجاست
 در اینجا یادآوری گردد : پایتخت ایران در روزگار اشکانیان و ساسانیان و برابر روایت‌های
 ایرانی از روزگار کیانیان ، شهر تیسپون در کنارهٔ دجله یا اروندرود بوده است .
 تیسپون را در روزگار ساسانیان یا دست‌کم در زمان شاهنشاهی انوشروان «هفت‌شهر»
 می‌گفته‌اند و عرب‌زبانان این نام را به «مداین سبعه» ترجمه کرده‌اند و نیز باستانی‌ترین شهر
 از این هفت شهر را «کهنه شهر» می‌نامیده‌اند که در عربی آنرا «مدینه العتیقه» ترجمه
 کرده‌اند . گاهی نیز نام تیسپون تنها برای شهر باستانی نهاده میشد که در شمال خاوری
 اروندرود افتاده بوده است .
 نام هفت شهر پایتخت ساسانیان چنین بوده است :

در خاور دجله از شمال به جنوب :

- ۱ - کهنه شهر که باستانی‌ترین کوی پایتخت بوده و تیسپون کهن همان است .
 تاریخ‌نویسان ما ساختن تیسپون کهن را بزاب «زو» پورطهمادگان «طهماسب» نسبت
 داده‌اند^۱ .
- ۲ - هنبوشاپور که گاهی آنرا بشکل «جنداسابور» در عربی می‌بینیم در جنوب
 کهنه شهر نهاده بوده و ساختن آن را به شاپور اول ساسانی نسبت داده‌اند . این بخش را
 در روزگار اسلامی بزرگ شاپور «بزرگ سابور» می‌خوانده‌اند .
- ۳ - اسپانبر که در جنوب هنبوشاپور نهاده بوده و نام آنرا بشکل «اسفان‌فور»
 نیز می‌بینیم .
- ۴ - کردبنداد که ابوان خسرو در آن نهاده بوده و در نزدیک آن کویی بوده که
 آنرا «درزیندان» می‌خوانده‌اند بمعنی دربند زین‌کده‌ها «سلاح‌خانه» و گویا انبارهای
 زین ابزارهای دولتی در این کوی نهاده بوده است .

در کنارهٔ خور بران اروندرود یا دجله از شمال به جنوب :

- ۱ - کوخه که بفرمان اردشیر بابکان در نزدیک آن شهری ساخته شده بنام
 «ویه اردشیر» و عرب‌زبانان این نام را «بهرسیر» کرده‌اند .
- ۲ - درزیر ویه اردشیر شهر «ویه اندیوخسرو» یا رومگان نهاده بوده که
 به فرمان خسرو اول انوشروان برای نشیمن‌دادن مردمی که از اتناکیه آورده بود بر نمونهٔ
 شهر اتناکیه ساخته شده بوده .
- ۳ - بلاش‌آباد که نام آن در عربی بشکل «ساباط» درآمده است و آنرا «ساباط
 مداین» می‌خوانده‌اند تا به ساباط دیگری که در ورارود نهاده بوده اشتباه نشود .

۱ - معجم‌البلدان ج ۴ : ۳۴۶ (ج ، اروپا ، افست تهران) .

باید یادآوری کرده که هیچیک از نویسندگان شرقی خواه تاریخ‌نویس و خواه جغرافی‌نویس یا ادب‌دان باشد، شهری بنام «سلوکیا» در روبروی کهنه شهر یا تیسپون سراغ ندارند درحالی‌که همه ایشان سلوکیای شام را می‌شناخته‌اند و از سازنده آن که سلوکوس نیکاتور سردار اسکندر مقدونی بوده نام برده‌اند.

در آثار باستانی نیز تاکنون هیچ دلیل خرده‌ناپذیری که از بودن شهری بنام سلوکیا در روبروی تیسپون حکایت کند بدست نیفتاده است.^۱

در اینجا باید بیفزاییم که گاه شده‌است در بهره‌های ایران‌شهر به انگیزه‌های سیاسی یا علت‌های دیگر، دیگر گونیهائی پدید می‌آمده. در مثل یک تیکه از شهرستانی را کنده و به شهرستانی دیگر میدادند یا از چند تیکه که از چند شهرستان می‌بریده‌اند شهرستانی تازه می‌ساخته‌اند. برای اثبات این نکته که گفتیم در تاریخها سند بسیار مانده از جمله سخن طبری است. آنجا که میگوید:

«... خسرو اول تیکه‌هایی از کشور را که برخی در زمان قباد از ایران جدا شده بود بازگردانید که از آنهاست: سند و بست و رخگ (رخج) و زابلستان و تخارستان و دروستان و کابلستان»^۲.

یا چنانکه ابوحنیفه دینوری گفته است بفرمان انوشروان در چهار بهره کشور دیگر گونی پدید آوردند. این تاریخ‌نویس چنین میگوید:

«سیس خسرو انوشروان کشور را به چهار بهره بخش کرد و بر هر بهره یکی از معتمدان خود را برگماشت. یکی از آن بهره‌ها خراسان و سیستان و کرمان بود. دیگری اسپهان و قم و کوهستان (الجبل) و آذربادگان و ارمنستان. سوم فارس و خوزستان تا بحرین. چهارم عراق تا مرکز کشور روم، به رهبر هر یک از این بهره‌ها بلندترین پایگاه بزرگی را بداد»^۳.

منظور این نویسنده از معتمدان که انوشروان بر چهار بهره کشور گماشته است اسپهبدانی بوده‌اند که نگهداری ایمنی کشور با ایشان بوده است.

بهره‌های ایران‌شهر درباره نوشته‌های کتابهای جغرافیایی روزگار اسلامی، بگذریم

۱ - آرتور کریستن سن دانمارکی برای اینکه بجیت سلوکیا در جرگه هفت شهر پایتخت ساسانی جایی باز کند، جایگاه شهرها را برخلاف سخنان جغرافی‌نویسان اسلامی که بارها از آنها نام برده‌اند جایجا کرده است. در مثل جای شهر «ویه اندیوخسرو» یا رومگان را که همه نوشته‌اند در غرب دجله زیر ویه اردشیر نهاده بوده، در مشرق دجله زیر تیسفون باستانی نشان میدهد و از شهر هنیوشاپور یا بزرگ شاپور روزگار اسلامی که بسیار شناخته بوده و نام آن در شعرهای عربی نیز آمده مطلقاً نام نمی‌برد. ایران در زمان ساسانیان ترجمه رشید یاسمی: ۴۶۴ (ج ۱، تهران).

روان شاه له سترنج نیز در اینجا دچار سرگیجه شده از یک سو شهر رومگان را در مشرق دجله نشان میدهد و از دگر سو تسوک «رومقان» یا «الرومیه» را در غرب دجله که جای درست ویه اندیوخسرو یا رومگان همینجاست، نشان داده. البلدان الخلفه الشرقيه: ۵۲ - ۵۳ (ج ۱، بغداد ۱۹۵۴ م).

۲ - تاریخ الزسل والملوک ج ۲: ۱۰۰ (ج ۱، قاهره).

۳ - الاخبار الطوال: ۶۹ (ج ۱، قاهره).

از برخی دیگر گونیه‌ها که در درازای زمانه گه‌گاه در مرزهای آنها پدید می‌آمده است ، چنین بوده .

الف : دل ایرانشهر یا عراق :

واژه عراق را در کتابهای جغرافیایی روزگار اسلامی هم‌معنی نام «ایران» یاد کرده‌اند . چنانکه عبیدالله بن خردادبه گوید :
«ما به یادکردن «السواد» می‌آغازیم که پادشاهان ایران آنرا «دل ایران‌شهر» بمعنی قلب ایران می‌خوانده‌اند»^۱ .

اسدی طوسی در لغت فرس بخش (ق) زیر واژه عراق نیز چنین گفته و این بیت را گواه سخن خود آورده است :

عراق ایران است ، این امیر ایران است گشاده گردد ایران ، امیر ایران را
واژه شکل عربی‌شده‌ای از واژه «ایراک» است که با ایران و ایرج و ایرستان در قفقاز و ایراهستان درپارس هم‌ریشه است . در کتابهای عربی روزگار عباسی نوشته‌اند :
«ایر» که شکلی از واژه «هیروخیر» است ، بمعنی نیک است و ایران بمعنی سرزمین نیکان . واژه هیربد بمعنی نیکوکار نیز از همین ریشه ساخته شده‌است^۲ .
قدامه پورجعفر آنجا که از چهار بهره ایران‌شهر در باستان زمان سخن می‌گوید چنین آورده است :

«مرکز کشور اسلام سرزمینی است که آنرا عراق می‌گوئیم و هم‌اکنون نیز به این نام خوانده میشود و ایرانیان نیز آنرا چنین مینامیده و «دل ایرانشهر» نیز می‌خوانده‌اند .
عربان نام این سرزمین را عربی کرده عراق گفته‌اند . زیرا دیده بودند که ایرانیان این سرزمین را به این نام می‌خوانند . عراق همان ایران است که سرزمین منسوب به «ایر» باشد و اینان مردمی بودند که «ایر» پور فریدون پور و بونگهان پور اوشهنگ پور پیروزان پور سیامک پور نرسی (مشی) پور کیومرث ایشان را برگزیده بود . کیومرث ، چنانکه موبد مرا گفته بمعنی زنده گویای میرنده است»^۳ .

ایرانیان در باستان زمان سراسر سرزمین عراق را «میان‌رودان» می‌گفته‌اند و بخش کوهستانی آنرا «سورستان»^۴ بویژه بخش جنوبی و جلگه آنرا عراق و دل ایرانشهر مینامیده‌اند . واژه میان‌رودان به‌ر بی ترجمه شده و «بین‌النهرین» گردیده و فرنگیان آنرا «میز پوتیمها» Misopotamia ترجمه کرده‌اند .

درازای بخش جلگه میان‌رودان از کادسی به خلیج فارس است و پهنای آن از همانجا

۱ - المسالك والممالك : ۵ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .
۲ - التنبید والاشراف : ۳۴ (ج ، قاهره) . مفاتیح‌العلوم : ۲۵ (ج ، اروپا) . معجم‌البلدان ج ۱ : ۴۱۷ - ۴۱۸ (ج ، اروپا) .
۳ - الخراج وصنعة‌الکتابه : ۲۳۴ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .
۴ - مفاتیح‌العلوم : ۱۱۵ (ج ، اروپا) .

درخور بران فرات یا بالاد رود، تا دامنه کوهستان ایران کشیده میشود. برپایه نوشته‌های دیوانهای مالیاتی روزگار ساسانی، جلگه میان‌رودان به دوازده استان بهر میشده است و این بخش‌بندی با اندک دگرگونی تا روزگار اسلام با همان نامگذاری‌های باستانی نگهداری شده بوده.

نام استانهای دوازده‌گانه عراق و شماره شهرستانها و روستاهای هر یک از آنها در این برپایه نوشته‌های کتابهای جغرافیائی روزگار عباسی آورده میشود ولی پیش از شمردن نام آنها بجاست نخست معنی چند واژه را که در بخش‌بندی‌های کهن کشوری بکار میرفته است، روشن سازیم. آن واژه‌ها چنین است:

استان: این واژه بمعنی بخشی از کشور بکار میرفته است که مالیات آن در یک دیوان نگهداری میشد و دریافت میگردید. واژه را در عربی به «استانات» جمع می‌بسته‌اند.

تسوگ: این نام که شکل عربی‌شده آن «طسوج» گردیده بمعنی بخشی از استان بکار میرفته است و در حقیقت برابر شهرستان در بخش‌بندی‌های کنونی کشوری بوده.

روستاک: شکل عربی‌شده این نام «روستاق» است که بمعنی بخشی از تسوگ بکار میرفته و هم‌معنی بخش در زمان ما بوده.

دیه: که در عربی آنرا به قریه ترجمه کرده‌اند مانند امروز کوچکترین پاره‌ها در بخش‌بندی کشوری بوده است.

نکته دیگر که باید گفت این است: در آن زمان عراق را میانه یا ناف جهان «سرة الارض» میدانسته‌اند. از این رو آنرا دل ایرانشهر نامیده بودند زیرا بخش مهمی از سرزمین عراق در اقلیم^۱ چهارم افتاده بوده.

در باستان زمان هفت اقلیم را به دو گونه میشناسانیده‌اند. در یکی که جنبه دینی میداشت و از نوشته‌های اوستا گرفته شده بود، هفت اقلیم را بشکل هفت دایره پیوسته بیکدیگر مینگاشتند بگونه‌ای که اقلیم چهارم یا «خینارث» یا عراق در میانه آنها بود و شش دایره دیگر گرد آنرا گرفته بود.

دیگری که در ستاره‌شناسی از آن یاد کرده‌اند به این گونه بود که جهان کهن را از خط استوا رو به شمال به هفت کمر بند بهر کرده بودند تا درجه شصت و پنج عرض شمالی و اقلیم اول از سوی خط استوا آغاز میشد. در این بخش‌بندی باز بهره بزرگی از خاک عراق در اقلیم چهارم می‌افتاده که سه اقلیم در شمال و سه اقلیم دیگر در جنوب آن افتاده بود^۲.

نام استانهای دوازده‌گانه عراق بشکلی که در ایران باستان رواج داشته و در روزگار اسلامی تا هنگام تاخت و تاز تاتاران کمابیش شناخته مانده بوده است، چنین بوده:

۱ - استان شادپیروز. این استان را در روزگار اسلامی بیشتر بنام «حلوان» مینامیده‌اند^۳. این استان دارای پنج تسوگ بوده:

۱ - اقلیم چهارم اوستایی.

۲ - تقویم البلدان: ۸ (ج)، پاریس ۱۸۳۰ م.

۳ - قدومه: ۲۳۵ (ج)، لندن ۱۸۸۹ م.

- الف : تسوگ پیروز کوات^۱ .
 ب : تسوگ جبیل .
 ج : تسوگ نامرد^۲ .
 د : تسوگ اربیل .
 هـ : تسوگ خانگان . خاندانین شکل اماله شده عربی از واژه خانگان فارسی است .
- ۲ - استان شاد هرزد^۳ دارای هفت تسوگ بوده :
 الف : تسوگ بزرگ شایور .
 ب : تسوگ نهر بوق^۴ .
 ج : تسوگ کلواذه « کلواذی » ونهر آبان (بین ، بان) .
 د : تسوگ گازر .
 هـ : تسوگ کهنه شهر (تیسپون باستانی) .
 و : تسوگ راذان بالا .
 ز : تسوگ راذان پائین .
- ۳ - استان شاد کوات^۵ دارای هفت تسوگ بوده است . قدامه نام این استان را « خسرو شاد هرزد » نگاشته است^۶ .
 الف : تسوگ روشنکباد .
 ب : تسوگ مهرود .
 ج : تسوگ ساسل .
 د : تسوگ جلولا و جالمنا .
 هـ : تسوگ زابان .
 و : تسوگ وندینگان . شکل عربی شده این واژه « مندلیج » است .
 ز : تسوگ برارزود (کرازرود) .
 ح : تسوگ دستگرد شاهی و دوروستای پیوسته به آن .
- ۴ - استان بازیگان خسرو پنج تسوگ دارد^۷ .
 الف : تسوگ نهر وان بالا .
 ب : تسوگ نهر وان میانی .

- ۱ - قدامه : این تسوگ را شاد پیروز کوات یاد کرده و نام سومین را اربیل : ۲۳۵ (ج) .
 لیدن ۱۸۸۹ م) .
 ۲ - قدامه این نام را شاد قباد نوشته است . همان صفحه .
 ۳ - قدامه این نام را شاد قباد نوشته است : ۲۳۵ (ج) ، لیدن) .
 ۴ - در نسخه بدلها شکل واژه (نهریون) نیز آمده است .
 ۵ - در نسخه بدلها واژه بشکل (روستا قباد) روستا ک آباد) نیز آمده .
 ۶ - یاقوت حموی شکل فارسی نام را نگهداشته است . معجم البلدان حرف « م » دیده شود .
 ۷ - قدامه بن جعفر نام دیگر این استان را « ارنندین گرد » نوشته است : ۲۳۶ (ج) . لید ۱۸۸۹ م) .

- ج : تسوگ نهر واز پائین که اسکاف و جرجرایا نیز از آن بوده .
 د : تسوگ بادرایا .
 ه : تسوگ باکسایا .
- ۵ - استان شادشاپور^۱ که کشکر باشد دارای چهار تسوگ است :
 الف : تسوگ زندورد .
 ب : تسوگ ثرثور .
 ج : تسوگ استان بالا .
 د : تسوگ گودرها .
- ۶ - استان شادبهمن که از حوزة دینله است و چهار تسوگ دارد :
 الف : تسوگ بهمن اردشیر .
 ب : تسوگ میشان که «ملوی ۹» نیز یادگردیده است .
 ج : تسوگ دشت میشان که ابله است .
 د : تسوگ ایزکوات .
- ۷ - استان پیروزشاد بهمن چهار تسوگ دارد :
 الف : پیروزشاپور که انبار^۲ نیز نامیده میشود .
 ب : تسوگ مسکن .
 ج : تسوگ قطر بل .
 د : تسوگ بادوریا .
- ۸ - استان اردشیر بابکان پنج تسوگ دارد :
 الف : تسوگ ویه اردشیر .
 ب : تسوگ ویه اندیوخسرو یا رومگان .
 ج : تسوگ گوده «کوئی» .
 د : تسوگ نهر در قیط .
 ه : تسوگ نهر جوهر .
- ۹ - استان دیوماسبان که آنرا استان روئین اسفندیاز یا زابها^۳ نیز میگفته‌اند و سه تسوگ دارد :
 الف : تسوگ زاب بالا .
 ب : تسوگ زاب میانی .

۱ - قدامه نام این استان را «خره شاپور» نوشته است : ۲۳۶ (ج ، لیدن) .
 ۲ - شهر پیروزشاپور را از این رو انبارهم گفته‌اند که در روزگار ساسانیان جایگاه انبارهای غله‌ها و دانگی‌های دولتی بوده است .
 ۳ - قدامه نام این تسوگ را روئین اسفندیار نیز یاد کرده و نوشته است که این استان را (زو) پادشاه کیانی آباد کرده و نهرهای آنرا کنده و از اینجاست که نهرها بنام او «زاب ، زو» مشهور گردیده . الخراج : ۲۳۶ .

ج : تسوگ زاب پائین .
۱۰ - استان ویه کوات بالا شی تسوگ دارد :

الف : تسوگ بابل .

ب : تسوگ خطر نیه .

ج : تسوگ پالوگه بالا (فلوجه) .

د : تسوگ پالوگه پائین .

ه : تسوگ نهرین (نام درست این تسوگ دانسته نشد) .

و : تسوگ خرما چشمه (عین تمر) .

۱۱ - استان ویه کوات میانین چهار تسوگ دارد :

الف : تسوگ جبه و بداه .

ب : تسوگ سورا (سوران) و برسیما .

ج : تسوگ باروسما .

د : تسوگ نهر شاهگان . گفته اند این دو تسوگ يك تسوگ بوده اند و تسوگ

چهارم این استان سیبان و روانکان بوده که به ملک های اربابی برده شده اند .

۱۲ - استان ویه کوات پائین پنج تسوگ دارد :

الف : تسوگ فرات بادگله (بادقلی) .

ب : تسوگ سیلحان . بگمان ما شکل فارسی نام (شالگان یا شالهان) بوده است

ج : تسوگ نستر .

د : تسوگ رودمستان .

ه : تسوگ هرزدگرد .

از پیوسته های سرزمین عراق یا دل ایرانشهر استان هییره (حیره) بوده که در خوریران رود فرات نزدیک کوفه کنونی نهاده بوده و پایگاه دودمان منذری که از لخمیان عربند و از سوی شاهنشاهی ایران بر تیره های عرب بادیه العرب تا نزدیک های حجاز فرمانروایی میداشتند در آن شهر بوده . در هییره همیشه يك سپاه ایرانی برای یاری منذریان بوده که نام آن سپاه «دوسر» بمعنی سترگ در کتابها مانده است . طبری نام برخی از فرماندهان این سپاه را چنین یاد کرده است :

۱ - سهراب که پس از قابوس پور منذر استاندار هییره بوده است .

۲ - نخوارگان که همراه ایاس بن قبیصه طائی نه سال مرزبان هییره بوده در

روزگار خسرو پرویز .

۳ - آزاد پور ماهان و مهربنداد که هفده سال مرزبان هییره بوده اند .

در کتابهای جغرافیائی روزگار اسلامی تا آنجا که در دسترس نویسنده بوده ، در استانهای دوازده گانه دل ایرانشهر نام روستا کهای هراستان یاد نگردیده است . قدامه پور جعفر تنها شمار برخی از آنها را پراکنده آورده که ما شمار آنها را بترتیبی که از کتاب او

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۲۱۳ (ج ، قاهره ۱۹۶۰) .

برداشته‌ایم ، درپائین بازمیگوئیم :

پنج روستاگ	:	تسوک انبار
ده روستاگ	:	قطر بل
شش روستاگ	:	مسکن
چهارده روستاگ	:	بادوریا
ده روستاگ	:	ویه اردشیر
ده روستاگ	:	رومگان
سه روستاگ	:	گوده (کوئی)
هشت روستاگ	:	نهر درقبط
ده روستاگ	:	نهر جوهر
دوازده روستاگ	:	سه زاب رویهم
شانزده روستاگ	:	بابل و خطرنبه
پانزده روستاگ	:	پالوگه بالا
شش روستاگ	:	پالوگه پائین
سه روستاگ	:	نهرین (?)
سه روستاگ	:	خرماچشمه
هشت روستاگ	:	جبه و بداه
ده روستاگ	:	سوران و برسیما
ده روستاگ	:	باروسما و نهر شاهگان
.	:	سپیان و روانکان
شانزده روستاگ	:	قراوت بادگله
.	:	سیلحین
.	:	رود مستان
.	:	هرمزگرد
هفت روستاگ	:	نستر
.	:	کشکر
نه روستاگ	:	بزرگ شاپور
شانزده روستاگ	:	رازانها
.	:	نهر بوق
سه روستاگ	:	کلوازه و نهر بان
هفت روستاگ	:	کهن شهر
.	:	مهرود
.	:	سلسل
چهار روستاگ	:	زابها

دستگرد	:	هفت روستاگ
برازرود	:	هفت روستاگ
وندنیگان (مندیج)	:	پنج روستاگ
نهر وانها	:	بیست و یک روستاگ
بادوریا و باکسیا	:	هفت روستاگ
حلاوان	:

چنانکه گفتم در ایران باستان عراق را از اقلیم چهارم از «گنگدز» (هفت اقلیم اوستائی) نهاده بودند و دل ایرانشهر میخوانده‌اند و بازمانده کشور را به چهار بهره جداگانه بخش میکرده‌اند. در داستانهای کهن ما آمده است نخستین کسی که سرزمین ایران را به چهار بهره کرده است، جهشید بود.

ولی سرزمین پهلوویان را که مانند عراق میانه بهره‌های خوراسان و خوربران و اباختر یا آذربادگان و نیمروز افتاده بوده، از این چهاربخش جدا میگرفته‌اند. این سرزمین همان است که چون در میانه بهره‌های چهارگانه ایرانشهر افتاده بوده آنرا «ماد، ماه، مای، ماس، مار» میخوانده‌اند بمعنی میانه که با واژه میدان و میان در فارسی و «مید» و «میدل» و «میدیم» در فرنگی هم‌ریشه است. بسا سبب اینکه در سده‌های اخیر این سرزمین، گاهی بنام «عراق عجم» خوانده شده همین اشتراک آن در بخش‌بندی باستانی با عراق عرب باشد.

درباره واژه «مادی» که در عربی بمعنی شمشیر و زره و انگبین نیز به کار رفته طبری روایتی دارد که بجاست ترجمه آن در اینجا آورده شود. او چنین میگوید: «از ایشان «فرزندان یافت» مادی پور یافت است و او آن کس است که شمشیرهای مادی منسوب به اوست. گفته‌اند: او کسی است که کورش مادی (کیرش) کشنده بشهر اول بن مردوخ بن بخت نصر از فرزندان اوست»^۳.

ابومنصور ثعالبی درباره چهار بهره کشور در زمان انوشروان سخنی دارد که نشان میدهد سرزمین پهلوویان در روزگار این شهریار از بهره شمال (اباختر) بشمار می‌آمده است. ثعالبی چنین میگوید:

«انوشروان کشور را به چهار بهره کرد. بهره یکم: خراسان و آنچه پیوسته آنست از تخارستان و زابلستان و سگستان. بهره دوم: سرزمین کوهستان «الجبال» که ری و همدان و نهاوند و دینور و کرمانشاهان و اسپهان و کمندان (قم) و کاشان و ابهر و زنگان و ارمستان و آذربادگان و گرگان و طبرستان. بهره سوم: پارس و کرمان و خوزستان. بهره چهارم: عراق و یمن تا مرزهای شام و پیرامون روم بود»^۴.

۱ - گنگدز را خوارزمی به معنی ربع مسکون بکار برده.

۲ - المسالك این خردابه: ۲۰ (ج: لیدن ۱۸۸۹).

۳ - تاریخ الرسل والملوک ج ۱: ۲۰۵ (ج: قاهره ۱۹۶۰ م).

۴ - غرر اخبار ملوک القریس و سیرهم: ۶۰۹ (ج: اروپا).

این دیگرگونی که انوشروان کرده باینگونه که سرزمین پهلویان را جزء بهره شمال قرار داده و خوزستان و فارس را جزء بهره نيمروز و عراق را جزء بهره مغرب ، يك ديگرگونی بوده که این شهریار در سازمان کشوری پدید آورده و بنظر ما بیشتر نگرا بر انگیزه های ایمنی و ارتشی بوده . از این رو ما در سخن خود از کتابهای جغرافیائی سده های سوم و چهارم هجری پیروی کرده ایم که مایه آنها ازدفترهای دیوانها خراج و برید روزگار ساسانی برداشته شده و نگرا بر بهره های کشور پیش از دیگرگونی است که انوشروان در آنها داده بود . از این رو از سرزمین پهلویان جداگانه سخن خواهیم گفت :

ب - سرزمین پهلویان یا پرثوه روزگار باستان :

این سرزمین از خاوران به خوربران دارای بخشهای زیر بوده است :

۱ - استان کومش :

این استان شامل دامغان و بسطام و سمنان و بخشی از کوهستان طبرستان بوده که آنرا پذیرش یا پذیرشوارگر مینامیده اند .
شارستان آن شهر دامغان بوده که گاهی آنرا نیز به نام کومش (قومس) یاد کرده اند .
شهرهای بزرگ آن سمنان و بسطام و مفعون و بیار بوده که در کوهستان پذیرشوارگر در جنوب طبرستان نهاده بوده است .

۲ - استان ری :

شارستان آن شهر ری بوده است . ری بنگاه خاندانی دودمان مهران بوده که در روزگار ساسانیان بیشتر در کارهای سپاهی گری درمی آمده اند .
شهرها و روستاهای مهم آن چنین بوده است : روده ، خوار ، ورامین و دیگرها .
از پیوسته های استان ری شهرهای «ویمه» و «شنبه» بوده که از سرزمین دماوند بشمار میآمده اند^۱ . باید در نظر داشت دماوند که در کتابهای باستانی «دناوند» آمده نام شهرستان است و شهری که اکنون آنرا دماوند میخوانیم «ویمه» نام داشته است .

۳ - استان کشوین^۲ :

شارستان این استان شهر کشوین بوده که امروز آنرا فروین میخوانیم .
شهرها و شهرکهای آن چنین بوده : ابهر ، زنگان ، تالگان و دیگرها .

۱ - المسالك استخری : ۱۲۳ (ج ، قاهره ۱۹۶۱ م) .

۲ - این فقیه واژه کشوین را بمعنی مرز استوار تفسیر کرده . البلدان : ۲۰۲ .

۴ - استان اسپهان :

شارستان آن جی بوده و نیز کوی یهودی نشین که آنرا «جهودانک» می گفته اند و در روزگار اسلامی «الیهودیه» خوانده میشده در نزدیک شارستان نهاده بوده . نام شهر کهای و روستا کهای اسپهان چنین بوده است : ماربین که در آن دزی ازطهمورث و آتشکده ای می بوده ، کروان ، برخوار ، آوان ، انارآباد ، باد ، کهستان ، کمندان ، برآن ، روستاک روده و روی دشت که آب زرند رود در آن فرومی نشینند . خولنجان یا خان لنجان ، شمیرم .

۵ - استان همدان :

شارستان آن شهر همدان است .
پاره های آن اسدآباد ، ترر ، روده و پوسته ، رودآور ، رامن ، کرمانشاهان بوده است .

۶ - استان ماه (ماد) دینور :

شارستان آن شهر دینور بوده که آتشکده آذرگنسب یا آذرخوش در شهر شیز نزدیک به آن نهاده بوده است .
از پاره های آن سهرورد و نیز شهر زور بوده که شارستان این دومی شهر «نیم ازراه» بوده است . زیرا چون در نیمه راه تیسپون به شیز نهاده بوده است ، بدین نام شناخته شده بود .

۷ - استان ماه (ماد) نهاوند یا ماه دنیار :

شارستان آن شهر نهاوند بوده است .
از پاره های آن کرگ (کرج) و برج و ابروگرد (بروجرد) و الاشتر (الیشتر) و شاپورخواست در مرز خوزستان بوده است .

۸ - استان ماسبدان :

شارستان آن شهر شروان بوده است .
شهر مهم این استان آریوگان بوده که دارای چشمه های آب گرم چندی نیز بوده است .

۹ - استان مهرگان کدک :

شارستان آن شهر « صیمره » بوده که در سال ۲۵۸ هجری با زمین لرزه سختی

۱ - مقدسی شهر جهودانک « الیهودیه » را شارستان اسپهان خوانده و نیز نام خان لنجان را بتکل « خولنجان » یاد کرده . احسن التقاسیم : ۳۸۹ .
۲ - دانسته شد چرا این شهرستان را بخط ایلام نامیده اند . ایلام یک نام توراتی است که ریشه و بن درستی ندارد .

ویران گردیده است . هم‌اکنون ویرانه‌های آنرا لران «دره شهر» گویند .

۱۰ - استان کمندان (قم) و کاشان :

شارستان آن شهر کمندان بوده که امروز قم خوانده میشود .
پاره‌های آن کاشان ، ساوگ ، گل‌پادگان ، (گاپایگان) بوده است .

پ - چهاربیک خورآیان یا خراسان :

پس از آنکه سرزمین دل‌ایران شهر و سرزمین پهلویان یا مادکهن را یاد کردم ، اکنون زمان آن رسیده است که به پیروی از جغرافی‌نویسان سده‌های میانه ، کوتاه شده‌ای از چهار بهره : خورآیان (مشرق) و اباختر (شمال) و خوربران (مغرب) و نیمروز (جنوب) را یاد کنیم و باز به پیروی از آنان از خورآیان آغاز میکنیم .
در کتابهای جغرافیای روزگار اسلامی واژه خورآیان را بویژه برای سرزمین‌های شمال‌خاوری ایران شهر بکار میبرده‌اند چنانکه ابن‌خردادبه گوید :
«پس ما از خاور آغاز میکنیم که یک چهاربیک کشورست و از خراسان . زیر دست اسپهبد خراسان یک پادوسبان و چهار مرزبان بود»^۱ .
از آنجا که خوزستان و پارس و کرمان و سگستان (سیستان) نیز در خاور «دل‌ایران شهر» افتاده است ، به پیروی از جغرافی‌نویسان قدیم نخست بیادکردن این سرزمین‌ها خواهیم پرداخت سپس به خراسان و ورارود رو خواهیم آورد .

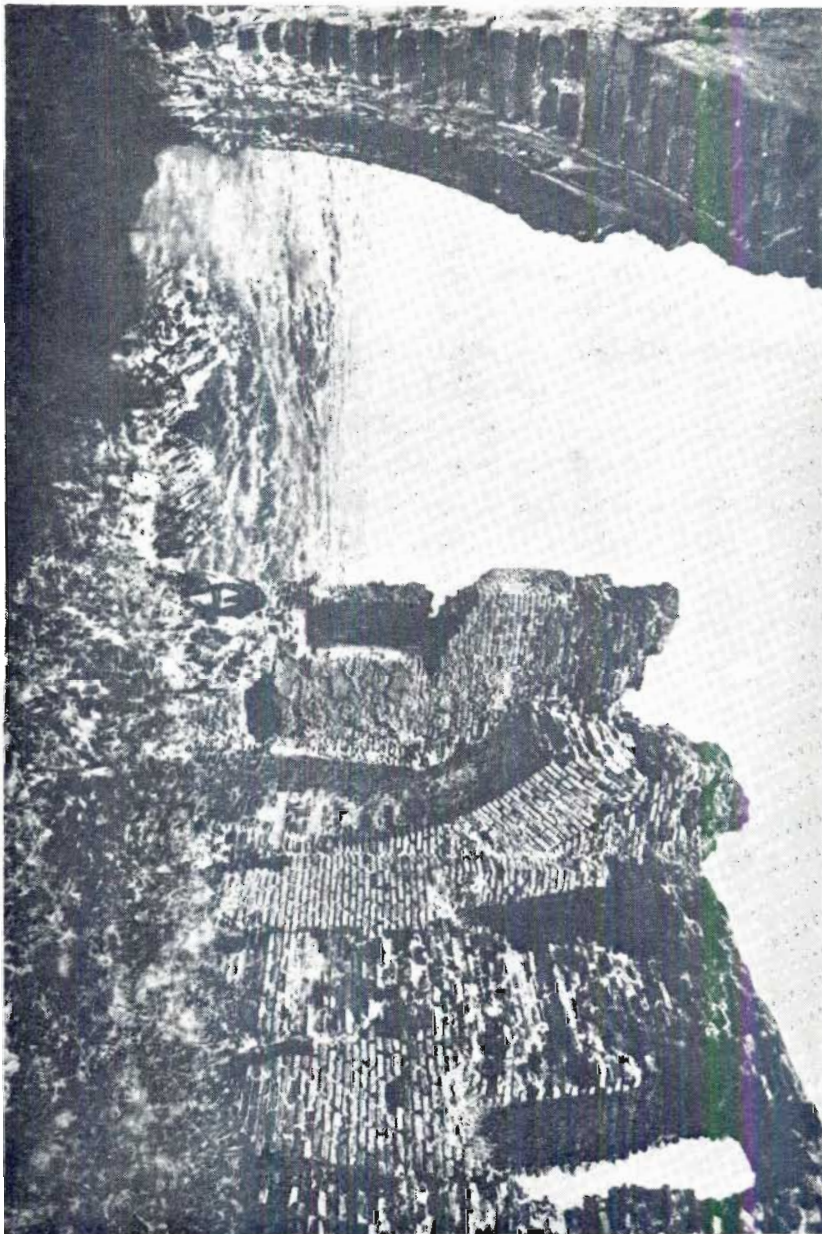
سرزمین خوزستان :

سرزمین خوزستان در روزگار ساسانی به بهره‌های زیربخش میشده است :

- ۱ - خوزستان بازار . شارستان آن هرمزد اردشیر یا هرمزدگرد بوده که در شمال خوزستان بازار نهاده بود و با روستاکهای پیرامون آن شهرستانی پدید می‌آورد^۲ .
- ۲ - رامهرمزد . شارستان آن شهر رامهرمزد بوده .
- ۳ - ایذگ . شارستان آن شهر ایذگ بوده .
- ۴ - روستاگ‌آباد . شارستان آن شهر روستاگ‌آباد بوده .
- ۵ - شوستر . شارستان آن شهر شوستر بوده .
- ۶ - به‌اندیوشاپور . شارستان آن شهر شاپورگرد بوده «گندی‌شاپور» .
- ۷ - شوش . شارستان آن شهر شوش بوده .
- ۸ - سرگ . شارستان آن شهر دورگ بوده .

۱ - المسالك والممالك : ۱۸ (ج ، لیبن ۱۸۸۹ م) .

۲ - طبری نام شارستان خوزستان را در دوجا «هرمزدگرد» یاد کرده . تاریخ‌الرسول والملوک ج ۱ : ۳۱ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .



پارسیانده از ایوان کرخه در خوزستان

۹ - نهر تیران (نهر تیری) شارستان آن شهر نهر تیران بوده .
۱۰ - خاوران یا ری شهر . شارستان آن شهر هندگان بوده که گاهی آنرا خاوران نیز نوشته اند .

در روزگار اسلامی گاهی برخی از شهرستانهای این سرزمین بیکدیگر پیوسته میشده ، از این رو در کتابهای جغرافیائی این زمان می بینید ، یکی خوزستان را دارای پنج شهرستان و دیگری هفت شهرستان و دیگری ده شهرستان نوشته است . آنچه را در بالا یاد کردیم چیزیست که از سنجیدن سخنان ابن خردادبه و قدامه واستخری بدست آورده ایم^۱ .

سرزمین پارس :

در روزگار ساسانیان سرزمین پارس به پنج استان بزرگ یا خوره (کوره) بخش میشده است بدینگونه :

۱ - استان اردشیر خوره :

شارستان آن شهر گور بوده که عضدالدوله دیلمی نام آنرا به فیروز آباد عوض کرد . شهرها و روستاهای مهم آن چنین بوده : میمند ، خپر ، سیکان ، برجان ، کران ، گرمگان ، خوارستان ، کیروکارزین ، ابرز ، شمیران ، توز ، شینیز ، شیلو (سیراف) ، کوار ، کام فیروز .

۲ - استان شاپور خوره :

شارستان آن شهر نوبندگان بوده . شهرها و روستاهای مهم آن : خشت ، کیمارج ، کازرون ، دشت بارین که مرکز آن وبه شاپور بوده ، درخید ، خوبدان ، میدان ، ماهان ، گنبد ، رامگان ، دربندگان ، شاهگان ، دادان (دادین) ، شاد رود ، دربختگان ، سیاه میج ، انبوران ، خمارگان پائین ، خمارگان بالا ، تیر مردان .

۳ - استان استخر یا استخر خوره :

شارستان آن شهر استخر بوده است . شهرها و شرکهای آن : اسپید دز (بیضا) ، نهران ، واشان ، ابرگ ، نائین ، خپر ، کته (یزد) ، ابرکوه ، برانکان ، میانرودان ، کاسگان ، هزار .

۴ - استان داراب خوره :

شارستان آن داراب گرد بوده .

۱ - المسالك ابن خردادبه : ۴۲ . الخراج قدامه : ۲۴۲ . المسالك استخری : ۶۲ .

شهرها و شهرکهای آن: کرم، گهرم، نیریز، بستگان، ولاشگرد، اندمان، گوین (جوین)، تسوگ، تارم، دمستان (طمستان).

۵ - استان ارگان خوره :

شارستان آن شهر رام کوات بوده است که گاهی آنرا ارگان (ارجان) نیز میخوانده‌اند. شهرها و روستاکهای آن: باشت، ریشهر، واشلگان، گنبد ملکان بوده. دربارهٔ سازمان دادن استان ارگان طبری گفته‌ای دارد که ترجمهٔ آن چنین است: «فباد شهری درمرز فارس و خوزستان بساخت و نام آنرا رام کوات نهاد. این شهر همان است که بوم گوات نیز خوانده میشود و آنرا ارگان (ارجان) نیز میگویند و آنجرا استانی ساخت و روستائی از سرگ و رامهرزد به آن پیوسته کرد»^۱.

از پیوسته‌های سرزمین پارس زمهای کردان بوده. زم در فارسی بمعنی سردسیر است و آنرا در کتابها به جاهای فراهم آمدن تیره‌های کردان معنی کرده‌اند. از زمهای پارس در کتابهای جغرافیائی نام برده شده که ما ترجمهٔ سخن استخری را که خود پارسی است و رساتر از دیگران است در پائین می‌آوریم:

«زم» گیلویه که معروف به زم زمیگان است و پیوسته به اسپهان است و آن پاره‌ای از خورهٔ استخر و پاره‌ای از خورهٔ شاپور و پاره‌ای از خورهٔ ارگان است. مرز آن از اسپدندز (بیضا) تا اسپهان و مرز دیگر آن تا خوزستان و سرزمین شاپور خوره کشیده شده و هرچه در این زم شهر و دیه هست از آن بشمار می‌آید.

و نیز در همسایگی اسپهان زم بازنگان نهاده است. آنان گروهی از بازنگانند که در زم معروف به «زم شهریار» نشیمن دارند و از این بازنگان کسی در سرزمین پارس نیست ولی در پارس دیه و کشتزارهای بسیار میدارند. زم دیوان که معروف به زم حسین بن صالح است که از خورهٔ شاپور است و یک مرز آن به اردشیر خوره میزند و هرچه از شهرها و دیه‌ها در آن است از آن بشمار می‌آید. زم کاربان که مرز آن به سیف بنی صفار میخورد و مرز دیگر به زم بازنگان و مرزی تا کرمان و مرزی به اردشیر خوره و همهٔ آن در اردشیر - خوره نهاده است»^۲.

سرزمین کرمان :

شارستان آن شهر شارگان بوده^۳.

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۹۴ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۲ - المسالك والممالك : ۷۳ (ج ، قاهره ۱۹۶۱ م) .

۳ - به گمان ما واژهٔ شیرگان که در عربی (سیرجان) شده شکل اماله شده‌ای از واژهٔ شارگان است ساخته شده از واژهٔ (شار) بمعنی حاکم و پیوند (گ) برای نست و پیوند (آن) برای نشان دادن جا نه سبک شده از واژهٔ اردشیرگان .

شهرها و روستاهای آن : گواشیر (بردسیر)، بم، فرماشیر، جبرفت، هرمزد، کوچ و بارز، بلوچ، ماهان، بافت، زرنند، راور، رودگان، چاهک، رائین، پرگ، و لاشگرد، منوگان است.

جزیره‌های هرمزد، هنگام، کشم یا ابرکاوان و لارک از سرزمین کرمان بشمار می‌آمده‌است ولی جزیره‌های خارگ و لاوان و ابرون‌هی (هندرابی) و کیش پیوسته به اردشیرخوره پارس بوده‌است. نام جزیره کشم در کتابهای عربی گاهی جزیره لافت و گاهی درازجزیره (الجزیره الطویله) یادگردیده است.

سرزمین مکران :

شارستان آن شهر پنج‌پور (فنزبور) بوده‌است. شهرها و روستاهای آن : بندرتیز، بمپور، بهرگ (فهرج)، گیج (کیز)، راشک، ارماییل و قبلی است.

سرزمین سند :

شارستان آن شهر بهمن‌آباد بوده^۱. این شهر را در روزگار اسلامی (منصوره) نامیده‌اند. و برخی نام کهن آنرا برهمن‌آباد نوشته‌اند. شهرها و روستاهای آن : بندر دیبل، ملتان، کژدار و بدهه است.

سرزمین سگستان (سیستان) و زابلستان :

شارستان آن (رام شهرستان) بوده‌است^۲. شهرها و روستاهای آن : زرننگ، نیه، فره، کهن، لاش، جوین، کرکویه، خواش، پشت، درتل، درغش، بغنین، شروان، زوزن، بنجوا، قندهار، والشتان، اسپیک‌او، مشتنگ، تابان یا گروش (کابل).

سرزمین کهستان :

شارستان آن کابین بوده. شهرها و روستاهای آن : تون (فردوس)، طبس، ترشیز (طرثیت)، کندر

۱ - یاقوت حموی زیر نام «منصوره» در معجم البلدان نام کهن این شهر را «بهمن‌آباد» نوشته است نه برهمن‌آباد.

۲ - یاقوت حموی گفته : رام شهرستان شارستان سیستان در روزگار پارسیان نخستین بوده که درسه منزلی زرننگ نهاده بوده، معجم البلدان ج ۲ : ۷۶۳.

کشمرا^۱، نیشک پارخ^۲، بوزگان^۳ (جام)، مالان، گودگان، خواب (خواف)، سنگان، فرگرد، خرگرد، سراوند است.

سرزمین خراسان ویژه:

سرزمین خراسان ویژه به چهار استان بزرگ بخش میشده که هریک را مرزبانی راه میبرد و در زیر دست اسپهبد خراسان کار میکردند.

۱ - استان نیشابور:

شارستان آن شهر نیشابور بوده که آنرا ابرشهر نیز میخوانده‌اند. شهرها و روستاهای مهم آن: راوند، مازل، پشت‌فروش، تکاب (شامات حسن)، دزآباد، فرهادگرد، اسپند، طوس (طابران ونوگان)، بیهگ (سبزوار)، خسروگرد، ارغنان (جاگرم = جاجرم)، اسپنگ، مهرگان (اسپرائین)، کوجان (خبوشان = بجنورد)، پیروزشهر (نسا)، باورد (ابی‌ورد)، میهنه و سرخس است.

۲ - استان مرو:

شارستان آن مرو شاهگان بوده. شهرها و روستاهای آن: مرو رود، سنگ، دندانگان، کشمیهن، کیرنگ، زرگ، آمل، زم، اخسیک.

۳ - استان هرات:

شارستان آن شهر هرات بوده است. شهرها و روستاهای آن: پوشنگ، مالان، کروح، نشان، خیشار، استریان، آونه، اسپراز، آذرشکر، کوران، کوشک، کواشان، بعشور، باهن (بامنگ)، کوفان-آباد، کوفا، پشت، سیم‌کوه، آبشین و شورمین است.

۴ - استان بلخ:

شارستان آن شهر بلخ بوده. شهرها و روستاهای مهم آن: گوزگانان، گرزوان، میمنه، گندآور،

۱ - سروکشم در این شهر بوده و می‌گفتند نهال آنرا زردشت بدست خود نشانیده بوده به فرمان متوکل عباسی در سال ۲۴۲ هجری بریده شد.
۲ - نام این شهر را امروز بناسبت گورشیک حیدر پیشوای درویشان حیدری (ترت حیدریه) می‌خوانند.
۳ - نام این شهر امروز بناسبت گور شیخ جام معروف به زندپیل (ترت جام) خوانده میشود.

پاریاب ، اشپورگان ، انبار ، اندخوی ، بامیان ، پنجپیر ، خلم ، سمنگان ، اندراب ،
وروالیگ و تالگان که از تخارستان است .

سرزمین وراود :

۱ - استان سغد :

شارستان آن شهر بخارا بوده .
شهرها و روستاهای آن : سمرقند ، بدخشان ، گلاوگان ، بنم ، فربر ، ودار ،
گرمینی ، دبوسی ، ارینگان ، زرمان .

۲ - ختلان :

شارستان آن هلیک بوده .
شهرها و روستاهای آن : منک ، هلاورد ، اندکاراغ ، فارغر ، لاوکند ،
کاوند و تمنیجات است .

۳ - چغانیان و کوادیان :

شارستان آن شهر کوادیان بوده .
شهرها و روستاهای آن : ترمذ ، واشگرد ، کمندان ، راشت ، میله ، دارزنگی ،
چرمنگان ، کالف ، فربر ، ورغسر ، مایسرغ ، بوزگرد ، اشتیگان (اشتخن) ، کشانی ،
نخشب (نسف) است .

۴ - خوارزم :

شارستان آن شهر گرگانگ (جرجانیه) است .
شهرها و روستاهای مهم آن : خیوگ ، هزاراسب ، جگر بند ، درگان ، کات ،
کردمان ، کردران ، خواش ، ارتخشمیهن ، زمخشر و مزداهگان است .

۵ - استان اسروشنه :

شارستان آن شهر بنجی کت بوده .
شهرها و روستاهای آن : زامین ، بلاش آباد ، دیزک ، خردانگ ، خاوس
و مینک است .

۶ - استان فرغانه :

شارستان آن اخی کت بوده .

شهرها و روستاهای آن: اندکان، اشتیگان، اوزکند، مرغینان، خجنده، چاچ (تاشکند)، وینکت، اشترکت، اسپیگاب، فاریاب، شمیرام، اترار و شاورغ است. در اینجا بجاست یادآوری کنم: شیوه میله‌گراری درمرزها برای روشن‌بودن خط مرزی ازباستان‌زمان درایران رواج داشته است. چون دوسندی که دراین‌بارد نشان خواهیم داد، هردو به سرزمین خراسان و ورارود پیوستگی دارد، آنها را در اینجا باز میگوئیم.

طبری درشهریاری بهرام‌گورگوید:

«چون بهرام خاقان ترك را كشت مرزبانى برآنچه ازسرزمین ترك گرفته بود برگماشت وتخت سیمینی به او بخشید، کسانی از مردم سرزمینهای همسایه آنها، نیز آماده فرمانبری شدند و خواهش کردند بهرام میانۀ کشور ایران و ایشان مرزی پدیدار کند و او برای‌شان مرزی پدید آورد و فرمان داد در آنجا مناره‌ای برآوردند»^۱.

فردوسی درباره این داستان چنین سروده است:

بر آسود یک‌هفته لشکر نراند	زچین مهتران را همه پیش‌خواند
بر آورد میلی ز سنگ و ز گچ	که کس را ز ایران و ترك و خلیج
نباشد گذر، جز به فرمان شاه	همان نیزسیحون میانجی به راه

د - چهاريك اباختر (شمال)^۲:

درباره این بهره ازایران ابن‌خردادبه چنین گفته است:

«... (جری؟) سرزمین شمال و چهاريك کشور است. اسپهد آن درروزگار ساسانیان «آذربادگان اسپهد» نامیده میشد و ارمنستان و آذربادگان و ری و دماوند که شارستان آن شلنبه است و تبرستان و رویان و آمل و ساری و چالوس و لارز و شیز و تمیش (طمیسه) و دهستان و کلار و گیلان و پدشخوار گرازان است. در همین سرزمین بیر و تالشان و خزران و آران و اسلاو و ایر افتاده»^۳.

پیش از آغاز به شمردن استانهای چهاريك شمال یا اباختر یا آذربادگان برای روشن کردن معنی ریشه این نام باید یادآوری کرد که:

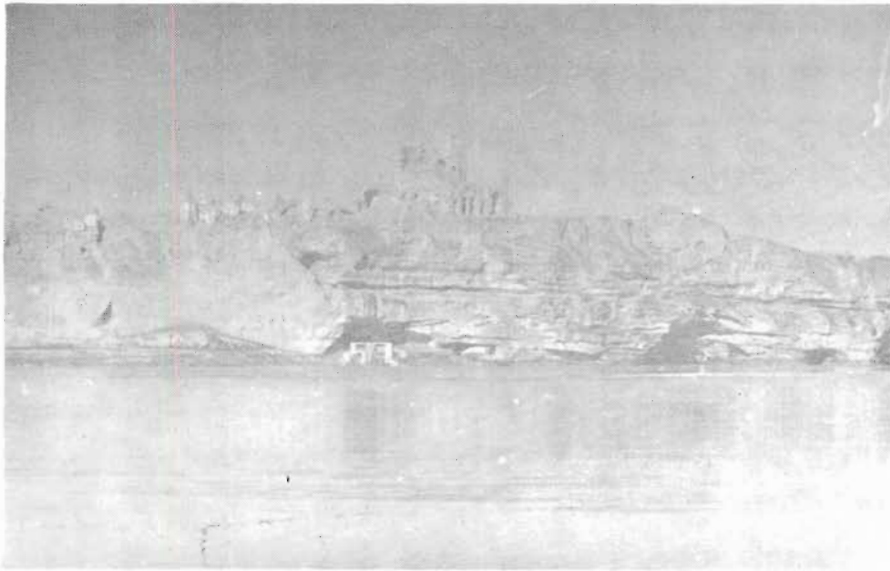
۱ - ری و دماوند و دینور و شیز و تالشان و بیر را ما ازپاره‌های سرزمین پهلویان شمرده‌ایم. چنانکه خود ابن‌خردادبه نیز پیش‌ازاین سخن زیرعنوان «سرزمین پهلویان» آنها را به همین گونه شمرده است.^۴

۱ - تاریخ‌الریسل والملوک ج ۲: ۷۶ (ج، قاهره ۱۹۶۱ م).

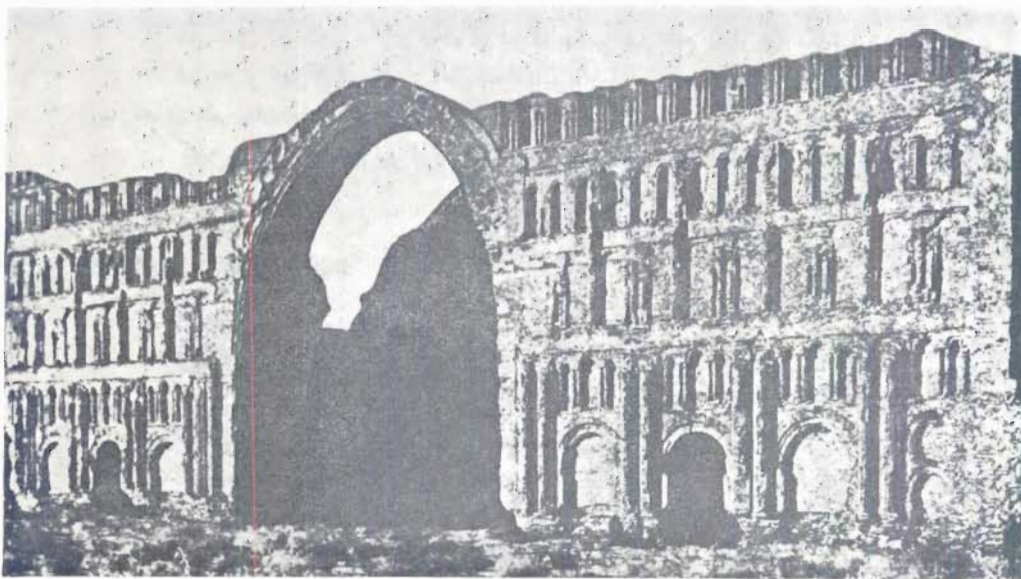
۲ - المسالك والممالك: ۱۱۸ (ج، لیدن ۱۸۸۹ م).

۳ - همان‌کتاب: ۵۷.

۴ - خوارزمی درمفاتیح‌العلوم گوید: بیله نامی است که به پنج سرزمین نهاده شده: اسپهان، ری، همدان، ماه‌نهند و آذربادگان.



دز سلاسل در شمال شوشتر پیش از ویرانی



بازمانده از ایوان خسرو در تیسفون

آنچه در اینجا گفته است از دیدگاه سازمان ارتشی و امنیتی بوده که در روزگار خسرو اول انوشروان پدید آمده بوده و او این سرزمینها را زیر نگرش اسپهبد شمال نهاده بوده .

۲ - ریشه واژه (جربی) که در کتابهای جغرافیائی نخستین روزگار اسلامی بمعنی شمال بکار رفته دانسته نشد و این واژه در فرهنگهای فارسی و عربی ناگفته مانده است.
۳ - نام آذربادگان مانند نام خراسان گذشته از معنی ویژه‌ای که داراست و نام بخشی از سرزمین ایران شهر است که شمال آن به رود ارس میزند ، در باستان زمان بمعنی خاستگاه باد زمستانی نیز بکار میرفته است . ابی‌عبدالله محمد بن احمد خوارزمی دبیر گوید : « آذربادگان خاستگاه باد شمال است . آذر از ماههای زمستانی است و باد بمعنی (ریح) . پس معنی آن میشود خاستگاه باد زمستانی . سپس واژه را عربی کرده‌اند و آذربیدجان گفته‌اند»^۱ .

اکنون می‌پردازیم به شمردن بهره‌اباختر یا آذربادگان بمعنی همگانی این واژه :

۱ - استان گرگان :

شارستان آن شهر گرگان بوده^۲ .
شهرها و روستاهای آن : استارآباد ، تمیشه ، آبسکون و دهستان بوده است .

۲ - استان طبرستان :

شارستان آن شهر ساری بوده که در کتابهای کهن بنام (ساربه) نگاشته شده است^۳ .
شهرها و شهرکهای آن : آمل ، مامطیر ، میله و برجی است ، کوهستان کارن نیز از پاره‌های طبرستان بشمار می‌آمده^۴ .
کوهستان پادوسبان نیز از تبرستان بشمار می‌آمده که شارستان آن « ارم » نام داشت و نیز کوهستان روینگ .

۳ - استان دیلم و گیلان :

شارستان آن رودبار بوده .
شهرها و شهرکهای آن : رویان^۵ ، ناتل و چالوس بوده است .

۱ - مفاتیح‌العلوم : ۱۱۵ (ج ، اروپا ، افسس تهران) .
۲ - شهری که امروز بنام گرگان شناخته است همان استارآباد کهن است که فرهنگستان پیشین نام گرگان بر آن نهاده . شهر گرگان ویران شده و آثار آن در نزدیکی گنبد قابوس هم اکنون هویدا است .
۳ - ابن‌فقیه شارستان طبرستان را شهر آمل نگاشته است . البلدان : ۲۹۳ .
۴ - المسالك استخری : ۱۲۱ (ج ، قاهره ۱۹۶۱ م) .
۵ - المسالك استخری : ۱۲۱ (ج ، قاهره ۱۹۶۱ م) .

۴ - استان آذربایجان :

شارستان آن شهر اردبیل بوده است . و این شهر را بنام «بازان پیروز» نیز میخوانده‌اند .
شهرها و شهرکهای آن : افرارود (مراغه) ، ارمیه (رضائیه) ، میانگ ، خونگ (خانه) ، ده خورگان ، خوی ، سلماس (شاپور) ، مرند ، تبریز ، برزند ، ورثان ، موغان ، جابروان و اشنه است .

۵ - استان آران :

شارستان آن شهر بردگه (بردعه) بوده .
شهرها و شهرکهای آن : اندرآب ، دربند ، بیلگان ، بردیگ ، شماخی ، شروان ، شکی و مسکد (مسقط) بوده است .

۶ - استان گرجان^۱ :

شارستان آن شهر تفلیس بوده است .
شهرها و شهرکهای آن : گنجه ، شمکور و خنان بوده است .

۷ - استان ارمنستان :

شارستان آن شهر دیبل بوده که آنرا «دوین» نیز نگاشته‌اند .
شهرها و شهرکهای آن : نشوه (نخجوان) ، چاچگان ، برکری ، آلاذ (خلاط) ، منازگرد ، بدلیس ، کالیکولا ، ارزن ، میافارگین (میافارقین) بوده است .
در اینجا بجاست افزوده شود : ایرانیان از باستان زمان برای جلوگیری از تاخت و تاز مردم دژ آگاه شمال از راه دره‌های کوهستان قفقاز ، باروئی از کناره دریای مازندران تا دریای پنت یا خزران بر آورده بودند و در هر دره که گذرگاه بود دربندی ساخته و دژی پی افکنده بودند و پادگانی برای نگهداری بارو و دربند در دژ نشانیده بودند .
تا آنجا که دانسته‌ایم ، قباد پور پیروز ساسانی و پسر او خسرو انوشروان پیش از دیگران به استوار کردن این باروی سراسری و دربندهای آن می‌پرداخته‌اند . شماره این دربندهارا در سراسر بارو که همه کوهستان قفقاز را از خاوران به خوربران می‌پیموده ، سیصد و شصت دربند نوشته‌اند . ولی هیچ‌کدام از تاریخ‌نویسان و جغرافی‌نویسان نام همه آنها را نبرده‌اند . در مثل سخن ابن‌خردادبه در این باره چنین است :
«اما دربندها ، اینها دروازه‌هایی در کوهستان قفقاز است و از آنهاست : دربند چول ، دربند آلان ، دربند شروان ، دربند لاذگه ، دربند بارگه ، دربند شمشخی ، دربند

۱ - کشوری که امروز آنرا گرجستان گویند در باستان زمان بنام ورگان و گرجان و در عربی برجان و ورجان یاد گردیده است .

سریردار ، دربند بیلان‌شاه ، دربند کاروئان ، دربند تیرسران‌شاه ، دربند لویران‌شاه ، دربند لبان‌شاه ، دربند انوشروان»^۱ .

قدامه پورجعفر زیر سرآغاز «مرزهای کشور اسلام» ، چنین آورده‌است :
«ما از شمال بسوی دست راست آغاز میکنیم و سرزمینهای پشت مرزهای همه پیرامونهای کشور را شرح میدهیم تا به مرز روم درخوربران برسیم . پس میگوئیم مرز خزران از ارمنستان تا خوارزم (شمال دریای خزر) خراسان است . چون انوشروان پور قباد پادشاه شد ، شهرهای شابران و مسکد (مستط) و شهر دربند آهنین را در ارمنستان بنیاد نهاد . ابواب ، دربندهایی است در کوهستان که هر کدام نامی دارد چون هر یک در یک راه کوهستانی ساخته شده بود ، انوشروان در هر یک از آنها گروهی از سپاهیان خود را نشانیید و آنها را نشستگان «نستجین» نامید»^۲ .

استوار بستن مرزها و به مرزدارانی نشانیدن سپاهیان در آنجاها برای نگهداری کشور از دستبرد مردمان دیگر ، از باستان زمان در ایران رواج داشته است . آثار این گونه دژهای مرزی را در وراورد ، هنوز در پاره‌ای از جاها می‌بینیم و در کتابها نیز از آنها یادمانده است .

ه - چهاریک خوربران :

ابن‌خردادبه درباره این بهره چنین گفته است :
«مغرب چهاریک کشور است و ایرانیان اسپهبد آنرا «خوربران اسپهبد» می‌نامیده‌اند»^۳ .

سرزمینهای بهره خوربران را در کتابهای جغرافیائی جاهائی نوشته‌اند که در روزگار هخامنشیان همه از پاره‌های ایران شهر بوده‌است و در زمان اشکانیان و ساسانیان گاه بگاه تیکه‌هایی از آنها از قلمرو ایران جدا میگرددیده . از این رو در آن کتابها که مابینه آنها دفترهای دیوانهای روزگار ساسانی بوده آگاهی‌های گسترده‌ای در زمینه آنها باندازه بهره‌های دیگر ایران شهر دیده نمیشود .

از سرزمین خوربران تنها پاره‌ای را یاد میکنم که در روزگار اشکانیان و ساسانیان در قلمرو ایران بوده و رودفرات آنها را از سرزمینهای غربی جدا میکرده‌است . مقدسی و دیگران برخی از این سرزمین را بنام «اقور» نیز خوانده‌اند .

۱ - استان بوداردشیر «موصل» :

شارستان آن شهر «نوگرد» بوده که در روزگار اسلامی نام آنرا به «حدیثه الموصل»

۱ - المسالك ابن‌خردادبه : ۱۲۳ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .

۲ - نیده من کتاب الخراج وصنعة الكتابه : ۲۶۰ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .

۳ - المسالك : ۷۲ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .

ترجمه کرده‌اند .
شهرها و روستاهای مهم آن : تکریت ، برطلی ، باعثیتا ، سن ، سودگانی ،
کرکوک ، داکوک و بشاپوراست .

۲ - استان نصیبین :

شارستان آن شهر نصیبین بوده‌است .
شهرها و شهرکهای مهم آن : ماردین ، دنیسر ، ارزن ، دارا ، آذرمه ،
شهرآباد(بلد) و هنره (الحضر) بوده‌است .

۳ - استان کروها (حَران) :

شارستان آن شهر کروها بوده‌است که درعربی آنرا «حَران» خوانند .
شهرها و شهرکهای مهم آن : چشمه دهانه ، رها (ادسه = اورفا)، کرکیسیا ،
آمد و سنگاراست .

و - چهاربک نیمروز (جنوب) :

ابن خردادبه زیر سرآغاز «خبرتیمن» چنین آورده‌است :
«تیمن سرزمین جنوب و چهاربک کشور است و اسپهد آن (نیمروز اسپهد)
نامیده می‌شده»^۱ .
ریشه واژه تیمن که این جغرافی‌نویس آنرا بمعنی نیمروز بکاربرده دانسته نشد .
استانهای اصلی سرزمین نیمروز درروزگار ساسانیان چنین بوده‌است :

۱ - استان حجاز و تهامه :

شهرهای مهم آن مکه و یشرب و طایف بوده‌است که زیرنگرش استان‌اربادیةالعرب
بودند و هرکدام با دست ریش سفیدان خود برپایه آئین عشیره‌ای راه برده می‌شده . مکه
با دست ریش سفیدان قریش و یشرب با دست ریش سفیدان اوس و خزرج و سران قریظه
و نضیر^۲ و طایف با دست ریش سفیدان ثقیف راه برده می‌شد .

۲ - استان یمن :

شارستان آن شهر ذمار بوده‌است .
شهرها و شهرکهای مهم آن: صنعا ، رحابه ، صعده ، خولان ، عدن و دیگرهاست .

۱ - المسالك : ۱۲۵ (ج ، لین ۱۸۸۹ م) .

۲ - المسالك : ۱۲۸ (ج ، لین ۱۸۸۹ م) .

۳ - استان مزون (عمان) :

شارستان آن ، شهر مزون بوده است .
شهرها و شهرکهای آن : شحر ، جو و صحار بوده است .

۴ - استان هگر :

شارستان آن شهر هگر بوده است که قرمطیان آنرا «الاحساء» نامیده اند .
شهرها و شهرکهای آن : خط (قطیف) ، آره ، دژ مشقر ، دژ صفا ، جواتا ،
داران که در جزیره داران نهاده بوده و جزیره های اوال (منامه) و میش ماهیگک (محرق)
که در عربی آنرا بشکل سماهیج در آورده اند .
بخش بندی که شرح آن در این گفتار به کوتاهی گفته شده ، بیشتر نگرا بر روزگاران
اشکانی و ساسانی است که در کتابهای جغرافیائی و تاریخی خاورزمین سندهائی از آن بجا
مانده است . گفتگو درباره بخش بندی ایرانشهر را در زمان باستانی تر ، به کسانی میسپاریم
که در آن زمینه ها ویژه کارند . بهر حال آنچه نوشته ایم میتواند برای جستجوها و کاوشهای
بیش از آن روزگاران ، بویژه برای گزارش آثار باستانی و خواندن سکه ها سودمند افتد .

گفتار ششم

دیوان دارائی

«خراج ستون کشورست از داد افزایش گیرد
و از ستم کاهش»

اردشیر بابکان

از هنگامی که آدمیان یاد گرفته‌اند گروه گروه با هم زندگی کنند و یکانهای هر گروهی در بدست آوردن مایدهای زندگی و دفاع از هم گروهان خود به یکدیگر یاری دهند و با یکدیگر همکاری نمایند، در حقیقت مالیاتگیری پدید آمده است. زیرا مالیات تنها نه آن چیز است که امروز بشکل پول از مردم گرفته میشود و در خزانه دولتها فراهم می‌آید و برای کارهای همگانی برپایه آئینهایی به کار برده میشود، بلکه همه کارهایی که افراد يك خانواده در باستان زمان بكمك يكديگر در بن غارها و ژرفای جنگها برای زیست همگانی خود میکردند، هر کدام يك گونه مالیات بوده است.

مالیات مانند هر چیز دیگری در این جهان، نخست در شکلی ساده و کوچک پدید آمده و رفته رفته هر چه جامعه انسانی به پیش رفت است، شکل مالیاتها و گونهها و چگونگی دریافت و خرج کردن آنها دیگر گونی پذیرفته و بهتر شده است تا چنان گردیده که امروز می‌بینیم.

در مثل هزاران سال پیش از زمان ما، هنگامی که یکانهای يك خانواده به كمك يكديگر كف غار خانوادگی خود را هموار میکردند، یا از پوست جانورانی که شکار کرده بودند برای جلوگیری از آفتاب یا باران سایه‌بانی برای نشیمن‌گاه خانواده می‌ساختند، یا

از چشمه و رودی جوئی می‌کنند تا آب را نزدیک غار یا کوخهای خود بیاورند ، یا در نزدیک غار یا کوخ خود سنگ و چوب فراهم می‌آوردند تا در هنگام تاختن جانوران با دیگر آدمیان به ایشان ، آن سنگها و چوبها را مانند جنگ ابزارها در دسترس خود داشته باشند و بتوانند به کمک یکدیگر از خانواده و کوخ یا غار خود آنچه در آنجا برای زندگی خود فراهم آورده‌اند ، دفاع کنند ، همه این گونه کارها که جنبه همگانی میداشته است ، یک گونه مالیات بوده که یکانها برای نگهداری و زیست باهمی خود بشکل کار می‌پرداختند.

در آن زمان هنوز مالیاتها نه مقدار معینی میداشته و نه شکل ویژه‌ای بخود گرفته بوده و نه در زمان ویژه‌ای دریافت می‌شده است . هر زمان یک نیاز همگانی پدید می‌آمد و افراد خانواده درمی‌یافتند برای بهتریستن یا نگهداری زندگی خود باید کاری باهم انجام دهند ، فراهم می‌آمدند و با رهبری بزرگ خانواده و ریش سفیدان تیره در انجام آن کار ، کمر می‌بستند . تا اینکه گردش ماه و سال رفت و رفته زمان برخی مالیاتها را مشخص کرد . در مثل برخاستن سیلابهای زمستانی جوئی را که به سرزمین ده آب می‌آورد پر از لای میکرد و در آغاز بهار باید آنرا لارویی کنند . یا در آغاز زمستان با کمک یکدیگر بام کوخها را باید گل‌اندود سازند تا از آسیب برف و باران زمستانی در امان مانند .

تا این زمان که مالیاتها بشکل کار پرداخت می‌شده است ، خواه آن کار برای بهبود زندگی خود تیره باشد یا پرستشگاه تیره ، برای بدست آوردن خوشنودی خدایان بیک خواه و زدودن گزند و آسیب آن گروه از خدایان که آنها را دشمن و بدخواه خود یا تیره‌شان می‌پنداشته‌اند ، سامان و آئینی نداشت .

زیرا شکل پیشرفته مالیات با پدید آمدن زندگی شهری پدید آمده و با آن همزمان است و در هر مردمی هر اندازه زندگی شهری زودتر پدید آمده است ، شکل مالیاتها زودتر پیشرفته شده و گونه گون‌تر گردیده است و گرفتن و خرج کردن مالیاتها بسامانتر شده و دارای آئین ویژه‌ای گردیده است .

برابر روایتهای منسوب به هرودت یونانی ، داریوش بزرگ نخستین شهریار ایرانیست که در این کشور برای مالیات گیری نظامی پدید آورده . در همان کتاب او شمار مالیات هریک از بیست استان شاهنشاهی هخامنشی که به دولت مرکزی داده میشد ، یاد گردیده است .

بنظر میرسد تاریخ پدید آمدن مالیاتهای سامان دار در ایران ، بد زمانهای خیلی پیش از زمانی که هرودت گفته است بالا میرود . زیرا چنانکه آثار باستانی نشان میدهد در پهنه ایران شهر آثار شهرهای بزرگ و پرستشگاههایی هست که خیلی پیش از روزگار هخامنشیان پدید آمده .

پدید آمدن شهرهای بزرگ دلیل بر آمدن مردم ایران از زندگی شبانی و کشاورزی و گام نهادن ایشان به زندگی شهری و تمدنیست و در زندگی شهری چنانکه گفته‌ایم ، بیشک نیاز به بودن مالیاتهای گوناگون هست که دارای سامان و زمان ویژه باشد . تا چنین مردمی بتوانند بر پایه درآمدهای سرچشمه‌های مالیاتی ، زندگی اجتماعی خود را راه برند و کشور

وشهرها و آنچه را دارند در برابر تاخت و تاز دیگران نگهدارند و از آن دفاع کنند. زیر نگهداری زندگی شهری نیازمند سپاه سامان‌دار است که جز بکار سیاهی‌گری بکار دیگری نپردازند و نگهداری سپاه سامان‌دار، نیاز به مال دارد و مال جز از راه مقرر داشتن مالیات‌های سامان‌دار فراهم نیاید.

آغاز مالیات‌بندی در ایران :

هر چند سندهائی که تاریخ دقیق مالیات‌بندی سامان‌دار را در ایران نشان دهد، در دست نداریم ولی چنانکه در بالا گفته‌ایم، چون آثار باستانی نشان می‌دهد که ایرانیان دست کم در پنج هزار سال پیش از زمان کنونی، از زندگی شبانی بالا آمده و به شهرنشینی گام نهاده‌اند و در میان ایشان شهر یاری پدید آمده و در شهرها پیشه‌های گوناگونی از: معماری، نختابی، پارچه‌بافی، چرم‌سازی، فلز‌گدازی پدید آمده و کارگران مزد بگیر در شهرها پدید آمده‌است، و چون زندگی شهری و پدید آمدن شهر یاری نیاز به مالیات‌های سامان‌دار دارد، بیگمان تاریخ پدیدن مالیات منظم در ایران به خیلی پیش از زمانی بالا می‌رود که در روایت‌های منسوب به هرودت آمده‌است.

در کتاب‌های شرقی اشاره‌هایی در دست داریم که پیشینه مالیات‌گیری سامان‌دار را در این کشور خیلی بالاتر از روزگار هرودت بالا می‌برد. در زیر پارامای از آنها را باز می‌گوئیم. این بلخی در فارس‌نامه چنین می‌گوید:

«... اول کیانیان کیتباد بوده‌است، نسب او یاد کرده آمده‌است در باب انساب. و سیرتی نیکو داشت سخت نیکو، و از آثار وی آنست که در ولایتها قسمت حدود و کورتها کرد و یک عشر بر غله‌ها نهاد تا در وجه لشکر کند و عمارت دوست بود»^۱.
طبری که روایت‌های خود را از روایت‌های روزگار ساسانیان برداشته‌است درباره تاریخ مالیات‌بندی در ایران چنین می‌گوید:

«... کیتباد فرمان داد ده یک فراورده‌های کشاورزی را برای روزی سپاهیان بگیرند»^۲.

از این دو روایت که مانند آنها در کتاب‌های شرقی کم نیست، چنین بر می‌آید که تاریخ برقرار شدن مالیات‌های سامان‌دار که در زمان ویژه گرفته می‌شده و برای خرج‌های همگانی مردم بر پایه آئین‌هایی بکار زده می‌شده، از زمانی خیلی باستانی‌تر از آنچه در روایت‌های هرودت آمده در این کشور برقرار شده‌است.

حتی پدید آمدن دیوان مالیات‌گیری و بخش کردن کارهای این دیوان به دوشاخه به فراخور چگونگی هر گروه از کارهای دیوانی، خیلی پیش از زمانی انجام گرفته‌است که در روایت‌های یونانی یاد گردیده.

جدا کردن کارهای اجتماعی به گروه‌های گوناگون بر پایه طبیعت هر گروه

۱ - فارس‌نامه این بلخی: ۴۸ (ج، شیراز).

۲ - تاریخ الرسل والملوک ج ۱: ۴۵۶ (ج، قاهره ۱۹۶۰).

از کارها، و ویژه کردن دستگاههای ویژه دولتی، هر یک برای انجام گروهی از کارهای اجتماعی پیشینه درازی در ایران دارد و این به وارونه آن چیز است که برخی گمان کرده‌اند: ما این گونه کارها را از اروپائیان یاد گرفته‌ایم.

محمد بن عبدوس جهشیاری که در سال ۳۳۱ هجری مرده است چنین گفته: «پادشاهان ایران را دو دیوان بود: یکی دیوان درآمدها دیگری دیوان خرجها. آنچه بدست می‌آمد به دیوان درآمدها میرفت و آنچه در راه سپاه و دیگر کارها بیرون میرفت، با دیوان خرجها بود»^۱.

همین نویسنده درباره گروه‌بندی کارهای اجتماعی و سپردن هر گروه از کارها به یک دیوان ویژه، روایتی دارد که انجام این به‌سازی را در ایران به لهراسب کیانی نسبت داده است:

«نخستین کسی که مردم را به چهار گروه بهر کرد و دبیران را گروه به گروه ساخت و خانه برای ایشان برآورد، جمشید پور و یونگهان بود. لهراسب پور کیفرخان پور کاوس نخستین کسی است که دیوانها را پدید آورده و کار مالیات‌گیری و شمارگری را استوار ساخته و سپاه برگزیده و درآباد کردن زمینها کوشیده و دریافت خراج را برای روزی سپاهیان مقرر داشته و شهر بلخ را ساخته است»^۲.

این بلخی نیز جدا کردن دیوان درآمدها را از دیوان خرجها به گشتاسب شاه نسبت داده است چنانکه در شهریاری او گوید:

«... و دو دیوان دیگر نهاده‌اند یکی دیوان خراج و دیگری دیوان نفقات. چه هر چه دخل بودی به دیوان خراج اثبات و ضبط کردند و هر چه خرج بودی و مواجب لشکرها و حواشی و دیگر اخراجات به دیوان نفقات رجوع بودی»^۳.

سازمانهای مالی کشور چنانکه سندهای بازمانده گواهی میدهد، در روزگار اشکانیان و ساسانیان بسیار گسترده و پیشرفته بوده و برای راه بردن هر گروه از کارهای مالی نیز دیوانهای ویژه‌ای پدید آورده بودند که کارها در آنها بر پایه آیینهای استواری روان میگرددیده است.

برای اینکه خواننده کتاب سخن را گزافه‌آمیز نشمارد، نخست برخی از گفته‌های شهریاران ایران را درباره ارج کارهای مالیاتی دولت باز می‌گوییم. سپس جستار را در زمینه سازمان دیوانهای مالیاتی و گونه‌های مالیاتها و تاریخ آنها در ایران دنبال خواهیم کرد. جهشیاری گوید:

(گشتاسب به دبیرانش میگفت: شیوه پرهیزگاری را نگهدارید و در هر کاری که به شما سپرده میشود به امانت رفتار کنید)^۴.

- ۱ - الوزراء والكتاب: ۳ (ج ۱، قاهره ۱۹۳۸ م).
- ۲ - الوزراء والكتاب: ۶ (ج ۱، قاهره ۱۹۳۸ م).
- ۳ - فارسنامه: ۵۸ (ج ۱، شیراز).
- ۴ - الوزراء والكتاب: ۶ (ج ۱، قاهره ۱۹۳۸ م).

همین نویسنده دربارهٔ دل‌بستگی شاهنشاهان ایران به دادگری در مالیات‌گیری چنین آورده است :

«خسروان ایران پس از انوشروان به مالیات‌دهندگان می‌گفتند : هر کس از شما دوست ندارد مالیات خود را به کارداران ما پردازد ، در خزانه‌مان بروی او بازست و میتواند خود به آنجا به پردازد»^۱ .

جهش‌یاری از یک اندرزنامه شاپور پور اردشیر چنین بازگفته است :

«بدان که استواری شهر‌یاری به فرونی خراج است و فرونی خراج به فرونی آبادانی و رسیدن به چنین آرمانی نیازمند بهتر کردن حال کشاورزان است از راه دادگری و یاری‌دادن به ایشان . زیرا هر چیزی انگیزهٔ چیز دیگری است . چنانکه تودهٔ مردم ابزار نیرومندی بزرگانند و هر گروهی به گروه دیگر نیاز دارد . پس برای اینگونه کارها از میان دبیران خود بهترین کس را از یاکان و توانایان روشندل برگزینید و بهر کدام همان کاری را سپارید که در آن مهارت دارد و میتواند آنرا نیک انجام دهد . سپس اگر از او خیانتی دیدید سر او را بکوبید و در کیفیتش سخت گیرید» .

«بر سر زمین‌هایی که درآمد بسیار دارد ، جز یکی که بلندآوازه و والا پایگاه باشد مگمارید . هیچگاه یکی از فرماندهان سپاه را که ایشان برای جنگ آماده شده‌اند و سپری در برابر دشمنان کشورند ، بکار مالیاتی مگمارید . زیرا اگر یکی را گماشتید و از او خیانتی یا کوتاه‌کاری دیدید ، اگر از رفتارش چشم پوشید و مال را به او بخشید ، این رفتار تان تباه کردن داری کشور و زیان زدن بمردم و سبب آشفتگی کارها گردد . اگر او را بر کاری که کرده‌است کیفر دادید ، شکوه سپاه‌گیری او را برده و دلش را پراز کینه ساخته‌اید و این رفتار است که از حزم بدورست . از دگرسو هر گاه سپاهیان جز از راهی که عادت به آن دارند مال فراچنگ آورند ، دل‌بستگی ایشان به مال جهان بسیار گردد و عادت کنند برای بدست آوردن مال به جز آن راهی که باید از آن بهره‌مند شوند ، روی آورند . بدانید هیچ چیز از بیخبری شهریاران از رفتار زیردستان و آنچه میکنند و رها کردن شیوهٔ پادشاهان دادن به نیکوکاران و کیفر دادن به بدکاران در تباه کردن کشور زیانمندتر نیست ، پس در رفتار و شیوهٔ کردار کارداران خراج بسیار جستجو کنید و برای رسیدن به این آرمان باید کارآگاهان بسیار معتمدی برگزید»^۲ .

عبدالله بن مسلم دینوری از کتاب چند هزار برگی آئین‌نامه و تاج‌نامه سخنانی در زمینهٔ شیوهٔ مالیات‌گیری و خرجها آورده‌است که ترجمهٔ برخی از آنها را در زیر می‌آورم تا دانسته شود که ایرانیان دست کم در روزگار اشکانی و ساسانی تا چه پایه در کارهای اجتماعی بالا رفته بودند . از آنهاست :

«درنامهٔ ابرویز به پسرش شیرویه آمده‌است : برای کارهای مالیاتی یکی از سه تن را بگزین : مردی که دعوی پرهیزگاری در دین دارد و در مال زهدی مینماید . چنین

۱ - الوزراء والكتاب : ۷ (ج ، قاهره ۱۹۳۸ م) .

۲ - الوزراء والكتاب : ۵ (ج ، قاهره ۱۹۳۸ م) .

کسی ناچار با فرودستان به داد رفتار کند و با زیردستان خود به انصاف . درآبادی بکوشد و درآمدها را افزایش بخشد . اگر چنین کسی ترسید و پرهیزگاری نکرد ، باری خیانت او اندک است و افزایشی که به درآمدها داده بسیار . زیرا او همیشه خواهد کوشید تا پرده ریا از رخسارش به یک سو زده نشود و خیانتی که میکند همواره پوشیده ماند . هر زمان از چنین کسی خیانتی هویدا شد ، توانی او را کیفر دهی و نیز در برابر افروندن به درآمدها پاداشش دهی . اگر چنین کسی روزی بی باکی کرد و پرده ریا را پاك درید ، او را توانی شکنجه داد و مالش بستانی و به زندانش توانی افکند .

« یا یکی که در کار خراج داناست و از مال بی نیاز و از خرد بهره مند . چنین کسی را دانائی پراگیزد که در گرفتن خراج میانروی کند و درآباد کردن کنتزارها بکوشد و با کشاورزان خوش رفتاری کند . بینا زیش از مال ، او را به امانت داری و ادارد و خردش به دوری کردن از آنچه برایش زیانمندست و روی آوردن به آنچه سودمند .

« یا یکی که در کار خراج داناست و درستکار هم هست . بر چنین کسی راه روزی را گشاده دار . زیرا او از تهی دستی چیز اندک را بسیار داند و ارج روزیش را بشناسد . دانائی او خراج را افزایش بخشد و پرهیزگاریش او را از خیانتگری بازدارد^۱ .

همو آورده است :

« یکی از پادشاهان ایران هر زمان با مرزبانان خود به رایزنی می نشست و در اندیشه ایشان کوتاهی میدید ، کاردارانی را که مأمور پرداختن روزی ایشان بودند فراموش خواند ، و کیفر میداد . باو گفتند : مرزبانان کوتاهی کرده اند تو ما را کیفر میدهی ؟ گفت : آری . از آنجا در رایزنی به خطا افتاده اند که اندیشه ایشان در بند نان بود و چون پایشان دل بودند بر راه خطا رفتند . زیرا گفته اند : اندیشه آدمی آن زمان خطا نمیکند که از دغدغه نان آزاد باشد .

همین نویسنده باز از زبان خسرو پرویز خطاب به خزانه دارش گفته است :

« آنچه به خزانه درمی آید در دفترهایت بنگار و شمار آنچه را بیرون میدهی نگهدار . آنچه را میستانی همواره به یاد دار و آنچه را میدهی به دیده گیر . هیچگاه فراموش کاری تو را از آمار گیری باز ندارد و تنبلی از پیش بردن کارها . خرج شدن اندک قیراط را در راه ناحق سبک مگیر و هیچ پول کلانی را در راه حق بزرگ مشمار . همگی این کارها را که گفتم باید با آگاهی من انجام دهی^۲ .

دینوری باز آورده است :

« در نامه پرویز به پسرش شیرو به آمده : از کیفر خیانت کوچک مانند خیانت بزرگ چشم میبوش . زیرا اگر زیردستان از گناهان کوچک بیم داشتند ، از گناه بزرگ پرهیز کنند . برای کم شدن يك دینار از مال خراج نیز پشرو هش کن و هیچ گناهی را به بزرگی گناه خراج شکنی مدان . روزی هیچ کس را به ترزگاه روزی کسی که خراج را نیک

۱ - عیون الاخبار ج ۱ : ۴۰ (ج ، قاهره ۱۹۴۸ م) .

۲ - عیون الاخبار ج ۱ : ۴۷ (ج ، قاهره ۱۹۴۸ م) .

دریافته است ، بالا میر . بهترین پاداش را به کسی ده که خراج را با نرمی و آسانی دریافته است . همواره پایگاه چنین کسی را ، اگر پرهیزگاری کرده و آبرو و جان خود را ایمن ساخته است بالا بر و برمالش بیفزاید^۱ .

باز این قتیبه از کتاب تاجنامه ، چنین بازگو کرده است :

«در تاجنامه آمد که ابرویز به خزانه‌دارش گفته است : از تو در برابر یک درهم خیانت نمی‌گذرم و ترا به نگهداری هزاران هزار درهم نمی‌ستایم . چه با این رفتارها حق امانتی را که بگردن گرفته‌ای می‌گذاری و جان خود را نگه میداری . بدان اگر خیانت کوچکی کردی از خیانت‌های بزرگ نیز پرهیز نخواهی کرد» .

«از دو رفتار سخت دوری کن : کم بحساب آوردن آنچه میگیری و افزون نشان دادن آنچه میدهی . بدان اگر در نظرم امین نبودی ، ذخیره دولت و سرمایه آبادانی کشور و سازوبرگی که برای کوفتن سردشمنان آماده شده است و مهرها بر آن نهاده ، بدست نمی‌سپردم . پس خوشگمانی مرا در حق خود استوار ساز تا امیدهای را که از من چشم میداری بر آورده سازم» .

«هرگز نیکی را با بدی و والائی را با فرومایگی و ایمنی را با پشیمانی و امانت را با خیانت عوض مکن»^۲ .

ابن بلخی در شهریاری انوشروان گفته است :

« . . . و نایب ، مال و معاملات نگاهداشتی و این هر سه مردمانی اصیل و عاقل ، فاضل ، زبان‌دان و سدید بودند»^۳ .

پاره‌ای از نامگذاری‌ها در دیوانهای مالیاتی :

می‌دانیم که دیوانهای مالیاتی در روزگار حکومت اسلامی همان بوده است که در روزگار ساسانیان بوده و تا زمان حکومت حجاج بن یوسف ثقفی بر عراق ، نوشته‌های دفترهای دیوانی به زبانی فارسی دری بوده و در زمان او بود که به کوشش مردی بنام صالح پور عبدالرحمن که از مردم سیستان و زیر دست‌زادان فرخ دبیر خراج کار می‌کرده ، بسال ۸۷ هجری دفترها از فارسی به عربی برگردانیده شده است . با این حال دفترهای مالیاتی شهرستانها بویژه در خراسان تا دیرزمانی مانند روزگاران پیش از اسلام به فارسی نوشته می‌شده است^۴ .

برای نامگذاری‌هایی که در دیوانها بکار میرفته است ، خواه دیوان درآمدها یا دیوانهای دیگر در همین زمان ترجمه بوده است ، که معادل‌های عربی پدید آورده‌اند . با اینحال شکل فارسی برخی از این نامها ، با اندک شکستگی در زبان عربی روان مانده

۱ - عیون‌الاحبار ج ۱ : ۵۹ (ج ، قاهره ۱۹۴۸ م) .

۲ - عیون‌الاحبار ج ۱ : ۵۷ (ج ، قاهره ۱۹۴۸ م) .

۳ - فارسنامه : ۱۰۶ (ج ، شیراز) .

۴ - الوزراء والکتاب : ۲۳ و ۲۴۲ (ج ، قاهره ۱۹۳۸ م) .

بوده است. ما در این جا برخی از این نامها را می آوریم و می کوشیم تا از نگرش بر آنها، نقش سایه و روشنی از دیوانهای مالیاتی باستان زمان در نظر خواننده کتاب پدید آید.

روزنامک: دفتر بزرگی بوده که همه دریافتها و پرداختهای روزانه در آن نگاشته میشد و واژه را در زبان عربی بشکل «روزنامج» بکار برده اند.

ختمه: دفتری که گهید (خزانه دار نقدی) در هر ماه فهرست دخل و خرج را در آن مینگاشت و در آخر هر ماه حساب ماه را می بست.

ختمه کل: فهرست حساب کل یکسال.

عریضه: فهرست ریز حساب یک مالیات.

برآه: رسید پرداخت مالیات که گهید به دهنده مالیات میداده است^۱. ابن مسکویه نام فارسی رسید خزانداری را «روزاب» نگاشته است^۲.

موافته و جماعه: صورت حسابی که کاردار پس از پایان کار یکساله خود به دیوان میداده است و تا سالار دیوان آنرا نپذیرفته بود، آن فهرست را «محاسبه» می گفتند.

رجعه: صورت حساب پرداخت روزی های سر بازان در یک سر زمین.

رجعه جامعه: صورت حساب همه پرداختهای دیوان سپاه در یکسال.

چک (صک): فهرست پرداخت حقوقها و توشه ها که فرمانروا زیر آن دستبند نهاده و اجازه پرداخت داده بود.

دستبند و چک: فهرست روزیها و مزدها و خرج ابزارهای باربری و بار کشی لشکرها.

استقرار: فهرست پرداخت حقوقهای ماهانه و توشه ها و مستمری ها در هر سپاه پس از هر گونه کم و زیاد.

جریده مسجله: فهرست پرداختها پس از ثبت شدن.

فهرست: فهرست کارها و دفترها که در هر دیوان آماده میشد.

دستور: رونوشتی که از دفتر «السواد» برداشته میشد و بجائی فرستاده میگردد.

جایزه: نشانه ای که هنگام برابر کردن ریز قلمها در فهرستها با یکدیگر، جلوی هر قلم مینهادند.

اوشنگ: هر بسته دیوانی و کاغذ یا دفتر دیگری که بهم در پیچیده بسته شده باشد.

دروزن: فهرستی است که زمین پیمایان (مساحان) نتیجه کار خود را در آن گزارش می دادند.

مکس: مالیات گمرکی که در مرزها و گذرگاهها گرفته میشد.

تشگ (طسوق): بهره زمین که بر هر گونه کشته بسته میشد^۳.

اوارگ: صورت حسابی بود که ریز مالیاتی هر بده کار در آن نگاشته میشد. واژه بمعنی بازگو شده است. زیرا آنرا از روی دفتر کل مالیاتها بیرون می آوردند.

۱ - مفاتیح العلوم حواری: ۳۷ (ج . اروپا ، افست تهران) .
 ۲ - تجارب الامر ج ۲ : ۵۲ (ج . اروپا) .
 ۳ - مفاتیح العلوم : ۵۶ - ۶۰ (ج . اروپا . افست تهران) .

سازمانهای مالیاتی :

اینکه کریستن سن «واستریوشان سالار» را (ریاست اداره مالیه) شمرده به نظر درست نمی آید^۱. زیرا می بینیم که در روزگار اسلامی، «صاحب الخراج» که درست ترجمه «واستریوشان سالار» فارسی ست بکسی گفته میشده که سرپرستی کار خراج زمینهای کشاورزی را بدست میداشته است، نه همه مالیاتها را.

گیرم در یک زمانی یکی از کارداران بلندپایه دولت هم واستریوشان سالار بوده و هم هوتخته بد، چنین رویدادی دلیل بر آن نیست که این دو دیوان یکی بوده اند و سالار آنها وزیر مالیه هم بوده است.

شاخه های دیوان دارائی تا آنجا که ما میدانیم، در روزگار ساسانیان و روزگار عباسی چنین بوده است :

- ۱ - دیوان واستریوشان یا دیوان خراج زمینهای کشاورزی .
- ۲ - دیوان زمینهای دولتی یا دیوان ضیاع .
- ۳ - دیوان سرگرتنها یا دیوان الجماجم و الجوالی .
- ۴ - دیوان مکس و دهیک یا دیوان العشور و المراصد .
- ۵ - دیوان گهید که بمعنی خزانه داری نقدینه ها بوده و در عربی «دیوان الجهید» شده
- ۶ - دیوان خرجها یا دیوان النفقات .
- ۷ - دیوان ایران امارگر یا دیوان الزمام که وظیفه دار بود، حساب همه درآمدها و خرجهای کشور را نگهدارد .

چنانکه از بررسی کتابهای تاریخ و سیر و ادب روزگار اسلامی بدست می آید، همه این دیوانها تا این زمان برپا مانده بوده و آئینهایی که در آنها روان بوده کمابیش همانست که در ایران پیش از اسلام روان بوده است.

افزون بر اینها، هر یک از این دیوانها دارای شاخه حسابداری بوده که خوارزمی از آنها چنین نام برده است :

«شهر امار دبیره، یعنی حساب خراج کل کشور. کده امار دبیره، یعنی حساب دربار شاهنشاهی. گنج امار دبیره، یعنی حساب گنجها (خزانه). آهر امار دبیره، یعنی حساب اصطبلها. آتش امار دبیره، یعنی حساب آتشکدهها. روانکان دبیره، یعنی حساب اوقاف»^۲.

چنین بنظر میرسد که سالار هر دیوان کار خود را زیرنگرش بزرگ فرمدار (وزیر اعظم) انجام می داده است و سالاران دیوانها هر یک در راینیهای وابسته به دیوان خودشان شرکت میکردند.

ابوعلی بن مسکویه که در بزرگی مسلمان شده و خزانه دار پناه خسرو ملقب

۱ - ایران در زمان ساسانیان، ترجمه: ۱۱۸ - ۱۱۹ و ۱۲۸ و ۱۴۳ (چ، تهران).
۲ - مفاتیح العلوم: ۱۱۸ (چ، اروپا، افست تهران).

به عضدالدوله بویه وند بوده است، درداستان وزیری دوم علی بن عیسی یك آئین مالی را که در دیوان خزانه داری روان بوده، یاد کرده است. ترجمه سخن او چنین است:

«او ابراهیم بن ایوب را واداشت که هرچه درآمد به خزانه درمی آید و هرچه دررفت که از آن بیرون می رود، با همداستانی خزانه دار روزانه بنویسد و سرهفته نوشته را نزد او آورد تا ببیند چه درآمده و چند دررفته و چند بازمانده است. رسم بود چون صورت حساب کل را (ختمه) می ساختند، اول هر ماه آنرا به دیوان نمیفرستادند و آنرا تا پانزدهم ماه دیگر نگه میداشتند»^۱.

سرچشمه های درآمدها:

تا آنجا که سندهای تاریخی نشان میدهد، سرچشمه های اصلی مالیاتها در ایران بوده است از:

- آ - مالیات زمینهای کشاورزی و باغها یا خراج.
 - ب - مالیات بر بازرگانان و پیشه وران و صنعتگران و کارگران که آنرا سرگزیت یا باج سرانه میخوانده و در تازی آنرا به جزیه یا «مال الجماعه» ترجمه کرده اند.
 - ج - مالیات بر خرید و فروختن در بازارها.
 - د - مالیات گمرکی و دهیک که بعضی آن را عشور خوانده اند و این مالیات در مرزها گرفته میشد و نیز یك گونه از آن در برخی راههای درونی کشور گرفته میشد که میتوان بر آن نام راهداری نهاد.
 - ه - کارمزد سکه زدن زروسیم و بشیز در سکه خانه ها.
- این پنج سرچشمه، پایه درآمدهای همگانی دولت بوده است ولی گاه بیگاه درآمدهای دیگری نیز به خزانه میرسید که ناهمیشگی بود مانند:
- رشد دولت از غنیمتهای جنگی و تاوانهایی که پس از شکست دشمنان از آنها گرفته میشد. مانند دریافتی از دولت روم به نام نگهداری نربندهای قفقاز و دیگرها.
 - جریبدها که از دارائی گناهکاران به سود خزانه دولت گرفته میشد. اینها که شمردیم سرچشمه اصلی درآمدهای دولت در روزگار ساسانیان بوده است و من از هر کدام تا آنجا که دلیل بدست آورده ام، در جای خود سخن خواهم گفت.

دیوان خراج:

بزرگترین سرچشمه درآمد دولتها در روزگار گذشته، خراج زمینهای کشاورزی بوده است. از همینجاست که در سندهای بازمانده از روزگار گذشته ایران، درباره ارج کشاورزی و آباد کردن زمینها بیش از هر چیزی دیگر سخن رفته است.

سال دیوان خراج را که هم بر درآمد زمینهای دولتی می نگریسته و هم خراج

۱ - تجارب الامم: ۱۵۲ (ج، اروپا).

زمین‌هایی که دارای خداوندی بوده «واستریوشان سالار» میخوانده‌اند^۱. و این پایگاه چندان ارجمند بوده که گاهی خود بزرگ فرماندار آنرا بدست می‌داشته یا یکی از نزدیکان خود را بر آن می‌گمارده‌است.

طبری در شهر یاری بهرام گور گوید:

«در روزگار بهرام گور ماه گشنسب پسر مهرنرسه بزرگ فرمدار، سالار دیوان

خراج بوده‌است»^۲.

زمینهای کشاورزی بویژه در عراق که «دلایرانشهر» نامیده میشد و چهارپایک همه درآمد دولت در سال، از آن سرزمین بدست می‌آمد، از آن دولت بوده و کشاورزان آزادی در آنها کشت میکرده و از فرآورده‌های خود رسدی بابت مالیات و بهره زمین یا بگفته آن زمان تشک (طبق) به خزانه دولت میدادند.

با اینحال نمیتوان گفت که در آنجا هیچ زمینی که دارای خداوندی باشد نبوده یا دست کم کسانی زمینهایی را بنام «اقطاع» از دولت نگرفته بوده‌اند. داستان اقطاع دادن زمینهای کشاورزی یکی از گرفتاریهای شهریاران در همه روزگار گذشت تا پیش از انقلاب مشروطه در ایران بوده‌است. در این باره روایتهایی در دست است که نشان میدهد برخی از شاهنشاهان ساسانی، پاره‌ای از کشتزارهای عراق را به برخی از پیرامونیان خود به اقطاع داده بودند. ولی شاهنشاه در هر حال میتواند است اینگونه اقطاع‌ها را بگسلد و کشتزارها را باز دیگر به تصرف دیوان خراج بدهد.

علی پورحسین مسعودی در شهر یاری بهرام بهرامان روایتی آورده‌است که از بس زبانزد بوده مابیه یک قطعه شعر اخلاقی در فارسی نیز گردیده. چون روایت به داستان اقطاع دادن زمینها و باطل کردن اقطاعها پیوستگی میدارد، ترجمه فارسی آنرا در زیر می‌آوریم. مسعودی چنین میگوید:

«... پس از او بهرام بهرامان شهریار شد و شهر یاری او هفده سال گردید و جز این نیز گفته‌اند او در آغاز شهر یاری خود به دنبال خوشگذرانی ولذت‌گیری و شکار و گردش افتاد و در کارهای کشورش نمی‌اندیشید و بکار مردم نمی‌پرداخت و کشتزارها را به ویژه کن و کسانی که به او پیوسته بودند و چاکران و پیرامونیان خود به اقطاع داد. از اینجا بود که کشتزارهای ایران و ایران شد و از آبادکنندگان تهی گردید و کشاورزان به کشتزارهای آباد رو آوردند و آبادی جز در آنجاها که به اقطاع داده شده بود، از میان رفت چه از اینگونه جاها وزیران به ملاحظه هواخواهی پادشاه از ویرگان خود، مالیات نمی‌گرفتند و کار راه بردن کشور به یکبار بدست وزیران افتاده بود. پس چون زمینها ویران و آبادی کاهش گرفت، مال در خزانه رو به کمی نهاد و از سپاهیان آنکه توانی داشت ناتوان شد و آنکه ناتوان بود نابود گردید».

۱ - مفاتیح‌العلوم : ۵۶ - ۶۰ (ج ، اروپا) .

۲ - تاریخ‌الرسل والملوک ج ۲ : ۸۰ (ج . قاهره ۱۹۶۰ م) .

«تا اینکه روزی شاهنشاه برای شکار بیکی از گردشگاههایش رفته بود و شب فرارسیده . هنگامی که شاهنشاه در پرتو مهتاب شب به سوی تیسپون می‌راند ، موبدان موبد را برای کاری که بیادش افتاده بود ، فراخواند . وی پیش رفت و با شاهنشاه هم‌عنان شد . شاهنشاه رو به او کرد و به سخن گفتن آغازید و از او درباره رفتار پادشاهان پیشین پرسیدن گرفت . درمیانه راه به ویرانه‌ای رسیدند که پیش از آن کشتزاری بزرگ بود و در هنگام شهرباری بهرام ویران شده و اکنون جز چند بوم ، باشنده‌ای نداشت . در آن ویرانه بومی فریاد میکرد و بومی دیگر به او پاسخ میداد . شاهنشاه به موبد گفت : آیا کسی سراغ داری که زبان این پرندۀ ناآرام را که در این دل شب فریاد می‌کشد ، فهم کند ؟

موبد گفت : شهریارا . من یکی از کسانی که خدا ایشان را به فهم سخن این پرندۀ ویژه کرده است . شاهنشاه از این سخن موبد پرسیدن گرفت . گفت اگر این سخت درست ست ، این بوم چه میگوید و آن دیگری چه پاسختی به او میدهد ؟

موبد گفت : این یکی بوم ری‌ست که با بوم ماده‌ای سخن میگوید و به او میگفت : مرا از خودت شاد کام ساز تا فرزندان از ما پدید آید که خدا را بشناسند و در این جهان از ما یادگاری باشند و نام ما را زنده نگهدارند و برای ما آمرزش بخواهند . بوم ماده در پاسخ او گفت : در آنچه مرا بآن خواندی شاد کامی و خوشبختی هم‌اکنون و آینده هر دو نهاده‌است . ولی من شرطهایی دارم که اگر آنها را برآوردی خویشتن را به اختیارت خواهم گذاشت .

بوم نر گفت : چه شرطهایی ؟ ماده گفت : نخست آنکه چون خود را به اختیارت واگذاشتم و آنچه خواستی به انجام رسانیدی ، پایندان شوی بیست ده ویرانه از دیه‌هایی که در زمان این شهریار خوشبخت ویران گردیده‌است به من دهی . شاهنشاه پرسید : بوم نر چه گفت ؟

موبد گفت : پاسخ داد اگر روزگار این شهریار خوشبخت به درازا کشد ، هزار ویرانه از دیه‌هایی که ویران خواهد شد به تو خواهم داد . بگو این همه دیه‌های ویرانه را چه میکنی ؟ گفت : با داشتن آن ویرانه‌ها ، چون فرزندان ما بسیار شدند تبار ما پایدار خواهد ماند به هر یک از ایشان یکی از این دیه‌های ویرانه را به اقطاع خواهم داد . نر گفت : این آسانترین شرطی‌ست که از من خواسته‌ای . من زبان میدهم آن را به انجام رسانم و پایندان گفته خود هستم . بگو دیگر چه میخواهی ؟

همینکه شاهنشاه این سخن را از موبد شنید گفته او در اندیشه‌اش سخت کارگزار افتاد و از خواب بیدار شد و در ژرفی آنچه شنیده بود اندیشیدن گرفت و به یاد مردم افتاد و با موبد به خلوت نشست و گفت : ای پیشوای دین و اندرزگر شاهنشاه که مرا از خواب بیدار کردی و با زمودی که کار کشور و سپاه تپاه گردیده . تو مرا بر خبری آگاه ساختی که تاکنون هیچ به آن نمی‌اندیشیدم .

موبد گفت : ای شهریار خوشبخت . از خوشبختی شاهنشاه فرصت نیکی برای کشور و مردم بدستم افتاد ، به این گونه که شاهنشاه معنی سخن پرندۀ را از من جویا شد و من

مقصود خود را از زبان آن بوم به شاهنشاه گفتم .
شاهنشاه گفت : ای اندرزگر، مقصودت را برایم روشنتر بازگو و هر چیزی را که
به آن رو داری درست بنما .

موبد گفت : ای شهریار خوشبخت . شهریاری جز به آئین و فرمانبری از خداوند
و بکار بستن فرمان او شکوهمند نشود و آئین جز با شهریاری پایدارنماند . شکوه شهریاری
جز با مردان کاری بدست نیاید . فراهم شدن مردان کاری جز به مال نیست و برای بدست
آوردن مال جز آباد کردن کشور راهی نه . آبادی پدید نیاید جز به دادگری . داد
ترازوییست که خدا در میان آفریدگان خود برپا داشته و آنرا با دست شاهنشاه استوار
نگه میدارد .

بهرام گفت : آنچه گفتی راست است . روشن بگو ، از این سخنان چه میخواهی
و آنچه را در دل داری آشکارا بگو .

موبد گفت : ای شهریار تو به کشتزارها رو آورده و آنها را از دست خداوندان
اصلی که آبادکنندگان آنها بوده‌اند و خراج دهندگان و مال از ایشان بدست می‌آمده
در آورده‌ای . کشتزارها را به نوکران و پیرامونیان و بیکارگانی داده‌ای که بسرانجام کارها
نمی‌نگرند و بآنچه هم‌اکنون فراچنگ افتاد ، دل خوش کرده‌اند و سود حال را غنیمت
میشمارند و از پرداختن به آبادی باز ایستاده‌اند بی آنکه در فرجام رفتار خود بیندیشند و چون
به شاهنشاه نزدیک‌اند ، در پرداختن خراج کوتاهی میکنند . از همینجا بارسنگین خراج
بردوش کم‌زوران و آبادی‌کنندگان افتاده است . اینان نیز زمینهای خود را از فشار
ستمکاری‌ها ، رها کرده به کشتزارهایی کوچیده‌اند که خداوند زورمندی دارد . از اینجاست
که از آبادی کشور کاسته شده و درآمد خزانه کمی پذیرفته و سپاه و کشاورزان تباه گردیده‌اند
و ملت‌های دیگر که در پیرامون ایران شهرند ، چشم طمع به این سرزمین گشوده‌اند .

همینکه بهرام این سخنان را از موبد شنید سه روز در همان جا ماند و فرمان داد
وزیران و دبیران و سالاران دیوانها فراز آمدند و دفترها را آوردند و همه کشتزارها را
از دست ویژه‌گان و پیرامونیان خود باز گرفت و به خداوندان نخستین آنها برگردانید
و فرمان داد کشتزارها بر همان آئین پیشین راه برده شود و خداوندان کشتزارها به آباد کردن
آنها آغاز کردند . سرزمینها آباد شد و کشور بارور گردید و در هنگام گرفتن خراج
درآمدها فراوان و گنج آبادان و سپاه نیرومند و مرزها از مرزداران پر شد و چشم دشمن
از سرزمین ایران شهر کوتاه بریده گردید^۱ .

چنانکه از روایت مسعودی دریافته میشود ، اقطاع دادن زمینهای کشاورزی نشانه
نا توانی شهر یاری انگاشته میشده ، و آنرا کار نیکی نمی‌شمرده‌اند با این حال باز می‌بینیم
این رسم در زمان ساسانیان پاك بر نیفتاده است . چنانکه محمد پورجریر طبری گوید :
« خسرو پرویز ابله و زمینهای پیرامون آنرا (آنجا که در آغاز اسلام شهر بصره

۱ - مروج الذهب ج ۱ : ۱۵۶ - ۱۵۷ (ج ۱ ، قاهره ۱۳۱۰ ق) .

شد) بعنوان روزی، به هانی بن مسعود شیبانی که از بزرگان عرب بوده به اقطاع داده بود»^۱. درباره ارج آباد کردن زمینها در کتابهای فارسی و عربی از زبان شهریاران ایران سخنان بسیار آمده. در اینجا ترجمه برخی از آن سخنان را که در کتابهای عربی نگهداری شده است، می آورم.

اردشیر بابکان گفته است:

«نیرو جز با سپاه پدید نیاید و سپاه جز به مال و مال جز به آبادانی و هیچ آبادانی جز با دادگری و نیکو راهبری پدیدار نگردد»^۲.

باز از زبان اردشیر آورده اند:

«خراج ستون کشور است که با داد افزایش گیرد و از ستم کاهش»^۳.

در دیوان خراج شاخه‌هایی بوده که هر کدام ویژه رسیدگی به خراج یکی از سرزمینهای ایران می‌بود و چون سرزمین عراق یا دل ابرانشهر از حیث گستردگی زمینهای کشاورزی بردیگر استانها پیشی میداشت و نزدیک چهاربیک درآمد همه کشور از آن بدست می‌آمد، شاخه دیوان خراج عراق، از دیگر شاخه‌ها ارج دارتر بود و این ارزش تا روزگارن اسلامی نیز پایدار مانده بوده است.

با اینکه در روزگار اسلامی گسترش مردابهای جنوبی عراق، بسیاری از کشتزارهای خرم این سرزمین را به باتلاقهای زیانمند بدل ساخته بوده، باز ارزش مالیاتی عراق نسبت به دیگر بخشهای کشور همچنان بالا مانده بود.

ابن مسکویه از زبان دبیری جمل نام در داستان گرفتاری سوم ابن فرات چنین میگوید: «... من هنگام زندانی شدن ابن فرات هر روز ترد او میرفتم تا حالش را بپرسم. او را در هنگام رسیدن بلا، دلیرترین و پردل‌ترین مردم دیدم. روزی ابن فرات پرسید: کی وزیری را بدست گرفته؟ گفتم: ابوالقاسم بن ابوعالی خاقانی. گفت: خلیفه بدبخت شده نه من. باز پرسید: کی عهده‌دار دیوان عراق (السواد) شده؟ گفتم: محمد بن جعفر بن حفص. گفت: تیر نیک به آماج خورده است»^۴.

نرخ مالیاتهای کشاورزی:

درباره نرخ مالیاتهای کشاورزی تا پیش از بهسازی انوشروان، روایتی در دست داریم که نشان میدهد در همه جای کشور یک شیوه مالیاتی یک نواخت روان نبوده است. در این روایتها گفته شده که پیش از بهسازی مالیاتی انوشروان، دولت مالیات خود را به شکل رسدی از فراورده‌های کشاورزی برمیداشت و این همان شیوه مالیات گیری است که

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۲۰۵ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۲ - غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ۲۸۲ (ج ، اروپا) . التمثیل والمناظره : ۱۳۶ .

نمار القلوب : ۱۷۸ .

۳ - همان کتاب : ۴۸۴ (ج ، اروپا) .

۴ - تجارب الامم : ۱۲۹ (ج ، اروپا) .

در روزگار اسلامی از آن به « متاسمه » تعبیر کرده‌اند در برابر مالیات بر پهنه زمین که آنرا شیوه « مساحت » میخوانده‌اند .

تا آنجا که آگاهی داریم در ایران بویژه در سرزمین عراق تا پیش از بهسازی انوشروان ، روش همبهری دولت در فرآورده‌های کشاورزی رواج می‌داشتند است . هر چند نمیتوان باور کرد که در سراسر تاریخ دراز ایران آن هم در همه جای کشور با بودن آب و هوای گوناگون و اختلاف در مایه‌های اصلی کشاورزی ، چنین روشی بشکل یک نواخت همیشه روان بوده است .

در اینجا نخست چند روایت را که دربارهٔ نرخ خراج در روزگار انوشروان پیش از خسرو اول است ، در زیر یاد میکنیم . سپس به گفتن تاریخ بهسازی مالیاتی انوشروان خواهیم پرداخت .

طبری دربارهٔ نرخ خراج در روزگار کیانیان چنین گفته است :

« کیتباد فرمان داده دهیک فرآورده‌های کشاورزی را برای روزی سپاهیان بگیرند »^۱ .

فردوسی در شاهنامه از زبان اردشیر نیز سخن از « دهیک » میگوید :

ز دهیک که بستاندم پیش از این ز باج آنچه کم بود یا پیش از این
همی از پی سود مردم بکار به در داشتن لشکر بیشتر
بزرگی شما جستم و ایمنی نهان کردن کیش اهریمنی

فردوسی در جای دیگر از زبان شاپور اول سخن از « سی‌یک » می‌آورد و بسا این

نرخ در زمین‌های نادولتی بوده است .

ز دهقان نخواهم جز از سی ، یکی درم ، تا به لشکر دهم اندکی

باری در زمینهٔ نرخ مالیات کشاورزی در ایران شهر تا پیش از بهسازی انوشروان ، سند روشنی که نشان دهد نرخ این مالیات یا خراج در هر جا چه بوده و آیا در همهٔ کشور برای همهٔ فرآورده‌ها نرخ یکسانی بوده است یا نه ، تاکنون بدست نیآورده‌ام .

و نیز نمیدانیم نرخ خراج در زمینهای دولتی چه بوده و از چیزی که از آن گونه زمینها میگرفته‌اند چه اندازهٔ آن بابت « تشک » یا بهرهٔ مالکانه بوده که از زمینهای نادولتی گرفته نمیشد و چه اندازه بابت خراج دولت بوده که بهمان اندازه از زمینی که خداوندی میداشت ، نیز میگرفته‌اند .

ببیند این نرخها در جاهای گوناگون کشور به فراخور دوری و نزدیکی به شهر (بازار) و گونهٔ فرآورده‌ها تفاوت می‌داشته است و این نکته را در روایتهایی که در زمینهٔ بهسازی انوشروان خواهیم آورد ، آشکارا خواهید یافت .

بهسازی انوشروان در خراج :

دربارهٔ انگیزهٔ این بهسازی که در زمان شهریاری کوات اول آغاز شده است و بدست پسرش خسرو اول به پایان رسیده ، بشاری مقدسی روایتی دارد که بجاست ترجمهٔ آنرا

۱ - تاریخ الرسل والملوكت ج ۱ : ۵۶ (ج ۱ ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

پیش از هر سخن دیگری بیاوریم . او چنین گفته است :

« نرخ مالیات در روزگار باستان پیش از اسلام تا زمان کوات پدر انوشروان هم‌بهری بوده . گویند روزی کوات هنگام دنبال کردن شکاری سخت خسته و وامانده شده و از گرمی هوا از جان نومید و از همراهانش بدور افتاده بود تا سرانجام به باغی رسید و به آن درآمد . در باغ زنی را دید که کودکی نزدش بود . کوات خواستار پذیرائی شد و زن او را پذیره گردید . کوات دید کودک دست بردخت‌انار می‌برد و زن او را از چیدن انار باز می‌دارد . سرانجام کودک درخواست خود پا فشرده و یک انار از درخت چید و زن او را سخت کتک زد . کوات به زن گفت : چرا به انگیزه چیدن یک انار ناچیز بی‌بها ، کودک را چنین زدی ؟

زن گفت : سرورم . در این انار و همه این باغ شریک بزرگوار غایبی داریم و چه زشت است خیانت شریک حاضر به شریک غایب . به ویژه اگر شریک غایب دادگر و امین هم باشد .

کوات پرسید : شریک تو کیست ؟

زن گفت : سرورم ، شاهنشاه کوات را در این انارها حتی‌ست و چه زشت است خیانت نداد بزرگوار ، به دارای دادگر .

کوات به گریه افتاد و گفت : زشت‌تر از این آنست که دارای دادگر ، آن‌کسی که دادگرتربین دادگران ، او را بر بندگانش گماشته و بر کشورش چیره کرده‌است ، خیانت کند . ای زن هر زمان که لشکر فرارسیدند و فرود آمدند بنزد فلان‌کسی رو . کوات از یکی‌نام برد . پس لشکر فرارسیدند و کوات بزرگان را فراهم کرد و داستان پیرزن را برایشان بازگفت . پس از آن کوات به هیچ‌کاری نپرداخت تا کشور ایران را ببیمود و بر هر بخش خراجی بست و خراج هنگامی دریافت می‌شد که فرآورده‌ها در خرمن‌گاه فراهم میگردید^۱ .

به وارونه سخن اخیر متمدنی ، کار بهسازی مالیاتی در زمان شهریاری کوات پایان نیافته و خسرو پسر او دنباله کار پدر را گرفته و آنرا به پایان رسانیده‌است . این بلخی درباره شیوه مالیات‌گیری پیش از این زمان چنین گفته است :

« . . . در خراج نظر کرد (نوشروان) و آنرا سخت بی‌ترتیب دید . تا پیش از وی چنان بود که ازجائی سه یک موجود خراج بودی و ازجائی پنج یک و همچنین تا شش یک رسد . و رعایا از این سبب رنجور بودند . پس او به قانون واجب باز آورد به اتفاق وزیر و دیگر بزرگان . بر جهان بر این جملت که یاد کرده آید خراج نهاد :

کشته‌های غله بوم : از یک گری : خراج یک درهم سیم نقره .

زمین رز بوم : از یک گری زمین : خراج هشت درهم .

درخت خرما ی پارسی : از هر چهار درخت ، یک درهم .

خرمای دقل : از هر شش درخت ، خراج یک درهم .

۱ - احسن‌التقسیم فی معرفه‌الاقالیم : ۲۶۵ (ج ، اروپا) .

درخت زیتون : از هر شش درخت ، خراج يك درهم^۱ .
 درباره بهسازی که خسرو انوشروان بابت باج و خراج در ایران شهر روان کرده است ، روایتهای بسیاری در کتابهای عربی آمده که گلچین شده از نوشته‌های فارسی روزگار ساسانیست و چون آن روایتها هر کدام دارای نکته جداگانه‌ایست ، از اینرو من ترجمه مشهورترین آنها را در زیر می‌آورم . در پیشاپیش همه آن روایتها سروده استاد فرزانه طوس در شاهنامه یاد می‌گردد :

ز شاهان ایران که بد پیش از او بچستند بهره ز کشت و درود سه يك بود تا چهار يك بهر شاه ز دهيك بر آن بد که کمتر کند زمانه ندادش بر آن بر ، درنگ چو خسرو نشست از بر تخت عاج شدند انجمن بخردان و ردان همه پادشاهی شدند انجمن گزیتی نهادند بر يك درم بنا کشته اندر نبودی سخن گزیت زر بارور شش درم ز زیتون وز گوز وز میوه‌دار زده بن ، درم يك رسیدی به گنج وزین خوردنیهای خردامه	اگر کم بدش جاه و گر بیش از او نه رسمیست که پیش از این نابسود قباد آمد و ده يك آورد راه بکوشد که کهنتر چو مهتر کند به دریا پس ایمن مشو از نهنگ ببخشید برجای دهيك خراج بزرگان و بیدار دل موبدان زمین را ببخشید و برزد رسن گر ایدون که دهقان نگردد درم پراکنده شد رسمهای کهن بخرامستان بر ، همین زد رقم که در مهرگان شاخ بودی بیار نبودی جز این نیز تا سال رنج نکردی به باژ ، اندر آن کس نگاه
---	---

چنانکه دیدید فردوسی در بهسازی خسرو پس از پیوه‌دن کشتراها با رسن یا بگفته امروز زنجیر مساحی ، چنین گفته است :

گندم و جو : هر جریب يك درهم . و زمین ناکشته از باج آزاد بود .
 موستان به بار رسیده : هر جریب شش درهم .
 خرامستان به بار رسیده : هر جریب شش درهم .

زیتون و گردکان و دیگر میوه‌های پاییزه هر ده درخت يك درهم^۲ . تره‌بار و میوه‌های بهاری از باج بخشوده بوده است .

علی‌پور حسین مسعودی در دو کتابی که از او مانده است ، سخنانی در زمینه بهسازی مالیاتی خسرو انوشروان دارد که ترجمه آنها را در زیر می‌آوریم . وی در کتاب مروج الذهب که بسال ۳۲۲ هجری نوشته شده است می‌گوید :

۱ - فارسانه : ۱۰۷ - ۱۰۸ (ج ، شیراز) .

۲ - امام اعظم در مسئله زکات از همین نکته پیروی کرده و زکات را افزون بر غله‌ها ، بر هر میوه‌ای که میدانند و درخور پیمان کردن باشد ، واجب میدانند یعنی میوه‌های مهرگانی که آنها را توان خشک و نگهداری کرد .

«انوشروان بر زمینهای عراق بشرح زیر خراج بست :

هر جریب گندم و جو	یک درهم
هر جریب برنج	$\frac{1}{4}$ ، $\frac{1}{2}$ درهم
هر چهار خرما بن پارسی	یک درهم
هرشش خرما بن دقل ^۱	یک درهم
مویستان هر جریب	هشت درهم
خوبید هر جریب	هفت درهم

بازمانده کشته‌ها از باج بخشوده بوده است»^۲ .

همین نویسنده در کتاب التنبیه و الاشراف که در سال ۳۴۵ هجری آنرا بیابان رسانیده و با ژرفنگری بیشتری نوشته شده است ، در این زمینه چنین میگوید :

«مالیات عراق در پادشاهی نبطیها و ایرانیان هم‌بهری (مئاسمه) بود تا روزگار قباد پور فیروز ، او خواست بر هر جریبی دو درهم مالیات بندد و مردم را ملزم به مساحت کند و در ملکشان آزاد گذارد . زیرا تا پیش از او کشاورز تا هنگام برداشت فرآورده‌ها از دست زدن به آن ممنوع بود . قباد پیش از پایان یافتن این کار درگذشت و چون پسرش انوشروان به تخت پادشاهی نشست کار را به پایان رسانید و درآمد عراق در نخستین سال یکصد و پنجاه ملیون درهم یکمئتالی شد . این رسم برقرار بود تا هنگامیکه خسرو پرویز شهریار شد . او در سال هیژدهم شهریاری خود که مرکز کشورش سرزمین «هیت»^۳ بود و بالاتر از آن از شام و میانرودان بالا از آن روم بود ، چهارصد و بیست و پنج ملیون درهم یک مئتالی که بوزن هفت تائی میشود ششصد ملیون درهم از کشور مالیات گرفته است»^۴ .

محمد بن عبدوس جهشیاری که در سال ۳۳۱ هجری مرده است دربارهٔ بهسازی انوشروان چنین میگوید :

«شاهان ایران پیش از انوشروان ، میوه‌ها و غله‌ها را با مردم بهرمیکردند بیشترین بهره‌ای که میگرفتند سبک بود و کمترین آنها شتیک و در میانۀ این دونه از دیدگاه فاریابی و دوری و نزدیک کشتزارها ، از فرآورده‌ها خراج میگرفتند . پس قباد پور فیروز فرمان داد کشتزارها را به پیمانند و خرما بن‌ها و دیگر درختها را بشمارند و مردان را نیز سرشماری کنند . و بر آن شده بود مالیات معین بر آنها ببندد ولی پیش از انجام این کار درگذشت» .

«چون انوشروان شهریار شد ، کار پیمودن زمینها و شمارش درختها و سرشماری مردان را به پایان رسانید . آنگاه انجمن عامی فراهم ساخت و رای خویش را دربارهٔ نهادن مالیات معین بر جریبهای پیموده و درختهای شمرده و مردان سرشماری شده بگفت

۱ - نام خرماهای بومی عراق که نوع آن از خرماهای پارسی پست‌تر بوده است .

۲ - مروج الذهب ج ۱ : ۱۶۶ (ج ، قاهره) .

۳ - نام شهری در شمال عراق بوده است کنار فرات نزدیک به شام .

۴ - «التنبیه و الاشراف» : ۳۶ (ج ، قاهره) .

واضح‌تران رای خواست وافزود که این مالیاتها هر چهار ماه يك بهره دریافت میشود .
«انوشروان سه بار سخن خود را تکرار کرد و مردم خاموش مانده بودند ، پس از آن مردی از میان انبوه ایشان برخاست و گفت: شهریارا : می‌خواهی مالیات پایدار بر آدمی میرنده که هر زمان در جنگال مرگست و کشته‌ای که خشک میشود و جوئی که آب از آن بریده میگردد و چشمه‌ای که فرو می‌نشیند ، بر بندی ؟»

«خسرو پرسید این بدبخت شوم از کدام گروه مردم است ؟ گفت : از دبیرانم . خسرو به دبیران گفت : چندان با دواتها اورا بزنید تا بمیرد . پس دبیران برای اینکه خود را ناهمداستان او نشان دهند ، اورا چنان زدند تا مردا . دیگران گفتند : ما با آنچه شاهنشاه پسندیده است خشنودیم و بر گونه‌های غلدها و خرمانها و درختها خراج بستند»^۲ .
محمدبن جریر طبری در تاریخ خود از بهسازی مالیاتی انوشروان گسترده‌تر سخن گفته است . او میگوید :

«پادشاهان ایران تا پیش از شهریاری خسرو در خراج گیری از شهرستانی سیک و از شهرستانی چهاربک و از شهرستانی پنجبک و از شهرستانی شش‌بک می‌گرفتند . به فراخور فاریابی و آبادی آنها و سرگزیت نیز چند معینی میداشت . پس قباد پوربیروز در پایان پادشاهی خود فرمان داد کشتزارها را به پیمایند از کوهستان و جلگه ، تا بر آنها خراج پایدار ببندند . کشتزارها را پیمودند و خرمانها و درختان زیتون و سرها را شمردند . پس فرمان داد دبیران از آنها فهرستی در بیاورند و بارعام داد و سپس فرمان داد يك دبیر فهرستهایی را که از پیمودن کشتزارها و خرمانها و زیتونها و سرها آماده کرده‌اند ، برای مردم بخوانند و دبیر آنها را بر خوانند» .

«خسرو گروهی از دانایان و معتمدان را فراهم آورد و فرمان داد در فهرست کشتزارها و شمار خرمانها و درختان زیتون و سرها بنگرند و بر هر کدام باندازدای که توان آن باشد خراج بندند به گونه‌ای که آسایش کشاورزان و پیشه‌وران در آن باشد و فهرستها را به او بدهند» .

«پس هر يك از ایشان به فراخور دانایی خود سخنی گفت تا اینکه میان خودشان کار را راست کردند و همداستان شدند که خراج بر چیزهایی نهند که زندگی مردم و ستور را نگه میدارد و آنها : گندم و جو و برنج و مو و بونجه و خرما و زیتونست . پس :

بر هر جریب از کشتزار گندم و جو :	يك درهم
بر هر جریب از موستان :	هشت درهم
بر هر جریب بونجه یا خوید :	هفت درهم
بر هر چهار خرما بن پارسی :	يك درهم

۱ - درستی این روایت شک‌پذیرست . چیزی که هست بی‌گمان دبیران شکل مالیاتی پیش از این بهسازی را که اختیار گسترده‌تری به ایشان میداده و درهای دخل نامشروع بر رویشان گشاده بوده ، بهتر می‌پسندیده‌اند .

۲ - الوزراء والكتاب : ۴ (ج ، قاهره ۱۹۳۸ م) .

برهرشش خرما بن دقل : يك درهم
برهرشش درخت زيتون : يك درهم

مالیات نهادند و برخرمانهای پراکنده خراج نبستند»^۱.

«و چون به جز بر آن هفت گونه کشته و درخت باج نبستند مردم در معیشت نیرو گرفتند. پس خسرو گفت: ما چنان دیده‌ایم که براین بیموده‌ها ازخرمانها و زيتون مالیات م‌تطوع بیندیم و آنرا درسه نوبت درسال دریافت کنند تا همیشه مال درخزانه فراهم باشد و اگر درجائی ازکشور یا مرزی ازمرزها، شکافی پدیدآمد که از آن ناخشنود بودیم و نیاز باشد با پراکندن مال آنرا بیندیم، مال در دسترس ما آماده باشد و درچنان حالی نیاز نیفتد دست بگرفتن مالیات درازکنیم. هیچیک ازباشندگان رائی ننمود و سخنی نگفت. خسرو سه بار سخن خودرا تکرار کرد پس مردی از میانۀ ایشان برخاست و گفت: شهریارا. خدا ترا پاینده داراد آیا خراج پایدار بر آدمی که میمیرد و کشته‌ای که خشک میشود و جوئی که پرمیگردد و چشمه یا قناتی که آب از آن بریده میشود، خواهی بست؟».

«خسرو گفت: ای بدشگون مزاحم تو از کدام گروهی؟ گفت: یکی از دبیرانم. خسرو گفت: او را با دواتها چندان بزنی تا بمیرد. و مردم گفتند: شاهنشاها: ما به این خراج که بر ما بسته‌ای خرسندیم. سپس آنانکه به واری فهرستهای مالیاتی گمارده شده بودند، فهرست مالیاتهایی را که درنهاده شده بود، به عرض خسرو رسانیدند. خسرو آنها را پسندید و فرمان داد مالیاتها درسه بهره درسال گرفته شود هر بهره در چهارماه و آنرا «ابراسیار» نامیدند به معنی: کار پسندیده شده»^۲.

«خسرو فرمان داد فهرستهای مالیاتی را در چند نسخه آماده کنند. يك نسخه را در دیوان نزد خودش نهادند و يك نسخه را نزد کارداران خراج فرستاد تا بر پایه آن خراج را دریافت کنند و يك نسخه را برای دادوران شهرستانها فرستاد و فرمان داد دادوران بر رفتار کارداران خراج بنگرند و نگذارند بیش از آنچه در فهرستها آمده است از مالیات دهندگان چیزی بگیرند».

«و نیز ازهرکس که به کشته یا فرآورده‌اش آفتی رسیده بود، از مالیات او به فراخور آفت کم کنند. و نیز از کسی که مرده یا سن او از پنجاه سال گذشته گزیت نگیرند و گزارش کارهایی را که میکنند برای او بنویسند و نیز نگذارند کارداران از کسیکه سالش از بیست کمتر است گزیت بگیرند»^۳.

«اینها همان مالیاتهاییست که عمر بن خطاب هنگامی که سرزمینهای ایران را گشود

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۱۵۸ - ۱۵۲ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۲ - بلعمی در ترجمۀ تاریخ طبری واژه «ابراسیار» را به همدستانی تفسیر کرده «تاریخ بلعمی» : ۲۵۰ (ج ، تهران) . بنظر ما معنی واژه کار پسندیده است چنانکه خود طبری آنرا «الامر المراضی» معنی کرده . واژه ازسه تیکه (ابر = بر) و (اسی از ریشه آسودن) و پسوند (از) ساخته شده .

۳ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ . ۱۵۲ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

از آنها تقلید کرده و فرمان داده زمین را بشمارند. تفاوت این بود که عمر بر زمینهای ناکشته نیز مالیات بست بهمان اندازه که بر کشته‌ها بسته بود و نیز بر هر جریب گندم و جو يك قفیز یا دو قفیز مالیات جنسی نیز افزود و توشه سرمازان را از آن میداد».

احمد بن داود معروف به ابوحنیفه دینوری که در سال ۲۸۷ هجری در گذشته است نیز در این باره سخنی دارد که ترجمه آنرا بر آنچه آورده شد می‌افزایم. ابوحنیفه گوید: «گفته‌اند: پادشاهان بر فرآورده‌های زمین بهره معینی بسته بودند که سیک و چهاریک تا دهیک فرآورده‌ها بود، به فراخور دوری و نزدیکی هر کشتزار به شهرها و باروری زمین. قباد بر آن شده بود این شیوه مالیات را براندازد و برپهنه زمین خراج بندد ولی پیش از آنکه کار پیمودن کشتزارها و شمارش سرهارا به پایان رسانند، درگذشت. و چون این کارها پایان پذیرفت، نوشروان دستور داد دبیران گونه‌های کشتزارها را از یکدیگر جدا کنند و بر هر کدام خراجی درنهند و نیز سرگریت را در چهار درجه قرار داد و از تزارگان «اهل البیونات» و مرزبانان و اسواران و دبیران و کارکنان دربار شاهنشاهی سرگریت را برانداختند و نیز از کسی که سال او به بیست نرسیده یا از پنجاه گذشته است. فهرستهای مالیاتی را در سه نسخه نوشته‌اند. خسرو يك نسخه را در دیوان نزد خود نگهداشت و يك نسخه را به دیوان خراج فرستاد و نسخه دیگر را نزد دادور هر شهرستان. تا دادوران کارداران مالیاتی را بر شیوه آن دستورها و ادارند و از ستمکاری بازدارند. خسرو فرمان داد خراج در سه بهره گرفته شود و خانه‌ای که مالیاتها را به آن میدادند «سرای سه مرگ» (سرای سمرج) نامیدند که معنی آن سه بهره خانه است و این همانست که امروز آنرا «سمرج» گویند. و نیز در معنی این واژه گفته‌اند که تفسیر آن (شمار خانه) است. زیرا «شمر» در فارسی بمعنی حسابست و این واژه در زبان فارسی تا امروز شناخته است. چنانکه گزیت را «شمره» یا «ش» به معنی حساب نیز گویند».

«نوشروان از بینوایان و بیماران سرگریت را بر انداخت و نیز خراج غله را از کسانی که گرفتار افتزدگی شده بودند. بر همه این کارها مردمان معتمد دادگری بر گماشته بود، تا آنکه مالیاتها را بر شیوه دادروان دارند»^۱.

از کتابهای فارسی روزگار ساسانیان یکی کتابی بوده به قلم خود انوشروان که آنرا در روزگار عباسی بنام «سیره انوشروان» به عربی ترجمه کرده‌اند و ابوعلی مسکویه بخشی از آن را در کتاب تجارب‌الامم خود برایمان نگه داشته است و من آن بخش را بفارسی ترجمه کرده‌ام که زیر نام «رفتارنامه انوشروان» در مجله بررسی‌های تاریخی شماره ۵ - ۶ سال چهارم به چاپ رسیده است. در آن کتاب انوشروان درباره بهسازی مالیاتی خود سخنانی گفته است که آنها را در دنباله روایتی که بازگفته‌ام، می‌آورم.

انوشروان در رفتارنامه‌اش در زمینه بهسازی مالیاتی چنین گفته است:

«چون بر آن شدم از حال رعیت خود جستجو کنم و در بر انداختن رنج و ستم

۱ - (الاخبار الطوال: ۷۳ ج، قاهره).

از ایشان بکوشم و سنگینی بار خراج را سبک سازم که گذشته از کرفه کاری که در آن هست ، سبب آراستگی شهریاری و بینمیزی کشاورزان خواهد بود ، و نیز میدان اختیار هر استاندار را در گرفتن خراج هر زمان که نیاز افتد ، روشن کنم ، انجمنی از خراج بگیران و خراج - دهندگان فراهم آوردم .

«راز در آمیختن ایشان این بود که میخواستم مالیاتها استان به استان و شهرستان به شهرستان و بخش به بخش و روستا به روستا و دیه به دیه و مرد به مرد تعیین گردد» .
«برای دریافت مالیاتها کاردارانی برگماردم که نزد من معتمد و امین بودند و در هر شهر با هر کاردار امینی برگماردم تا بر کردار او درنگرد و نیز فرمان دادم قاضی هر شهرستان رفتار کاردار شهرستان خود را به پاید» .

«همچنین فرمان دادم هر زمان مالیات دهندگان نیازمند شدند چیزی را به من گویند به قاضی شهرستان خود که برایشان گماردهام بگویند و نیز مالیات خود را در پیشگاه قاضی به پردازند و رسید از او بگیرند . قاضی باج کسی را از ایشان که مرده است نخواهد و نیز باج کسی از نوجوانان ایشان را که بمردی نرسیده است . سپس قاضی و دبیر شهرستان و شهردار «امین‌الهدی» و کاردار حساب خود را به دیوان ما بفرستند و در این باره به همه جا نامه‌ها نوشتم»^۱ .

«انوشروان فرمان داده زمینهایی که خداوندان آن از میان رفته بود از خزانه دولت آباد سازند و در سراسر کشور يك ارش زمین ناآباد نماید . او میگفت : آبادانی زندگیت و ویرانی مرگ ، کسی که آبادانی را ویران کند مانند کسیست که آدمی را بیجان کرده است»^۲ .

فردوسی در این زمینه سروده است :

گزیت و خراج آنچه بد نام برد	به سه روزنامه به موبد سپرد
یکی آنکه در دست گنجور بود	نگهبان آن نامه دستور بود
دیگر تا فرستند بهر کشوری	بهر کرداری و هر مهتری
سه دیگر که نزد یک موبد برند	گزیت سرو باره‌ها بشمرند

چنانکه گفته شد بزرگترین و بارورترین سرچشمه مالیاتی در ایران باستان خراج زمینهای کشاورزی بوده است . از این رو شهریاران در آباد کردن زمینهای کشاورزی و کمک به کشاورزان و کوتاه کردن دست ستم از سرآنان هر کدام به فراخور خرد و توان خود ، کوشش بکار می برده‌اند .

همانگونه که در روایتهای گذشته دیدید ، از زمینهایی که ناکشته میماند حتی پس از آنکه در روزگار انوشروان خراج بر پهنه زمین بسته شده ، مالیات نمی گرفتند . هر زمان به کشته‌ها زیانهای از آفت حیرسید به فراخور آن زبان از مالیات کشتزارها کم میکردند .

۱ - مجله بررسیهای تاریخی شماره ۶/۵ سال چهارم : ۲۴۱ - ۲۴۳ (چ ، تهران ۱۳۴۸ خ)

۲ - غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ۶۱۰ (چ ، اروپا) .

فردوسی در شهر یاری فیروز پور یزد گرد که هفت سال پیای خشک سالی شده بود گوید :

شهنشاه ایران چو دید آن شگفت خراج و گزیت از جهان برگرفت
ثعالبی نیشابوری درباره این خشک سالی چنین گفته است :
« چون در آغاز کارش خشک سالی تا هفت سال کشید و نزدیک بود او را نابود
و شهر یاریش را تباه سازد او بردباری میکرد و نیک رفتاری مینمود تا از مردم دلجوئی
کند و با دلسوزی ایشان را راه برد . از این رو خراج را از مردم بر انداخت و ایشان را
از انبارداری «احتکار» بازداشت و فرمان داد در دیوانها را ببندند و در بخشش را
برینوایان و نداران باز کرد و بجهت کارداران خود در خراسان و عراق و پارس و خوزستان
و دیگر بخشهای کشور نوشت که آنان نیز به همان گونه رفتار کنند که او در پایتخت کرده
است و در خوردنیها مواسات کنند و جان مردمان را نگهدارند»^۱ .

طبری نیز در پادشاهی همین شهر یار درباره خشک سالی که پدید آمده بود میگوید:
« پس از آن دستور نوشت هر کس انباری یا گورکی^۲ یا غله‌ای یا چیز دیگری
از خوردنیها دارد بیرون آورد و در اختیار مردم نهد و خویشتن را گرامیتر از دیگران بگیرد .
باید حال دارایان و نداران و بزرگان و فرودستان یکسان باشد . او آگهی داد اگر شنیدیم
از مردم يك شهر یا يك ده یکی از گرسنگی مرده است همه مردم آن شهر یا ده را کیفر
خواهم داد»^۳ .

فردوسی در این باره چنین سروده است :

گر ایدون که باشد زبان از هوا نباشد کسی پسر هوا پادشاه
چو جائی به پوشد زمین را ملخ شده سبزه کشتند آن به شیخ
تو از گنج تاوان آن باز ده بکشور ز فرموده آواز ده
همچنین برای اینکه بتوان مالی کشاورزان برای آباد کردن زمینها افزوده گردد،
آئین چنین بود که بکشاورز پول و ابزار کار و تخم از دیوان بوام دهند و چون فراورده
او بدست میآمد و امها را پس میگرفتند .

در این زمینه سخنانی بسیار در شاهنامه فردوسی آمده است که از آنهاست :
گر ایدون که دهقان بود تنگ دست سوی نیستی گشته کارش زهست
بدای ز گنج آلت و چارهای نماندی که پایش برفتی ز جای
طبری در این زمینه آورده است :

« در زمان پیروز پور یزد گرد که مردم گرفتار خشکسالی شدند ، پیروز فرمان داد
بر کسی گزیت و خرج پذیرائی و بیگار نباشد . او مردم را بخود وا گذاشت تا هر مرد در راه

۱ - غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ۵۲۲ (ج ، اروپا) .

۲ - گورک گوید ایست که در جای ختنگی میکنند و گندم و جو را با خوشه در آن مینهند
و سر آنرا با گل میگردانند . این واژه در همین معنی هنوز در دیهه‌های پارس زنده است .

۳ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۸۳ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

بدست آوردن قوت خود بکوشد»^۱ .

فردوسی دربارهٔ کمک به کشاورز بینوا از زبان شاپور گفته است :
وزا داد باید دو و چهار دانگ چو شد گرسنه ، تا نیاید بیانگ
کسی کو ندارد بر و تخم و گاو تو با او بتندی و زفتی مگاو
بخوبی نوا کن مر اورا بدگنج کس ار نیستی ، تا نیاید برنج
ثعالبی نیشابوری نیز از این گونه روایتها چندی آورده است که از آنهاست :
« به هر کس که بر آباد کردن زمینش توانا نبود از خزانه وام میدادند تا بتواند
راه زندگی خود را هموار سازد»^۲ .

طبری در شهر یاری خسرو اول پس از فرونشاندن آشوب مزدکیان گوید :
« . . . فرمان داد جوپها را لاروبی وقتاتها را پاك كنند و به آبادی کنندگان
وام دهند و ایشان را نیرو بخشند و نیز فرمان داد هر جبری که بریده شده بسته شود
و هر پلی که شکسته بر آورده و هر دیهی که ویران گردیده چنان آبادان شود که به بهترین
حال در آید»^۳ .

با این حال کمتر می شده سالی همهٔ مالیاتها بی کم و کاست دریافت شود و گاه بگاه
بخشی از مالیاتهای یکسال نادریافته میماند . از این رو در آن زمان یکی از کارهای دیوان
خراج رسیدگی و دریافت مانده‌های مالیاتی (بقایا) بوده است .
گاهی شاهنشاهان ایران به خجستگی پیروزی بردشمن و گرفتن تاوان جنگ
کالانی که از دشمن بدست می‌آورده‌اند ، مانده‌های مالیاتی یا بخشی از مالیات یا همهٔ مالیات
یکسال را می‌بخشوده‌اند .
اردشیر بابکان به خجستگی تاج‌گذاری خود در فرمانی باج را از کشور برداشته .
در آن فرمان چنین آمده است :

« از اردشیر ، درخشنده موبد ، شاه شاهان ، جانشین بزرگان بد : فتیهان که بار
دین را بردوش دارند و اسواران که نگهداری کشور با ایشان است و دبیران که آرایه
دولت‌اند و کشاورزان که آبادکنندهٔ روستاها بید . درود بر شما باد .
« خدا را سپاس که ما تندرست هستیم و از روی نیکخواهی باجی که بر رعیت بود
برداشتیم»^۴ .

باج بخشی به خجستگی تاجگذاری يك آئين هميشگی بوده چنانکه طبری در
شهر یاری بهرام گور گوید :
« بهرام گور پس از بدست گرفتن شهر یاری ، فرمان داد مانده‌های خراج را از
خراج گزاران نگیرند . اورا آگاه کردند که مانده‌ها هفتاد هزار درهم است . گفت : آنرا

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۱۰۱ (ج . قاهره ۱۹۶۰ م) .

۲ - غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم : ۶۱۰ (ج ، اروپا) .

۳ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۱۰۲ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۴ - عهد اردشیر : ۱۰۳ (ج ، تهران ۱۳۴۸ خ) .

نگیرند و يك سيك از ماليات سالی را كه به شاهشاهی نشسته است نیز بیاوندازند»^۱ .
 درزمینه همین مطلب انوشروان در رفتارنامه‌اش چنین میگوید :
 « آئین گروهی از پدران ما این بود كه مالیات يك یا دو سال را از کشاورزان
 براندازند یا از مالیات كم كنند ، تا كشتمندان بتوانند زمینهای خود را آباد كنند»^۲ .
 فردوسی اندازه باج بخشی بهرام گور را نود و سه میلیون درهم گفته است آنجا كه سروده :

بفرمود پس تا گشسب دبیر	بیامد بر شاه مردم پذیر
كجا بود دانا بدان روزگار	شمار جهان داشت اندركنار
جوانوی بیدار با او به هم	كه ترديك او بد شمار درم
زمانده كه بد ترد ایرانیان	بفرمود تا بگسلد از میان
دبیران دانا به ایوان شدند	ز بهر درم پیش کیوان شدند
زمانده كه بد بر جهان سربس	همه برگرفتند يك با دگر
نود بار و سه بار کرده شمار	به ایران درم بد هزاران هزار
به بخشید و دیوان بر آتش نهاد	همه شهر ایران بدو گشت شاد

در این روایت نام يك «واستریوشان سالار» كه گشسب بوده و يك شمارگر كه
 جوانوی نام داشته و در زمان یزدگرد و بهرام گور در دیوان خراج كار میکرده اند ، نیز
 برده شده است .

بهرام گور پس از پیروزی بر خاقان چین و گرفتن غنیمت بسیار ، به همه کارداران
 و بزرگان محلی یا به گفته فردوسی «خود کامگان» نوشته است :

نخواهم خراج از جهان هفت سال	اگر زیردستی بود گر همال
بهر کارداری و خود کامه‌ای	نوشتند بر پهلوی نامه‌ای

گزیت :

از بازارگان و پیشه‌وران در شهرها مالیاتی گرفته میشده كه آنرا گزیت میخوانده‌اند
 و شكل عربی شده این واژه «جزیه» است .

از نرخ گزیت یا برابر نامگذاری امروز (مالیات مقطوع سرانه) در روزگاران
 پیش از بهسازی خسرو اول آگهی بدست نیاورده‌ایم . همین قدر هست كه نرخ آن نبایستی
 با آنچه خسرو نهاده بود خیلی تفاوت داشته باشد .

در باره بهسازی كه خسرو در گزیت کرده است ، چند روایت در دست است كه ترجمه
 آنها را در زیر یاد میكنیم . از آنها یکی سخن طبریست كه گفته :

«و نیز گزیت بر مردم بستند مگر بر خاندانها و بزرگان و جنگیان و دبیران
 و هیربدان و کسانی كه در خدمت شاهنشاه بودند. گزیت را سه درجه کرده بودند : دوازده

۱ - تاریخ الرسل والملوك ج ۲ : ۷۸ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۲ - مجله بررسیهای تاریخی شماره ۶/۵ : ۲۴۱ (ج ، تهران ۱۳۴۸ خ) .

درهم . هشت درهم . شش درهم ، بر پایه افرون داری و کم داری مردمان . کسانی را که از بیست سال کمتر و از پنجاه سال بیشتر می داشتند از گزیت بخشوده بودند»^۱ .

از این روایت بسیار روشن برمی آید که :

۱ - گزیت یک گونه مالیات مقطوع بوده که مردمان شهری از بازرگان و پیشه‌ور و صنعتگر آنرا به نفع می پرداخته‌اند .

۲ - کسانی که هنوز به سن کار کردن نرسیده یا پیر شده بودند از پرداخت سرگزیت آزاد بودند و کمترین سن در پرداخت این مالیات رسیدن به بیست سالگی و بالاترین آن گذشتن از پنجاه سالگی بوده است .

۳ - کارکنان دولت خواه لشکری و خواه کشوری و نیز کسانی که در کارهای دینی پایگاهی می داشتند مانند موبدان و هیربدان ، از گزیت که یک گونه مالیات بر کار و پیشه و صنعت بوده ، بخشوده بوده‌اند .

نرخ گزیت در بهسازی خسرو به سه درجه معین شده بود : گزیت دارایان دوازده

درهم در سال بود و میانگان هشت درهم در سال و کم‌داران شش درهم در سال .

گزیت بده ، گزیت خود را در سال در سه بهره برابر میداده است .

فردوسی در سخن از بهسازی خسرو نرخ گزیت را کمتر یاد کرده است .

کسی کش درم بود و دهقان نبود ندیدی غم و رنج کشت و درود

به اندازه از ده درم تا چهار به سالی از او بستدی شهریار

فردوسی سپس افزوده است که گزیت در سه بهره در سال گرفته می شده است :

کسی بر کدیور نکردی ستم بسالی سه بهره بدی ، این درم

گزارنده مردی به دیوان شاه از این باز ، بهره به هر چهار ماه

این بلخی در زمبند سرگزیتی که بفرمان خسرو اول بسته شده بود ، گفته است :

« و جزیه سرها از کسانی که جزیه گزار بودندی ، از طایقات رعایا به سه نوع بسته

بودند : توانگران دوازده درهم و میانه‌تر هشت درهم و کمتر چهار درهم و به هر سال

یک بار بستندی»^۲ .

کار داری که کار دریافت سرگزیت از پیشه‌وران و صنعتگران در شهرها با او بود

« ایران هوتخشه بد» نامیده می شده است . چنانکه در سخن ابوحنیفه دینوری که آنرا پیش

از این یاد کرده‌ایم دیدیم ، « سرای سه مرگ» به دیوانی گفته می شده که حساب مالیات

کشاورزی و نیز حساب سرگزیت پیشه‌وران و بازرگانان شهری را نگه می داشته است .

نامه‌های « واستریوشان سالار» و « هوتخشه بد» را هردو علی بن حسین مسعودی

در کتاب التنبیه و الاشراف نیز آورده است .

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۱۵۱ (ج . قاهره ۱۹۶۰ م) .

۲ - فارسنامه : ۱۵۸ (ج . شیراز) .

گمرک و باج راه :

از سرچشمه‌های درآمد دولت در روزگار اشکانیان و ساسانیان و بسا پیش از ایشان ، که در کشور ایران بوده است ، یکی نیز مالیاتی بوده که در مرزها از کالاهای بازرگانی که به کشور درمیآمده یا از آن بیرون میرفته گرفته میشد . و نیز از کالاهایی که از برخی شاهراههای بزرگ میگذرانیده‌اند ، در جاهایی که آنجاها را باجگاه میگفته‌اند پولی میگرفته‌اند .

در زمینه این دو باج فردوسی سخنانی دارد که نخست آنها را از شاهنامه او باز میگوئیم . فردوسی در داستان گریختن کیخسرو از توران و رسیدن او با گیو به کناره رود

سروده :

رسیدند پس گیو و خسرو بر آب همی بودشان برگزشتن شتاب
گرفتند پیکار با باز خواه که کشتی کدامست بر باژگاه ؟
و در دنباله آن گوید :

فوندی کجا پادانش نکوست بخوبی سزاوار کیخسرو اوست
چنین گفت با گیو ، پس باز خواه که آب روان را ، چه چاکر چه شاه

و باز :

چنان خوار برگشت از او رودبان که جان را همی گفت: بدرودمان
در باره باژگاه کناره رود ، ثعالبی نیشابوری از زبان هرمزد گراب زین فرستاده خسرو دوم به کشور ترکان خطاب به زن خاقان چنین آورده است :

« من باید یکی از بازرگانان خود را به ایران شهر بفرستم و چنان که میدانی راهداران تو گذرگاهها را بسته‌اند و به فرمان بهرام (چوبینه) ، هیچ کس جز با پروانه و مهر تو نتواند از آنجا بگذرد»^۱ .

فردوسی در داستان شهریاری گشتاسب شاه باز از باج راه سخنی میگوید که نگرا بر مرزهای ایران و روم است :

چو گشتاسب نزدیک دریا رسید پیاده شد و بازخواست بدید
یکی پیر سر بود هیشوی نام جوانمرد و بیدار و با نام و کام

در پیمان آشتی که به سال ۵۶۰ میلادی میان ایران و دولت روم بسته شده ، دوجا از بودن گمرک در مرزها سخن رفته است : یکی در ماده سوم ست که در آن چنین مقرر شده : « بازرگانان ایرانی و رومی همچنانکه در زمان پیشین بوده و تا آن تاریخ همه به سوداگری مشغول بوده‌اند از این پس هم میتوانند به دادوستد کالا پردازند . اما کالاهای آنان باید از گمرک گزافه‌های مرزی بگذرد» .

دوم - در ماده چهارم پیمان نیز آمده :

« تمام پندگان و فرستادگان رسمی هر یک از دو هم پیمان در سرزمین طرف دیگر حق

۱ - غرور اختیار ملوک الفرس و سیرهم : ۶۸۰ (ج ، اروپا ، افست تهران) .

استفاده از اسبان چابار را دارند و میتوانند بی‌دانع و بی‌پرداخت عوارض گمرک، همه اجناسی را که همراه دارند وارد خاک دیگری نمایند»^۱.

عبیدالله بن خردادبه که مایه‌های کتاب خود را از نوشته‌های دیوانهای دولتی برداشته است، زیر عنوان «گذرگاه‌های بازرگانان روسی» گفته است:

«اینان تیرهای از اسلاوها بند «متالابها» و پوست خز و پوست روباه سیاه و شمشیر از دورترین جاهای اسلاونشین به دریای روم می‌آورند و نماینده روم از ایشان گمرک میگیرد. و اگر از تنیس «نسخه بدل نیس» رودخانه اسلاو بروند به «خملیج» و بر شهر خزران گذرند، نماینده خزران از ایشان گمرک میگیرد و از آنجا به دریای گرگان می‌آیند و در هر کناره آن دریا که گرداگردش پانصد فرسنگ است هر جا بخواهند پیاده شوند بشد. بسا که کالاهای خود را از گرگان بر پشت شتر تا بغداد آورند و ترجمانان ایشان چاکران اسلاوی‌اند. اینان مدعی‌اند که نصرانی‌اند و جزیه می‌پردازند»^۲.

درباره گمرک روایت‌های دیگری از نویسندگان سده‌های نخستین اسلامی در دست داریم که چون آئین این مالیات در این زمان همان است که در روزگار ساسانیان بوده، آنها را نیز می‌آوریم:

متدسی که در نیمه دوم سده چهارم هجری کتاب جغرافیای خود را نوشته است میگوید: «اما گمرک (مکس) سنگین و سخت در رودها و خشکیها. در بصره بازرسی سختی میکنند و سیخ زدن به بارها رواج دارد و نیز در مردابها (بطایح) کالا ارزیابی میشود و بازرسی. قمرمطیان نیز در دروازه بصره باجگاهی دارند و دیلمیان (بویه و ندان) باجگاه دیگری. تا آنجا که از یک گوسفند چهار درهم میستانند و این راه و باجگاه در روز جز یک ساعت باز نمیشود. چون حاجیان بازمیگردند از بارهای پوست ایشان باج میگیرند و از اشتران عربی. همچنین در کوفه و بغداد از حاجیان از هر کجاوه شصت درهم میگیرند و از هر بار پارچه یکصد درهم و از هر عماری یکصد و پنجاه درهم در بصره و کوفه»^۳.

همو درباره نرخ گمرک در بندر جده گوید:

«در جده از هر بار گندم نیم دینار و از هر لنگه یک پیمانگه گرفته میشود. بر هر درج جامه شطوی^۴ سه دینار. و از هر بسته دیبته ده دینار و از یک باز پشم دو دینار و از هر کپوک زعفران نیز دیناری میگیرند. بر آورد کرده‌اند که یک نلک مال بازرگانان به دولت میرسد. در عدن بازرسی سخت است. باج در شهرهای کرانه غلافته سبک است»^۵.

ابوعلی خازن معروف به ابن مسکویه که در سده چهارم هجری میزیسته نیز روایتی در این باره دارد که فارسی آن چنین است:

- ۱ - ایران در زمان ساسانیان ترجمه فارسی: ۱۴۶ (ج، تهران ۱۳۳۲ خ).
- ۲ - المسالك والممالك: ۱۵۴ (ج، لیدن ۱۸۸۹ م).
- ۳ - احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم: ۱۳۴.
- ۴ - پارچه شطوی یک گونه جامه بوده است که آنرا در شهر شطا در مصر میبافته‌اند.
- ۵ - احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم: ۱۰۵ (ج، لیدن ۱۹۰۶ م).

«هارون (غریب‌الخال) پاسخ داد: مردانی به من پیوسته‌اند که مالیات عمل‌کرد من کفاف ایشان را نمی‌دهد. ابوجعفر بازگشت و سخن او را به «الراضی» رسانید در حضور ابوعلی (بن مقله) و درید ابوبکر محمد بن یاقوت. پس باو نوید دادند افرون بر آنچه بدست اوست، راهداری شاهراه خراسان را به او سپارند و آنچه از آن بابت دریافت میکند، نیز از آن او باشد»^۱.

مالیات گمرکی در روزگار اسلام که آگاهی‌های بیشتری از آئین آن در دست داریم، بیگمان همانست که در روزگاری پیش از اسلام در ایران روان بوده. این گونه آگاهی‌ها یا ژرفکارانه‌تر گوئیم، کلیات آنها، میتوان در زمینه «عشور» یا باج گمرکی در اسلام ما را بر کار این دیوان در روزگار ساسانیان آگاه سازد. دلیل این سخن گفته‌های فقیهان بزرگ اسلامی در زمینه «عشور» یا باج گمرکی است.

قاضی ابی‌یوسف شاگرد مشهور ابوحنیفه، نعمان بن ثابت کابلی، امام اعظم در کتاب الخراج خود که آنرا بشکل نامه‌ای خطاب به هارون الرشید نوشته‌است چنین میگوید: «عبدالله بن قیس (معروف به ابوموسی اشعری) که پس از متهم شدن مغیره بن شعبه بزناکاری و برکناری مغیره از حکومت بصره، استاندار این سرزمین شده بوده به عمر نوشته‌است: مسلمانانی که بسرزمین کافران (دارالحرب) برای بازرگانی میروند از کالاهایشان عشور میگیرند. عمر پاسخ داده: تو نیز از بازرگانان ایشان که بکشور اسلام (دارالاسلام) میآیند عشور بگیر»^۲.

همین روایت و روایتهای دیگر نشان میدهد که آئینهای گمرک در حکومت اسلام با اندک تفاوتی که از دگرگون شدن دین برخاسته بوده همانست که در روزگار ساسانیان روان بوده.

گمان دارم نرخ باج گمرکی در روزگار باستان «ده یک» بهای کالا بوده‌است. آنچه این حدس را نیرو می‌بخشد نام گذاری مالیات گمرک در روزگار اسلامی به «عشور» است. نامه ابوموسی اشعری نیز دلیل دیگریست که این نظر را هرچه بیشتر استوار میسازد.

نرخ باج راه در شاهراههای درونی کشور بویژه شاهراه خراسان نادانسته مانده‌است. همچنین از روی سندهائی که در دست داشتیم، نتوانستیم فهرستی از نام همه گمرک-خانه‌های کشور در روزگار ساسانی و نیز راهدارخانه‌ها در شاهراهها فراهم سازیم.

تا آنجا که میدانیم در مرز باختر ایران شهر «نصیبین» از گذرگاههای بازرگانی بزرگ میان ایران و روم بوده. و نیز در شمال شهر دربند آهنین در کناره دریای مازندران یا بگفته آن زمان دریای گرگان و نیز بندر پتره (باتوم) در کناره دریای خزران یا دریای سیاه در سرزمین گرگان (ورجان، برجان، گرزان، گرجستان) راه دادوستد بازرگانی با سرزمین خزران و اسلاوها بوده.

در مرز شمال شرقی، شهر دربند سغد در نزدیکی شهر اسپیگاب مرز دادوستد با کشور

۱ - تجارب‌الامم: ۳۰۷ (ج، اروپا).

۲ - الخراج: ۱۲۵ (ج، قاهره).

ترکان و چین بوده است.

در کنارهٔ خلیج فارس و دریای فارس از شمال به جنوب: بندرهای ابله، مهر و بان، شینیز، گناره، ریشهر، شیلاو (سیراف) و هرمز و تیز و دیپل که در دهانه رودخانهٔ سند می‌بوده.

در روبروی آنها بندرهای مگر، داران، خط و سرانجام در روبروی هرمز بندر مزون بوده که امروز عمان خوانده میشود.

دیوان گهید:

از دیوانهای بزرگ روزگار ساسانی یکی دیوانی بوده است که نقدیندها و حساب درآمدهای نقدی دولت ایران نگهداری میشده و گویا رهبری سکه‌خانه‌ها نیز با این دیوان بوده است.

«واژهٔ گهید» که بمعنی خزانه‌دار نقدیندها بکار میرفته در عربی بشکل «جهید» درآمده و آنرا بمعنی مراف ماهر، که بهرگ را از بهرگ باز میشناسد، بکار بردند.^۱ گهید در فارسی بمعنی نگهدارندهٔ نقدینه بکاررفته است، چنان‌که اسدی طوسی در لغت فارس خود گفته و این دویبت را گواه بر گفتهٔ خویش گرفته است:

مرا ز گهید زشت ست غبن بسیاری زها مکن سر او، تا بود سلامت تو
ز تو همی بستاند، به ما همی ندهد مجال باشد، سیم او برد ملامت تو^۲

پایگاه گهیدی در روزگار اسلامی نیز شناخته مانده بوده چنانکه شامی در داستان لبادی شاعر که شعری در ستایش ابوبکر محمد بن احمد، دبیر خیدر پور کاوس افشین سروده بوده گفته است:

«... او (ابوبکر) براتی برابر پنجاه دینار برای لبادی بر گهید «جهید» فرستاد. گهید آنرا نپذیرفت و گفت تا خود لبادی نیاید پول را نخواهم داد»^۳.
نگرش بر سکه‌خانه‌ها نیز با این دیوان بوده و نیز کار نو کردن نیش سکه‌ها که در آغاز سال انجام میگرفته است، با دیوان گهید بوده.

جاحظ در میان مرتزبه‌های نوروز بر مهرگان گفته است:

«... مهرگان سر آغاز فرارسیدن زمستانست و سرما و نوروز سر آغاز فرارسیدن زمان گرما. در نوروز ویز گیهائی هست که در مهرگان نیست. از آنهاست: آغاز شدن سال و گشایش خراج و گماردن کارداران و عوض کردن ایشان و نوزدن درهم و دینار و پاکیزه کردن آتشکده‌ها و پاشیدن آب و قربانی کردن و ساختن بر آوردن و مانند اینها»^۴.

۱ - المنجد ریشه (ج . ه . د) دیده شود.

۲ - لغت فارس اسدی طوسی حرف (د) دیده شود.

۳ - الدیارات: ۲۰۲ (ج . بغداد ۱۹۶۶ م).

۴ - التاج: ۲۵۱ (ج . بیروت ۱۹۵۵ م).

درباره نو کردن نقش سکه‌ها طبری از زبان خسرو پرویز خطاب به پسرش شیرویه

گفته است :

«چون در پایان سال سیزدهم از شاه‌ی خود دستور دادیم نقش سکه‌ها را دیگرگون کنند ، فرمان دادیم ، موجودی خزانه را برای نوزنی بشمرند . پس چون مقداری را که برای روزی سپاهیان نیازمند بودیم ، کنار نهادیم ، موجودی خزانه چنانکه بمن گزارش دادند ، از سییم دویست هزار بدره بود که در آنها هشتصد هزاران مثقال بود»^۱ .

طبری چند صفحه پس از این سخن ، باز از زبان خسرو دوم آورده است :

«چون پایان سال سیام از شهر یاری ما شد ، فرمان دادیم نقش سکه‌ها را عوض کنند تا بر آن درهم زده شود . پس موجودی خزانه را بجز آنچه برای روزی سپاهیان کنار نهادیم برشمرند ، آنچه شماره کردند چهارصد هزار بدره بود که در آنها هزاران هزارهزار ، درهم نهاده بودند . و اینها بجز مالی بود که آفریدگار به رایگان از رومیان بهره ما کرد در کشتیهائی که باد آنها را بسوی ما آورد و آنرا «گنج بادآورد» نامیده‌ایم؟ این‌اثیر نیز روایتی از موجودی نقدی خزانه ایران در روزگار ساسانیان دارد که

ترجمه آن چنین است :

«موجودی نقدی خزانه در زمان یزدگرد سوم ، سه هزار هزارهزار (سه میلیارد) درهم بوده که رستم نیمی از آن را برای سازو برگ سپاه خرج کرد»^۲ .

گاهی نگرش بر سکه خانه‌ها در روزگار اسلامی با دادور دادوران (قاضی القضاة) بوده . بسا که در روزگار ساسانیان نیز در زمانهائی چنین بوده است^۳ .

بیگمان یکان پول ایران در روزگار ساسانیان درهم نام داشته که وزن قانونی آن $4/265$ گرم بوده و بنام «درست» خوانده میشده و عرب زبانان آنرا به «الوافیه» ترجمه کرده‌اند .

توان خرید یک درهم ساسانی بد پول امروز ما نزدیک پنجاه ریال میشود و نسبت درهم به دینار که وزن آن نیز $4/265$ گرم زربوده نزدیک به نسبت یک به پانزده بوده است^۴ . دیوان گهید دارای قلم ویرمای بوده که خوارزمی از آن به «گنج همسار دبیره» یاد کرده است که به فارسی امروز میشود : حساب آمار خزانه^۵ .

در اینجا باید افزود که در سکه خانه‌های دولتی برای مردم پول سکه می‌زده و مزد می‌گرفته‌اند و این مزد یکی از سرچشمه‌های درآمد دولت در ایران باستان بوده که در روزگار اسلامی نیز روان مانده بود . نرخ مزد سکه زدن در سکه خانه‌های دولتی روزگار اسلامی ،

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۲۲۷ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۲ - همان کتاب ج ۲ : ۲۳۲ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۳ - الکامل فی التاریخ ج ۲ : ۲۱۷ (ج ، قاهره) .

۴ - مقدمه ابن‌خلدون مغربی : ۴۰۶ (ج ، قاهره) .

۵ - فصل درهم و دینار در کتاب - تاریخ مقیاسات و تقوید در حکومت اسلامی - دیده شود .

۶ - مفاتیح العلوم : ۱۱۸ (ج ، قاهره ، الفت تهران) .

افزون بر خرج سوخت و مزد باربری ، يك درصد بوده است^۱ .

سکه خانه ها :

میدانیم که در بیشتر شهرهای بزرگ ، بویژه شارستان استانها ، سکه خانه بوده که ازسیم و روی و مفرغ و سرب و مس پول سکه میزده اند . زدن سکه زر بوارونه روزگار اسلامی تنها در پایتخت انجام میگرفته است .
آقای روبرت گبل کتابی درباره سکه خانه های روزگار ساسانی دارد که در آن فهرست سکه خانه های آن زمان چنین یاد کرده شده^۲ :

ابر شهر (نیشابور)	:	در خراسان
هددان	:	سرزمین پهلویان
اردشیر خره (گور- فیروزآباد)	:	پارس
اسپهان	:	سرزمین پهلویان
ایران خره شاپور (کرخ شوش)	:	خوزستان
تیسپون	:	دل ایرانشهر (عراق)
به شاپور	:	شاپور خره پارس
دارابگرد	:	پارس
ری	:	سرزمین پهلویان
خوزستان و اجار (خوزستان بازار - شهر اهواز)	:	خوزستان
شارگان	:	کرمان
ریو اردشیر	:	خوزستان
مرو	:	خراسان
نهرتیران (نهرتیری)	:	خوزستان
نهایند	:	سرزمین پهلویان
فرات میشان (استار اردشیر)	:	میشان
رامهرمزد	:	خوزستان
زرننگ	:	سگستان
استخر	:	پارس

بیگمان سکه خانه ها تنها در این شهرها که این نویسنده نام برده است نبوده بدلیل آنکه ازیکسو می بینیم تاریخ نویسی روسی ، و . گ . لوکونین ، ازسکه خانه هایی که در باخ و کابل بوده است نام می برد^۳ .

۱ - النظم الإسلامیه : ۱۳۰ (ج ، قاهره) .

2 - Robert Gobl, Sasanidische Numesmatik Vol. I, 44,4 z.

۳ - تمدن ایران ساسانی : ۴۲ (اصل) ترجمه آقای عسکرت الله رضا اصل کتاب در سال ۱۹۶۹ درمسکو چاپ گردیده .

از دیگر سو، بر سکه‌های روزگار اسلامی نام شهرهای بسیاری دیده میشود که در آنها درهم و دینار زده شده و شماره آنها خیلی بیش از فهرستی است که آقای روبرت گبل در جلد اول کتاب خود آورده است.

این شهرها همانست که در روزگار ساسانیان در آنها سکه خانه بوده است. تاریخ - نویسی روسی درباره سکه خانه‌های ایران چنین میگوید:

«از قالبها به طور دقیق نمونه برداری داشتند. بنابراین بهتر است به جای واژه «سکه خانه‌های گوناگون» گفته شود: استادان مختلفی که به زدن سکه اشتغال داشتند و اینکه در آخرهای شاهنشاهی ساسانیان مرکزهای سکه زنی بسیار و در حدود دو بیست مرکز بوده، مؤید نکته‌ایست که گفته شد. برای اثبات این نظر باید مدارک و سکه‌های آخرهای شاهنشاهی ساسانیان، ژرفنگرانه بررسی شود»^۱.

در پایان این بند باید افزود که جای انبارهای غله دولتی شهر پیروزشاپور بوده که در کنار رود فرات نهاده است و آنجا را برای انبار کردن غله‌ها از جهت خشکی هوا برگزیده بوده‌اند. از اینجا بود که نام شهر پیروزشاپور در روزگار اسلامی بیشتر به «انبار» شناخته بوده است. طبری در این زمینه گفته است:

«... اینکه آنرا (شهر انبار) به این نام خوانده‌اند این بوده که انبارهای غله در آن بود انبار را «اهراء» نیز می‌گفته‌اند. زیرا خسروان توشه بستگان خود را در آنجا می‌نهادند»^۲.

جریمه‌ها و تاوانها:

از درآمدهای دیگر خزانه دولت در آن روزگار جریمه‌هایی بوده که از دارائی محکومان بویژه کسانی که محکوم سیاسی میشدند، گرفته میشد. اگرچه ما هیچ گونه آگاهی از چند این درآمد در هیچ زمانی نداریم، ولی بیگمان میدانیم که چنین کیفری رواج داشته است. داستانهای جریمه‌های کلانی که بشکل بیم‌آور و تنفرانگیزی در روزگار اسلامی گرفته میشده و در کتابها بازمانده است، میتواند نقش سایه و روشنی از این کیفر جلوی چشم ما بنگارد. اینگونه کیفرها در روزگار ناتوانی دستگاه دولتها هر چه افزونتر میشده و اجرای آنها بیم‌آورتر میگردیده است.

باج روم:

از درآمدهای خزانه ایران در روزگار اشکانی و ساسانی، یکی نیز باجی بوده است که سالانه از امپراتوری روم می‌گرفته‌اند و نویسندگان اروپائی همیشه کوشیده‌اند آنرا کوچک جلوه‌گر سازند و باج را رسد دولت روم از خرج نگهداری دربندهای قفقاز

۱ - همان کتاب: ۱۵۷ (ج، مسکو ۱۹۶۹ م).

۲ - تاریخ‌الریسل والملوک ج ۱: ۶۱۱ (ج، قاهره). «هری» شکلی از واژه (خوری) به معنی طعام است.

قلمداد کنند ولی نویسندگان شرقی در همه نوشته‌های خود از این پول بنام (باچ) یاد کرده‌اند که امپراطوری بیزانس به ایران می‌پرداخته است .
فردوسی چند سالانه این باچ را در زمان شهریاری شاپور دوم سه هزار هزار دینار رومی یاد کرده است :

بدینار رومی بسالی سه بار همی داد باید هزاران هزار
ثعالی مقدار این باچ را در زمان بهرام گور سالی يك ملیون دینار یاد کرده است
آنجا که گوید :

«قیصر رام او شد و پذیرفت سالانه هزار هزار دینار بجز ارمغانها و تحفها
به او بدهد»^۱ .

انوشیروان در رفتارنامه‌اش از این مال بنام «خراج و تاوان» یاد کرده آنجا که گوید:
«چون قیصر با من پیمان شکنی کرد و با او پیکار کردم و سرافکنده شد و خواهش
آشتی کرد و مالی به ندم فرستاد و خراج و تاوان بگردن گرفت من ده هزار دینار از آنچه
قیصر فرستاده بود به کشاورزان رومی و بینوایان ایشان بخشیدم در جاهائی که خاک روم را
در نور دیده بودم نه جاهای دیگر»^۲ .

احمد بن فتیه همدانی جغرافی‌نویس سده چهارم درباره باجی که خسرو از دولت
روم گرفته گوید :

« . . . چون انوشروان قنسرین و منبج و حلب و اتناکیه و حمص و دمشق و ایلیا را
گشود ، از اتناکیه و چگونگی ساختمان آن خوش آمد . همینکه براق بازگشت در عراق
شهری بر مثال اتناکیه با همه بازارها و خیابانها و خانه‌های آن ساخت و آنرا «ویداندیو خسرو»
نامید و این شهر همانست که عربان آنرا « رومیه » مینامند و فرمان داد اسیران اتناکیه را
به آن شهر در آورند و چون درآمدند هیچکس خانه خود را گم نکرد مگر يك کفشگر که
بر در خانه‌اش در اتناکیه درخت توتی بود و آنرا در رومیه نمیدید . او چندی سرگردان
ماند سپس بدریون خانه شد . چون شاه روم دید خسرو چه شهرها از کشورش گشاده است
با او آشتی کرد و باچ پذیرفت و خسرو یکی از مرزبانان خود را به روم فرستاد تا باچ
را باز ستاند»^۳ .

باری درباره این باچ و چند آن در کتابها سخنان گویا گون آمده است و از آنها
پیداست که اندازه معینی نداشته و چند آن بسته بتوانائی یا ناتوانی دولت ایران کم و زیاد
میشده است .

رسد دولت از غنیمت‌های جنگ :

من خیلی دقیق تهیدانم که رسد دولت از غنیمت‌های جنگ بر چه پایه‌ای برداشته

- ۱ - غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ۵۶۰ (ج ، اروپا) .
- ۲ - رفتارنامه انوشروان : ۲۴۱ (ج ، تهران ۱۳۲۸ هـ) .
- ۳ - ابلدان : ۱۱۶ (ج لندن ۱۸۸۵ م) .

میشده است . در یکی از روایتهای سخن از « پنجیک » آمده که همان خمس غنیمتست که در فقه اسلامی نیز پیش‌بینی شده . حمزه پورحسن اصفهانی در شهر یاری بلاش اشکانی گوید :
 « چون سپاه ایران نیرو گرفت بلاش بر آنها « رومیان » پیروز شد و شاه هترا (الحضر) را بر ایشان سالاری داد و او یکی از ملوک طوایف همسایه روم بود . او با سپاه روم روبرو شد و فرمانده ایشان را بکشت و لشکر گاهش را تاراج کرد و با غنیمتها بعراق برگشت و یک « پنجیک » را برای بلاش فرستاد»^۱ .

آنچه مسلمست این است که بیشترین غنیمتهای جنگی به سپاهیان داده میشد که در جنگ شرکت کرده بودند و از آنها رسدی نیز برای خزانه میفرستادند و نیز برخی چیزهای ارزنده و برگزیده را از غنیمتها برای شاهنشاه میفرستادند .

این رسم همان است که در فقه اسلامی بنام « صفایا » جائی دارد .
 پس از هر پیروزی بزرگ ، مقداری از غنیمتها را به آتشکده‌ها بویژه آتشکده آذرگنسب یا آتش کیخسرو که ویژه جنگیان به شمار می‌آمد میدادند و نیز در راههای گونه‌گون بکار میزدند .
 فردوسی در این زمینه گفته است :

بگسترد و شادان بر آن ریخت سیم	بیاورد پس مشکهای ادیم
و یا خانی از کاروانان شنید	به ره بر، هر آن پل که ویران بدید
و گر نانش از کوشش خویش بود	ز گیتی دیگر هر که درویش بود
زن بیوه و کودکان یتیم	سه دیگر ، به گیان بسنجید سیم
فرمانده از کار ننگ و نبرد	چهارم ، بهر پیر کز کار کرد
توانگر نکردی از او هیچ یاد	به پنجم هر آنکس که بد با نژاد
همی داشت درویشی خود به راز	ششم هر که آمد ز راه دراز
نید شاه روزی ز بخشش دژم	بدیشان ببخشید چندین درم
نیامدش ز آکندن گنج یاد	غنیمت همه بهر لشکر نهاد
که پیش آورد مردم پاک‌دین	بفرمود پس تاج خاقان چین
بکنند و دیوار آتشکده	گهرها که بود اندر او آژده
سر تخت آذر به پیراستند	به زر و به گوهر بیاراستند

و نیز طبری گوید :

« زاب آنچه را از تورانیان از اسب و ستور و مالهای دیگر بدست آورد ، بر سپاهیان خود و دیگران بخشید»^۲ .

۱ - سنی ملوک الارض و الانبیا : ۳۱ (ج ، برلین) .
 ۲ - تاریخ الرسل والملوک ج ۱ : ۴۵۵ (ج ، قاهره) .

درآمدهای گونه‌گون :

بیگمان دولت سرچشمه‌های درآمد دیگری نیز میداشته است که باد آنها در کتابها کمتر آمده . اینها حال «عوارض محلی» را در امروز میداشته مانند : درآمد شکار دریا از ماهی و صدف و مروارید و بسد که در روزگار اسلامی پنجیک بر آنها بسته بودند و آنرا «سیب‌البحر» میخوانده‌اند . همچنین مالیات بر کانهها . مالیات بر آسیابها و گرمابه‌ها و مستغلات دولتی و چراگاهها و از این گونه .

در جاهائی که بازرگانی رونق بسیار میداشته ، مانند سرزمین عراق که در آن روزگاران میانگین بازرگانی خاور و خوربر در بازرگانی جهانی بوده است ، مالیاتی بر خرید و فروختها بوده که ما آثار آنرا در روزگار اسلامی می‌بینیم^۱ .

شاعری از خوارج درباره این مالیات شعری سروده که در بای صفحه آورده میشود^۲ .

هلال بن محسن صابی در رویدادهای سال ۳۸۹ هجری نوشته است :

«ابونصر شاپور بر آن شده بود بر هر چه پارچه ابریشمین و پنبه‌ای در بغداد فرا می‌آوردند دهیک بندد . اهل عتایی و دروازه شام بشوریدند و روز آدینه دهم ماه به مسجد جامع رو آوردند و از برپا داشتن نماز و خواندن خطبه مانع شدند و زاری میکردند و به همین گونه به بازارها رو آوردند . چون روز سه‌شنبه شد به خانه ابونصر شاپور که در دربند دزک بود آمدند و جوانان علوی ایشان را از درآمدن بخانه مانع شدند پس از دربند دزک بسوی دجله آمدند و در «دارالحمولی» بسوی دبیران و کارکنان رفتند و آنان از جلوی ایشان گریختند پس در دارالحمولی آتش افکندند و در نشاندن آتش چندان سستی شده همه دارالحمولی بسوخت . پس ابو حرب شیردل «شیرزیل» بنام شهر یگ (ناظرالبلد) وارد شد چنانکه پیش از این گفته‌ایم و گروهی از کسانی را که آشوب برپا کرده بودند گرفت و به آتش زدند متهم کرد و چهارتن را در دربند «دارالحمولی» به دار آویخت . و این روز همان روز پنجشنبه بود که به بغداد درآمد بود . پس قرار بر این شد که تنها از پارچه‌های ابریشمی دهیک گرفته شود و بر این معنی در جانب غربی جار کشیدند در روز یکشنبه چهارم ربیع اول و در جانب شرقی روز دوشنبه ، و این مالیات بر قرار شد و دریافت کنندگان و ناظرانی برای آن معین کردند . دیوان ویژه‌ای در «دارالبرکه» برای نگهداری حساب برپا داشتند و مهرها ساختند و بر هر بافته‌ای ابریشمی که بریده و فروخته میشد ، مهر میزدند . این روش تا آخرهای روزگار ابی‌علی عمیدالجیوش بازماند و او آنرا بر انداخت^۳ . و نیز مرده ریگ کسانی که میمردند و وارثی نداشتند به خزانه دولت برده میشد و این حکم نیز در فقه اسلامی به همین گونه آمده است^۴ .

۱ - الحیوان ج ۱ : ۲۵۸ (ج ، بیروت) .

۲ - افی کل اسواق العراق اناوۃ ؟ و فی کل ما باع العرب مکس درهم ؟

۳ - تاریخ صابی ج ۸ : ۴ (ج ، قاهره ۱۹۱۹ م) .

۴ - کتاب الاموال : ۲۲۱ (ج ، اروپا) .

در ایران گاهی شهریاران نیکوکار این درآمد را بر مردم بینوا بخش میکردند
و به گنج نمی فرستادند چنانکه بهرام گورگوید :

کسی کو بمیرد نباشدش خویش وزو چیز ماند ز اندازه بیش
به درویش بخشم ، نیارم به گنج نبندم دل اندر سرای سپنج

ارمغانهای نوروز و مهرگان :

ارمغانهای نوروز و مهرگان هر چند از گونه باج و ساو نبوده است ولی در هر حال چون مالی بوده که به گنج سپرده میشد و هر چند گاهی تا دو برابر آنرا به دهنده اش پس میدادند ، گفتگو از آن را در این بند آورده ایم زیرا در هر حال مالی بوده که به گنج دولت سپرده میشده است .

کریستن سن به نقل از فن فلوتین که رفتار حاکمان اموی را در بزور گرفتن ارمغانهای نوروز و مهرگان ستوده است ، در کتاب خود پایه داوری رفتار کارکنان دولت در روزگار ساسانی انگاشته و گمان کرده ارمغانهای نوروز و مهرگان در روزگار ساسانی مانند یک باج همیشگی بزور گرفته میشده است . بی آنکه بنگرد همه تاریخ نویسان روزگار اسلامی رفتار کارداران خلیفگان اموی را ناسزا و بی پایه شمرده اند . درباره آئین ارمغانهای نوروز و مهرگان در روزگار ساسانی روایتی در دست داریم که گفته کریستن سن را رد میکند .

در اینجا سخن ابو عثمان عمرو بن بحر جاحظ را که کهنترین سند در زمینه ارمغانهای نوروز و مهرگانست از کتاب التاج او که جستارهای آن کتاب از کتابهای آئین نامک و تاج نامک روزگار ساسانی برداشته شده است در زیر می آوریم ، تا راستی آئین ارمغانهای نوروز و مهرگان در روزگار ساسانیان دانسته شود .

جاحظ در زیر سر آغاز « ارمغانهای نوروز و مهرگان از پادشاه و برای پادشاه » چنین گفته است :

« از حقوق پادشاه ارمغانهای نوروز و مهرگانست و انگیزه آن اینست که این دو عید سرفصل سال اند . مهرگان آغاز درآمدن به زمستان و فصل سرماست و نوروز سر آغاز گرما . ولی نوروز برتریهایی دارد که مهرگان آنها را ندارد . از آنهاست : آغاز شدن سال . گشادن خراج . برگزیدن کارداران . و عوض کردن ایشان و نوزدن درهم و دینار و پاکیزه کردن آتشکده ها و پاشیدن آب و اسپند سوزانیدن^۱ و ساختمان پی افکندن و مانند اینها » .

« از حقوق پادشاهست که همه مردم به او ارمغانها بدهند . آئین نزد ایشان چنین است اگر کسی از گروه بزرگان بود از چیزی که خود دارد و دوست میدارد ، ارمغان دهد

۱ - التاج : ۲۵۱ (ج ۱ ، بیروت ۱۸۹۵ م) در نسخه بدل چاپ « تقرب القربان » آمده که پژوهنده متن عربی آنرا به قربانی کردن تفسیر کرده و ما در گذشته نیز همین گونه ترجمه کردیم . ولی معنی جمله اصل « اسپند دود کردن » است که نزد ایرانیان از آئینهای بسیار رایج و ورجاوند بوده .

اگر مشک دوست میداشت ، مشک میداد نه چیز دیگر . اگر عنبر دوست میداشت ، عنبر ارمغان میداد . اگر دارنده رخت و جامه بود رخت و جامه میداد . اگر از گروه جنگیان بود اسبی یا نیزدای یا شمشیری میداد . اگر از تیراندازان بود خدنگی و اگر از یولداران بود آئین چنین بود که سیم و زر بفرستد» .

«اگر از کارداران دولت بود که مانده‌های مالیاتی سال گذشته ترش بازمانده ، باید آنها را فراهم آورد و در کیسه‌های ابریشم چینی با نوارهای زر و رشته‌های ابریشم و مهر شده به مهرهای عنبرین به بندد و بفرستد . و نیز دیگرانی از کارداران که میخواستند نیکخواهی نشان دهند و از خراج افزونی ترشان مانده یا افزون درآمد مالیاتی که بدست میداشتند نزد ایشان فراهم آمده بود یا هرگونه امانت دیگر ، نیز چنین میکردند» .

«شاعر شعر ارمغان میبرد و سخنور خطابه و ندیم تحفه و طرفه و دسته سبزی و گل . زنان و بزرگ پادشاه و کنیزکان ، چنانکه گفته‌ایم از آنچه دوست میداشتند ارمغان میدادند . و نیز اگر یکی از زنان پادشاه کنیزکی داشت و آگاه بود که پادشاه او را دوست میدارد و از هم بستری با او شادان خواهد شد ، آن کنیزک را با بهترین زیورهایش می‌آراست و به پادشاه ارمغان میداد» .

«اگر زنی چنین میکرد پادشاه بایستی او را بر دیگر زنان به پیش دارد و پایگاهش را بالا برد و بداند که وی پادشاه را بر خود برتر گرفته و چیزی به او ارمغان داده که کمتر زنی توانا بر انجام چنین گذشتی است» .

« . . . از حقوق پیرامونیان پادشاه و وزیرگان او در دادن این ارمغانها آنست که همه ارمغانها را از دید شاهنشاه بگذرانند و آنها را دادگرانه ارزیابی کنند . چنانکه بهای يك ارمغان ده هزار درهم بود بها را نیز در دیوان ویژه بنویسند . پس اگر دهنده ارمغان از مردمی بود که خواهان ناموری‌اند و محیبتی به او روی می‌آورد ، یا ساختمانی پی می‌افکند ، یا بر آن بود مهمانی بزرگی بدهد یا زناشوئی از زن دادن پسر یا شوی دادن دختر برایش پیش می‌آید ، در دیوان ارمغانها که مردی بر آن گماشته بود ، مینگریستند . اگر ارمغان ده هزار درهم بود تا دو برابر به او میدادند که در راه کاری که برایش پیش آمده است بکار برد» .

«اگر ارمغان دهنده از گروهی بود که خدنگی یا درهمی یا سیبی ارمغان داده بود تا نامش در دیوان ارمغانها نگاشته آید و بتواند هر زمان برایش پیش‌آمدی رخ داد پادشاه را از آن آگاه کند و از او یاوری بخواهد ، اگر آن مرد از اسواران یا پیرامونیان یا سخن‌گویان شاهی بود ، بر شاهنشاه بود که او را یاری دهد» .

«چون بشاهنشاه خبر میدادند در دفتر ارمغانها خدنگی یا درهمی یا ترنجی یا سیبی به نام او نوشته است ، شاهنشاه فرمان میداد ترنجی بگیرند و درون آنرا پیوسته بهم پرازدینار کنند و برای او بفرستند با دهنده سبب نیز مانند دهنده ترنج رفتار میکردند . اما آنکه خدنگی داده بود تیرش را که نام او بر آن نوشته بود ، از خزانه درمی‌آوردند و در زمین می‌نشانیدند و از رختهای پادشاهی و دیگر جامه‌ها چندان پهلوی آن روی هم

میچیدند تا به باندی نیر رسد و دهنده تیر را فرامیخواندند و آن جامه‌ها را به او میدادند .
 «آنکه در نوروز ارمغانی داده بود ، بزرگ یا کوچک ، هر زمان برایش پیش آمدی
 رخ میداد بایستی به دربار بیاید و آنچه را برایش پیش آمده بگوید و یاوری بخواهد و از
 زنده نگه داشتن آیین و پابندی به آن غفلت نکند . چنانکه یکی به سببی چنین نمیکرد اگر
 به عمد نیامده بود ، چون رفتار او وهنی بکشور و آئین شاهنشاهی بود ، شاهنشاه فرمان
 میداد حقوق شش ماه او را ببرند و اگر دشمنی داشت آنرا به دشمن او دهند» .
 «اردشیر پور بابک و بهرام گور و انوشروان در مهرگان و نوروز فرمان میدادند
 تا هر چه جامه در گنج داشتند همه را بر پیرامونیان و ویژه گانشان و دیگر مردم به فراخور
 پایگاهشان بخش کنند» .

«ایشان میگفتند : شاهنشاه از جامه تابستانی در زمستان و زمستانی در تابستان
 بینیازست و نشاید که جامه‌هایش را در گنج نهان دارد» .

«اردشیر در مهرگان خز و پارچه نقش دار و پارچه ابریشمی میپوشید و جامه‌های
 تابستانی را چنانکه گفتم بخش میکرد و چون نوروز فرامیرسید جامه‌های سبک و نازک
 میپوشید و فرمان میداد جامه‌های زمستانی را بخش کنند»^۱ .

آئین نوروز و مهرگان تا آنجا در دل مردم ایران ریشه داشت که با پیشرفت دین
 اسلام و روان شدن آن در سراسر این کشور ارج نوروز و مهرگان از میان نرفته است
 و شاهان و امیران میکوشیدند در زنده نگهداشتن آئین‌های نوروز و مهرگان رفتار خود را
 با شاهنشاهان پیش از اسلام مانده کنند . جاحظ در این باره گفته است :

«ما کسی را که از رفتار این پادشاهان پیروی کرده باشد جز ابو مسلم و عبدالله بن
 طاهر سراغ نداریم . از محمد بن حسن (نوه عموی طاهر) شنیده‌ام که میگفت : عبدالله
 در نوروز و مهرگان چنین میکرد تا آنکه در خزانه‌اش هیچ پوشاکی نمی‌ماند»^۲ .

درباره جشن مهرگان و آئین آن ابوالفضل بیهقی گوید :

«روز آدیند شازدهم ذوالتعدده مهرگان بود امیر رضی الله عنه بامداد به جشن
 نشست اما شراب نخورد و نثارها و هدیه‌ها آوردند نیکو ، با تمامی شرائط آن»^۳ .

شگفت است که کر بستان سن با اینکه روایت جاحظ را دیده ، به استناد گفته فن فلوتن
 که در زمینه رفتار کارداران خلیفگان اموی نوشته شده و نیز به گفته لرد کرزن که سخنان
 خود را درباره رفتار کارداران مالیاتی زمان فاجارها نوشته است ، به اتکاء این دو سند
 مینویسد : در روزگار ساسانیان هدیه‌های نوروز و مهرگان به جبر گرفته میشد . و این
 درست خلاف آن چیزی است که در سخن جاحظ دیده میشود^۴ .

۱ - التاج : ۲۳۱ - ۲۵۰ (ج ، بیروت ۱۹۵۵ م) .

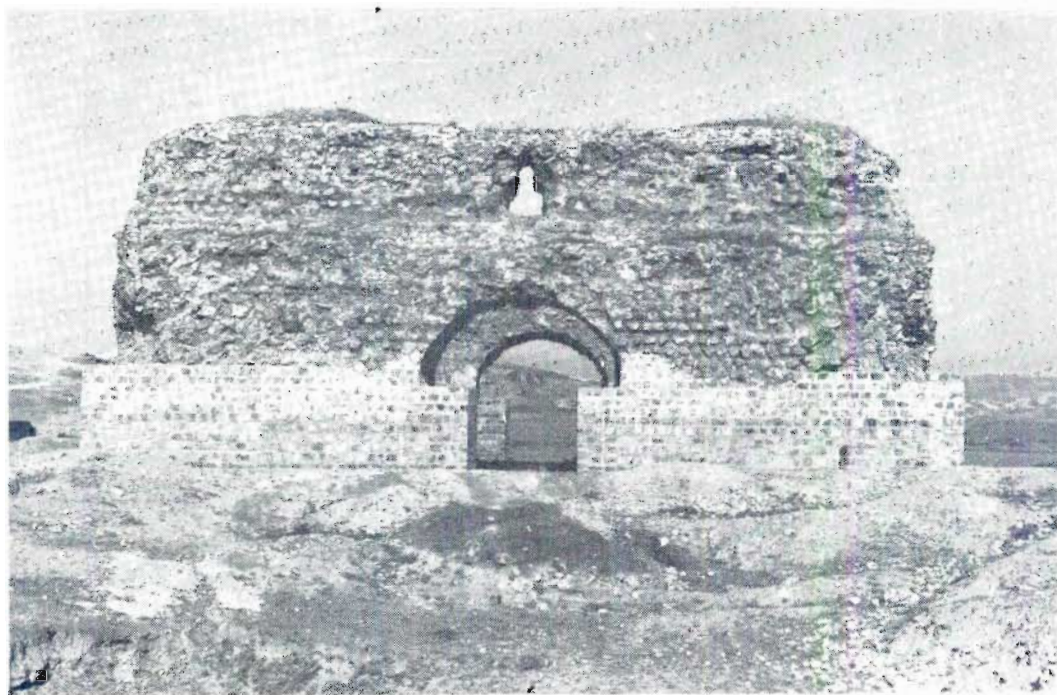
۲ - التاج : ۲۵۶ (ج ، بیروت ۱۹۵۵ م) .

۳ - تاریخ بیهقی : ۴۹۳ (ج تهران) .

۴ - ایران در زمان ساسانیان ترجمه : ۱۱۴ (ج ، تهران) .



نمای آتشکده فیروزآباد فارس



نمای غربی آتشکده معروف
به چهارقابو

همادا درآمدهای دولت در سال :

بیگمان دیوان (ایران آمارگر) سالانه از همه درآمدها و خرج‌های دولت فهرستهائی آماده می‌کرده است. اما در نتیجه برافتادن دودمان ساسانی و دیگر شدن زبان و خط در دیوانهای دولتی و چند بار سوختن یا سوزانیدن دفترهای دیوانی در روزگار اسلامی، از این گونه سندها چیزی بر ایمن نمانده است تا از روی آنها بتوانیم ریز درآمدها و دررفتهای دولت را، هر چند برای يك دوره یکساله هم باشد، معین کنیم.

درباره مالیات روزگار هخامنشیان در کتاب منسوب به هرودت که روانشاد مشیرالدوله ترجمه روایتهای آنرا آورده است، شمارهائی بنام بیست استان ایران آمده است که نیاز ندارد آنها را تکرار کنیم^۱.

من در جستجوهای خود از ابلائی کتابهائی که در روزگار عباسی نوشته شده است، روایتهائی در زمینه همادا درآمد دولت در روزگار ساسانیان بدست آورده‌ام و هر چند نمیتواند ما را بر همه درآمدها و دررفتهای شاهنشاهی ساسانی آگاه سازد، بهرحال آگاهی‌های مهمی است که میتواند دست کم نموداری از درآمدهای مالیاتی دولت ساسانی در پیش روی ما جلوه گر سازد. از این رو ترجمه آن روایتها را بهمان ترتیبی که از کتابها برداشته‌ام در زیر می‌آورم و در دنباله آنها چهار فهرست را که از درآمد دولت عباسی بدست داریم خواهیم آورد هر چند این فهرستها حکایت از درآمدهای سده دوم تا سوم هجری دارد ولی باز میتواند نقش سایه و روشنی از بودجه دولت شاهنشاهی ایران در پیش روی ما پدید آورد.

درباره درآمد دولت ساسانی در کتاب ابن‌خردادبه سخنانی آمده است که ترجمه آنها چنین است :

«خره کشکر که در آن نهرهای چله و برقه و زیان روانست، خراج و دیگر سرچشمه‌های درآمد آن هفتاد هزاران درهم بوده اما اکنون بر آورد درآمد آن چنین است : گندم دوهزار کر . جو و برنج بیست هزار کر . نند دوملیون درهم» .

و نیز :

«درآمدی که برای قباد پور پیروز از عراق بدست آمده یکصد و پنجاه هزاران هزار درهم يك مثالی بوده است»^۲.

و نیز :

«در سال هیجدهم شهریاری خسرو پیروز از همه کشور ایران چهارصد و بیست هزاران هزار درهم يك مثالی دریافت شده است که بر پایه وزن هفتائی ششصد هزاران

۱ - واژه همادا که از « هم » و « و » می‌سوند « اد » ساخته شده در فرهنگها بمعنی « جمع کل » یاد گردیده و آنرا در همین معنی بکار برده‌ایم .

۲ - ایران باستان ج ۲ : ۱۴۶۰ - ۱۴۷۴ (ج ۱ . تهران) .

۳ - المسالك والممالك : ۱۴ (ج ۱ . لیدن ۱۸۸۹ م) .

هزار درهم میشود»^۱ .

و نیز :

«ایرانیان برپارس چهل هزاران هزار درهم يك مثقالی مالیات بسته بودند»^۲ .

و نیز :

«ایرانیان برکوهستان (الجبال) که آذربادگان و ری و همدان و دوما (ماه دینور و ماه نهاوند) و طبرستان و دماوند و ماسبدان و مهرگان کدک و کومش باشد ، سی میلیون درهم نهاده بودند»^۳ .

محمد بن جریر طبری گفته است :

«خسرو پرویز درسال شانزدهم از شهر یازی خود فرمان داد تا از خراج کشور و دیگر راههای درآمد آمار بردارند . برابر فهرستی که به او گزارش کرده بودند بابت خراج و دیگر راههای درآمد ، چهارصد و بیست هزاران هزار درم سنگ (يك مثقالی) سیم که بر وزن هفت تائی میشود ششصد ملیون درهم درسال برآمده بود . خسرو فرمان داد این پولها را در گنج نهادند و آنرا ، «وهار خسرو» نامید»^۴ .

همو درمیانہ سخنی گفته است :

«مالیات مرو که درسال ۳۳۳ هجری گشاده شده دوهزاران هزار و دویست هزار درهم بوده است»^۵ .

«احمد بن فقیه همدانی اندازه خراج فلسطین را پانصد هزار دینار و دمشق را چهارصد هزار دینار و حمص را سیصد و چهل هزار دینار و قنسرین را چهارصد هزار دینار نوشته است»^۶ .

همو خراج «بود اردشیر» (موصل) را چهار هزاران هزار درهم نوشته است . خراج کروها (حیران) را هفتصد و چهل هزار درهم و رها (ادسه) را يك هزاران هزار و سیصد هزار درهم یاد کرده است^۷ .

احمد بن یحیی بلذری بغدادی نوشته است :

«علاء حضرمی بابت خراج و گزیت هگر (بحرین بزرگ) هشتاد هزار دینار نزد بیغمبر به مدینه فرستاده»^۸ .

همو درباره مالیات ری گفته است :

- ۱ - المسالك والممالك : ۴۸ همان کتاب : ۲۰ . درهم يك مثقالی درهمهای درست ست و درهم هفتتائی درهم معروف به شریعت که هر ده عدد آن هفت مثقالست .
- ۲ - المسالك والممالك : ۴۸ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .
- ۳ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۲۱۶ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .
- ۴ - همان کتاب ج ۳ : ۳۵۰ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .
- ۵ - البلدان : ۱۰۳ (ج ، لیدن ۱۸۸۵ م) .
- ۶ - همان کتاب : ۱۳۱ .
- ۷ - فتوح البلدان : ۸۸ (ج ، قاهره) .
- ۸ - همان کتاب : ۵۶ (ج ، قاهره) .

«وظیفه ری دوازده هزاران درهم بوده است. ولی هنگامیکه مأمون برای بازگشت به بغداد از آن جاگذشت دو هزاران هزار درهم از آن انداخت»^۱.
ثعالبی نیشابوری در کتاب ثمارالقلوب چند رقم از مالیاتهای شهرستانهای ایران شهر را یاد کرده است، که ترجمه سخنان او چنین است:
«با خراج ارمستان که سیزده هزاران هزار درهم است، سی دست قالی و پانصد و هشتاد روفرشی و سی باز نیز فرستاده میشده است».
«با خراج ری که دوازده میلیون درهم است یکصد هزار انار و هزار بار هلوئی خشک نیز میفرستادند»^۲.

و نیز:

«با خراج خوزستان که بیست و پنج هزاران هزار درهم است، سی هزار رطل شکر نیز فرستاده میشده است»^۳.
«با خراج اسپهان که بیست و یک هزاران هزار درهم است، هتداری سرمه اسپهانی و هزار رطل انگبین و بیست هزار رطل موم فرستاده میشد».
«از بوداردشیر با خراج آن که بیست و چهار هزاران هزار درهم است یک هزار رطل انگبین بار میشد».
در اینجا پیش از آنکه فهرست درآمدهای روزگار اسلامی را یاد کنم، نخست باید چند نکته را روشن سازم.

نخست آنکه: درآمد شهرستانهای مرزی خرج پادگانهای مرزی میشده که در هر مرز برای نگهداری آن نشانیده بودند و به خزانه نمی آمد. اگر درآمد یک شهرستان مرزی، کفاف همه خرجهای مرزدار را نمیداد از خزانه دولت مرکزی به آن مرکز کم خرج داده میشد و از این رو می بینیم در فهرست خراج شهرستانها، از استانهای مرزی مثل شیروان و آران در شمال رود ارس نام برده نشده است و نباید نام نبردن آنها را در فهرستها، دلیل جدا بودن آنها از کشور گرفت.

دوم آنکه: در این فهرستها واژه درهم نگرا بر درهم روزگار اسلامی است که هر ده عدد آن برابر هفت مثقال بوده است نه درهم های درست روزگار ساسانی که عربان آنرا (الوافیه) میگفته اند.

سوم آنکه: رقمی که در فهرستها آمده متداری از درآمد هر شهرستان بوده که بحساب خزانه دولت مرکزی بایستی نهاده شود نه همه درآمد یک شهرستان. از این جا بوده که این بخش از درآمدها را در روزگار اسلامی «وظیفه و حمل» مینامیده اند.

چهارم آنکه: چون فلسطین و شام و مصر در روزگار ساسانیان میان ایران و روم دست بدست میشده از این رو ما نام آنها و رقم وظیفه هر کدام را از فهرستها نیانداخته ایم.

۱ - ثمارالقلوب: ۴۲۸ (ج، قاهره).

۲ - همان کتاب: ۴۲۶ (ج، قاهره).

۳ - همان کتاب: ۴۲۷ (ج، قاهره).

چنانکه پیش از این گفته‌ایم از درآمدهای دولت عباسی چهار فهرست بازمانده که ارقام آنها ناظر به درآمدهای دوم و سوم هجریست. من ارقام این فهرستها را در روبروی یکدیگر نهاده‌ام تا خواننده کتاب بتواند آنها را باهم بسنجد.

نام سرزمین	مالیات به درهم		
	قدامه	ابن خردادبه	جهشیاری
عراق یا دل ایرانشهر ^۱	۱۳۰,۲۰۰,۰۰۰	۱۲۵,۹۸۰,۰۰۰	۱۱۷,۵۶۰,۰۰۰
خوزستان	۲۳,۰۰۰,۰۰۰	۳۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۵,۰۰۰,۰۰۰
فارس	۲۴,۰۰۰,۰۰۰	۳۳,۰۰۰,۰۰۰	۲۷,۰۰۰,۰۰۰
کرمان	۶,۰۰۰,۰۰۰	۵,۰۰۰,۰۰۰	۴,۲۰۰,۰۰۰
مکران	۱,۰۰۰,۰۰۰	۱,۰۰۰,۰۰۰	۴۰۰,۰۰۰
سند		۱۱,۵۰۰,۰۰۰	۱۱,۵۰۰,۰۰۰
اسپهان	۱۰,۵۰۰,۰۰۰	۷,۰۰۰,۰۰۰	۱۱,۰۰۰,۰۰۰
سگزستان	۱,۰۰۰,۰۰۰	۶,۷۷۶,۰۰۰	۴,۶۰۰,۰۰۰
خراسان	۳۷,۰۰۰,۰۰۰	۴۴,۶۴۶,۰۰۰	۲۸,۰۰۰,۰۰۰
حلوان	۹۰۰,۰۰۰	۴,۸۰۰,۰۰۰	
ماه دینور	۵,۰۰۰,۰۰۰		

توضیح: اختلاف ارقام درباره‌ی ازجاها ناشی از نسخاخوان و درباره‌ی اختلاف درآمد در سالهای گوناگون است. نبذه من کتاب الخراج و صنعة الكتابه: ۲۴۵ - ۲۴۹ المسالك: الوزراء والكتاب: ۲۲۸ - ۲۳۵ عبدالرحمن بن خلدون نوشته: فهرست او از کتاب جراب الدوله برداشته شده: ۳۲۴ - ۲۳۱ مقدمه.

مالیات به درهم			نام سرزمین
ابن خلدون	جهشیاری	ابن خردادبه	
			قدامه
۱۰,۷۰۰,۰۰۰	۲۰,۷۰۰,۰۰۰		۴,۸۰۰,۰۰۰
۱۱,۸۰۰,۰۰۰	۱۱,۸۰۰,۰۰۰		۱,۷۰۰,۰۰۰
۴,۰۰۰,۰۰۰		۳,۵۰۰,۰۰۰	۱,۲۰۰,۰۰۰
			۱,۱۰۰,۰۰۰
۳۰۰,۰۰۰			۳,۸۰۰,۰۰۰
		۲,۰۰۰,۰۰۰	۳,۰۰۰,۰۰۰
۴,۰۰۰,۰۰۰	۴,۰۰۰,۰۰۰	۲,۰۰۰,۰۰۰	۴,۵۰۰,۰۰۰
	۳۰۰,۰۰۰		
۱۲,۰۰۰,۰۰۰	۱۲,۰۰۰,۰۰۰	۱۰,۰۰۰,۰۰۰	۲۰,۸۰۰,۰۰۰
		۱,۱۰۰,۰۰۰	۱,۸۲۸,۰۰۰
۱,۵۰۰,۰۰۰	۱,۵۰۰,۰۰۰	۲,۱۹۶,۰۰۰	۱,۱۵۰,۰۰۰
۱۲,۰۰۰,۰۰۰	۱۲,۰۰۰,۰۰۰	۱۰,۱۷۰,۰۰۰	۴,۰۰۰,۰۰۰
۶,۳۰۰,۰۰۰	۶,۳۰۰,۰۰۰		۴,۲۸۷,۰۰۰
۵۰۰,۰۰۰			
			۹۰۰,۰۰۰
۶,۰۰۰,۰۰۰	۲۴,۰۰۰,۰۰۰	۲,۷۵۰,۰۰۰	۲,۷۵۰,۰۰۰
۲۴,۰۰۰,۰۰۰	۲۴,۰۰۰,۰۰۰	۴,۰۰۰,۰۰۰	۶,۳۰۰,۰۰۰
			۳,۲۰۰,۰۰۰
		۷,۷۷۰,۰۰۰	۹,۶۳۵,۰۰۰

توضیح : عبدالرحمن بن خلدون دماوند را از طبرستان شمرده است .

مالیات به درهم				نام سرزمین
ابن خلدون	جهشیاری	ابن خردادبه	قدامه	
			۴,۲۰۰,۰۰۰	ارزن و میافارقین
۳۴,۰۰۰,۰۰۰	۳۴,۰۰۰,۰۰۰		۱۰۰,۰۰۰	مقاطعه طرون
۱۳,۰۰۰,۰۰۰	۱۳,۰۰۰,۰۰۰	۴,۰۰۰,۰۰۰	۴,۰۰۰,۰۰۰	ارمنستان
			۲,۰۰۰,۰۰۰	آمد
		۵,۰۰۰,۰۰۰	۶,۰۰۰,۰۰۰	دیار مضر
			۲,۹۰۰,۰۰۰	راه فرات
۶,۳۰۰,۰۰۰	۷,۳۵۰,۰۰۰	۶,۰۰۰,۰۰۰	۵,۴۰۰,۰۰۰	قنسرین و عواصم
	۴,۸۰۰,۰۰۰	۵,۱۰۰,۰۰۰	۲,۲۷۰,۰۰۰	حمص
۶,۳۰۰,۰۰۰	۶,۳۰۰,۰۰۰	۶,۰۰۰,۰۰۰	۲,۶۵۰,۰۰۰	دمشق
۱,۴۴۰,۰۰۰	۱۰,۳۵۰,۰۰۰	۵,۲۵۰,۰۰۰	۱,۶۳۵,۰۰۰	اردن
۴,۶۵۰,۰۰۰	۴,۸۰۰,۰۰۰	۷,۵۰۰,۰۰۰	۳,۸۸۵,۰۰۰	فلسطین
۴۳,۸۰۰,۰۰۰	۲۸,۸۰۰,۰۰۰	۳۱,۵۰۰,۰۰۰	۳۷,۵۰۰,۰۰۰	مصر
۴,۵۰۰,۰۰۰	۴,۵۰۰,۰۰۰		۱,۵۰۰,۰۰۰	حجاز
۵,۵۰۰,۰۰۰	۱۳,۰۵۰,۰۰۰	۹,۰۰۰,۰۰۰	۹,۰۰۰,۰۰۰	یمن
			۸,۰۵۰,۰۰۰	یمامه و بحرین
			۴,۵۰۰,۰۰۰	عمان

توضیح : ابن خلدون مالیات میان رودان بالا را یکجا منظور کرده است همچنین در فهرست جهشیاری چنین آمده است .

توضیح : مالیات ده شهرستان اخیر با دینار گرفته میشده ، من رقم آنرا بر مبنای هر پانزده درهم یک دینار به درهم تبدیل کرده ام . قدامه : ۲۵۱ . حجاز در زمان ساسانیان زیر نظر مرزبان بادیة العرب اداره میشده ، المسالك ابن خردادبه : ۱۲۸ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .

در سال ۲۱۱ هجری عبدالله پسر طاهر مالیات بسیاری از شهرستانهای ایران را از مأمون عباسی به مقاطعه برداشت . فهرست مقاطعه نامه او که در کتاب المسالك ابن - خردادبه آمده و نماینده رقم مالیاتی برخی از شهرستانهای ایران است در زیر آورده میشود:

نام سرزمین	مالیات بدرهم	یادداشت
ری	۱۰,۰۰۰,۰۰۰	
کومش	۲,۱۹۶,۰۰۰	
گرگان	۱۰,۱۷۶,۰۰۰	
کرمان	۵,۰۰۰,۰۰۰	از کرمان برای ساسانیان ۶۰ میلیون درهم دریافت می‌شده
سگزستان	۶,۷۷۶,۰۰۰	
دوطس	۱۱۳,۸۸۰	از این رقم ۱۵ هزار و ۳۰۰ درهم مانده مالیاتی بوده
کهستان	۷۸۷,۸۸۰	یکصد و بیست هزار و هشتاد درهم مانده مالیاتی بوده
نیشابور	۴,۱۰۸,۹۰۰	مانده مالیاتی داشته ۷۵۸,۷۲۴ درهم
طوس	۷۴۰,۸۶۰	مانده مالیاتی ۱۳۹,۸۶۰ درهم
نسا	۸۹۳,۲۰۰	مانده مالیاتی ۱۶۰,۳۳۱ درهم
ایبورد	۷۰۰,۰۰۰	مانده مالیاتی ۱۷,۳۰۴ درهم
سرخس	۳۰۷,۴۴۰	مانده مالیاتی ۲۰۹,۶۰۰ درهم
مرو شاهگان	۱,۱۴۷,۰۰۰	مانده مالیاتی ۶۷,۱۴۴ درهم از پیشه‌ها ۴۸,۶۶۹
مرو رود	۴۲۰,۴۰۰	مانده مالیاتی ۳۱۷,۲۲۵ درهم

۱ - المسالك ابن خردادبه : ۳۶ - ۴۰ دیده شود (ج ، لین ۱۸۸۹ م) .

نام سرزمین	مالیات بدرهم	یادداشت
بادغیس	۴۴۰,۰۰۰	مانده مالیاتی ۶۰,۰۰۰ درهم
هرات و اسفراز	۱,۱۵۹,۰۰۰	مانده مالیاتی ۴۵,۴۵۴ درهم
پوشنگ	۵۵۹,۳۵۰	
طالتان	۲۱,۴۰۰	
غرجستان	۱۰۰,۰۰۰	
تخارستان	۱۰۶,۰۰۰	
پاریاب	۵۵,۰۰۰	
گرگان	۱۵۰,۰۰۰	
ختلان	۱۹۳,۳۰۰	
خلم	۱۲,۳۰۰	
بروغش	۴,۰۰۰	
ترمذ	۲,۰۰۰	
روب و سمنگان ۶۰۰	۱۲,۶۰۰	
ریوشاران	۱۰,۰۰۰	
بامیان	۵,۰۰۰	
قم و ترگان	۲۰۶,۵۰۰	
برهد (?)	۴۷,۱۰۰	

یادداشت	مالیات بدرهم	نام سرزمین
	۳,۵۰۰	بانگان
	۴,۰۰۰	کران
	۴۰,۰۰۰	شگنان
	۴۰,۰۰۰	بگان
	۲,۰۰۰	بندگان
	۳۲,۰۰۰	اخرون
	۱۰,۰۰۰	کبست
	۲۰,۰۰۰	نہلم
	۴۸,۵۰۰	چغانیان
	۷,۳۰۰	پامناران
	۱,۰۰۰	شولگرد
	۱۲,۰۰۰	اندامان
	۲,۵۰۰,۰۰۰	کابل
	۹۰,۰۰۰	نخشب (نسف)
	۱۱۱,۵۰۰	کشن
	۵,۰۰۰	بتم
	۶۱,۰۰۰	بابگان

نام سرزمین	مالیات بدرهم	یادداشت
روستاك گاوان	۷,۰۰۰	
روستاك روبان	۲,۲۲۰	
آفند	۴۸,۰۰۰	
خوارزم	۴۸۹,۰۰۰	قید شده : مالیات به درهم خوارزمی است .
آمل (اموبه)	۲۹۳,۴۰۰	
بخارا	۱,۱۸۹,۲۰۰	درهم غطریفی قید گردیده است .
سغد و دیگر سرزمینهای نوح بن اسد	۳۲۶,۴۰۰	
اشروسنه	۵۰,۰۰۰	چهل و هشت هزار درهم محمدیه است و دوهزار درهم مسیبیه
چاچ و کان سیم	۶۰۷,۱۰۰	درهم مسیبیه
خجند	۱۰۰,۱۰۰	درهم محمدیه

توضیح : این خرداد به در پایان فهرست متطاعه عبدالله بن طاهر که در سال ۲۱۱ هجری انجام گرفته بوده افزوده است :

افزون بر این پولها : از چارپایان سواری سیزده سر و گوسفند یک هزار سر و برده ازغزنه دوهزار سر و کرباس کندجید یک هزار و یکصد و هشتاد توپ و صفحه های آهنی یک هزار و سیصد تیکه دو نیم بایستی فرستاده میشد . المسالك : ۳۹ (چ ، لیدن ۱۸۸۹ م) .

دیوان خرجها :

چنانکه پیش از این گفته‌ایم، در ایران از باستان زمان دیوان خرجها از دیوان درآمدها جدا شده بوده و دیوان «ایران آمارگر» که به منزله دیوان محاسبات عمومی در زمان ما بوده است، به حساب هر دو دیوان می‌نگریسته.

جدا کردن دیوان درآمدها برابر روایت‌هایی که بازمانده است، از دیوان خرجها از بهسازیهای گشتاسب کیانی بوده. بیگمان در روزگار فرمانروایی ساسانیان کار این دو دیوان از یکدیگر جدا شده بوده.

سالار دیوان ایران آمارگر که در عربی آنرا «دیوان الزمام» ترجمه کرده‌اند هم بر دیوان خراج وهم بر دیوان خرجها مینگریسته و اختیار او مانند وزیر مالیه در امروز یا رئیس کل بودجه بوده است. ابن بلخی در داستان شهر یازی گشتاسب شاه که گروه‌بندی کارهای دولتی را به او نسبت داده‌اند چنین میگوید:

«... دو دیوان دیگر نهاده‌اند: یکی دیوان خراج و دیگر دیوان نفقات و هر چه خرج بودی و هو اجب لشکرها و حواشی و دیگر اخراجات به دیوان نفقات بودی و دبیری معروف مرتب نمودی»^۱.

خرجهای دولتی را در باستان زمان به دو بخش بزرگ بهر میکردند: خرج‌هایی که از رسد مالیاتی دولت مرکزی یا به تعبیر اسلامی «وظیفه و حمل» پرداخته میشده است. و خرج‌هایی که از محل مالیاتهای محلی (عوارض) پرداخته میشده که در هر جا به فراخور نهاد اقتصادی و جغرافیایی محل شکل ویژه‌ای میداشت.

روش بهر کردن درآمدها و خرجها به دو بیره جداگانه، از روزگار باستان در ایران رواج داشته است. پلوتارک که کتاب او نسبت به دیگر نوشته‌های منسوب به یونان باستان درخور اعتماد بیشتر است در این زمینه سخنی دارد که ما ترجمه آنرا از تاریخ ایران باستان مشیرالدوله باز میگوئیم:

«پس از آنکه داریوش مقدار مالیات‌های قلمی و جنسی را معین کرد در صدد تحقیق برآمد تا معلوم کند آیا پرداخت این مالیاتها بر مردم سختست یا نه؟ پس از آنکه جواب آمد که سخت نیست و مردم میتوانند به پردازند، باز مالیاتها را نصفه کرد و گفت: ولایت برای مخارج خودشان از مردم عوارض میگیرند باید مالیات را کم کرد تا تحمیل نشود»^۲. سخنی که از زبان پلوتارک آورده‌اند باید درست باشد زیرا میدانیم شیوه مالیات‌گیری تا پیش از جنبش مشروطه خواهی در ایران بر همین روال میگردیده و در دفترهای «جزء جمع» مالیاتی مبلغ معینی بنام هر استان نگاشته بوده که برخی از خرجها را بر پایه سنت پیشین از آن میپرداخته‌اند و بازمانده بجزائنه مرکز پرداخته میگرددیده است.

۱ - فارسینامه: ۵۸ (ج ۱، شیراز ۱۳۴۳ خ).

۲ - تاریخ ایران باستان ج ۲: ۱۴۷۷ (ج ۱، تهران).

از سوی دیگر در هر شهرستان بکرشته عوارض محلی بوده که والیان و کارداران مالیاتی یا برابر نامگذاری زمان اخیر «مستوفیان»، در هر جا از آنها نیک باخبر بودند و آنها را با کمک والیان می‌گرفتند و خرج خودشان و دستگاههای محلی، بجز خرج لشکریان، از درآمد آن عوارض داده میشد.

افسوس که از شماره و گونه‌های عوارض محلی شهرستانها که خرج مأموران کشوری از درآمد آنها پرداخته میشده است آگهی درستی در دست نداریم. از این گونه عوارض محلی در روزگار اسلامی، نیز آگاهیهای درستی فراهم نیاورده‌اند. جز آنکه میدانیم گاهی پادشاهی یا یک والی از روی نیکخواهی یا مردم فریبی، یکی از این گونه عوارض را لغو می‌کرده یا در یکی از آنها دیگر گونی پدید می‌آورده است و فرمانی در این زمینه بر لوحه‌های سنگی و چوبی مینگاشته‌اند و این گونه فرمانها را در جاهای عمومی مانند دیوار مسجدها می‌نشانیده‌اند.

این خرداد به درمیان سخن خود اشاره‌ای باین گونه عوارض دارد بدین گونه :
«درآمد آسیابها و سکه خانه‌ها بخرانه میرفته است»^۱. و این سخن نشان میدهد که برخی درآمدها بوده که بخرانه نمیرفته و خرج کارکنان محلی از آن پرداخته میشده.
طبری درباره مقررری عدی بن زید بن عدی طائی که در دربار خسرو پرویز ترجمان زبان عربی بوده گفته است :

«چون آن جوان نزد خسرو آمد، خسرو او را بجای پدرش نشانید و عمویش «ابی» را بدکار دیگری گماشت. او از سوی خسرو نامه بعربان بویژه بزرگان ایشان مینوشت. ابی را از عربان مقررری سالانه‌ای بود بدین گونه : دو کره اسب کمیت. قارج تر و خشک به هنگام فرا آمدن. مشک و پوست و دیگر کالاهای عربان»^۲.

بیگمان خرج مأموران کشوری در شهرستانها از درآمد این گونه عوارض پرداخته میشد، هر چند برخی از ایشان یک گونه مقررری نقدی یا جنسی بدان شکلی که تا پیش از مشروطه در ایران روان بود و آنرا «مستمری» می‌گفتند، از خزانه دولت مرکزی دریافت می‌کرده‌اند.^۳

خرجهای عمده‌ای که از رسد مالیاتی دولت مرکزی پرداخت میشده اینهاست :
۱ - خرج شاهنشاه و کارکنان دربار شاهنشاهی و مهمانیهای درباری و بهای ارمغانها و خرج فرستادگانی که از کشورهای دیگر می‌آمده‌اند و نیز فرستادگانی که بکشورهای دیگر فرستاده میشدند.

۲ - خرج دیوان سپاه از روزیهای نقدی و جنسی اسواران و پیادگان و تیراندازان

۱ - المسالك : ۱۲۵ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .

۲ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۲۰۱ (ج . قاهره ۱۹۶۰ م) .

۳ - اینگونه مستمریها را در روزگار اسلامی «وظیفه» یا «ادار» می‌گفته‌اند و هر دو نام از مستمری کهنتر است. حافظ گفته :

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید وظیفه گریسد ، مصرفش گل است و نبید

و نفث اندازان و بهای خرید و خرج نگهداری همه ستوران دولتی و جنگ ابزارها و ساختن و نو سازی کردن دژهای مرزی .

۳ - روزی و خرج پادگان هر شهرستان که در آن زمان آنها را « نشستگان » می نامیدند .

۴ - خرج مرزبانان و مرزداران و سربازانی که در مرزها برای جلوگیری از تاخت و تاز دشمنان به کشور می نشانیده اند .

۵ - خرجهای آبادانی :

الف : ساختن بناهای دولتی برای دیوانها در شهرها .

ب : ساختن پل بر رودها و بستن جسر بر جویها و رودها و ساختن خانهای برید در شاهراهها .

ج : ساختن دژ در راههای بیمناک برای نگهداری ایمنی راهها و نیز ساختن کاروانسراها در شاهراهها برای آسایش کاروانیان .

د : ساختن بندها و شادروانها بر رودها رکندن کانالها برای آبیاری زمینهای کشاورزی .

ه : کندن و لازوبی کردن کانالها و جویها و قناتها و نگهداری آب بخشانها و پالشتها .

و : یاری به دهگانان که در آبادی کشتزارها بیشتر بکوشند .

ز : دادن پاداشها و از مغناها به کسانی که در جنگها کوشیده یا در آباد کردن جائی از کشور، هنرمندی نموده یا هر گونه کار نیکی که انجام داده یا نیکخواهی که نموده بودند .

اینها که شمرده شد خرجهای بنیادی کشور شاهنشاهی در روزگار ان باستان بوده و ما از روی روایتی که فراهم آورده ایم توانستیم آنها را به گونه ای که یاد شد گروه بندی کنیم . نتیجه گیری ما درست و از رویه چیزی را نشان میدهد که درباره تاریخ اجتماعی این سرزمین بدنه های نا آگاهان انداخته اند و چنین وانه و نه اند که در این کشور قانون و آئینی نبوده و هر روز مردمی هر چه میخواستند میکردند .

بعکس تا آنجا که ما دانستیم حتی شاهنشاهان بسیار توانا کمتر شده از مرز قانون و آئین پا بیرون نهند و همیشه میکوشیدند خود را سر مشق حق طلبی و آئین دوستی بنمایانند . برای آگاهی خواننده کتاب پاره ای از روایتی را که بنیاد این گروه بندی بوده است در زیر می آورم :

روزی و خرج شاهنشاه :

بیگمان شاهنشاه در دربار می زیسته و روزی و خرج زندگی او از خزانه دولت پرداخته میشده و نیز بیگمان شاهنشاه نمی توانسته بی حساب به انگیزه هوسهای هر چه دلش خواست از خزانه بردارد . برای اینکه بدانیم ، در مثل زمان ساسانیان ، روزی شاهنشاه چه اندازه بوده تا کنون سند استواری نتوانستیم بدست بیاوریم . تنها يك روایت از یاقوت حموی در دست داریم ، که هر چند آن گونه که باید گویا نیست باز آوردن ترجمه آن بیسود

نخواهد بود . باقوت گفته :

«در برخی از دفترهای خراج از زبان دبیران آمده است : ایرانیان از عراق (السواد) یکصد و بیست میلیون درهم دریافت میکردند و سی میلیون درهم نیز برای خرج خوان شاهنشاهان»^۱ .

این روایت نشان میدهد که درآمد یک رشته از مالیاتها در سرزمین عراق که سالانه نزدیک به سی میلیون درهم میشده و بزرگ خرجهای آشپزخانه پادشاهی بوده است . بسا درآمد سکه خانه های عراق چنانکه در زمان خلیفگان و بزرگ خرجهای خلیفه بوده در آن زمان نیز بزرگ خرجهای دربار بوده است .

روزی و خرج بزرگ فرمدار و دیگر کارکنان دیوانها :

از اندازه درست روزی هیچیک از کارمندان بلند پایه دولت آگاهی ژرفی در دست نیست . تنها بر پایه نوشته ابوعلی مسکویه میدانیم در سده چهارم هجری حقوق وزیر اعظم (بزرگ فرمدار) در ماه پنج تا هفت هزار دینار بوده که بر پایه برابری پول امروز ما نزدیک چهارصد هزار تومان خواهد شد . این رقم که این مسکویه آورده بنظر درست نمی آید مگر اینکه بگویم واژه «درهم» در کتاب او از سوی نساخان بدل به دینار گردیده یا اینکه این مبلغ حقوق وزیر اعظم در سال بوده است نه در ماه .

خرج دیوان و زبیری و نیز خرج دیگر دیوانها از خراج داده میشده هر چند از ریز آنها آگاهی درستی در دست نمانده است . در تاریخهای روزگاران اسلامی تیکه هایی بازمانده که همانها میتوانند نقشی از روزگارساسانی جلو دیدگانمان بنگارد . در مثل در کتاب تجارب الامم ابن مسکویه میان رویدادهای سال سیم و شصت هجری راجع به نشستگاه عزالدوله بختیار چنین آمده است :

«ممله خوانسالار عزالدوله بختیار مانند وزیران بردستی تمام می نشست و در جلوی نشستگاه او ستونهای شمع و در پیش روی او شمعدانهای مویکی و سه تائی بود و در هر اطاق خانه او نیز سه شمعدان سه تائی میسوخت اگر چه اطاق هم خالی بود»^۲ .

خرج سپاه :

بزرگترین و بنیادی ترین خرج شاهنشاهی ایران در روزگاران باستان خرجهای دیوان سپاه بوده است . ایرانیان غرض اصلی از مالیات گیری را فراهم ساختن هزینه های این دیوان می دانسته اند . خسرو انوشروان در رفتارنامه اش چنین میگوید :

« . . . و باز چون درنگریستم دیدم جنگیان مزدوران آبادی کنندگان اند و آبادی کنندگان مزدوران جنگیان . جنگیان مزد خود را از خراج گذاران و باشندگان

۱ - معجم البلدان ج ۴ : ۲۶۵ (ج ، اروپا ، افست تهران) .

۲ - تجارب الامم ج ۲ : ۲۸۷ (ج ، بیروت) .

شهرها که از ایشان دفاع میکنند و در پشت سر ایشان ایستاده‌اند، میگیرند. زیرا آبادیهای آبادکنندگان جز با پشتیبانی جنگیان پدید نیاید و اگر جنگیان از آبادکنندگان نگهداری نکنند آبادکنندگان بی‌پناه شوند و دشمنان ایشان بیرومند. پس دریافتم حق آنست که مالیات‌دهندگان از آنچه سودکار ایشان است، فرونی آنچه را که برای زندگی خود و آباد کردن زمینها نیاز دارند، به خزانه سپارند»^۱.

در شاهنامه فردوسی بزرگترین خرجهای دولتی نیز خرج سپاهیان یادگردیده است از جمله از زبان بهرام گور سروده شده:

سپه را بهنگام روزی دهیم خردمند را دل فروزی دهیم
و نیز از زبان انوشروان آمده:

بدرگاه بر، کارداران من ز لشکر نبرده سواران من
چو روزی بر ایشان نداریم تنگ نگه کرد باید به نام و به ننگ
همای چهر آزاد در پرداخت روزی سپاهیان آئین تازه‌ای نهاده و آئین سان دیدن
از سپاه در هنگام روزی دادن که در زمان ساسانیان چهار ماه به چهار ماه روان بوده گویا
این از این شاه زن باشد:

همای آمد و تاج بر سر نهاد یکی راه و آئین دیگر نهاد
سپه را همه سر بر سر بار داد در گنج بگشاد و دینار داد
بالاترین رقم نقدی روزی افسران ایرانی در روزگار ساسانیان، چنانکه در گفتار دیوان سپاه آورده‌ایم هر ماه بیکهزار درهم بوده است که چهار ماه بچهار ماه پرداخته میشده. از چند روزی پایگاههای فرودست آگاهی درستی نتوانستهایم بدست آوریم. در اینجا باید یادآوری کرد این مبلغ همه دریافتی یک افسر در روزگار ساسانی نبوده. هر اسوار در ماه جیره جنسی میداشته که آنرا از انبارهای دولتی میگرفته است و نیز رخت سربازی را از جامه خانه‌های دولتی میگرفته و جنگ ابزار را از زینکده‌ها.
علی پورحسین مسعودی درباره روش یعقوب لیث در سربازگیری روایتی دارد که میتواند نگرا بر شیوه سربازگیری در ایران پیش از اسلام نیز باشد. از این رو بجا دیدم ترجمه آن روایت را در اینجا بیاورم:

«... زمانی که یک تن برای کار سربازی نزد یعقوب می‌آمد، وی پس از واری هیکل و اندام و ورزشدگی او در فن سپاهی‌گری، از پیشینه خدمات‌های سربازیش جويا میشد و اگر او را از هر رو شایا میدید از او می‌پرسید: از مال و ستور و جنگ ابزار چه همراه دارد. چون او فهرستی از آنچه دارد میداد، یعقوب میفرمود همه آنها را بفروشد و به پول نقد بدل سازند و آن پولها را بنام همان کس به خزانه می‌سپرد. آنگاه همگی ابزار جنگ و زندگی و اسب و استر به فراخور پایگاهش از خزانه به او میدادند»^۲.

۱ - رفتارنامه: ۲۵۲ (ج)، تهران پیوسته مجله بررسیهای تاریخی ۱۳۴۸ (خ).
۲ - مروج الذهب ج ۲: ۴۳۳ (ج)، قاهره ۱۳۱۰ (ق).

پادشاهای کوشندگان در جنگها و دادن روزی به زن و فرزند سربازانی که در جنگ کشته شده بودند، نیز از خرجهای دیوان سپاه بوده است. خرج دژهای مرزی و گماشتگان در آنها را نیز باید در رده خرجهای دیوان سپاه شمرد.

در بیشتر شهرستانهای مرزی گذشته از خراج شهرستان مرزی که یکسره بکار مرزداری می‌رفته است، ساختن دژها و باروهای مرزی و نیز خرج کسانی که در آنها برای دیدبانی و نگهبانی و کارآگهی و خبررسانی می‌گمارده‌اند، نیز از خرجهای مهم دولت مرکزی بوده است. قدامه بن جعفر که مایه‌های کتاب خود را از نوشته‌های دیوان برید برداشته است، در زمینه خرج دژها و دربندهای مرزی چنین گفته است:

«... خرج دیوانها و نگهبانها و پاشوردها و دوندها و دروازه‌بانها و دخمه‌زنها و نامه‌برها و خرجهای دیگر از هر گونه که پدید می‌آید. این گونه دژها را باید از سربازان و سالوکان پر کنند و کار تازشهای تابستانی و زمستانی را در خشکی و دریا در آنها، همیشه به سامان دارند»^۱.

استواربستن مرزهای ایرانشهر بردشمنان کشور از وظیفه‌های بزرگ شاهنشاه بلکه بزرگترین وظیفه او در سراسر تاریخ کهن این سرزمین بوده است. این وظیفه چندان ارجح دار بوده که برخی شاهنشاهان خود به مرزهای کشور میرفته و در کار استواربستن مرزها مینگریسته‌اند.

انوشروان که از شاهنشاهان بزرگ ایران است و در شهر یاری چهل و هشت ساله‌اش کارهای بسیار بزرگی انجام داده با این همه می‌بینیم در کتاب رفتارنامه خود از مرزداری و سرکشی به مرزهای شمالی و نوسازی دژها و باروهای مرزی و پر کردن آنها از مردان جنگی و جنگ‌آزارها بیش از هر چیز دیگری سخن گفته است. انوشروان در زمینه مرزداری در آن کتاب چنین گفته است:

«... پس روبسوی همدان و آذربادگان نهادیم و چون به دربندچول و شهر پیروزخسرو رسیدیم شهرهای کهنه را نوسازی کردیم و مرزها را استوار ساختیم و فرمان دادیم دژهای دیگری نیز ساخته شود».

«همینکه خاقان خزران از آمدن ما به آنجا آگاه شد به بیم افتاد که مبادا با او جنگ آغاز کنیم و نامه‌ای نوشت که او از روزی که من شهر یار شده‌ام دوست میداشته با من هم‌پیمان شود و درآمدن به فرمانبری مرا از نیک‌بختی خود می‌شمارد. یکی از سرداران خاقان که حال او را چنین دید بود خاقان را رها کرد و نزد ما آمد با دوهزار تن از همراهان خود. ما او را پذیرفتیم و در آنجا نزد اسواران خود نشین دادیم و برای خود او و یارانش روزی روان ساختیم و نیز دستور دادیم در آنجا دژی به او سپارند و نیز گفتیم در آنجا برای همدینان ما نمازگاهی بسازند و موبدان و هیربدانی در آن نمازگاه بر گماردیم و به ایشان گفتیم به ترکانی که بخدمت ما درمی‌آیند بیاموزند فرمانبری از شهر باران، بجز بهره‌های زودرس

۱ - نبدۀ من کتاب الخراج و صنعة الكتاب: ۲۵۳ (ج ۱، لیدن ۱۸۸۹ م).

این جهانی دارای سودهای بسیار بزرگ در جهان دیگر نیست و ایشان را به مهربانی کردن و درستکاری و داد دوستی و پاکدلی و نبرد با دشمن دلگرم سازند و به جوانان ایشان دین و راه ما را بیاموزانند. من در آن مرزها برایشان بازارها پدید آوردم و راهها درست کردم و چا پارخانهها برپا ساختم»^۱.

حمزه اصفهانی درباره استوار کردن باروهای مرزی میگوید:
«اسفندیار پورگشتاسب در مرز ترکان باروئی ساخت در آن سوی سمرقند که درازای آن بیست فرسنگ بود»^۲.

دیگر از دژهای مشهور مرزی که نام آن در کتابها آمده است چند قلعه بوده در عربستان که از آنها دژ سداد نزدیک قادسی، آنجا که در کتابهای عربی بنام «عذیب» خوانده میشود، و دژ بارگ (بارق) و دو دژ مشتر و صفا در نزدیک شهر هجر (هجر) در بحرین بوده. طبری درباره ساختن این دو دژ روایتی دارد که نماینده یک شیوه کهن در کارهای ساختمانی بزرگ است که انجام آنها نیاز به کارگران فراوانی میداشتند و باید زمان درازی کار کنند. این روایت نشان میدهد که در ایران باستان برای کارگیری از کارگران، به وارونه بسیاری از کشورهای دیگر، زور بکاربرده نمیشده و بکارگران مزد میداده و خواستههای ایشان را در نظر می گرفته اند. ترجمه روایت طبری چنین است:

«... مشتر دژی در بحرین است و روبروی آن دژی دیگر بنام صفا و میانه آنها نهری است که محکم نام دارد. آنکه دژ را ساخته یکی از اسواران بوده که خسرو او را برای ساختن دژ فرستاده. نام این اسوار نسک پور ماه بود بوده. چون آغاز بکار کرد به او گفتند کارگران در اینجا نخواهند ماند مگر اینکه زن همراهشان باشد. اگر چنین کردی کارگران خواهند ماند و ساختمانها به پایان خواهد رسید. پس نسک برای ایشان روسپیان از عراق و خوزستان آورد و شراب در خیمکها از سرزمین پارس از راه دریا»^۳.

روانشاد سیدعبدالله جزایری در تذکره شوشتر چنین داستانی درباره سبب نامگذاری دروازه «ماپاریون»، «ماه پارگان» در شهر شوشتر آورده است بدینگونه:

نویسنده تذکره شوشتر که ساختن شادروان شوشتر را به پیروی از سخن مسعودی^۴ به شاپور دوم نسبت داده است، درباره سبب نامگذاری دروازه «ماپاریون» چنین میگوید: چون کارگران و مهندسان رومی که بفرمان شاپور باید شادروان را بابت تاوان جنگ بسازند از کار پیاپی خسته شده بودند شاپور فرمان داد گروهی از زنان زیباروی رومی را به شوشتر آوردند و در نزدیک شادروان نشیمن دادند تا در شبها مایه آسایش و نشاط کارگران و مهندسان شوند و ایشان در روزها بتوانند بهتر و بیشتر کار کنند. جایی را که این زیبارویان را نشیمن داده بودند ماپاریون «ماه پارگان» خوانده اند. دروازه نزدیک

۱ - رفتارنامه: ۲۵۰ (مجله بررسیهای تاریخی تهران ۱۳۴۸ خ).
۲ - سنی ممالک الارض والانبیاء: ۲۷ (ج، برلین).
۳ - تاریخ المسد والاعماله ج ۲: ۱۷۰ (ج، قاهره ۱۹۶۰ م).
۴ - مروج الذهب ج ۱: ۱۶۳ (ج، قاهره ۱۳۱۰ ق).

شادروان را در شوشتر تا این آخرها دروازه «مپاریون» میگفتند .

کارهای آبادانی :

از خرجهای مهم دیگری که هزینه آن از خزانه دولت مرکزی پرداخته میشده ، خرج کارهای آبادانی بوده که شاهنشاهان ایران به آن رشته از کارها دلبستگی بسیار میداشتند . و این نیز یکی از نشانههای پیشرفتگی فرهنگ و تمدن در ایران است که شاهنشاهان از باستان زمان خود را مسئول پیشرفت آبادانی کشور میدانستند .
کارهای آبادانی در آن زمان این چند رشته بوده است :

الف - شهرسازی :

بیشک در هیچ کشوری فرمانروایان زمان باستان ، باندازه شاهنشاهان ایران به شهرسازی و نهادن نام خود بر شهرهای نوساخته ، دلبستگی نداشته‌اند . پدید آمدن شهرهای بزرگ در پهنه هر کشور ، نشانه‌ای از برآمدن مردم آن کشور از زندگی کشاورزی به زندگی شهری و سرمایه‌داری است .

در آن زمانها در پهنه ایران شهرهای بزرگی پدید آمده‌است که از آن زمین‌داران و سالاران تیره‌ها نبوده . برعکس اروپا که در سده‌های میانه شهرها عبارت از قلعه‌هایی بوده که زمین‌دار بزرگ در آن می‌نشسته و در پیرامون آن جاهائی برای بردگان او که بکار کشاورزی و دیگر کارهای سخت می‌پرداخته‌اند ، نیز ساخته بودند .

اما در ایران به وارونه شکل اروپای آنروز که زندگی بر پایه برده‌داری میگردیده از پایگاه «فئودالیسم» دست کم در شهرها بالا آمده و مردم به ترازگاه سرمایه‌داری گام نهاده بودند و کارگاههای بسیار که کارگران آزاد در آنها کار میکردند و مزد میگرفتند و مزدشان به دلخواه خود ایشان معین میشده ، در شهرها پدید آمده بود و همین‌ها بودند که مالیات سرانه به خزانه دولت می‌پرداختند . از اینرو در کشور ایران شهرسازی بویژه در روزگار ساسانیان برای نشیمن این گروهها ارج بسیاری یافته است .

از همینجاست که در تاریخها می‌بینیم هر یک از شاهنشاهان می‌کوشیده شهرهایی پی‌افکند یا شهرهای کهنی را نوسازی کند . در ایران یکی از نشانه‌های نیک‌منشی و نیک‌رهبری هر شاهنشاه ، ساختن شهرهای تازه و نوسازی شهرهای کهن بشمار می‌آمده . از اینرو می‌بینیم در تاریخ جغرافیائی این سرزمین ، نام بسیاری از شهرها از نام شاهنشاهان و واژه‌های «گرد» یا «آباد» یا «خره» یا «شاد» یا «رام» و چند واژه دیگر ساخته شده مانند : اردشیر خره ، رام قباد ، بزرگ شاپور ، بهمن اردشیر خره ، شاپورگرد ، رامهرمزد ، بلاش گرد ، بلاش آباد ، بوداردشیر ، بهاندیوخسرو ، و به شاپور ، پیروز شاپور ، کام پیروز و ده‌ها نام دیگر .

در زمینه شهرهایی که شهریاران ایران پی‌افکنده‌اند ، حمزه پورحسین اصفهانی که در سال ۳۶۰ هجری مرده‌است ، بیش از دیگران سخن گفته ، از این‌رو ترجمه پاره‌ای از سخنان

اورا در اینجا می‌آوریم :

«طهمورث زیناوند بمعنی جنگ‌افزار پوشیده : او شهر بابل و کهن‌دژ مرو را ساخته و نیز در اسپهان دویلی شکوه‌مند را که یکی «مهرین» و دیگری «سارویه» نام دارد ، بر آورده است»^۱ .

و نیز :

«گشتاسب در خره داراب گرد ، شهر سه‌گوشی بر آورد و نام آنرا «گشتاسبگان» نهاد و آن همان شهر فاس است»^۲ .

و نیز :

«کی‌اردشیر که بهمن پوراسفندپار باشد و دراز دست نامیده می‌شد، شهری در عراق بر آورد که آنرا «آباد اردشیر» نامید و بنطیان آنرا «همانیا» میخوانند و آن در تسوگ‌زآب بالاست . و نیز در سرزمین میشان شهری ساخته بنام «بهمن اردشیر» که همان فرات میشان باشد» .

«دارا پور بهمن نخستین پادشاهی است که در شاهراهها چا پارخانه‌ها ساخته و در آنها ستوران دم‌چیده گماشته است و شهر داراب گرد را در پارس پی‌افکنده است»^۳ .

چون درباره شهرسازی اسکندر نویسندگان اروپائی گرافه‌گویی بسیار کرده‌اند ، در اینجا بجا میدانیم ترجمه سخن حمزه اصفهانی را در این زمینه نیز بیاوریم :

«از چیزهایی که قصه‌گویان ساخته‌اند ، یکی آنست که اسکندر در سرزمین ایران دوازده شهر ساخته است و همه را اسکندریه نام نهاده و از آنها یکی در اصفهان و دیگری در هرات و دیگری در مرو و دیگری در سمرقند و دیگری در سغد و دیگری در بابل و دیگری در میشان و چهارتای دیگر در عراق بوده است. این داستان اصلی ندارد زیرا اسکندر ویرانگر بوده است نه سازنده»^۴ .

باری خواستم از آوردن این روایتها آن بود که نشان دهم شهریاران ایران بویژه ساسانیان ، به شهرسازی ارج بسیار می‌نهادند و ساختن شهرها یکی از خرجهای مهم خزانه دولت مرکزی بوده است هر چند تا آنجا که ما میدانیم بیشتر شهرسازیه‌ها پس از پیروزی در جنگها انجام میگرفته و خرج آنها از تاوان جنگ و بهای غنیمتهای جنگی فراهم میشده است. درباره شهرسازیهای پادشاهان ایران روایتهای بیشتری از شاهنشاهان ساسانیان بازمانده است و بازماندن این روایتها پس از دیگرگون شدن خط و دین نماینده همان چیزی است که در آغاز این بند یادآوری کردم . اینک به پارادای از آن روایتها درنگرید :

۱ - سنی ملوک‌الارض والانبیاء : ۲۶ (ج ، برلین) .

۲ - همان کتاب : ۲۷ (ج ، برلین) .

۳ - سنی ملوک‌الارض والانبیاء : ۲۹ (ج ، برلین) .

۴ - سنی ملوک‌الارض والانبیاء : ۲۹ (ج ، برلین) . آقای گیرشمن که در تاریخ‌نویسی گوئی

از مزد بگیران اسکندر مقدونی بوده است ، در کراسه‌ای که زیر نام جزیره خارک نوشته گفته : اسکندر کبیر کمتر از شصت شهر در ایران ساخته ؟؟؟

حمزه اصفهانی در دنباله سخنانی که ترجمه آنها را گفتیم افزوده است .
« اردشیر این شهرها را ساخته است : اردشیر خره ، به اردشیر ، بهمن اردشیر
استار اردشیر ، رام اردشیر ، رامهرمزد اردشیر ، هرمزد اردشیر ، بود اردشیر ، وهشت -
اردشیر و بتن اردشیر » .

« اردشیر خره شهر فیروز آباد در فارس است و « گور » نامیده میشد و « گورو گار »
نام گودال و کندال بوده نه قبر . پارسیان قبر را نمی شناختند و مردگان خود را در استه دانها
و ناووسها نهان میکردند سپس عالی پور بویه نام آنرا به فیروز آباد بدل کرد » .
« به اردشیر نام دوشهر است یکی در عراق و دیگری در کرمان . شهری که در عراق
است یکی از هفت شهر مدائن است و جای آن در خور بران دجله است و عربان آن نام را
بهر سیر کرده اند . نام آن دیگری را که در کرمان است بگونه دیگری عربی کرده اند و آنرا
« بردسیر » گفته اند . بهمن اردشیر نام شهری بر دجله یک چشمه است و این شهر بدو نام
خوانده میشود که یکی بهمن شیر است و دیگری فرات میشان . استار اردشیر نام شهری است
بر کناره کارون و آنرا کرخ میشان هم گویند . جای رام اردشیر را نمیدانم . و رام اردشیر
را مردم این زمان ریشه خوانند . رامهرمزد اردشیر یکی از شهرهای خوزستان است و چون
نامی دارای حروف بسیار بوده و از آخر آنرا انداخته اند . هرمزد اردشیر نام دوشهر است
که چون اردشیر آنها را پی افکند ، هر کدام را بنامی خواند که ساخته از نام خدا و نام
خودش بود . در یکی بازاریان را نشیمن داد و در دیگری سالاران مردم و اشراف را . شهر
بازاریان نام دیگری یافت که « هوجستان و ازار » است و آنرا عربی کرده « سوق الاهواز »
خوانده اند و نام دیگری را عربی کرده « هرمشیر » گفته اند . چون عربان به خوزستان
در آمدند شهر بزرگان را ویران کردند و شهر بازاریان را باز گذاشتند . .^۱ .
« بود اردشیر » شهری از سرزمین موصل است . جای بهشت اردشیر را نمیدانم ،
بتن اردشیر شهری در بحرین است »^۲ .

و نیز :

« شاپور پور اردشیر شهرهایی ساخته است که از آنهاست : نیشابور ، بیشابور ،
شادشاپور ، به از اندیوشاپور ، شاپور خواست ، بلاش شاپور ، پیروزشاپور » .
« نیشابور شهری در شهرستان ابرشهر از خره های خراسان است . بیشابور شهری
از شهرهای فارس است و نام شهرستان هم هست و در عربی سبک میشود و تیکه نخستین
می افتد و شاپور گفته میشود . این شهر را شاپور نوسازی کرده و بر جای شهری که طهمورت
ساخته و اسکندر آن را ویران کرده بود و نام نخستین آن از پادها رفته بوده است .
شادشاپور شهری از شهرهای میشان است که به نبطی « وبها » خوانده میشود . پیروزشاپور
شهری در عراق است و همان است که انبار گفته میشود و به از اندیوشاپور شهری از شهرهای

۱ - سنی ملوک الارض و الانبیا ، ۳۳ (ج ، برنین) .

۲ - همان کتاب ، ۳۴ (ج ، برلین) .

خوزستان است و آن همان است که چون آنرا عربی کرده‌اند جندی‌شاپور شده»^۱.

و نیز :

«هرمزد پوز نرسی در شهرستان رامهرمز خوزستان ، روستاکی بی‌افکنده و نام آنرا «وهشت هرمزد» نامیده و آن همان «کورنگ» است که نزدیک ایذک نهاده بوده»^۲.

و نیز :

«شاپور (دوم) شهرهائی ساخته که از آنها بزرگ شاپور است که آنرا آکبره (عکبرا) گویند و خره شاپور که شوش است»^۳.

و نیز در شهر یاری پیروز پور بزرگ‌گرد گویند :

«شهرهایی ساخته که یکی در سرزمین هند بوده و دیگری در پیرامونهای آن و دیگری در ری و دیگری در گرگان و دیگری در آذربادگان و آنها را بنامهایی نامیده که از نام خودش ساخته شده بود. پس یکی از شهرهای هند را رام پیروز و دیگری را روشن پیروز نامید و نیز او باروی و رارود را میان خودش و سرزمین توران ساخته است و باروی اصفهان را بادست آذر شاپور پور آذر ماهان تمام کرده و بر دروازه اصفهان دری نهاده است»^۴.

و نیز در شهر یاری بلاش گویند :

« دوشهر ساخته یکی در سابط مداین که آنرا بلاش آباد نامید و دیگری نزدیک حلوان و نام آن بلاشگر (بلاش گرد) بوده» .

حوزه در شهر یاری قباد پور پیروز گویند :

«شهرهائی ساخته که یکی میان حلوان و شهر زور بود و آنرا ایران شادکوات نامید . دیگری میان جاجان (؟) و ایرشهر و آنرا شهر آبادگوات خوانده است . دیگری در یارس و آنرا «به از آمدگوات» خوانده و آن شارستان ارگان است و معنی آن میشود شهر قباد بهتر از آمد . دیگری نزدیک مداین و آنرا هنبو شاپور نامیده و مردم بغداد آنرا «خنب شاپور» گویند و دیگری بلاش گرد و دیگری نزدیک موصل بنام خابورکوات و دیگری در عراق به نام ایزقباد»^۵.

حوزه در شهر یاری خسرو انوشروان گویند .

«شهرهائی ساخته که برخی از آنها در شمار هفت شهر مداین در آمده یکی از آنها «به از اندیو خسرو» بود که رومی مداین است و معنی آن ، شهر خسرو بهتر از اناکیده است . دیگر خسرو شاپور است و شهرهای دیگر» .

تذاتی نیشابوری ساختن شهر رامهرمز خوزستان را به هرمزد اول نسبت داده

۱ - درباره نام این شهر به کتاب «دانشگاه شاپورگرد» (چاپ تهران ضمیمه محله بررسیهای تاریخی در سال ۱۳۴۸ نگریسته شود) .

۲ - سنی ملوک الارض والانبیاء : ۳۶

۳ - همان کتاب : ۳۷ . این شهر را کرخ شوش هم مینامیدند و در بالای شهر شوش افتاده بود .

۴ - سنی ملوک الارض والانبیاء : ۳۹ (ج . برلین) .

۵ - همان کتاب : ۳۹ .

آنجا که گوید :

« . . . درخوزستان شهر رامهرزد را پی افکند و دستگرد را نیز او بنیاد نهاد
است و با هیتالان که همان سغدیان اند جنگیده و آنان را فرمانبر و باج گذار خود کرده است »^۱.
درزمینه شهرسازی شهریاران ایران در تاریخهای عربی و فارسی سخنان دیگری
جز آنچه حمزه اصفهانی گفته است نیز آمده که بایستی همه آنها را گلچین کرد و فراهم
آورد و مایه‌ای برای تاریخ شهرسازی در ایران بدست داد .

فردوسی ساختن شهر اردبیل را از پیروز پور بردگرد پور بهرام گور دانسته است:

دیگر کرد بادان پیروز نام همه جای آرام و شادی و کام
که اکنونش خوانی همی اردبیل که قیصر بدو داد از داد میل

ثعالبی نیکه نخستین نام را «شهرام» نوشته آنجا که گوید :

« . . . پس راه شادکامی براو گشاده گردید و به آباد کردن رو آورد و درری
شهری ساخت که آنرا رام پیروز نامید و درمیانه گرگان و دربند چول شهری که آنرا
روشن پیروز نامیده و در آذربادگان شهری دیگر که نام آنرا «شهرام پیروز» نهاده است »^۲.
رشته دیگر از کارهای آبادانی ساختن بندها و شادروانها و کندن کانالها و جویها
برای آبیاری و نیز بستن پلها و جسرها برای آسانی رفت و آمد در راهها بوده است و ما از آنها
در دیوان کست فرود یا «دیوان آبیاری» یاد کرده ایم .

کماک به دیهگانان که بگفته سعودی دارای پنج پایگاه بوده اند پائین تر از شهر بیگان
(سهارجه)، نیز از خرجهای مهم خزانه دولت مرکزی در گروه کارهای عمرانی بوده . بویژه
دهگانانی که در کشتزارهای دولتی می نشستند . از اینگونه کمکها در چند جای شاهنامه
نام برده شده است که از آنهاست :

گر ایدون که دهقان بدی تنگدست سوی نیستی گشته کارش ز هست
بدادی ز گنج آلت و چارپای نماندی که پایش برفتی ز جای

دولت برای مردم بینوا خانه سازی هم میکرده است . فردوسی درباره این کار

از زبان اردشیر بابکان چنین گوید :

بهر سو فرستاد پی موبدان بی آزار و بیدار دل بخردان
که تا هر سوئی شهرها ساختند بدین نیز گنجی بپرداختند
بدان تا کسی را که بیخانه بود نبودش نوا ، بخت بیگانه بود
همان تا فراوان شود زبردست خورش ساخت، با جایگاه نشست

از خرجهای دیگر خزانه ، خرج خوراک و پوشاک زندانیان بوده ، هر چند به گناه
بزرگی محکوم شده بودند . خرج زندانیان از حساب رسد مالیاتی دولت مرکزی داده میشد .
طبری در این زمینه از زبان خسرو پرویز چنین آورده است :

۱ - غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ۴۹۹ (ج ۱۰ اروپا) .

۲ - غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ۵۷۸ (ج ۱۰ اروپا) .

« . . . پس از بند کردن ایشان ، در کیفر دادن و کشتن ایشان درنگ کردیم و ایشان را به خدا سپردیم و تنها به زندانی کردن ایشان بس کردیم و از ایشان تنها خوردن گوشت و نوشیدن شراب و بوئیدن بویا کها را باز گرفتیم و در این زمینه از فرمان دین که میگوید محکومان به مرگ را باید از خوشگذرانی بازداشت نیز نگذشته بودیم . زیرا فرمان داده بودیم خوراک و پوشاک و دیگر نیازمندیهای را که بایسته ایشان است در تراز میانه به ایشان برسانند . و نیز نگفته بودیم ایشان را از آمیزش با زنانشان بازدارند که انگیزه بازداشتن ایشان از فرزند سازی شده باشد»^۱ .

اینکه در فقه اسلامی پرداخت خرج زندانیان از محل زکات پیش بینی شده نیز یک پیروی از این آئین بوده است .

خرج راهسازی و پل سازی و ساختن جسر بر رودها و دره ها ، نیز از رسد مالیات دولت مرکزی پرداخته میشده است ، هر چند گاهی برخی نیکوکاران پلها و جسرها در راهها بر رودها بنام کار خیر میساخته اند مانند : پل خره زاد مادر قباد اول که آنرا بر دره ژرفی در خاک بختیاری ساخته بوده است . و پل خره زاد در خوزستان بر روی کانال کارشان که بنام پل هندوان نیز خوانده میشده است .

هم اکنون در بیشتر جاهای ایران آثار بسیاری از پلهای زمان باستان دیده میشود . برای نمونه روایتی را که حمزه اصفهانی درباره جبری که دوشهر تیسفون و ویه اردشیر را بیکدیگر می پیوسته است می آوریم . حمزه گفته : ایرانیان نخست در اینجا پلی ساخته بودند که بفرمان اسکندر مقدونی آنرا بریده اند .

در کتابهای تاریخ آمده زمانی که شاپور دوم هنوز کودک بود روزی در کاخش که بر کناره رود دجله نهاده بود ، غوغائی شنید . پرسید این غوغا از کجاست ؟ گفتند مردم از جسر میگذرند و چون راه تنگ است بیکدیگر فشار می آورند و این غوغا از غواشان است . شاپور گفت : جسر دیگری برای مردم بسازید که از یکی بروند و از دیگری بازگردند . مردم از هوش او در شگفتی شدند و شهر یاری او را برای کشور به فال نیک گرفتند .

فردوسی در این باره چنین فرموده است :

چنین گفت شاپور با موبدان که ای پرهیز نامور بخردان
 پلی دیگر اکنون بیاید زدن شدن را یکی را و باز آمدن
 بدان تا چنین زبردستان ما و گر لشکری ور پرستان ما
 بر رفتن نباشند زینسان برنج درم داد باید فراوان ز گنج
 افسوس که هنوز از همه آثار پلهای شکسته زمان باستان و پلهائی که هنوز بریاست ،

فهرستی پدید نیآورده اند و این گونه آثار از دیدگاه فنی بررسی نشده است .
 آتشکده ساختن و نگهداری آتشکدهها نیز از کارهای کرفه بشمار می آمده است .
 تا آنجا که برخی از شاهنشاهان بویژه پادشاهان ساسانی در این زمینه تندرروی هم کرده اند

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۲۲۴ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

و کارشان رنگ عوام‌فریبی دارد و از بس در سراسر ایران شمار آتشکده‌ها در میاندهای روزگار سانسپان افزون شده بوده و خرج آنها بسیار، مزدك پسر بامداد دستور داده بود همه آتشکده‌ها خاموش گردد مگر سه آتشکده .

ابن‌قتیه همدانی درباره این دستور مزدك گفته است :

« در این روستا (روستاك فراهان) دیه‌ی بنام بردگان (فردجان) است که در آن آتشکده کهنی بوده و آن یکی از آتشکده‌هایی است که زرتشتیان درباره آن غلو میکردند مانند آتش آذرخره و آتش جمشید که نخستین است و آتش ماه گنمشب که آتش کیخسرو است .»

ابن‌قتیه سپس افزوده است :

« چون مزدك بر قباد چیره شد ، گفت که همه آتشها باید خاموش گردد مگر سه

آتش نخستین^۱ .

« از پادشاهانی که نوشته‌اند آتشکده ساخته و دیه‌هایی بر آنها وقف کرده ، یکی خسرو پرویز است که آتشکده‌ای در بارمان کرمان ساخته بود و دیگری آذر میدخت است که در دیدگردان نزدیک اصفهان آتشکده‌ای ساخته بوده است^۲ .

گذشته از پولی که آتشکده‌ها از خزانه دولت مرکزی می‌گرفته‌اند و خوارزمی حساب آنها « آتش هماردبیرد» بمعنی حسابداری آتشکده‌ها یاد کرده است^۳ خراج برخی دیه‌ها وقف برخی از آتشکده‌ها بوده است که هیربدان درآمد آن دیه‌ها را خود میگرفته و خرج میکردند .

با یکی از انگیزه‌های برخاستن مزدك و هواخواهی قباد از او ، این بوده که در روزگار پیش از قباد بسیاری از دیه‌های کشور وقف آتشکده‌ها شده بوده است و از درآمد آنها چیزی برای خرج همگانی کشور بدست نمی‌آمده .

درباره ساختمان آتشکده آذرگنمشب یا آذرخوش در شهر شیز ، که آنرا آتش کیخسرو و آتش جنگیان نیز میخوانده‌اند و يك فلک نما Planetaruin نیز در آنجا بوده است . فردوسی چنین سروده است :

بفرمود خسرو در آن جایگاه	یکی گنبدی تا به ابر سیاه
درازا و پهنای آن ده کمند	بگرد اندرش طاق‌های بلند
زیبرون دز نیمی يك تازی اسب	بر آورد و بنهاد آذرگنمشب
نشستند گرد اندرش موبدان	ستاره شناسان و هم بخردان
در آن شارسان کرد چندان درنگ	که آتشکده گشت با بوی و رنگ

و نیز جامدهای دولتی که دارای نشانهای ویژه بوده در کارخانه‌های دولتی که آنها را تراز کده « بیت الطراز» مینامیدند ، بافته میشده و خرج آماده کردن آنها از رسد مالیاتی دولت مرکزی پرداخت میشده . برای نمونه سخن ثعالبی را در زیر می‌آوریم :

۱ - البلدان : ۲۴۶ - ۲۴۷ (ج ، لندن ۱۸۸۵ م) .
۲ - سنی مالوك الارض والانبیاء : ۳۶ (ج ، برلین) .
۳ - «شأنیچ العاوم» : ۹۱۸ (ج ، اروپا ، اقسمت تهران) .

«بلاش فرمان داد بهای جامه‌ها و طرفه‌ها که ویژه شاهان هر سرزمین است به حساب خراج خزانه نهاده شود»^۱.

دادن جامه‌های ویژه دولتی و ارمغان پوشانیدن بکسی که او را برای کار بزرگی برگزیده بودند، تا روزگار اسلامی نیز روان مانده بوده است و در کتاب‌های تاریخ از این رسم یادی باقی است. از جمله:

«یس الطایع خلعت شاهنشاهی به عضدالدوله داد و تاجی گوهر نشان و گردنبد با دست برنجن همراه فرستاده و با دست خود دو پرچم برای او بست: یکی سیم آگین چنانکه برای افسران بندگان و دیگری زر آگین آن گونه که برای ولیعهدان بندگان و مانند پرچم دومین پیش از عضدالدوله برای کسی بسته نشده بود»^۲.

دادن پاداش به هنرمندان:

شاهنشاهان بزرگ ایران به پیشرفت دادن هنر و صنعت و نیز تشویق هنرمندان و کوشندگان در هر رشته سخت دلبسته بودند و هر زمان از هنر نمایی کسی خوششان می‌آمد و می‌گفتند «زه» یعنی آفرین، بکسی که هنری نموده و یا سخن نیکی گفته بود، براتی به خزانه میدادند تا هزار درهم به او داده شود و اگر شاهنشاه می‌گفت «زهازه» به آن مرد چهار هزار درهم میدادند. درباره روان بودن این رسم روایت‌های بسیاری در کتاب‌های عربی و فارسی آمده است. در اینجا تنها به آوردن روایتی که ابوحنیفه دینوری یاد کرده است، بس می‌کنیم. ابوحنیفه در شهر یازی خسرو پرویز گفته است:

«فرمان داد خرگاهی در بالای میدان برایش برافراشتند و در آن نشست تا چوگان بازی مرزبانان را تماشا کند. هنگامی که در خرگاه نشسته بود دید شیرزاد پور بهبودان هر چه چوگان می‌زند نیک می‌زند. هر بار که شیرزاد به گوی میزد خسرو می‌گفت: زه سوار. کسی که بر این کار گماشته بود برای شیرزاد یکصد بار زه شمرده و چکی بر بندوبه (خالوی خسرو پرویز که خزانه‌دار نیز بوده) برابر چهارصد هزار درهم نوشتند، هر بار چهار هزار درهم»^۳.

در پایان این بخش از این گفتار، چند بیت از دو جای شاهنامه را که درباره گونه‌های خرجهای دولتی است می‌آوریم. نخستین از زبان اسفندیار است هنگامی که از کند و بند آزادگر دیده است:

پذیرفتم از داور دادگر	که کینه نگیرم ز بند پدر
به گیتی صد آتشکده نو کنم	جهان از ستمکاری بی‌خو کنم
نبیند کسی پای من بر بساط	مگر در بیابان کنم صد رباط

۱ - غر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ۵۸۴ (ج ، اروپا) .

۲ - تجارب‌الامم : ۳۸۳ (ج ، بیروت) .

۳ - الاخبار الطوال : ۹۸ (ج ، قاهره) .

به شخی که کر کس بر او نگذرد
 گور و نخجیر بر سپرد
 کنم چاه آب اندرو صد هزار
 توانگر کنم مردم خیشکار
 و نیز فردوسی در شهر یاری بهرام گور هنگام بودنش در شهر «جز» چنین میگوید :

از آن شهرها هر که درویش بود
 ز بخشیدن او توانگر شدند
 به شهر اندر آمد ز نخجیر گاه
 برفتی خوش آواز گوینده‌ای
 کسی کو نخفتست از رنج ما
 به میدان خرامید تا شهر یار
 دیگر هر که پیرست و بیکار دست
 دیگر وام دارد کسی زین گروه
 دیگر بی پدر کودکند نیز
 بود مام کودک نهفته نیاز

و گر نانش از کوشش خویش بود
 بسی نیز با تخت و افسر شدند
 بیکهفتند بد شادمان با سپاه
 خردمند و در دلش جوینده‌ای
 به یزدان پناهید از بندگان
 و گر نیستش بهره از گنج ما
 مگر بر شما نو کند روزگار
 همو که جوان است و ناتندرست
 شدست از بد واهخواهان ستود
 وزان کس که دارد، نخواهند چیز
 بدو برگشایم در گنج باز

چنانکه در این بیتهای می بینید شاهنشاهان از خزانه دولت مرکزی، بویژه پس از پیروزی در جنگها، از رسد غنیمتهای جنگی که بدولت میرسیده بخشی در این راههای نیکخواهانه خرج میکردند.

روشن نگهداشتن آتشکدهها و ساختن کاروانسراها در راهها و کندن چاه آب در جاهای بی آب و کمک دادن به پیران از کار افتاده و جوانان ناتندرست و پرداختن وام و امدارانی که از دست واهخواهان بستود آمده بودند و کمک به کودکان بی پدر که مادرشان از داریان چیزی نمیگرفت و بیثباتی خود را نهان میداشت همه این گونه کارها از کوفه کاری، بشمار می آمد و شاهنشاهان برای دلجوئی از مردم گاه بگاه از آن گونه کارها انجام میدادند. چون رویدادهای زمانه دفترها و نوشتههای دولتی زمانهای باستانی را از دسترس ما بیرون برداست، افسوس که نمی توانیم برای هیچ یک از سالهای آن زمان، فهرست کلی از همه خرجهای دولتی پدید آوریم. مگر آنکه قضا را پاره‌ای از آن نوشتهها در جایی نهفته مانده و در آینده از گنج ویرانه یکی از شهرهای باستانی یا غارهای کوهستانی بدست آید.

گفتار هفتم

دیوان سپاه

«فروهرهای نیک توانای ورجاوند را می‌ستایم که در میان سواران زورمندترین اند و در میان پیشتازان چالاکترین و در میان زیناوندان شکست‌ناپذیرترین ، و تاخت دشمن را از آنچه بر آن رو آورده است ، باز میدارند» .

فروردین پشت : بند ۲۶

پرداختن آدمیان به جنگ ، خواه جنگ با هم‌جنسان خود باشد یا با دیگر جانوران ، برانگیخته از منش دفاع از خود یا ستیزه‌جویی و افرون‌خواهی است . جنگ نمادی از ندادهای زندگی آدمیان است که با آغاز زندگی او آغاز شده و گویا همیشه نیز خواهد بود . در آن روزگار که آدمی در بن غارها یا زرفای جنگلها میزیسته ، اگر جانوری یا کسانی از جنس خودش به جفت یا بچه با چیزهایی که برای خوردن یا پوشیدن تن خود فراهم ساخته بود ، دست‌درازی میکرد او با کمک جفت و کودکان و کسان دیگر که در غارش همزیست او بودند ، به دفاع برمیخاست و با دست و ناخن و سنگ و چوب از آنچه آنرا از آن خود میدانست ، دفاع میکرد .

خود او نیز هر زمان آدمی یا خانواده‌ای یا جانورانی را کمزورتر از خود میدید ، بر آنها میتاخت و آنچه را میداشتند از آنها میگرفت . جانوران را میکشت و از پوست و شاخ و سم آنها برای زندگی خود بهره‌گیری میکرد . این‌گونه نبردها شکل

جنگهای آدمیان در روزگاران بسیار باستانی بوده است و بسا هنوز هم در ژرفای جنگهای استوایی نمونه‌هایی از آنها بوده باشد .

سپس رفته رفته آدمیان بسود با هم زیستن و فراهم بودن برای بهتر نگهداری خود در برابر دیگران و طبیعت ، بیشتر پی بردند . از اینجا بوده که هر چه بر شماره افراد يك خاندان افزوده میشده است ، باز از يكديگر جدا نمیشده‌اند و اگر غارنشین خانواده برای همه افراد آن تنگی مینمود ، باز خوششان ترديك ، در غارهایی ترديك بهم میزیستند و یا در جنگلها ترديك به هم برای خود کوخ می‌ساختند تا در هنگام پدید آمدن خطر و جنگ و ستیز با دیگران یا با جانوران ، یارمند هم باشند و به هم کمک کنند . زندگی تیره‌ای در میان آدمیان به همین گونه پدید آمده است .

در زندگی تیره‌ای ، برای برخی کارهای اجتماعی که به همه تیره پیوسته بود ، کم کم سنت‌ها و عرفانی به فراخور وضع هر تیره پدید آمده است که در آنها برای برخی از افراد تیره وظیفه‌ای در روبروی هم تیره‌های خود پدید می‌آورد . با این حال در چنین زندگی ، هنوز سپاهیگری به آن شیوه که گروهی ویژه از مردم ، کارشان تنها سپاهی‌گری باشد و نگهداری سرزمین مشترك آن مردم به ایشان سپرده شود ، پدید نیامده بوده است . در آن زمان مردان و گاهی زنان نیز ، که در روزگار آرامش به شکار و دامپروری ، می‌پرداختند ، همه آنان در هنگام پیش آمدن جنگ به میدان میرفتند و با دشمنان تیره خود می‌جنگیده‌اند . پرداختن يك گروه ویژه از مردم به کار سپاهی‌گری که جز به سپاهی‌گری به کار دیگری نپردازند ، از نمادهای بسیار آشکار و پیشرفته زندگی شهری ست و سرآغاز پدید آمدن حکومت‌های ملی . از این رو اگر روایت‌های باستانی را که در شاهنامه و دیگر کتابها آمده است ، نموداری از پیشرفت تدریجی زندگی شهری و تمدنی در ایران زمین بگیریم و چنین هم هست ، تاریخ جدا کردن گروه سپاهیان از دیگر گروه‌های اجتماعی در ایران زمین ، به روزگاران بسیار باستانی بالا می‌رود .

در شاهنامه فردوسی این بهسازی اجتماعی به فریدون نسبت داده شده و اگر ما نتوانیم روزگار فریدون را از روی حسابهای سالماری (کرونولوژی) به گونه‌ای خیلی روشن معین کنیم ، باری میتوانیم بگوییم که ایرانیان در روزگاران خیلی باستانی از پایگاه زندگی بیابانی و شبانی بالا آمده‌اند و به زندگی شهری گام نهاده‌اند . فردوسی درباره جدا کردن کارورزان گونه‌گون از یکدیگر در پادشاهی فریدون سروده :

سپاهی نباید که با پیشه‌ور	بيك روی جویند هر دو هنر
يكي کارورز و يكي گرز کار	سزاوار هر دو ، پدیدست کار
چون این کار او جوید، آن کار این	پر آشوب گردد سراسر زمین

فردوسی آنجا که از گروه‌بندی مردم ایران سخن میگوید ، پدید آوردن سپاه را به جمشید نسبت داده است .

دغی بردگر دست بنشانند	همی نام نیساریان خوانند
کجا شیر مردان جنگ آوردند	فروزنده لشکر و کشورند

دربارهٔ پدید آمدن دیوان سپاه (وزارت جنگ) در ایران، ابن بلخی در شهریاری لهراسب کیانی چنین میگوید:

«... دیوان لشکر او نهاد که ما آنرا، دیوان عرض، خوانیم^۱.»
همو در شهریاری گشتاسب کیانی پسر لهراسب باز چنین میگوید:
«... و ترتیب وقاعدۀ دیوانها او نهاد برشکلی که پیش از آن نبوده بود^۲.»
چون شهریاری گشتاسب شاه برابر سالماری ایرانی، در سدهٔ هجدهم پیش از زادروز مسیح بوده است، پس باید گفت: بنیاد نهادن دیوان سپاه و جدا کردن کارهای آن از دیگر دیوانهای دولتی در ایران، نزدیک به چهار هزار سال پیش انجام گرفته است^۳.

دیوان سپاه:

دیوان سپاه یا بگفتهٔ امروز وزارت جنگ، یکی از دیوانهای بسیار بزرگ در ایران باستان بوده. در این دیوان دفترهایی بوده که نام همهٔ سپاهیان و افسران و پایگاهها و روزی ایشان و نشانها و پیشینهٔ کارهای هر فرمانده نگاشته بود. دیوان سپاه شاخه‌هایی پیوسته بخود میداشت مانند: دیوان زینکده‌ها یا زیندانها که بمعنی انبارهای سلاحهاست و دیوان ستوران یا چنانکه خوارزمی گفته «آخور همار دبیره^۴». در پائین تا آنجا که سند بدست آورده‌ایم، دربارهٔ هر يك از این شاخه‌ها جداگانه سخن خواهیم گفت. آن سان که میدانیم، تا آخر روزگار ساسانیان و آغاز روزگار عباسیان کتابهایی بنفاری بوده است در فن رزم و آئین سپاهی‌گری که در آنها راه بکاربردن سلاحهای گونه‌گون آن زمان و بهترین شیوهٔ آموزش و پرورش سربازان جوان و ویژگیهای يك فرمانده خوب و راه برگزیدن میدان جنگ و زمان تاخت و تاز و بیکار^۵ و گرد فرو گرفتن دژها و بارها و شیوهٔ گشادن آنها و شبیخون زدن و کمین نهادن و بزرگ فرستادن و پاشوره گماردن و دیدبان و نگهبان نشانیدن و خندق‌کندن و خشک ریختن در جاهای بیمناک، در آن کتابها شرح داده شده بوده است.

و نیز کتابهایی بوده که در آنها شرح نیرنگهایی که برای چیرگی مردمن میتوان از آنها بهره‌گرفت و نیز نیرنگهایی که برخی فرماندهان نامی در جنگهایی زده بوده‌اند و انگیزهٔ چیرگی ایشان بردشمن گردیده، نوشته شده بود. افسوس که اصل این کتابها از میان رفته است و نیز ترجمهٔ عربی بسیاری از آنها نیز در دست نیست. ولی برخی از نویسندگان سده‌های سوم و چهارم هجری پاره‌ای از سخنانی را که در این کتابها بوده برداشته و ترجمهٔ عربی آنها را برای ما مان نگه داشته‌اند. ترجمهٔ فارسی برخی از آن روایتها

۱ - فارسنامه: ۵۶ (ج، شیراز).

۲ - همان کتاب: ۵۷ (ج، شیراز).

۳ - به کتاب ارجح‌دار تقویم و تاریخ استاد ذبیح بهروز نگریسته شود.

۴ - مقاتب‌العلوم: ۱۱۸ (ج، اروپا افست نهران).

۵ - واژهٔ بیکار در فارسی بمعنی حملهٔ منتظانه است نه مطلق جنگ.

را در زیر می‌آوریم تا خواننده گواهی بر آنچه گفتیم بدست داشته باشد. سپس دنباله سخن را در زمینه دیوان سپاه خواهیم گرفت.

عبدالله بن مسلم مروی معروف به دینوری، دانشمند سده سوم هجری در کتاب «عیون الاخبار» خود روایتهایی آورده است که آشکارا می‌گوید آنها را از کتابهای فارسی برداشته است. این نویسنده درباره راه نیرومند کردن آهنگ سپاهیان برای جنگ، چنین گوید:

«در یکی از کتابهای ایرانی آمده: از پادشاهی پرسیدند: کدام شیوه جنگی به حزم نزدیکتر است؟ گفت: گماردن جاسوسان. کوشش در بدست آوردن خبر از حال دشمن. شادی نمودن و نوید به پیروزی دادن. زدودن آنچه بوی ترس از آن تواند برآید، از سپاه خودی».

باز درباره راهبری سپاه آورده است:

«پذیرفتن اندرز از خیانت‌پیشگان. پاییدن پیرامونیان خود بی‌آنکه آنان را که نیکخواهی مینمایند رنجانیدن. جایجا نکردن هیچ بخشی از سپاه به بخش دیگر، مگر زمانی که راه بر هر بی‌بسی است. همیشه خوش‌گمانی نمودن و امید برانگیختن. همواره اندیشه سپاهیان را بسوی چیزهای شادی‌آور کشانیدن تا دل سران از بیمناکی جنگ آزاد باشد و بکارهای دیگر سرگرم».

«پرسیدند: راه به کار بستن حزم در جنگ چیست؟ گفت دور ساختن دشمن از آبادیها. آهاده نگهداشتن دیدبانها در دیدگاهها پاداش دادن به کارآگاهان راستگو. کیفر دادن به کسی که آگاهی دروغ آورده است. هیچ گریخته‌ای از دشمن را به جنگ ناچار نساختن. زنهار از زنهار خواه دریغ نداشتن. امیدواری یاران خود را تباه نکردن. به آرزوی غنیمتگیری از هوشیاری و احتیاط‌کاری باز نماندن»^۱.

همین نویسنده در کتاب «الحرب» چنین آورده است:

«در آئین نامگ چنین آمده است: آئین رزم این است که ناتوانان سپاه را در دست چپ بنهند تا برخوردشان به دشمن و نیراندازی ایشان از پهلو، آسان باشد. جنگ باید با تاختن اسواران آغاز شود مگر زمانی که برخورد از پهلو یا اوریب آغاز گردیده باشد. دل سپاه باید بر جای بلندی نهاده شود تا همواره بردشمن سرکشیده باشد. زیرا اگر دست چپ و دست راست اندکی پس نشستند یا از جا کنده شدند، تا دوهاده (سوار نظام و قلب) بر جای خود استوارست پس نشستن آنها نه انگیزه پیروزی شود و نه سبب شکست. اها اگر دو ماده از جا کنده شدند دیگر پافشاری دست چپ و دست راست سودی ندارد».

«هرگاه سپاه خسته شد، باز دوهاده نباید از جنگ دست بکشند ولی دست چپ تواند آرام ماند مگر زمانی که بر آن بتازند که میباید تاخت را بزدايد. زیرا دست راست و دو ماده نمیتوانند در حال پشت به دشمن بر او بتازند و به جایگاه خود نیز بازگردند».

۱ - عیون الاخبار ج ۱: ۱۱۲ - ۱۱۳ (ج . قاهره ۱۹۴۸ م).

« هر چه لشکر خودی برایش خوری تروند اسه و سس پسران بر سر آب بردارد ، جلو رفتن از آب برداری دشمن دور از حرمندی است . چه این کار دشمن را در جنگ پافشار خواهد ساخت . هر زمان دشمن بر آنش خوری فرود آمده و فرمانده بر آن است که آنان را از آن بشخور دور براند ، زمان دست یازیدن به چنین کاری هنگامی است که دشمن دستور لشیر سیراب و سپاه خودی تشنه باشد . زیرا آدمی به چیزی که نیاز ندارد بی اعتناست و هنگام نیاز داشتن به چیزی در دست آوردن آن کوشا .
« فرمانده نباید بگذارد رازش از پرده بیرون افتد . زیرا آشکار شدن راز فرماندهی ، انگیزه تباه شدن سپاه او و از هم پاشیدن آن است .

« اگر در سپاهی بیشترین سربازان جنگ آوران کار آزموده اند آغاز شدن ناخت از سوی دشمن به مصاحبت چنین سپاهی است . اگر بیشترین سربازان از ناآزمودگانند ، و از جنگیدن نیز چاره ای نیست ، پیش دستی در ناخت به مصاحبت چنین سپاهی است . نباید به جنگ دست زد مگر آنکه شماره سربازان خودی چهار یا سیدر ابر دشمن باشد .
« اگر دشمن جنگ را آغاز کرد زمانی باید آنرا پذیرفت که شماره سربازان دست کم یک برابر و نیم سپاه خودی باشد .

« اما اگر دشمن به درون کشور در آمده است ، باید در هر جا سخت با او در آویخت ، هر چند شماره سربازان خودی از سربازان دشمن خیلی هم کمتر باشد .

همین نویسنده در زیر سر آغاز کمین نهادن ، از کتاب آئین نامک چنین آورده است :
« شایسته است سربازانی را برای کمین نهادن برگزید که دلیر و پر دل و هوشیار و استوار باشد و کسی از آنها سرفه یا عطسه نکند یا از او آن و آنخ بر نیاید . و نیز برای ایشان اسبهایی برگزید که شیهه نکشند و نفس نفس نکنند . کمین گاه باید در جایی برگزیده شود که دشمن را به آن دسترس نباشد . کمین گاه باید نزدیک آب باشد تا اگر درنگ سربازان در آنجا به درازا کشید ، بتوانند از آن آب برگزینند .
« کمین کنندگان باید پس از اندیشیدن و رایزنی با یکدیگر و مطمئن شدن از فرصتی که بدست آمده است ، از نهانگاه بیرون جهند و هیچ درنده و چرنده و پرنده را فرمانند .

تازش ایشان باید مانند درگیری زبانه آتش باشد . باید از غنیمت گیری سخت بهر هیزند .
 « کمین کنندگان همینکه دیدند دشمن درجائی نگهبان ندارد ، یا تیراندازان را
 از جائی دور کرده است یا دریزکش کوتاهکاری وسستی هویداست ، یا ستوران خود را
 به چراگاه سرداده است ، پراکنده بسوی دشمن می تازند . برای تاختن کمین کنندگان
 بهترین زمان در شبانه روز ، هنگام سخت شدن سرما در زمستان و گرم شدن هوا در تابستان
 است . چون کمین کنندگان از نگاهگاه بیرون هستند در چند دسته جدا جدا بسوی دشمن
 می تازند و بیدرنگ ضربت را بر او فرود می آورند » .

در زمینه کمین نهادن در جنگها ، فردوسی در چندین جای شاهنامه سخن گفته که
 برخی از آنها را می نگاریم :
 در جنگ منوچهر با سلم و تور منوچهر کمین گاه را در جائی شایسته می نهد
 و سواران جنگی و بایسته در آن می نشاند :

کمین گاه را جای شایسته دید سواران جنگی و بایسته دید
 در همان جنگ کمین کنندگان پشت سر را بردشمن می بندند :
 بر آورد شاه از کمین گاه سر نید تور را از دو روبه گذر
 منوچهر پس از بدست آوردن پیروزی در جنگ ، به فریدون چنین مینویسد
 کمین ساختم از پس پشت او نماندم بجز باد در مشت او
 و نیز افراسیاب در جنگ با ایرانیان به قلون می گوید :
 بدو گفت بگزین ز لشکر سوار وزیدر برو تا در کوهسار
 دلیر و خردمند و هشیار باش به پاس اندرون نیز بیدار باش
 که ایرانیان مردمی ریمن اند همی ناگهان بر تلایه زند

عبدالله بن مسلم درباره چگونگی شیخون زدن ، از کتاب آئین نامگ چنین
 آورده است :

« شیخون زنان باید زمانی شیخون زنند که باد سختی میوزد یا از رود غریو آب
 بگوش میرسد . از خود ایشان هیچ آوازی نباید برخیزد . برای شیخون زنی نیمه شب
 یا تاریکترین ساعت آنرا باید برگزید .

« گروهی از شیخون زنان باید به میانه سپاه دشمن اندر شوند و باز مانده در پیرامون
 سپاه آماده نبرد به ایستند . آغاز تاخت با کسانی است که بدرون سپاه دشمن درآمده اند
 تا آنکه فریاد و غوغا از آنجا برخیزد نه از پیرامون لشکر . پیش از آغاز جنگ باید اسبان را
 روم دهند و از اسبان سرکش آغاز کنند . افسار و شگال آنها را ببرند و به پهلوی آنها بانوک
 نیزه شیخونک زنند تا ستوران پریشان و گریزان شوند و از آنها همه برخیزد » .

« از شیخون زنانی که به درون سپاه دشمن درآمده اند یکی باید فریاد کند :
 بگریزد که فرمانده کشته شد ، بیشتر لشکر تباہ شدند و بسیاری گریخته اند . دیگری فریاد
 کند . ای مرد مرا بخدا ببخش ، مرا مکش . سومی بانگ بر آورد : آخ . آخ و از اینگونه
 فریادها » .

«باید دانست که غرض از شیبخون زدن بیم افکندن در سپاه دشمن است و پیریشان ساختن آن . پس از غنیمت گیری کالا و چارپا باید سخت پرهیز کرد» .
دینوری درباره چگونگی گرد فرو گرفتن شهرها و دژها در کتاب آئین نامگ نیز سخنانی آورده که ترجمه فارسی آنها چنین است :

« در هنگام گرد فرو گرفتن دژها و باروها ، هر کس از مردم شهر یا دژ را که بتوان بسوی خود کشیدن باید کشید . چه از این کار دوسود بدست آید : دست یافتن بدراز دشمن . بیم افکندن در میان دشمن به دست اینگونه کسان . و نیز با دست کسانی از مردم دژ و شهر باید در گفتگوها میان خودشان سخنانی پراکنده سازند و مردم آنجا را بیچاره جلوه دهند و از فرا رسیدن کمک ناامید سازند و همواره به آنان گوشزد کنند که رازشان بی پرده شده و نیرنگشان آشکار گردیده است . باید گاه بگاه پیرامون باره گردیده و با سرانگشت به آن اشاره کرد بدان سان که گویی به همراهان خود نشان میدهم ، کجای باره استوار است و کجا نااستوار . کجا برای نهادن منجیق مناسب است و کجا برای ارباب و کجا برای زدن دخمه و کجا برای بستن نردبان و از کجا میتوان بر دیواره باره برآمد . و از کجا میتوان آتش به درون افکند . باید با این رفتارها دل مردم شهر یا دژ را پر از بیم کرد . »
«باید بر تیری نوشت : ای دژ نشینان از دغلكاری و ناپایداری نگهبانان بترسید و دروازه‌ها را سخت نگهدارید . زمانه روز گاربدی شده . خیلی از نگهبانان فریب خورده‌اند و در نهان رو به دشمن دارند . پس آن تیر را به درون باره بیاندازند» .

« فرمانده باید مرد زبان‌آور هوشمند و نیرنگ سازی را که پرگو نباشد ، برای گفتگو با مردم شهر یا دژ بفرستد و جنگ را تا آنجا که شدنی است به پس اندازد . زیرا آغاز شدن جنگ به مردم شهر که در پناه بارویند ، دل میدهد و راز خودی را آشکار میسازد و اگر فرمانده ناگیر از جنگیدن شد ، نبرد باید با کمترین شماره و اندک ابزار جنگ آغاز گردد» .

دینوری در دنباله این روایت يك اندرز کالی برای فرماندهان آورده که ترجمه آن چنین است :

« همیشه باید دشمن را در میدان جنگ از جایی که درخت و بیشه و رودخانه است دور کرد و پهنه بیابان را به او وا گذاشت» .

باز دینوری از آئین نامگ چنین آورده است :

« در کتابهای ایرانیان آمده است : از یکی از دانشمندان پرسیدند کدام کار است که سرباز را بهتر و ورزیده و برای جنگ بیشتر آماده میکند؟ گفت بسیار جنگیدن با پیروزی . اینکه سرباز بداند در پشت سرش ابزار جنگ بسیار است و در پیش رویش غنیمت فراوان . سپس گرامی داشتن سپاه پس از هر پیروزی و سرافراز ساختن کوشندگان از راه ستودن

۱ - عیون الاخبار ج ۱ : ۱۱۵ (ج ، قاهره) .

۲ - عیون الاخبار ج ۱ : ۱۱۵ (ج ، قاهره) .

ایشان با نام و نشان در نزد مردم . پاداش دادن به دلیران در پیشگاه دیگران^۱ . دیوان سپاه دارای سالاری بوده و آنرا «ایران سپاهبد» مینامیده‌اند که درحقیقت مانند رئیس ستاد ارتش یا وزیر جنگ در امروز بوده . هرچند ایران سپاهبد در جرگه هیئت وزیران بوده است ولی از رویهمرفته تاریخها چنین برمی‌آید که وی فرمانهای خود را یگراست، از شاهنشاه می‌گرفته و بزرگ فرمدار «نخست وزیر» بر او سالاری نداشته است .

فردوسی درباره پایگاه «ایران سپاهبد» در پادشاهی بهرام گور سروده است :

ورا پهلوان کرد بر لشکرش بدان نا به آئین بود کشورش
سپه را سراسر به نرسی سپرد به بختش همی پادشاهی سپرد
در گنج بگشاد و روزی بداد سپاهش به دینار گشتند شاد

گاهی بزرگ فرمدار پایگاه ایران سپهبدی با سالاری دیوان سپاه را نیز خود بدست میداشته ، چنانکه ثعالبی نیشابوری آورده است :

«چون قباد بر تخت نشست «سوخرا» را بجای خود در اسپهبدی ایران باز گذاشت و کار سپاه را به او سپرد^۲ .

این بلخی نیز در پادشاهی هرمزد چهارم ، عنوان فرمانده کل سپاه را بجای ایران اسپاهبد «اسپهبد بزرگ» گفته است آنجا که گوید :

« هرمزد اسپهبد بزرگ را به جنگ بهرام چوبین فرستاد و او را اول بشکست^۳ . محمدبن جریر طبری نیز از پایگاه اسپهبدی سرزمینهای ایران آنجا که داستان گسیل داشتن بهرام چوبین را از سوی هرمزد چهارم به جنگ خاقان ترك میگوید، باز گفته . طبری از زبان هرمزد خطاب به بهرام چنین می‌گوید :

« تو ای بهرام ستون کشور ما و پشتیبان مردم ما هستی و خدمتهایت نزد ما شناخته است . ما روز خجسته‌ای را برایت در نظر گرفته‌ایم ، روزی که اسپهبدی همه سرزمینهای ایران را بتو واگذار کنیم^۴ .

گاهی بوده است که شاهنشاه پایگاه ایران سپهبدی را خود بدست می‌گرفته است . چنانکه طبری درباره خسرو اول انوشروان که گندآور ودلیر بوده چنین می‌گوید :

« پیش از شهریاری خسرو اول در ایران يك اسپهبد بود که سالاری همه سپاه را بدست میداشت . خسرو این پایگاه را در سراسر کشور بچهار بهره بخش کرد : اسپهبد خاوران که خراسان و پیرامونهای آن باشد . اسپهبد خوربران : اسپهبد نیمروز که سرزمین یمن است . اسپهبد آذربادگان که شمال و پیرامونهای آن و خزران و دیگرها باشد^۵ .

۱ - عبون الاخبار : ۱۱۵

۲ - غر اخبار ملوك الفرس : ۵۸۷ (ج ، اروپا) .

۳ - فارسنامه : ۱۱۵ (ج ، شیراز) .

۴ - تاریخ المرسل والملوك ج ۲ : ۱۷۸ .

۵ - غر اخبار ملوك الفرس و سیرهم : ۵۶۵

بیگمان چنین دیگرگونی ناهمیشگی بوده ، چنانکه در روزگار هر مزد چهارم
پسر انوشروان باز از پایگاه ایران سپهبدی نامی می‌بینیم .
در باره پایگاه سپهبد ایران شهر ، سخن دیگری از تعالی در دست است که باید
آنها نیز یاد کرد . او درمیانه داستان گفتگوی خسرو پرویز با بهرام گشنسب معروف
به چوبین در کنار کانال نهر روان چنین می‌گوید « پرویز به بهرام نوید داد که اسپهبدی
ایران شهر را به او واگذارد^۱ » .

همین نویسنده درمیانه داستان باز گشت سوخرا به تیسپون چنین گفته است :
« چون سوخرا به تیسپون بازگشت پیشروان و بزرگان او را سپاس گفتند و کارش
را ستودند و پایگاهش را بالا داشتند و بلاش پور پیروز سپهبدی عراق و فارس را به او
واگذارد^۲ » .

پایگاههای افسری در ایران باستان

در سپاه ایران افسران پایگاههای گونه‌گون می‌داشتند که از پایه‌های فرودست
در جوانی آغاز میگردیده و بر بنیاد شایستگی که در جنگها از خود نشان میداده‌اند ، افسران
رفته رفته به پایگاه بالاتر برمی‌آمده‌اند .

مسعودی در این باره روایتی از رفتار انوشروان آورده که به گمان ما برداشته از
کتابهای زمان ساسانیان است . او می‌گوید :

« پس فرمان داد به هر کس خداوند پسری داد به او آئین سپاهیگری و سوار کاری
بیاموزد و چون هنر سپاهی‌گری و گونه‌ها و فنهای آنها یک بیک آموخت او را به درگاه
شاهنشاه فرستند تا دبیر سپاه نامش را در دفتر ثبت کند و حقوق و روزیانه‌اش را به فراخور
دهد . چون پیشامدی رخ داد یا جنگی برپا شد ، این گونه نوافسران در زیر درفش سپاهید
به میدان جنگ می‌شتافتند^۳ » .

بر آمدن افسران از پایه‌های پائین به پایدهای بالاتر وابسته به نشان دادن دلیری
و انجام کارهای بزرگی بود که بویژه در زمان جنگ به ایشان می‌سپردند . جاحظ درباره
پایه افسران روایتی دارد که ترجمه آن چنین است :

« اردشیر بر هر هزار تن از این اسواران ، موبدی که در این کارها آزموده
و بر احوال مردم آگاه بود ، برمی‌گماشت و این موبد نگرای ارزشمندی اسواران بود و بیدار
دلیرها و جانبازیهای ایشان و شاهنشاه را از رفتار هر یک از ایشان آگاه می‌ساخت که کدام
ترسو و کدام پر دل است . و شاهنشاه پس از آگاهی بر حال ایشان دلیران را گرامی می‌داشت
و ناهشان در دفتر سپاه پایدار میشد . نام کسانی را که ترس نشان داده بودند از دفتر

۱ - غررالانخبار و ملوک الفرس و سیرهم : ۵۶۵ (ج ، اروپا افست تهران) .

۲ - همان کتاب : ۴۸۳ .

۳ - مروج الذهب ج ۱ : ۲۳۰ (ج ، قاهره ۱۳۱۰ ق) .

می‌انداختند و ایشان را از کاری که کرده بودند بازخواست میکردند^۱ .
یکی از درجه‌های مهم ارتشی در ایران باستان سالاری برهزار سپاهی بوده است که آنرا « هزاریت » می‌گفته‌اند و شکل عربی شده این واژه « هزارفت » است ابوحنیفه دینوری این پایگاه را « هزارمردان » یاد کرده آنجا که گوید :
« سپس از خسرو (پرویز) پیمان گرفت که تا زنده‌اند در آشتی باشند و مریم دخترش را به او داد و تیادوس پسرش را بر پهلوانان سپاه فرمانده کرد و در آن سپاه دوتن هزارمردان بودند^۲ . »

از هزارمردان یا هزاریت پایه‌های بالاتری نیز بوده است . در مثل سپاه دوازده‌هزار نفری را (گند^۳) می‌نامیده‌اند و فرمانده هر گند را « گند سالار » می‌گفتند و چنان که واژه گندآوری به معنی دلیری و لشکرکشی هنوز در فارسی زنده است .
هر لشکر شامل پنج بهره اصلی بوده که آنها را پنج ماده سپاه می‌گفته‌اند . پنج ماده هر سپاه چنین بود : سوار نظام . دست چپ (میسره) . دست راست (میمنه) . دل سپاه (قلب) . ساقه یا دم . گند به سپاهی گفته میشد که بازاری نیز همراه داشت . از این رولشکرگاه بصورت شهری بزرگ درمی‌آمد .

ایرانیان به سپاه دوازده‌هزار نفری یا گند ارج بسیار می‌نهادند . درباره ارزش بگ گند ، ابوحنیفه دینوری روایتی از شهر یاری هرمزد چهارم دارد هنگام گسیل داشتن او بهرام گشسب معروف به چوبین را به جنگ خاقان چین ، که ترجمه آن چنین است :
« هرمزد فرمان داد دیوانهای سر رشته‌داری و زین‌کده‌ها بدست بهرام داده شود و نیز دفترهای سپاه ، تا هر که از سپاهیان را خود او خواست برگزیند . بهرام به دیوانها درنگریست و بزرگان و مرزبانان بنزدش فراهم آمدند و او دوازده‌هزار مرد که در آنها کوچکتر از چهل ساله نبود برگزید . خبر رفتار بهرام به هرمزد رسید از او پرسید : تو میخواهی به جنگ سیصد هزار تن بروی چرا جز این شمار برنگزیده‌ای ؟ بهرام گفت : شاهنشاه . مگر نمیدانی هنگامی که کاووس در زندان « ماسفری » در بند گرفتار بود ، رستم با دوازده هزار تن برای رهائی او رفت و او را از دست دویست هزار تن رهانید . و نیز زمانی که اسپندیاد (اسفندیار) برای خونخواهی لهراسب بسوی ارجاسب رفت ، دوازده هزار سپاهی همراه داشت . کیخسرو گودرز را با دوازده هزار تن سپاهی برای گرفتن خون پدرش سیاوش فرستاده بود و او بر سیصد هزار تن پیروز شده است^۴ . »
افسران ایران که بیشتر در گروه سوار نظام بودند ، بنام « اسواران » خوانده

۱ - التاج فی اخلاق الملوك : ۱۶۷ - ۱۶۸ (ج ، بیروت ۱۹۵۵) .

۲ - الاخبار الطوال : ۹۰ (ج ، قاهره) .

۳ - واژه گند بزبان عربی در آمده و بشکل چند بکار رفته . چند در فرهنگهای عربی بمعنی شهر نیز آمده زیرا يك لشکر دوازده هزار نفری که بنه بزرگی میداشت و بازاری همراه آن بود که گروهی پیشه‌ور و صنعتگر و رامشگر همراه آن براه می‌افتادند ، درست مانند شهری روان بود .

۴ - الاخبار الطوال : ۸۰ (ج ، قاهره) .

میشدند . واژه اسواران بمعنی هر سوار عادی نیست . خوارزمی زیر واژه اسواران چنین میگوید :

«سوار دلیر و نامور را گویند» و افزوده است : ایرانیان جز به این گونه کسان اسوار نمی گفتند^۱ .

بالاترین پایگاه ارتشی در ایران اسپهبدی بوده است . درباره این پایگاه چند روایت در دست داریم که یکی از آنها گفته مسعودی درباره هرمزان استاندار خوزستان است در هنگام جنگ او با مسلمانان .

مسعودی گوید هرمزان «امیرالامرا» بود که در رومی «دمستق» گفته میشود^۲ . دلیل دیگر ما ، سخن طبری درباره قارن است که در جنگ «مذار^۳» کشته شده . طبری میگوید :

«قارن به بالاترین درجه ارتشی رسیده بود و پس از او کسی از ایرانیان که پایگاهی به بالاترین درجه رسیده باشد با مسلمانان جنگ نکرده است^۴» .

همین نویسنده روایت دیگری دارد که نشان میدهد افسران ارتش در کلاه گوه نشان خود ، نشان درجه ارتشی خود را می نشانیدند چنانکه از زبان عامر شعبی تابعی معروف اهل کوفه ، چنین آورده است :

«ایرانیان کلاههایشان به فراخور پایگاهشان در میان مردمشان ارزش داشت و او «هرمز» چون به بالاترین پایگاه رسیده بود ، بهای کلاهش یکصد هزار درهم شد و در کلاه او گوهها به رده نشانیده بودند . در ایران بالاترین پایگاه به کسی داده میشد که یکی از فرزندان هفت دودمان باشد^۵» .

رسم بودن رخت و کلاه ویژه برای اسواران به ویژه افسران سپاه ، تا سده هائی پس از اسلام نیز در ایران رایج مانده بوده . ابوالفضل بیهقی در این زمینه دو سخن دارد که بیجا ندیدم آنها را بر آنچه گذشت بیفزایم .

بیهقی در برگماردن احمد ینال تکین به سپهسالاری هندوستان در سال ۴۵۱ هجری چنین گفته است :

«روز دوم شعبان این سال ، امیر فرمود : تا احمد ینال تکین را به جامه خانه بردند و خلعت پوشانیدند ، خلعتی سخت فاخر . پیش آمد کمر زر هزارگانی بسته با کلاه دوشاخ و ساختش هم هزارگانی^۶» .

و نیز همین نویسنده در داستان پذیرائی از فرستادگان خلیفه بغداد گوید :

۱ - مفاتیح العلوم : ۵۰ (ج ، اروپا افست تهران) .

۲ - مروج الذهب ج ۱ : ۱۷۰ (ج ، قاهره) .

۳ - مذار نام شازستان استان کسکر بوده در جنوب عراق نزدیک نعمانیة کنونی

۴ - تاریخ المرسل والملوک ج ۳ : ۳۵۲ (ج ، قاهره) .

۵ - همان کتاب ج ۳ : ۳۴۹ (ج ، قاهره) .

۶ - تاریخ ابوالفضل بیهقی : ۲۶۹ (ج ، تهران) .

«تمامی لشکر واعیان و سرهنگان برنشستند و غلامها بداشتند . و بیادگان با سلاح سخت درپیش سواران بایستادند و مرتبه‌داران دورسته . و درصفه امیر رضی‌الله عنه برتخت نشست و سالاران و اصحاب با کلاه‌های دوشاخ^۱ .

باز همین نویسنده زیرعنوان «حرکت تاش بخراسان» گفته است :
«برائری سرهنگ محمود سه زرین کمر و هفت سیمین کمر با سازهای تمام^۲ .
هرسواری هنگام رفتن به جنگی چند پرستار برای نگهداری اسبان و خدمتگزاری خود همراه می‌برد . زیرا هر اسوار دست کم دو اسب همراه خود به میدان جنگ می‌برده است .

فردوسی در لشکرکشی زریر به روم گوید :
همی رفت هر مهتری با دواسب فروزان بکردار آذر گشوب
همچنین ابن بلخی در شهرباری شاپور دوم از زبان او به اسواران چنین آورده است :

« باید که فردا به میدان آئید تا آنرا که خواهیم با خویشتن بپریم . روز دیگر به میدان بایستادند و یک هزارتن از مردان معروف ، همه اسپهبدان و سرهنگان و سرلشکرها جدا کرد و گفت : باید که شما هر یک مردی را از خویشان خویش اختیار کنید که به سلاح‌داری بیاید بشرط آنکه مردانه باشد و یک مرد که جنیت کشد ، هم مردانه باشد^۳ .

چنانکه گفتم در دیوان سپاه دفترهایی بود که نام و ویژگیهای هر سپاهی از افسر و سرباز و پایگاه لشکری هر کدام و اندازه روزیانه او در آنها نگاشته بود و این نکته را در روایتی که از ابوحنیفه دینوری بازگفتیم ، آشکارا دیدید .
نام برخی از این دفترها و فهرستها در روزگار اسلامی به عربی ترجمه گردیده و من تاکنون نتوانسته‌ام اصل فارسی همه آنها را بدست آورم . برای دانستن شکل عربی این نامگذاری‌ها خواننده این کتاب میتواند به گفتار «دیوان‌الجیش» کتاب خوارزمی درنگرد^۴ .

گروه آموزگاران سپاه :

از شاخه‌های وابسته به دیوان سپاه ، یکی هم گروه آموزگاران اسواران بوده که در سربازخانه‌ها و میدانها به اسواران جوان و شاپوران هنرهای جنگی و سپاه‌کشی و گندآوری را در جوانی یاد می‌داده‌اند ، در زمینه آموزش فن سپاهی‌گری کتابهایی بنام فارسی بوده که در آنها هنرهای سربازی در رشته‌های گوناگون شرح داده شده بود . افسوس که همه آن

- ۱ - تاریخ ابوالفضل بیهقی : ۳۶۹ (ج ، تهران) .
- ۲ - همان کتاب : ۳۸۸ (ج ، تهران) .
- ۳ - فارسانامه ابن بطیعی : ۸۰ (ج ، شیراز) .
- ۴ - مفاتیح‌العلوم : ۶۴ (ج ، قاهره افسس تهران) .

کتابها برای ما باز نموده است. عبدالله بن مسلم مروی معروف به دینوری از کتاب آئین نامگ که بگفته مسعودی کتابی در چند هزار برگ بوده است، روایتی برای ما باز میگوید که نماینده بودن چنین کتابها و نیز بودن چنین سازمانی در روزگار ساسانیان است. او چنین میگوید:

« در آئین نامگ چنین آمده: خوب تیر انداختن در هنگام مشق تیراندازی چنین است که شاگرد کمان را با نیروی بازوی چپ با دست چپ سخت نگهدارد و خدنگ را با نیروی بازوی راست با دست راست، درحالیکه مشت دست راست را برابر سینه نگهداشته باشد. آنگاه دیده را به آماج بدوزد و چله کمان را نیکو نگه دارد درحالیکه آنرا با سد انگشت گرفته است و انگشت بزرگ را گرد چله کمان خم کرده و آنرا با (۲۳) چنان گیرد که گوئی (۶۳) ست و (۳) بر آن افزوده شده و چانه خود را روی شانه چپ و سر را استوار نگه دارد و گردن را با نرمی کمی بر کمان خم کند و ستون پشت را راست نگه دارد و با دست راست دایره سازد و در چنان حالی زده را رو بسوی بالا میکشد و دیده را به نوک پیکان میدوزد! ».

فردوسی درباره پرورش سپاهیان چنین آورده است. شاپورانی که روزی باید شاهنشاه شوند، به سرداران بزرگ سپرده میشدند تا ایشان را فرهیخته کنند و برای پذیرفتن بار شهرباری، آماده سازند.

از این آئین در چندین جای شاهنامه رخن رفته است، از جمله درباره فرهیختاری سیاوش پور کوروس چنین گوید:

بد رستم سپردش دل و دیده را	جهان جوی گرد پسندیده را
تهمتن بردش به زابلستان	نشستنگهش ساخت در گلستان
سواری و تیر و کمان و کماند	عنان و رکیب و چو و چون و چند
نشستنگه مجاسی و میگسار	همان باز و شاهین و کار شکار
ز داد و ز بیداد و تخت و کلاه	سخن گفتن نغز و راندن سپاه

عمر بن بحر جاحظ در کتاب المحاسن والاضداد درباره آموزگاران تیراندازان روزگار ساسانی چنین میگوید:

« پروردگار تیراندازان در هنگام نوروز کمانی با پنج تیر به شاهنشاه ارمغان میکرد^۱ ». طبری در داستان چگونگی کشته شدن شهربراز از استاد اسواران نیز نامبرده و او را یکی از کارداران بزرگی شاهنشاهی میشناساند، آنجا که گفته:

« . . . در کشتن شهربراز مردی از بزرگان که او را زادان فرخ پور شهرداران

۱ - عیون الاخبار: جمله « آنرا با ۲۳ چنان گیرد که گوئی ۶۳ ست که ۳ بر آن افزوده شده » اصطلاحی است از حساب انگشت که آنرا به عربی « حساب العقود » ترجمه کرده اند. این حساب در بازارها هنگام خرید و فروشها رواج بسیاری داشته که با نشان دادن انگشتها در شکل های گوناگون خریدار و فروشنده رقم بها را بیکدیگر می فهمانیدند.

۲ - المحاسن والاضداد: ۲۷۲ (چ، اروپا).

میگفتند و مرد دیگری که ماهیار نام داشت و استاد اسواران بود، ایشان را («سفرخ» با برادرانش را که شهربراز را کشته‌اند) یاری کرده بودند»^۱.

از روی هم رفته این روایتهای و نشانه‌های دیگری که در کتابها بازمانده‌است، میتوانیم اطمینان یابیم که در ایران پیش از اسلام برای یاد دادن هنرهای جنگی آموزشگاههایی بوده‌است. بویژه آن آموزشگاهها در پایتخت بسیار والا بوده‌اند و سالار آنها در رده بزرگان کشور جا داشته است.

از هنرهای وابسته به فن جنگ که در ایران پیشینه بسیار کهنی می‌دارد و میتوان گفت از ورزشهای ملی ایرانی است یکی هنر چوگان بازی است. هنر چوگان بازی چندان رواج و ارج داشته که در زمینه شیوه بازی چوگان و آئینهای آن کتاب نوشته بوده‌اند. در شاهنامه فردوسی از چوگان بازی بعنوان يك هنر ویژه گروه جنگیان چندین جا نام برده شده. روشنتر از آنها روایتی است که عبدالله بن مسلم دینوری از کتاب آئین نامگ برداشته و برای مان نگه داشته است. ترجمه سخن دینوری چنین است:

«در آئین نامگ آمده است: نیک گوی زدن در چوگان بازی چنان است که گوی را بیکبار از پیش روی زند، آن چنانکه دست را تا برابر گوش بگردانند و دسته چوگان را تا پائین سینه. گوی زدن باید با نرمی و به یکباره و آزادوار انجام گیرد. نباید چوگان را انداخت و نیز از خم چوگان که ابزار برداشتن گوی است غافل ماند. هنگام برداشتن گوی از جایی که افتاده است، باید کوشید از زیر پوزه و سینه اسب تا زیر کمر بند آن با نرمی به گوی زده شود و در این کار باید چستی و چالاکی بسیار بکار برد. هیچگاه در زدن گوی نباید از تازیانه کمک گرفت یا چوگان را به زمین نواخت و از نادانی آنرا شکست یا دست و پای تکاور را با چوگان زخمی کرد.

از آزردن همبازبان در میدان، باید سخت پرهیزید و نیز توانست اسب را در حال تند دویدن خوب نگه داشت و از پشت آن نیفتاد و به دیگران تنه نزد. باید از نرفته شدن و ناسزا گفتن و ریشخند کردن دیگران سخت پرهیز کرد. نباید گوی را به بام خانه‌ها افکند هر چند هر شش گوی به يك درهم باشد. تماشاگرانی را که روی بامها و دیوارهای میدان نشسته‌اند، نباید به دور راند. زیرا اینکه پهنای میدان را شصت ارش (۳۰ متر) نهاده‌اند از بهر آنست که تماشاگرانی که بر دیوارها می‌نشینند رانده نشوند و نشستن ایشان نیز انگیزه نابسامانی بازی چوگان بازان نگردد»^۲.

جاحظ درباره بازی چوگان روایتی دارد که گویا مانند دیگر سخنان او در کتاب التاج، از آئین نامگ یا تاج نامگ برداشته شده. ترجمه سخن او چنین است:

«از حقوق مردم بر شهریار است که اگر مردی با او چوگان بازی کرد، آن مرد حق دارد خود را از او به پیش اندازد و چوگان خود را جلو چوگان شاهنشاه آورد و همه کوشش خود را بکار اندازد تا در هم‌آوردی با شاهنشاه بخت خود را از دست ندهد و در پیش

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲: ۲۳۱ (ج: قاهره ۱۹۶۰).
۲ - عبون الاخبار ج ۱: ۱۳۳ - ۱۳۴ (ج: قاهره ۱۹۴۸ م).

ناختن و جست و خیز کردن و گوی بر گرفتن و مانند آن درنماند. آئین در تیراندازی به آماجها و دنبال کردن شکارها و بازی شترنگ نیز چنین است»^۱.

چوگان بازی در میان اسواران ایرانی چندان ارج داشت و روان بود، که گاهی خود شاهنشاه برای تماشا و بزرگداشت بازیکنان ورزیده، به میدان چوگان میرفت و در جایگاه ویژه می نشست و به تماشا می پرداخت و به خوب بازی کنان پادشاهی کلان میداد. در این باره روایتی در دست است که پیش از آوردن آن باید درباره آئین گفتن «زه» و «زهازه» یک روشنگری کنم.

آئین در ایران باستان چنین بود که اگر شاهنشاه از یک کار نیک خوشش می آمد و به کننده او میگفت «زه» یک هزار درهم به آن کس پادشاه میدادند. و اگر میگفت «زهازه» چهار هزار درهم میدادند. از این آئین نشانه های چندی در کتابهای عربی و فارسی باز مانده که از آنها است:

در کراسه نوروزنامه منسوب به خیام چنین آمده است:

«دیگر عادت ملوک عجم آن بوده است که هر کس پیش ایشان چیزی بردی یا مطربی سرودی گفتی، یا یکی سخنی نیکو گفتی در معنی که ایشان را خوش آمدی، گفتندی: زه یعنی احسنت. چنانکه زه بر زبان ایشان برفتی، از خزینه هزار درم بدان کس دادندی»^۲. ابوحنیفه دینوری در میان سرگذشت خسرو پرویز گفته است:

«او روزی از روزهای بهار زمانی که برابر عادتش در تابستانها به کوهستان «الجبال» می رفت در حلوان فرود آمد و بندویه با او بود. خسرو فرمان داد خرگاهی در بالای میدان برافراشتند تا به مرزبانان زمانی که چوگان بازی میکنند بنگرد. یکروز که در آن خرگاه نشسته بود دید شیرزاد پور بهبودان هر چه گوی میزند نیک میزند. هر بار که او گوی میزد خسرو میگفت «زه سوار». کسی که بر این کار گماشته بود زه ها را بشمرد تا صدبار، و به بندویه دستور نوشت چهارصد هزار درهم برای هر بار چهار هزار درهم، به شیرزاد بپردازد»^۳.

آخور سالار:

از شاخه های بزرگ دیوان سپاه، یکی نیز دیوان «آخور سالار» بوده که نگهداری و آماده کردن همه اسبان و استران و شتران و آماده کردن ساز و برگ و علوفه آنها با او بود. این شاخه از دیوان سپاه، دارای دفترها و حساب ویژه ای بوده که خوارزمی نام آنرا «آهرهمار دبیره» یاد کرده است که بفارسی امروز میشود «آخور آمار دبیره» یا حساب اسطبل دولتی^۴.

۱ - التاج فی اخلاق الملوك : (ج . بیروت ۱۹۵۵).

۲ - نوروزنامه : ۲۲ (ج . تهران ۱۳۴۳ خ).

۳ - الاخبار الطوال : ۹۸ (ج ، قاهره).

۴ - مقانیع العلوم : ۱۱۸ (ج ، اروپا افست تهران).

این شاخه از دیوان سپاه افزون بر نگهداری همه ستوران دولتی و حساب خرید و نگهداری آنها و سازوبرگ بایسته ستوران، دامپزشکانی در اختیار می‌داشتند که همواره بر حال ستوران رسیدگی می‌کردند و اگر در آنها بیماری پدید می‌آمده به درمان آنها می‌پرداخته‌اند.

دلیل بر این مطلب این است که تا سده چهارم هجری کتابهایی در فن دامپزشکی بوده‌است که برخی با بردن نام و برخی بی‌بردن نام اصلی کتاب، از فارسی به عربی ترجمه گردیده. محمدابن اسحاق براق معروف به ابن‌ندیم از آن کتابها چنین نامبرده:

«کتاب ابن‌اخى حزام در دامپزشکی که آنرا برای متوکل نوشته است»

کتاب اسبان و ویژگیهای آنها و اینکه کدام يك از آنها زیباتر است. کتاب اسب‌پروری که از نویسنده‌ای کمنام است. کتابی که اسحاق بن‌علی بن سلیمان از فارسی ترجمه کرده در درمان ستوران و اسبان و اشتران و گاوان و گوسفندان و اشتران و شناسائی بهای آنها و هنگام فرستادن آنها به چرگاه. کتاب دامپزشکی فارسی^۱.

آگاهی‌هایی که در کراسه نورو زمانه منسوب به خیام درباره گونه‌های اسبان آمده بیگمان از نوشته‌های کهنتری برداشته شده است که دیرنگی ارج اسب را در ایران مینمایاند^۲.

ثعالبی نام سالار این شاخه از دیوان سپاه را «آخور سالار» یاد کرده و من نیز در نام بردن آن از سخن او پیروی کرده‌ام. ثعالبی چنین گفته است:

« پس گفت (اردوان پنجم اشک بیست و هشتم) ای پسر بابک. ترا به شکار و پرداختن به آئین پادشاهان چه؟ من ترا به آخور سالاری برگماشتم به درون طویل‌رو و بر ستوران بنگر و آنها را راه ببر^۳ .»

محمد پورجریر طبری از نام این پایگاه «اشتران سالار» بمعنی سالار اصطبل‌های دولتی نام برده آنجا که گوید:

« این پایگاه بالاتر از پایگاه اسپهدی و پائین‌تر از ارگبدی است^۴ . چنانکه گفتم این پایگاه را ثعالبی «بزرگ آخور سالار» نامیده و آنجا که از مردن اسب خسرو پرویز بنام شب‌دیز نام میبرد، چنین داستان زده:

« چون شب‌دیز مرد هیچ‌کس را یارائی نبود خبر مرگ آنرا به پرویز دهد تا اینکه بزرگ آخور سالار دست به دامن پهلبد شد تا برای این کار چاره‌ای اندیشد^۵»

۱- الفهرست: ۴۵۱ (ج، قاهره).

۲- نورو زمانه: ۷۰ (ج، تهران، ۱۳۴۳ خ).

۳- غررالآخبار ملوک‌الفرس وسیرهم: ۴۷۵.

۴- تاریخ‌الرسال والملوک ج ۲: ۸۰ (ج، قاهره، ۱۹۶۰ م).

۵- غررالآخبار ملوک‌الفرس وسیرهم: ۷۰۳.

روزنامه سپاهیان :

گفتیم در دیوان سپاه فهرست‌ها و دفتر‌هایی بوده که در آنها اندازه روزیانه و جیره هر سپاهی از سرباز و افسر نگاشته شده بود. دبیران سپاه از روی آنها پرداختها را انجام میدادند و فهرست آنچه بهر کس پرداخته بودند، آماده میکردند.

خوارزمی از برخی از این دفترها و فهرست‌ها در کتاب مفاتیح‌العلوم نام برده است و نام‌هایی که آورده بیشک ترجمه از نامگذارهای فارسی است که در روزگار عباسیان دبیران دولتی آن نام‌های عربی را برابر آنها نهاده‌اند. نام برخی از این دفترها و فهرست‌ها بعربی چنین است :

الجريدة السواد : معنی فارسی این واژه میشود فهرست همگانی سپاهیان. خوارزمی این فهرست را چنین می‌شناساند « این فهرستی است که سالانه برای هر فرماندهی جداگانه درست میشود و در آن نام سربازان و تبار و نژاد و ساز و برگ هر يك و اندازه روزیانه او آنچه میگیرند و دیگر ویژگی‌های ایشان در آن فهرست نشان داده شده است. این فهرست یکی از فهرست‌های بنیادی در دیوان سپاه است و در هر کاری آنرا پایه میگیرند ».

الرجعة : فهرست پول‌هایی است که در هر نوبت پرداختن به يك يکان از سپاه نوشته میشد و پس از برگشت سپاه آنرا به دیوان سپاه میداده‌اند. رجعة چیزی مانند لیست حقوق در امروز بوده است.

الرجعة الجامعة : فهرست کلی بود که دبیر کل دیوان سپاه برای همه پرداختهای خود در یکسال از همه خرج‌های گوناگون پدید می‌آورده است.

چك : (الحك) : فهرستی بوده که برای پرداختن روزیانه به گروهی از سپاهیان می‌ساخته‌اند و در آن نام گیرندگان پول و شماره آنان و مبلغی که هر کدام باید دریافت‌کنند در آن نگاشته بود و فرمانروا در زیر آن دستینه مینهاد و اجازه میداد پولها برابر آن فهرست پرداخته شود.

المؤامرة : فهرستی بود که در آن همه دستور‌هایی که هنگام پرداختن روزیانه میرسیده در آن نگاشته میشد و فرمانروا با نهادن دستینه خود در زیر آن، فهرست را استوار میکرد.

چك : فهرستی بود که در آن مزد سربازان و مانند‌گان ایشان نگاشته میشد.
الاستقرار : فهرستی بود که در آن اندازه روزیانه‌ها پس از جابجا شدن‌ها و کاهشها و افزایشها و دگرگونی‌های دیگر که گه‌گاه پدید می‌آمد، نوشته میشد.
الاثبات : نوشتن نام کسی در دفتر دیوان سپاه.
التحويل : جابجا کردن نام یکی از فهرستی به فهرست دیگر.

الذیل : آنکه همه یا پاره‌ای از روزیانه کسی را بنام دیگری بنگارند^۱ .
 بسا اگر پیش از اینکه من جستجو کرده‌ام ، در کتابهای عربی و فارسی کاوش کنیم ،
 نامهای فارسی در این نامگذاریها بدست آید .
 گاهی روزی سپاهیان را به ویژه هنگامی که سپاهی را به جایی می‌فرستادند ، پیشکی
 می‌پرداختند . خوارزمی در این باره گوید :

« روزی سپاهیان گاهی پیشکی پرداخته میشده است »^۲ .
 چنانکه گفته شد این گونه پرداختهای پیشکی هنگام گسیل داشتن يك سپاه به جایی
 انجام می‌گرفته است . فردوسی در داستان رستم و سهراب گفته است :
 دیگر روز فرمود تا گویو و طوس بستند شبگیر بر پیل کوس
 در گنج بگشاد و روزی بداد سپه بر نشاند و بنه بر نهاد
 و نیز :

سپهدار روزی دهان را بخواند به دیوان دینار دادن ، نشاند
 در گنج دینار و تیغ و کمر همان مایه از جوشن و خود زر
 به روزی دهان داد یکسر کلید که آمد گه نام جستن پدید
 دیوان سپاه به سربازان زخمی روزی یکساله را پیشکی میداده و به فرزندان و زن
 ایشان پول بیشتر می‌بخشیده . فردوسی از زبان بهرام گور آورده است :
 جو با دشمنت کار زاری بود وزان جنگ ، خسته سواری بود
 فرستیمش یکساله زر و درم نداریم فرزند او را درم
 درباره اندازه روزیانه نمدی افسران و سربازان روزگار ساسانی ، افسوس که سند
 روشنی در دست نمانده است . از لابلای برخی روایتها همین اندازه دانسته‌ایم که :
 روزی نمدی سپاهیان هر سال در سه نوبت چهارماهه پرداخت میشده است و گویا
 این شیوه از زمانی نهاده شده که خسرو اول مقرر داشت مالیاتهای سرانه در سه نوبت
 چهارماهه از باج دهندگان دریافت شود . از همین جا بوده که نام دیوان مالیاتهای سرانه
 « سرای سه مرگ » شده و این نام تا زمان عباسیان شناخته مانده بوده .
 از روایتهای ارجداری که در زمینه روزیانه افسران در دست داریم يك روایتی است
 که ابوحنیفه دینوری از روزگار شهریاری خسرو انوشروان یاد کرده و در آن آگاهی‌های
 خوبی از دیوان سپاه و جنگ ابزارها و اندازه روزیانه افسران سپاه که چهارماه به چهارماه
 پرداخته میشده نگهداری شده . ترجمه سراسر آن روایت را در اینجا می‌آورم و در جاهای
 دیگر این کتاب هر جا نیاز افتاد ، به آن اشاره خواهم کرد . ابوحنیفه چنین می‌گوید :
 « خسرو مردی از دبیران را که بابک پور مهران نام داشت وزیرك بود و خردمند
 و به توانائی مشهور ، به سرپرستی دیوان سپاه برگماشت و دیوان را به او سپرد . روزی بابک
 به شاهشاه گفت : شاهشاهها . مرا به کاری گماشته‌ای که پیشرفت آن کار در آن است که اندک

۱ - مفاتیح‌العلوم : ۵۶-۶۴ (ج ، اروپا افست تهران) .

۲ - مفاتیح‌العلوم ، ۶۶ (ج ، اروپا افست تهران) .

سختگیری را از من بپذیری . هر چهار ماه یکبار رژه گرفتن از سپاهیان و وادار ساختن هر دسته به تکمیل ابزارهای جنگی خود ، و رسیدگی به کارآموزگاری سپاه که تاچه اندازه در یاد دادن سوارکاری و تیراندازی به سربازان کوشیدند و آیا در کار خود کوتاهی کرده یا پیشرفته اند ، انجام میگیرد . کامیابی در این کارها نیازمند تدبیری است که گردش کار را بر راه راست بدارد . خسرو گفت : آنچه خواستی من و تو در سود آن همبازیم و آسودگی خیال پس از انجام گرفتن آن تنها از آن من است . برو و آنچه میخواهی بکاربر .

«بابک دستور داد : در میدان سان برای او سکویی ساختند و بر آن فرشهای گرانبها بگسترده و سپس بر سکو نشست و از سوی او ندا در دادند ، هر یک از جنگیان باید برای رژه در میدان حاضر گردد . چون همگی آمدند بابک خسرو را در میان ایشان ندید و سپاهیان را مرخص کرد و از میدان بازگشتند . روز دوم نیز چنین کرد و باز خسرو در جرگه سپاهیان نیامده بود و آنان را مرخص کرد . روز سوم فرمان داد بانگ زنند : هیچکس از جنگیان حق ندارد ، از آمدن به میدان باز ایستد ، حتی آن سربازی که با تاج و تخت گرامی شدد است . رژه ای است همگانی و هیچ کس مرخصی ندارد و ملاحظه کاری را در آن راهی نیست» .

«چون این ندا به گوش خسرو رسید ، جامه جنگ در پوشید و براسب نشست و خوبتن را در میدان بر بابک بنمود . چیزی که آن زمان از اسواران در رژه ها میخواستند اینها بود : برگ استوان اسب . زرد . کژاگند . خود . گردن پوش . دو دستین . (دست برنجن) . دوساقبند . یک نیزه . یک سیر . یک گرز آهنین که بکمر سوار آویخته میشد . گذنگ (عمود) که بزین اسب آویخته میشد . یک ترکش که در آن دو کمان بود با سی شاخه تیر . دو زه بدکی به هم پیچیده که سوار آنها را به پشت خود خویش می آویخت . خسرو با سازوبرگ تمام ، مگر آن دو زه بدکی که باید به پشت خود بیاویزد ، خوبتن را به بابک بنمود . بابک سازوبرگ او را واری کرد و چون دو زه بدکی را نداشت او را برگردانید . شاهنشاه برگشت و دو زه به پشت خودش آویخت و باز آمد که از جلو بابک بگذرد . بابک نام او را بدبانگ بلند بر خواند و در دفتر یادداشت کرد و چنین گفت : روزی خدایگان همه جنگیان چهار هزار و یک درهم» .

«بیشترین روزیانه ای که بابک میتوانستی داد ، چهار هزار درهم بود و او روزی خسرو شاهنشاه را یک درهم افزود . همینکه رژه به پایان رسید و سربازان از میدان برگشتند بابک نزد خسرو رفت و گفت :

شاهنشاه ، مرا از سخت گیری که نشان دادم سرزنش مکن . زیرا روان کردن داد و کندن ریشه ویژه گیری (تبعیض) جز این که کردم راهی نداشت . خسرو گفت : کسی که برهه برای بکار بستن قانون و صلاح شهریاری سخت گیرد ، در برابر او بردبار خواهیم بود . زیرا رفتار او مانند داروئی تلخ است که برای سودش آنرا باید خورد»^۱ .

۱ - الاخبار الطوال : ۷۳ (ج ، قاهره) .

از این روایت چندین نکته ارجدار که پیوسته به دیوان سپاه روزگار ساسانیان است به دست ما می‌افتد. بدین گونه که:

۱ - در هنگام صبح دست کم هر چهار ماه یکبار، ایران سپاهید یا دبیر سپاه از سربازان در میدان رژه، سان میدیده تا از یکسو حال سربازان آماده به جنگ را رسیدگی کند و از دیگر سو ببیند آموزگاران و فرهیختاران اسواران در کار یاد دادن سوار کاری و تیراندازی و چوگان بازی تا چه اندازه پیشرفت کرده‌اند.

۲ - همچنین در می‌یابیم بالاترین حقوق نژدی یک افسر در روزگار ساسانیان هزار درهم در ماه بوده است و چون میدانیم وزن درهم ساسانی « $4/265$ گرم» بوده و توان خرید آن به پول امروزی ما نزدیک به پنجاه ریال است، حقوق نژدی یک افسر بلند پایه در ماه به پول امروز نزدیک به پنجاه هزار ریال میشده است^۱.

باید دانست که این رقم جز پرداختهای جنسی از قبیل توشه و علفه اسب و دیگرها بوده است و نیز پادشاهی که شاهنشاه گه‌گاه به افسران دلیر و کوشا میداده.

و نیز پولهایی که هنگام گسیل داشتن سپاهی به میدان جنگ از خزانه دولت به سربازان داده میشد.

لشکر شماری:

از کارهای بزرگ دیوان سپاه یکی نیز لشکر شماری بوده است برای اینکه سالار دیوان سپاه بتواند بداند از سربازانی که نامشان در دیوانها نوشته شده کدام یک حاضرند و کدام یک غایب و در میانه چنانکه در روایت ابوحنیفه دیدید، جنگ ابزارها و آمادگی رزمی سربازان را و ارسی کنند، بکار لشکر شماری می‌پرداختند. کار لشکر شماری بویژه پیش از گسیل داشتن هر سپاه به جنگ و پس از آن برای دانستن شماره گشتگان و اسیرشدگان و گریختگان، انجام میگرفته است. فردوسی در بسیاری از داستانهای جنگی از کار لشکر شماری نام برده که از آنهاست:

در جنگ رستم و سهراب:

سپردار و جوشنوران صد هزار	شمرده به لشکر گه آمد، سوار
یکی لشکر آمد ز پهلو به دشت	که از گرد ایشان هوا تیره گشت
همای چهر آزاد از سپاه خود رژه میگیرد:	
بیامد ز کاخ همایون همای	خود و مرزبانان پاکیزه رای
بدان تا سپه پیش او بگذرند	تن و نام و دیوانها بشمرند
باز فرمان همای چهر آزاد:	
سپه گرد کرد آن زمان رشنواد	عرض گاه بنهاد و روزی به داد

۱ - جدول شاخص کتاب نویسنده «بنام تاریخ مقیاسات و نقود» چاپ دانشسرای عالی سال ۱۳۳۷ خورشیدی دیده شود.

زینکده‌ها و زین ابرارها :

از شاخه‌های بزرگ و بسیار ارجدار دیوان سپاه یکی هم شاخه زینکده بوده‌است که در انبارهای آن یا بزبان بهتر زین‌دانها ، همه ابرارهای جنگی نگهداری میشد و سالار آنرا «ارگ بد» میگفتند .

زیندانها در ساختمانهای ویژه بسیار استواری نهاده بود و خیلی به سامان نگهداری میشده تا هر زمان که خواستند سپاه بجائی فرستند بتوانند ساز و برگ سپاهیان را برایشان بخش کنند .

باز باید گفت : همه گنجهای زین ابرار و گنج جامه‌ها و انبارهای نوشه و گنج نقدبندها همه دارای فهرست و دفتر بوده چنانکه در شاهنامه فردوسی گواه بر این گفته بسیار آمده است . ابرارها :

می‌ورد پس دفتر و خواسته یکی نسخه گنج آراسته
که گوش آن نیارست گفتی شنود
در باره گنج و گنجوران عبدالله بن مسلم دینوری ، روایتی از تاجنامه گ برداشته

آن روایت ارجحی را که شاهنشاهان ایرانی به گنجها و سامان آنها می‌نهادند، نیک‌نشان می‌دهد. از سوی دیگر آشکارا به ما می‌گوید که گنجها را برای چه کاری میخواستند و آرمان آن شاهنشاهان از انباشتن و نگه داشتن گنجها چه بوده. ترجمه آن روایت چنین است:

« در تاج‌نامه آمده که پرویز به گنجور خود گفته بود: از تو در برابر يك درهم خیانت درنگ‌دم و ترا به نگهداری هزار هزار دینار نستایم چه با این رفتار امانتی را که برگردن گرفته‌ای میگذاری و جان خود را نگه میداری. اگر خیانت کوچکی کردی از خیانت بزرگ پرهیز نخواهی کرد».

« از دو رفتار سخت دوری کن: کم به حساب آوردن آنچه میگیری و افزون نشان دادن آنچه میدهی. بدان اگر در نظرم امین نبودی ذخیره دولت و سرمایه آبادی کشور و سازوبرگی که برای کوفتن سردشمن آماده شده و مهرها بر آن نهاده است بدست نرسی. پس خوش‌گمانی مرا در حق خودت استوار ساز تا امیدهای را که از من چشم میداری برآورده سازم»^۱.

درباره اختراع زین ابزارها در تاریخ ملی ایران سخنانی آمده که دست‌کم نماینده گسترش تمدن و فرهنگ در این سرزمین است هرچند از دیدگاه سالماری زمان برخی از آن رویدادها را در پاره‌ای از جاها نمیتوان درست و درست پذیرفت. اگرچه در این داستانها سخنان دور از خرد و افسانه‌هایی که مایه آنها از گردش طبیعت بدور است، مانند عولهای يك چشم و عشق‌ورزیهای هرزگی‌آمیز خدایان و نیمه خدایان، دیده نمیشود باز نمیتوان همه آنها را از دیدگاه سالماری یکجا پذیرفت.

درباره ساختن زین ابزارها این‌بلخی چنین میگوید:

« به‌انداء ملك او (جمشید) مدت پنجاه سال سلاحهای گوناگون میساخت»^۲.

همو در پادشاهی منوچهر ساختن برخی از جنگ‌ابزارها بویژه ابزار دژکوبی و باروگیری را به منوچهر نسبت داده است.

« . . . و دهتانی او پدید آورد و فرمود تا هر دیهی را رعیتی باشد و هر شهری را رئیسی باشد که بر رعایا فرمان دهد و همگان متابعت او نمایند و جنگ شهرها او آغاز کرد و آلت شهر جنگ او ساخت»^۳.

نکته دلکشی که در اینجا باید یادآوری کنم آنست که نام بیشتر جنگ‌ابزارها در زبان عربی از فارسی گرفته شده‌است. از این‌رو ما در فهرست الفبائی که در پائین از این جنگ‌ابزارها می‌آوریم، بشکل عربی‌شده نامها نیز اشاره خواهیم کرد:

آزین: ابزار بستن زره و دوال زین اسب و استر. چیزی که آنرا امروز سگک میگویند.

اراده: ماشین دژکوبی. گردونه جنگی.

ارابه: چرخ و گردونه. این واژه در عربی به‌شکل عربی به‌کار رفته‌است.

۱- عیون‌الخبار ج ۱: ۵۹ (ج، قاهره ۱۹۴۸ م).

۲- فارسنامه: ۳۶-۴۵ (ج، شیراز ۱۳۴۳ خ).

افرنده : آب شمشیر و چاپ نقش بر تیغه آن .
پاشوره : رج سنگین زیر باروها . دسته‌ای از سپاه که در پشت لشکر جستجو و دیدبانی میکند و پشت لشکر را از کمین‌کنندگان دشمن و دستبرد ایشان می‌شویند و پاک میکنند .
پنجکی : دسته تیرانداز با پنجگان . پنجگان یک‌گونه تیر پنج پیکانه بوده .
تکباف : برگستوان اسب . زره ساخته شده از صفحه‌های آهنی . واژه در عربی نجفاف شده است .
ترك : يك گونه کلاه خود بوده .
ترکش : تیردان . در هر ترکش دو کمان وسی‌چوبه تیر می‌نهادند .
تیغ : هر گونه شمشیر .
چرخ : کمان بزرگی بوده که با آن نیزه‌های کوتاه از فراز برجها بسوی دشمن میانداختند .
خسک : تیکه‌های آهنی سه‌خاری بود که در راه دشمن برای آسیب‌زدن به پای ستوران او می‌ریختند و در عربی بشکل حسک بکار می‌رود .
خود : کلاه آهنین که سر باز برای نگهداری سر می‌پوشید .
درفش : بیرق بزرگ . در عربی واژه درفش گردیده است .
دمگر : شیپور زن . در عربی از این واژه فعل درست کرده‌اند بشکل « زمجر » .
زرد : زره . گاهی این واژه در عربی بشکل درق و گاهی به شکل درع هم به کار رفته .
زین بالگ : کیسه‌ای که شمشیر را با غلاف آن در آن مینهادند .
زوبین : نیزه کوتاهی که آنرا بسوی دشمن پرتاب میکردند .
زه : چاه کمان . واژه « وتر » که بمعنی زه نیز استعمال شده فارسی است که زبان عربی در آمده .
خشت : میله آهنی نوک‌تیزی است که حائته‌ای بر دم آن بود و در آن ریسمان ابریشمی بسته بودند و نوک تیزی داشت و آنرا بسوی دشمن پرتاب میکردند و با رشته ابریشم که به آن بسته بود ، باز میگردانیدند .
خنجر : تیغ کوتاه نوک‌تیز کج .
تبرزین : تبر جنگی که هر دو سوی آن لبه تیز داشت .
پندیره : سنگهای بزرگی که در بالای برج یا فراز کوه آماده میکردند و از آنجا بر سر دشمن که در گودی بود می‌انداختند .
شمشیر : تیغ کج .
پنجر : سوراخ دیدبانی در برجها .
گردمانی : يك گونه کتر کند . در عربی واژه قردمانیه شده است .
گاودم : يك گونه کرنای دسته دراز که بشکل دم گاو بود .

کژاگند : جامه لایه‌داری از کژ که زیر زره می‌پوشیدند و در عربی قراکند شده .
 کافر کوب : کدینک یا چوبی که در سر آن با قیر می‌خفا نشانده بودند .
 کال : تنه ستبر درختی که بر نوک آن پیکان آهنین بزرگی نشانیده بودند و بر چهار
 چرخ استوار کرده و با آن به دیوارها و دژها می‌زدند تا در آنها شکاف پدید آورند .
 کدینک : گرز چوبی . در عربی واژه بشکل کذینق آمده است .
 منجنیق : ماشین قلعه کوبی .

نفیر : شیپور جنگ .

نیزک : یک گونه نیزه کوتاه .

وهک : کمند . این نام در عربی بشکل وهق و بهق به کار رفته است .
 در میان سربازان رسته‌ای بوده که به نفت اندازه معروف بوده‌اند . ایرانیان در جنگها
 ابزارهای آتشین بکار می‌برده‌اند . در شاهنامه فردوسی داستان جنگ کیخسرو و وافرasiاب
 هنگام گشادن « گنگ‌دژ » از این ابزار چنین یاد گردیده است :

ز نفت سیه چوبها بر فروخت	بفرمان یزدان چو هیزم بسوخت
نگون باره گفتمی که برداشت پای	بگردار کوه اندر آمد ز جای
در آن باره چندی ز ترکان دلیر	نگون اندر آمد چو باران زیر
به پیروزی از لشکر شهریار	برآمد خروشیدن کارزار
سوی رخنه دژ نهادند روی	بیامد دمان ، رستم کینه جوی

افزون بر سلاحهای آتشین که بر دژها و باروها با منجنیق و چرخ می‌انداختند ،
 گاهی از حشره‌های گزنده نیز بعنوان جنگ‌افزار ، بهره‌گیری می‌کرده‌اند . ثعالبی نیشابوری
 در جنگ شاپور اول با امپراطوری روم هنگام گردگرفتن شهر نصیبین چنین می‌گوید :
 « شاپور بر نصیبین که در آن روز مرز روم بود فرود آمد و آنرا گرد فرو گرفت
 و منجنیقها و اراده‌ها بردروازه‌ها و باروی آن برگماشت و نیز فرمان داد از شهر زور کژدم
 آوردند و آنها را در شیشه‌ها به درون شهر می‌انداختند و این کار بر مردم شهر بسیار
 سخت شد »^۱ .

به وارونه آنچه نوشته‌اند که ایرانیان در فن قلعه‌گیری هنرمند نبوده‌اند و از
 ابزارهای قلعه‌گیری ناآگاه ما می‌بینیم ، از یکسو نام ابزارهای قلعه‌گیری همه فارسی
 است حتی این نامها از زبان فارسی به زبان عربی درآمده است نه از یونانی و رومی .
 از دیگر سو آنچه در شاهنامه فردوسی آمده است و روایتهای دیگر ، همه نشان میدهد که
 ایرانیان در این رشته از هنر جنگ نیز استادکار بوده‌اند . از این رو برخی از آن روایتها را
 برای گواه سخنی که گفتیم در زیر می‌آوریم :

مسعودی در داستان گشادن دژ هتره (الحضر) بدست شاپور شعرهایی از عدی بن
 ذهمی عسبی آورده است که فشرده معنی آنها چنین است :

۱ - غر اخبار ملوک الفرس و سپهرهم : ۴۸۹ (ج ، اروپا افست تهران) .



شکارگورخر با تیرکمان ، از ستاره‌های طاق بستان

آیا اذوهگین نیستی که خبر میرسد بزرگان بنی عبید چه کشیده‌اند ؟
 گشته شدن ضیزن و فرزندان پدر او و فوجهای هم‌پیمان از بنی یزید .
 شاپور گندآور با پیلان زین پوش بر آنان تاخت و با دلیران بسیار .
 سنگهایی از برجهای بارو را ویران کرد ، باروئی که گفتی از لوحه‌های آهنین
 ساخته شده بود^۱ .

در میان ابزارهای جنگی شمشیر ارج بسیار داشته و گونه‌هایی چند . نام گونه‌های
 شمشیر در رساله نوروزنامه منسوب به خیام آمده است که بنظر می‌آید آن نامها و نیز نامهایی
 که یعقوب کندی در رساله (صنعة السیف) خود گفته است ، واژه‌هایی باشد که در روزگار
 اسلامی رواج گرفته و بیشتر ترجمه است^۲ .

در همان کتاب جمله‌ای هست که گواهی‌ست بر این که در روزگار ساسانیان کتابهایی
 بفارسی بوده که در آنها راجع به هر گونه جنگ ابزار گفتگو شده بوده . جمله این است :
 « به سلاح کده‌اندر ، بهرام چنین گفته است : که چون تیغ از نیام بر کشیدند
 و از وی ناله بر آید علامت خون ریختن بود و چون تیغ خود از نیام بر آید علامت جنگ
 و چون تیغ برهنه پیش کودک هفت روزه نهند آن کودک دلاور بر آید » .

تیر و کمان :

تیر و کمان یکی از جنگ‌ابزارهای بنام ایرانی است که گونه‌های چندی داشته .
 درباره گونه‌های کمان در نوروزنامه خیام چنین آمده است :

« وزن کمان بلندترین ششصد من نهاده‌اند و مر آنرا کشکنجیر خوانده‌اند و آن
 مر قلعه‌ها را بود و فروترین يك من بود و آنرا بهر کودک خرد سازند و هر چه از چهارصد
 من تا دویست و پنجاه من بود چرخ بود . و هر چه از دویست و پنجاه من فرود آید تا صدم
 نیم چرخ بود و هر چه از صد من فرود آید تا شصت من از کمان بلند بود^۳ .
 در همان کتاب درباره گونه‌های تیر آمده است .

« وهم چنانك انواع کمان هرچ مر اورا نام چرخ است ، سه است بلند است و پست
 و میانه . هم‌چنین انواع تیر وی سه است : دراز و کوتاه و میانه . دراز پاترده قبضه . میانه
 ده قبضه . کوتاه هشت قبضه و نیم^۴ » .

۱ - مروج الذهب ج ۱ : ۳۸۵ (ج ، قاهره ۱۳۱۰ ق) .

بما لاقت سرات بنی العبید	الم یحزنک والانباء تنهی
واخلاف الکتاب من یزید	ومصرع ضیزن و بنی ابیه
وبالاعطال سایور الجنود	اتاهم بالقمول محالنت
کان ^۲ بناء زبر الحدید	فهدم من بروج الحصن صخرا

۲ - نوروزنامه : ۴۶ - ۵۰ (ج ، تهران) .

۳ - نوروزنامه : ۵۱ (ج ، تهران) .

۴ - نوروزنامه : ۵۴ - ۵۵ (ج ، تهران) .

از گونه‌های تیر که طبری ما را از بودن آن آگاه ساخته است، یکی تیرهای پنج پیکانه بوده است که آنها را پنجکان مینامیدند. طبری در شرح جنگ «مثوب» که سبب آزادی کشور یمن از یوغ حبشیان گردیده است و اسواران ایرانی به فرماندهی فرخزاد پورجاماسب ملتب به وهریز در آن جنگ توانسته بودند، سپاه انبوه حبشیان و همراهان ایشان را شکسته کنند، چنین گفته است:

«وهریز رو به سربازان کرد و ایشان را به پایداری تشویق مینمود و آگاه ساخت که جز دو راه در پیش ندارند: یا بردشمن پیروز گردند، یا سرافرازانه بمیرند. او فرمان داد در کمانهایشان تیر نهند و به ایشان گفت: هر گاه فرمان تیر اندازی دادم ایشان را با پنجکان تیر باران کنید»^۱.

از آئین‌های اسواری ایرانی که بجاست در دنباله شرح جنگ ابزارها گفته آید، یکی آئین نوشتن نام شاهنشاه یا نام خود یا نام زن و فرزندان اسواران بر تیرها و دیگر زین ابزارها بوده است. در شاهنامه فردوسی دوجا به این رسم اشاره گردیده: یکی در جنگ هاماوران است که چنین آمده:

برد کوس و برداشت از نیمروز سپه شاد دل، شاه گیتی فروز
همه بر سپرها نوشتند نام بجوشید شمشیرها در نیام^۲
اسواران بر سر تازیانه‌های خود نیز نامشان را مینوشتند. فردوسی از زبان بهرام کشاوران پسر گیو سروده است:

یکی تازیانه ز من گم شده است چه گیرند بیمایه ترکان بدست؟
نوشته بران چرم نام منست سپهدار پیران بگیرد بدست؟
در همین زمینه روایت دیگری از عبدالله بن مسلم دینوری معروف به ابن قتیبه دانشمند سده سوم هجری در دست داریم که این رسم را روشتر نشان میدهد. ابن قتیبه در میان داستان جنگ مثوب در یمن گوید:

«چون سپاهیان وهریز با حبشیان روبرو شدند وهریز به نوکرش دستور داد تیری از ترکش در آورد و به او بدهد. سلاح‌دار دست برد و تیری در آورد و آنرا بدست وهریز داد وهریز چون بر تیر نگریست دید نام زنش بر آن نوشته است. آنرا بر گردانید و گفت: بد زنان فال بد میزنند. خدنگ دیگر بده. سلاح‌دار تیرها را در تیردان بهم آمیخت و خدنگی در آورد و بدست وهریز داد وهریز بر آن نگریست دید همان خدنگ نخستین است که نام زنش بر آن نگاشته شده. پس اندکی اندیشید و گفت: زن بز فال بسیار خوبی است.»

ابن قتیبه در دنباله سخن افزوده است:

«رسم اسواران این بود که بر برخی خدنگهایشان نام شاهنشاه و بر برخی نام خود

۱ - تاریخ الرسل والملوک: ج ۲: ۲۴۶ (چ، اروپا).

۲ - اشاره به چیزی است که خیام درباره برآمدن تیغ از نیام گفته است.

و نام پسران و نام زنشان را می‌نوشتند»^۱.
 درمیان کمانهای ایرانی کمان سغدی و چاچی بسیار مشهور بوده است. فردوسی در جنگ رستم و اشکبوس گفته است:
 بمالید چاچی کمان را بدست بچرم گوزن اندر آورد شست
 از ابزارهای دیگری که در جنگها بکار میرفته است و از باستان زمان در ایران رواج داشته، یکی نیز سازهای گونه‌گون جنگی است.
 ایرانیان از باستان زمان به‌اثر برانگیزنده آهنگهای موسیقی رزمی و بیمی که از هیاهو و غوغای آنها در دل دشمن می‌افتاده پی‌برده بودند و برای این منظور از سازهای جنگی بهره می‌گرفته‌اند.

ابونصر محمد بن محمد فارابی دانشمند بزرگ ایران روایتی درباره موسیقی رزمی دارد که ما را به پیشینه دراز این هنر جنگی در ایران آگاه میسازد. ابونصر چنین میگوید:
 « . . . مانند دو آوازی که می‌گویند آنها را برخی پادشاهان ایران پدید آورده‌اند و در جنگها بکار می‌برده‌اند»^۲.

در شاهنامه فردوسی بسیاری از جاها از سازهای رزمی نام برده شده و نمونه‌هایی از سخنان استاد طوس را در این باره می‌آوریم.
 فرمان جنگ با دمیدن شیپور و نواختن سازهای دیگر جنگی داده میشد. در جنگ منوچهر با افراسیاب چنین آمده:

بزد مهره بر کوهه ژنده پیل زمین جنب جنبان چو دریای نیل
 همان پیلانان تیره زنان خروشان و جوشان و بیلان دمان
 یکی بزنگاه است گفتی به پای ز شیپور و نالیدن کره نای
 در این شعرها چنانکه می‌بینید از سازهای رزمی: مهره و تیره و شیپور و کر نای نام برده شده است.

فرمان کوچیدن سپاه از جائی بجائی با غوکوس و ناله نای داده میشده است.
 منوچهر پس از پیروزی در جنگ بدین گونه فرمان میدهد:
 بفرمود تا کوس رویین و نای زدند و فرو هشت پرده سرای
 سپه را ز دریا به هامون کشید ز هامون سوی آفریدون کشید
 یکی از سازهای جنگی کوس است که دهلی بزرگ بوده و زنگ و درای که گونه هندی آن شهرتی داشته است.

خروشیدن کوس با کره نای همان زنگ زرین و هندی در آید
 و باز:

۱- عیون‌الآخبار ج ۱: ۱۵۶ (ج، قاهره).
 ۲- المدخل الی‌الموسیقی عکسی: ۱۵ (شماره میکروفیلم ۴۶۸ شماره عکس ۸۷۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران).

بفرمود تا بر کشیدند نای همان سنج و شیپور و هندی در آی
سنج دو صفحه گرد فلزی است که به یکدیگر میزدند و در جنگ نیز بکار میرفته
است. روئینه خم نیز از سازهای جنگی بوده است. فردوسی در لشکر کشی رستم به خونخواهی
سیاوش گفته است :

بزد مهره بر پشت پیلان به جام پیلان بر کشیدند تیغ از نیام
بر آمد خروشیدن گاو دم دم نای روئین و روئینه خم
بوق نیز از سازهای جنگی بوده. تورانیان پس از شکست از ایرانیان چنین
بسوی آمویب می‌گریزند.
شکسته سلیح و گسته کمر ندبوق و نه کوس و نه پا و نه سر
پس از هر جنگ و پیروزی لشکرها جشن می‌گرفتند و شادی مینمودند. لشکریان
اسفندیار پس از پیروزی بر ارجاسب :
به لشکر گه خود فرود آمدند به پیروز کشتن، تیرد زدند

رنگ و نتش درفشها در ارتش ایران :

برابر روایت‌های شاهنامه هریک از پهلوانان ایران درفش با رنگ و نتش ویژه
میداشته است که میتوان هریک از آنها را درفش ویژه سیاهی دانست. اما درفش شاهنشاهی
که پیش از هر درفش دیگری نزد ایرانیان ارجمند بلکه ورجاوند بوده است، درفش
کاویان است که دربارهٔ پیدایش آن در شاهنامه و کتبه‌های تاریخ و سیر عربی و فارسی
سخنان بسیار آمده.

چون این درفش که گاهی آنرا «اختر کاویان» نیز مینامیده‌اند چنانکه گفته شد
ارجدازترین درفش ایران باستان است، ما نیز در این بخش روایت‌هایی را که دربارهٔ
درفش کاویان بازمانده بر دیگر درفشها به پیش می‌اندازیم.

محمد بن جریر طبری دربارهٔ اختر کاویان چنین می‌گوید :

« برخی از دانایان به اخبار ایران گویند : مردم از بیوراسب در رنج بسیار بودند
تا اینکه خداوند تباهی او را اراده فرمود و مردی از اسپهان که کاوه (کابی) نام داشت
به سبب دوپسرش که نمایندگان بیوراسب آنها را برای خوراک دو ماری که بردوش او بود
گرفته بودند به پا خاست. گفته‌اند چون کاوه برای دو فرزندش سخت بیتاب شد، عصائی را
که در دست داشت بر نوک آن پوستی را که همراه داشت پیاویخت و از آن پرچی ساخت
و مردم را برای نبرد با بیوراسب فراخواند. بزودی گروه بسیاری که از ستمهای بیوراسب
و گزندهای بسیار او در رنج می‌یستند سخن او را پذیرفتند».

« چون کاوه پیروز شد آن پرچم را خجسته شمردند و بزرگ داشتند و چندان
بر آن گوهر افزودند که نزد پادشاهان بزرگترین درفش شد و آنرا خجسته میدانستند و درفش
«کابیان» نام دادند درفش کاویان را جز در کارهای بزرگ بیرون نمی‌آوردند و جز

برای شاپوران که بکارهای بزرگ فرستاده میشدند بر نمی‌افراشتند»^۱ .
طبری پیش از این روایت گفته است :

« . . . این درفش (اختر کاویان) همواره در گنج پادشاهان ایران نگه داشته میشد و چنانکه شنیده‌ایم نخست پوست شیری بوده که پادشاهان ایران آنرا خجسته شمردند و با دیبا و زر پوشانیده بوده‌اند»^۲ .

علی بن حسین مسعودی نیز دربارهٔ اختر کاویان چنین گفته است :
« . . . کاوه بسوی ضحاک رفت و او را گرفتار کرد و افریدون او را به تیغه کوه دماوند میان ری و طبرستان فرستاد و در آنجا زندانی کرد و او تاکنون زنده و در آنجا دربند است و داستانهای دراز دیگر که بازگو کردن آنها به درازا خواهد کشید و ما آنها را در مروج الذهب و معادن الجواهر باز گفته‌ایم . مردم از گرفتار شدن ضحاک بسبب ستمگری و رفتاری که داشت شادان شدند و آن پرچم را به فال نیک گرفتند و درفش کاویان نامیدند منسوب به کاوه آهنگر دارندهٔ آن . و آنرا به زر و گوهرهای گرانبها بیاراستند و جز در جنگهای بزرگ آنرا در نمی‌آوردند . درفش کاویان جز بالای سر شاه یا ولیعهد یا کسی که جانشین ایشان بود ، افراشته نمیشد»^۳ .

همین نویسنده دربارهٔ اندازهٔ درفش کاویان در روز گارساسیان چنین نوشته است :
« درفش کاویان که از آن فریدون بوده است از پوست پلنگ بود و درازایش دوازده ارش و پهنایش هشت ارش بود»^۴ .

ثعالبی نیشابوری نیز روایتی در این باره دارد که باور ایرانیان را دربارهٔ درفش کاویان بیشتر روشن میسازد . او چنین گفته است :

«فریدون پوستی را که کاوه برای فراهم آوردن مردم بر ضد ضحاک بالای چوبی کرده بود خواست و فرمان داد که آنرا با زر پوشانند و گوهر نشان سازند و آنرا درفش بگویند و از آن در جنگها خجستگی و فیروزی چشم بدارند و از خجستگی آن درفش دژهای بسته را بکشایند و آنرا درفش کاویان نامیدند . درفش در پهلوی بمعنی بیرق است . این درفش در همهٔ روزگار فریدون و پادشاهان پس از او از ابزارهای جنگی ایشان بوده و برای چیره شدن بر دشمنان به آن باوری استوار میداشتند و آنرا برای هر سپاهی فالی نیکو می‌شماردند و ورجاوند میدانستند و در آراستن آن به گوهرها چندان هم چشمی کردند تا در روزگار آن دراز ، این درفش یگاندهٔ زمانه و پربهاترین چیز در زندگی و یادگاری پر از شکوه از باستان زمان گردیده بود . درفش کاویان را در جنگها پیشاپیش سپاه میبردند و آنرا جز بسالاران بزرگ و اسپهبدان از فرماندهانشان نمی‌سپردند و چون آرزویی که

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۱ : ۱۹۸ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۲ - همان کتاب ج ۱ : ۱۹۶ .

۳ - التنبیه والإشراف : ۷۶ - ۷۵ (ج ، قاهره ۳۱۵۷ ق) .

۴ - مروج الذهب ج ۱ : ۴۱۸ (ج ، قاهره ۱۳۱۰ ق) .

داشتند بر آورده میشد ، باز آنرا به گنجور معتمدی که ویژه نگهداری درفش کاویان بود ، می سپردند»^۱ .

چنانکه ابن خلدون مغربی نوشته است درفش کاویان دوازده ارش درازا و شش ارش پهنا داشته و بر دو پایه جلو تخت فرماندهی در میدان جنگ نشانیده میشده است . هنگام بیرون آوردن درفش کاویان از گنج خسروی ، موبدانی جلوان درآتشدها کندر و عود میسوزانیدند و برای پیروزی سپاهیان دعا میخواندند . فردوسی فرماید :

همان پنج موبد از ایرانیان بر افراختند اختر کاویان

در باره سپردن درفش کاویان به برخی فرماندهان بزرگ نخست دو روایت از طبری و ابن بلخی می آوریم سپس به جستجوی شاهنامه فردوسی در این زمینه خواهیم پرداخت . طبری میگوید :

« در جنگ ارجاسب با گشتاسب (بشتاسب) درفش کاویان بدست ارجاسب افتاد و چون اسفندیار آزاد شد و با لشکر توران جنگید و ایشان را شکسته کرد و گشتاسب از کوه دمیژ (طمیذ) در حوالی فارس پائین آمد ، اسفندیار درفش را از تورانیان باز گرفته بود و بگشاده و به سپاه ایران باز گردانیده»^۲

ابن بلخی در پادشاهی کیخسرو گوید :

« . . . سر همه اسپهبدان گودرز را گردانید و درفش کاویان را بدوسپرد و پیش از آن هر گر به هیچ اسپهبد نسپرده بودند»^۳ .

طبری که نزدیک به سیصد سال پیش از ابن بلخی میزیسته این روایت را بدینگونه آورده :

« کیخسرو درفش بزرگ را که آنرا درفش کاویان میخوانند به او داد « گودرز کشوادگان» و گفته اند پیش از این تاریخ هیچ يك از پادشاهان درفش کاویان را به یکی از اسپهبدان نداده است»^۴ .

فردوسی درباره سرآغاز پیدایش اختر کاویان چنین سروده است :

از آن چرم کاهنگران پشت پای	بپوشند هنگام زخم درای
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد	همانگه ز بازار برخاست گرد
خروشان همی رفت نیزه بدست	که ای نامه ایران یزدان پرست
چو آن پوست بر نیزه بر ، دیدکی	به نیکی یکی اختر افکند پی
بیاراست آنرا به دیبای روم	ز گوهر بزد پیکر ، از زرش بوم
بزد بر سر خویش چون گرد ماه	یکی فال فرخ پی افکند شاه
فرو هشت از آن سرخ و زرد و بنفش	همی خواندش کاویانی درفش

۱ - غر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ۳۳ (ج : اروپا افست تهران) .

۲ - تاریخ الرسل والملوک ج ۱ : ۵۶۱ - ۵۶۲ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۳ - فارسانمه : ۵۴ (ج ، شیراز) .

۴ - تاریخ الرسل والملوک : ج ۱ : ۵۱۳ .

از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه
 بر آن بی بها چرم آهنگران
 ز دیبای پر ماهه و گوهران
 که اندر شب تیره خورشید بود
 در لشکر کشی رستم به خونخواهی سیاوش :
 به بستند گردان ایران میان
 نگهدارنده اختر کاویان طوس نوذر بوده است :
 که او بود با کوس وزرینه کفش
 فردوسی هنگام درآمدن طوس به پیشواز کیخسرو گوید :
 همان طوس با کاویانی درفش
 بیاورد و پیش جهاندار برد
 بدو گفت کین کوس و زرینه کفش
 به لشکر ببین تا سزاوار کیست
 جهاندار پیروز بناختش
 بدو گفت کین کاویانی درفش
 نه بینم سزای کسی در سپاه
 باز زمانی که طوس نزد کیخسرو می آید :
 هوا سرخ و زرد و کبود و بنفش
 به گردش سواران گودرزیان
 دشمن نیز نیروی ایران را در اختر کاویان میداند :
 کشیدند کوپال و تیغ بنفش
 چنین گفت هومان که آن اختراست
 درفش بنفش از بچنگ آوریم
 در جنگ کیخسرو با شاه مکران :
 به قلب اندر آمد سپهدار طوس
 به پیش اندرون کاویانی درفش
 در لشکر کشی زریر به روم لهراسب ، فرمان میدهد :
 ببر تخت و بالا و زرینه کفش
 در میدانهای جنگ اختر کاویان را به فال نیک می گرفتند. فردوسی در لشکر کشی
 گویو به توران از زبان کیخسرو گوید :
 به دو داد شاه اختر کاویان
 ز اختر یکی روز فرخ بچست
 پاسداران درفش کاویان کفش زرینه می پوشیدند :
 کنون نامداران زرینه کفش
 باشید با کاویانی درفش

و نیز در جنگ کبخسرو و افراسیاب :
 بیمارسته کاویانی درفش همه پهلوانان زرینه کفش
 فردوسی در داستان رستم و سهراب ویژگیهای درفش کاویان را روشنتر گفته
 است . سهراب از هجیر میپرسد :

یکی برز خورشید پیکر درفش سرش ماه زرین غلافش بنفش
 بتاب سپاه اندرون جای کیست زگردان ایران ورا نام چیست
 بدو گفت کاین شاه ایران بود به درگاه او پیل و شیران بود
 از این شعرها برمی آید که نقش درفش کاویان خورشید بوده و بر نوک چوبه‌های
 آن ماه زرین و جامه آن از دیبای بنفش بوده است .
 دفاع از درفش کاویان هنگام جنگ گروه‌ها گروه ، بسیار سخت می‌شده است .
 دقیقه‌ی در جنگ کشتاسب با ارجاسب گوید :

بیفتاد از دست ایرانیان درفش فروزنده کاویان
 گرامی بدید آن درفش چو نیل که افکنده بودند از پشت پیل
 فرو درآمد و برگرفت آن ز خاک بیفتانند از آن خاک و بسترد پاک
 درباره ارج درفش کاویان جز آنچه یاد کردیم ، باز سخنانی در شاهنامه آمده است
 که نیاز ندیدیم همه آنها را فراهم آوریم .

در زمینه رنگ و نقش درفش پهلوانان ایران باز سخنانی در شاهنامه می‌بینیم که
 اهم آنها را در زیر می‌آورم تا گفته‌هایم در این بخش بشکل دفتری از درفشهای ایران باستان
 درآید .

پیش از آنکه از درفشهای پهلوانان ایران یاد کنم بیجا نیست یادآوری شود
 درفش ترکان و درفش افراسیاب همه‌جا در شاهنامه برنگ سیاه ستوده شده است :
 درفش سیاه است و خفتان سیاه ز آهنش ساعد ز آهن کلاه
 باز :

چو از پارس قارن به هامون کشید ز دست چپش لشکر آمد پدید
 ز گرد اندر آمد درفش سیاه سپهدار ترکان به پیش سپاه
 بردرفش طوس پیکر پیل نقش شده بود :
 زده پیش او پیل پیکر درفش بدر بر سواران زرینه کفش
 چنین گفت کان طوس نودر بود درفشش کجا پیل پیکر بود
 درفش رستم نقش ازدها دارد و سر شمیری زرین بر نوک نیزه آنست :
 درفشش بدید ازدها پیکر است بر آن نیزه بر ، شیر زرین سراسر
 درفش گیو نقش گرگ دارد :

یکی گرگ پیکر درفش از برش بر آورده از پرده زرین سرش
 بدو گفت کین پور گودرز گیو که خوانند گردان ورا گیو نیو
 درفش گرازه گیو کان نقش گراز دارد و بر نیزه آن ماه زرین است :

درفشی پس پشت پیکر گراز سرش ماه زرین و بالا دراز
 فردوسی در لشکر کشی کیخسرو به توران هنگامی که پادشاه از سپاه سان مبیند ،
 درفشهای پهلوانان را بدین گونه ستوده است :
 درفش فربرز کاوس شاه خورشید پیکر است :
 نخستین فربرز بود پیش رو که بگذشت پیش جهاندار نو
 ابا گرز و با تاج و زرینه کفش پس پشت خورشید پیکر درفش
 درفش گودرز کشوادان نقش شیری داشت که بدستی گرز و بدستی شمشیری
 گرفته بود :

پس شاه ، گودرز کشواد بود که با جوشن و گرز پولاد بود
 درفش از پس پشت او شیر بود که چنگش به گرز و به شمشیر بود
 درفش گیو باز گرگ نشان است :
 یکی گرگ پیکر درفش سپاه پس پشت گیو اندرون با سپاه
 درفش رهام نقش ببر داشت :
 درفش جهانجوی رهام ببر که بفروخته بد سرش تا بابر
 درفش گسته نقش ماه داشت :
 یکی ماه پیکر درفش از برش به ابر اندر آورده تابان سرش
 درفش اشکنی نقش پلنگ داشت :
 درفش بر آورده پیکر پلنگ همی از درفشش بیارید جنگ
 درفش فرهاد نقش آهو داشت :
 یکی پیکر آهو درفش از برش بد آن سایه آهو اندر سرش
 درفش گرازه نقش گراز داشت :
 درفش پس پشت پیکر گراز سپاهی کمند افکن و رزم ساز
 درفش زنگه شاوران نقش همای داشت :
 درفش پس پشت پیکر همای سپاهی چو کوه رونده ز جای
 درفش فرامرز نقش اژدهای هفت سر داشت :
 درفش کجا چون دلاور بدر سرش هفت همچون سر اژدها
 درفش بیژن در جنگ با روئین ویسد پیکر شیر دارد :
 بیچنگ اندرون شیر پیکر درفش میان دیبه رنگ خورده بنفش

فردوسی که گفته‌های او از روایت‌های باستانی برگرفته شده ، نقش و رنگ
 درفشهای سپاه ایران را به همین گونه که یاد شد در همه جا گفته است . پس میتوان آن
 گفته‌ها را ویژگیهای درفشهای سپاهیان ایران در روزگاران باستان دانست .
 در پایان این بند بجاست روایت دیگری را که پیوستگی به سخن ما دارد از گفته
 ثعالی نیشابوری باز گویم . او گفته است :

« هر مزد چهارم هنگام فرستادن بهرام چوین به جنگ شابه شاه ترکان ، درفش رستم را به او داد و گفت این یادگار رستم است و تو جانشین او بی^۱ .
این روایت نشان میدهد که در روزگار ساسانی بنام پهلوانان باستانی ایران ارج فراوان مینهادند و برای دلگرم ساختن افسران زنده در جنگ با دشمنان ایران ، از نام و آوازه گذشتگان ، بهره‌برداری میکردند .

گسیل داشتن سپاه :

هر زمان نیاز می‌افتاد برای فرونشاندن شورش یا سرکوبی دشمنانی که بمرزهای ایرانشهر تاخته بودند ، سپاهی گسیل شود ، شاهنشاه یکی از سیهبدان کار آزموده را که برای چنین گندآوری شایا می‌دید برمی‌گزید و فرمان میداد در دیوان سپاه به دفترها و فهرستها بنگرد و هر چه سپاهی بخواهد برگزیند و نیز از روی دفتر زینکده‌ها و آخور آمارها آنچه جنگ‌آزار و ستور نیاز دارد ، برگزیند .

شاهنشاهان در برگزیدن فرماندهان بسیار ژرف‌نگر بودند و کاری هر چند بزرگتر و دشوارتر بود ، در گزینش فرمانده سپاه بیشتر ژرفکاری میکردند . مسعودی در این زمینه از هر مزد یکم پور شاپور سخنی آورده که ترجمه آن چنین است :

« پس هر مزد پور شاپور ملتب به نبرده در نامه‌ای که یکی از کارداران خود نوشته گفته است : برای بستن مرزها و فرماندهی لشکرها و انجام کارها و راه بردن کشور مردی شایسته که پنج خوی در او تمام باشد : هنگام پیش آمدن کارهای سخت سرچشمه هر کاری را بددرستی بشناسد . دانشی که او را از دستیارین به کارهای دشوار و نشدنی بازدارد مگر زمانی که فرصت چنین کاری بدست آمده باشد . دلبری که از پیایی شدن سختیها و امانده نشود . بیم و امید که مردم به انجام گرفتن هر یک از آنها اطمینان یابند . بخشندگی که بتواند مال را در جای شایسته بکار برد^۲ .

همینکه شاهنشاه یکی را برای گسیل داشتن به یک سوی کشور بر سپاهی فرمانده میکرد ، فرمانی به مهر خود به او میداد که در آن شرح پایگاه و کاری که برای انجام آن برگزیده شده است نوشته شده بود . فردوسی این نکته را در فرستادن طوس به جنگ توران از سوی کیخسرو چنین گفته است :

بدو داد مهری به پیش سپاه که سالار اویست و جوینده راه

به فرمان او بود باید همه کجا بندها زو گشاید همه

ابوحنیفه دینوری در این باره روایتی دارد که فارسی آن چنین است :

« هر مزد پور خسرو انوشروان فرمان داد دفترهای سررشته‌داری و زینکده‌ها به اختیار بهرام نهاده شود و نیز دفترهای سپاه تا بهرام از هر گونه سپاهیان که خواست

۱ - غرر اخبار ملوک الفرس : ۶۴۵ (ج ، اروپا اکت تهران) .

۲ - مروج الذهب ج ۱ : ۱۵۵ (ج ، قاره ۱۳۱۰ ق) .

برگزیند . بهرام بردیوانها درنگریست و بزرگان و مرزبانان نزد او آمدند و از دوازده هزار مرد که در آنها کوچکتر از چهل ساله نبود برگزید . چون خبر رفتار بهرام به هرمزد رسید از او پرسید : تو میخواهی به جنگ سیصد هزار تن بروی . چرا جز این شمار اندک سپاه برنگزیده‌ای ؟ بهرام به هرمزد گفت : شاهشاهها مگر نمیدانی هنگامی که کاوس گرفتار شد و در زندان «مافری» به بند درافتاده بوده رستم با دوازده هزار تن به سر او رفت و او را از دست دویست هزار تن رها کرد . زمانیکه اسفندیار برای خونخواهی لهراسب به سوی ارجاسب لشکر کشید دوازده هزار مرد سپاهی همراه داشت . کیخسرو نیز با دوازده هزار سپاهی برای گرفتن خون پدرش سیاوش ، گودرز را فرستاده است و او برسیصد هزارتن پیروز شده^۱ .

همراهان هر سپاه :

با هر سپاهی که بجائی گسیل میداشتند ، کسان دیگری را که از رده جنگیان نبودند برای انجام کارهای گوناگون همراه سپاه میفرستادند . نخست موبدان بودند که کارهای دینی سپاه را انجام میدادند و به گمانم اگر نام اینان را (دینیار) بگذاریم از راستی دور نشده‌ایم . واژه (قاضی عسکر) که اکنون رواج دارد هم غلط است و هم گوش خراش و بهتر است بجای آن دینیار گفته شود . همچنین همراه هر لشکر ستاره شمارانی بودند که ساعت خوب بود را برای جنگ پیش گوئی میکردند . فردوسی در این باره سروده :

سپهبد به گودرز گفت آن زمان که تاریک شد گردش آسمان

مرا گفته بود این ستاره شناس که امروز تاشب گذشته سه پاس

فرماندهان کار آزموده ایرانی بارها از باور سربازان به تأثیر ستارگان در سر نوشت

مردم وساعتهای شایست و نشایست سخت بهره میگرفتند .

کاردار بلند پایه دیگری که همراه هر سپاه فرستاده میشده دبیر سپاه بود . محمد

پور عبدوس جهشیاری در کتاب «الوزراء والکتاب» چنین گفته است :

« پادشاهان ایران هر زمان سپاه به سوئی میفرستادند ، دبیری با آن گسیل میداشتند

و به فرمانده سپاه فرمان میدادند که هیچگاه بی‌رایزی با او فرود نیاید و کوچ نکند .

تا بدین گونه از خردمندی دبیر و دورنگری او بهره گیرند . پس پادشاه به دبیری که همراه

سپاه میفرستاد میگفت : میدانی اسواران درندگان آدمیانند . پس هیچ گناهی را نمیتوان

برایشان گرفت جز نافرمانی یا سستی کردن در روبروشدن با دشمن یا گریختن از برابر

دشمن . جز بر این گناهان بازخواستی برایشان نیست . من در راهبردن این سپاه به تو اعتماد

کرده‌ام . پس دبیر در حقیقت راهبر سپاه به شمار می‌آمد . اما هر زمان نیاز به نامه‌نگاری

یا بیم دادن یا امیدوار کردن یا آگاه ساختن و یا آگاهی خواستن می‌افتاد ، نامه‌ها

۱ - الاخبار الطوال : ۸۰ (ج ، قاهره) .

از سوی فرمانده سپاه نوشته میشد»^۱ .

فردوسی در بیشتر لشکرکشی‌ها از دبیران جهان‌دیده سپاه نامبرده است و نیز در کتابهای تاریخ و سیرعربی که در زمینه تاریخ ایران نگاشته شده ، از دبیران سپاه بارها نامبرده‌اند . در زیر ترجمه پاره‌ای از آن‌ها آورده میشود . ابوحنیفه دینوری گویند :

« همه سپاهیان (سپاه همراه خسرو پرویز در کناره کانال نهر روان) به سوی بهرام رفتند و از معتمدان خسرو پرویز جز دو خالوی او بستم و بندویه و هرمزد گرابزین و نخوار گن و شاپور پسر ابرکان و مزدک دینر سپاه و بادپور پیروز و شروین پور کامکار و گردوی پور بهرام گننسب برادر بهرام چوبین از پدر و مادرش ، کسی نماند»^۲ .

رسم فرستادن دبیر به همراه سپاه تا روزگار اسلامی نیز روان مانده بوده . ابو الفضل بیهقی در داستان لشکر فرستادن مسعود غزنوی به کرمان گویند :

« در این معنی رای زدند با خواجه بزرگ احمد حسن و چند روز در این حدیث بودند ، تا قرار گرفت که احمد علی نوشتگین را نامزد کردند که سپاهسالار باشد و ابو الفرج فارسی کدخدای لشکر و اعمال و اموال»^۳ .

و نیز هم آورده است :

« . . . دیگر روز به سوی خراسان رفت با چهار هزار سوار سلطانی ، چنانکه جمله گوش بر مثالهای تاش فراش سپهسالار دارند و از آن طاهر دبیر ، و به طوس تمام کنند»^۴ .

باز در لشکر فرستادن به مرو چنین گفته است :

« روز پنجشنبه نیمه ذی‌الحجه (سال ۴۲۸ هجری) سپاه سالار علی را خلعت پوشانید سخت فاخر و پیش‌اندر آمد و خدمت کرد . امیر وی را بستود و بناواخت و گفت اعتماد فرزند و وزیر و لشکر بر تو متصور است . خواجه با شما آید و او خلیفت ماست و تدبیر اوراست و مال لشکر ساختن بدوست و کار لشکر کشیدن به تو . مثالهای او نگاه باید داشت و همگان را دست و دل در پی یکی باید کرد»^۵ .

روایت اخیر نشان میدهد که دبیر هر سپاه کار خرج سپاه را نیز بدست میداشته است . همچنین برخی از دبیران وظیفه کار آگهی را در سپاه میداشته‌اند چنانکه در گفتار دیوان برید یادداشت کرده‌ام . پاداش دادن به کوشندگان در جنگها ، نیز از کارهای دبیر سپاه بوده است . بیهقی گویند :

« پنجشنبه نهم شعبان (۴۲۶ هجری) این لشکر به سوی نسا رفت با ابهتی و آلتی و عدتی سخت تمام و خواجه حسین‌علی میکائیل با ایشان ، با وی جامه و زر بسیار

- ۱ - الوزراء والکتاب : ۴ (ج ، قاهره ، ۱۹۳۸ م) .
- ۲ - الاخبار الطوال : ۸۶ (ج ، قاهره) .
- ۳ - تاریخ ابو الفضل بیهقی : ۴۳۰ (ج ، تهران) .
- ۴ - تاریخ بیهقی : ۳۴۲ (ج ، تهران) .
- ۵ - همان کتاب : ۵۳۲ (ج ، تهران) .

تا کسانی که روز جنگ نیکو کار کنند و می بیند به اندازه وحد خدمتش صله دهد»^۱ .
 از کسان دیگری که همراه هر سپاه میفرستاده‌اند ، پزشک و دامپزشک بوده .
 در ایران چنانکه در آینده خواهد آمد یک دیوان بوده بنام «دیوان ایران درست بد» که
 کار آن نگهداری بهداشت و نگرش بر پزشکان و نیز درمان بیماران بوده است . با هر سپاه
 از این دیوان پزشکانی میفرستادند بویژه پزشکان کارد ورز که کارشان گذشت، از زخم‌بندی
 و کارد ورزی و درمان بیماران سپاه ، نگرش بر بهداشت سپاه نیز بوده و این رسم تا روزگار
 اسلامی نیز پازمانده بود . بیهتی در داستان التوتناش خوارزمشاه آورده است .
 « . . . و خیر مرگ «التوتناش» افتاده بود در میان غلامانش . شکرخادم فرمود
 تا کوس فرو کوفتند و جمله لشکر با سلاح و تعبیه و مشعلهای بسیار افروخته روان گردند .
 و تا وقت نماز بامداد هفت فرسنگ برآه بودند و خیمه و خرگاه و سراپرده بزرگ زده او را
 از پیل فرو گرفتند و خیر مرگ گوشا گوش افتاد . احمد و شکرخادم و تنی چند از خواص
 طبیب و حاکم لشکر را بخواندند و گفتند شما به شستن و تابوت ساختن مشغول شوید»^۲ .

دزبان سپاه :

با هر لشکر دسته ویژه‌ای از سربازان زیر فرماندهی افسری بلند پایه بود که از
 یکسو بر سامان لشکرگاه و رفتار لشکریان مینگریستند از دیگر سو سپاهیان را از آسیب‌زدن
 بمردم شهری به ویژه کشاورزان در راه‌ها باز میداشتند و به گناهکاران سخت کیفر
 میدادند .

فردوسی در این زمینه فرموده است :

وز آن پس یکی مرد بر پشت پیل	نشستی که رفتی خروشن دو میل
زدی بانگ کای نامداران جنگ	هر آنکس که دارد دل و نام و ننگ
نماید که بر هیچ درویش رنج	رسد، گر بر آن کس بود نام و ننگ
بهر منزلی در خوردند و دهند	بر آن زیر دستان سپاسی نهند
به چیز کسان کس میازید دست	هر آنکس که اویست یزدان پرست،
باز در لشکر کشی کیخسرو به توران فرماید :	
بفرمود تا اندمان پور طوس	بگردد بهر جای با پیل و آوس
بدان تا ببندد ز بیداد دست	کسی را کجا نیست یزدان پرست
نباشد پس از خوردنی بینوا	ستم نیز بر کس ندارد روا
جهان پرزگردون بد و گاو میسر	ز بهر خورش را همی راند پیش
بخواهد همی هر چه خواهد ز شاه	بهر کار بشد ، زبان سپاه

بهرام گور هنگام سفر فرمود منادی در لشکر ندا در دهد :

۱ - تاریخ بیهتی : ۴۸۳ (ج ، تهران) .

۲ - تاریخ بیهتی : ۳۵۲ (ج ، تهران ۱۳۴۳ خ) .

بیارید گفتا منادی گری
 که گردد سراسر به گرد سپاه
 بگوید که بر کوی و در شهر جز
 چنین ، تا بخاشاک ناچیز پست
 بر اسبش نشانم زبس کرده روی
 دو پایش ببنند در زیر اسب
 نیایش کند پیش آتش بخاک
 بدان کس دهم چیز او را که چیز
 اگر اسب بر کشتاری کند
 ز زندان نیابد بسالی رها
 خوش آوازوز نامداران سری
 همی بر خروشد به بیراه و راه
 گر از گوهر و زر و دینار و خز
 بیازد کسی ، ناسزاوار دست
 از ایدرکشان با دوبرخاش جوی
 فرستمش تا خان آذر گتسب
 پرستش کند پیش یزدان پاک
 از او بستند و رنج او دید نیز
 و آهنگ بر میوه داری کند
 سوار سرافراز ، گر بی بها

در پایان این بند از این گفتار ، يك روایت از طبری و روایتی دیگر از دینوری دربارهٔ وظیفهٔ دربانان هر لشکر خواهیم آورد تا زمینهٔ سخن هر چه بیشتر روشن گردد . محمد پورجزیر طبری در پادشاهی هرمزد چهارم گوید :

« هرمزد پورخسرو بسیار فرهیخته بود و بر نداران و فرو دستان دلسوز و به بزرگان بدبین . بزرگان او را دشمن میداشتند و به او کینه می‌ورزیدند . او نیز در دل با ایشان چنین بود . چون هرمزد تاج بر سر نهاد بزرگان کشور در پیشگاه او فراهم آمدند و بر او آفرین بسیار خواندند و پدرش را ستودند . هرمزد بدایشان نوید نیک رفتاری داد . هرمزد در رفتار برای فرودستان دادگر و بر بزرگان به انگیزهٔ ستمی که بر فرودستان میکردند سخت گیر بود . »

« دادگری او به آن پایه رسید که چون برای گذرانیدن تابستانها به ماه (ماد) میرفت ، فرمان میداد منادی در لشکرش ندا دهد که سر بازان و هر که در لشکر است کشتزارها را بپایند و به هیچ يك از دهگانها آسیب نرسانند و ستوران خود را از تباد کردن کشته‌ها باز دارند . و یکی را بر گمارده بود تا در روان داشتن این فرمان درنگرد و هر که را از آن سر باز زد ، کیفر دهد»^۱ .

همین روایت را ابوحنیفهٔ دینوری با اندک دگرگونی گسترده‌تر آورده است :
 « . . . دادگری و حق خواهی او (هرمزد چهارم پورخسرو اول) تا آنجا بود زمانی که همه ساله تابستانها به دوماه (ماه دینور و ماه بهاوند = ماد) میرفت هنگام حرکت او در لشکرش ندا میدادند که سر بازان از ستیزه کاری و زیان زدن به دهگانان خودداری کنند و برای نگرش به این فرمان کسانی از معتمدان خود را برای کیفر دادن کسی که از فرمان سرپیچیده بود ، میگماشت»^۲ .

باری برای زدودن نیازمندیهای سپاهیان ، گذشته از توشه و خواربار که از سوی

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۱۷۲ (ج ، قاهره ۱۹۶۰) .

۲ - الإخبار العلوال : ۷۸ (ج ، قاهره) .

دولت برای هر لشکر آماده میشد چنانکه در شعرهای فردوسی دیدید، پیشه‌وران و بازرگانان بسیار دنبال هر سپاه به راه می‌افتادند تا از فروش کالا و مزد کارهای پیشه‌وری که از سپاهیان به دست می‌آوردند، سود برند و سپاهیان با خرید کالا برایشان به گفته فردوسی سپاس مینهادند. بوارونه سپاهیان رومی که بازاری همراه نداشتند و هر کس باید از خانه‌اش مقداری پنیر و خشک‌نانه و روغن زیتون و شراب همراه بردارد سپس در راهها دست بدتاراج اموال مردم می‌گشادند.

همینکه سپاهی آماده کوچ میشد شاهنشاه در لشکرگاه که در بیرون شهر برپا میگرددیده روزی که سپاه آهنگ رفتن داشت، از آن سان میدید و برای پیروزی ایشان دعای خیر میکرد. فردوسی در بدرقه کردن کاوس سیاوش را سروده است:

ز پهلو برون رفت کاوس شاه	یکی تیز برگشت گرد سپاه
یکی آفرین کرد پر مایه کی	که ای نامداران فرخنده پی
مبادا جز از بخت هم‌راهتان	شده تیره دیدار بدخواهتان
به نیک اختر و تندرستی شدن	به پیروزی و شاد باز آمدن

جنگ:

در باره برگزیدن میدان جنگ و شیوه جنگ آوری و آماده‌های سپاه که کاراسواران و دست چپ و دست راست و دل و ساقه سپاه و شاخه‌های وابسته به آنها بود که بزرگ و باشوره و تالایه و دیدبان باشد و نیز تاختن و پیکار و کمین نهادن و شبیخون زدن و دژگشادن و بارو گرفتن آنچه بایسته بود در سخنان دینوری که از کتاب آئین‌نامه برداشته شده آمده است و فارسی آنها را پیش از این بازگفته‌ام و نیاز به بازآوردن آنها در اینجا نیست. چیزی که باید افزود آنکه در پشت سر هر سپاه هنگام جنگ دژبانانی می‌گماشته‌اند تا هر کس از جنگیان گریخت بیدرنگ او را بکشند. زیرا پادافره گریختن از میدان جنگ در ایران باستان مرگ بود و چنین کسانی را بیرحمانه میکشند.

فرمان آغازشدن جنگ را با دمیدن شیبور و نواختن کوس و برافراشتن درفش سرخ میدادند. این رسم تا سده پنجم هجری نیز روان مانده بوده چنانکه بیهتی گفته است: «... و امیرک را با خویشتم در بالائی بایستاید و علی تکین هم بر بالایی بایستاد و از علامت سرخ و چتر بجای آوردند و هر دو لشکر بجنگ مشغول شدند»^۱. برخی از افسران جنگجو برای اینکه در میان سربازان نیک شناخته شوند دستاری سرخ بر سر میبستند چنانکه ابوحنیفه دینوری در داستان جنگ خسرو پرویز با بهرام چوبین در آذربادگان چنین گفته است:

«یکی از هزار مردان نزد خسرو آمد و گفت کسی را که بر شاهیت دست یافته است بمن نشان ده. خسرو از این سرکوفت دل‌آزرده شد ولی دل‌گرفتنی خویش را نماند»

داشت و بهرام چوبین را بداد و نشان داد و گفت هموست که بر اسب ابلاتی سوار است و دستار سرخی به سر بسته و پیشاپیش سپاهش ایستاده است»^۱.

درباره کشتن هر سپاهی گریخته از میدان جنگ ، فردوسی سروده است :

نگه دار گفتا تو پشت سپاه گر از ما کسی باز گردد ز راه
همان جا که بینی مرا او را بکش نگر تا در آنجا نجنبند هوش

ابوحنیفه دینوری روایتی آورده که نشان میدهد در آئین ایران باستان چنین کيفری که فردوسی گفته است بوده ، و از دین شمرده میشده است . وی گوید : خسرو پرویز در پاسخ پسرش شیرویه گفته است :

« . . . این که درباره مرزبانانی که آهنگ کشتن ایشان را کرده بودم پرسیده است بگو : اینان را سی سال بالا آوردم و پرورش دادم و پادشاه ایشان را کلان کردم و جز در آن روز که در آن شکسته شدند و از میدان بازگشتند ، نیازی به ایشان پیدا نکرده بودم . ای نادان از فقیهان این مات پیرس و بین درباره کسی که از یاری شاهنشاه باز ایستد و از جنگ با دشمن بگریزد چه میگویند ؟ بیگمان خواهند گفت که سزاوار بخشش و گذشت نیستند»^۲.

همین رسم در روزگار اسلامی نیز تاچندی روان مانده بود چنانکه بیهقی گفته :

« پنج سرهنگ محشتم را با مبارزان مثال داد که هر کسی از لشکر بازگردد میان او به دونیم کند»^۳.

بهر کردن غنیمت‌های جنگی :

پس از هر جنگ از غنیمت‌های جنگی که بدست می‌آمد رسد دولت مرکزی را از آن برمیداشتند و بازمانده را میان سپاهیان جنگجو بهر میکردند . فردوسی در جنگ کاوس با شاه هازندران سروده است :

به لشکر گهش کس فرستاد زود	بفرمود تا خواسته هر چه بود
ز تخت و ز گنج و ز در و گهر	ز اسب و سلیح و کلاه و کمر
نهادند هر جای چون کوه کوه	برفتند لشکر همه همگروه
سزاوار هر کس ببخشید گنج	به ویژه کسی کش فزون بود رنج

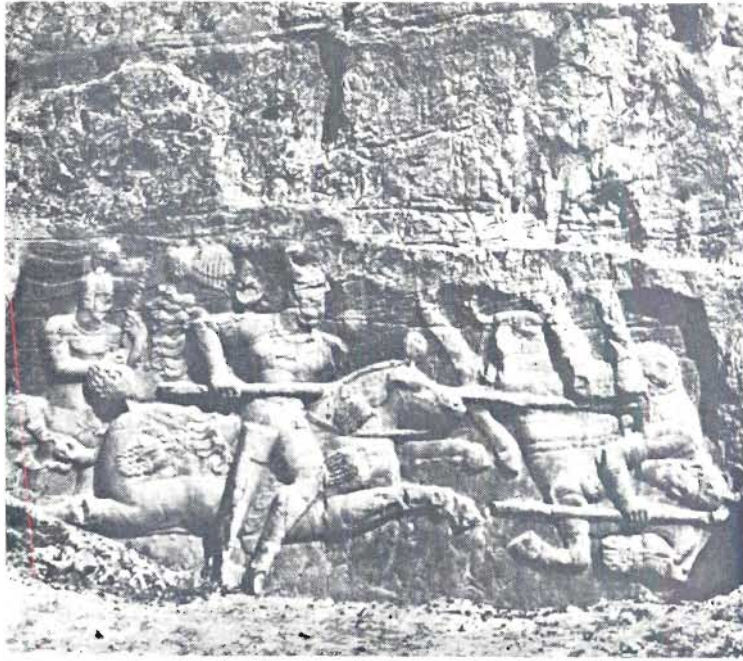
همچنین از زبان اردشیر بابکان در این باره سروده است :

غنیمت بدان بخش کوی جنگ جست به مردی دل از جان شیرین بشت
از غنیمت‌های جنگی گاهی رسدی به آتشکده آذر گنبد در آذربادگان که آتش

۱- الاخبار الطوال : ۹۱ (چ ، فاهره) .

۲- الاخبار الطوال : ۱۰۵ .

۳- تاریخ بیهقی : ۳۴۶ .



جنگ با نیزه از نگاره‌های طاق بستان

دو برج دوسوی قلعه بابک خرمدين (بذ) در کلبه آذربایجان



جنگیان بود میدادند. طبری درباره غنیمت‌های جنگی که بهرام چوبین از خاقان گرفته بود، چنین گفته است:

« بهرام به آذربادگان آمد و هنگامیکه بسوی پایتخت روان بود فرمان داد تاج خاقان را با همه یاقوت‌های سرخ و گوهرهای دیگر که در آن بود در آتشکده آذربادگان آویختند»^۱.

همین نویسنده باز افزوده است:

« گویند بازگشت بهرام از این جنگ از راه آذربادگان بود و او هرچه یاقوت و گوهر در تاج خاقان بوده و نیز شمشیر خاقان را که گوهر نشان بود و زیورهای دیگر بدآتشکده بخشیده و خاتون زن خاقان را خدمتگار آتشکده کرد»^۲.

فرجامین سخن که باید در این جا افزود آنست: چون سپاهیان پیروزمند از جنگی باز می‌گشتند در شهرها ایشان را با شادی پذیره میشدند و بزرگ میداشتند. در شاهنامه فردوسی چندین جا از این آئین یاد شده که از آنها یکی در داستان اسفندیار است پس از جنگ با ارجاسب و گشادن روئین‌دژ:

وز آن جایگه سوی ایران کشید	همه گنج سوی دلیران کشید
همه شهر ایران بر آراستند	می و رود و رامشگران خواستند
ز دیوارها جامه آویختند	بسر مشک و عنبر همی ریختند
هوا پر ز آوای رامشگران	زمین پر سواران نیزه و ران

نیروی دریائی شاهنشاهی:

شاهنشاهی ایران در همه روزگاران تاریخی پیش از اسلام دارای نیروی دریائی بوده است، چنانکه در روایت‌های یونانی با همه کیندنوزی که نسبت به این کشور داشته‌اند از نیروی دریائی ایران نام برده شده و فرماندهان بلند پایه این نیرو را که همه ایرانی و از افسران شاهنشاهی بوده‌اند، شناسانیده‌اند^۳.

بیگمان در روزگار اشکانیان و ساسانیان نیز نیروی دریائی ایران هم در دریای مازندران و هم در خلیج فارس و دریای فارس فرمانروا بوده است. بهترین گواه بر این سخن نامه‌های فراوان فارسی در فن دریانوردی است که از راه زبان عربی برخی از آنها بزبانهای اروپائی نیز راه یافته از گونه: کانال، لنگر، زبربادی، دوینگ، رهبان، رهنامک، رهدان، و دیگرها.

بر آوردن بندهای دریائی در شهر دربند آهنگین کناره دریای مازندران که در آینده از آن سخن خواهیم گفت و دربند عدن در کناره دریای قازم که آنرا زبان دریای پارس

۱- تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۷۶ (ج، قاهره ۱۹۶۰).

۲- تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۷۷.

۳- برای آگاهی در این زمینه بتاریخ مشیرالدوله پیرنیا نگرینته شود.

نیز شمرده‌اند، بمناسبت اینکه ایرانیان بویژه در روزگاران ساسانی بدریاهای جنوبی پیوستگی بسیار میداشته‌اند، گواه برسختی است که گفته‌ام.

چنانکه میدانیم خلیج فارس و دریای پارس بیشتر مرز جنوبی کشور ایران را در باستان زمان فراگرفته بوده و اکنون نیز چنین است و از راه همین دریاست که این کشور از باستان زمان نقش میانجی میانه خاور و باختر را داشته. کشتیرانان ایرانی تا کشور مهراج و چینستان میرفته و فرآورده‌های کشورهای غربی را در آنجا میبرده‌اند و فرآورده‌های این کشورها را به ایران می‌آورده و از راه میان رودان بالا به کشورهای زیرچیرگی روم میفرستاده‌اند. برای اینکه این راه دریائی نیک شناخته‌گردد درزمینه دریای پارس و انگیزه ناگذاری آن، پاره‌ای از سخنان جغرافی‌نویسان سده‌های میانه را در این زمینه باز میگویم. چنانکه در گفتار راههای دریائی ایران شهر گفته‌ام: از سر خلیج فارس دو راه دریائی آغاز میشده که هر کدام از روبروی یکی از کناره‌های آن میگذشته است. درباره فانوسهای دریائی که ایرانیان برای راهنمایی دریانوردان در سراسر این دو راه نشانیده بودند در گفتار راههای دریائی ایران شهر سخن گفته شده و نیازی به بازگفتن آنها ندارم ولی پیش از آوردن فارسی روایتی که خواهیم آورد، باید یادآوری کنم:

مایه نوشته‌های کتابهای جغرافی‌نویسان نخستین روزگار اسلامی، چنانکه از بررسی نوشته‌های ایشان نیک هویداست، دیوانهای دولتی روزگار اشکانی و ساسانی بوده است. همچنانکه مایه داستانهای سندباد دریائی و هزارویک شب، نیز داستانهای آن روزگار است که در روزگار عباسیان به فراخور زمان، برخی عبارتها در آنها دیگرگون گردیده و چیزهایی نیز بر آنها افزوده‌اند.

اینک بقاری برخی از این روایتها بنگریم:

۱- احمد بن ابی‌یعقوب معروف به ابن‌واضح یعقوبی، در کتاب تاریخ خود که آنرا نزدیک به سال دویست و شصت هجری نوشته است درباره دریای پارس چنین میگوید: «کشور چین سرزمین پهناوری است و هر کس بخواهد از راه دریا به چین رود باید از هفت دریا بگذرد که هر یک را رنگی و بوئی و ماهی‌ای و بادی است جز آنچه در دریای پس از آن است. اول دریای پارس که باید از سیراف در کشتی نشست و آخرش راس الجمجمه است. این دریا کم‌وسعت است و جایی برای شکار صدف دارد»^۱.

۲- دیگر از جغرافی‌نویسان آن زمان احمد بن فقیه همدانی است. او نیز دریای پارس را بدین گونه میسناید:

«بدان که دریای پارس و دریای هند یک دریایند زیرا به یکدیگر پیوسته‌اند اما در چگونگی ضد یکدیگرند. گفته‌اند سختی کشتی‌رانی در دریای پارس از آغاز در آمدن خورشید است به برج خوشه»^۲.

۱- تاریخ یعقوبی ترجمه فارسی: ۲۶۰ (چ، تهران).

۲- البلدان: ۸ (چ، لیدن ۱۸۹۵ م).

این فقیه نام دریای جنوبی را دریای (هرکند) یاد کرده و به نظر من این نام از دوتیکه «هور» بمعنی خورشید و «کند» بمعنی خانه ساخته شده است. این نام از اینجا برخاسته که پیشینیان پیرامون خط استوا و بخش جنوبی زمین را، جایی سوزان و زیست ناپذیر می‌پنداشتند و گمان میکردند خورشید از دریای جنوبی برمیخیزد.

۳ - گسترده‌تر از اینان سخنان استخری درباره دریای پارس است که چنین میگوید:

« دریای پارس . ما دریای پارس را پس از عربستان یاد میکنیم . زیرا این دریا بیشترین مرزهای عربستان را دربر گرفته است . آنگاه کلیاتی از آنچه ویژه این دریاست خواهیم سرود اینک از قلزم که درکناره دریای پارس است ، از سوی خاور آغاز میکنیم که به ایله پیوسته است . »

« دریای پارس چنانکه پیش از این گفته و روشن ساخته‌ایم بر مرزهای عربستان می‌رود تا آبادان - آنگاه پهنای دجله را می‌برد و بکناره مهر و بان میرسد و پس از آن به گناوه . پس دریای پارس برکناره استان پارس گذرد تا برسد به سیراف . پس ازکناره هرمزد که فرزند کرمان است گذرد تا برسد به دیبل و به کناره تبت و بکناره چینستان پایان پذیرد . »

« اگر از قلزم راه باختری را درپیش گرفتی ، در مرزهای مصر بیابانی را خواهی پیمود تا برسی به بیابانهای بجه که در آنها کانهای زر هست . چون باز به پیش راندی میرسی به شهری درکناره دریا که آنرا عیداب خوانند . پس دریای پارس کناره کشور حبشه را پیموده تا برسد به سرزمین زنگیان و آن پهناترین سرزمین در روبروی کشور اسلام است . در دریای پارس اقلیمها و جزیره‌ها هست تا سرزمین چین^۱ .
سخنان استخری دلیل بر نفوذ دریائی ایران بر سراسر اقیانوس هند است و چنانکه دیدید وی همه پهنای این دریا را از افریقا تا سرزمین زنگ تاچین ، دریای پارس نامیده است . »

استخری سبب مشهور شدن این دریا را به نام «دریای پارس» چنین گفته : مردم این دریا را از آن رو دریای پارس گفته‌اند و به پارس نسبت داده‌اند که از باستان زمان شهریاران ایران بر آن فرمانروا بوده‌اند و ایرانیان پیش از هرملتی دیگر در آن کشتیرانی میکنند^۲ .

درباره نفوذ ایرانیان در پهنه این دریا سخنی از یک نویسنده دیگر در دست داریم که باید آنرا بر آنچه گفته‌اند افزود . این نویسنده محمد بن احمد مقدسی شامی است که کتاب جغرافیای خود را در سال ۳۷۵ هجری نوشته است . وی چنین میگوید :

« . . . اعراب به کشور ایران سفر میکردند . مگر ندیدی عمر پسر خطاب (رضه)

۱ - المسالك والممالك : ۳۲ (ج : قاهره) .

۲ - المسالك والممالك : ۲۱ (ج ، قاهره) .

میگفت: من دادگری را از خسرو آموختم آنگاه از رفتارهای خسرو و بیمنای او یاد میکرد. دیگر آنکه هر کس به هگرت (هجر) و آبادان سفر کند به ناچار باید از دریای پارس و کرمان و نیز مکران بگذرد. مگر نمی بینی بسیاری از مردم، این دریا را تا نزدیک یمن، «دریای پارس» میخوانند و انگهی بیشتر سازندگان کشتی‌ها و ناخدایان و ناویان ایرانی‌اند»^۱.

همین نویسنده سخن دیگری دارد که دلیل نفوذ ایرانیان تا سده چهارم هجری در پهنه این دریاست. او میگوید:

«جده فرزند اهل مکه است و در دومی نالی آن بر کنار دریا نهاده و بازرگانی و کالا در آن فراوان و در حجاز پس از مکه جائی که در آن بیش از جده بازرگانی و کالا باشد نیست. بنیاد بازرگانی آنجا از ایرانیان است»^۲.

در زمینه نفوذ دریائی ایران در زمان انوشروان روایتی در تاریخ طبری آمده است که از روایتهای باستانی تری برداشته شده و تا کنون به آن توجهی نکرده و جستجویی برای شناختن جائی که طبری گفته: بفرمان انوشروان آنجا بندی بر آورده‌اند، نشده است این تاریخ نویس فتمیه در گزارش شهر یاری انوشروان از جمله میگوید:

«انوشروان در جائی از دریا بندی بست میانه دو کوه در آنجا که نزدیک حبشه است با کشتی‌های بزرگ و سنگها و ستونهای آهنین و زنجیرهای آهنین».

افسوس که تا کنون برای دانستن جای این بند و غرض از ساختن آن جستجویی نشده است.

وظیفه ارتش:

در ایران از باستان زمان وظیفه ارتش مانند امروز سه چیز بوده است: پاسداری از آئین شاهنشاهی، ایمن ساختن کشور، بستن مرزها بر روی بیگانگان.

پیش از آنکه درباره این سه وظیفه تاریخی ارتش در ایران سخنی بگویم، بجاست این نکته را یادآوری کنم: از سرافرازیهای مردم ایران است که در سرتاسر تاریخ دراز، خود هیچگاه به جنگهای ستمکارانه دست نیالوده‌اند و نیز تا ناچار نمیشده‌اند، دست به شمشیر نمی‌برده‌اند و همواره برای از میان برداشتن دشواریها و گشودن گره‌ها، جنگ را فرجامین چاره میدانستند آن هم پس از آن که هیچ چاره دیگری نمانده باشد.

فردوسی از زبان پادشاهان ایران سروده:

ز جنگ، آشتی بیگمان بهترست نگه کن، که گاو به چرم اندرست

پاسداری تاج و تخت شاهنشاهی:

ایرانیان پایدار ماندن آزادی و استقلال خود را از باستان زمان تا امروز در آئین

۱ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم: ۱۸ (ج، اروپا).

۲ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم: ۲۳ (ج، اروپا).

شاهنشاهی خویش میدانند. اثر این باور در همه جای شاهنامه فردوسی که در حقیقت فرهنگ‌نامه ملی ایران است آشکارا به چشم می‌خورد. پهلوانان هنگامی که می‌خواهند سوگندی سخت یاد کنند، به مهر و ماه و تخت و تاج سوگند می‌خورند. زیرا تخت و تاج شاهنشاهی، در نظر ایرانیان یک سپرده آسمانی است که خدای بزرگ برای نگهداری ایران شهر و سرافرازی مردم آن به ایشان بخشیده و فرقه ایزدی را در دل شاهنشاه نهاده است تا بدیاری اهورامزدا کشور و مردمش را بر پایه داد و دین راه برد.

چون به پاسداری جان شاهنشاه ارج بسیاری مینهادند، گروهی از سربازان از جان گذشته دلیر و پره چنین کاری شده بودند. این گروه که پیش مرگ نیز خوانده میشدند در سفر و شهر و میدان رزم همراه شاهنشاه بودند و جان شاهنشاه سپرده ایشان بود. پیش مرگان که پاسداری کاخ شاهنشاهی نیز با ایشان بود از میان دیگر سربازان گل‌چین میشدند.

طبری درباره نگهبانان شاهی در روزگار ساسانیان روایتی دارد که نماینده یک آئین درباری ایرانی در آن روزگار است و نیز چگونگی درودگفتن سربازان را هنگام گذشتن شاهنشاه از برابر آنها نشان میدهد. از این رو ترجمه آن روایت را در اینجا باز می‌گوئیم.

« یکی از مردم استخر که پورماه خورشیدان نام داشت و دوبرادر او که همه از نگهبانان پادشاهی بودند، از کشته شدن اردشیر و چیره شدن شهربراز بر پایتخت سخت دل‌آزرده بودند و هر سه پیمان بستند شهربراز را بکشند. سه برادر از نگهبانان پادشاهی بودند. از آئین بود که هر زمان شاهنشاه می‌خواست سوار شود، نگهبانان پادشاهی با زره و خود و سپر و شمشیر نیزه به دست در دو رده می‌ایستادند چون شاهنشاه برابر ایشان میرسید، هر مردی سپرش را بر قربوس زین مینهاد و مانند آنکه سجده میکند، پیشانی خود را بر آن فرود می‌آورد. روزی شهربراز پس از آنکه بشهریاری نشسته بود، سوار شد و پسا فرخ و برادرانش نزدیک به یکدیگر ایستادند و چون شهربراز در روبروی ایشان رسید، پسا فرخ به او نیزه‌ای زد و برادرانش نیز چنین کردند. این رویداد در ماه اسفندارمذ روز دی بدین بوده»^۱.

بر گردن روزی مقدس برای کشتن مردی غاصب، نیز دلایلی است که باور ایرانیان را به آسمانی بودن پایگاه شاهنشاهی نیک نشان میدهد.

ایمنی کشور :

ایرانیان در فلسفه شهریاری خود، ایمنی کشور را نخستین پایه کشورداری میدانستند. از اینجاست که در همه شاهنامه از ارزش ایمنی سخن رفته است. از جمله درباره ایمنی که اردشیر بابکان در سراسر کشور پدید آورده بوده، فردوسی چنین می‌گوید:

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۳۳۱ (ج . قاهره ۱۹۶۰ م) .

چنان شد که دینار بر سر به تشمت اگر پیرمردی به بردی به دشت
به دینار او کس نکردی نگاه ز نیک اختر و بخت وز داد شاه
از دیدگاه این وظیفه است که اردشیر بابکان در نامه‌ای که پس از ناجگذاری خود
به شکل یک بخشنامه به همه جای کشور فرستاده است، از اسواران بنام نگهدارندگان
کشور، یاد میکند. سرآغاز این بخشنامه چنین است:

« از اردشیر درخشنده موبد، شاه شاهان، جانشین بزرگان به:
فتبهران که با ردین را بردوش دارند، و اسواران که نگهداران کشورند و دبیران
که آرایه دولت‌اند و کشاورزان که آبادکننده روستاهایند. درود بر شما باد»^۱.
برای اینکه در سراسر کشور آئین روان باشد و برای گستردن داد زمینه آماده‌گرد
و آبادی پدید آید، شاهنشاهان ایران پهنه کشور را از دیدگاه ارتشی به چند بهره‌بخش
کرده بودند و هر بهره را به اسپهبدی سپرده و زیر دست اسپهبدان کاردارانی گمارده
بودند که کارهای کشوری را انجام میدادند.

همچنین در راهها هر جا که بیمناک بود، دژها ساخته بودند که آثار برخی از آنها
هنوز در راههای کوهستانی دیده میشود و در آنها سپاهسانی برای نگهداری ایمنی راهها
برگمارده بودند.

تا پیش از شهریاری خسرو اول، بهره‌های ارتشی کشور چهار بهره بوده بدین گونه:
خراسان که ورا رود پیوسته به آن بوده است. خوربران یا میانرودان بالا و ارمنستان
و شام که گاهی در زیر چیرگی روم بود. اباختر یا شمال که طبرستان و گیلان و آران
از آن بود. نیمروز که یمن در عربستان و کرمان و سیستان از آن بوده است. سرزمین
پهلویان یا بگفته جغرافی‌نویسان عرب‌زبان، «الجبال» اسپهبدی جداگانه میداشت و نیز
عراق یا دل ایران شهر همچنین خوزستان و فارس هر کدام اسپهبدی جداگانه میداشت.

گاهی شاهنشاهانی در این بخش‌بندی‌ها دیگر گونی پدید می‌آورده‌اند. اینک
به برخی از روایت‌هایی که در این باره در دست است بنگرید. ابوحنیفه دینوری گوید:
«خسرو انوشروان کشور را به چهار بهره بخش کرد و بر هر بهره یکی از متمدان
خود را برگماشت یکی از چهار بهره، خراسان بود و سیستان و کرمان. دیگری اسپهان
و قم و کوهستان (الجبال) و آذربادگان و ارمنستان. سوم. پارس و خوزستان تا بحرین.
چهارم عراق تا مرکز کشور روم»^۲.

چنانکه می‌بینید این بخش‌بندی با آنچه در گفتار بخش‌بندی ایران شهر آورده‌ایم
تفاوت دارد. اسپهان و قم و کوهستان (کرمانشاهان و دینور) با آذربادگان و آران
و ارمنستان زیر دست یک اسپهبدان نشان داده شده و پیداست خسرو اول از دیدگاه لشکری
و ایمنی در بخش‌بندی ایران شهر، دیگر گونی پدید آورده بود.

۱ - عیون‌الخبار ج ۱ : ۲۷۴ (ج ، قاهره ۱۹۴۸ م) .

۲ - الاخبار الطوال : ۶۹ (ج ، قاهره) .

طبری نیز به این کار خسرو اشاره کرده ولی سخن او به گسترده‌گی سخن ابوحنفیه دینوری نیست. او چنین میگوید:

« خسرو اول تیکه‌هایی از کشور را که برخی در زمان قباد از ایران جدا شده بوده پس گرفت ».

« از آنهاست: سند، بت، رخگ، رخج، زابلستان، تخارستان، وردستان کابلستان »^۱.

بستن مرزها بر بیگانگان:

سومین وظیفه مهم ارتش ایران استوار بستن مرزهای کشور شاهنشاهی بر بیگانگان است. در روزگار باستان سرزمین ایران از مرزهای خاوری کمتر به خطر می‌افتاده است. از دیگر سو، بیشتر مرز جنوبی ایران را دریای پارس و خلیج فارس دربر گرفته و نیروی دریایی شاهنشاهی بویژه در روزگار ساسانیان همواره برپهنه این دریا فرمانروا بوده و هیچ دولت بیگانه‌ای نمیتوانست از راه این دریا بخاک ایران لشکرکشی کند. بویژه که تا پیش از اختراع کشتی‌های بخاری، آمدوشد لشکرهای بزرگ از راه دریا با کشتی‌های بادبانی بسیار دشوار بوده است و دریا بحقیقت همچون باروی استواری مرزهای دریایی را ایمن میداشت. تنها کاری که در این گونه مرزهای دریایی بایستی انجام میگرفت، نگهداری ایمنی در بندرها برای جلوگیری از دست‌بردهای ناآگاهانه دزدان دریایی بوده است. و این کار با دست پاسداران و راهبانان دژهای دریایی مانند دژ آبادان و دژ دیگدان که در کناره خلیج فارس پدید آورده بودند و مانند آنها، انجام میگرفت.

مرز شمالی و غربی در باستان زمان مرز بیمانک بوده که بر آنها سخت مینگریسته‌اند از این رو در این دوزخ دژهای نظامی و باروهای استوار پدید آورده بودند و در دژها سپاهیان بسیار برای نگهداری مرز مینشانیده‌اند.

در آن زمان، این گونه سپاهیان را که برای ایمنی راهها و مرزها در دژها می‌نشانیده‌اند و امروز ایشان را پادگان و مرزبان میخوانیم «نشستگان» میخوانده‌اند. نشستگان به معنی پادگان گمارده درجائی برای نگهداری ایمنی آنجا بوده‌است.

درباره پادگان‌های مرزی که برای نگهداری مرزها در دژهای مرزی پشت باروها نشانیده میشدند، روایتی از ثعالبی در دست داریم که بجا میدانم فارسی آنرا پیش از شناساندن باروهای مرزی در روزگار ساسانیان بیاورم. زیرا این روایت نشان میدهد که شهریاران ایران تا چه اندازه به نگهداری مرزهای کشور و بستن راه دست‌اندازی بیگانگان به سرزمین ایران شهر، دلبسته بوده‌اند. ثعالبی از زبان خسرو دوم میگوید:

« اینکه سپاهیان را به مرزها فرستادیم و ایشان را از زنان و فرزندانشان دور ساختیم، ما از این کار جز نیکی برای خودشان و برای ایران شهر نخواسته‌ایم. از اینجا

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۱۰۰ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

بوده که برای این سپاهیان روزبهای کلان و پادشاهای بزرگ مقرر داشتیم در برابر دوری از زن و فرزند و کاری که به ایشان سپرده بودیم . ما میانه ایشان و زن و فرزندانشان جدائی نیانداخته ایم . زیرا با فراخی که در روزی ایشان پدید آورده بودیم ، میتوانستند زن و فرزند خود را به همانجاها برند که هستند . ما به ایران شهر نیکی کرده ایم که باین سربازان مرزهای آنرا سخت استوار کرده و راه را بردشمنان ایران شهر بسته و دست دشمنان را از آن کوتاه کرده ایم . زیرا ایران شهر دل جهان و گوهر میانگین گردنبند کشورهاست و مانند بوستانی است که در آن از هر گونه میوههاست . سپاهیان ما در پیرامون ایران شهر مانند نگهبانان بوستانند . دشمنانی که ایران شهر را فرا گرفته اند مانند دزدان ، اگر ما سپاهیان را از مرزها باز میگردانیدیم ، مرزها را سست میکردیم و راه دزدی را بردشمنان خود می گشودیم و مردم و کشور خویش را تباه میکردیم .»

در این روایت که بیگمان از اسناد دولتی روزگار ساسانی برداشته شده و عبری ترجمه گردیده ، ارجح مرزبانی و استوار بستن مرزها و زیانناهی که از رخنه پذیر بودن آنها در برابر دشمنان پدید تواند آمد ، نیک روشن گردیده و نیازی نیست بر آن سخن افزوده شود . درباره خط مرزی و دژها و باروهای مرزی ایران شهر ، بجاست سخن را از نقطه شمال غربی در روزگاران باستان آغاز کنیم و تا آنجا که سند مانده است از باروها و دژهای مرزی سخن گوئیم .

مرز ایران در بیشتر زمانهای باستان رشته کوهستان قفقاز بوده که از دریای سیاه که در آن زمان بخشی شمال خاوری آنرا دریای خزران مینامیده اند ، تا دریای گیلان و مازندران افتاده است . واژه قفقاز يك نام فارسی است که از دوتیکه (قبق = كوك) و پسوند (از - اد) برای نشان دادن جا ساخته شده است و رویهم آن معنی کوهسار را میدهد .

کوههای قفقاز یا قاف ، جلگه های شمالی دریای سیاه و دریای مازندران را از سرزمینهای آران و شروان و گرجان جدا میکند . در این کوهستانها تنها از راه چند دره میتوان از جلگه های شمالی سرزمینهای جنوبی آن گذر کرد . همیشه مردم دژ آگاه شمال از این راهها و گذرگاهها ، گاه بیگاه برای تاراجگری به سرزمینهای جنوبی می تاخته اند و بکشتار مردم و تاراج دارائی ایشان دست میگشاده و مردم شهرنشین را تباه میکردند و آبادیها و کشتزارها را لگدمال میساختند .

این مردمان نه تنها برای ایران خطرناک بوده اند ، بلکه گاهی به سرزمینهای آسیای غربی که زیر چیرگی روم بود نیز میناخنند و هر زمان فرصتی میافتند تا میانهای آسیای کوچک برای تاراج و کشتار به پیش میرانده اند .

از این رو ایرانیان ناچار بوده اند برای جلوگیری از تاخت و تاز این دژ آگاهان در دره های کوهستان قفقاز باروها و دژهای مرزی پدید آورند و در آنها مرزدارانی برای جلوگیری از تاخت و تاز خزران و دیگران بنشانند . هر چند از روایتها می بینیم که در باره ساختن باروئی که ایرانیان در سراسر کوهستان

قفتاز پدید آورده بودند چنین برمی آید که دیوار قفتاز و دژهای آن در روزگار ساسانی ساخته شده است، ولی در لابلای همان روایتها اشاره‌هایی دیده میشود که این بارو پیش از این زمان یا دست کم بخشی از آن در روزگار پیش از ساسانیان بنیاد نهاده شده. بیگمان داستانهای «ذوالقرنین» و پشت کوه قاف و دوقوم یا جوج و ماجوج که در قصه‌های دینی نیز انعکاسی دارد، کاشف از آن است که مردم جهان باستان همیشه بمردها دژ آگاه شمال بشکل مردمانی بیم آور می‌نگریسته و آنها را ویرانگران جهان می‌شمرده‌اند.

داستان «باروی اسفندیار» که نام آن در روایت‌های کهن ایرانی آمده است و هنوز جای آن درست شناخته نیست یکی از این نشانه‌هاست.

باز در اینجا باید یادآوری کرد: در کتابهای جغرافیا و تاریخ سده‌های میانه نام دربندهای کوهستان قفتاز بیش از هر مرز دیگری آمده است و گوئی از این مرز بیش از مرزهای دیگر حتی مرزهای ورا رود به ایران شهر حمله میشده است. از اینجا بوده که به این مرز بیش از جاهای دیگر ارج مینهادند. تا آنجا که من دانسته‌ام دست کم در روزگار شاهنشاهی ساسانیان وضع مرزهای ایران چنین بوده است. اینک فارسی برخی روایت‌هایی را که درباره این مرزها به دست ما افتاده است در زیر می‌آوریم و نخست از سخنانی که عبیدالله پور خردادیه در لابلای نوشته‌های خود آورده است می‌آغازیم. او میگوید:

«کوات شهر بیلگان و شهر بردگه (بردعه) و شهر قبله و باروی خشتی را ساخته است. انوشروان شهر شایران و شهر گرگر و شهر در بند را ساخته و در بندها را که در وازدهای در راههای کوهستانی است و آنها سیصد و شصت دژ است»^۱.

همین نویسنده درباره دربندها «الابواب» چنین افزوده است:

«اینها دهان دره‌ها در کوهستان قفتاز است که در هر کدام دژی ساخته شده. از آنهاست: در بند چول^۲، در بند آلان، در بند شایران، در بند لازگه، در بند بارگه، در بند شماخی (سمسخی) در بند سریردار، در بند پیلان‌شاه، در بند کاروان‌شاه، در بند طبرسران‌شاه^۳ در بند لیران‌شاه، در بند لبان‌شاه و در بند انوشروان».

همین جغرافی‌نویس در میانه شرح بخش‌بندی ارمنستان باز اشاره‌هایی بدین دربندهای مرزی دارد که ترجمه سخن او را در پائین می‌آورم:

«ارمنستان نخستین: شاشگان (سیسجان)، آران، تفلیس، بردگه، بیلگان، قبله و شروان است».

«ارمنستان دوم: گرزان (گرجان)، سعبدیل، در بند پیروزکوات و لکراس - شهرستانهای آران و گرزان و شاشگان (شوشی) در قلمرو خزران بوده و شهرستانهای دبیل و تنوه (نخجوان) و سراگ «سراج» و بغروند، و آلاد «خالاط»، و باگنیس در قلمرو

۱- المسالك والممالك: ۱۲۳ (ج. لندن) واژه قبله با زیر سحر حرف نخستین.

۲- چول نام شاهان گزرگان بوده که در عربی بشکل چول درآمده است.

۳- المسالك والممالك: ۱۲۴.

روم . ایرانیان آنها را گشودند و سرزمین شروان که سنگ موسی و چشمه زندگی در آنجاست»^۱ .
 قدامه بن جعفر که پاره‌ای از کتاب او پیوست کتاب ابن خردادبه در لیدن چاپ
 و در تهران افست گردیده است ، در زمینه دربندهای قتل‌آز چنین گفته است :
 « بردگه را کوات بزرگ ساخته است و در بند و دربندها را و آنها دژهایی است .
 جهت آنکه آنها را در بند نامیده‌اند آنست که این دژها در کوهستان میانه راههایی ساخته
 شده . اینها سیصد و شصت دژ است تا در بند آلان یکصد و ده دژ در دست مسلمانان است تا
 سرزمین طبرستان شاه . بازمانده در سرزمین پیلان شاه و سریردارست تا در بند آلان»^۲ .
 قدامه افزوده است :

« کوات شهر بیلگان را ساخته و نیز شهر بردگه و شهر قبله را همچنین باروی
 خشتی را و برکناره این بارو سیصد و شصت شهر ساخته بوده که پس از او دربندها و در بند
 آهنین ویران شده است . آنگاه پس او خسرو انوشروان شهر شابران و شهر مسکد (مستط)
 و شهر گرگر و پس از آنها شهر در بند و دربندها را نوسازی کرد . اینها را از آن رو در بند
 نامیده‌اند که در گذر گاههای کوهستان اند . او در سرزمین آران در بند شکی و در بند دودانی
 را ساخت . دودانی‌ها مردمی‌اند که می‌بندارند از نوادگان دودان بن اسد خزیمه‌اند .
 و دز روقیه (؟) را ساخته که دوازده دروازه‌اند در هر دروازه کاخی از سنگ بر آورده‌اند .
 « در سرزمین گرزان (گرجان) شهری بنام سفد بیل ساخته که در آن گروهی از
 سفدیان و ایرانیان را نشانیده و مرزداران آنجا کرده بود . در بند آلان و دژ شماخی را
 نیز این پادشاه ساخته است»^۳ .
 قدامه باز افزوده است :

« انوشروان شهر دیبل^۴ را نوسازی و استوار کرده و شهر نشوه (نخجوان) را که
 شازستان سرزمین پسرگان «بفرجان» است و باروی و بص (؟) و دربندهایی در سرزمین
 شاشگان ساخته که از آنهاست : سکان دژ ، دژ شاهپوش و گروهی از سربازان خود را در آنها
 نشیمن داده بود .

« انوشروان میانه کشور خودش و خزران باروئی کشید از سنگ و سرب به پهنای
 سیصد ارش و آنرا به تیغه کوه رسانید سپس از آنجا آنرا به دریا کشید . و در آن بارو
 دروازه‌های آهنین بنهاد که هر دروازه را یکصد مرد نگه میداشت . در جاییکه پیش از
 بر آوردن آن دیوار به پنجاه هزار سرباز برای نگهداری آن مرز نیاز می‌داشتند» .
 چون انوشروان از ساختن در بند در دریا (دیوار بندری شهر در بند) آسوده شد
 از حال دریا پرسید . گفتند : « شاهشاهها . نام این دریا (کردبیل) (؟) است . سیصد

۱ - المسالك والممالك : ۱۲۳

۲ - تبذره من کتاب الخراج و منعه الكتابه : ۲۸۶ - ۲۸۷ (ج ، لیدن) .

۳ - در سخن این جغرافی نویسی کلمه مدینه آمده که باید گفت مقصود از آن دژهای مرزی
 است . الخراج : ۲۸۸ .

۴ - دیبل پایتخت ارمنستان ایران بوده و آنرا گاهی (دوین) نوشته‌اند .

فرسنگ در سیصد فرسنگ است ، میانۀ خاک ما و جلگه خزران بر کناره دریا چهارماهه راه است . و میانۀ جلگه خزران تا باروئی که اسفندیار با آهن ساخته است ، دوماهه راه^۱ . علی بن حسین مسعودی که کتاب مروج الذهب خود را در سال سیصدوسی و دو هجری نوشته است زیرا سر آغاز « ذکر جبل الفتح » درباره این دربندها چنین گفته است :

« کوهستان فتح کهساری بزرگ است و سرزمینی پهناور شامل چندین کشور و مردم . در این کوهستان هفتاد و دو ملت زندگی میکنند که هر یک دارای حکومت و زبان جداگانه ای است . این کوهستان دارای شاخه ها و دره ها است و در بند و دربندها « الباب و الابواب » و بارو در شاخه ای از شاخه های آنست که خسرو انوشروان آنرا ساخته است . و آنرا میانۀ خود و خزران مرزی نهاده . دیوار را در دریا تا نزدیک یک میل کشیده اند . و نزدیک به چهل فرسنگ درازا تا آنجا که آنرا « طبرستان »^۲ گویند . و در همین بارو ، در هر سه میل کمتر یا بیشتر به فراخور نهش زمین ، دروازه آهنینی نشانیده و بر هر دروازه از درون بارو ، مردمی برای پاسداری آن گمارده اند که آن دروازه را نگه میدارند . همه این کوششها برای دور کردن آسیب مردمی است از لانها و سریرها و خزران و دیگر گونه های کافران که در آنجا بندند » .

مسعودی پس از سخنان درازی که درباره کوهستان قفقاز گفته سر انجام افزود است : « چون انوشروان شهری را که معروف به در بند و دربندها « الباب و الابواب » است و بارو را در دریا و خشکی و کوهستان بساخت ، در آنجا مردمانی نشانید و بر هر گروه از ایشان فرمانروائی گماشت و پایگاههای گوناگونی برایشان مقرر کرد که هر شاه را نامی مشخص بود و مرزی شناخته برای هر کدام از ایشان پدید آورد . همچنانکه اردشیر پور بابگ در خراسان کرده بود . از شاهانی که انوشروان در آن سرزمینها مقرر کرده : آنجا که همسایه سرزمین مسلمانان است ، اینهاست : سرزمین بردگه (بردعه) که شاه آنرا شروان شاه گویند و کشورش نیز منسوب بدان است و شروان نام دارد »^۳ .

محمد بن ابراهیم بیهقی در کتاب المحاسن و المساوی نیز اشاره ای به باروی انوشروانی در قفقاز دارد بدینگونه :

« انوشروان در آنجا ماند و باروئی از سنگ و سرب بساختند به بهنای سیصد ارش و آنرا به تیغهای کوه رسانید و در آن بارو دروازه های آهنین نهادند که هر دروازه را یکصد تن پاسداری میکرد . در حالیکه پیش از آن برای پاسداری هر راه به پنج هزار تن سرباز نیاز بوده »^۴ .

ابومنصور ثعالبی نیز به این دربندها و بارو اشاره ای دارد بدینگونه :

« انوشروان میانۀ ایران شهر و خزران در بندی پدید آورده و نیز در میانۀ

۱ - کتاب الخراج : ۲۸۹ - ۲۹۰ (ج . ۱ . لندن ۱۸۸۹ م) .
 ۲ - در دیگر کتابها بجای طبرستان نام « طبرسران شاه » آمده است .
 ۳ - مروج الذهب ج ۱ : ۱۱۱ - ۱۱۰ (ج ، قاهره ۱۳۱۰ ه) .
 ۴ - المحاسن و المساوی : ۱۳۴ (ج ، اروپا) .

ایران شهر و کوهستان قفقاز و بیش از یکصد دژ برای جزایری از تاخت و تاز دشمنان ایران شهر مانند ترکان و خزران و روسان بنیاد نهاده است»^۱ .

احمدبن فتیه همدانی که از گروه جغرافی نویسان سده چهارم هجری است نیز درباره دربندهای قفقاز چنین گفته است :

« احمدبن واضح اصفهانی میگفت : من در ارمنستان بسیار مانده‌ام و برای برخی پادشاهان و کارداران آنجا دبیری کردم . هیچ سرزمینی را بارده‌تر و بزرگتر و آبادتر از آنجا ندیده‌ام . شماره کشورهای آن یکصد و سیزده کشور است از آن‌هاست : کشور سرپردار میانه آلان و دربند و در آن جز دو گذرگاه به سرزمین خزران نیست و یک راه به کشور ارمنستان .

« دربند و دربندها باروئی است که انوشروان آنرا ساخته است و یکسر آن در دریا است که پایه‌های آن از دریا برآمده و در آنجا برای گذشتن از آن هیچ راهی نیست . بارو را هفت فرسنگ کشیده‌اند تا آنجا که تیغه کوه سختی است و گذر از آن کوه نشدنی است بارو با سنگهای چهارگوش تراشیده ساخته شده و هر سنگ را پنجاه مرد نتوانند برداشت . سنگها را روی هم نهادند و هر کدام را با دیگری با میخ پیوسته‌اند . در این هفت فرسنگ هفت گذرگاه نهاده‌اند و در هر گذرگاه شهری ساخته و گروهی از جنگیان ایرانی را در آن نشیمن داده بودند که ایشان را «نشستگان» گویند .

او میگفت بر مردم ارمنستان فرستادن مردانی به‌بیگار هست برای نگهداری این بارو و دروازه‌ها و برای هر گذرگاه چیزی بسته بودند . پهنای دیوار در بالا به اندازه‌ای است که بیست سوار بی‌برخورد به یکدیگر توانند بر آن راه پویند .

« در شهر دربند بالای دروازه «جهاد» دو ستون سنگی هست و بر هر ستون تندیس شیری است از سنگ سفید و پائین‌تر از آن دوشیر ، پیکره دو گرگ بر سنگ کنده‌اند . نزدیک دروازه ، تندیس مردی از سنگ هست که در زیر پای او تندیس روباهی است که خوشه انگوری در دهانش گرفته است»^۲ .

« در نزدیک تندیس شیری ، چهریزی است (صهریج = آب‌انبار) که به همان نام چهریز معروف است و پلکانی دارد که از آن به چهریز فرود می‌آیند . هر زمان آب در چهریز پائین رفت بر دوسوی پلکان بر دیوار پیکره دوشیر که از سنگ تراشیده شده است دیده میشود . و بر پشت یکی از ایشان پیکره مردی که از سنگ تراشیده‌اند ، دیده میشود . بر دیوار دروازه دیوان ، در شارسران نیز دوشیر از سنگ تراشیده‌اند و بیرون از دیوار نهاده . مردم دربند میگویند اینها طلسم باروست»^۳ .

ابوالقدا که تقویم خود را در سال ۷۳۲ هجری نوشته است ، نیز اشاره‌ای به این دربندها دارد بدین گونه :

۱- غرراخبار ملوک الفرس و سیرهم : ۶۱۱ (ج ، اروپا) .
۲- این تندیسهای مرزی که ابن‌واضح اصفهانی آنها را شرح میدهد اشاره‌ای به گفته خسرو پرویز است که پیش از این آنرا آورده‌ایم . ۳- البلدان : ۲۹۲ (ج ، لندن ۱۸۹۵ م) .

« در المستترك آمده : سریر سرزمین پهناوری در کشور آلان است نزدیک باب‌الابواب . من میگویم آنجا در زمان ما ، معروف به دربند آهنین است . شهر سریر شارستان کشور سریر است و یکی از خسروان برای خویش خود در آنجا سریری نهاد که نماینده او در آنجا بر آن نشیند . از این رو آن کشور به سریر معروف شده است»^۱ . اکنون برگردیم به بخش دیگر از مرزهای شمالی ایران شهر . بخش دیگر از مرزهای شمالی ایران شهر که همواره در خطر تاخت مردمان دژ آگاه بوده است مرزهای ورا رود (ماورا النهر) می‌بوده که به بیابانهای آسیای میانه پیوسته بوده و در آنجا تیره‌های دژ آگاه تاتار بحال بیابان گردی و شبانی میزیسته‌اند .

با اینکه بستر دو رود بزرگ آمویه و سیردریا در حکم خندق بزرگی برای بازداشتن ایشان از تاخت و تاز به سرزمینهای بارور ورا رود و خراسان بوده باز این مردمان گاه بیگانه از دو راه بدین سرزمینها می‌تاخته‌اند و دارائی مردم را بدیغما میبردند .

این تاختن‌ها یکی در هنگامی انجام می‌گرفتند که آب رود سیحور در زمستانها بکلفتی چند متر یخ می‌بسته و میتوانسته‌اند از روی آن یخها سواره از رود بگذرند . از این راه بیشتر به سرزمینهای پیرامون گر دنگ ، شارستان خوارزم ، تاخت و تاز میشده ، بویژه که در آن سرزمین بیابانهای خوارزم برای این بیابان گردان پناهگاه خوبی بود که در آن کمین میکردند و در فرصت مناسب بیرون می‌آمدند و به آبادیها دست برد میزدند .

دوم : راههایی بود که در دره‌های کوهستان شمال خاوری ورا رود بود که بارها بیابان گردان از راه آنها دیده‌ها و شهرهای ورا رود را تاراج کرده و پس از کشتن مردم و بردن دامها و مالها از همان راه که آمده بودند باز می‌گشته‌اند .

تا آنجا که سند بدست ما افتاده ایرانیان برای جلوگیری از این تاخت و تازها در دوجای این مرز باروها و دژها پدید آورده بودند . انوشروان در کتاب «رفتنارنامه» خود که به خنامه و بوده و بخشی از ترجمه عربی آن کتاب بنام «سیره انوشروان» در کتاب تجارب‌الامم ابن مسکویه آمده است نیز اشاره‌ای به دژهای مرزی خراسان در ورا رود کرده است .

در یائین برخی از این روایتها را که بدستمان افتاده است باز می‌گوئیم : درباره باروی چول که خراسان و گرگان را در برابر مردمانی که از راه بیابانهای خوارزم میتاخته‌اند نگه میداشته و تا دریای مازندران کشیده شده بود ، دو روایت در دست داریم .

ثعالی نیشابوری گفته است :

« انوشروان در گرگان دژهایی با سنگ بنیاد نهاد و باروی چول را که پنج فرسنگ درازا دارد با سنگ خارا بر آورد»^۲ .

۱ - تقویم البلدان : ۴۰۵ (ج : پاریس ۱۸۴۰ م) .

۲ - غرر اخبار ملوک‌الفرس وسیرهم : ۶۱۱ (ج : اروپا) .

قدامه بن جعفر در این باره روایتی دارد که نگرا بر نوسازی این بارو در روزگار اسلامی است . بدینگونه :

« از مرزهای بزرگ یکی مرز آن گروه از تاتارها است که در بیابان همسایه گرگان نشیمن دارند و از آنجا بیرون می آمدند و بر گرگان می تاختند . مردم گرگان باروی بزرگی از آجر در برابر ایشان ساخته اند و آن بارو را دربند چول می خوانند»^۱ .
درباره مرزهای شمال خاوری نیز در لابلای کتابها اشاره هایی مانده است و ما از آنها هر چه بدست آورده ایم یاد میکنیم .
قدامه بن جعفر میگوید :

« دربند شهر بزرگی از شهرهای فرغانه است ، بسیار حاصلخیز در کنار رود چاچ . مردم در ترمگان فرود نمی آیند از بیم تاخت و تاز تاتاران . زیرا آنان فرسنگهای بسیار را در یک شبانه روز می پیمایند و از دربند به اخیس کت ، شارستان فرغانه چهار فرسنگ است»^۲ .

ابن خردادبه این دربند را « دربند سغد» نامیده و این نام بایستی نام اصلی این شهر مرزی بوده باشد . این جغرافی نویسی گفته است :

« . . . از خاجستان به ترمگان هفت فرسنگ است و از آنجا به دربند سه فرسنگ سپس به فرغانه « اخیس کت» چهار فرسنگ . پس از سمرقند تا فرغانه پنجاه و سه فرسنگ ، است . شهر دربند را انوشروان ساخته و از هر دودمانی گروهی در آن نشیمن داده بود . از این رو آن شهر را « ازهرخانه» یعنی از هر دودمان نامیده اند»^۳ .

قدامه بن جعفر اشاره دیگری به دربند سغد دارد بدین گونه :

« از چاچ به کان سیم هفت فرسنگ است که ایلاق ، تون کت ، است . پس از آن تا دربند آهنین دومیل است»^۴ .

همین نویسنده سخن ابن خردادبه را که در بالا ترجمه آن را آورده ایم نیز یاد میکند^۵ .

استخری نیز در کتاب خود اشاره ای به دربند سغد دارد و نام آن را دربند آهنین « باب الحديد» یاد کرده است . بدینگونه :

« كندك تا در بند آهنين يك مرحله است و از دربند آهنين تا رباط رازيك يك مرحله» .

هر گاه جستجوی بیشتری در کتابهای فارسی و عربی بیش از آنچه من کرده ام بشود ، بسا روایتهای دیگری که گواه بر درها و باروهای مرزی در سرزمین ورا رود و خراسان

۱ - نبتة من كتاب الخراج وصناعة الكتابه : ۳۱۲ .

۲ - كتاب الخراج وصناعة الكتابه : ۲۰۸ (ج ، لیدن افست تهران) .

۳ - الخراج وصناعة الكتابه : ۲۰۷ .

۴ - المسالك والممالك : ۳۷ .

۵ - المسالك والممالك : ۱۸۸ (ج ، قاهره) .

بزرگ باشد بازهم به دست آید .
 دربند سغد را به فرمان فضل پوریحیی برمکی که در نیمه دوم سده دوم هجری
 استاندار خراسان و ورا رود بوده است نوسازی کرده‌اند و برای جلوگیری از تاخت مردم
 دژ آگاه ، پاسداری در آنجا نشانیده بود .
 در مرزهای خاوری ایران ، تنها یاد دژهایی در کتابها مانده که آنها را کهن دژ
 (قهندز در عربی) میخوانده‌اند و اینها بیشتر جایگاه استانداران بوده است .
 مرزهای جنوبی و جنوب غربی ایران شهر را خلیج فارس و دریای پارس فرا گرفته
 است . در روزگاران باستان لشکر کشیهای بزرگ از راه دریا بواسطه کمی گنجایش کشتی‌ها
 و نداشتن نیروی راننده جز باد و بازوی آدمیان ، شدنی نبود .
 ایرانیان در بیابان عربستان نیز دژهایی ساخته بودند که پایگاه مرزبانان ایرانی
 در بادیه العرب بوده مانند دو دژ مشقر و صفا در بیابان هگر (بحرین بزرگ) که نام آنها
 در کتابها بسیار آمده است .
 محمد بن جریر طبری درباره ساختن دو دژ مشقر و صفا در هگر روایتی دارد که
 ترجمه آن چنین است :

« مرزبان بحرین برای ساختن دو دژ صفا و مشقر کارگران و بنایانی از ایران
 به عربستان آورده بود و ایشان نمی‌ماندند و نهانی به ایران باز میگشتند . یکی به او گفت :
 اگر برایشان زن و شراب فراهم آوری خواهند ماند . او فرمان داد از فارس درختیکها
 شراب از راه دریا آوردند و گروهی از زنان روسی از خوزستان و عراق . بنایان و کارگران
 با این زنان در آمیختند و فرزندان از ایشان پدید آمد که سپس به تیره بکرین وائل پیوسته‌اند .
 از این رو بوده که تیره بکرین وائل را به روسی زادگی سرکوفت میدادند»^۱ .
 حمزه اصفهانی میگوید : در بادیه العرب دژهایی بوده که مرزبانان ایرانی عربستان
 در آنها نشیمن میگرفتند مانند کاخ سندان و کاخ بارق^۱ .
 با اینکه بیشتر جزیره نمای عربستان در زمان ساسانیان زیر نفوذ ایران بوده است ،
 با این حال ایرانیان برای اینکه عراق یا دل ایران شهر را از دستبردهای مردم دژ آگاه
 عربستان ایمن دارند ، از شهر هیت در شمال شهر پیر و زشاپور یا انبار ، تا سر خلیج فارس
 در خوربران رود فرات یا بگفته ایرانیان «بالاد رود» ، خندقی کنده بودند که سراسر
 سرزمین عراق را از عربستان جدا میکرد . نام این خندق در کتابهای جغرافیائی «خندق
 شاپور» یاد گردیده است و دانسته نیست کدام یک از دوشاپور بزرگ دودمان ساسانی، فرمان
 به کندن این خندق داده است .
 در کناره این خندق دژهایی بوده که در آنها نشستگانی که امروز آنها را پادگان
 ارتشی میخوانیم نشانیده بودند .
 در بخش شمالی تر که مرز خوربران ایران بوده نیز دژهای مرزی میان خاک

۱ - سنی ملوک الارض والانبیاء : ۹۱ (ج ، برلین) .

ایران و قلمرو روم ساخته بودند و در هر کدام به فراخور ارج نظامی آن، سربازانی برای مرزداری گماشته بودند.

در هر دژ مرزی این گروه‌ها را می‌گماشته‌اند:

دیدبانان: که در برج‌های دیدبانی همواره میبایستی کشیک دهند.

نگهبانان: سربازانی بودند که کارشان نگهداری دژ بوده از تازش‌های ناآگاهانه تا دیگر پیکارکنندگان فرارسند.

پاشورگان، سربازانی سواره بودند که در پیرامون‌های دژ گاه به جستجو می‌پرداخته‌اند تا از کمین‌کردن دشمنان در نزدیک دژ جلوگیری و نگذارند پادگان نشسته در دژ غافلگیر شوند یا دشمن از جای دوری به سوی دژ دخمه زند.

دروازه‌بانان، گمارده بر دروازه‌های دژ بودند و کلید دروازه‌ها سپرده ایشان بود و بازکردن و بستن دروازه‌ها بایشان می‌بود.

پیکهای پیاده و سواره، که برای رسانیدن خبرها به پایگاه فرماندهی دژ بکار بسته میشدند و نیز کموتران نام‌بر و برج برای نگهداری آنها.

در دژها نشانه‌هایی مانند اسم شب برای شناختن خودی از بیگانه می‌نهادند: اسفندیار در جنگ روئین دژ به ایرانیانی که در کمین‌گاه گمارده بود، چنین می‌گوید:

هر آن‌گه که آید گمانتان که من رسیدم بر آن پاکرای انجمن

غو دید باید که از دیدگاه کانوشه سر و تاج گشتاسب شاه

از بیت اخیر درمی‌یابیم که جمله «انوشه سرتاج گشتاسب‌شاه» در آن جنگ میان ایشان نشانه بوده است.

آنچه تا اینجا گفته شد، فهرستی از آئین‌های دیوان سپاه بود که از لابلای کتاب‌های عربی و فارسی گلچین گردیده و همین‌ها برای نشان دادن ارج این دیوان در ایران باستان و راز پایدار ماندن این کشور در چندین هزار سال، ما را بس باشد.

۱ - نبتة من كتاب الخراج وصناعة الكتاب: ۲۵۳ (ج، لیدن ۱۸۸۹ م).

گفتار هشتم

دیوان دادوری

«داد و آئین شهریور امشاسپند نیرومندی
و آزادی است» .
از اندرز بیوندگواه گیران

اصل داد یا بگفته ایرانیان ترازوی داد ، از ارجدارترین پایه‌هایی است که در زندگی شهری و به زیستی آدمیان بیشترین اثر را میدارد و زندگانی اجتماعی تنها بر پایه داد می‌تواند بنیاد استواری پذیرد و پیش برود و پیاپی به والائی گراید . از این رو بوده که آدمیان هر اندازه در زندگی شهری بیشتر رفته‌اند به ارزش ترازوی داد و کارگر بودن آن در بهسازی‌های اجتماعی ، افزونتر پی برده‌اند و دانشمندان و نیاک‌خواهان و پیشوایان دلسوز برای گسترش داد در میان مردم اندرزها سروده و کوششهای فراوان بکار برده‌اند .

ایرانیان که در هزاران سال پیش ، از زندگی جانوری و جنگل‌نشینی بالا آمده و به با همزیستی و همکاری با یکدیگر برای رسیدن به بهزیستی آغاز کرده‌اند ، خیلی زود به ارزش داد در پیشبرد آبادی جهان پی برده‌اند . از اینجا بوده که داد را ترازوی آسمانی میدانسته‌اند که آفریدگار جهان آنرا به دست آدمیان سپرده تا زندگانی خود را بر روال آن راه برند و خود را خوشبخت سازند .

در نزد ایرانیان ، هیچ‌کدام از پایه‌های اخلاقی و اجتماعی که آدمیان تاکنون شناخته‌اند ، باندازه داد و سود روان کردن آن در میان مردم و نبرد با بیدادگری و کوتاه ساختن دست زورگویان از سردیگران ارج نداشته است .

ارجی که ایرانیان به دادگری مینهادند، از ارزشی که برای راستی میسرده به هیچ روی کمتر نبوده است، تا آنجا که گفتمی رواج راستی و وزیدن و راست گفتن را در جامعه انسانی، برای پیشرفت داد میخواستند. زیرا روشن است هر اندازه در مردمی راست گوئی بیشتر روان باشد و پایه راستکاری استوارتر گردد، دغل کاری و ستمگری که مایه آسفتگی زندگی است کمتر خواهد بود و آسایش و آسودگی در میان ایشان بیشتر.

اگر در تاریخها ژرفکارانه بنگریم، خواهیم دید ایرانیان شهریاری را برای گستردن داد و ایمنی میخواستند و پس از آن پرداختن به آبادانی. از این رو همواره داد و وزیدن و داد گستردن را سرآغاز وظیفه‌های یک شهریاری خوب می‌شمرده‌اند.

نکته‌ای که گفتم در نوشته‌های تاریخی و ادبی حتی فرهنگ توده مردم در همه جا هنوز آشکارا دیده میشود و روایت‌هایی که از ایران پیش از اسلام بازمانده، خواه آنهایی که در آغازهای روزگار اسلامی بهر بی ترجمه شده و امروز اصل آنرا در دست نداریم، و خواه در شاهنامه فردوسی، در همه آنها نخستین بایای هر شهریاری خوب، گستردن داد و ایمن ساختن کشور و نبرد با بدکاران و ستمگران شناسانیده شده است.

تا آنجا که بازماندن فرّه ایزدی را در منش شاهنشاهان از روی رفتار دادگرانه و دل‌پسندی هر شاهنشاه به داد می‌شناختند و اگر پادشاهی از راه دادگری سرمایه‌یچید و بر ستمکاران سخت نمی‌گرفت، میگفتند فرّه ایزدی از او دور شده و مردم حق دارند با او ستیزه کنند و او را از تخت ورجاوند شاهنشاهی ایران زمین به زیر آوردند و تاج و تخت را به کسی دهند که دوست‌دار داد و نیک‌خواه مردم است.

برای اینکه بدانیم ایرانیان تا کجا به ترازوی داد ارج مینهادند و شهریاران دادگر در این باره چه گفته‌اند در اینجا به کتابهای عربی و فارسی سری میزنیم و باره‌ای از روایت‌هایی را که شعر یا نثر در این زمینه مانده است، در زیر می‌آوریم.

نخستین روایت در زندگی ملی ما تا آنجا بالا میرود که گوئی با آغاز شدن زندگی شهری در فراه آنای زمانه هم‌زمان است. این روایت از فارسنامه ابن بلخی برداشته میشود.

«... اول کسی او (هوشنگ) بود که میان آدمیان دادوری و حکم نهاد و داد و عدل گسترد. و انصاف مظلومان از ظالمان ستد. و به این سبب او را پیش‌داد لقب دادند». در زمینه ارزش داد نزد ایرانیان و دادگری شهریاران این مرزوبوم در شاهنامه فردوسی و کتابهای عربی سخن بسیار آمده. بویژه پادشاهان در سخنرانی‌هایی که در آئین تاج‌گذاری میکردند در ارزش داد سخن گفته و نوید میداده‌اند در میان مردم ترازوی داد را بکار اندازند.

چون آوردن همه این‌گونه روایتها سخن را بدرازا خواهد کشانید ما پاره‌ای از آنها را که درباره روزگار ساسانیان گفته شده و از دیدگاه شیوه تاریخ‌نویسی خرده‌پذیر نیست، در زیر باز می‌گوئیم:

فردوسی از زبان اردشیر بابکان سروده است :

گر از کارداران و از لشکرش بدانند که رنج است بر کشورش
نیازد بداد ، او جهاندار نیست به او تاج شاهی سزاوار نیست
سیه کرد منشور شاهنشاهی از آن پس نباشد ورا فرهی
چنان دان که بیدادگر شهریار بود شیر درنده در مرغزار
درزمینهٔ ارزش داد سخنانی از اردشیر بابکان درشکم کتابهای عربی آمده است که
ما فارسی پارهای از آنها را در اینجا یاد می‌کنیم :

« اردشیر گوید : آنجا که پادشاه ستم کند ، آبادی پدید نیاید ، شهریار دادگر
از فراوانی باران بهتراست و شیر درنده از پادشاه ستمگر بهتر »^۱ .

و نیز :

« اردشیر گفته است : هر زمان شهریار از دادگری سرپیچید ، مردم از فرمانبری
او سرپیچند »^۲ .

و نیز :

« اردشیر گفته : دادگر رستگار است و زورگو در سراسیمه تباهی »^۳ .

اردشیر بابکان از شهریارانی بوده است که بگستردن داد در کشور سخت دلبسته
می‌بود . از این رو در سخنرانی روز تاجگذاری خود ، بیش از هر چیز دیگر ، به دادگری
تکیه کرده و چنین گفته است :

« خدای را سپاس که ما را به نعمتهای خود ویژه ساخت و نیکی‌ها و بهره‌هایش
را به ما ارزانی داشت و کشور را به فرمان ما در آورد و مردمان را بفرمانبری ما برانگیخت .
« او را به ستایش کسی می‌ستاییم که ارزش آن چیزی را که به او داده‌اند ، نیک
می‌شناسد . و مانند کسی سپاس می‌گوئیم که بر آنچه از بهر انجام دادن آن برانگیخته شده
است ، خوب آگاه است » .

« بدانید : ما در راه گستردن داد و روان کردن نیکیها و برپا داشتن یادگارهای
پسندیده و آباد کردن سرزمینها و مهر ورزیدن به بندگان خدا و پیوسته کردن تیکه‌های کشور
به یکدیگر و باز گردانیدن آنچه در روزگاری از آن جدا شده است ، خواهیم کوشید » .

« پس ای مردم . دل آسوده باشید که دادگری من زورمند و کم‌زور و زبردست
و زبردست را هردی در بر خواهد گرفت . من داد را آئینی ستوده و راهی به سوی آرمان
شناخته‌ام و در رفتار به آنجا خواهم رسید که ما را بستائید و کردارمان گفتار ما را بد راست
دارد . درود »^۴ .

۱ - غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ۴۸۲ (ج ، ازوب) .
۲ - التمهیل و المبحر : ۱۳۶ (ج ، قاهره) .
۳ - همان کتاب : ۱۳۶ .
۴ - مروج الذهب ج ۱ : ۲۰۳ - ۲۴۴ (ج ، قاهره ۱۳۱۰ ق) شرح العیون : ۳۶ و نیز
در کتاب عین الادب و السیاسة با اللهك دیگر گوی آمده است .

و نیز از زبان اردشیر بابکان آورده‌اند :

«پادشاه باید بسیار دادگر باشد زیرا همهٔ نیکیها در دادگری فراهم است . داد
باروی استواری است که از رفتن شهریاری و پاره شدن کشور جلو میگیرد»^۱ .

و نیز از زبان او آورده‌اند :

«نیرو جز با سپاه پدید نیاید و سپاه جز به مال و مال جز به آبادانی و آبادانی جز
از راه نیکو رهبری و دادگری»^۲ .

فردوسی از زبان خسرو اول در سخنرانی روز تاجگذاری او چنین سروده است :

اگر پادشه را بود پیشه داد	شود بیگمان هر کس از داد شاد
وگر بر خرد چیره گردد هوا	نخواهد به دیوانگی بر ، گوا
اگر شاه با داد و بخشایش است	جهان پر ز خوبی و آرایش است
همه مردمی بساید و راستی	نباید به داد اندرون ، کاستی
چو بیداد گیرد یکی زیر دست	نباشد خردمند و ایزد پرست
شما دل به فرمان یزدان پاک	بدارید و از ما مدارید پاک
که او یست بر پادشاه پادشاه	جهاندار و پر زور و فرمانروا
جهاندار و بر داوران داور است	از اندیشهٔ هر کسی بر تراست

در زمینهٔ ارج داد و گستردن آن از شهریاران ایران گفته و داستان در کتابهای
عربی و فارسی چندان فراوان است که فراهم آوردن همهٔ آنها در یکجا کتابی جداگانه
میخواهد و چون ایرانیان و الاثر بن سود شهریاری را گستردن داد و ایمنی کشور میدانستند،
از اینرو شهریاران ایران تا آنجا که میتوانسته‌اند هر کدام به فراخور توانائی و هوشمندی
خود در راه روان ساختن داد و نگهداری ایمنی در سراسر کشور میکوشیده و از بسیاری
از ایشان، در سینهٔ کتابها یادگارهایی بازمانده است . ما بهتر دانستیم پیش از آنکه به سازمان
دیوان دادوری در روزگار باستان بپردازیم چند نمونه از سخنانی را که در این زمینه آمده
است یاد کنیم تا روشن شود برخی از شاهنشاهان ایران در نبرد با ستمکاران و گستردن داد
تا چه اندازه سخت گیر بوده‌اند .

عبدالله بن مسلم مروی معروف به دینوری که از دانشمندان بزرگ ایران در سدهٔ
سوم هجری است از یکی از کتابهای فارسی روزگار ساسانی چنین بازمیگوید :
«یکی از زبان پیری میگفت که خسرو گفته : در شهری که در آن پنج چیز نیست
نشیمن مگیر : فرمانروائی توانا ، دادوری دادگر ، بازاری پر خرید و فروش ، پزشکی
دانا ، رودی روان»^۳ .

شهریاران ایران بر کارداران دزد و ستمگر بسیار سخت میگرفتند .

۱ - مروج الذهب ج ۱ : ۲۴۳ (ج ، قاهره ۱۳۱۰ ق) .

۲ - غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ۴۸۲ (ج ، اروپا) . التمثیل والمحاضره : ۱۳۶
ثمار القلوب : ۱۷۸ . الشهب اللامعه : ۲۶ .

۳ - عیون الاخبار ج ۱ : ۷ (ج ، قاهره ۱۹۴۸ م) .

فردوسی از زبان بهرام گور آورده است :

همه دست پاکی و نیکی بریم جهان را بکردار بد نسپریم
زیزدان دارنده کو داد فر به تاج و به تخت و نژاد و گوهر
که گرداری به یک مشت خاک زیان جوید اندر بلند و مفاک
همانجا بسوزم به آتش تنش کم بر سر دار پیراهنش

خسرو انوشروان در کتابی که بخامد خودش در شرح رفتارش نوشته است و ترجمه عربی آن در کتاب تجارب الامم ابوعلی مسکویه بازمانده است و من آنرا بنام «رفتارنامه انوشروان» ترجمه کرده‌ام، در زمینه گسترده داد در کشور و کوتاه ساختن دست ستمگران چنین میگوید :

« چون بر آن شدم خود در کار رعیت جستجو کنم و از بیداد و رنج ایشان بزایم و سنگینی بار خراج را سبک سازم، که در این کارها گذشته از آراستگی کشور و بینبازی مردم و در دسترس داشتن هراستاندار آنچه را نیاز میدارد و دریافت کند، بویژه که برخی پدران ما چنین دیده بودند که فروانداختن اندی از مالیاتها یا همه آنها در یک سال یا چند سال از کارهایی است که رعیت را در آباد کردن زمین نیرو میدهد، من کارداران و خراج-دهندگان را فراهم آوردم و چنان دیدم که از آمیختن ایشان به یکدیگر گریزی نیست تا همدار مالیات استان به استان و شهرستان به شهرستان و روستا به روستا و دبه به دبه بر آورد گردد. و بر ایشان کسانی را که تردم امین و معتمد بودند برگماردم و در هر شهری به همراه کاردار نگرندای برگماشتم که او را از ستمکاری بازدارد. و داد در هر شهرستان روان گردد و گفتم که به کار مردم شهرستان خود دادور آن شهرستان نگرا باشد. و به مردم دستور دادم هر چیزی را که نیاز باشد مرا از آن آگاه سازند، گزارش آنرا به دادور خود بدهند»^۱.

هر مزد چهارم و جانشین انوشروان در روان ساختن داد بیش از پدرش سخت گیر بوده تا آنجا که گروهی از فرزانگان را که دست از ستمکاری نمیکشیدند کشته است. ابومنصور ثعالبی نیشابوری درباره این شهریار چنین میگوید :

« او شیوه رفتار خود را که سرکوفتن زورمندان و مهرورزی به ناتوانان بود، همچنان دنبال میکرد. زمستانها را در عراق و تابستانها را در ایران میگذرانید و زیرستان را در هنگام پیمودن راه از دست درازی به فراوردههای رعیت سخت نهی میکرد و بسربازانی که بکشاورزان زیان میرسانیدند چندان سخت میگرفت که باک نداشت فرمانده بزرگی را در برابر یک غربال کاه یا یک بستنه هیزم که از دهتانی به ناروا گرفته بود، بکشد. چنانکه گفته‌اند: یکی از افسرانش در راهی به موستانی گذر کرد که تاکهای آن تازه انگور داده بود. جلوه خوشه‌های انگور او را به هوس انداخت که به نوکرش دستور دهد خوشه‌ای چند از آنها بچیند و بنزدش آورد. آن نوکر چنین کرد و بستانی او را دید و دادخواهانه

۱ - رفتارنامه انوشروان: پیوست مجله بررسیهای تاریخی سال ۱۳۴۸ خ.

به افسار اسبش در آویخت . چون آن افسر بیم داشت مبادا از کارش آگاهی به هرمزد رسد و هرمزد فرمان به کشتن او دهد ، کمربند زرین گوهر نشان خود را باز کرد و به سوی بستانی انداخت و به این گونه جان خود را خرید^۱ .

احمد بن داود دینوری معروف به ابوحنیفه در گذشته سال ۲۸۲ هجری وابسته به خاندان بویه و ندان ، در شرح حال این شهریار و سخت گیری او در دادگستری چنین گفته است :

«هرمزد پادشاهی بود دلپسته نیک رفتاری و با فشار در بهبودبخشیدن به حال رعیت ، مهربان به فرودستان و سخت گیر بر زورمندان . در دادگری و راستی پرستی او گفته اند :

«چون هر سال در تابستانها به سرزمین دوماه (ماه دینور و ماه نهاوند که همان ماد کهن است) میرفت هنگام کوچیدن منادی او در لشکر ندا میداد : از ستیزه کاری دوری گزینید و از زیان زدن به کشاورزان سخت بپرهیزید . هرمزد یکی از معتمدان خود را برمی گماشت تا بر رفتار همراهاش نگرا باشد و هر کس را که از فرمان او در گذشت کیفر دهد» .
«در یکی از این سفرها پسرش خسرو که پس از او با لقب «اپرویز» جانشین پدر شد همراه او بود . روزی اسبی از اسبان خسرو در راه به کشته ای افتاد و از آن چرید و به آن زیان رسانید . خداوند کشته اسب را گرفت و به کاردار هرمزد سپرد . چون اسب از آن خسرو بود ، کاردار خود نیارست خداوند اسب را کیفر دهد و گزارش رویداده را به پدر خسرو عرض کرد . هرمزد فرمان داد دو گوش اسب را ببرند و دمش را بچینند و از پسرش یکصد برابر بهای آنچه اسبش زیان به کشته زده است ، تاوان گیرند» .

«همینکه کاردار از نزد شاهنشاه بیرون تا فرمان را روان کند خسرو گروهی از بزرگان و مرزبانان را نزد او فرستاد و خواهش کرد هزار برابر زیان رسیده به کشاورز بپردازد و او را از بریدن گوش و چیدن دم اسب که بدشگون است ، بازدارد . کاردار از بیم هرمزد نپذیرفت و به همان گونه که شاهنشاه فرمان داده بود گوشهای اسب را برید و دمش را چید»^۲ .

از این گونه روایتها در کتابها فراوان مانده است ولی برای گواه سخنان ما ، همین اندازه که یاد کردیم بس خواهد بود .

چگونگی گزینش دادوران :

چون در ایران به داد و دادگستری ، چنانکه گفته شد ارج بسیار مینهادند و داد را پایه شهریاری و بنیاد آبادانی کشور میدانستند ، از این رو هنگام گزینش دادوران ژرف بینی بکار میبردند و درباره هر نامزد دادوری جستجوی فراوان میکردند تا رشته جان

۱ - غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم : ۹۴۱ (ج ، اروپا) .

۲ - الاخبار الطوال : ۷۶ - ۷۹ (ج ، قاهره) .

ومال و ناموس مردم بدست هر کسی نیفتد .

با اینکه از کتابهای فقهی روزگار ساسانی چیز مهمی برای ما نمانده است ، با این حال از روی دوسر چشمه ارجدار میتوانیم به ارزشی که در روزگار ساسانیان به پایگاه دادور و دانائی و پاکی او مینهادند و ژرفنگری که در گزینش دادوران به کار میبرده‌اند ، نیک آگاه شویم .

سرچشمه نخستین ، سخنان پراکنده‌ایست که در لابلای کتابهای عربی در این زمینها آمده و نویسندگان آن کتابها گفته‌اند که آن سخنان را از کتابهای فارسی روزگار ساسانیان برداشته‌اند . از آنها یکی روایتی است که عبدالله بن مسلم دینوری از کتاب چند هزار برگی آئین‌نامه برداشته و ترجمه عربی آنرا در کتاب عیون‌الخبار خود برای مان نگه داشته‌است . این نویسنده دانشمند که خود از قتیبهان بزرگ بوده چنین گفته است :

«در آئین‌نامه آمده : دادور باید رای حق دادگرانه و رای ناحق دادگرانه و رای حق نادادگرانه را از یکدیگر بازشناسد و با ژرفبینی و اندیشه قیاس کند و خود را از اشتباه نگهدارد» .

دینوری برای روشن کردن معنی این روایت در پشت سر آن افزوده است :

«در نزد ایرانیان ، رای حق دادگرانه کشتن کسی است به گناه کشتن دیگری . رای دادگرانه ناحق ، کشتن آزادیست به کیفر کشتن برده‌ای . رای حق نادادگرانه گرفتن خون‌بهاست که از عاقله ستانیده میشود»^۱ .

همین نویسنده روایت دیگری آورده است که نشان میدهد پایه دانش حقوق در ایران باستان تا کجا بوالائی گراییده بوده است . ترجمه آن روایت چنین است :

«در آئین‌نامه آمده است : یکی از پادشاهان در سخنانی خود گفته است : من بر تنهایتان فرمان می‌رانم نه بر دلهایتان . بر پایه داد فرمان خواهم راند نه خشنود ساختن این و آن . بر کردارتان مینگریم نه بر نهانی‌تان»^۲ .

روایت دیگر داستانیست که عمرو بن بحر معروف به جاحظ در گذشته بسال ۲۵۵ هجری در کتاب التاج خود آورده و به گمان ما آن نیز مانند بسیاری دیگر از مطلبهایی که جاحظ در آن کتاب آورده از آئین‌نامه یا تاج‌نامه برداشته شده‌است . این روایت نشان میدهد که ایرانیان در گزینش دادور بسیار سختگیر بوده‌اند و تا از دانائی و پاکی کسی اطمینان نمی‌یافتند ، او را بکار دادوری نمی‌گماشتند تا آنجا که گاهی خود شاهنشاه از کسی که نامزد دادوری شده بود ، آزمایش میکرد .

جاحظ در این باره چنین گفته است :

در روزگار شاهپور (۳۰۹ - ۳۷۹ م) ، دادور دادوران مرد و یکی باید بجای او بنشیند . شاهپور خود در آزمون کسانی که به او می‌شناسانیدند می‌پرداخت . او یکی از مردم استخراج کرده او را به پرهیزگاری و پاکی شناسانیده بودند آزموده و رد کرده است . ترجمه

۱ - عیون‌الخبار ج ۱ : ۶۲ (ج ۱ ، طهره) .

۲ - عیون‌الخبار ج ۱ : ۸ (ج : قاهره) .

سخن جاحظ چنین است :

« چون موبد موبدان درگذشت يك تن از مردم استخر را نزد شاهپور ذوالاكتاف به نیکی و خداشناسی و پرهیزگاری شناسانیدند تا دادور دادوران شود . شاپور اورا فراخواند و چون آمد و باریافت اورا برخوان خویش نشانید و فرمان داد با او هم خوراك شود و آن مرد در کنار خوان نشست . شاهپور جوجه‌ای را برداشت و دونیم کرد . نیمی از آن را نزد او نهاد و نیم دیگر را نزد خودش و به او گفت از این بخور و چیزی با آن درمیامیز که بر معدهات سبکتر است و آسانتر گوارایده خواهد شد . شاپور از نیمه خود بهمان اندازه که همیشه میخورد بخورد . آن مرد پیش از آنکه شاهپور نیمه جوجه‌اش را تمام کند از آن خود را تمام کرد و دست بخورا کهای دیگر برد و شاپور اورا می‌نگریست . چون خوان برچیدند شاپور به آن مرد گفت : بدرود کن و به شهر خویش باز گرد . زیرا پدران ما و پادشاهان پیشین گفته‌اند : آنکه در پیشروی پادشاه به خوراك آز و رزد در پشت سر او به مال مردم ، بیشتر آز خواهد ورزید»^۱ .

سرچشمه دوم ، نوشته‌های فقیهان و تاریخ‌نویسان روزگار اسلامی است در زمینه ارج دادوری و برگزیدن دادور و شرطهایی که هر دادور باید دارا باشد و آنچه در بخشی از فقه اسلامی آمده که بنام « الاحکام السلطانیه » نامیده میشود .
میدانیم در عربستان تا پیش از ظهور اسلام دولتی نبوده است تا وظیفه‌ای بنام « دادوری » در جامعه آن روز عربستان پدید آید .

از این گذشته وضع اقتصادی آنجا از پایگاه شبانی بالاتر نیامده بود تا پیوندهای پیچیده اجتماعی در زندگی آنجا پدید آید و پایه دانش حقوق ریخته شود و برای شناختن آنها و بریدن کشاکشها آیینهای بنهند و دادوران رسمی گماشته شوند تا کشاکشهای مردم را بر پایه آن آیینها ببرند و فرمان هر دادور با نیروی دولت روان‌گردنی باشد . قاضی به آن شکل که پس از انتقال حکومت بعراق در اسلام پدید آمده است ، در آغاز بنیادگراری حکومت اسلام نبوده . عبدالله بن مسعود در کوفه و مانندگان او در حقیقت دینیارانی (قاضی عسکر) بوده‌اند ، که همراه سربازان مسلمان به کوفه و بصره و شام فرستاده شده بودند . فقه اسلامی بویژه شاخه‌هایی از آن که بنام « الاحکام السلطانیه » خوانده میشود در روزگار عباسیان پدید آمده و در عراق که دل ایرانشهر بوده پایه‌گذاری شده است و بنیاد آن در کارهای کشوری همان آیینهای روزگار ساسانی است که در این سرزمین بازمانده بوده .

نامه روزبه معروف به ابن‌متمتع خطاب به منصور عباسی (۱۳۶ - ۱۵۴ ه) که بنام « رساله‌المحابه » مشهور است یکی از انگیزه‌های بزرگ نگاشته شدن فقه در این روزگار بوده . هر چند منصور نتوانست بدانسان که روزبه پیشنهاد کرده بود ، قانون یگانه‌ای برای سراسر کشور اسلام پدید آورد و در آن روان سازد . برای اینکه خواننده

۱ - کتاب التاج ؛ ۵۴ (ج ، قاهره) .

کتاب به ژرفای تأثیر فقه ایرانی زمان ساسانیان، در رویش و گسترش فقه اسلامی آگاه شود، ترجمه نامه روزبه را در زیر می آوریم :

« . . . از چیزهایی که امیرالمؤمنین باید در نظر گیرند، همین وارونه کاریهای بسیار در حکمهاست که در این دوشهر (بصره و کوفه) و دیگر شهرها بجای باریکی کشیده است. اگر امیرالمؤمنین همدانستان باشند و فرمان دهند همه این حکمهای ضدوفاقتیض در کتابی فراهم شود و نیز هر گروه دلیل فتوای خود را از کتاب و سنت بنویسند و امیرالمؤمنین آنها را در ترازوی سنجش و پژوهش بگذارد و در هر زمینه رای خود را اظهار بدارد، پس فرمان دهد دیگر هیچکس به وارونه آن رای رفتار نکند، از این راه کتابی فراهم خواهد شد که امیدواریم از روی هم رفته این حکمهای درست و نادرست، يك آئين درست بدست آید. و امیدمندیم از همدانستان در رابهاکه با اندیشه و زبان امیرالمؤمنین پدید خواهد آمد، همدانستان در امت پدید آید»^۱.

در آغاز روزگار عباسی که تازه میخواستند فرهنگ و تمدن ایران را در قالب زبان عرب بریزند و به هر شاخه از آن فرهنگ، جامه اسلامی پوشانیده میشد، همه نویسندگان بویژه فقیهان پرهیز میداشتند تا از سرچشمه دانش خود که از آن ایرانیان مجوس بوده نام برند. با این حال در لابلای همه کتابهای فقهی نشانههای بسیار از سرچشمه اصلی آن دانشها و هنرهای آن زمان بازمانده است که نشان میدهد آن همه دانش و فرهنگ بی پیشینه پدید نیامده و کانون نخستین آنها کجا بوده است.

بر پایه این نشانهها هرگاه ما نوشته فقیهان اسلامی را بجز بخش عبادات، بویژه در زمینه الاحکام السلطانیه که بمعنی آئینهای شهریاری است، به زمان ساسانیان سرایت دهیم، در مثل سخنانی را که ماوردی بغدادی در زمینه آئین دادرسی در کتاب الاحکام السلطانیه آورده است برگرفته یا دست کم مایه‌ور از آئینهای اداری روزگار ساسانی بگیریم، بیگمان راه خطا نیوییده‌ایم. بویژه که روایت‌های تاریخی و عرف و عادت محل، چنین نظری را هر چه بیشتر بر است می‌دارد.

کریسن سن خاورشناس دانمارکی که در تاریخ ساسانیان بررسیهای فراوانی کرده هوشیار این نکته بوده چنانکه کتاب الاحکام السلطانیه ماوردی بغدادی را یکی از سرچشمه‌های تاریخ اجتماعی زمان ساسانیان در بخش حقوق و سازمانهای دولتی قلمداد میکند.

خود قاضی ابوالحسن علی پورمحمد ماوردی بغدادی در گذشته سال ۴۵۰ هجری نویسنده کتاب الاحکام السلطانیه با اینکه فقهی متنسک بوده است، و چنانکه گفتیم بیشتر نویسندگان آن روزگار بویژه فقیهان دوست نمیداشتند بگویند رهنمای سازمان حکومت اسلامی آئین و شیوه کار مجوسان بوده است، باز به وارونه میل درونی خود در گفتار «الولاية المظالم» چنین گفته است :

۱ - فلسفه التشریح فی الاسلام : ۶۰ (ج ، بیروت ۱۹۵۲ م) .

«شهریاران ایران چنین می‌دیدند: به دادرسی نشستن، یکی از پایه‌های کشورداریست و داد جز با این دیوان در سراسر کشور روان نخواهد شد و انصاف جز از راه بکار بستن آئین آن بدست نیاید»^۱.

از این نمونه آگاهی که ماوردی بغدادی بما داده در لابلای کتابهایی که در روزگار عباسی نوشته شده است کم نیست، تا آنجا که اگر بگوئیم سازمان دولتی روزگار عباسیان همان سازمان دولتی روزگار ساسانی است که با همه ویژگیهای خود به جز دین و زبان، روان مانده بوده، سخن بی‌پایه‌ای نگفته‌ایم.

از اینجا است که برای آگاه شدن بر سازمانهای شهریاری در ایران روزگار ساسانی و آئینهایی که در سازمانهای آن زمان روان بوده میتوانیم به این سرچشمه که من آنرا سرچشمه دوم نامیده‌ام رو آورد و از آن بهره‌برداری کرد. در نگاشتن این کتاب نیز من چنین کرده‌ام.

سازمان دیوان دادرسی :

سازمان دیوان دادرسی در روزگار ساسانیان دارای دوشاخه اصلی و پیوسته بوده است: یکی از آن دوشاخه دیوان دادرسیست و دیگری دیوان دادرسی. ما از هر کدام يك از آنها جداگانه سخن خواهیم گفت.

الف: دیوان دادرسی

سالار دیوان دادرسی که دادوران را در سراسر کشور برمیگردید است، موبدان موبد بوده. و او پس از بزرگ فرمدار (صدراعظم) والاترین پایگاه را در رده بزرگان دولت دارا بوده و همین پایگاه است که در روزگار اسلامی نام آن به «قاضی القضاة» ترجمه گردیده است.

بر گردیدن موبدان موبد با خود شاهنشاه بوده چنانکه در داستان شاهپور دوم و موبد استخری که از کتاب التاج جاحظ آنرا بازگفته‌ایم، دیدید. در بر گردیدن دادور دادوران یا ایران دادور، گذشته از دانائی و پرهیزگاری درستکاری را نیز شرط مهمی میدانستند. این بلخی در شهریاری انوشروان گوید:

«موبد موبدان را بر قضا و مظالم گماشت و مردی بود که در عصر او اصیل تر و عالتر و صدیقتر از وی نبود»^۲.

ماوردی بغدادی شرطهایی را که يك دادور باید دارا باشد چنین برشمرده است:

۱- به سن مردی رسیده شدن. پس زن و جوان نارسیده نمی‌توانسته‌اند دادور شوند^۳.

۱ - الاحکام السلطانیة : ۷۴ (ج ، بغداد) .

۲ - فارسنامه : ۱۰۷ (ج ، شیراز) .

۳ - امام اعظم دادور شدن زن را در همه زمینها بجز کفرها جایز میدانند . محمدپور جریر طبری و ابونادود امضهاتی معروف بدظهاری قاضی شدن زنان را در همه زمینها مانند مردان سزا شمرده‌اند.

- ۲ - خردمندی به گونه‌ای که بتواند نیک‌و بد را از یکدیگر تمیز دهد و تیزهوشی تا از اشتباه و غفلت در امان ماند و بتواند ازدشواربھائی که پیش می‌آید پرده برگردد .
- ۳ - آزادبودن . پس برده نمیتواند قاضی شود .
- ۴ - دین‌داربودن (دراسلام مسلمانی) .
- چون دین رسمی درروزگار ساسانیان دین زرتشتی بوده به گمان ما دادوران را از میان پیروان این دین برمیگزیده‌اند . آنچه این گمان را نیرو می‌بخشد برگزیدن دادوران از میان موبدان و هیربدان است و فقیهان روزگار اسلامی در کتابهای «آداب‌الافتخار» نیز از همین روش پیروی کرده‌اند .
- ابوحنیفه معروف به امام اعظم به انگیزه باورهای آزاداندیشی که در جوانی می‌داشت ، برگزیدن قاضی از پیروان دیگر دینها را برای دادوری میان خودشان سزا شمرده است^۱ .
- ۵ - دادگری . دادگری را چنین معنی کرده‌اند : راستگوبودن ، امین‌بودن . پرهیزیدن از کارهای ناسزا ، دوری‌جستن از گناه ، خویشتن‌داربودن در حال خوشی و خشم .
- ۶ - تندرست بودن بویژه درستی نیروهای شنوائی و بینائی تا دادور بتواند حق و باطل را از یکدیگر بازشناسد .
- ۷ - دانا بودن در آئینهای دینی .
- اگر در همه شهرها درروزگار ساسانیان دادور از سوی دولت برای بریدن دعوای مردم گماشته نشده بوده ، بیگمان در شارسران همه استانها ، چنانکه از رفتارنامه انوشروان دریافته میشود دادور گماشته بوده^۲ .
- هر دادگاه یا به عبارت بهتر هر دادور این مأموران را در زیر دست خود داشته که از خزانه دولت روزیانه میگرفته‌اند :
- ۱ - دادور .
- ۲ - دبیر دیوان دادوری که بایستی هر چه را در میان دادخواهان گذشت بنویسد و اگر حتی بر کسی یا برای کسی پدیدار شد آنرا در دفتر بنگارد و در پایان هر رسیدگی حکمهای دادور را بنویسد و در دفتر بنگارد .
- ۳ - گواهان که باید برگردش کار و حکمی که داده میشود نگرا باشند و بر آن گواهی دهند .
- ۴ - نگهبانان و یارمندان دیوان برای فراخواندن و کشانیدن زورمندان به دیوانها و ادب کردن سرکشان و زورگویان .
- ۵ - دیوانبان . کسی که اسناد و دفترها و سچلهای دیوان سپرده به او بود .
- بجاست در اینجا چگونگی تحویل‌دادن و تحویل‌گرفتن يك دیوان دادوری را از زبان ماوردی بغدادی نیز بیاوریم :

۱ - الاحکام السلطانیة : ۶۲ (ج . بغداد) .
 ۲ - سیرة انوشروان : ۶۳ (ج . بیروت ۱۹۶۴ م) .

«هر زمان یکی به دادوری برگزیده شد، دیوان دادوری که پیش از او بوده، به او سپرده میشود. دادور نو باید نخست در احوال زندانیان بیژوهد و هر کدام از ایشان به حتی خستوید او را به پرداختن آن حق وادارد. واگر زندانی منکر بود، تنها به گفته دادور بر کنار شده اکتفا نکنند مگر آنکه دادور برگفته خود سوگند یاد کند. اگر گواهانی نبود باز در آزاد کردن چنین زندانی شتاب نخواهد کرد و باید در کار او بیشتر جستجو کند و در شهر بر کار او بانگ زنند. و نیز به درآمد روانکان (اوقاف) در مینگرد و بر پایه آنچه نزدش روشن شد، رفتار میکند.

دادور برای رسیدگی به کار مردم آشکارا در مسجد می‌نشیند. از کسی ارمغانی نمی‌پذیرد مگر از خویشان نزدیک خود. به هیچ مهمانی نمی‌رود مگر مهمانی‌های همگانی. هیچگاه هیچیک از دوسوی دعوا را مهمان نمی‌کند. زمانی که دوسوی دعوا به پیشگاه او آمدند در نشستن و نگرستن هر دو را یکسان می‌گیرد و با هیچ کدام زیرگوشی سخن نمی‌گوید. و نیز هیچکدام را برای دلیل آوری یاری نمیدهد»^۱.

میدان کار دادور همه سرزمین شهرستان یا استانی است که وی بر آن شهرستان یا استان برای دادوری برگماشته شد.

فراختنای اختیار او چنین بوده است:

۱ - بریدن کشا کشاها و ستیزه کاریها که میان مردم روی میداده از راه سازش یا رای دادن در دعوا.

۲ - روان کردن حکمهایی که برای یکی بر دیگری داده شده بود.

۳ - گماردن سرپرست بر کسانی که حق تصرف در دارایی خود ندارند مانند کودکان نارسیده و دیوانگان و دیگران.

۴ - نگرش بر روانکان (اوقاف) و نگهداری درآمد آنها و خرج درآمدها در جای ویژه هر کدام.

۵ - بکار بستن سپارشهای در گذشتگان (وصیت) و نگرش بر آنها.

۶ - شوی دادن دختران بی پدر.

۷ - روان کردن کیفر در برابر بزهی که ثابت گردیده باشد.

۸ - نگرش بر کارهای همگانی مانند جلوگیری از ستمکاری در راهها و میدانها و بازارها. جلوگیری از پیش آمدن ساختمانها و بالاخانهها در رهگذرها.

۹ - پژوهش در کار و رفتار یارمندان و گواهان دیوان خود و برگزیدن و بر کنار کردن ایشان^۲.

مگوگان اندر زبد:

يك پایگاه بلند دیگر حتوقی در روزگار ساسانی بوده که دارنده آن در کار بریدن

۱ - الاحکام السلطانیة: ۱۷۴ (ج، بغداد).

۲ - الاحکام السلطانیة: ۶۲.

دعواها در نمی‌آمد و کار او تنها این بود که هر جا یک دشواری حقوقی پیش می‌آمد است ، زادگشودن آنرا نشان میداده و در مسئله‌های دشوار فتوا میداده .

دارنده این پایگاه را «مگوان اندرزید» می‌گفته‌اند و گاهی وظیفه مگوان اندرزید با خود موبدان موبد بوده که بگفته این‌باخی «مردی بودی که در عصر او اصیلتر و عالمتر و متدینتر از وی نبودی» .

کریستن‌سن از کتاب حقوقی‌ماتکان هزارداستان به‌نقل از بار تلمه چنین آورده‌است: «یکی از قضات در موقمیکه به محکمه میرفت ، پنج زن او را احاطه کردند و یکی از آنها سئوالاتی از او نمود راجع به بعضی از موارد مخصوصه از باب گرو و ضمانت همینکه به آخرین سئوال رسید ، قاضی جوابی نداشت . آنگاه یکی از زنان گفت : ای استاد ، مغزت را از این بابت خسته مکن و بی‌تعارف بگو نمیدانم بعلاوه ما خود جواب آنرا در شرحی که مگوان اندرزید نوشته است خواهیم یافت»^۱ .

پایگاه حقوقی مگوان اندرزید در روزگار اسلام به «مفتی» سپس به شیخ الاسلام ترجمه گردیده است .

از وابستگان دیوان دادوری که ما اثر آنرا در فقه اسلامی می‌بینیم ، یکی نیز «بهرگر = مقسم» ست برای بهره‌کردن چیزهای شرکتی در میان مردم . قدوری بغدادی که از علمای حنفی‌ست ، در این باره چنین گفته است :

«بهترست حکومت بهره‌گری بر گمارد که روزیانه خود را از خزانه بگیرد و اگر نکرد خود دادور تواند بهره‌گر بر گمارد که با گرفتن کار مزد از مردم کار بهره‌گری‌ها را انجام دهد»^۲ .

ب : دیوان دادرسی :

دیوان دیگری که ایرانیان برای بهتر روان‌کردن داد میان مردم میداشته‌اند دیوان دادرسی است که در روزگار اسلامی آنرا « ولایة المظالم » نامیده‌اند و در نوشته‌های فارسی پس از اسلام پرداختن بکار آنرا « به مظالم نشستن » میخوانده‌اند .

نظام الملك وزیر ساجوقیان که کتاب سیاست‌نامه‌اش در زمینه فن شهریاری یا « الاحکام الساطانیه » شهرت بسیاری دارد ، و این وزیر سیاست پیشه بیشتر مطالب کتاب خود را از روایت‌های باستانی فارسی یا عربی یا هر دو برداشته است و در هیچ جای کتاب خود اشاره‌ای به سرچشمه‌ای نکرده ، در این زمینه چنین گفته است :

« اندر مظالم نشستن پادشاه و عدل و سیرت نیکو ورزیدن . چاره نباشد پادشاه را از اینکه در هفته دو روز به مظالم نشیند و داد از بیدادگر بستاند و انصاف بدهد و سخن رعیت بشنود بیواسطه . و چند قصه^۳ که مهمتر بود که عرضه کنند ، در هر یک مثالی (حکمی)

۱ - ایران در زمان ساسانیان ترجمه رشید یاسمی : ۴۴ (چ ، تهران) .

۲ - مختصر القدوری : ۱۱۰ - ۱۱۱ (چ ، قاهره ۱۹۴۸ م) .

۳ - قصه بمعنی شرح حال و دادخواست است .

دهد. چون این خبر در مملکت پراکنده شود که خداوند متظلمان و دادخواهان را به پیش میخواند در هفته دوروز و سخن ایشان میشود و ظالمان را شکسته میدارد، دستهای ایشان کوتاه شود و کس نیارد بیدادی کردن از بیم عقوبت او»^۱.

تا آنجا که از کتابهای تاریخی و فقهی بدست میآید دیوان دادرسی دیوانی بوده والا و توانا برای جلوگیری از ستمکاری زورمندان و در روزهای از سال چنانکه خواهیم آورد، خود شاهنشاه این دیوان را رهبری میکرد است.

ماوردی بغدادی غرض از برپاداشتن این دیوان را چنین بیان کرده است:

«بدادرسی نشستن برای وادار ساختن دوسوی يك دعواست بگردن نهادن بر داد از راه بیم دادن و بازداشتن ایشان از ستیزه کاری از راه ترسانیدن»^۲.

دیوان دادرسی در حقیقت يك دادگاه ویژه بوده که پایه کار آن بر نبر و مندی استوار بود تا بتواند زورمندان را از راه بیم دادن از ستمکاری بر کم زوران بازداشت، از اینرو درگزینش داورانی که بایستی در این دیوان بکار پردازند ژرف بینی بسیار بکار میردند. ماوردی برای داوران این دیوان شرطهایی گفته است که آنها را در پائین یاد خواهیم کرد: «بلند پایگاه باشد و روافرمان و شکوهمند. ناآزمنند و بسیار پرهیزگار. دادرسی این دیوان در کار خود نیازمند توانائی فرمانروایان و اندیشگری داوران است باید و ویژگیهای هر دو گروه را با هم دارا باشد»^۳.

چه کسانی میتوانند رهبری دیوان دادرسی را بدست گیرند؟ ماوردی در پاسخ

این پرسش چنین گفته است:

«دارندگان پایگاههای والا مانند بزرگ فرمدار «وزیر اعظم». مرزبانان در میدان کار خودشان بی آنکه نیازی باشد از شاهنشاه در این باره دستور ویژه ای گرفته باشند بشرط آنکه دارای همان شرطهایی باشند که برای سالاری این دیوان گفته شده است».

گاهی از سوی شاهنشاه برای رسیدگی به يك کار ویژه برابر فرمانی که داده میشود يك تن یا گروهی برای داور دیوان دادرسی در یکجا گماشته میشوند. آنان جز به همان کاری که رسیدگی بآن در فرمان ایشان گفته شده بود، نمیتوانستند درآیند. فرمانی که بدینگونه داده میشود، در حقیقت دستور برپا شدن يك دادگاه ویژه بود که میدان کار آن دادگاه در آن فرمان روشن گردیده بوده.

داوری که برای چنین کاری گماشته میشود نمی بایستی در پشت درهای بسته بنشیند و دربان و پرده دار گیرد تا همه ستمدیدگان بتوانند به آسانی به او دسترس یابند.

سازمان دیوان دادرسی و میدان کار آن:

دیوان دادرسی يك سازمان داورانی نیرومند بوده که گاه در يك جا برپا میشده

۱ - سیاست نامه: ۹ (ج، تهران).

۲ - الاحکام السلطانیة: ۷۳ (ج، بغداد).

۳ - الاحکام السلطانیة: ۷۴ (ج، بغداد).

است و چون غرض از برپا داشتن آن گسترش داد بویژه کوتاه کردن دست ستمکاران زورمند از سر کم زوران بوده است، از این رو این دیوان دارای توان بسیاری می بود. دیوان دادرسی می توانست بهر گونه ستمکاری و بی سامانی رسیدگی کند و دغل کاران و ستمکاران را کیفر دهد و آئین و قانون را در هر جا با سختی و تندی روان سازد. از این رو گاهی خود شاهنشاه یا بزرگ فرمدار یا ولیعهد در روزهایی از سال سرپرستی این دیوان را بدست می گرفتند و هموندان دیوان در پیشگاه ایشان بکارها رسیدگی می کردند.

سازمان دیوان دادرسی با دیوان دادوری و نیز فراخنای اختیار آن تفاوت داشت. دیوان دادرسی گذشته از خود شاهنشاه یا بزرگ فرمدار یا کاردار بلند پایه ای که از سوی شاهنشاه گاهی بر آن گماشته شده بود، با هموندهای زیر برپا میشد:

۱ - دادور. که بایستی برگردش کار دادرسی و آنچه میان دادخواهان و دادخواندگان میگذرد بنگرد و با دیدی ژرف ببیند چه حتی ثابت شده است و کدام ادعا پوچ در آمده.

۲ - اندرزگر (مفتی). برای اینکه هر زمان داستان دشواری پیش آمد یا در گزارش يك آئین شکی پدیدار گردید، از او بپرسند و او تاریکی هایی را که پدید آمده بزدايد.

۳ - دبیر. که باید آنچه میان دادخواهان و دادخواندگان میگذرد بنویسد و اگر بر کسی یا برای کسی حتی ثابت شد آنرا در دفتر بنگارد و در پایان هر رسیدگی حکمهایی را که دیوان میدهد در دفتر بنگارد.

۴ - گواهان. که باید برگردش کار و حکمی که داده میشود بنگرند و بر آن گواهی نهند.

۵ - نگهبانان و یارمندان. برای واخواندن خواندگان و کشانیدن زورمندان به دیوان و ادب کردن سرکشان و ستیزه کاران.

زمانی راهبر دیوان می توانست آغاز بکار کند که این هموندان پنج گانه در دیوان حاضر باشند^۱.

چنانکه در گفتار سازمانهای دولتی گفته ایم، بر پایه حقوق اساسی ایران، شاهنشاه از همه نیروهای کشور برتر است و همه قانونها و آئینها از او سرچشمه میگیرد و فرمان او روان میشود. از این رو بود که شخص شاهنشاه در روزهایی از سال سرپرستی دیوان دادرسی را خود بدست می گرفت.

گاهی چنانکه پیش از این گفتم، کاردار بلند پایه ای را برای رسیدگی به گزارشی که از يك جای کشور رسیده بود گسیل میداشت. انوشروان در رفتارنامه اش که به خامه خود او نوشته شده، در این باره چنین گفته است:

« چون بیست و هشت سال از شهر بازی ما گذشت بر آن شدم در کار کشور داری

۱ - الاحکام السلطانیة : ۷۴ (ج ، بغداد).

و دادگستری و نگرش بر کار رعیت و پرداختن به دادخواستهای ایشان و رسیدگی بآنها خودم دست یازم، پس به موبد هرمرز و شهر و سرزمین و لشکرگاه فرمان دادم مرا از هرگونه دادخواستی آگاه سازد و نیز فرمان دادم همه سربازانی را که در پایتخت اند از دیدن من بگذرانند و از آنان که در مرزها و دور از من اند در پیشروی سپاهید و پادگوسبان و دادور و بازرسی که از سوی من بهر جا گسیل شده بود، سان به بینند»^۱.

میدان اختیار دیوان دادرسی به تقریب چنین بوده است:

۱ - رسیدگی به رفتار مرزبانان و واداشتن ایشان بر راه راست. در این زمینه نیازی نبوده که برای آغاز به رسیدگی از کسی شکایتی رسیده باشد. خود راهبر دیوان در هر حال میتواند در کار مرزبانان پژوهش کند و بکوشد تا از چگونگی رفتار ایشان آگاه شود. اگر بر شیوه دادرسی میروند آنان را نیرو بخشد و گرنه، از کار بردارد.^۲

۲ - پژوهش در رفتار کارداران مالیاتی، تا در گرفتن مالیاتها بر کسی ستم نکنند. در اینجا باید دادرسی دیوان، به آئینهای دادگرا نه مالیاتی که در دفترها نگاشته شده است بنگرند. از یکسو مردم را به فرمانبری از آن آئینها وادارد، از دیگر سو کارگزاران مالیاتی را بر آن دارد که از مرز آن آئینها گام بیرون نهند. دادرسی باید در آنچه از مردم افزون گرفته شده، بنگرد. اگر فزونی را به خزانه داده اند آنرا پس بگیرد و اگر خود کارداران آن فزونی را برداشته اند، از ایشان بازستاند و در هر حال فزونی را به خداوند آن برگرداند.

۳ - رسیدگی به شیوه کار دبیران دیوانها. دبیران در نوشتن مالیاتهایی که بدست ایشان سپرده شده است و نیز خرجهایی که با دست ایشان انجام میگیرد امین مردم اند. پس دیوان دادرسی میتواند در کاری که بهر يك از ایشان واگذار شده بود به ژرفی درنگرد و اگر دبیری در نوشتن درآمدها یا خرجها از درستی روی بر تافته بود، او را بر راه راست بدارد و آنچه را در گذشته کرده است نیز راست کند.

۴ - رسیدگی به شکایتهای روزیانه بگیران از کم پرداختن یا دیر پرداختن روزیانه ایشان یا بیدادی که بر یکی از ایشان رفته است. در چنین جائی دادرسی دیوان دادرسی باید به دفتر ثبت نام حقوق بگیران بنگرد و آنچه را که در دفتر بنام حقوق بگیر نگاشته شده است پایه رسیدگی بگیرد. و اگر به شکایت کننده ای مالی را که سزاوار بوده نپرداخته اند، یا کم پرداخته اند و اگر فرمانده آنرا از خزانه گرفته و ترد خود نگهداشته است آنرا بستاند و اگر از خزانه نگرفته اند باید آنرا از خزانه بگیرد و در هر دو حال به حقوق بگیر بپردازد.

۵ - برگردانیدن زمینهایی که کسانی به ناسزا بر آنها دست انداخته اند. در چنین حالی دیوان دادرسی میتواند بی آنکه شکایتی از کسی برسد آغاز به پژوهش کند و هر ستمی را که بردولت یا کشاورزان رفته است برگرداند.

۶ - نگرش بر روانکان (اوقاف). دیوان دادرسی تنها بروفتتهای همگانی حق

۱ - رفتارنامه انوشروان: ۵۸ (ج)، تهران ۱۳۴۸ (خ).

۲ - همان کتاب: ۵۷.

نگرش داشت. در اینجا نیز میتوانست بی آنکه شکایتی به او رسد آغاز به رسیدگی کند و خطا کاران را دنبال کند و کیفر دهد.

۷ - روان کردن حکمهای که دادوران داده اند و چون حکم بر زبان زورمندی بوده است، روان نشده مانده. دیوان دادرسی همه این گونه حکمها را روان میکرد.

۸ - نگرش بر کارهایی که در میدان اختیار شهربان (محاسب) بود و شهربان نتوانسته آنها را روان دارد. در مثل زورمندی دیوارخانه خود را در شاهراه جلو آورده و شهربان نتوانسته بوده آنرا براندازد.

۹ - جلوگیری از ستیزه کاریها و کشاکشها و زدوخوردها و روی دادن بندها، نیز از رده کارهای دیوان دادرسی بشمار می آمد.

ماوردی بغدادی در فصلی از کتاب خود که ویژه «ولایة المظالم» است فرقهائی را که میانه چگونگی رسیدگی دیوان دادرسی با دیوان داوروی بوده شمرده است که ارجدارترین نکته ها در آن چنین است:

۱ - دادرسی دیوان دادرسی دارای شکوه و نیروئی است که داور عادی آنرا ندارد. با این شکوه میتواند مردم را از ستیزه کاری بازدارد و جلو ستمگری را بگیرد داور عادی چنین نیروئی ندارد و باید چشم براه ماند تا ستمی روی دهد و ستم دیده ای پدید آید و ستم دیده برای بازگرداندن ستم از خود بنزد داور رود.

۲ - اختیار دادرسی از داور بسیار بیشتر است.

۳ - دادرسی میتواند برای کشف بندها از راه بیم دادن، نشانه ها و اماره ها فراچنگ آورد.

۴ - دادرسی میتواند اگر دوسوی دعوا خواستند، رای خود را به پس اندازد تا در استان بیشتر جستجو کند و حقیقت بهتر روشن گردد.

۵ - دادرسی میتواند دعوا را بی خواستن دوسو، به داوروی سپارد.

۶ - دادرسی میتواند نهانی گواهی گواهان را بشنود.

۷ - دادرسی میتواند گواهان را سوگند دهد و نیز بیشتر از دو گواه بپذیرد و به گواهی ایشان گوش فرادهد.

تاریخچه ای از دیوان دادرسی :

در کتابهای فارسی و عربی در زمینه دادرسی نشستن شاه شاهان ایران و نقش ارزنده ای که این شاخه از آئین دادگستری در ایران باستان میداشته است، داستانهای بسیاری آمده. ما نخست چند بیت از سروده های استاد فرزانه طوس را در این زمینه یاد میکنیم، سپس سخن را با آوردن ترجمه برخی روایتها که در کتابهای عربی روزگار عباسیان در این

۱ - الاحکام السلطانیة : ۷۹ - ۷۷ (ج . بغداد) .

۲ - الاحکام السلطانیة : ۸۰ (ج . بغداد) .

زمینه آمده است و شکوه و نیرومندی این شاخه از دیوان دادوری را نشان میدهد کامل خواهیم کرد .

فردوسی در شهر یاری اردشیر بابکان سروده است :

به میدان شدی بامداد پگاه	برفتی کسی کو بدی داد خواه
نجستی بداد اندر ، آرم کس	چه کهتر ، چه فرزند ، فریاد رس
چه مهتر چه کهتر بنزدیک اوی	بجستی همی رای تاریک اوی
زدادش جهان یکسر آباد کرد	دل زبردستان بخود شاد کرد

درباره آئین دیوان دادرسی ، بویژه هنگامی که خود شاهنشاه راهبردن دیوان را بدست میگرفت ، در کتاب التاج جاحظ ، داستانی آمده است که باید آنرا از کتاب چند هزار برگی آئین نامک برداشته باشد . ما فارسی آن روایت را در زیر می آوریم .

جاحظ چنین گفته است :

« از روش شاهنشاهان یکی این بود که یکروز در مهرگان و یکروز در نوروز برای دیدار انبوه مردم می نشستند . در این دوروز پرده و پرده داری برداشته میشد و هیچ کسی از کوچک و بزرگ ودانا و کانا از بار یافتن بازداشته نمیشد» .

« چند روز پیش از روزیکه شاهنشاه برای بارعام می نشست ، فرمان میداد آواز در دهند و همگان را از روزشستن شاهنشاه آگاه سازند تا مردم خود را برای آن روز آماده کنند . در چند روزی که بروز بارعام مانده بوده ، یکی دادخواست مینوشت ، دیگری برای سخن خود دلیل آماده میکرد . در روز بارعام موبدان موبدکسانی از وابستگان معتمد خود را بر دروازه بزرگ کاخ می گماشت تا هیچ کس از در آمدن به بارگاه بازداشته نشود» .

« در آن روز نماینده موبدان موبد آواز میداد : هر کس یکی را از رسانیدن دادخواست بازدارد بخدا نافرمانی کرده است و به آئین شاهنشاهی دشمنی نموده و آنکه بخدا نافرمانی کند ، خودش خواسته است که خداوند و شاهنشاه با او آغاز به دشمنی کنند» .

« پس آنگاه به همه مردم اجازه میدادند که در آیند و نامه های ایشان را می گرفتند و در آنها مینگریستند . اگر در نامه ها دادخواستی دیده میشد که در آن از شاهنشاه شکایت شده بود ، نخست به آن شکایت رسیدگی میکردند و رسیدگی به این گونه شکایتها را بر دیگر دادخواستها به پیش می انداختند» .

« چون شاهنشاه و موبد بزرگ و دبیر بد «ایران دبیر بد» و سرپرستار آتشکده ها «هیربدان هیربد» فراهم آمدند منادی آواز میداد : هر کس از شاهنشاه دادخواهی دارد بیکسو بیاید و این گونه کسان از دیگران جدا میشدند . آنگاه شاهنشاه بر میخواست و زانو برانوی دادخواه روبروی موبد موبدان می نشست و به او چنین میگفت :

« . . . ای موبد . نزد خداوند هیچ گناهی از گناه پادشاه بزرگتر نیست . زیرا خدا رشته کار مردم را به او سپرده است تا بیداد را از ایشان دور گرداند و شهر یاری را از بیداد ستمکاران و دست درازی زورگویان ایمن دارد . اگر خود پادشاه ستمگر در آمد ،

سزاست دیگران آتشکده‌ها را خاموش سازند و آنچه در ناووسهاست تاراج کنند»^۱ .
«بدان نشستن من مانند خواربندهای درپیشروی تو درامروز ، مانند نشستن تو درپیشگاه خدا درروز بازپسین است . اگر امروز خدا را برتر گرفتی ، فردا او ترا برتر گیرد و اگر شاهنشاه را برتر گرفتی ، ترا کیفر خواهد داد» .

«آنگاه موبد به شاهنشاه میگوید : هر زمان خداوند خوشبختی بندگانش را بخواهد بهترین ایشان را برای سرپرستی بندگان خود برمی‌گربند و چون بر آن شود والائی پایگاه آن برگزیده را به بندگان خود نشان دهد بر زبان او سخنانی روان خواهد ساخت ، مانده آنچه تو امروز گفتی» .

«سپس موبد در کار دادخواه از روی داد و انصاف مینگرد . اگر حتی بر شاهنشاه ثابت شد آنرا می‌ستاند و اگر دادخواه دعوی پوچی آورده بود او را بازمیداشتند و کیفر میدادند و بر او جاز میکشیدند و رسوایش میکردند و بانگ میزدند : این بادافره کسی است که خواسته از راه گزند زدن به شکوه شهر یاری ، کشور و آئین آن را خوار کند» .

«همینکه شاهنشاه از دادرسی درباره خود می‌آسود از جا برمیخاست و خدارا بسیار سپاس میگفت و نیایش میکرد . پس تاج بر سر مینهاد و بر تخت شاهنشاهی می‌نشست و به خویشان و نزدیکان خود رومیگرد و میگفت : من از خود آغاز کردم تا هیچ کس چشم بیداد از من ندارد . در نزد هر کسی از شما حتی از مردم هست زود آن حق را با خشنود ساختن دارنده حق یا همراه دیگری که بدانید ، به او بازگردانید»^۲ .

جاحظ در پشت این روایت افزوده است :

«در نزد شاهنشاه هنگام گرفتن حق از کسی ، نزدیکترین کسان به او مانند دورترین کسان بودند و نیز زورمندترین کسان مانند ناتوانترین» .

محمد بن عبدوس جهشیاری روایتی از انوشروان آورده که بیگمان برداشته از کتابهای فارسی است . وی چنین میگوید :

«داستان زده‌اند که در روزگار انوشروان دامنه ست‌گیری گسترده شد . از این رو موبد موبدان به او گفت : شاهنشاه . من از دانا یان شنیده‌ام که میگفتند هر زمان در کشوری ستم بر بیداد چیره شد ، مردم آن شهر به دشمنانی گرفتار شوند که با ایشان به نبرد برخیزند و بیم باشد آفت‌های پیاپی بر ایشان فرود آید . من از بابت ستمهایی که برخی بستگان میکنند سخت بیمناکم . انوشروان در این زمینه به پژوهش پرداخت و دانست ستمگریهای چندی روی داده است . پس هشتماد مرد از ستمکاران را بر دار کرد که پنجاه تن ایشان از دبیران بودند و سی تن از کارداران و بازرسان»^۳ .

در روایت‌های تاریخی آمده است ، چون در روزهای بارعام گروه انبوهی از مردم

۱ - در کتاب التاج عبارت چنین است : « سلب ما فی النوا ویس من الاکفان » که يك تعبیر اسلامی است . هر چند واژه « کفن » ریشه فارسی دارد و با « کینک » هم‌ریشه است .

۲ - کتاب التاج : ۲۶۷ - ۲۶۹ (ج ، بیروت) .

۳ - الوزراء والکتاب : ۷ (ج ، قاهره ۱۹۳۸ م) .

به بارگاه درمی‌آمدند که همگان دادخواه نبودند ، یکی از پادشاهان فرمود : دادخواهان جامهٔ سرخ بتن‌کنند تا از دیگران باز شناخته شوند . گویا این شعر حافظ اشاره به این آئین است :

کاغذین جامه به خونابه بشویم ، که فلک رهنمونیم به پای علم داد نکرد
آئین بدادرسی نشستن شهریاران ، هر چند در روزگار اسلامی خیلی سست شده
بوده ولی آثار آن در برخی شهرها بویژه در خراسان تا چندی بازمانده بوده است .
مقدسی شامی که کتاب خود را در سال ۳۷۵ هجری نوشته است ، درمیانهٔ ستودن
شهر نیشابور در خراسان سخنی دربارهٔ این دیوان دارد که ترجمهٔ آن چنین است :
«در نیشابور رسمهای نیکی هست که از جملهٔ آنها انجمن دادخواهی است که
هر دوشنبه و چهارشنبه برپا میشود و در حضور استاندار یا وزیر او فراهم می‌آید و دادور
و شهریک «محتسب» و عالمان و بزرگان پیرامون اویند و هر شکایتی رسید بآن رسیدگی
میکنند . این انجمن دادوری در شب و پنجشنبه در مسجد جامع برپا میشود و در کشورهای
اسلامی ماندهٔ آن نیست»^۱ .

در اینجا باید یادآوری کنم دوست دانشمندم آقای رشید شه مردان که از موبدان
فارسی‌نژاد هندوستان است ، میگفت :

در ایران باستان دیوان دادرسی در روزهای از ماه برپا میشد که نام آن روز از نام
خدا گرفته شده بود . نام این روزها چنین است : هر مزد روز که روز نخستین همراه است .
دی به آذر که نام روز هشتم همراه است . دی به مهر که روز پانزدهم همراه است . دی
به دین که روز بیست و سوم همراه است .

شهریک (محتسب) :

از پیوسته‌های دیوان دادوری یکی نیز کار شهریکی بوده است که در روزگار
اسلامی آنرا « ولایة الحسبه » ترجمه کرده‌اند و شهریک را به محتسب .
شهریک در شهرها کار نگریستن بر نظم کارها و درستی خرید و فروشها و مانند اینها
را بدست میداشته است . در حقیقت بخشی از کارهایی که در زمان ما با ادارهٔ شهر بانیت
و بخشی دیگر که با شهر داریست ، سپرده به شهریک می‌بوده .
پایهٔ انجام وظیفهٔ شهریکان را در کتابهای فقهی اسلامی بر بنیاد « امر به معروف
و نهی از منکر » پی‌ریزی کرده‌اند . از این رو میگفته‌اند شهریک از سوی خلیفه گمارده میشود
تا جلو کارهای خلاف دین را بگیرد و سرکشان را ادب کند .

کوتاه شده آنچه در این کتابها دربارهٔ وظیفهٔ شهریک نوشته‌اند چنین است :

- ۱ - نگرش بر سامان کار در بازارها و دیگر جاهای ویژهٔ خرید و فروخت .
- ۲ - جلوگیری از پیش آوردن ساختمانها در شاهراهها .

۱ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم : ۲۸۲ (ج : اروپا) .

- ۳ - جلوگیری از دست زدن به کارهایی که در دین حرام است .
- ۴ - جلوگیری از کم فروشی و دغل کاری در پیمانها و سنگ وزنه ها .
- ۵ - جلوگیری از فریبکاری (تدلیس) در کسبها یا بهای آنها در هنگام خرید و فروخت .
- ۶ - جلوگیری از اینکه خداوندان ستوران بر آنها ستم نکنند و نیز خداوندان بردگان از ایشان بیش از اندازه توأشان کار نخواهند^۱ .
- ۷ - نگرش بر کار دلالت و بازداشتن فریبکاران ایشان از کار دلالتی .
- ۸ - به کارگمازدن و لگردان و بیکاران .
- دیگر از وظیفه های شهریگ سرکشی به دستاها بوده است . اگر معلمی شاگردی را سخت کتک زده بود ، شهریگ از او بازخواست میکرد و میتواندست به معلم کیفر دهد .
- در کتابهای روزگار اسلامی که در زمینه وظیفه «حسبه» نوشته شده است وظیفه های دیگری نیز برای شهریگ (محتسب) یاد گردیده که بیشتر جنبه دینی دارد . در مثل نگرش بر سخنان واعظان تا مبدا چیزهایی که ثابت نیست بگویند یا برخلاف مذهب رایج سخنی بگویند . چون دلیلی در دست نداشتیم که شهریگهای روزگار ساسانی در این گونه کارها حق نگرستن داشته اند یا نه ، از یاد کردن آنها باز ایستادیم . زیرا آنچه از کتابهای فقهی روزگار ساسانی مانده ، هنوز چنانکه باید تفسیر و ترجمه نگردیده تا بتوان آنها را با آنچه در کتابهای روزگار عباسی در این زمینه آمده است ، بسنجش کشید .

۱ - مقدمه ابن خلدون : ۵۶ (ج ، قاهره) . الاحکام السلطانیة : ۲۰۱ - ۲۵۰ . معالم القرب : ۲۸ - ۴۵ (ج ، اروپا) .

گفتار نهم

دیوان برید

« به شاخه‌های راهها درود میفرستیم . بچهارراهها
درود میفرستیم » .
هفتن‌یشت کرده ۸ بند ۳

یکی از دیوانهای دولتی بزرگ و بسیار سودمند دیوانی بوده که نام آنرا «دیوان
برید» نوشته‌اند . این دیوان دو وظیفه بسیار ارج‌دار بدست میداشته است . یکی نگهداری
راهها و چارخانه‌ها در راهها و ابزارهای نامه‌رسانی مانند پیک واسب و استر و کبوتران
نامه‌رسان . دوم : جمع‌آوری آگهی از سراسر کشور و رسانیدن آنها به شاهنشاه .

تاریخ بنیادگذاری دیوان برید :

پیش از این درباره بهره‌کردن کارهای کشوری گفته‌ایم : تاریخ‌نویسان انجام
این بهسازی را در کارهای دولتی، به لهراسب و پسر او گشتاسب کیانی نسبت داده‌اند و چون
شهریاری گشتاسب‌شاه برابر سالماری ایرانی در سده هجدهم پیش از زاد روز مسیح بوده
است ، پس بنیادگذاری دیوان برید بایستی در این زمانها انگاشته شود .
ولی همین تاریخ‌نویسان جداکردن کارداران برید را از دیگر دیوانها ، چنانکه
در پائین خواهیم آورد ، به دارای بزرگ نسبت داده‌اند . این بهسازی در کتاب منسوب
به هرودوت ، به داریوش بزرگ نسبت داده شده‌است .

چیزی که در اینجا باید گفته شود آنست که توجه به راهسازی و هموار کردن شاهراهها و اثری که چنین کاری در بهبود وضع اقتصادی شهرها و زندگی مردم می‌دازد، از زمانهای پیش از شهرسازی داریوش در ایران رواج داشته است. دربارۀ توجه شهریاران به هموار کردن شاهراههای کشور برای آسان کردن رسانیدن خواربار به شهرها، در پیام کیخسرو به خاقان چین، فردوسی چنین سروده:

گذرها که راه دلیران بدست ببینیم تا چند ویران شدست
کنیم از سر آباد تا خوردنی باشیم و ، آریمش آوردنی
همه راه آباد کرده چو دست در و دشت چون جایگاه نشست

برابر این روایت، در ایران پیش از شهرسازی کیخسرو، برای گذشتن لشکریان و آوردن خواربار، راهسازی سده بوده که هنگام تاخت و تازهای افراسیاب راهها ویران شده و کیخسرو فرمان داده آنها را نوسازی کند و هموار سازند. آیا دادن چنین پیامی به خاقان اشاره به راه پیوستگی ایران به چین که از باستان زمان شاهراه میانه آسیا و اروپا بوده است، ندارد؟ این شاهراه همان است که اروپائیان آنرا جاده ابریشم خوانده‌اند و از زمانهای بسیار باستانی راه پیوستگی خاور دور با خوربر زمین بوده.

در زمینۀ تاریخ بنیادگذاری دیوان برید چند روایت در دست داریم که ترجمۀ آنها را در زیر می‌آورم. نخستین روایت از محمد بن جریر طبری در گذشته سال ۳۱۰ هجری است که چنین است:

«او (دارای بزرگ) دربارس شهری ساخت و آنرا داراب گرد نامید. دم ستوران برید را او بریده و جایارخانه‌ها را سامان داده‌است.»^۱

روایت دوم از حمزۀ اصفهانی‌ست که در این زمیند چنین میگوید:

«داراب پوربهمن. او نخستین کسی‌ست که ایستگاههای برید را ساخته و فرمان داده در آنها ستوران بریده دم نگهدارند و آن ستوران «بریده دنب» خوانده شدند. سپس واژه را عربی کرده‌اند و نیمۀ انجامین آنرا انداخته «برید» گفته‌اند.»^۲

روایت سوم از ابن بلخی‌ست در فارسنامه که نص سخن او چنین است:

«دارای بزرگ بن بهمن، چون پادشاهی بدو رسید ترتیب‌های نیکو کرد و عدل گسترد و همه ملوک متذاد او بودند. و دیوان برید به‌پندار او نهاد و به‌همه دمالک اصحاب اخبار برگماشت و هر کجا صاحب خبر گماشته بود، جز مردم دانای عاقل را نگماشتی که محل اعتماد بودند و بافضل و معرفت.»^۳

چنان‌که دیدید ابن بلخی در سخن خود به کار آگاهی که کار آن نیز به دست دیوان برید بوده اشاره کرده و تأکید میکند که کار آگاهان و یا بگفته او «صاحب خبران» باید مردمی خردمند و دانا و امین و هوشیار باشند. پس تا دلیلی که خلاف این گفته‌ها را نشان

۱ - تاریخ الرسل والملوک ج ۱ . ۵۷۲ . (ج . قاهره . ۱۹۶۰) .

۲ - سنی ملوک الارض والانبیاء : ۳۸ (ج . برلین) .

۳ - فارسنامه ابن بلخی : ۴۳ : (ج . شیراز) .

دهد بدست نیامده ، باید بنیادگراری دیوان برید را از دارای بزرگ دانست . بویژه که قضا را این روایتها با آنچه از زبان هرودوت بازگفته‌اند ، بیماندگی نیست ، اگر بتوان داریوش را همان دارای بزرگ کیانی پسر بهمن انگاشت .

کار دیوان برید چه بوده ؟

تا آنجا که سندهای تاریخی نشان میدهد دیوان برید دو وظیفه بزرگ بدست میداشته است : یکی بدست آوردن آگاهی‌ها از همه رویدادهای درونی و بیرونی کشور که بکار شهریاری پیوستگی می‌داشته است . دیگری نگهداری شاهراههای اصلی و ساختمان خانهای برید در راهها و برگماردن گماشتگان و نامرسانان و آماده کردن اسبان و استران و شتران تندرو و گبوتران نامرسان در همه خانها .

قدامه پورجعفر در دیباچه بخش یازدهم از کتاب «الخراج و صنعة الكتاب» که بخشی از آن بسال ۱۸۸۹ میلادی در لیدن چاپ گردیده است و بیگمان مایه‌های آن کتاب از نوشته‌های دولتی روزگار ساسانی برگرفته شده و از این رو میتوان آن سخنان را نگرا بر سازمان دیوان برید در روزگار ساسانی دانست ، وظیفه سالار این دیوان را چنین می‌ستاید :

«باب یازدهم در دیوان برید و شاهراهها به خاور و خوربر» .

«ابوالفرج گوید : کار برید نیاز به دیوانی دارد که ویژه خود آن باشد . و همه نامه‌هایی که از سراسر جهان میرسد ، باید به نام سالار این دیوان برسد . و نامه‌هایی که بهر جا فرستاده میشود همه را او باید بفرستد و نیز گزارشها و نامه‌های نمایندگان برید را در هر جای کشور ، او به دید شهریار می‌رساند . یا فهرستی از کوتاه شده آنها باید بسازد و به دید او برساند . همچنین نگرش بر کار پروانه‌داران و دستینه‌گذاران و گماشتگان خانهای برید و تعیین روزی هر یک از ایشان و گماشتن کیسه‌داران در همه جای کشور باید با او باشد .»

«سالار این دیوان در این زمینه‌ها باید چندان آگاهی دارا باشد که نیازمند پرسشی از دیگری نشود و اگر فرمانروا در هنگام نیاز ، زمانی که بخواهد خود بسوئی رود ، یا لشکری بجائی فرستد ، با کارهای دیگری انجام دهد که در انجام آنها به آگاهی از راهها نیاز افتد ، همه آن آگاهیها در نزد سالار برید چنان فراهم باشد که نیازمند نگرود برای یافتن پاسخ یک پرسش ، جستجو کند یا از دیگری چیزی جویا گردد .»

چنانکه از سخنان بالا که سرچشمه آنها بیگمان نوشته‌های دفترهای دیوان برید در روزگار ساسانیست ، برمی‌آید ، این دیوان سه وظیفه بزرگ به‌گردن میداشته است بشرح زیر :

۱- نگرش بر شاهراهها و هموار کردن آنها و نگهداری پلها بر رودها و دره‌ها و خانهای برید در ایستگاههای میانه شاهراهها .

۲- خرید اسبان و اشتران و استران و ساز و برگ آنها و آماده کردن علوفه این ستوران و بخش کردن آنها به فراخور نیاز در چاپارخانه‌های کشور برای نامرسانی و نیز

کبوتران نامه بر و نگهداری آنها در برخی ایستگاهها و خرید خریطهها (کیفهای نامه‌رسانی) و اسکدار و دیگر نوشت‌اثرهای بایسته .

۳ - بکارگماردن و تعیین روزیانه پروانه‌داران و خریطه‌داران و دستبندگذاران در هر چاپارخانه و پیکها .

برگزیدن سالار دیوان برید در شهرستانها با خود فرمانروا بوده است نه سالار دیوان برید . درباره این نکته تاریخی در چند روایت اشاره شده است . از اینجاست که می‌بینیم ، قدامه بن جعفر در جمله « نگرش بر کار پروانه‌داران . . . » نامی از گزینش نمایندگان برید در شهرستانها یا تعیین روزیانه آنان نمی‌برد . این نکته آشکارا نشان میدهد که برگزیدن نمایندگان برید با خود فرمانروا بوده است و خود او نیز اندازه روزیانه هر کدام را معین میکرده .

فردوسی در سرگذشت اردشیر بابکان که سازمان کار آگهی ارج بسیاری مینهادد چنین سروده است :

فراوان سخن در نهان داشتی بهر جای کار آگهان داشتی

معنی شعر بالا سخنان قدامه را نیک استوار میدارد .

این بلخی درباره گزینش سالار برید یا بگفته او « صاحب خبر و برید » در میان گرایش شهریاری انوشروان چنین میگوید :

« . . . صاحب خبر و برید سرخودش منصبی بزرگ داشتی ، مردی بودی اصیل ، فاضل . صاحب قلم و معرفت تمام و نایبان داشتی در همه ممالک و بریدگان و مسرعان بسیار خوب تا از همه جوانب آنچه رفتی و تازه گشتی ، معلوم او میگردد اندیدی و بر حسب آن تدبیر کارها میکردی . »^۱

همین نویسنده در شرح پادشاهی شاپور دوم گوید :

« و او را اصحاب اخبار نهانی بودندی ، مردمانی مردمزاده با دانش و فضل و راست گوی و با هر يك استظهاری کرده بودی تا احوال مملکت بر وی پوشیده نماند و اگر کسی حالی نماید بخلاف راستی ، او غور آن داند . »^۲

چنانکه گفته‌ام چون سازمانهای دیوانی ایران تا پیش از تاخت و تاز تاتاران ، بر پایه همان شیوه‌ای میگردیده است که در روزگار ساسانیان میگردیده ، پس بد حکم « استعجاب صعودی » میتوان نوشته‌های تاریخ‌نویسان این زمان را در زمینه کارهای دولتی ، نموداری از شیوه گردش کارهای دولتی روزگار ساسانی دانست و از آنها در این زمینه بهره‌گیری کرد . باری بجز خبرگزاران که برگزیدن ایشان با خود فرمانروا بوده است ، بازمانده کارداران و گماشتگان دیوان برید اینان بوده‌اند .

۱ - راهداران که مأمور نگهداری ایمنی در راهها بوده‌اند و اینان در میان

۱ - فارسی‌نامه : ۱۰۲ (ج ، شیراز) .

۲ - فارسی‌نامه : ۸۵ (ج ، شیراز) .

شاهراهها و جاهای مهم در دژهایی نشیمن داشته و در ایمنی راهی که سپرده به ایشان بود میکوشیداند، واژه راهبان که در عربی بشکل «ربان» و «ربن» درآمده و هنوز هم در دریانوردی بکار میرود، به سالارگروهی از راهداران گفته میشد و صورت شکسته‌ای از واژه راهبان در فارسی است.

این مسکویه درباره راهداران روایتی به این گونه دارد:
«در آن سال (۳۰۸ هجری) راه خراسان و دینور به ابوالهیجا عبدالله بن حمدان سپرده شد.»^۱

و نیز در رویدادهای سال ۳۲۷ گوید:
«بحکم بوسیله قاضی القضاة ابوالحسین عمر، پیشنهاد کرد که راهداری جاده فرات و دیار مضر و قنسرین و عواصم را به عهده گیرد.»^۲
و نیز در حوادث سال ۳۱۷ چنین میگوید:

«... و به ابی‌الهیجا علاوه بر راهداری شاهراه خراسان و حلوان و دینور و شاهراه سامرا و بزرگ شاپور و دو راذان و دقوقا و خانگان و موصل، معونات را در همدان و نهاوند و صیمره و شروان و ماسبدان و مهرگان کند و ارزن بدست گیرد.»^۳
۲ - رهنمایان در راهها. نام فارسی ایشان «راهدان» بوده و در عربی بشکل «راذان» در همین معنی بکاررفته است. زیرا در فارسی آن زمان واژه را «راهدان» میگفته‌اند.

۳ - بندرداران یا دربند داران که در عربی ایشان را به «بنادره» جمع بسته‌اند. برای ایمنی راهها از باستان زمان درجاهائی از راهها که از دیدگاه لشکرکشی یا ایمنی اهمیتی دارا بوده، در مثل میانه دوکوه که راهی از آنجا میگذشته یا بر سر وین یک پل که بر رودی یا دره‌ای بسته بودند یا دروازه‌هایی که در باروی شهرها نهاده، همه اینها دروازه‌بانانی داشتند که دروازه را نگهداری میکردند و باز و بسته کردن دروازه با ایشان بود. این دروازه‌بانان را «بندردار» یا «دربنددار» میگفته‌اند و این واژه در عربی بچهره «بنادره» در همین معنی بکار رفته است. دربند خوار نزدیک تهران و دربندهای قفقاز از این گونه دروازه‌ها بوده است.

۴ - پروانگیان: این واژه در عربی بشکل «فرانقیمین» عربی شده است. اینان کسانی بوده‌اند که کیسه‌های سر به مهر محتوی نامه‌ها و طومارها را از شهر به ایستگاه برید یا از ایستگاهی به ایستگاهی دیگر میرسانیدند و به دستینه گذار میداده‌اند.

۵ - دستینه گذاران: که او را بعربی «موقع» ترجمه کرده‌اند. از این دستینه گذاران در هر چاپارخانه یکی مأمور بوده است که کیسه‌های برید را از پروانده‌دار میگرفته و پس از نگاشتن ساعت و تاریخ رسیدن کیسه و حرکت آن از ایستگاه براسکدار،

۱ - تجارب الامم ج ۲، ۷۵ (ج، اروپا).

۲ - همان کتاب: ۴۰۸ (ج، اروپا) بحکم سردسته کشندگان مردآویج زیاری بوده‌است که بخلیفه بغداد پناه جسته و در برابر جنایتی که کرده بوده، او را گرامی میداشتند.

هر کیسه را به پرواندار دیگر که آماده رفتن به ایستگاه دوم بوده است، میداده. اسکدار در اینجا بمعنی جدولی است که فهرست نام‌ها و طومارها و نام فرستندگان و گیرندگان آنها در آن نگاشته شده بود.

۶- پیکها: قاصدان پیاده بودند که در هر ایستگاه از آنها بوده. واژه «فیوج» در عربی بمعنی نامه‌رسان پیاده و پیش خدمت نامه‌رسان در اداره، بکار رفته است. ابوالفضل بیهقی پیک سواره را (خیل‌ناش) و (دیوسوار) خوانده است و در آنجا که واژه پیک را بکار برده اگر منظور قاصد سواره بوده او را «پیک تندرو سواره» نامیده است.

همچنین بیهقی واژه «اسکدار» را بمعنی کیف باکیسه‌ای که نامه‌ها را در آن می‌نهادند بکار برده که بر آن حلقه‌ای میکشیده و در آنرا مهر می‌کردند. و در پیک جا بمعنی کسی بکار برده که او را برای بدست آوردن خبری در جایی می‌گماشته‌اند. بیهقی گوید: «... و در راه بلخ اسکدار نشانده بودند و دل در این اخبار بسته و هر روز اسکدار میرسید، تا چاشت گاه اسکداری حلقه برافکنده و بر در زده»^۱.

بیهقی در همه جای دیگر مانند بخش اخیر سخن بالا، واژه اسکدار را بمعنی کیفی که نامه‌ها را در آن نهند و سر آن را مهر کنند و یا بگفتند او حلقه برافکنده و بر در زده، بکار برده است. برای استواری سخن خود، چند جا از گفته‌های او را باز می‌آوریم: «... و از گلشن استادم (بونصر مشکان) بدیوان آمد اسکدار بیهقی رسید حلقه برافکنده و بر در زده. استادم بگشاد و رنگ از رویش بگشت»^۲.

باز:

«شبه اسکدار هرات رسید به شادباخ نیشابور که خواجه احمد بن حسن پس از حرکت رایت عالی (مسعود غزنوی) پیک هفته گذشته شد، پس از آنکه بسیار عمل را بیازرد»^۳.

باز:

«پس از آن نماز دیگر پیش امیر «مسعود غزنوی» نشستند بودم که اسکدار خوارزم را به دیوان آورده بودند حلقه برافکنده و بر در زده»^۴.

باز:

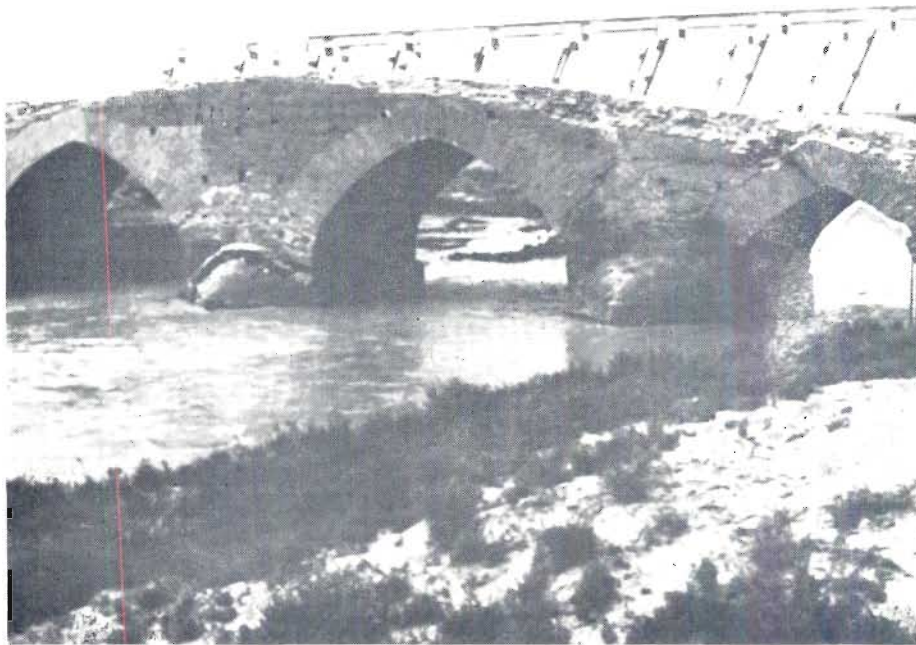
«من نامه نیشتم و وی «مسعود غزنوی» آنرا بخط خویش استوار کرد و خریطه کردند و در اسکدار گوزگانان نهادند، و حلقه برافکنند و بر در زدند و گسیل کردند»^۵. نکته دیگری که باید بر آنچه گفته شده افزود، روشن کردن معنی برخی نامهاست که در این دیوان بکار میرفته است. از آنها است:

- ۱- تاریخ بیهقی: ۳۴۳ (ج. تهران).
- ۲- تاریخ بیهقی: ۳۴۴.
- ۳- همان کتاب: ۳۶۵.
- ۴- همان کتاب: ۳۱۹.
- ۵- تاریخ بیهقی: ۳۹۹.



بازمانده از پل دزفول که بنیاد نهادن آنرا به شاپور دوم ساسانی نسبت داده‌اند

پل پنج چشمه در اردبیل از آثار ساسانی



سکه : هر ایستگاه برید را در راهها سکه میگفته‌اند و این واژه امروز در عربی بمعنی ایستگاه راه آهن بکار میرود .

خان : ساختمان ویژه چاپارخانه را در راهها «خان» و گاهی «قبه» خوانده‌اند که هر دو فارسی است . در هر خان برای کارداران نشیمن و برای ستوران برید طویله و برای کبوتران نامه بر برج و دیگر چیزهای بایسته آماده میکردند .

برید : این واژه هم نام دیوانست و هم نام مقدار راهی که در میانه دو خان در شاهراهها افتاده بوده و اندازه آن از دو فرسنگ تا دوفرسنگ و نیم و گاهی بیشتر بوده است . فهرست ایستگاههای برید در روزگار عباسی که دنباله روزگار ساسانی است در پایان این بند آورده خواهد شد .

خریطه : کیفی که بسته‌های سر به مهر «اسکدارها» را در آن مینهادند . خریطه بمعنی جدول فهرست بار یک پیک ، نیز بکار رفته است . واژه خریطه را در عربی امروز بمعنی نقشه جغرافیائی بکار می‌برند .

باری درباره آماده کردن گماشتگان دیوان برید در شاهراهها ، فردوسی روایتی دارد که تاریخ پدید آمدن این دیوان را بزمان کیخسرو بالا می‌برد :

برون شد ز پرده سرای دنگر بهر منزلی ، بر هیونی دیگر

خور خواب آراعتان بر ستور چه تاریکی شب ، چه تابنده هور

درباره عنایت شاهنشاهان بزرگ ایران به شاهراهها و خانهای برید در میانه راهها ، محمد بن جریر طبری میگوید :

«او (خسرو انوشروان) شاهراهها را هموار کرد و در راهها کاخها و دژها پدید آورد»^۱ .

درباره درازی راه میانه دو ایستگاه برید یا اندازه یک برید (یکان در درازی راهها) باید بیاد داشت که اندازه آن در همه سرزمینهای ایران شهر یکسان نبوده است و به انگیزه وضع جغرافیائی راهها ، گاهی تفاوت داشته .

خوارزمی اندازه برید را دوفرسنگ که برابر دوازده کیلومتر است ، قلمداد میکند^۲ . ولی ابو عبدالله مقدسی شاری سخن روشن تری در این زمینه دارد که ترجمه آن چنین است : «مقدار برید در بادیه العرب زیاد است و در عراق دوازده میل است (چهار فرسنگ برابر ۲۴ کیلومتر) و در شام و خراسان شش میل . در خراسان در سر هر دوفرسنگ خانی ساخته‌اند که در آن کارداران برید را ایستاده‌اند»^۳ .

اینک ما فهرست خانهای برید را در روزگار عباسی که بگمان ما بازمانده از روزگار ساسانی است ، در زیر می‌آوریم :

قدامه بن جعفر پس از یاد کردن شاهراهها ، درباره شماره خانهای برید چنین

۱ -- تاریخ الرسل والملوک ج ۲ : ۱۰۲ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۲ - مفاتیح العلوم : ۶۴ (ج ، اروپا) .

۳ - احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم : ۶۶ (ج ، لندن ۱۹۰۶ م) .

افزوده است :

« چون ما شاهراهها را درخاور و خوربر و اباخر و نیمروز گفتیم ، پس باکی نیست اگر از ایستگاههایی که گماشتگانی برای رسانیدن کیسهها و نامهها در آنها نشاندهاند نام بریم . من نقشه‌ای برای برید (شاهراهها) ساختم و اینک از بغداد که راهها از آن به خاور و خوربر می‌رود ، آغاز میکنم :

« از بغداد تا تیسپون ، سه ایستگاه . از تیسپون تا جرجاریا ، هشت ایستگاه . از جرجاریا تا ایستگاه جبیل ، پنج ایستگاه . از جبیل تا شهر واسط که ایستگاه آن آغاز خوره‌های دجله است ، هشت ایستگاه . از ایستگاه مردمه که نخستین ایستگاه نزدیک واسط است تا بادبان (بادبین) ، سه ایستگاه . از ایستگاه بادبان تا دیر مابنه (ماه بنه) که پایان خوره‌های دجله روبه خوزستان است ، سیزده ایستگاه . از دیر ماه بنه تا نهر تیران (تیره) ، چهار ایستگاه . از نهر تیران تا خوزستان بازار ، سه ایستگاه . از خوزستان بازار تا برجان پایان خوزستان ، چهارده ایستگاه . از برجان تا ارگان ایستگاه . از ارگان تا نوبندگان ، هفده ایستگاه . از نوبندگان تا شیراز ، دوازده ایستگاه . از شیراز تا استخر ، پنج ایستگاه^۱ .

« ایستگاههای راهی که از بادبان یگراست به بصره می‌رود و بیکهائی در آن گذشته‌اند : بادبان به افسه‌سی^۲ «عبدسی» پنج ایستگاه . افسه‌سی به مذار^۳ هشت ایستگاه . مذار تا بصره ، سه ایستگاه .

« شاهراه خراسان از راه کوهستان (الجبال) : از بغداد به دستگرد ، هشت ایستگاه . از دستگرد تا جلولا ، چهار ایستگاه . از جلولا تا شهر حلوان ، ده ایستگاه . از حلوان تا نصیر آباد پایان حلوان ، نه ایستگاه . از نصیر آباد تا کرمانشاهان ، شش ایستگاه . از کرمانشاهان تا خندان^۴ پایان سرزمین دینور ، نه ایستگاه . از خندان تا همدان ، سه ایستگاه . از همدان تا مشکویه پایان سرزمین همدان رو به ری ، بیست و یک ایستگاه .

۱ - بسیار دلکش است که بایه همه کتابهای جغرافیائی نخستین روزگار عباسی و بخش‌بندی آن کتابها درست بر پایه بخش‌بندی ایران شهر در روزگار ساسانیست و همین نکته دلیلست که مایه آن کتابها از دفترهای روزگاران ایران باستان برگرفته شده .

جبیل یا پیش دومین سفت و سوم زده ، شهری بوده میانة نعمانیه و واسط درخاور رود دجله . ارگان نام شهرستان و شهرستان هردو بوده . در اینجا منظور شهر ارگانست که نام آنرا «رام گوات» نوشته‌اند .

خوزستان بازار نام کهن گوی جنوبی شهر اهواز بوده است که تازیان آنرا به «سوق‌الاهواز» ترجمه کرده‌اند .

۲ - افسه‌سی ساختمان‌های بوده در شهرستان کشر که تازیان آنرا ویران کرده بودند . معجم البلدان ج ۳ : ۶۰۳ .

۳ - مذار یا زیر (م) شارستان استان عیسان بوده است .

۴ - دینور ، با زیر (ن) از (دین و آور) شهری بوده در شمال همدان بمفاصله بیست و یک فرسنگ و به اندازه یک سه یک همدان پهنا داشته . معجم البلدان ج ۲ : ۷۱۴ .

«ازحلوان تا شهر زور^۱، نه ایستگاه . ازحلوان تا شروان^۲، هفت ایستگاه . از شروان تا کنگور^۳، ده ایستگاه» .

«از کنگور تا دینور ، دو ایستگاه . از دینور تا یزدگرد پایان سرزمین دینور روبه زنگان ، هیجده ایستگاه . از یزدگرد تا زنگان ، یازده ایستگاه . از زنگان تا مراغه ، ده ایستگاه . از مراغه تا میانگ ، دو ایستگاه . از میانگ تا اردبیل ، یازده ایستگاه . از اردبیل تا ایستگاه ورتان که انجامین ایستگاه آذربادگانست ، ده ایستگاه . از ایستگاه ورتان تا بردگه^۴، هشت ایستگاه» .

«از بردگه بمنصوره چهار ایستگاه . از بردگه به شمکور (متو کلبه) شش ایستگاه . از شمکور تا تفلیس ، ده ایستگاه . از بردگه به دربند آهنین ، پانزده ایستگاه . از بردگه به دبیل^۵، نه ایستگاه» .

«راه یکسره^۶ کمندان (قم) به اصفهان : از دور به کمندان ، سه ایستگاه . از شهر کمندان تا ایستگاه روی دشت پایان سرزمین کمندان به اسپهان ، سیزده ایستگاه» .

«راه یکسره به نهاوند : از مادران که از خاک دینور است به نهاوند ، سه ایستگاه» .
«راههایی که به خوربران می رود : بغداد به بردان^۷، دو ایستگاه . بردان به آکبره ، چهار ایستگاه . آکبره به سامره ، هفت ایستگاه . سامره به جبلتا ، هفت ایستگاه . جبلتا به سن ده ایستگاه . سن^۸ به حدیثه ، نه ایستگاه . حدیثه به موصل ، هفت ایستگاه . موصل به آغاز سرزمین بلد ، یک ایستگاه . از پایان سرزمین موصل تا ایستگاه بلد ، سه ایستگاه است»^۸ .
«از شهر آباد (بلد)^۹ تا آذر مه ، نه ایستگاه . از آذر مه تا نصیبین ، شش ایستگاه .

از نصیبین تا کفرتونا ، سه ایستگاه . از کفرتونا تا چشمه سر (راس عین) و تا رقه ، پانزده ایستگاه . از رقه تا تقبره پایان سرزمین دیار مضر ، ده ایستگاه . از تقبره تا منبج ، پنج ایستگاه . از منبج تا حلب ، نه ایستگاه . از حلب به قنسرین ، سه ایستگاه . از قنسرین به آغاز

۱ - شهر زور نام شهرستانست و نام شارستان آن « نیم از راه » بوده که امروز دیهی بجای آن بد همین نام باقیست . این رشته راه جنوبی تر بوده است .

۲ - شروان در پشتکوه لرستان نهاده بوده و شارستان خورده ماسپندان بوده است و دانسته نیست چرا فرهنگستان بیدلیل نام این شهر را به « ایلام » عوض کرده است .

۳ - نام کنگور در همه کتابهای جغرافیای قدیم چنین است نه « کنگاور » .

۴ - بردگه شکل فارسی (بردعه) است .

۵ - دبیل به زیر نخستین شارستان ارمنستان ایران بوده .

۶ - بردان با زیر نخستین و در عربی با زیر نخستین و دومین آمده .

۷ - سن نامی بوده است که تازیان به شهری داده بودند که در جای پیوستن رود زاب به دجله نهاده بوده . یا قوت نام آنرا « بوازیع الملک » نوشته است که شکل فارسی آن باید « بازوکیهای شاهی » باشد .

۸ - حدیثه شهرکی بوده که شروان بن محمد فرجامین خلیفه اموی آنرا بجای شهر « نوگرد »

در خاور رود زاب بالا ساخته بوده . معجم البلدان ج ۴ : ۲۲۲ .

۹ - واژه « بلد » ترجمه از نام فارسی « شهر آباد » است . شهری بوده نزدیک موصل در کناره دجله . معجم البلدان ج ۱ : ۷۱۵ .

سرزمین حمص ، يك ايستگاه» .
 سپس قدامه شماره ایستگاهها را در سرزمین شام و فلسطین و نیز در میان رودان
 شمالی و ارمنستان شمرده که ما از آوردن آنها سرباز زدیم^۱ .
 ابن خردادبه نیز از پاره ای ایستگاهها نام برده که در سخن قدامه از آنها نامی نیست.
 از این رو ترجمه گفته های او را بر سخنان قدامه می افزایم :
 «ایستگاههای شاهراه خاوری : از سامره به دستگرد ، دوازده ایستگاه . از بغداد
 به دستگرد ، ده ایستگاه . پس به جلولا ، چهار ایستگاه . پس به نصیر آباد ، نه ایستگاه .
 پس به کرمانشاه ، شش ایستگاه . پس به خندان ، ده ایستگاه . پس به همدان ، سه ایستگاه .
 پس به مشکویه ، یازده ایستگاه . پس به ری ، یازده ایستگاه . پس به کومش «دامغان» ،
 بیست و سه ایستگاه . پس به نیشابور ، نوزده ایستگاه» .
 «شاهراههای کوهستان^۲ : حلوان به شهر زور ، نه ایستگاه . حلوان به شروان
 شارستان ماسبدان ، هفت ایستگاه . شروان به صمیره شارستان مهرگان کدک ، چهار ایستگاه^۳ .
 «از زرقا به قم ، سه ایستگاه . از قم به اسپهان ، شانزده ایستگاه . از مادران
 به نهاوند ، سه ایستگاه» .
 «از بغداد به واسط عراق ، بیست و پنج ایستگاه . از واسط به مرزخوزستان ، بیست
 ایستگاه . از خوزستان بازار به ارگان ، بیست ایستگاه . پس از آن به نوبندگان ، هفده
 ایستگاه . پس به شیراز ، دوازده ایستگاه . پس به استخر ، پنج ایستگاه^۴ .
 ابن خردادبه سپس درازی شاهراهها را بی یادآوری شماره ایستگاهها به فرسنگ
 گفته است که فشرده سخنان او در جدول شبکه راههای ایران شهر آمده است . آنگاه زیر
 سرآغاز «ایستگاههای خوربر» همان چیزهایی را یاد کرده که قدامه گفته است و چون
 ترجمه سخنان قدامه را باز گفته ایم ، از آوردن ترجمه گفته های این یکی چشم پوشیدیم^۵ .
 ابن خردادبه زیر سرآغاز «شاهراه آذربادگان به ارمنستان» چنین گفته است :
 «در کنگور از شاهراه خراسان می بیچند : از کنگور به دینور ، پنج فرسنگ دو
 ایستگاه . از دینور به زنگان ، بیست و سه ایستگاه . پس به مراغه ، یازده ایستگاه . پس
 به میانه ، دو ایستگاه . پس به اردبیل ، یازده ایستگاه . پس به ورثان که پایان سرزمین
 آذربادگان است ، یازده ایستگاه^۶» .
 ابن خردادبه درباره سرزمین یمن گفته است :

- ۱ - نبدۀ من کتاب الخراج وصعة الكتابه : ۲۲۵ - ۲۲۷ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .
- ۲ - کومش که شکل عربی شده آن قومس است نام استان دامغان و سمنان بوده .
- ۳ - کوهستان نام ماد کهن یا سرزمین پهلویان در روزگار اسکانی و ساسانی است که در عربی آنرا
 به « الجبال » ترجمه کرده اند .
- ۴ - المسالك والممالك : ۴۱ - ۴۲ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .
- ۵ - همان کتاب : ۱۱۶ .
- ۶ - المسالك والممالك : ۱۱۹ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .

«غمرد به صنعا ، چهل و سه ایستگاه . صنعا به ذمار ، چهار ایستگاه . ذمار به عدن ، هفت ایستگاه . ذمار به چند ، چهار ایستگاه . صنعا به مارب ، هفت ایستگاه . مارب به عدل در حضر موت ، نه ایستگاه»^۱ .

ما نتوانسته‌ایم سندی بدست بیاوریم که همداد ایستگاه‌های برید را در سراسر ایرانشهر در روزگار اشکانیان یا ساسانیان نشان دهد. ولی چون شماره ایستگاه‌های برید در روزگار عباسیان و نیز خرج سالانه دیوان برید در این زمان ، اگر کمتر از روزگار پیش از اسلام نباشد بیشتر از آن نبوده ، پس میتوان شماره ایستگاه‌های این زمان و خرج سالانه آنرا ، نموداری از این دیوان در روزگار پیش از اسلام گرفت .

این خرداد به درباره شماره ایستگاه‌ها و خرج دیوان برید چنین میگوید :

«ایستگاه‌های برید در کشور نهمصدوسی خانست و خرج ستوران و بهای آنها و روزیانه دربند داران و پروانه داران در سال ، صد و پنجاه و نه هزار و صد دینارست»^۲ . وزن هر دینار ۴/۲۶۵ گرم بوده و توان خرید آن بر پایه جدولی که در کتاب - تاریخ مقیاسات و نفوذ در حکومت اسلامی - بر آورد کرده‌ام ، نزدیک به هفتاد و پنج تومان به‌یول امروزی ماست. پس خرج سالانه این دیوان ، بجز روزی نمایندگان دیوان در شهرستانها ، برابر بوده‌است با یکصد و سیزده میلیون و دو سست و پنجاه هزار ریال . بیگمان خرج این دیوان در روزگار ساسانیان از این شمار کمتر نبوده است .

در دفترهای دیوان برید چنانکه قدامه بن جعفر نوشته‌است و ما سخن او را در آغاز این گفتار باز گفته‌ایم ، ویژگیهای همه شاهراه‌های کشور فرودگاه به فرودگاه نگاشته بوده‌است. گسترده‌تر از شکلی که هم اکنون وزارت راه در دفتر مسافرات خود نوشته و چاپ کرده‌است. برای اینکه جوانان بدانند که نیاکانشان در کار کشورداری تا کجا پیشرفته بوده‌اند ، از روی کتابهای جغرافی روزگار اسلامی ، که چنانکه بارها گفته‌ام مایه آنها از دفترهای دیوان برید برداشته شده‌است ، شاهراه‌های مهم ایرانشهر را در جدولی نشان داده‌ایم که در زیر گفته آمده‌است . زو بروی هر نام تاریخی که نیازمند به روشنگری بوده آن چه نیاز بوده نیز نوشته‌ایم . چیزی که باید درباره نامهایی که در فهرست آمده‌است برافزود ، آنست که در برخی جاها شکل نام عربیست . زیرا چنانکه گفته‌ایم هنگام ترجمه دفترهای دیوانهای دولتی از فارسی بعربی ، بسیاری از نامها را نیز ترجمه کرده‌اند . حتی در پاره‌ای از جاها نامهای عامیانه را که درست یا نادرست یکی می‌گفته ، بر نام اصلی برتر می‌گرفته‌اند . در مثل همه جا بجای «کنگور» (قصر اللصوص) و به جای شهر آباد «بلد» و بجای نوکرد «الحدیثه» و بجای خوزستان بازار «سوق الاهواز» نوشته‌اند . من در هر جا که توانستم ، ریشه و بن فارسی نامها را پیدا کنم در جدول نام کهن اصلی را بکار برده‌ام ، و در جایی که به ریشه و بن نامی دسترس نیافته‌ام ، بناچار شکل عربی آنرا در فهرست یادداشت کرده‌ام .

۱ - المسالك والعمالك : ۱۴۳ (ج ، لندن ۱۸۸۹ م) .

۲ - المسالك والعمالك : ۱۵۳ (ج ، لندن ۱۸۸۹ م) .

باید در اینجا افزود: گاهی به انگیزهٔ پیش‌آمدهائی در گذرگاه برخی شاهراههای کشور، دیگر گونی در جاهائی پدید می‌آمده‌است. در مثل همین که مردابهای جنوبی عراق در روزگار اسلامی گسترش یافت، راه بریدرو خوزستان عوض گردیده است. قدامه بن جعفر در این باره گفته است:

«در کسکر نهری بوده که آنرا «هیر» می‌گفته‌اند و راه برید به میشان و دشت میشان و خوزستان بازار از کنار آن جنوبی این نهر می‌گذشته. چون مردابها پدید آمد آن راه بریده شد ولی کنارهای نهر که راه برید از آنجا می‌گذشته بنام «برید» و «آجام‌البرید» شناخته مانده است»^۱.

در فهرست شبکهٔ راههای ایران شهر که از این پس آورده خواهد شد، کوشیده‌ام شکل درست هر نام گفته شود و هر جا نیاز بوده به سرچشمه سخن در پاورقی نیز اشاره گردیده است.

۱ - نذرة من كتاب الخراج وصنعة الكتابه : ۲۴۱ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .

فهرست شبکه شاهراههای ایران شهر در روزگار باستان

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها
	فرسنگ	کیلومتر	
			<u>تیسپون به مکه</u>
با زیرنخست و دوم زده	۳۰	۵	تیسپون کلوازه ^۱ (کلوازی)
	۱۲	۲	کلوازه بغداد ^۲
	۴۲	۷	بغداد گوده ^۳ (کوئی)
	۳۰	۵	گوده جسرسوران ^۴ (سورا)
	۴۲	۷	جسرسوران بازار بنی اسد ^۵
	۳۰	۵	بازار اسد شاهی
هیره در عربی بشکل حیره	۳۰	۵	شاهی هیره
نوشته میشود .	۳۰	۵	هیره ^۶ کادسی
با زیر نخستین	۱۲	۲	کادسی دژ سنداد ^۷
	۱۲۶۶	۳۱۱	دژ سنداد مکه ^۸

- ۱ - کلوازه بمعنی دژ یا آبادی بر بلندت و در عربی بشکل «کلوازی» بکاررفته است .
- ۲ - بغداد بمعنی خدادادست و پیش از آنکه منصور عباسی در آنجا شهری بسازد ، شهرکی به همین نام در آنجا بوده که بازار ماهانه‌ای در آن برپا میشده است .
- ۳ - گوده که در عربی بشکل (کوئی) آمده آنجاست که میگفتند جای خاکستراتش ابراهیمست و جاه هاروت و ماروت در آنجاست .
- ۴ - سوران نام شاخه‌ای از فرات است که برابر روایت‌های ایرانی ، منوچهر آنرا کنده و امروز بیشتر آب فرات در آن روانست . در این نقطه شهرکی به همین نام بوده که عمر بن حبیبره والی اموی در آنجا کاخی ساخته بود ، که معروف به «قصر ابن حبیبره» شده بود .
- ۵ - نام این نقطه در روزگار ساسانی شناخته نشد .
- ۶ - در فهرست ابن خردادبه به جای هیره «کوفه» آمده که یک شهر اسلامی است هر چند واژه کوفه فارسیست و با واژه‌های کوه و قاف و قبّه و دیگرها هم‌ریشه است . بنظر میرسد نام هیره از «هیر» بمعنی خوب و نیا پیشکار آمده که واژه هیره بد نیز از ریشه آن ساخته شده است . از این رو بوده که در روزگار اسلامی مردم شهر هیره را (عبادی) نیز میخواندند که در معنی با واژه هیره فارسی یکی است .
- ۷ - کاخ سنداد درخوربر شهر هیره و شهرک کادسی نهاده بوده و جایگاه استاندار ایرانی بادیه‌العرب بود و است در روزگار اسلامی بجای کاخ سنداد نام «عذیب» را بکار برده‌اند .
- ۸ - منظور راه حج است از طریق کوفه به مکه . ابن خردادبه : ۱۲۵ - ۱۲۸ .

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها
	فرسنگ	کیلومتر	
			شاهراه : تیسپون ، استخر ، شارگان ، زرنگ
	۴۲	۷	تیسپون شیب ^۱
	۲۴	۴	شیب زاب بالا ^۲
جبل با زیر نخستین و دوم سفت پیش‌دار .	۳۰	۵	زاب بالا جبل ^۳
	۴۲	۷	جبل نهر شاباش ^۴
با زیر (ص) و (ل) زده	۳۰	۵	شاباش دهانه صلح ^۵
	۴۲	۷	دهانه صلح بت شاپور (واسط) ^۶
	۶۰	۱۰	بت شاپور مردمه
	۷۲	۱۲	مردمه قطر
	۳۶	۶	قطر تیراب
ابله بایش نخستین و دومین سفت و زیر سومین .	۲۴	۴	تیراب ابله ^۷

- ۱ - شیب که شکل عربی شده آن سیب است بمعنی جوی تند بکار میرفته . در کنار این نهر شهرکی به همین نام بوده که در روزگار اسلامی بنام « سیب بنی کوما » شناخته بود .
- ۲ - شهر زاب بالا در روزگار اسلامی به نام (نعمانیه) مشهور شده و تا سده چهارم هجری نهمین گاه بزرگان ایرانی بوده است .
- ۳ - ریشه این نام که گویا نبطی باشد دانسته نشد .
- ۴ - شکل عربی این نام « ساباس » است که بمعنی « نثار » ترجمه گردیده ، واژه شاباش بمعنی نثار ، پول و شیرینی یا گل بر سر عروس و داماد ، هنوز در خوزستان زنده است .
- ۵ - در اینجا نهری به این نام بوده و شهرکی در دهانه آن پدید آمده بود .
- ۶ - واسط شهری بوده که در سال ۸۴ هجری بفرمان حجاج بن یوسف ثقفی در نزدیکی دیهی بنام بت شاپور در اینجا ساخته شده بود .
- ۷ - ابله بندر بزرگ عراق در روزگار ساسانی بوده که در تاخت و تاز تاتاران ویران شده .

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها
	فرسنگ	کیلومتر	
	۵	۳۰	ابله بیان ^۱
	۶	۳۶	بیان باروی مهدی ^۲
	۴	۲۴	باروی مهدی چهارشنبه بازار ^۳
	۶	۳۶	چهارشنبه بازار محول ^۴
	۸	۴۸	محول دولاب
	۲	۱۲	دولاب خوزستان بازار ^۵
بدرستی این نام و شکل گوش آن اطمینانی نیست.	۲	۱۲	خوزستان بازار جویرول
با زبر نخستین و دومین و « زم » نیز آمده .	۴	۲۴	جویرول ازم
آسک هموزن باغک شهری بوده میانه زیدون کنونی	۴	۲۴	ازم آسک
در عربی (قریه الحباری)	۳	۱۸	آسک هویره ده
	۳	۱۸	هویره ده آبدان ^۶
	۴	۲۴	آبدان رامهرمز

- ۱ - بندر بیان در کنار اروندرود شمال خرمشهر کنونی نهاده بوده است .
- ۲ - نام پیشین باروی مهدی (حصن مهدی) دانسته نشد . قدامه نوشته است : درازای این راه از ختکی و درنهر نوبین هشت فرسنگ است : ۱۹۴ .
- ۳ - در خوزستان دوشهر بنام چهارشنبه بازار (سوق الاربعاء) در کنایهای جغرافیایی یاد گردیده : یکی همین است که در بالا گفته شد و شهرکی بوده در جنوب خوزستان . دیگری شهری بزرگ بوده مرکز شهرستان مشرگان که جای آنرا در نزدیک خلف آباد کنونی باید جستجو کرد .
- ۴ - نام اینجا شناخته نشد و شکل عربی آن نیز اطمینانی نیست .
- ۵ - نام تارستان خوزستان را تازیان «سوق الاهواز» ترجمه کرده اند و این نام رفته رفته سبک شده و اهواز گردیده است . خوزستان بازار در روزگار ساسانی دو کوی بزرگ میداشته یکی هرمزد اردشیر در شمال کانال کارشان که جایگاه دیده اندک دولتی بوده . دیگری خوزستان بازار که در جنوب کانال جای شهر کنونی اهواز افتاده بوده و شهر بازاریان بشمار می آمده .
- ۶ - ابن خردادبه واژه را «عبدین» که شکل فارسی آن آبدان است نوشته است .

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها
	فرسنگ	کیلومتر	
	۴	۲۴	رامهرمز دره شور
	۲	۱۲	دره شور جات « زط »
	۳	۱۸	جات خابران « هندگان »
در کتابهای عربی واژه بشکل « مستراح » آمده که بیگمان ترجمه است	۲	۱۲	خابران آسودگاه
	۲	۱۲	آسودگاه دهلیزان
با پیش نخستین	۳	۱۸	دهلیزان کنارستان
با زیر نخستین و دوم زده	۳	۱۸	کنارستان سنبل ^۱
	۵	۳۰	سنبل رام کوات ^۲
	۷	۴۲	رام کوات داسان
	۶	۳۶	داسان بندک
		۳۶	بندک خان حماد
	۹	۵۴	خان حماد امران
	۵	۳۰	امران نوبندگان
	۵	۳۰	نوبندگان گرگان
	۵	۳۰	گرگان خزاره ^۳
	۵	۳۰	خزاره خلار
	۴	۲۴	خلار گوین « جویم »

- ۱ - این نام به گونه سنابل و بازار سنبل نیز آمده .
 ۲ - رام کوات نام شارستان ارگان است که در عربی بشکل « ارجان » بکاررفته . شهرستان ارگان در روزگار ساسانی کوات خوره خوانده میشده است .
 ۳ - خزاره در عربی بمعنی فواره آب بکاررفته از ریشه نام آواز خرخر ، ودانسته نیست این نام از کی پدید آمده .

پادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	فرسنگ	کیلومتر		
	۳۰	۵	شیراز ^۱	گویین
	۷۲	۱۲	استخر	شیراز
	۴۸	۸	دز اسفندیار ^۱	استخر
	۲۴	۴	گویانان	دز اسفندیار
	۳۶	۶	آباد ^۲	گویانان
	۴۲	۷	ده مورد	آباد
	۳۶	۶	چاهک	ده مورد
با زیر نخستین و سومین و عربی شده آن «سرمقان» است .	۵۴	۹	شرمگان	چاهک
	۶۰	۱۰	پشت خم	شرمگان
بیمند با زیر نخستین و سومین	۶۰	۱۰	بیمند	پشت خم
	۲۴	۴	شارگان ^۳	بیمند
	۳۶	۶	کهستان	شارگان
	۴۸	۸	خان کومخ ^۴	کهستان
	۳۶	۶	شاهوی ^۵	کومخ
	۲۴	۴	امسیر	شاهوی

- ۱ - چون زیاده‌بین ابیبه هنگامی که از سوی علی بن ابیطالب (ع) بفارس گماشته شده بود بدان دژ پناه برده است ، از این رو این دژ بنام «قلعه زیاد» معروف شده . المسالك استخری : ۷۶ .
- ۲ - نام آباد در کتابهای جغرافیایی «فرید عبدالرحمن» یاد شده . استخری : ۷۹ .
- ۳ - این واژه نام شارستان کرمان در روزگار ساسانیان است و امروز آنرا بشکل سیرجان میگوئیم . بنظر ما اصل واژه شارگان بوده یعنی حاکم نشین .
- ۴ - قدامه بن جعفر واژه را بشکل «کوغ» نگاشته است : الخراج : ۱۹۶ (چ ، لیدن ۱۸۸۹ م) .
- ۵ - قدامه بن جعفر واژه را بشکل «کاهون» نگاشته است . الخراج : ۱۹۶ .

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکیا و خانها در راهها	
	کیلومتر	فرسنگ		
با زیرنخستین و دوم سفت	۲۶	۶	خواب ^۱	امسیر
غیرا با زیرنخستین .	۲۴	۴	غیرا	خواب
با پیش نخستین و دوم زده	۴۸	۸	کم ^۲	غیرا
	۴۸	۱	کوشک	کم
	۶۰	۱۰	رایین	کوشک
	۴۸	۸	دارکان	رایین
	۷۲	۱۲	بم	دارکان
	۴۸	۸	نرماشیر	بم
	۴۲	۷	بهرگ «فهرج»	نرماشیر
	۴۸	۸	ریگستان	بهرگ
	۵۴	۹	میل خرج	ریگستان
	۴۲	۷	رباط معبد	میل خرج
	۵۴	۹	اسپید	رباط معبد
	۴۸	۸	کراغان ^۳	اسپید
	۴۸		کاروانسرای چاه قاضی	کراغان
	۳۶	۶	راشک	کاروانسرا
	۲۴	۴	گاونیشک	راشک
	۳۰	۵	بردین	گاونیشک
	۲۰	۵	جارون	بردین
	۳۶	۶	زرنگ	جارون

- ۱ - یاقوت خواب را نام روستایی نوشته که دارای دیهائیست . معجم البلدان ج ۲ : ۴۷۲ .
- ۲ - قدامه بن جعفر نام را بشکل «کورم» نگاشته است . الخراج : ۱۹۶ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .
- ۳ - در برخی نسخهها بجای کراغان «تراغان» آمده . ابن خردادبه : ۵۰ .

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها
	فرسنگ	کیلومتر	
			شاهراه استخر ، شارگان ، سند
	۴۲	۷	استخر
	۳۰	۵	خبر
	۴۲	۷	دریاچه اسپنگان
	۲۴	۴	اسپنگان
	۳۶	۶	مورد ده «بودنگان»
	۵۴	۹	چاهك بزرگ
	۴۸	۸	نمك ده
	۱۸	۳	موریانه
	۶۰	۱۰	موریانه
	۱۸	۳	اروان
	۱۲	۲	مرجان ^۱
	۶۶	۱۱	روت
	۴۲	۷	فرمان
	۲۴	۴	شارگان
	۶۰	۱۰	نرماشیر
	۸۴	۱۴	بهرگ
	۶۰	۱۰	تابران
	۶۰	۱۰	ماشورگان
	۶۰	۱۰	ده یحیی
	۶۰	۱۰	هدان
	۶۰	۱۰	مدن

۱ - این نام در کتابهای جغرافیای هندو به چند شکل آمده و به درستی هیچکدام اطمینانی نیست .

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	فرسنگ	کیلومتر		
	۹	۵۴	موساره	مدر
	۹	۵۴	درک مامونه ^۱	موساره
	۱۰	۶۰	تجین	درک مامونه
	۲۰	۱۲۰	دز بلوچ	تجین
	۶	۳۶	نمک کوه	دز بلوچ
	۹	۵۴	نخل	نمک کوه
	۶	۳۶	قلمان	نخل
	۴	۲۴	سرای خلف	قلمان
راه قندابیل از اینجا جدا میشده .	۳	۱۸	پنج پور	سرای خلف
	۲۰	۱۲۰	خیس	پنج پور
	۱۰	۶۰	سرای داران	خیس
	۱۰	۶۰	جیشه	سرای داران
	۱۰	۶۰	قزدار	جیشه
	۴۰	۲۴۰	گور	قزدار
	۴۰	۲۴۰	اسروشان	گور
گذرگاه کسانی بوده است که از خراسان بسند میرفتند	۲۸	۱۶۸	ده سلیمان	اسروشان
نام بهمن آباد در عربی «منصوره» شده است	۸	۴۸	بهمن آباد	ده سلیمان

۱ - یاقوت حموی نام کهن منصوره را «بهمن آباد» نگاشته و دانسته نیست دلیل کسانی که آنرا «برهمن آباد» مینویسند چیست . معجم البلدان ج ۴ : ۶۶۳ (ج ، اروپا افست تهران) .

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	فرسنگ	کیلومتر		
			شاهراه تیسپون ، خراسان ، ورارود	
	۴۲	۷	بغداد	تیسپون
	۲۴	۴	نهروان ^۱	بغداد
بارما ، با زبر سوم سفت	۲۴	۴	دیر بارما	نهروان
	۴۸	۸	دستگرد شاهی ^۲	دیر بارما
	۴۲	۷	جلولا	دستگرد شاهی
	۴۲	۷	خانگان ^۳	جلولا
	۳۶	۶	قصر شیرین	خانگان
	۳۰	۵	پیروزکوات	قصر شیرین
			« حلوان »	حلوان
	۲۴	۴	ماذروستان ^۴	پیروزکوات
	۲۴	۴	مرغ کلاه ^۵	ماذروستان
	۲۴	۴	قصر یزید	مرغ کلاه
	۳۶	۶	زبیدی	قصر یزید
	۱۸	۳	خشکاریش	زبیدی
	۲۴	۴	قصر عمرو	خشکاریش

۱ - نهروان نام شهری بوده در کنار کانال بزرگ نهروان و در روزگار اسلامی آنرا « جسر نهروان » میخواندند .

۲ - نام این شهر در کتبهای روزگار اسلامی بشکل « دسکرة الملك » آمده است .

۳ - نام خانقین شکل عربی شده ای از نام خانگان فارسی است .

۴ - شکل امروزی این نام ماد در بوستان است .

۵ - در عربی « مرغ قلعه » آمده است . قلعه شکل عربی واژه کلاست بمعنی دژ بر بلندی .

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها
	فرسنگ	کیلومتر	
	۳	۱۸	قصر عمرو کرمانشاهان
	۵	۳۰	کرمانشاهان پل مریم
	۴	۲۴	پل مریم سحنه ^۱
	۶	۳۶	سحنه کنگور
	۷	۴۲	کنگور اسدآباد
	۶	۳۶	اسدآباد زعفرانی
	۳	۱۸	زعفرانی همدان
	۵	۳۰	همدان درنوه
	۵	۳۰	درنوه یزدگرد ^۲
واژه دره بشکل «درزه» نیز آمده : قدامه : ۲۰۰	۴	۲۴	یزدگرد دره
طرزه ، با پیش نخستین	۴	۲۴	دره طرزه
	۴	۲۴	طرزه اسواران
	۳	۱۸	اسواران روده و پوسته
	۴	۲۴	روده و پوسته داودآباد
	۳	۱۸	داودآباد سوسنگان
	۴	۲۴	سوسنگان در رود
	۵	۳۰	در رود ساوه
	۸	۴۸	ساوه مشکویه

۱ - ابن خردادبه بجای واژه «سحنه» ، «دکان» : یاد کرده . المسالك : ۱۶ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .

۲ - قدامه این نام را بشکل «بوزنگرد» : یاد کرده است . الخراج : ۲۰۰ (ج ، لیدن افسست تهران) .

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	فرسنگ	کیلومتر		
کستانه با زیر و پیش نخستین هر دو آمده است	۴۸	۸	کستانه ^۱	دشکویه
	۴۲	۷	ری	کستانه
	۲۴	۴	مفضل آباد	ری
	۳۶	۶	افرن دین	مفضل آباد
	۴۸	۸	کهنده ^۲	افرن دین
	۳۶	۶	خوار	کهنده
	۴۲	۷	ده نمک ^۳	خوار
	۴۲	۷	دژ و لاشگرد ^۴	ده نمک
	۲۴	۴	سرخ	دژ و لاشگرد
	۲۴	۴	سمنان	سرخ
	۵۴	۹	آخورین	سمنان
	۲۴	۴	دایه ده	آخورین
	۲۴	۴	کومش ^۵	دایه ده
	۴۲	۷	حداده	کومش
	۲۴	۴	گوزستان	حداده
	۱۸	۳	پدش	گوزستان
۷۲	۱۲	مپمد	پدش ^۶	

- ۱ - شکل عربی واژه « قستانه » است . یاقوت ج ۲ : ۹۴۰ .
- ۲ - در کتاب قدومه واژه بشکن کاسب آمده و استخری درست نوشته . استخری ۱۲۶ .
- ۳ - در کتاب قدومه « دژ نمک » آمده .
- ۴ - در نوشته های عربی این نقطه با (رأس الکاب) نوشته اند .
- ۵ - استخری بجای کومش دامغان نوشته که نام شهرستان کومش است .
- ۶ - پدش دیهی بوده در دو فرسنگی بسطام : معجم البلدان ج ۱ : ۵۲۲ نام پدشخوار گرکه بدکوهستان جنوبی تبرستان گفته میشود با نام پدش همربنده است .

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها
	کیلومتر	فرسنگ	
این ده باید پس از اسلام ساخته شده باشد.	۴۲	۷	میبد هفت در
	۴۲	۷	اسدآباد هفت در
	۳۶	۶	اسدآباد بهمن آباد
	۳۶	۶	بهمن آباد نوك (نوك)
	۳۶	۶	نوك خسروگرد
	۲۴	۴	خسروگرد حسین آباد
	۳۰	۵	حسین آباد سنگردر
	۳۰	۵	سنگردر بیشکند
	۳۰	۵	بیشکند نیشابور
	۲۴	۴	نیشابور بغیس
	۳۶	۶	بغیس سرخ
	۳۰	۵	سرخ درك طوس ^۱
	۳۰	۵	درك طوس نوکان
	۳۶	۶	نوکان گردنه فره وران
	۴۸	۸	گردنه فره وران اوگینه ^۲
	۳۶	۶	اوگینه سرخس
	۱۸	۳	سرخس قصر النجار
	۳۰	۵	قصر النجار اشترمغاك
	۳۶	۶	اشترمغاك تلستانه

۱ - قدامه ترجمه واژه «درک» را آورد و «مقرب طوس» یاد کرده است .
 ۲ - قدامه این نام را بشکل «آبگینه» نگاشته است . الخراج : ۲۰۲ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها
	فرسنگ	کیلومتر	
	۶	۳۶	تلسانه دندانگان
	۵	۳۰	دندانگان نیوگرد ^۱
	۵	۳۰	نیوگرد مرو
	۵	۳۰	مرو کشمیهن ^۲
	۶	۳۶	کشمیهن دیوان
	۲	۱۲	دیوان طهملك
	۴	۲۴	طهملك منصف ^۳
	۸	۴۸	منصف احساء ^۴
	۳	۱۸	احساء نهر عثمان
	۳	۱۸	نهر عثمان عتیر
	۵	۳۰	عتیر آمل ^۵
	۱	۶	آمل کناره آمویه رود
	۱	۶	کناره آمویه رود ده علی
	۶	۳۶	ده علی باروی امجعفر
	۶	۳۶	باروی امجعفر بیکند
	۲	۱۲	بیکند دروازه باروی بخارا
	۱ $\frac{۱}{۴}$	۹	دروازه باروی ده ماستان بخارا
	۵	۳۰	ده ماستان بخارا

- ۱ - از اینجا شاخه‌ای از راه که رو به شهر چاچ «تاشکند» میرفته دنبال شده .
- ۲ - این نام بشکل «کشمدر» نیز آمده . قدامه : ۲۰۲ (ج ، لیدن ۱۸۸۹ م) .
- ۳ - نام فارسی این نقطه دانسته شد و بیشک واژه «منصف» ترجمه از یک نام فارسی است .
- ۴ - واژه احساء جمع «حسو» به شکل عربی است بمعنی ریگهایی که در زیر آن آب باشد .
- ۵ - شهر آمل یا آمویه کنار رود آمویه «جیحون» نهاده بوده است .

پادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	کیلومتر	فرسنگ		
چرخ با زبرنختین ودوم زده در عربی « شرغ » گفته میشود .	۲۸	۴	چرخ	بخارا
	۱۸	۳	طاوسان ^۱	چرخ
	۱۸	۳	کوک	طاوسان
	۲۴	۴	گرمینه	کوک
	۳۰	۵	دبوسی	گرمینه
	۳۰	۵	رابنگان	دبوسی
	۳۶	۶	زرمان	رابنگان
	۳۰	۵	قصر علامه	زرمان
	۱۲	۲	سمرقند	قصر علامه
	۲۴	۴	بارکت	سمرقند
	۲۴	۴	خشوبگان	بارکت
	۳۰	۵	بورنمد ^۲	خشوبگان
	۲۴	۴	زامین	بورنمد
	۳۶	۶	خاوص	زامین
	۳۰	۵	رود چاچ	خاوص
	۲۴	۴	بناکت	رود چاچ
	۲۴	۴	گنگکت	بناکت
۲۴	۴	ستورکت	گنگکت	
۱۸	۳	بنونکت	ستورکت	
۱۲	۲	چاچ	بنونکت	

۱ - نام طاوسان در کتابهای عربی بشکل طواویس نگاشته شده است .

۲ - واژه در عربی بشکل «فورنمد» آمده است .

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها
	فرسنگ	کیلومتر	
	۲	۱۲	چاچ لشکرگاه ^۱
	۵	۳۰	لشکرگاه غرگرد
	۵	۳۰	غرگرد اسپیکاب
	۴	۲۴	اسپیکاب شاراب
	۴	۲۴	شاراب بدوخکت
	۵	۳۰	بدوخکت تمناج
	۴	۲۴	تمناج بارجاج
	۶	۳۶	بارجاج شاوغر
	۳	۱۸	شاوغر برکواب ^۲
	۳	۱۸	برکواب جویکت
	۲	۱۲	جویکت طراز
	۳	۱۸	طراز نوشجان پائین
	۳	۱۸	نوشجان پائین کمحری باس ^۳
	۴	۲۴	کمحری باس کولجوب
	۴	۲۴	کولجوب کولان
	۴	۲۴	کولان برکی غنا
	۴	۲۴	برکی غنا اسپره ^۴
	۴	۲۴	اسپره نورکت
	۴	۲۴	نورکت خرنکوان

- ۱ - این لشکرگاه در درون باروی چاچ نهاده بوده . قدامه : ۲۰۵ .
- ۲ - در این جا هزار چشمه بوده که آب آنها در رودی که میانۀ کوه بود روان میشده از این رو آنرا برکوه آب میخواندند . قدامه : ۲۰۵ .
- ۳ - اینجا مرز کشور ترکان خرنج است که میانۀ تراز و کولان و در شمال تا مرز کیماک نشیمن میداشتند . قدامه : ۲۰۵ .
- ۴ - این واژه به شکل « اسرد » هم آمده . قدامه : ۲۰۶ .

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	فرسنگ	کیلومتر		
بدرستی شکل این نام اطمینانی نیست . سویاب نام دو دیه بوده یکی کبال دیگری «سافور کبال» قدامه : ۲۰۶	۲۴	۴	خرنکوان چول	
	۴۲	۷	چول شارغ	
	۲۴	۴	شارغ دز خاقان	
	۱۲	۲	دز خاقان کرمموا	
	۱۲	۲	کرمموا نواکت	
	۱۲	۲	نواکت پنجرکت	
	۱۲	۲	پنجرکت سویاب	
	شاخه دیگر شاهراه ورارود از راه فرغانه			
	در عربی بشکل ساباط آمده	۱۲	۲	زامین بلاش آباد
	شکل فارسی نام بسا کلوخ انداز باشد .	۱۸	۳	بلاش آباد گرکت
۱۸		۳	گرکت غلوك انداز	
	۲۴	۴	غلوك انداز خجند	
	۳۰	۵	خجند جامگر	
	۲۴	۴	جامگر خاجستان	
	۳۶	۶	خاجستان ترمگان	
	۱۸	۳	ترمگان یاب	

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	فرسنگ	کیلومتر		
اخیس کت با پیش نخستین و دوم زده شارستان فرغانه است . با پیش نخستین .	۲۴	۴	اخیس کت	یاب
	۶۰	۱۰	قبا	اخیس کت
	۴۲	۷	اوش	قبا
	۴۲	۷	یوز کند	اوش
<u>شاهراه تیسپون بدر بند آهنین در قفقاز</u>				
شاهراه از تیسپون تا کنگور در شاهراه خراسان دیده شود . در روز گارسانیان اردبیل مرکز آذربادگان بوده	۳۰	۵	دینور	کنگور
	۴۳۲	۷۲	زنگان	دینور
	۱۶۲	۲۷	مراغه	زنگان
	۳۰	۵	میانگ	مراغه
	۱۶۲	۲۷	اردبیل	میانگ
	۱۶۲	۲۷	ورثان	اردبیل
	۱۲۰	۲۰	بردگه	ورثان
	۱۵۰	۲۵	تفلیس	بردگه
	۲۲۲	۳۷	دربند آهنین	بردگه
	۱۰۸	۱۸	دبیل	بردگه

۱ - دبیل بشکل دوین نیز آمده شارستان ارمنستان بوده نزدیک ایروان کنونی .

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	کیلومتر	فرسنگ		
			<u>شاهراه تیسپون به دارا</u>	
	۴۲	۷	بغداد	تیسپون
با زبرنخستین و دومین	۲۴	۴	بردان ^۱	بغداد
با پیش نخستین و دوم زده	۳۰	۵	اکبره	بردان
و سوم و چهارم زبردان				
	۱۸	۳	باحمیشا	اکبره
	۴۲	۷	کادسی	باحمیشا
	۱۸	۳	سامره	کادسی
	۱۲	۲	کرخ پیروز	سامره
	۴۲	۷	جللتا	کرخ پیروز
	۳۰	۵	سودگانی	جللتا
با زبر سوم سفت	۳۰	۵	بارما	سودگانی
	۳۰	۵	سن	بارما
نام این شهر را به حدیثه	۷۲	۱۲	نوکرد	سن
ترجمه کرده بودند				
	۴۲	۷	طهمان	نوکرد
این شهر در روزگار اسلامی	۴۲	۷	بوداردشیر	طهمان
موصل نامیده شده				
نام شهر آباد در عربی به	۴۲	۷	شهرآباد	بوداردشیر
«بلد» ترجمه شده است				
	۳۶	۶	باغیثانا	شهرآباد
	۳۶	۶	برقعید	باغیثانا
	۳۶	۶	آذر مه	برقعید

یادداشت	راه		نام شهرها و شرکها و خانها در راهها
	کیلومتر	فرسنگ	
	۳۰	۵	آذرمه تل فراشه
	۲۴	۴	تل فراشه نصیبین
	۳۰	۵	نصیبین دارا
<u>شاهراه تیسپون به شام از کناره فرات</u>			
	۴۲	۷	تیسپون بغداد
با زیر نخستین و زیر سوم	۲۴	۴	بغداد سیلحین
	۴۲	۷	سیلحین پیروزشاپور (انبار)
با زیر نخستین	۴۲	۷	پیروزشاپور رت
با زیر نخستین	۷۲	۱۲	رت هیت
	۴۲	۷	هیت ناووسه
	۴۲	۷	ناووسه آلوسه
بشکل تصغیر گفته شود.	۳۶	۶	آلوسه فحیمیه
	۷۲	۱۲	فحیمیه نهیه
	۳۶	۶	نهیه دورق
	۳۶	۶	دورق فرزه

یادداشت : گذشته از شاهراههای اصلی که یاد شد ، در همه استانها راههای دزونی

بوده که شهرها و شهرکها را به شاهراههای اصلی پیوسته میکرده . از آنهاست :

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها درراهها
	فرسنگ	کیلومتر	
			<u>خوزستان بازار به اسپهان</u>
	۴۸	۸	خوزستان بازار لشکر
	۴۲	۷	لشکر میانگ
	۱۸	۳	میانگ ایدگ
این نام بشکل «برمایل» نیز آمده	۴۲	۴	ایدگ سلی دشت
رستاگرد دژی بوده برفراز گردنه ای .	۲۴	۷	سلی دشت رستاگرد
	۳۰	۵	رستاگرد شلیل
	۵۴	۹	شلیل خورستان
	۲۴	۴	خورستان اردیبهشت آباد
این نام بشکل گریوه رخ نیز آمده گریوه بمعنی سنگستان شکاف داراست	۴۲	۷	اردیبهشت آباد گریوگان
	۴۲	۷	گریوگان بابکان
خان همان است که خان لنجان نیز گفته میشود.	۴۲	۷	بابکان خان
	۴۲	۷	خان اسپهان

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها درراهها	
	کیلومتر	فرسنگ		
			<u>راه رام کوات ، بیان</u>	
	۷۲	۱۲	آسک	رام کوات
	۴۲	۷	زیدان	آسک
	۴۲	۷	دورگ	زیدان
	۴۲	۷	خان مردویه	دورگ
باسیان را امروز بوزیه گویند .	۴۲	۷	باسیان	خان مردویه
	۸۴	۱۴	باروی مهدی	باسیان
بیان شهری بوده درشمال	۴۲	۷	بیان	باروی مهدی
خرمشهر کنونی کنار				
اروند رود .				
			<u>راه رام کوات ، طیب</u>	
	۴۲	۷	بازار سنبل	رات کوات
	۸۴	۱۴	رام هرمزد	بازار سنبل
	۱۲۶	۲۱	لشکر	رام هرمزد
	۴۲	۷	شوشتر	لشکر
نام عامیانه این شهر گندهی	۴۲	۷	شاپورگرد	شوشتر
شاپور بوده که در عربی				
جندی ساپور شده است.				
	۴۲	۷	شوش	شاپورگرد
با پیش نخستین و سومین	۴۲	۷	قرقوب	شوش
	۴۲	۷	طیب	قرقوب

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	فرسنگ	کیلومتر		
			<u>شاهراه استخر - گناوه</u>	
	۱۲	۷۲	استخر	شیراز
	۶	۳۶	شیراز	خان اسد
	۴	۲۴	خان اسد	دشت ارژن
	۴	۲۴	دشت ارژن	تیره
	۶	۳۶	تیره	کازرون
	۴	۲۴	کازرون	دزبز
	۴	۲۴	دزبز	سرگردنه
توز در عربی بشکل توج گفته میشود .	۴	۲۴	سرگردنه	توز
گناوه در عربی بشکل جنابه گفته میشود .	۱۲	۷۲	توز	گناوه
			<u>شاهراه استخر شیلو (سیراف)</u>	
	۱۲	۷۲	استخر	شیراز
	۵	۳۰	شیراز	کفره
اینده به اندازه تیرپرتابی از کواری دور بوده .	۵	۳۰	کفره	بخر
استخری : ۷۹	۴	۲۴	بخر	بنگان
گورکه شکل عربی آن جور است نام کهن فیروزآباد بوده .	۶	۳۶	بنگان	گور

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	فرسنگ	کیلومتر		
			گور	دشت شوراب
	۳۶	۶	خان آزادمرد	دشت شوراب
	۳۶	۶	کیرند	خان آزادمرد
	۳۶	۶	می	کیرند
	۳۶	۶	خان گردنه پادگان	می
	۲۴	۴	خان برکانه	خان پادگان
	۴۲	۷	بندر شیلانو	خان برکانه
			<u>شاهراه استخر ، یزد</u>	
	۲۴	۴	پیر	استخر
	۴۸	۸	کهمند	پیر
	۴۸	۸	ده بید	کهمند
شکل عربی نام ابرقوه است			ابر کوه	ده بید
	۷۸	۱۳	ده اسد	ابر کوه
	۳۶	۶	گوزده	ده اسد
	۳۶	۶	مغ ده	گوزده
با زبرنخستین و دوم سفت			کنه	مغ ده
نام شارستان یزد است.				
دشتی است که درختان انجیر			آبخیزه	کنه
فراوان در آن بوده است.				

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	کیلومتر	فرسنگ		
			<u>شاهراه شیراز ، اسپهان</u>	
	۴۲	۷	هزار	شیراز
	۳۶	۶	مایین	هزار
در کنسا باجگاهی بوده .	۳۶	۶	کنسا	مایین
استخری : ۸۰				
با پیش نخستین بمعنی	۲۴	۴	کنار	کنسا
درخت سدر .				
	۴۲	۷	قصر اعین	کنار
	۴۲	۷	استخران	قصر اعین
	۴۲	۷	خان اویس	استخران
	۴۲	۷	گوژ	خان اویس
	۴۸	۸	کره	گوژ
	۴۲	۷	خان لنجان	کره
	۴۲	۷	اسپهان	خان لنجان
			<u>شاهراه شیراز به گرمسیرهای کرمان</u>	
این خان در روستای	۴۲	۷	خان میم	شیراز
گهرگان نهاده بوده است				
	۴۲	۷	خورستان	خان میم
	۲۴	۴	رباط	خورستان

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها
	فرسنگ	کیلومتر	
با پیش نخستین و دوم زده	۴	۲۴	کرم
	۵	۳۰	پسا
	۴	۲۴	دمستان
	۶	۳۶	پشتگان
	۴	۲۴	دارکان
	۴	۲۴	مزیرگان
	۴	۲۴	سنان
	۱	۶	دارابگرد
	۵	۳۰	زم مهدی
	۵	۳۰	روستاگ روستاگ
	۸	۴۸	روستاگ روستاگ پرگ
	۱۴	۸۴	تارم
با پیش نخستین			
<u>شاهراه زمهای کردان پارس</u>			
زم بازنگان یا حسن پورگیلویه بشیراز			
۱۴ فرسنگ			
زم سوران یا حسین پورصالح بشیراز			
۷ فرسنگ			
زم کوریان یا حسین پورشهربراز بشیراز			
۵۰ فرسنگ			
زم اردام پورجوانویه بشیراز ۲۶ فرسنگ			
در نام و مسافت این زمها از نوشته ابن خردادبه پیروی کرده ایم : المسالک : ۴۷ (چ) ، لیدن ۱۸۸۹ م .			

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها
	فرسنگ	کیلومتر	
			راه از بهرک به جیرفت
	۲۴	۴	مرجان بیمند
	۲۴	۴	بیمند شارگان
	۳۶	۶	شارگان آسیابها
	۲۴	۴	آسیابها استور
	۴۸	۸	استور خان سالم
	۴۸	۸	خان سالم فاخته
	۷۲	۱۲	فاخته دره کهندژ
	۲۴	۴	دره کهندژ اسپیدنه
	۲۴	۴	اسپیدنه کان سیم
	۲۴	۴	کان سیم رباط
	۲۴	۴	رباط جیرفت
	۱۲۰	۲۰	جیرفت بم
	۱۲۰	۲۰	بم نهر سلیمان
اینجا مرز مکران است و از آن بهمن آباد میرفتند	۳۰۰	۵۰	نهر سلیمان دهگان

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	کیلومتر	فرسنگ		
			<u>شاهراه یزد ، نیشابور</u>	
	۷۸	۱۳	خزانه	آبخیزه
	۷۲	۱۲	ساغند	خزانه
	۴۸	۸	خان محمدپور یزداد	ساغند
	۳۶	۶	خان اشتران	خان پور یزداد
ریشه و شکل این نام روشن نیست .	۴۲	۷	حبائك (?)	خان اشتران
	۲۴	۴	جوآران	حبائك
	۲۴	۴	آتشگهان	جوآران
	۴۲	۷	تيسان	آتشگهان
	۲۴	۴	ديه محمد خردزاد	تيسان
	۲۴	۴	سرخذ	ديه خردزاد
	۷۲	۱۲	افريدون	سرخذ
در برخی نسخه ها نام بشکل زنجیر آمده	۷۲	۱۲	زنگی	افريدون
این واژه بشکل طرشیز و طرشاش نیز آمده . یا قوت ج ۳ : ۵۲۸	۲۴	۴	طرثوث	زنگی
	۴۸	۸	خاكسار	طرثوث
	۲۴	۴	روستای كهستان	خاكسار
	۳۶	۶	هوار	روستای كهستان

پادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	کیلومتر	فرسنگ		
شکل و ریشه این نام ناشناخته است .	۳۶	۶	اقبرسه	هوار
	۳۶	۶	نیشابور	اقبرسه
<u>شاهراه اسپهان ، ری</u>				
این نام بشکل «ابرون» و «بروز» نیز آمده نام عربی اینده متطعداست یاقوت ج ۴ : ۶۰۶ پارچ بشکل «قارص» نیز آمده است .	۱۸	۳	برخوار	جهودانك
	۴۲	۷	خان دز	برخوار
	۳۰	۵	انبارز	خان دز
	۳۶	۶	اسپاهه	انبارز
	۲۴	۴	ذمار	اسپاهه
	۳۰	۵	باد	ذمار
	۳۰	۵	ابروز	باد
	۵۴	۹	خاسگان	ابروز
	۳۰	۵	اقجوی	خاسگان
	۵۴	۹	پارچ	اقجوی
	۳۶	۶	کمندان (قم)	پارچ
	۲۲	۷	دیرگچین	کمندان
	۴۲	۷	دزه	دیرگچین
	۴۲	۷	ری	دزه

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	فرسنگ	کیلومتر		
			<u>راه کرمانشاه ، همدان</u>	
	۴۲	۷	دکان	کرمانشاه
	۵۴	۹	کنگور	دکان
	۳۰	۵	کجراس	کنگور
	۲۴	۴	نهایند	کجراس
	۳۶	۶	راه گاه	نهایند
این نام بشکل «ویمک» نیز آمده و بایمندی هم ریشه است	۳۰	۵	ویمن	راه گاه
	۴۲	۷	همدان	ویمن
			<u>راه نهایند ، اسپهان</u>	
	۳۰	۶	راه گاه	نهایند
	۴۸	۸	گوراب	راه گاه
کره همان است که در روزگار اسلامی ، کرج ابی دلف : خوانده میشده میانه بر و جرد و اسپهان افتاده	۳۰	۵	کره	گوراب
	۴۲	۷	خرما باز	کره
	۴۲	۷	آبگینه	خرما باز
	۳۶	۶	گل پادگان	آبگینه
	۴۸	۸	کنوران	گل پادگان

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	کیلومتر	فرسنگ		
این نام بشکل «مرغورهم» نیز آمده	۴۲	۷	مرغ وزهر	کنوران
	۲۴	۴	ماربین	مرغ وزهر
	۷۲	۱۲	ازمیران	ماربین
	۱۸	۳	اسپهان	ازمیران
<u>راه همدان ، خوزستان</u>				
لور را امروز اندیشك مینامند . اندامش نام پل دزفول بوده که در روزگار ساسانی دزی در آنجا برپا بوده	۴۲	۷	رودراور	همدان
	۴۲	۷	نهاوند	رودراور
	۶۰	۱۰	لاشتر	نهاوند
	۷۲	۱۲	شاپورخاست	لاشتر
	۱۸۰	۳۰	لور	شاپورخاست
	۱۲	۲	پل اندامش	لور
	۱۲	۲	شاپورگرد	پل اندامش

پادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	فرسنگ	کیلومتر		
			<u>راه شارگان ، رودان</u>	
	۲۴	۴	بیمند	شارگان
	۱۲	۲	گردگان	بیمند
	۴۸	۸	اناس	گردگان
	۴۲	۷	رودان	اناس
			<u>راه شارگان ، خبیص</u>	
	۹۶	۱۶	فروزین	شارگان
	۴۸	۸	ماهان	فروزین
	۱۴۴	۲۴	خبیص	ماهان
			<u>تبرستان - گرگان</u>	
	۱۲	۲	میله	آمل
این رسته و مقدسی نام را « ترنجی » نوشته اند .	۱۸	۳	برجی	میله
	۴۸	۸	ساری	برجی
	۴۸	۸	مارست	ساری
	۴۸	۸	آبادان	مارست
	۴۸	۸	طمیشه	آبادان
نام استارآباد را فرهنگستان بغلط گرگان نهاده است	۴۸	۸	استارآباد	طمیشه

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	فرسنگ	کیلومتر		
	۴۸	۸	کاروان سرا	استار آباد
	۴۸	۸	آمل	کاروان سرا
	۴۸	۸	ناتل	آمل
	۴۲	۷	چالوس	ناتل
	۴۸	۸	کلار	چالوس
	۴۸	۸	دیلمان	کلار
			<u>راه گرگان ، خراسان</u>	
	۴۸	۸	دینار رازی	گرگان
	۴۸	۸	املوتلو	دینار رازی
	۴۸	۸	اجغ	املوتلو
	۴۸	۸	سپید اسب	اجغ
	۴۸	۸	اسفرائین	سپید اسب
			<u>راه زرننگ ، هرات</u>	
	۱۸	۳	کرکویه	زرننگ
	۲۴	۴	بیشتر	کرکویه
این نام را بشکل جوین نیز تلفظ کرده اند	۳۳۶	۵۶	گویان	بیشتر
یاقوت واژه را «پشت» نوشته است .	۳۳۶	۵۶	پشت	گویان
معجم البلدان ج ۱ : ۶۳۰				

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	فرسنگ	کیلومتر		
	۳۳۶	۵۶	کنگر	پشت
	۴۸	۸	سرشك	کنگر
	۳۳۶	۵۶	پل	سرشك
	۴۸	۸	فره	پل فرارود
	۴۸	۸	دره	فره
	۴۸	۸	کپستان	دره
پایان مرز سگستان بوده	۴۸	۸	خاستان	کپستان
خاستان از شهرستان اسفراز	۴۸	۸	قنات	خاستان
بشمار می آمده				
	۴۸	۸	سیاه کوه	قنات سری
	۴۸	۸	جامان	سیاه کوه
	۴۸	۸	هرات	جامان
			<u>راه زرنگ ، پشت</u>	
	۴۸	۸	زانبوك	زرنگ
	۴۸	۸	سراوزن	زانبوك
ریشه و بن این نام دانسته	۴۸	۸	حروری	سراوزن
نیست .				
	۴۸	۸	نیشك رود	حروری

یادداشت	راه		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
	فرسنگ	کیلومتر		
			<u>شاهراه استخر ، کرمان</u>	
	۴۸	۸	زندگان	استخر
	۲۴	۴	شیراز	زندگان
	۴۲	۷	رادیان	شیراز
	۱۲	۲	خرمه	رادیان
	۲۴	۴	برانگان	خرمه
	۳۶	۶	کند	برانگان
	۳۶	۶	هیره	کند
	۳۰	۵	چاه کوتل	هیره
	۴۸	۸	مشکانان	چاه کوتل
	۴۸	۸	چاهک	مشکانان
	۴۲	۷	سروشک	چاهک
	۴۲	۷	شهر بابک	سروشک
	۴۸	۸	قصر نعمان	شهر بابک
	۲۴	۴	آبان ده	قصر نعمان
نام مرغان بشکل برجان هم آمده است .	۲۴	۴	مرغان	آبان ده
	۲۴	۴	بیمند	مرغان
	۳۶	۶	کهستان	بیمند
در برخی نسخه ها کوغ و در برخی رباط کوغ آمده	۳۶	۶	کراته	کهستان
نام این روستاگ در برخی نسخه ها بشکل دست تاب آمده	۳۶	۶	رستاگ	کراته

یادداشت	راه فرسنگ کیلومتر		نام شهرها و شهرکها و خانها در راهها	
<p>نام گنجک بشکل کنزک و جنزک یاد شده وهمان است که جایگاه آتشکده آذرگشنسب بوده .</p> <p>با پیش نخستین و دوم زده این راه هم از خشکی وهم از دریاچه چیچست یا کبودان میگذشته است</p>	۳۶	۶	راه افرا رود ، سلماس	
	۳۰	۵	موسی آباد	گنجک
	۲۴	۴	برزه	موسی آباد
	۴۸	۸	جابران	برزه
	۲۴	۴	تبریز	جابران
	۸۴	۱۴	ارمیه	تبریز
	۳۶	۶	سلماس	ارمیه

در پایان این جدول باید بیافزاییم: جزیره‌نمای عربستان در روزگار هخامنشی و اشکانی و ساسانی در حاکمیت شاهنشاهی ایران بوده است. برخی از آن سرزمین مانند مزون (عمان) و هجر (هجر) یکر است از سوی فرمانروایان ایرانی راه برده میشد و برخی با دست کلاتران و ریش سفیدان عشیره‌ها بر بنیاد سنتهای تیره‌ای زیر نظر استانداران بادی‌العرب راه برده میشده. اینکه گفته‌ایم آنچه درباره راههای عربستان در کتابهای جغرافیائی نخستین روزگار اسلامی آمده است، از سرچشمه آگاهیهای نگاشته شده در دفترهای دیوانهای دولتی برداشته گردیده، سخن بی‌دلیلی نیست.

بویژه که میدانیم کاروانهای عرب در سفرهای زمستانی خود تا نزدیک شهر هیره که در خوریران رود فرات نزدیک تیسفون نهاده بوده است، می‌آمده‌اند و نیز از شاخه جنوبی‌تر این راه در بیابان تا جایی که «مرید» بمعنی فرودگاه شتران نزدیک شهر «بهشت‌آباد اردشیر» یا بصره روزگار اسلامی بوده، پیش می‌آمده‌اند.

این دو راه کاروان‌رو که ایران‌شهر را به حجاز و یشرب می‌پیوسته در روزگار اسلامی شناخته‌تر شده است. زیرا راه گذشتن حاجیان به مکه بود، از این رو این دو راه به «طریق حاج» مشهور گردیده. یک شاخه از این راه در روزگار اسلامی از کوفه جدا میشده و دیگری از بصره و هردو شاخه در شهرک «نعلمبه» بیکدیگر می‌پیوسته‌اند.

و نیز راه مکه به یمن و یمن از راه کناره دریای فارس به عدن و از آنجا به مزون و از آنجا به هجر و خط و داران و از آنجا به ابله که در جنوب خاوری بصره نهاده بوده است شناخته بود. ولی از یاد کردن این راهها فرودگاه به فرودگاه چشم پوشیدیم و به همین سخن کوتاه بس کرده‌ایم.

همچنین راهی که سرزمین عراق را به شام و فلسطین و اردن و سرانجام به مصر و شمال آفریقا می‌پیوسته و نیز راههایی که مرزهای ایران را از راه آسیای کوچک به روم می‌پیوسته و نیز راهی که آذربادگان را به ارمنستان پیوسته میکرده، در دفترهای دولتی نگاشته بوده است و پیوستگی ایران به سرزمینهای روم خواه در زمان جنگ و خواه در زمان آشنی از این راهها انجام می‌گرفته است.

راههای دریائی:

نام دریای سفید و در دنباله آن دریای پونت که امروز آنرا دریای سیاه مینامند و نیز خلیج فارس و هفت دریائی که از ایران تا چین‌ستان کشیده بوده در کتابهای سده‌های میانه آمده است. دریای خاوری که در آن کتابها گاهی به همین نام از آن هفت دریا نام برده‌اند، مشهورترین دریائی بوده است که آدمیان تا آن روز شناخته و تا پیش از دسترس به قطب‌نما، در کناره‌های آن بدریانوردی می‌پرداخته‌اند.

ایرانیان در روزگار هخامنشیان در دریای مغرب کشتی‌رانی میداشته‌اند چنانکه در کتاب منسوب به هرودت آگاهی‌هایی در این باره آمده است و کسانی که خواهان آگاهی‌های بیشتری در این زمینه‌اند میتوانند بتاریخ ایران باستان نوشته پیرنیا بنگرند.

برابر کتابهای جغرافیائی روزگار اسلامی که چنانکه گفته‌ایم ، مایه آنها ازدفترهای فارسی روزگار ساسانی برداشته شده است . دریای خاوری تا آنجا زیرچیرگی دریانوردان ایران بوده است که بیشترین پهنه شناخته آنها « دریای پارس » میخوانده‌اند .
 ابراهیم پور محمد استخری که کتاب جغرافیای خود را در سال ۳۴۰ هجری نوشته است یعنی روزگاری که حکومت خلیفگان عباسی هنوز برنیفتاده بوده و عرب مآبی رواج بسیار می‌داشته ، درباره نام این دریا چنین گفته است :

« مردم از آن رو نام این دریا را دریای پارس نهاده‌اند و آنرا به پارسیان نسبت داده‌اند که پادشاهان ایران از باستان زمان بر آن فرمانروا بوده‌اند و ایرانیان بیش از هر مات دیگری در آن کشتی‌رانی میکنند»^۱ .

آنچه گفته‌های این جغرافی‌نویس را استوار میسازد سخنان محمد پور احمد مقدسی شامی است زیرگزارش آیه « مرج البحرین یلتهیان » . مقدسی که کتاب جغرافیای خود را در سال ۳۷۵ هجری نوشته است ، درباره این دریا چنین میگوید :

« اعراب به کشور ایران سفر میکردند . مگر ندیدی عمر پورخطاب « رض » میگفت من دادگری را از خسرو آموخته‌ام . آنگاه از رفتار خسرو و بیمناکگی او یاد میکرد . دیگر آنکه هر کس به هگر و آبادان سفر کند ناچار باید از دریای پارس و کرمان و تیزمکران بگذرد . مگر نمی‌بینی بسیاری از مردم این دریا را تا نزدیک یمن دریای پارس میخوانند و انگهی بیشتر سازندگان کشتی‌ها و ناوخدایان و ناویان ایرانی‌اند . این دریا از آبادان تا عمان کم‌پهناست و مسافر در آن هیچگاه جهتی را که رو به سوی آن دارد گم نمی‌کند»^۲ .

استخری که خود از مردم پارس بوده و بارها با دریانوردان پارسی هم سخن شده و ویژگیهای دریا را از ایشان پرسیده است ، دریای پارس را به این گونه می‌ستاید :

« دریای پارس : ما دریای پارس را پس از عربستان یاد میکنیم . زیرا این دریا بیشترین عربستان را دربر گرفته است . آنگاه کلیاتی از آنچه ویژه این دریاست خواهیم سرود اینک از قلم که در کنار دریای پارس نهاده است درخاور آغاز میکنیم که به ابله پیوسته است» .

« دریای پارس چنان که پیش از این گفته و روشن کرده‌ایم بر مرزهای عربستان می‌رود تا آبادان آنگاه دجله را می‌پیماید و بکناره مهر و بان میرسد و پس از آن بکناره گناوه . پس دریای پارس بر کناره استان پارس گذرد تا به رسد به شیلاو . پس از کناره هرمزد که فرزه کرمان است گذرد تا برسد به دیبل و بکناره تبت و بکناره چینستان پایان پذیرد»^۳ .

۱ - المسالك : ۱۷ (ج ، قاهره ۱۹۶۱ م) .

۲ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم : ۱۸ (ج ، اروپا ۱۹۰۶ م) .

۳ - المسالك استخری : ۳۲ (ج ، قاهره) .

از زمانهای بسیار باستانی در خلیج فارس که بزرگترین راه بازرگانی جهان و مرز میانۀ بازرگانی آسیا و اروپا بوده دوراه دریائی شناخته بوده که نام لنگرگاههای آنها در کتابهای جغرافیائی سده‌های میانه بازمانده . یکی راه کناره شمالی خلیج فارس و دیگری راه روبروی کناره جنوبی آن . فهرست لنگرگاههای هر دو راه را از کتاب جغرافیای عمیدالله یور خردادبه با افزودن برخی روشنگری‌های بایسته در زیر می‌آوریم :

۱ - گذرگاه دجله يك چشمه

از ابله که بندر بزرگ عراق در کنار دجله يك چشمه «دجلة العورا» ست تا آبادان دوازده فرسنگ برابر هفتاد و دو کیلومتر و این مسافت را در بستر دجله يك چشمه می‌پیموندند . از آبادان تا خشابها دوفرسنگ برابر دوازده کیلومتر است . خشابها فانوسهای دریائی بر فراز منجیتهائی بوده‌است که ایرانیان برای رهنمائی کشتی‌ها در بستر رود دجله نشانیده بودند. زمان ساختن و نشانیدن این فانوسهای دریائی هنوز خیلی دقیق بدست نیامده‌است ولی بیگمان اینها کهنترین فانوسهای رهنمائی جهان است که یاد آنها در تاریخها مانده و برای آسان ساختن کشتی‌رانی در يك راه دریائی نشانیده شده‌است .

ناصر خسرو قبادیانی مروزی که در نیمه نخستین سده پنجم هجری از پهلوی این فانوسها گذشته است بهتر از هر کس دیگر آنها را به ما می‌شناساند . ولی بهتر است پیش از آوردن سخن این نویسنده و فیلسوف بنام ایرانی بگویم :

آبهای دجله در نزدیک شهر ابله در شاخه‌ای از دریا که نام آن شاخه در کتابها دجله يك چشمه ، (دجلة العورا) یاد گردیده تنها از يك راه بدریا می‌ریخت . زیرا آب همه جویها و شاخه‌های دجله پیش از آنکه به آنجا برسد در چندین جوی روان بوده و در اینجا یکی میشده‌است . همین خور از دریای پارس است که امروز بشکل «شط العرب» درآمد . پهنای آبهای دجله در بستر این خور بسیار گسترده بود است بویژه هنگام برخاستن مد در دریا که آنها به پهنای دوازده کیلومتر بیشتر فراخنای زمینهای پیرامون آنها دربر میگرفت . در آن زمان هنوز کشتی‌های لازوبی برای گود کردن بستر رودها اختراع نشده بوده تا بتوانند گل و لای را از دهانۀ رودها بروبند و راه بستر رود را برای تند ریختن آبهای شیرین در دریا ، بیشتر باز کنند .

از این رو هر گاه يك کشتی نادانسته بجاهای کم ژرفای این خور می‌افتاد ممکن بود در گل فرو نشیند و به پهلوی درافتد و شکسته گردد. خطر کم کردن راه بویژه هنگام برخاستن مد ، هر چه بیشتر بود و بسا میشد آنجا که در هنگام مد دریا يك کشتی راه می‌پیمود ، همانجا هنگام جزر مردابی شود که کشتی در آن به گل برخورد کند .

پس از این توضیح کوتاه داستان را از زبان ناصر خسرو بشنویم . او چنین گفته است :

«فی الجملة منتصف شهر شوال سنه ثلاث و اربعین و اربعماید از بصره بیرون

آمدیم و در زورق نشستیم . از نهر ابله تا چهار فرسنگ که می آمدیم از هر دو طرف نهر باغ و بوستان و کوشک و منظر بود که هیچ بریده نشد . و شاخه ها از این نهر به هر جانب باز میشد که هر يك مقدار رودی بود . چون به شاطیء عثمان رسیدیم فرود آمدیم بر در شهر ابله و آنجا مقام کردیم . هفدهم در کشتی بزرگ که آنرا بومی می گفتند نشستیم و خلق از جوانب که آن کشتی را می دیدند دعا میکردند : « با بومی سلک الله تعالی » و به آبادان « عبادان » رسیدیم و مردم از کشتی بیرون شدند . آبادان بر کنار دریا نهاده است چون جزیره ای که شط آنجا دوشاخ شده است . چنانکه از هیچ جانب به آبادان نتوان شد الا به آب گذر کنند . و جانب جنوبی آبادان خور دریای محیط است که چون مد باشد تا دیوار آبادان آب بگیرد و چون جزر شود کمتر از دو فرسنگ دور شود . گروهی از آبادان حصیر خریدند و گروهی چیزهای خوردنی خریدند .

« دیگر روز صبحگاه کشتی در دریا رانند و بر جانب شمال روان شدیم و تا ده فرسنگ شدند هنوز آب دریا می خوردند و خوش بود و آن آب شط بود که چون زبانه ای در میان دریا میرفت . و چون آفتاب بر آمد چیزی چون گنجشک در میان دریا پدید آمد . چندانکه از دیگر کشتی بزرگتر می نمود و چون به مقابل او رسیدیم ، چنانکه بردست چپ به يك فرسنگ بماند ، باد مخالف شد و لنگر کشتی فرو گذاشتند و بادبان فرو گرفتند . پرسیدم آن چه چیز است گفتند « خشاب » .

« صفت او : چهار چوب است عظیم از ساج ، چون هیئت منجنیق نهاده اند مربع ، که قاعده آن فراخ باشد و سر آن تنگ ، و باندی آن از روی آب چهل گز باشد و بر سر آن سفالها و سنگها نهاده بعد آنرا با چوب به هم بسته و بر مثال ستفی کرده و بر سر آن چهار طاقی ساخته که دیدبان بر آنجا شود » .

« و این خشاب را بعضی میگویند که بازرگانی بزرگ ساخته است و بعضی گفتند که پادشاهی ساخته است و غرض از آن دو چیز بوده است : یکی آنکه در آن حدود که آنست خاکی گردنده است و دریا تنگ . چنانکه اگر کشتی بزرگ به آنجا رسد بر زمین نشیند و کس نتواند خلاص کردن . دوم آنکه جهت عالم بدانند و اگر دزدی باشد ببینند و احتیاط کنند و شب آنجا چراغ سوزند در آب بگیرند . چنانکه باد بر آن نتواند زد و مردم از دور ببینند و احتیاط کنند و کشتی از آنجا بگردانند » .

« و چون از خشاب بگذشتیم چنانکه ناپدید شد دیگری بر شکل آن پدید آمد . اما بر سر این گمبندی نبود . همانا تمام نتوانسته اند کردن و از آنجا بشهر « مهر و بان » رسیدیم ، شهری بزرگ است بر لب دریا نهاده »^۱ .

در باره این خشابها بجز گفته ناصر خسرو دوست دیگر از سده چهارم هجری در دست داریم که باید آنها را نیز در اینجا بیاوریم : سند نخستین از علی بن حسین مسعودی است که در سال ۳۶۶ هجری در گذشته است . او چنین آورده :

۱ - سفرنامه ناصر خسرو : ۱۱۸ - ۱۱۹ (ج ۱ ، تهران ۱۳۲۲ خ) .

«نخستین دریاها دریای پارس است. چنانکه گفته‌ایم از خشابهای بصره و آنجا که «کفلاء» مشهورست و اینها نشانه‌هایی از چوب است که در دریا نشانیده‌اند تا عمان که سیحد فرسنگ است برکنارهٔ فارس و بحرین و از عمان که شارستان آن «صحار» ست و ایرانیان آنرا «مزون» گویند تا مستط^۱».

چنانکه از سخن این تاریخ‌نویس برمی‌آید در هر دوسوی خلیج پارس تا پایان آن خلیج از این‌گونه فانوسهای دریائی برای رهنمائی کشتی‌ها نشانیده بوده‌اند. سند دیگر از متمدسی شامی است که کتاب خود را در سال ۳۷۵ هجری سی سال پس از مسعودی نوشته‌است. متمدسی چنین می‌گوید:

«پس از آن خشابهاست که بصره نسبت داده میشود و آنجا گرفتاری بزرگی است و دریا تنگ. در دریا پایه‌ها نشانیده‌اند که بر آنها اطاقهایی ست و در آن اطاقها کسانی گمارده‌اند که شبها آتش می‌افروزند تا کشتیها از آنجا دور شوند. شنیدم پیری میگفت: ما در آنجا گرفتار شدیم و کشتی ما ده بار به زمین خورد»^۲.

دربارهٔ این خشابها که چنانکه گفته شده، باستانی‌ترین فانوسهای دریائی جهانند و آنها را ایرانیان برای رهنمائی دریانوردان ساخته بودند، باید بر آنچه گذشت افزود:

الف: چون در کتابهای سیر و ادب و تاریخ عصر اسلامی هیچ‌گونه اشاره‌ای حاکی از اینکه در روزگار اسلامی يك خلیفه یا امیری اینها را ساخته است در دست نداریم. پس بناچار باید پذیرفت که زمان ساختمان آنها به پیش از اسلام بالا میرود. بنظر میرسد اگر ساختن خشابها را به اردشیر بابکان (۲۴۰ - ۲۲۶ م) یا خسرو اول (۵۷۹ - ۵۳۱) که هر دو براههای دریائی و کشتی‌رانی عنایتی ویژه میداشتند نسبت دهیم بسا به حقیقت نزدیک شده باشیم.

ب: درکنارهٔ راه دریائی شمالی خلیج فارس در دنبالهٔ این خشابها چنانکه مسعودی گفته است، جابجا مناره‌ها و برجهایی برپا بوده که شبها بر آنها آتش می‌افروخته‌اند و بسا چنانکه ناصر خسرو گفته در آبگینه که باد در آنها نتواند زد. آثار برخی از این برجها و مناره‌های رهنما درکنارهٔ خلیج فارس هنوز هم دیده میشود.

ج: نگهبانانی که بر این خشابها بدیدبانی می‌نشسته‌اند، کبوتران نام‌دندان به اختیار میداشته‌اند. تا هرگاه پیش‌آمدی رخ نمود خبر آنرا به جاهائی که باید داده شود، با بال کبوتران برسانند.

د، این خشابها تا سدهٔ هشتم هجری برپا بوده‌است چنانکه در کتاب «الحوادث - الجامعه» نوشته ابن فوطی بغدادی اشاره‌ای بآنها دیده میشود.

نکته دیگری که پیش از آوردن سخنان ابن خردادبه در زمینهٔ راههای دریائی خلیج فارس باید بیاورم آنست که ما همه جا نام آبادان را به «الف» نوشته‌ایم نه با «عین».

۱ - مروج الذهب ج ۱ : ۹۱ (ج ، قاهره ۱۳۱۰ ق) .

۲ - احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم : ۱۲ (ج ، اروپا ۱۹۰۶ م) .

«نظر ما ریشهٔ این نام «اوپاتان» است بمعنی جایگاه نگهدارنده آب. واژه «اوپا» بمعنی نگهدارنده و پایندهٔ آنها هنوز در بیشتر دیه‌های جنوب ایران زنده‌است و بکار می‌رود. بیگمان دیدبانانی که بر فائوسهای دریائی «خشاها» کشیک میداده‌اند به آسایشگاهی در آن نزدیک‌ها نیازمند بودند تا پس از پایان زمان هر کشیک به آنجا روند و چنین جائی جز در آبادان، جای دیگری نمیتواند بوده باشد.

جزیرهٔ آبادان در میانهٔ آنها نهاده بوده از این رو آنرا «میان‌رودان» نیز مینامیده‌اند^۱.

همچنین در آن جزیره بنائی بنام خضر و الیاس بوده که این بطوطهٔ مغربی در سدهٔ هشتم هجری نیز از آن نام برده و هم‌اکنون در آن جزیره چنین بنائی هست. چنانکه میدانیم بیشتر داستانهای خضر پیغمبر به دریانوردی پیوستگی میدارد و رنگ برخی از این داستانها در تفسیرهای قرآن کریم نیز دیده میشود.

سخن استخری دربارهٔ این که آبادان دژی برای نگهداری «مربطه» در کنار دریا بوده‌است، نظر ما را هر چه بهتر استوار میدارد. استخری چنین میگوید:

«آبادان ده کوچک و آبادی است در کنار دریا آنجا که آبهای دجله فراهم می‌آید و آن رباطی است که در آن پاسبانانی بوده‌اند برای جلوگیری از تاختن قطریان «دزدان دریائی» از مردم قطر و جز آنان از دزدان دریائی و در آنجا پیوسته گروهی به پاسبانی مشغولند»^۲.

از همینجا راز فراوانی نامهای دریانوردی فارسی در زبان عربی نیک شناخته میشود. اکنون برگردیم بگفتن این خرداد به درزمینهٔ دوشاخه راه دریائی در خلیج فارس:

شاخهٔ کنارهٔ عربستان:

از ابله تا آبادان ۱۲ فرسنگ برابر هفتاد و دو کیلومتر.

از آبادان تا خشاها ۲ فرسنگ برابر دوازده کیلومتر.

از خشاها تا اوال (جزیرهٔ منامه) هفتاد فرسنگ برابر چهارصد و بیست کیلومتر.

از اوال تا دردور صد و پنجاه فرسنگ برابر نهصد کیلومتر.

از دردور تا مزون (عمان) پنجاه فرسنگ برابر سیصد کیلومتر.

از مزون تا شحر بیست فرسنگ برابر صد و بیست کیلومتر.

از شحر تا عدن صد فرسنگ برابر ششصد کیلومتر.

راه کنارهٔ ایران شهر:

ابله تا جزیرهٔ خارگ پنجاه فرسنگ برابر سیصد کیلومتر.

۱ - معجم البلدان ج ۴ : ۷۰۶ (ج ، اروپا) .

۲ - سفرنامهٔ ابن بطوطهٔ مغربی : ۱۳۶ (ج ، قاهره) .

خارگک تا جزیرهٔ لاوان هشتاد فرسنگ برابر چهارصد و هشتاد کیلومتر .
 لاوان تا جزیرهٔ ایرون هی^۱ هفت فرسنگ برابر چهل و دو کیلومتر .
 ایرون هی تا جزیرهٔ کیش هفت فرسنگ برابر چهل و دو کیلومتر .
 کیش تا جزیرهٔ ابرکاوان یا (کشم)^۲ هیجده فرسنگ برابر ۱۲۸ کیلومتر .
 جزیرهٔ ابرکاوان تا هرمزد^۳ هفت فرسنگ برابر چهل و دو کیلومتر .
 هرمزد تا تارا که میانهٔ سند و ایران است هفت روزه راه .
 تارا تا دیبل هشت روزه راه .
 دیبل تا دهانهٔ رود مهران (رود سند) دو فرسنگ است .
 در کتابهای تاریخ و جغرافیا ، راههای دریائی خلیج فارس از یکسو تا مرز چین
 وازدیگرسو تا شهر قلزم و ایله باد شده است که ما از آوردن آنها چشم پوشیدیم^۴ .

ب : شاخهٔ کار آگهی :

چنانکه پیش از این گفته ایم دیوان برید گذشته از نامه رسانی و نگهداری راهها کار
 بدست آوردن آگاهی از سراسر کشور و کشورهای بیگانه را نیز بدست میداشته و اگر بگوئیم
 این وظیفه ارجدارترین کار این دیوان بوده است سخن گزافی نگفته ایم . چنانکه در تاریخها
 آمده است پادشاهان بزرگ ایران مانند دارای بزرگ و اردشیر بابکان و خسرو انوشروان
 و خسرو پرویز به این شاخه از دیوان برید ارج بسیار مینهادند و راه بردن کشور را از راه
 بدست آوردن آگاهیهای پیوسته و راست از سراسر کشور جستجو میکردند و همیشه
 میکوشیدند از اندیشهها و کردارهای فرمانروایان دیگر کشورها ، بویژه همسایگان
 ایران شهر آگاه باشند . تا آنجا که گفتنی همهٔ ارجی که شاهنشاهان ایران به نگهداری راهها
 و پلها و چاپارخانهها می نهادند گذشته از آسان شدن لشکر کشیها و خواربار رسانی ، همانا
 آسان کردن کار خبر گزاری و کار آگهی بوده است .
 در شاهنامهٔ استاد فرزانهٔ طوس که نموداری روشن از چگونگی اندیشهٔ ایرانیان
 در فن کشورداری است ، دربارهٔ ارج کار آگهی نکته‌های با ارزشی دیده میشود . از این رو

۱ - در نقشه‌های اخیر نام جزیرهٔ ایرون هی «هندرابی» نوشته شده است .
 ۲ - نام جزیرهٔ ابرکاوان بشکل «کشم» نیز در کتابها آمده و بی دلیل آنرا «کشم» مینویسند .
 ۳ - امروز نام این جزیره بیشتر مشهور به «هرمزد» شده است بمناسبت بندر هرمزد که در کنارهٔ
 میناب روبروی آن جزیره نهاده بوده است . نام کهن هرمزد «زرون» بوده .
 در کتابهای سده‌های میانه نام جزیرهٔ کشم گاهی جزیرهٔ لافت آمده و گاهی از آن به «الجزیره
 الطویله» یاد کرده اند .

۴ - در میانهٔ راه شرقی بندرهای : مهر و بان ، شینیز و گناوه نجیرم و شیلاو و هرمز نهاده بود
 که استخری از آنها نام نیاورده است . نام لاوان بسیار کهن است و با واژه‌های لانه و لارک و لاور
 و لار و لاوک هم ریشه است .

پیش از هر سخنی دیگر، برخی از گفته‌های فردوسی را در زیر می‌آوریم :

فردوسی دربارهٔ ارجی که اردشیر بابکان به کار آگهی میداده فرموده است :

به دیوانش کار آگهان داشتی به بیداشی کار نگذاشتی
اردشیر کار آگهان به همهٔ شهرستانها فرستاده بوده است :

فرستاده بودی بگرد جهان خردمند و بیدار کار آگهان
باز :

فراوان سخن در نهان داشتی بهر جای کار آگهان داشتی
فردوسی از زبان شاپور یکم پور اردشیر که در تاریخهای فارسی و عربی او را «فرزانه» خوانده‌اند گفته‌است :

بهر سو فرستیم کار آگهان به جوئیم بیدار کار جهان
اگر از کشوری بیگانه فرستاده‌ای می‌آمد ، کار آگهان آمدن او و ویژگی‌هایش
را از پیش به شاهنشاه گزارش میدادند :

برفتند بیدار کار آگهان بگفتند با شهریار جهان
که آمد فرستاده‌ای نزد شاه یکی پرمنش مرد با دستگاه
فردوسی در شهر یاری انوشروان سرود است :

پراکند کار آگهان در جهان که تا نیک و بد زو نماند نهان
بختند بر دشت خرد و بزرگ به آشخور آمد همی میش و گرگ
در کتابهای تاریخ و سیر عربی داستانهایی دربارهٔ ارزش کار آگهی نزد شاهنشاهان
ایران آمده‌است که یکسره یا ناپکسره از کتابهای فارسی روزگار ساسانیان برداشته شده .
از جمله ابراهیم بن محمد بیهقی گوید :

« اردشیر سختگیرترین آفریدگان خدا در پرتو هوشگری کارها و بدست آوردن آگهی
از نهانی‌های رعیت و وزیرگان خود بود و جاسوس گماردن بر ایشان ورعیت ، او میگفت :
پادشاه را شبان گفته‌اند ، برای اینکه از نهانی‌های رعیت آگاه میشود تا بتواند ایشان را راه
برد . هر زمان پادشاهی از بدست آوردن این آگاهیها غافل ماند ، از شبانی و شهر یاری جز
نام چیزی برایش نمانده‌است»^۱ .

همین نویسنده داستانی از خسرو پرویز آورده که خسرو بر مرد ریاکاری کار آگاهی
گماشته بود که آن ریاکار بدگویی از شهر یاری را دکان مردم فریبی خود ساخته بود
تا اینکه آن مرد ریاکار در انجمنها آشکارا چیزهایی بر ضد دولت گفت و توانستند او را
به گناه آن گفته‌ها کیفر دهند^۲ .

آنچه سخن ابراهیم بیهقی را بر است میدارد ، گفتهٔ خود اردشیر بابکان است
در اندرزنامه‌اش . وی در آن کتاب که بهترین و کهنترین کتاب بازمانده از زمان باستان

۱ - المحاسن والساوی : ۲۵۳ (ج ، ارویا ۱۳۳۰ ق) .

۲ - همان کتاب : ۱۵۶ .

درفن کشورداری ست چنین میگوید :

«برپادشاه ست که درکار وزیر و ندیم و دربند (حاجب) و دبیر خود همواره پژوهش کند. زیرا وزیر او ستون شهریاری اوست و ندیم او زبان دانائی او و دبیر او نماینده دل آگاهی او و دربند او نشانه‌ای از شیوه فرمانروائی او»^۱.

اردشیر از گزارش دروغ و گزیری سخت تفته میشد چنانکه نوشته‌اند :

«پندگونمائی به اردشیر بابکان نوشت : گروهی به بدگویی از تو پرداخته‌اند. اردشیر زیر گزارش او چنین نوشت : اگر ایشان با زبانهای پراکنده بدی هم گفته باشند تو همه آنچه را گفته‌اند در نامه خود فراهم آورده‌ای. زخم تو دردناکتر و زیانت دروغگو تراست»^۲.

عبدالله بن مسلم دینوری درباره ارج کارآگاهی در ایران روایتی از کتابهای فارسی آورده که ترجمه آن چنین است :

«دریکی از کتابهای فارسی آمده است : از پادشاهی پرسیدند کدام شیوه جنگی به حزم نزدیکتر است ؟ گفت : گماردن جاسوسان. کوشش در بدست آوردن آگاهی از دشمن. شادی نمودن و نوید به پیروزی دادن به سپاهیان. زدودن آنچه بوی ترس از آن تواند آمد از سپاه خودی»^۳.

بهره‌گیری از دستگاههای جاسوسی در جنگ از زمانهای بسیار باستانی در ایران رواج داشته است. فردوسی در جنگ منوچهر با سلم و تور گوید :

چو کارآگاهان آگاهی یافتند دوان زی منوچهر بشتافتند
رسیدند پیش منوچهر شاه بگفتند ، تا بر نشاند سپاه
همراه هر سپاهی که به سوئی فرستاده میشده ، کارجویانی میفرستادند که مانند مأموران سیاسی در سپاهیان امروزی بوده‌اند. فردوسی سروده :

یکی موبدی را ز کارآگاهان که بودی خریدار کار جهان
ابر هر هزاری یکی کارجوی برفتی نگهداشتی کار اوی
هر آنکس که در جنگ ست آمدی به آورد ناتندرست آمدی
شهنشاه را نامه کردی بر آن هم از بی هنر ، هم ز جنگ آوران
جهاندار چون نامه بر خواندی فرستاده را پیش بشتاندی
هنرمند را خلعت آراستی ز گنج آنچه پرمایه تر خواستی
نکردی نگاه اندر آن بی هنر به بستی میان جنگ را بیشتر

پایگاه کارجوی سپاه که ابوالفضل بیهقی او را «صاحب برید لشکر» نامیده است تا عصر غزنویان کمابیش شناخته مانده بوده. وی گوید :

« . . . فقیه مبشر را صاحب دیوان رسالت نامزد کرد ، به صاحب بریدی لشکر

۱ - لباب‌الالباب : ۵۵ (ج ، قاهره) .

۲ - سرح‌العیون : ۳۷ (ج ، قاهره) .

۳ - عیون‌الخبار ج ۱ : ۱۱۳ (ج ، قاهره ۱۹۴۷ م) .

با وی برفت بفرمان امیر»^۱ .

از پادشاهان پس از اسلام ایران ، شاهنشاه پناه خسرو ملقب به عضالدوله ، از کسانی است که بکار آگهی ارج بسیار مینهاد . وزیر ابوشجاع در ذیل تجارت‌الامم آورده است :

«آموزگاران دبستانها مأمور بودند از فرزندان سپاهیان که در دبستانهای ایشان درس میخوانده‌اند از حال پدرانشان و رفتار آنها در خانه‌ها جويا شوند و هر چه بدست آوردند به دیوان برید بنویسند و هر کدام در برابر این کار ماهانه مرتبی می‌گرفتند»^۲ .
بهره‌گیری از کبوتران نامه‌رسان برای تند رسانیدن خبرها تا روزگار اسلامی نیز روان مانده بوده چنانکه ابراهیم بیهقی نوشته‌است رובدای بامداد در کوفه رخ میداد شامگاهان بر بال کبوتران از آن در بصره آگاه میشدند»^۳ .
ابوعلی خازن معروف به ابن مسکویه رازی گفته است :

«به حامد بن عباس متاطعه‌کار واسط در زمان متتدر نگاهشته شد که به پایتخت آید و بیرون آمدنش را از واسط با نامه‌ای که به بال پرندگان بسته باشد ، آگهی دهد»^۴ .

راز نویسی :

در دیوان برید شاخه‌ای بوده ویژه راز نویسی و در این شاخه از دیوان دفتری نیز بوده که همه گزارشهای نمایندگان برید در آن نگاهشته میشد . ابوالفضل بیهقی این شاخه از دیوان برید را دیوان نکت (جمع نکته‌ها) خوانده و سرپرست آنرا استاد دیوان نکت نامیده است . آنجا که گوید :

« و روزگرم ایستاده (مسعود غزنوی) به کران باورد و اگر همچنان تفت براندی و یا لشکری فرستادی این جمله بدست آمدی . . . اعیان را بخواند و در این باب رای زدند و بوسهل استاد دیوان نکت را آنجا خواست و آنچه جاسوسان خبر آورده بودند ، باز گفت»^۵ .

ایرانیان برای نوشتن نامه‌های رازآمیز دولتی خط ویژه‌ای میداشتند که آنرا «راز دبیره» می‌گفته‌اند . محمد بن اسحاق معروف به ابن ندیم وراق در گذشته سال ۳۷۸ هجری خط «راز دبیره» را یکی از هفت خط ایرانی شمرده‌است^۶ .

ایرانیان برای نهمان ماندن نامه‌های رازآمیز ، راههای گونه‌گون پدید آورده بودند . بویژه هنگامی که پیک از سرزمین دشمن میگذاشته است و بیم بود دشمن به برنامه

۱ - تاریخ بیهقی : ۴۰۴ (ج ، تهران) .

۲ - ذیل تجارت‌الامم : ۵۹ (ج ، قاهره ۱۹۱۶ م) .

۳ - المحاسن والمساوی : ۷ (ج ، اروپا ۱۳۳۰ ق) .

۴ - تجارب‌الامم : ۵۷ (ج ، اروپا) .

۵ - تاریخ بیهقی : ۶۰۶ (ج ، تهران) .

۶ - الفهرست : ۲۶ (ج ، قاهره ۱۹۴۸ م) .

رازآمیز دست باید. از جمله این راهها یکی بکار بردن «عصای راز» بود که حمزه پورحسن اصفهانی نویسنده بنام سده چهارم هجری در کتاب «التنبیه علی حروف التصحیف» از آن نام برده است.

چگونگی بکار بردن عصای راز چنین بوده که چوبدستی بزرگی می‌گرفتند و به دور آن از بالا به پائین نوار چرمین می‌پیچیدند و نوار را با میخهای کوچک در بدنه چوبدستی استوار می‌کردند. پس هر چه را میخواستند با خط راز دبیره در رده‌هایی به درازای چوب بر نوار مینوشتند. سپس میخها را برمی‌آوردند و نوار را از گرد عصا باز می‌کردند. آنگاه نوار را حصار مانند بشکل سفره یا کیمه‌ای می‌بافتند و پیک توشه خود را در آن مینهاد و در همه راه به گونه سفره‌ای از آن بهره می‌گرفت. پیک دیگری عصا را مانند چوبدستی بدست می‌گرفت و بجای آن که باید برسد، میبرد. چون هر دو پیک به‌تجد میرسیدند گیرنده آنها نوار را از روی جای میخها باز دیگر بر بدنه عصا می‌پیچید بهمان گونه که در نخست پیچیده بوده است و خطها را از روی آن بر کاغذی مینوشت و راز را به گفته بیهتی بیرون می‌آورد یا به تعبیر امروز کشف می‌کرد.

ابوالفضل بیهتی راز را «معما» نامیده و چنین گفته است:

«... چون معما را بیرون آوردم «راز را کشف کردم» نسخه‌ی روشن نوشتم «صورت کشف شده» نماز دیگر خواجه بونصر مشکان آنرا بخواند و سخت شاد شد»^۱.

مهر دیوان برید:

آنچه در پایان این گفتار باید بر آنچه گفته شد افزوده شود آنست که دیوان برید مانند دیگر دیوانها مهری ویژه می‌داشتند است که آنرا در مهر کردن بسته‌ها و نامه‌ها و توهارها بکار می‌برده‌اند.

محمد پورعبدوس جهشیاری که خود از دبیران بنام بوده و در سال ۳۳۱ هجری در گذشته است نقش مهر دیوان برید را واژه «شتاب» نوشته است.^۲

علی بن حسین مسعودی در گذشته بسال ۳۵۵ هجری نوشته: نقش مهر دیوان برید را در روزگار انوشروان «رجاء» نوشته است. ولی به گمان ما نگاشتن واژه به گونه «رجاء» باید خطائی از نسخ کتاب او باشد. به دلیل آنکه می‌بینیم چند صفحه پس از آن می‌گوید: به پاسخ نامه‌های برید مهری میزدند که نقش آن «وحاء» بوده. «وحاء» در عربی بمعنی شتاب است و این گفته با سخن جهشیاری که ترجمه آن پیش از این آورده شد، سازگار است.^۳

۱ - تاریخ بیهتی: ۵۳۷ (ج ۱، تهران).

۲ - الوزراء والکتاب: ۳ (ج ۱، قاهره ۱۹۳۸ م).

۳ - مروج الذهب ج ۱: ۱۷۳ (ج ۱، قاهره ۱۳۱۰ ق).

گفتار دهم

دیوان کست‌فزود، یا آبیاری

« آبادی سازید و شادی افزائید . آب را که مایه
خرمی و آبادانی‌ست ، همیشه پاك دارید . پلیدی
وناپاکی در آب میاندازید . تن و جامه در آب روان
مشوئید . کاریز کنید و زمین خشك را برومند
سازید » .

اندرز پیمان‌گواه‌گیران

آب شیرین در سرزمین ایران از زمانهای بسیار باستانی ، هم برای نوشیدن وهم
برای آبیاری زمینها کم بوده . از این‌رو آب در نزد ایرانیان ارزش بسیار داشته است .
زیرا این سرزمین دارای هوایی خشك‌ست و سرچشمه‌های آب‌زا در آن کمیاب و ریزش
باران در بیشتر جاها جز در کناره‌های دریای مازندران از دو‌یست میلیمتر در سال
کمترست^۱ .

بدتر آنکه بخش بزرگی از این سرزمین را بیابانهای کویری فراگرفته است که
در دوره‌های پیش از دوران کنونی، چنانکه زمین‌شناسان میگویند، دریاچه‌ای بوده پهناور
و آبهای آن رفته رفته بخار شده‌است . نمکزارهای مرکزی ایران و دریاچه‌های قم و زره
و چیچست یا ارمیه ، یادگارهایی‌ست که از آن دریاچه بزرگ بازمانده است .

۱ - رساله هنر آبیاری و سدسازی در ایران باستان : ۱۱ (ج ، تهران ۱۳۴۸ خ) .

از اینجا بوده است که ایرانیان از همان زمان که بترازگاه زندگی کشاورزی برآمده‌اند، با دشواری کمبود آب روبرو بوده‌اند و از همان زمانهای بسیار باستانی برای از میان برداشتن این دشواری در پی چاره‌اندیشی افتادند و راه‌هایی پدید آورده‌اند که کندن قنات یکی از آن راه‌هاست.

قنات يك دهلیز افقی زیرزمینی است که برای رسیدن به يك خزانه آب ذخیره شده در زیر زمین کنده میشود. کندن چندگونه چاه و اختراع چرخاب و دولاب و زرنوک و منجنون و کندن کانالها و جویها و بستن بندها و شادروانها در جلو رودها و خرندها در کناره بستر آنها و ساختن اوباره‌ها و شتر گلوها برای گذرانیدن آنها از پهنای رودها و دره‌های گود، همه از راه‌هایی است که برای چیره شدن بردشواری کم‌آبی و بهره‌گیری درست از آنها پدید آورده بودند.

ایرانیان هر اندازه در ترازگاه کشاورزی بالاتر می‌رفته‌اند و پهنه کشتزارها در این سرزمین گسترده‌تر میشده است، نیاز به آب بیشتر نمایان می‌گردیده و ناگزیر میشده‌اند در زمینه آبیاری بیشتر بیاندیشند و برای فراهم ساختن و روان کردن آب بر زمینهای بلند کشت‌پذیر، افزون‌تر بکوشند. بویژه که بزرگترین سرچشمه پایدار و همیشگی درآمد دولت در روزگاران گذشته که بیشترین درآمدهای دولت از آن بدست می‌آمده، درآمد زمینهای کشاورزی بوده است. از این‌رو برای بهره‌برداری از سرچشمه‌های آب، خواه سرچشمه زیرزمینی باشد و خواه روی زمینی، در همه جای کشور به حکم و بزرگیهای هر سرزمین و چگونگی آبزائی سرچشمه‌های آب، سنتها و عرفانهایی پدید آمده بوده که همان‌ها در درازای چند هزار سال گسترده شده و پایه آئینهای آبیاری در این کشور گردیده است. بازتاب این آئینها در فقه اسلامی بخش «الثَّقَنِي وَالْاِنْهَار» دیده میشود و چنانکه میدانیم این بخش از فقه اسلامی در خراسان نگاشته شده است.

برای نگرش بر نیکروان شدن آئینهای آبیاری و نیز ساختن و نگهداشتن بندها و شادروانها و خرندها و اوباره‌ها و نیز لارویی کردن کانالها و جویها و پالشتها^۱ و نگاهداشتن و نگاشتن حساب حقاچه‌ها و گرفتن آب‌ها در سراسر کشور، دیوانی پدید آورده بودند که آنرا «دیوان کست‌فزود» می‌نامیده‌اند. ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمی دبیر (کاتب) درباره این دیوان و کارهای آن چنین گفته است:

«گفتار هفتم: در نامه‌هایی که در دیوان آبیاری به کار میرود. خلیل گفته است: انگله^۲ (انقله) بند مروست. دیوان کست‌فزود عربی شده است از کاست افزود یعنی کاهش و افزایش و آن دیوانی است که در آن آبهای هر یک از دارندگان حقاچه‌ها را آنچه بر آن افزوده یا کم میشود یا از نامی بنامی برده میشود، نگه میدارند.

۱ - پالشت که از ریشه پالودن آمده جوئی را میگفتند که آبهای فزونی کشتزارها را به‌رود یا دریا می‌برده است تا زمینهای کشاورزی با تالاقی نشود.

۲ - دیهی که این بند در آن ساخته بوده «انگلکان» نام داشته یاقوت زیر نام «انقلقان» گوید: برخی آنرا «انگلگان گویند» از آبادیهای مروست. معجم البلدان ج ۱: ۳۶۲ (چ، افست تهران).

«در دفتر آبها که در آن دیوان نگهداشته میشود، نام هر کسی که مقداری آب دارد و آنچه از آن می‌فروشد یا می‌خرد نگاشته است».

چنانکه از سخن خوارزمی آشکارا هویدا است، در ایران از زمانهای باستانی بویژه در روزگار ساسانیان، ثبت ملکها و آبها در دفترهای دولتی دیوان خراج و دیوان آبیاری رواج داشته و شناخته بوده است. نام کشتزارها خواه دولتی و خواه اربابی در دفترهای دیوان خراج و حقا به‌ها و دفترهای دیوان کست‌فروذ نگاشته میشد^۱.

پیش از آنکه پاره‌ای از روایت‌هایی را که در زمینه دیوان آبیاری بازمانده است بیاوریم بهتر دیدیم نخست برخی از نام‌هایی را که در این دیوان رواج داشته و بکار برده میشده بنویسیم و در زمینه معنی هر کدام سخنی گوئیم تا چون در آینده یکی از آن نامها را بکار بردم دریافت معنی آن برای خواننده کتاب دشوار نباشد.

آبلیز: هر زمین خیس‌خورده از سیلاب پس از فرونشستن سیلاب.
آبخشان: این واژه را در کتابهای عربی به «مقسم المیاء» ترجمه کرده‌اند.
آب‌بخشان بجائی از جوی یا قنات گفته میشده که در آنجا آب را تراز می‌کرده‌اند و بر پایه حقا به‌ها در چند جوی بهر میشده است.

اوباره — راهی بوده که ایرانیان برای گذرانیدن آب از پهنای يك جوی یا رود یا دره اندیشیده بودند به این‌گونه که بر آن رود یا دره پلی می‌ساختند که بلندی بام آن هم‌تراز کف جوئی بود که میخواستند آب آنرا از پهنای بستر رود یا دره بگذرانند و بر بام پل در هر دوسو، دیواره‌ای می‌ساختند تا بام پل بشکل جویی درآید و از میانه آن، آب جوی را از پهنای رود یا دره از يك سو به‌سوی دیگر می‌بردند. این‌گونه پل‌ها را «اوباره» می‌گفتند که از دوتیکه «او = آب» و «باره» بمعنی ستور ساخته شده است.

اوزله: بخشی از خاک یا گل که کنده‌اند برابر یکصد ارش کاب^۲ (مکعب).
ارش: اندازه گرفتن زمین کشاورزی. یکانی برای اندازه‌گیری که درازای آن نزدیک به پنجاه سانتیمتر بوده است.

بست: پیمانهایست برای اندازه‌گیری آب قنات. سوراخ این پیمان که آب از آن می‌گذشت يك جو بوده در يك جو و به مقدار آبی که در هر ساعت از چنین سوراخی می‌گذشت يك بست می‌گفته‌اند^۳.

بند: دیواریست که در پهنای رودخانه برای بالا آوردن تراز آب در بستر رود می‌ساخته‌اند. در دیواره بندها، به وارونه شادر و آنها بیشتر در گاه‌هایی می‌ساخته‌اند که هنگام کم‌آبی آنها را می‌بسته‌اند تا رویه آب در بستر رود بالای بند پائین نیفتد. در هنگام فرونی

۱ — مفتاتیح‌العلوم: ۶۸ — ۶۹ (چ، اروپا).

۲ — واژه کاب که بشکل قاب هم بکار رفته بمعنی مکعب است و مکعب در عربی از شکل عربی‌شده آن که (کعب) است ساخته شده. کاب در فارسی با واژه کیوب در انگلیسی هم‌ریشه است.

۳ — جو در اینجا واحد طولیست و اندازه آن قطر يك دانه جو یا شش‌تار موی دم استرست که به هم چسبانیده باشند.



منظره کارون در خرمشهر هنگام برخاستن مد
بل فتح‌علی‌خانی برشادروان شاپوری درشوشتر هنگام آبادی



آب در گاهها را باز میکردند تا آبهای فزونی از راه آن در گاهها به بستر رود ریزد و به بند فشار نیاورد و بند شکسته نشود .

پنگال : ظرفی بوده برای بخش کردن آب از روی زمان . خوارزمی اندازه آن را برابر ده بست نوشته است^۱ .

پنگان : شکل عربی شده این واژه فنجانست و ظرفی بوده مانند پنگال برای اندازه گیری آب قنات از روی زمان .

چرخاب : در کنار رودها جایی که شیب آب تند بود و آب در بستر رود با فشار ریخته میشده ، سرنی (توربینی) می‌نشانیدند که با فشار آب می‌گردید و در کنار رود يك چرخ افقی دیگر می‌نشانیدند و زنجیری بسته به دور آن انداخته که به دور سرن نیز می‌گردید . بر آن زنجیر که بر سرن و چرخ بالائی تکیه داشت جابجا دولهای دهن‌گشادی آویخته بود . هنگامی که سرن با فشار آب به گردش در می‌آمد آن زنجیر بسته بدور محور سرن و چرخ بالائی می‌گردید و دولها یا بگفته آن زمان گادوشها ، پیاپی یکی پس از دیگری در آب میرفت و پراز آب میشد و با گردش زنجیر بالا می‌آمد و چون به فراز چرخ بالائی میرسید ، هنگامی که از چرخ رو به پائین سرازیر میشد آب آن در حوضی که در کنار رود زیر چرخ بالائی ساخته بودند فرو می‌ریخت و از حوض در جوی روانه می‌گردید . چرخاب دستگاه آب کشی بوده که آب را چند متر بالا می‌آورده و با فشار آب می‌گردیده است .

چرد : چاهیست که دهانه آن بشکل چهار گوش یا چهار گوش دراز بوده و دیواره آنرا با سنگ و ساروج بر آورده بودند و با چند گاو و چندین دول بزرگ از آن آب میکشیدند .

درکه : دهانه‌ایست که آب از رود یا کانال از راه آن به جویی در می‌آید .

دولاب : ابزاری مانند چرخاب بوده که با زور دام مانند گاو یا استر یا شتر

بکار می‌افتاد .

زرنوگ : يك گونه ابزار آبکشی بوده است .

درگهاره : این واژه که بشکل «طرجهاره» و «طلمجهاره» عربی شده است بمعنی

کاسه بزرگی بوده که در بن آن سوراخی داشت و آنرا برای اندازه گیری زمان در بهره کردن آب قناتها و جویها بکار میبردند . درگهاره يك ساعت آبی بوده است^۲ .

سله اندازی : این گونه بند زنی بسیار ساده و باستانیست بدینگونه که در جلو

رودخانه سله‌های پراز شن مینهادند که آنها را به پایه‌های چوبی که در بستر رود نشانیده شده بود می‌بستند و با این گونه بندی پدید می‌آوردند که جلو ریزش تند آب را در بستر رود می‌گرفت و تراز آب را چنان بالا نگه میداشت که آب در جویهایی که دهانه آنها بالای بند سله‌ای بود روان گردد .

۱ - مفاتیح العلوم : ۶۶ .

۲ - فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی : ۴۵۶ (ج ، تهران ۱۳۴۸ خ) .

شادروان : يك سكوي هر می شکلست که در پهنای رود ساخته میشد به گونه ای که بر بزرگ هرم بر کف رود افتاده باشد ، برای اینکه تراز آب را در بستر رود بالا آورند و آب از راه جویهایی که در بالادست شادروان کنده اند ، بسوی کشتزارها روان شود . مانند شادروان شوشتر یا شادروان اهواز یا شادروانهای که در کانال نهر روان ساخته بوده اند .

شاروانها را ، بویژه در جاهائی می ساخته اند که جنس خاک بستر رود سست بود و فشار آب پیوسته خاک بستر رود را میکند و برگودی بستر می افزود . از این رو در دو کناره رود در هر دوسوی شادروان ، خرندهائی نیز می ساخته اند که به شادروان پیوسته بود تا فشار آب ، خاک پهلوهای شادروان را نشوید و بستر رود را جابجا نکند .

شتر گلو : راهرو زیرزمینی کمان شکلیست که آنرا از پهنای رودی در زیر بستر رود گذرانیده بودند و دیواره های آنرا با سنگ و چاروگ استوار بسته و آب جوی در يك کناره رود در آن فرو می رفت و از سوی دیگر بیرون می آمد و برآه خود میرفت . با این چاره گری ، آب جوی را از پهنای رود یا دره می گذرانیدند .

قنات : دهلیز زیرزمینیست که در دامنه کوهها و تپهها کنده میشود و آنرا تا يك خزانه زیرزمینی آب میرسانند . قنات از واژه « کن » و پسوند « ات = اد » برای نشان دادن جا ساخته شده و از ابتکارهای ایرانیان در کار آبیاریست که چندین هزار سال پیش آنرا پدید آورده اند .

گادوش : کوزهها یا دولهای ویژه ای را میگفته اند که به زنجیر چرخابها و دولابها بسته میشد .

گوراب : گودالهایی که آب در آنها فراهم می آمد و با نالاقی میساخت .

گورک : این واژه گاهی بمعنی گوراب نیز بکار برده شده است .

منحنون : يك گونه چرخ آبکشی بوده است برای بالا آوردن آب . این نام با واژه

منجنیق که از ابزارهای جنگیست هم ریشه است .

ناوور . این نام در عربی بشکل « ناعور » در آمده و يك گونه ابزار آبکشی بوده

مانند دولاب . واژه از « ناو » و پسوند « ور » ساخته شده است .

چون آب و هوای کشور ایران گونه گونه است و سرچشمه های آنرا و مقدار آب

و زمان آبیاری در هر شهرستان با شهرستانهای دیگر فرق دارد ، از این رو دیوان آبیاری

وظیفه داشت ، از ویژگیهای آبیاری هر شهرستان و هر کشتزاری آگاهی دارا باشد تا بتواند

کار آبیاری را در سراسر کشور به سامان کند و پیوسته بر آن بنگرد تا از آنها بیشترین

بهره گرفته شود .

ابن قتیبه مروی معروف به دینوری روایتی از آئین نامک باز گفته که به نظر می آید

بیشتر نگرا بر شیوه آبیاری در سرزمین عراق و خوزستان باشد . فارسی آن روایت

چنینست :

« ایرانیان گفته اند : آنکه از روان ساختن آنها و کندن جویها و استخرها

و بستن راه بر سیلابها و زمینهای گود و کاهش و افزایش آبها در روزهای سال و گردش ماه و حساب رویه سه گوش و چهار گوش و چند گوش و ساختن پلها و جسر ها و نشان دادن دولاها و چرخاها بر رودها و چاهها و دشواریهای حساب آگاهی ندارد در دبیری ناتوانست»^۱ .

برای روشن شدن معنی این روایت باید نخست نظری به شبکه آبیاری سرزمین عراق در روزگار ساسانی بیفکنیم .

در سرزمین عراق که آنرا «دل ایرانشهر» می گفته اند هرگز بیم از کم آبی نبوده است . زیرا اندازه ریزش آب در دو رود دجله یا اروندرود و فرات یا بالاد رود و شاخه های آنها چندان بوده که از فاریاب ساختن همه سرزمینهای عراق نیز افزون می آمده .

در آنجا بیمی که از باستان زمان همیشه زمینهای کشاورزی را بخطر می انداخته است ، تاختن سیلابها به کشتزارها و بدل کردن آنها به مردابهای زیان آور بوده . از این رو «بستن راه بر سیلابها» از کارهای مهم کشاورزی بشمار می آمده . زیرا بلندی رویه جلگه رسوبی عراق از ترازگاه آب در رودها حتی در زمان پائیز و کم آبی از دومتر بیشتر نبوده و هنگام بر آمدن سیلابها در رودها (بهار) تراز آب در بستر رودها از رویه بسیاری از کشتزارها بالاتر می آمده به ویژه در جنوب آن سرزمین که آنها فراهم می آمد و فشار آنها در بستر رودها بسیار افزون میشد . در آن زمان هنوز بستر «دجله يك چشمه» لاروبی نشده و هنگام برخاستن مد در آن ، پهنای آب به بیش از دوازده کیلومتر می رسیده است .

در آن هنگام همیشه بیم بود که سیلابها بر کشتزارها بتازد و زمینهای بار ده را بشکل گورابه های پر آب در آورد . از اینجا بوده که ایرانیان در روزگاران درازی که بر این سرزمین فرمانروائی میداشتند يك شبکه آبیاری بسیار تودرتو و گسترده در آنجا پدید آورده بودند که پایه اصلی آن چنین بوده است :

۱ - از نزدیک شهر تکریت به موازات رود دجله ، کانال بزرگی از آن رود جدا کرده بودند که تا سر خلیج فارس کشیده میشد و به آن «نهر روان» میگفته اند بمعنی نهر نگهدارنده . زیرا این کانال سرزمینهای خاوری عراق را از تاخت سیلابهای زمستانه کوهستانهای غربی ایران ایمن میداشت و نیز نمیداشت آب در بستر دجله چندان بالا آید ، که بر کشتزارهای بیرامون دجله گسترده شود .

از این کانال بزرگ سو دهای آبیاری نیز می برده اند . به این گونه که از يك سو پایاب بسیاری از جویها و کانالها که از رود دجله جدا میشده پس از آبیاری کشتزارها به نهر روان می ریخت ، از دیگر سو ، از خود نهر روان جویهایی جدا میشده که پس از آبیاری کشتزارها پایاب آنها به نهر روان بر میگشت .

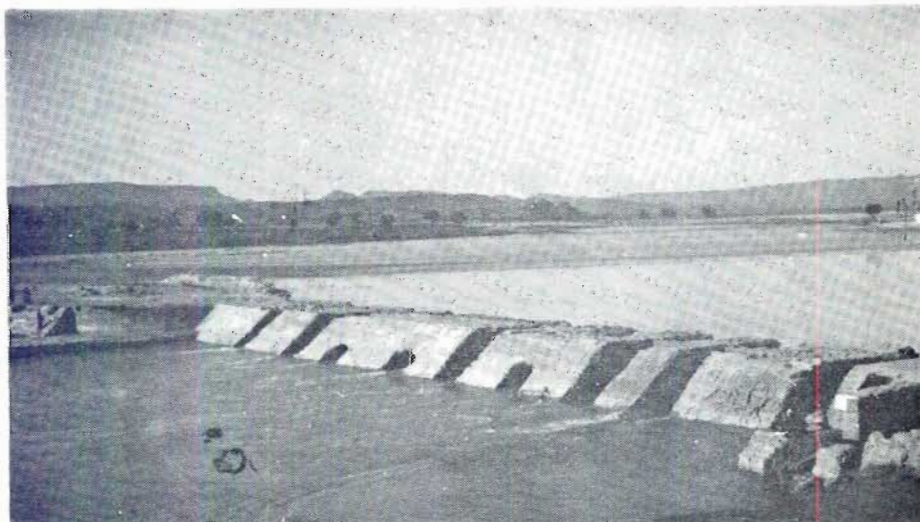
۲ - چون شیب سرزمین عراق در میانه دو رود دجله و فرات از شمال غربی

۱ - عیون الاخبار ج ۱ : ۴۴ (ج ، قاهره) .



آبشارهای شوستر در کانال مشرگان یا رودگرگر

بند ترازوبر رودکارون در شوشرکه آب را به دو دانگ و چهاردانگ بهر کرده است



رو به جنوب شرقی است ، از این رو برای آبیاری زمینهای میانۀ دو رود دجله و فرات ، کانالهایی از فرات جدا کرده بودند که پایاب آنها پس از آبیاری زمینهای بسیار بدجله بازمی گشت .

بزرگترین این کانالها نهر سورانست که امروز بیشتر آب رود فرات در آن روان میباشد . دیگر نهر شایگانست که آنرا به «نهر الملك» ترجمه کرده اند و صراط جاماسب و کانال صرصر و کانال زاب و دیگرها که از فرات آب برمیداشته و پس از آنکه شاخدهای بسیار از هر کدام جدا میگرددیده و کشتزارهای میانۀ دو رود دجله و فرات را آبیاری میکردند است ، پایاب آنها به رود دجله میریخته .

۳- از سوی دیگر ، در خوربران رود فرات از نزدیک شهر (هیت) در شمال شهر پیروز شاپور (شهر انبار) خندق بزرگی کنده بودند که تا سر خلیج فارس در روبروی رود فرات کشیده میشد و نام آن در کتابها «خندق شاپور» یاد گردیده است . از این خندق برای آبیاری نیز بهره بری میکردند .

افزون بر این کارها که گفته شد ، برای جلوگیری از تاختن سیلابهای بهاری بر زمینهای گود در دو کناره رودهای فرات و دجله و به روان و کانالها و جویها ، خرندها یا بندهای پهلوئی پدید آورده بودند که آنها را در عربی «مسنایه» گویند تا هر زمان تراز آب در بستر رودها و جویها بالا آمد بر کشتزارهای پیرامون آنها گسترده نشود . و نیز برای آنکه فشار ریزش آب در کانالها کم شود و خاک بستر رود شسته نگردد و تراز آب در بستر رودها و کانالها پائین نینند و آب از کشتزارها بریده نشود ، در برخی جاها شادروانها ساخته بودند که از آنها سود آبیاری نیز برداشته میشد .

نگهداری این شبکه بزرگ و تودرتو از کارهای اصلی دیوان کست فرود بوده است . پس دیوان این دیوان بایستی از زمان برآمدن آنها و پائین رفتن آنها در روزهای سال و ماه آگاه باشند و در چگونگی نگهداری بندها و شادروانها بینا .

باید افزود جمله «گردش ماه» در روایت دینوری ، اشاره به جاهائی مانند جنوب عراق و خوزستانست که کشتزارها با فشار برآمدن مد دریا بر آب رودها در دهانۀ آنها و روان شدن آب شیرین در جویهای پهلوئی رودها ، سیراب میشده است .

آدمیان از این وسیله طبیعی از زمانهایی بسیار باستانی بهره برداری میکردند و چون اندازه برخاستن آب در بستر رودها هنگام برآمدن مد ، با گردش ماه نیز پیوستگی دارد ، دبیر دیوان کست فرود باید از حساب گردش ماه نیز آگاه باشد .

آب دریا در خلیج فارس هر شبانه روز دوبار برمی خیزد و فرو می نشیند . بلندی مد در خلیج فارس که شکل قیفی دارد گاهی از دو متر هم بیشتر میشود . هنگامی که آب در دریا برخاست و با فشار بسیار رو به خشکیهای کناره دریا به پیش می رفت ، جلو ریزش آب شیرین رودها را در دهانۀ رود به دریا می گیرد . در نتیجه این رویداد ، آبهای رودهای فرات و دجله و کارون و تاب و شیرین ، در بستر رود بالا می آمد و اندازه بلندی آنها همچند بلند شدن مد در دریا بود .

پس نماد مد دریا ، در این گونه جاها مانند يك بند طبیعی است که جلو دهانه رودها زده شده باشد و دریچه‌های آن روزی دوبار باز و بسته شود . آدمیان برای بهره‌گیری از این نماد طبیعی در کناره رودها تا آنجا که مد دریا در بالا آوردن آب میان بستر رود اثر میگذارد ، کانالها می‌کنند که تا مسافت‌های بسیاری در خشکی به پیش رفته بود . از این کانالها در هردو سو جویهایی شاخه شاخه کنده که دهانه آنها همیشه بسته بود مگر زمانی که بخواهند کشتزاری را آبیاری کنند . چون آب رود هنگام برخاستن مد در بستر رود ، کانالهای پهلوئی رود را پرمیکرد هر زمان نیاز داشتند دهانه جویهایی را که از کانال جدا شده بود باز میکردند تا آب به کشتزار یا باغ روان شود .

هم‌اکنون همه نخلستانهای آبادان و خرمشهر تا بالای بصره که در دوسوی دجله يك چشمه و بهمن شیر افتاده‌اند ، به همین گونه آبیاری میشود .

در اینجا از آوردن نام همه کانالها و جویهایی که از رودهای فرات و دجله و نهران کنده شده بوده و نیز نهرهای ابله در جنوب عراق و خوزستان که از برخاستن مد دریا پر آب میشوند ، چشم پوشیده‌ام و خواننده را به کتابهای جغرافیائی که از سده‌های میانه بازمانده است بویژه کتاب (عجایب الاقالیم السبعه) نوشته سهراب معروف به ابن سراجیون که بخشی از آن مانده است و نیز فتوح البلدان احمد بن یحیی بلذری بغدادی گفتار «تمصیر البصره» رهنمائی میکنم .

در اینجا پاره‌ای از روایت‌های دیگر را که به دیوان کست فرود پیوستگی دارد می‌آورم .

ابن باخی در پادشاهی منوچهر گفته است :

« و آب فرات بزرگ منوچهر به عراق آورد و حفر آن نهر کرده و هنر نهری بزرگ که از فرات برداشته‌اند همه منوچهر حفر کرده است و ساخته و این از آثار اوست»^۱ .
بخشی نخست این روایت نگرا بر کانال «سورا - سوران» است که بیشتر آب رود فرات در روزگار اسلامی در آن کانال روان شده بوده و امروز آنرا «فرات حله» میگویند .
ثعالبی نیشابوری درباره ارجی که ایرانیان به کار آبیاری زمینهای کشاورزی مینهادند گفته است :

« . . . او (هوشنگ پیشدادی) نخستین کسی است که آهن بیرون آورد و از آن برای صنعتگران ابزار ساخت و اندازه آبهارا برای آبیاری مشخص کرد و مردم را به کشاورزی و دامداری رهنمون شد و نهرها کند و درختها نشاند»^۲ .

همچنین محمد بن جریر طبری در این زمینه روایتی دارد که ترجمه آن چنین است :

« . . . او «زوپورطهماسب» در روستاهای عراق نهری کند و نام آنرا زاب

۱ - فارسانه : ۴۵ (چ ، شیراز) .

۲ - غر اخبار ملوک الفرس و سیرهم : ۵ (چ ، اروپا) .

نهاد و فرمان داد در کنار آن شهری برآوردند و آن کهنه‌شهر «مدینه‌العتیقه = تیسپون» خوانده میشود و آنرا شهرستانی کرد که سه تسوگ داشت: زاب بالا، زاب میانی، زاب پائین و فرمان داد تخم گلها و ریشه درختان از کوهستانها به آنجا برده شود و کشته و نشاندند گردد»^۱.

استخری که خود فارسی‌ست سخنی درباره آب‌بها در استان فارس دارد که ترجمه آن چنین‌ست:

«اما دهیک کشتی‌ها و پنجیک کانه‌ها و سرگزیت و درآمد سکه‌خانه‌ها و راهداری و مالیات نمکزارها و بیشه‌ها و آب‌بها و چراگاهها، مانند همان چیزی‌ست که دردیگر جاها رواج دارد»^۲.

از شبکه‌های بزرگ آبیاری دیگر که شاهنشاهان ایران پدیدآورده‌اند، دیگری شبکه آبیاری بزرگ خوزستان بوده است. در اینجا نیز پایه اصلی این شبکه افزون بر بستر پنج رود کرخه و دز و کارون و تاب و شیرین، سه کانال بزرگ بوده است. این کانالها از مغرب به مشرق اینها بوده:

کانال شاورور که در بالای شهر شوش از رود کرخه جدا میشده و در زمینهای میانه دو رود کرخه و دز رو به جنوب غربی روان میشده است. سراب این کانال امروز پر شده و در بستر آن زهابی می‌جوشد و روان‌ست که آنرا «رود شاورور» گویند. از این کانال زمینهای پیرامون شهر شوش و مناظر بزرگ آبیاری میشده است.

دوم کانال نهر تیران بوده که در کتابهای عربی بنام «نهر تیری» یاد گردیده و از رود دجله جدا میشده و رو به جنوب شرقی روان بوده و زمینهای میانه دشت میشان و خرم‌شهر کنونی را آبیاری میکرد است.

نوشته‌اند کیخسرو زمینهای این بخش را بیکی از فرزندان گودرز که تیر نام داشت به اقطاع داده بود و او این کانال را کنده و آنجا را فاریاب کرده است.

سوم و بزرگتر از آن دو کانال که گفته شد، کانال بزرگ مشرگان بوده است که در شمال شرقی شوشتر از رود کارون جدا میشده و آنرا آب‌گرگر یا آب دو دانگه نیز میگفته‌اند. این کانال از شمال کوه اهواز رو به جنوب شرقی تا شادگان کنونی روان بوده و سراسر زمینهای این بهره از خوزستان را که نزدیک به یکصد و پنجاه کیلومتر درازا دارد آبیاری میکرد و پایاب آن از راه شاخه‌های گوناگون به خور موسی کنونی نزدیک شهر گپان (جبی) در خلیج فارس میریخته است.

آب مشرگان در سده ششم هجری به بستر کارون، آنجا که هم‌اکنون «بند قیر» نامیده میشود بازگشته. در نتیجه سراسر زمینهای شهرستان مشرگان خشک و بیابان گردیده است.

۱ - تاریخ‌الریسل والملوک ج ۱ : ۴۵۵ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م).

۲ - المسالك والممالك : ۹۶ (ج ، قاهره ۱۸۸۹ م).

یا قوت حموی کندن جوی نهر تیران و دیگر کانالهای خوزستان را به اردشیر بهمن یا اردشیر بابکان نسبت داده است و چنین گفته :

« سرزمینی در خوزستان هست که کانال آنرا اردشیر پوربابک کنده . در برخی کتابهای ایرانی دیده‌ام که اردشیر بهمن پوراسفندیار که از پادشاهان باستانی و نزدیک به زمان «داود» بوده کانال مشرگان و دجله اهوآز و کانالهای هفت شهرستان خوزستان را که سرق و رامهرمزد و شوش و گنده شاپور و مناذر و نهر تیرانست کنده و نهر تیران را بیکی از فرزندان گودرز وزیر خود که تیر نام داشته است داده از این رو این شهر و کانال آن به نام او مشهور گردیده است»^۱ .

از رودهای کرخه و دز و کارون و تاب و شیرین کانالها و جویهای دیگر نیز جدا میشده و بر بیشتر آنها بندها و شادروانها بوده است که یاد شادروان شاپوری در شوشتر و شادروان اهوآز بیش از دیگرها در کتابها بازمانده .

کانال داریون در شوشتر نیز از کانالهای بزرگ خوزستانست که کندن آنرا به دارای بزرگ نسبت داده اند . چون من در تاریخ اقتصادی خوزستان گفتاری را ویژه تاریخ آبیاری در این استان کرده‌ام ، در اینجا به همین سخنان کوتاه اکتفا کردم و بیش از این درباره شبکه آبیاری خوزستان چیزی نخواهم گفت .

تاریخ دیوان کست فرود در چنبر تاریخ آبیاری عراق و خوزستان منحصر نیست . در همه جای ایران آثار بندها بر رودها و کانالها و قناتها و کومشهای کهن دیده میشود و جا دارد جوانان دانش‌پژوه هر کدام درباره این گونه آثار تمدنی که در شهر یا شهرستان خود سراغ دارند ، پژوهش نمایند و آگاهی‌های سودمندی فراهم آورند تا بتوان برای تاریخ آبیاری در همه ایران گسترده‌تر از آنچه در کتابهای پیشین آمده است ، سخن گفت . یاد برخی از این آثار آبیاری در کتابهای کهن مانده و برای نمونه پاره‌ای از آن روایتها را بر آنچه گفته شد در زیر می‌افزایم .

یا قوت حموی درباره آب بخشان دامغان چنین میگوید :

« . . . در آنجا آب بخشان شگفت‌انگیزی از خسروان هست که بسیار مهمست . آب از غاری در کوه بیرون می‌آید و چون فرود آمد به یکصدویست بهره بخش میشود برای یکصدویست روستا . چنانکه هیچ بهره‌ای از بهره دیگر بیشتر نیست و این آب را جز بر این گونه که بخش کرده‌اند نمیتوان بخش کرد»^۲ .

استخری درباره آب بخشان مرو که به گفته خوارزمی آنرا «انگله» می‌گفته‌اند چنین گفته :

« این آب از دیهیی بزرگست که آبخشان در آنجاست . در آنجا برای هر کوی و جیبان جوئی ویژه کنده‌اند که در جاو دهانه آن يك صفحه جویی نشانیده . در آن

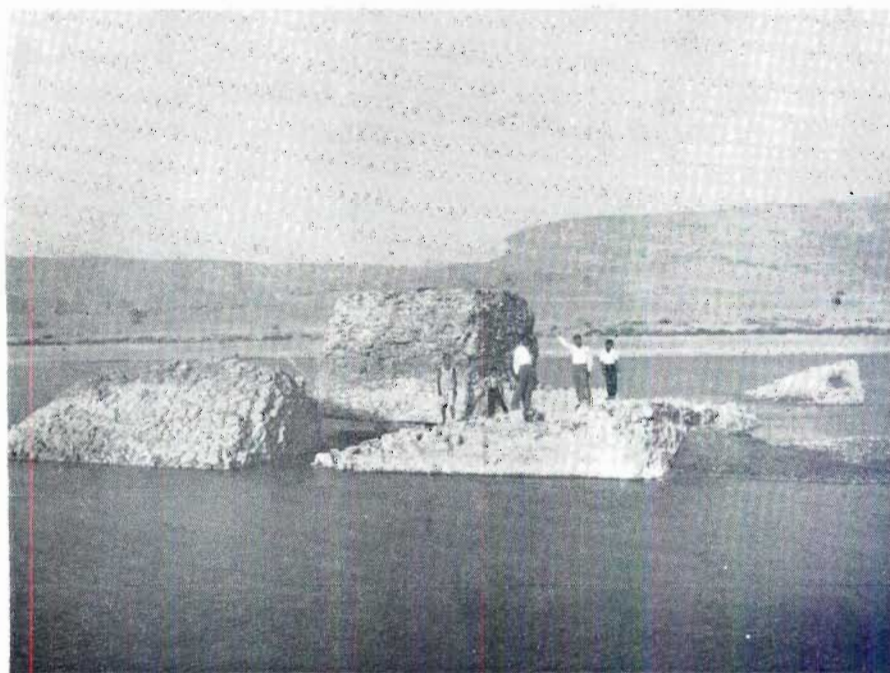
۱ - معجم البلدان ج ۴ : ۸۳۷ (ج ، اروپا افست تهران) .

۲ - معجم البلدان ج ۲ : ۵۳۹ (ج ، اروپا افست تهران) .



آباره کچ سنگی که آب چوی را از بهنای کانال داریون می‌گذراند

بازمانده از بند مخزنی معروف به «بند دختر» در شمال شوشتر



منفذ سوراخهایی در آورده اند و با این کار همه مردم را در بر لیل رسد آب خود برابر ساخته اند و هر زمان آب افزایش و کاهش یافت ، رسد ایشان نیز افزایش گیرد یا کاهش پذیرد . این آب سالاری جداگانه دارد که ارج آن از سالار یاوری ها (شهر بگ = معونات) بیشترست . چنان شنیده ام برای این آب ده هزار مرد مزدورند که هر یک دارای کاریست^۱ . و نیز درمیانه شرح سمرقند گوید :

« در ورغسر بوستانها و کشتزارها و باغهاییست که خراج را از آنها برداشته اند و نوسازی بندهای آب آنجا و بستن شکافهای آنها بجای خراج ، برگردن ایشان نهاده شده است»^۲ .

ابوعبدالله محمد پوراحمد بشاری مقدسی که چندین سال در خراسان بسر برده است و کتاب خود را در نیمه دوم سده چهارم هجری نوشته درباره بندها و آب بخشانهای سیستان و خراسان و ورا رود سخنانی گفته است و سخنان او نشانه هایی از هنر آبیاری در ایران باستان در بر دارد .

مقدسی درباره آبهای نیشابور گوید :

« نیشابور قناتهایی در زیر زمین دارد که آب آنها در تابستان بسیار خنکست و برخی چهار و برخی تا هفتاد پله در زیر زمین پائین رود»^۳ .
همو در گفتار سیستان گوید :

« سیستان را رودخانه های چندی است که از آنها یکی هیرمید «هیرمند»ست . این رود از پشت غور پائین می آید و تا شهر «بت» سرازیر میشود پس در يك منزلی زرنگ به شاخه هایی بهر میگردد . پس شاخه طعام از آن به روستاها روانست تا «نیشک» . پس شاخه باشت رود از آن جدا میگردد که بست را سیراب میکند و در زیر بست دیه های دیگر را تا كرك (?) . در اینجا بندی بسته اند تا آب به دریاچه سرازیر نشود»^۴ .
همو درباره رود هرات میگوید :

« يك شاخه از رود هرات بشهر درمی آید و در شهر میانه جویها شاخه ، شاخه میشود . سپس به باغها روان میگردد . در آنجا بندیست که يك مرد زرتشی آنرا ساخته و در همه خراسان شگفت از آن بندی نیست و نام خود را بر آن نوشته است . گویند در زمان ساختن بند ، آن مرد هزار جریب نمک به سازندگان خورانیده است»^۵ .
مقدسی درباره آب بخشان مرو که آنرا انگله میگفته اند گسترده تر از دیگران سخن گفته است . ترجمه سخنان او چنینست .
« اما رود دومرو . آب آن از زیر غور درمی آید و به مرو بالا میرسد پس به مرو

۱ - المسالك والممالك : ۱۴۹ (ج ، قاهره) .

۲ - المسالك والممالك : ۱۸۰ (ج ، قاهره) .

۳ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم : ۳۲۸ (ج ، لندن) .

۴ - همان کتاب : ۳۵۷ .

۵ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم : ۳۵۷ - هر جریب نزدیک به سی کیلوگرم وزن داشته .

پائین رو می‌آورد و چون بیک منزلی مرو پائین رسید ، به دره بزرگی میرسد که آنرا از دوسو بند زده‌اند با چوب بسیار و گیاه بردی . و آب را چنان بند کرده‌اند تا تراز رویه آن برابر دهانه آمده است و از آنجا به مرو روان گردیده . این بند را سالاریست که از سالار نگهبانان نیرومندترست و ده‌هزار مرد مزدور زیر دست خود دارد . و آب پایانی بر بند گذاشته‌اند که شها نیز در آنجا می‌مانند و بند را می‌بایند تا مبادا شکافی در آن پدید آید . بهتر از این بند برای نیک بهره کردن آب در هیچ‌جا دیده نمیشود . میگویند کسی که این آب را بهره کرده گفته است هیچ‌گوشه‌ای از دادگری نبوده که در بهره کردن آب آنرا بکار نبرده باشم مگر چیزهائی که به کار بردنی نبوده .

« در بالای بند لوح‌های نشانیده‌اند که در همه درازای آن شکافی به پهنای یک‌جو در آورده‌اند . هر زمان که آب بالا می‌آید و شصت جو بر آن لوحه بر آید ، مردم آن سال را سالی فراخ شمارند و اندازه‌گیر را بر می‌دارند . و اگر آب تا شش‌جو بر آید ، آن سال سالی خشک خواهد بود .

« این اندازه‌گیر را که مانند حوضی گردست ، در یک فرسنگی بالای شهر نشانیده‌اند . چون در آنجا بر آمدن آب را از روی اندازه‌گیر اندازه گرفتند ، خبر را با یک پیک دهنده ، به دیوان رودخانه آگاهی خواهند داد و از دیوان به همه گماشتگان برجوبها ، آگاهی دهند تا آنان آب را بر پایه آن اندازه که خبر آورده‌اند ، در جوبها بهر کنند .

« چنانکه گفتم شب‌وروز چهارصد تن آب باز ، در آنجا می‌مانند و بند را می‌بایند . اینان گاهی در هوای بسیار سرد باید در آب فرو روند . در چنین حالی تن خود را با موم می‌آلایند . و نیز هر یک از آنان باید در روز متمادی چوب و گیاه فراهم سازد ، تا اگر نیاز افتاد آنها را در بند بکار برد^۱ .

مقدمی درباره شهر «بیار» در کومش که نشیمن گاه نیاکانش بوده است گوید :
« در آنجا آب برای کشتزارها و بستانها کم است و مانند ارگان (استان کوات‌خوره دربارس) آب را با درگهاره ، بهر میکنند^۲ .

درگهاره که در نامها معنی آنرا روشن کرده‌ام ، پنگان بزرگی بوده که آب را در جوبها با آن اندازه می‌گرفته‌اند و از روی زمان بهر میکردند و در حقیقت یک ساعت آبی بوده است .

باری شما در هر گوشه ایران که هزاران ساز کانون فرهنگ آدمیان بوده است جستجو کنید ، آثاری از این گونه کارهای شگفتی‌آور خواهید دید که جا دارد هر کدام با ژرف‌نگری بررسی شود و شرح ویژگیهای هر کدام در کتابی نگاشته آید .
از این راه است که میتوانیم تاریخ گسترده دیوان کست‌فروود را برشته نوشتن کشیم و ترازگاه فن آبیاری را در ایران باستان نیک روشن سازیم .

۱ - احسن‌التقسیم فی معرفه‌الاقالیم : ۳۲۵ - ۳۲۶ (ج ، لیدن ۱۹۰۶ م) .

۲ - همان کتاب : ۳۵۷ .

گفتار یازدهم

دیوان ایران درستبد یا وزارت بهداری

«اهورامزدا گیاهان داروئی بسیار بسیار صدها ،
بسیار بسیار هزارها ، بسیار بسیار ده هزارها
پیرامون گئون کرن رویانید . برهمه آن گیاهان
درمان بخش که برای تندرستی مردمان است درود
میفرستیم و آنها را بکار میبریم برای نبرد با درد ،
برای نبرد با مرگ ، برای نبرد با سوختگی ،
برای نبرد با تب ، برای نبرد با تب لرزه ، برای
نبرد با بیماریهای بلید ، برای نبرد با مارگزیدگی
وبرای نبرد با بیماریهای واگیر» .
وندیداد فرگرد ۲۰ بند ۴ تا ۷

دانش پزشکی در ایران تا آنجا پیشینه‌ای کهن دارد ، که در اوستا و وندیداد
و تاریخ داستانی ما از این دانش سخن بسیار یاد گردیده است .
در کتاب اوستا که میتوان آنرا کهنترین فرهنگنامه جهان نامید ، درباره نخستین
کسی که بدانش پزشکی پرداخته است چنین آمده :
« فره وهر پاکدین فریدون از خاندان آبتین را میستاییم ، از برای نبرد او با جرب
و تب و لرزه تب و برای نبرد او با آزار مارها»^۱ .

۱ - فرودین‌بشت بند ۱۳۰ از کتاب یکتاپرستی : ۲۵۵ (چ . تهران ۱۳۳۷ خ) .

همین مطلب در تاریخ طبری و دیگر کتابها در آنجا که از تاریخ داستانی ما سخن گفته شده نیز دیده میشود و ما از میان همه آن سخنان گفته طبری و ابن بلخی را برای نمونه در زیر باز میگوئیم :

طبری در پادشاهی فریدون چنین میگوید :

« نخستین کسی که در پزشکی و ستاره‌شناسی درنگریسته است فریدون است »^۱.

و نیز ابن بلخی در این باره چنین گفته است :

« از آثار او « فریدون » آن است که از نباتهای دشتی و گیاهان کوهی داروها استخراج کرد تا مردم و دیگر حیوانات را بکار آید و افسونها که مردم کنند بر دردها و بیماریها و غیر آن ، او نهاد »^۲.

در نندیداد فرگرد ۲۰ بند ۱ و ۲ چنین آمده :

« زرتشت از اهورامزدا پرسید: کیست در میان پرهیز گاران و دانایان و کامکاران و توانگران و رایومندان و تهمتان و پیشدادیان ، نخستین مردی که بیماری را بازداشت ، مرگ را بازداشت ، زخم نیزه پیران را بازداشت ، گرمی تب را از تن بازداشت ؟ اهورامزدا در پاسخ گفت : ای سپنتان زرتشت تربتا در میان پرهیز گاران و دانایان و کامکاران و توانگران و رایومندان و تهمتان و پیشدادیان نخستین مردی است که بیماری را بازداشت ، مرگ را بازداشت ، زخم نیزه پیران را بازداشت ، گرمی تب را از تن مردم بازداشت »^۳.

از نوشته‌های کهن دینی چنین برمیآید که ایرانیان از باستان زمان به‌کار دورزی « جراحی » آشنائی پیدا کرده‌اند چنانکه در بندهشن آمده :

« اهورامزدا کاردی گوهر نشان بد تربتا بخشید تا با آن کارد دورزی کند » . کارد پزشکی در اوستا « کرتوبئشه زو » یاد شده که شکل امروز آن نام میشود ، کارد پزشکی .

درباره کارد دورزی در کتاب دینکرد چنین آمده است :

« اگر پزشکی بیمار را نخست با گیاه درمان کرد و سودی نگرفت ، اگر آزموده باشد تواند از برای درمان زخمها ، غده‌ها و بریدن اندامها و بندها از کارد بهره گیرد »^۴ .
در ایران باستان برای بیهوش کردن بیمار هنگام کارد دورزی از گیاه بنگ بهره‌گیری میکردند^۵ .

ماده هوشبر را در شراب میریخته‌اند و به بیمار می‌خورانیده تا در هنگام شکافتن تن او درد احساس نکند . فردوسی گفته است :

بفرمود تا داروی هوشبر در افکند در جام می ، چاره گر

۱ - تاریخ‌المرسل والملوک ج ۱ : ۲۱۲ (ج ، قاهره ۱۹۶۰ م) .

۲ - فارسنامه ابن بلخی : ۲۴ (ج ، شیراز) .

۳ - کتاب یکتا پرستی : ۲۵۶ (ج ، تهران) .

۴ - همان کتاب : ۲۶۳ (ج ، تهران) .

۵ - بنگ گیاهی از خانواده تاتوره است و بوته و گل آن مانند بادنجان است و در گل و دانه آن ماده هوشبر هست .

بدادند و چون خورد بیهوش گشت تو گفتی که بیجان و بی توش گشت
در داستان زائیدن رودابه رستم را ، در شاهنامه چنین آمده :

بیامد یکی موبد چیره دست مر آن ماهر خرا به می کرد مست
شکافید بی رنج پهلوی ماه بتابید مر بچه را سر ز راه
چنان بی گزندش برون آورید که کس در جهان این شگفتی ندید
دو دستش پر از خون ز مادر بزاد ندارد کسی این چنین بچه یاد
شبانروز مادر ز می خفته بود ز می خفته هم دل زهش رفته بود
همان زخمگاهش فرو دوختند به دارو همه درد بسپوختند

آنچه تا اینجا گفته شد اشاره‌هایی بود برای نشان دادن دیرینگی فن پزشکی در ایران . من کنون را بر آن نیستم همه دلایلها را که در این زمینه در دست دارم ، یاد آوری کنم .
در این باره آنچه نیاز بوده در کتابی زیر نام « دانشگاه شاهپور گرد » نوشته‌ام و پیوست مجله بررسیهای تاریخی بسال ۱۳۴۸ در تهران چاپ گردیده . بر آنچه گذشت باید افزوده شود که :

۱ - نام داروهای کانی و گیاهی باستانی که در کتابهای پزشکی سده‌های میانه آمده بیشتر فارسی است یا ترجمه زیر لفظی از فارسی .

۲ - بسیاری از این داروها در سرزمین ایران شهر می‌روید و در اینجا شناخته شده است . همین‌دو نکته برنده‌ترین دلیل در دست ماست که نشان میدهد دانش پزشکی در سرزمین ایران پایه استواری میداشته است . این نامها دست کم نماینده آن است که ایرانیان از باستان زمان به شاخه‌های فن پزشکی رو آورده و برای زدودن بیماری‌ها اندیشیده و چاره‌گری‌ها کرده‌اند . ارجح فن پزشکی در روزگار ساسانیان چندان شناخته شده بود که برای یاد دادن این فن دانشگاهی در شهر شاهپور گرد « جندی سابور » خوزستان پدید آورده بودند که بیمارستانی نیز بیوسته بآن دانشگاه بوده .

دانشگاه شاپور گرد تا آخرهای سده دوم هجری بر پا مانده بوده است^۱ .

نویسندگان روزگار اسلامی از این بیمارستان نام برده‌اند . فردوسی نیز در داستان بدارزدن تن مانی به این بیمارستان اشاره‌ای کرده است .

بیاویختند از در شارسان دیگر ، پیش دیوار بیمارسان

ایران درستید :

در میان دیوانهای دولتی روزگار ساسانی ، يك دیوان ارجدار بوده که سالار آنرا

۱ - به کتاب دانشگاه شاپور گرد نگریسته شود . به گمان ما بهتر است واژه « سزارین » در پزشکی به « رستم زا » بدل گردد . زیرا اگر داستان بدنیا آمدن ژول سزار هم درست باشد ، باز او را از شکم مادر مرده‌ای بیرون آورده‌اند . نه اینکه شکم مادر را شکافیده و زهدان را باز کرده و سر بچه را از راه گردانیده و آنرا بیرون آورده‌اند و هیچ يك از کودکان و مادر نمرده است .

«ایران درستید» می‌نامیده‌اند و این نام به تعبیر امروز میشود: وزیر بهداشتی ایران. در گروه کارداران بلندپایه دولت، ایران درستید جای والائی میداشته تا آنجا که در ایوان شاهی در رده وزیران می‌نشسته است.

جایگاه که ترجمه گفته‌های او را در زمینه جایگاه کارداران بلندپایه دولت در ایوان شاهی پیش از این آورده‌ایم، جایگاه پزشکان، «ایران درستید» را در گروه سوم یعنی پس از فرماندهان بزرگ از خاندان شاهی و موبد موبدان هم‌رده دبیران و اخترماران یاد کرده است.

کار ایران درستید نگرش بر رفتار پزشکان کشور و بیمارستانها و دانشکده پزشکی شاپور گرد بوده و نیز در انجمنهای علمی که گاه در پیشگاه شاهنشاهان برپا میشده دخالت میداشته است.

از پزشکان بلندپایه‌ای که در روزگار ساسانیان به پایگاه ایران درستیدی رسیده‌اند، نام چند تن در کتابها مانده است که از ایشان است:

برزویه پزشک زمان خسرو اول. او بنا به نوشته استخری از مردم مرو بوده است. استخری درباره این پزشک گرانبه چنین گفته است:

«برزویه پزشک نامور از مردم مرو بوده و بر دیگر پزشکان ایران سالاری داشت»^۱. زیست نامه برزویه در دیباچه عربی کلیله و دمنه آمده و در ترجمه فارسی آن کتاب نیز دیده میشود هر چند نمیتوان آنرا از کاهشی و افزایش بیکبار پاکیزه پنداشت. برزویه در زیست‌نامه‌اش خود را چنین می‌شناساند:

«پدرم از اسواران بود و مادرم از خاندان هیربدان»^۲.

جمال‌الدین قفطی از یک ایران درستید دیگر نام برده که جبرئیل نام داشته و او نیز در روزگار خسرو اول می‌زیسته است. قفطی چنین میگوید:

«در سال بیستم از شهر یاری خسرو دانشمندان انجمن شدند و میان ایشان جستارهای علمی به گفتگو درآمد و پاسخ آنها روشن شد و این داستان در همه جا مشهور است. سالاری این انجمن علمی با جبرئیل درستید بوده که پزشک ویژه خسرو بود»^۳.

همان قفطی زیر نام جبرئیل پوربخت یشوع گفته است:

«جبرئیل پوربخت یشوع از مردم شاپور گرد «جندی‌سابور» است و مردم شاپور گرد پزشکانند و از زمان ساسانیان دانش و مهارت پزشکی در ایشان است»^۴.

از ایران درستیدان دیگر که نام ایشان در کتابها مانده یکی «زر اسپید» نامی است که در لشکرکشی خسرو اول به روم همراه او بوده سپس در آنتاکیه گم میشود و هر چه جستجو میکنند او را نمی‌یابند. سرانجام پس از پنج سال که زر اسپید در کشور روم میماند

۱ - المسالك والممالك : ۱۴۹ (ج ، قاهره) .

۲ - واژه خاندان هیربدان در ترجمه عربی که روزبه معروف به ابن مقفع کرده «اهل الزمازمه» است.

۳ - اخبار الحکماء : ۱۳۳ - ۱۳۴ (ج ، اروپا) .

۴ - اخبار الحکماء : ۱۳۴ (ج ، اروپا) .

و آگاهی‌های بسیار بدست می‌آورد از آنجا به ایران برمیگردد. از این پزشک در گفتار دیوان برید بخش کار آگاهی یاد کرده‌ایم.

دانش پزشکی در روزگار ساسانیان چندان گسترش پیدا کرده که همه کتابها و نسخه‌های پزشکی دارای خطی (قلمی) ویژه شده بود. ابن ندیم و راق نام آن قلم را «نیم‌گشتک» یاد کرده است.^۱

برای اینکه خواننده کتاب پی‌برد که در روزگار ساسانی دانش پزشکی در ایران تا چه اندازه گسترده و والا بوده است، داستانی را از کتاب محمد بن هلال صابی معروف به «غرس النعمه» در این زمینه باز می‌گوئیم. او درباره چگونگی مرگ زیاد بن ابیه که به بیماری سیاه زخم در روزگار خلیفگی معاویه از جهان رفته است، چنین می‌گوید:

«روزی زیاد بن ابیه در کاخ نشسته بود، دستی بر او «ازغیب» نمایان شد که شکل (۳۰) را مینمود. زیاد گفت «انا لله» مرگم را به من خبر دادند. سی روز یا سی ماه یا سی سال دیگر از عمرم مانده. چون سی روز گذشت دل به سی ماه بست چون سی ماه به سر رسید، قضا را پیشکارش را خواست و او را بدنبال عبیدالله بن ابی بکره فرستاد و به او دستور داد همانجا بحساب عبیدالله بن ابی بکره رسیدگی کند. همینکه عبیدالله فراز آمد، زیاد به او گفت: در خود احساس تب میکنم. عبید دست به تن او زد دید مانند آن است که زبانه‌های آتش از تن او جستن میکند. چون جستجو کرد دید طاعون در یک انگشت دستش زده است. پس یکصد و پنجاه پزشک ببالین او آوردند که سه تن از ایشان روزگار خسرو را دریافته بودند»^۲.

این روایت نشان میدهد که تا سال ۵۳ هجری که زیاد بن ابیه مرده است، در عراق چندان پزشک فراوان بوده که توانسته‌اند هنگام گرفتار شدن زیاد به سیاه زخم در کوفه، یکصد و پنجاه پزشک ببالین او بیاورند و سه تن از ایشان پزشکانی بوده‌اند که زمان خسرو پرویز را نیز دریافته بودند.

عبیدالله بن مسلم دینوری روایتی از آئین‌نامه‌نگ آورده که نشان میدهد در آن زمان به بودن پزشکان دانا در شهرها تا چه پایه ارج مینهادند. فارسی آن روایت این است:

«یکی از زبان پیری آورده است: در شهری که در آن پنج چیز نیست نشیمن مگیر: شهریاری توانا. دادوری دادگر. بازاری پر خرید و فروش. پزشکی دانا. رودی روان»^۳.

ایران درست‌بدر رفتار پزشکان کشور می‌نگریسته و اگر یکی گناهی میکرد یا کوتاه‌کاری مینمود، او را بدنبال میکرد و کیفر میداد.

۱ - الفهرست: ۲۵ (ج، اروپا).

۲ - منظور از شکل سی (۳۰) اشاره به حساب انگشت است که در آن زمان سخت رواج پیدا کرده شهر فردوسی: کف دست محمود و الانبار. که آنقدر که آمد سه اندر چهار. نیز اشاره به همین حساب است که هشت بسته را نشان میدهد.

۳ - التفهوات القادریه: ۸۲ (ج، بغداد ۱۹۶۷ م).

۴ - عیون الاخبار ج ۱: ۷ (ج، قاهره).

بنظر میرسد ، اختیاری که در فقه اسلامی به شهر یگ (محاسب) برای نگرستن بر کار پزشکان داده اند^۱ ، نمودی از همان آئینی است که در روزگار ساسانیان در ایران روان بوده است . زیرا در عربستان که زندگی از پایگاه شبانی بالاتر نیامده بوده ، پزشك جز حارت بن كلدی نتمی که او هم در ایران درس خوانده بوده کسی نبوده که به کار پزشکی درآمده باشد و این فن رواجی نداشته تا نیاز باشد برای شیوه رفتار پزشکان آئینی نهند . در ایران همراه هر سپاه پزشکان بویژه و کاردورزانی میرفته اند برای درمان بیماران سپاه و زخمیان و پیش گیری از بیماریهای همه گیر در سپاه . و در این باره اشاره هائی در کتابها بازمانده است .

بسا زهر آگین کردن چشمه ها و قناتها در هنگام پس نشینی لشکرها تا دشمن نتواند از آنها سود بردارد ، نیز با دست این پزشکان انجام میگرفته . زیرا پزشك داروها را می شناخته و میدانسته برای زهر آگین کردن سر چشمه های آب کدام يك کار گزیر است . افسوس که در تاریخ پزشکی ایران هنوز جستجوی گسترده ای نشده . بویژه برای زدودن پاره ای تیر گیها که در این بخش از تاریخ ما افتاده است ، کوشش درستی انجام نگرفته .

۱ - الأحكام السلطانية : ۲۲۶ (ج۲ - تعداد) .

گفتار دوازدهم

دیوان جامه خانه

« اندروای زرین جامه را می‌ستائیم ، اندروای
زرین کفش را می‌ستائیم . اندروای زرین کمر
را می‌ستائیم » .

رام یشت بند ۵۶

از دیوانهای دولتی یکی سازمانی بوده که کارگاههای پارچه‌بافی دولتی را راه
می‌برده و رختهای ویژه کارکنان دولت را آماده و نگهداری می‌کرده است .
دیوان جامه خانه که در روزگار اسلامی برپا مانده بوده یادگاری از آن سازمانست
و در کتابهای این روزگار از آن دیوان ، اشاره‌های بسیار توانیم دید .
کارخانه‌های پارچه‌بافی دولتی که در آنها استادان پارچه‌باف و هنرمندان دیگر ،
مانند گلابتون‌دوز و زردوز و نوارباف و دیگر شاخه‌های هنرهای وابسته به پارچه‌بافی
و جامه‌دوزی و رنگ‌رزی کار می‌کرده‌اند و هر کدام به فراخور هنرمندی خود از خزانه
دولت روزیانه می‌گرفته‌اند ، زیر نگرش دیوان جامه خانه بوده‌است .
در این کارگاهها جامه‌های ویژه کارکنان دولت فراهم می‌آمده و به دیوان جامه
خانه سپرده می‌شده‌است . بسا دیوان جامه خانه از روزگاری پدید آمده باشد که در ایران
برای هر گروه از کارمندان دولت رخت ویژه‌ای در نظر گرفته‌اند و هر یک از ایشان نشان
ویژه‌ای نیز می‌داشت و پایگاه هر کارمند با آن رخت و نشان ویژه در میان گروه خودش
نشان داده میشد .

جهشیاری دربارهٔ جامهٔ ویژهٔ کارکنان دولت بی‌آنکه از شاهنشاهی که این آئین را نهاده است نام برد، چنین میگوید:

«از آئین شاهنشاهان ایران بود، هر کسی در هر یک از گروه‌های کارمندان که در خدمت ایشان بود، دارای جامه‌ای ویژه باشد که دیگران جز آن گروه نمیتوانستند آن جامه را بپوشند و چون آن کارمند به پیشگاه شاهنشاه بار می‌یافت، شاهنشاه از روی جامه‌اش گروه و پایگاه او را می‌شناخت»^۱.

جهشیاری نگفته‌است که کدام شاهنشاه ایران این آئین را مقرر داشته است. میتوان گمان کرد که این بهسازی از کارهای لهراسب کیانی بوده‌است. آنچه چنین حدسی را پدید می‌آورد آنست که لهراسب آن گونه که جهشیاری و دیگران گفته‌اند، نخستین شاهنشاهی بوده که کارکنان دولت را برپایهٔ کارهایی که سپردهٔ ایشان بوده‌است، گروه‌بندی کرده و گروهها را از یکدیگر جدا ساخته است.

چون شاهنشاهی لهراسب برپایهٔ سالماری ایرانی در سدهٔ هجدهم پیش از میلاد مسیح بوده، پس میتوان گفت: این بهسازی اداری نزدیک به سه هزار و هفتصد سال پیش در ایران انجام گرفته است.^۲

باری بیگمان در روزگار ساسانیان کارمندان دولت دارای جامهٔ ویژه با نقش و نگار ویژه بوده‌اند و هر زمان کارمندی به سرکارش می‌آمد، جامهٔ ویژه‌اش را بتن میکرد. ثعالبی نیشابوری در این زمینه گفته است:

«در روزگار ساسانیان وزیران جامهٔ ویژه میداشته‌اند که در هنگام باریافتن آنرا می‌پوشیده‌اند»^۳.

هر زمان یکی به کاری بزرگ گماشته میشد پس از آنکه فرمان آن کار بنام او نوشته میشد و مهر میگردید، وی را به جامهٔ خانه میبردند و جامه و کلاه و کمر بند آن شغل را که نشانه‌های پایگاه او بر آنها بود، به او می‌پوشانیدند و او برای گرفتن فرمان به پیشگاه درمی‌آمد. چنانکه در گفتار سازمان گفته‌ایم، شاهنشاه در زمینهٔ نیکخواهی و خوشرفتاری به مردم، اندرزهایی به او میداد و این آئین تا سده‌های چندی پس از اسلام نیز روان مانده بوده است.

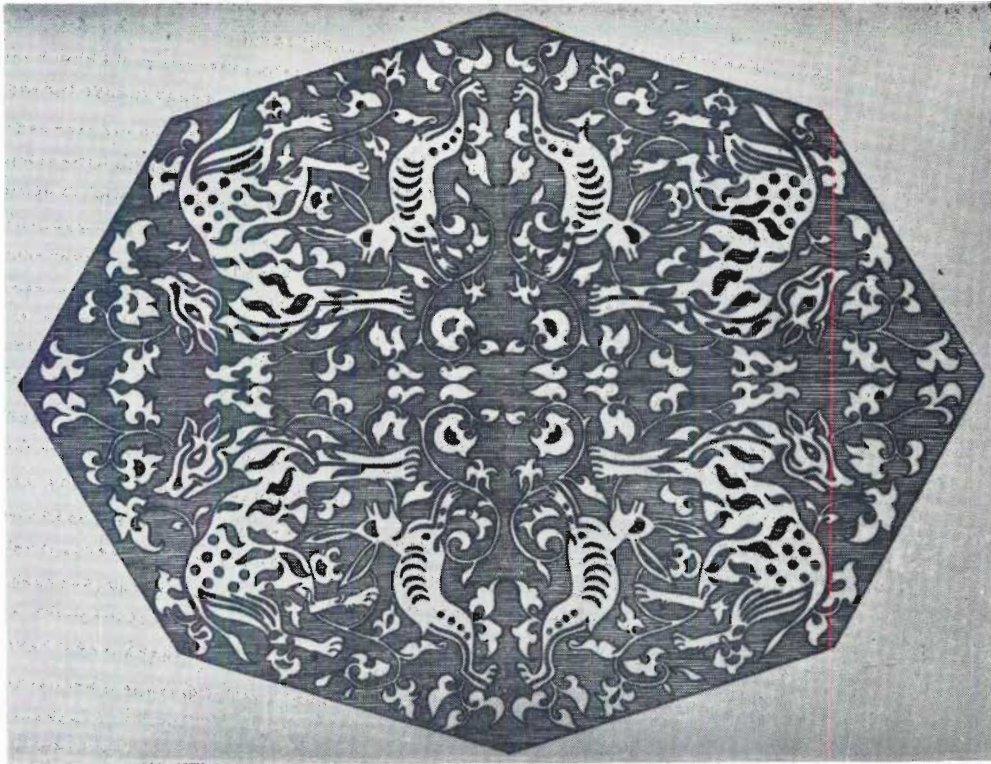
ابوالفضل بیهقی در داستان سپردن پایگاه دهقانی چند جا از خراسان، به داود و طغرل و بیغو سلجوقی چنین گفته است:

«استادم (بونصر مشکان) منشورها نسخت کرد و تحریر آن من کردم دهستان به نام داود و نسا بنام طغرل و فراوه بنام بیغو و امیر آنرا تویع کرد و نامه نوشتند از سلطان و متمدان را دهقان، مخاطبه کردند و سه خلعت ساختند چنانکه رسم والیان باشد. کلاه دوشاخ ولوا و جامهٔ دوخته برسم ما واسب و استام رکمر زر، هم برسم ترکان جامه‌های

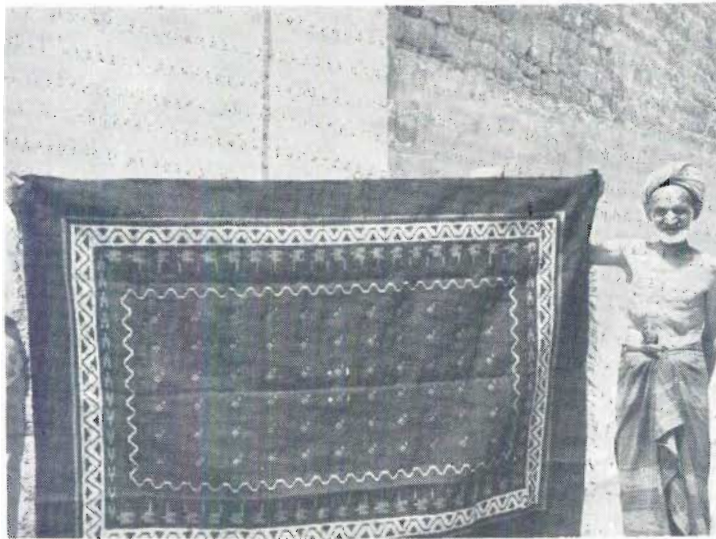
۱ - الوزراء والکتاب: ۲ (ج، قاهره ۱۹۳۸ م).

۲ - به کتاب تقویم و تاریخ نوشته استاد ذبیح بهروز: ۱۳۹ (ج، تهران) نگریسته شود.

۳ - غر اخبار ملوک الفرس: ۶۳۵ (ج، اروپا).



نقش پارچه زربفت
ساسانی (از کتاب
آرتورپوپ)



تصویر از فرش شوشتری
با بافنده آن

نابریده از هر دستی هر یکی را سی تا»^۱ .

جمله «برسم ما» که بیهقی در سخن خود افزوده است نماینده آنست که پوشیدن رخت دوخته از زمانهای باستانی در ایران رواج داشته و به وارونه مردم ایران، در میان ترکان و تازبان حتی رومیان رخت دوخته رواجی نداشته است. پس اگر هنر جامه‌دوزی را برخاسته از این کشور بدانیم و بگوئیم که این هنر نخست بار در ایران پدید آمده است، از راستی به دور نرفته‌ایم.

این هنرها در ایران چندان دیرینگی دارد که در تاریخ باستانی ما اختراع هنر نخ‌تابی و پارچه‌بافی و رنگ‌رزی به جمشید نسبت داده شده است.

در زمینه دادن جامه و ویژه هر پایگاه دولتی، به کسی که فرمان‌کارداری آن پایگاه به نامش نگاشته میشد، روایت دیگری از بیهقی می‌آوریم تا سخن ما هر چه بیشتر استوار گردد. وی در داستان برکنار شدن ابوسهل زوزنی از دیوان عرض (دبیری سپاه) و برگماشتن بوالفتح رازی چنین میگوید:

«... روز دیگر شنبه بوالفتح را به جامه خانه بردند و خلعت عارضی (دبیری سپاه) پوشید و در آن خلعت کمر هفتصدگانی بود. پس پیش آمد و خدمت کرد و بخانه بازگشت...»^۲ .

خزانه جامه خانه دارای دفترها و فهرستهائی بوده که در آن ویژگی هر جامه و تاریخ بدست آمدن و بهای آن نگاشته شده بود. خزانه جامه خانه بزرگان و امیران ایرانی روزگار اسلامی، نیز دارای چنین فهرستی بوده است.

شاهبختی از زبان شاه می‌کال که از فرماندهان نیست که در خدمت برخی خلیفگان بسر برده و در سال ۳۰۲ هجری مرده است، چنین آورده:

«دو پارچه نیشدار بر محمد بن عبدالله بن طاهر عرضه کردند و او آنها را شناخت و دانست که از جامه‌های خود اوست. پس پیشکارش ابراهیم بن هارون نصرانی را فراخواند. به او گفت دو جامه‌ای را که نشانه آنها چنین و چنانست بیاور. او گفت آنها را نمی‌شناسد و به فهرست «احصا» درنگریست در آن نبودند. پس بدفتر درنگریستند هر دو جامه با بهای آنها در دفتر نگاشته بود که بیک هزار و پانصد دینار خریده شده بودند. چون واریسندند آشکار شد که دبیر خزانه آنها را فروخته و از فهرست انداخته است»^۳ .

دودمان طاهر از بزرگان پوشنگ خراسان بوده‌اند و به آئینهای کشورداری در ایران نیک آشنا، هر چند به جز خود طاهر بن حسین، همه میکوشیده‌اند، چنین وانمود کنند آنچه میگویند و می‌نویسند همگی از تراویده‌های اندیشه خودشانست و در نابود کردن کتابهای فارسی پس از بهر برداری از آنها، هیچ کوتاهی نمی‌کردند.

از روی نگاره‌هایی که بر سینۀ کوهها در بیستون و طاقستان و نیش رستم و نیز

۱ - تاریخ بیهقی: ۲۹۲ (ج، تهران).

۲ - تاریخ بیهقی: ۳۴۰ (ج، تهران ۱۳۴۳ خ).

۳ - الدیارات: ۱۲۲ - ۱۲۳ (ج بغداد).

در تخت جمشید و جاهای دیگر بازمانده است، میتوانیم نقش رخت و جامه‌های دولتی را کمابیش بشناسیم. گذشته از آنها در کتابهای تاریخ و سیر از ویژگیهای جامه‌های رسمی شاهنشاهان ساسانی یادی مانده است که بجا میدانم ترجمه آنرا در این جا بازگویم:

سخنانی که بازمانده است برداشته از کتابی است که در روزگار ساسانیان میبوده و آن کتاب تا سده چهارم هجری نیز از میان نرفته بوده است. چهره هر یک از شاهنشاهان ساسانی با جامه ویژه او در این کتاب نگاشته بوده. این کتاب چنانکه مسعودی^۱ گفته، نخست بار بفرمان هشام اموی بهربی ترجمه گردیده است. مسعودی میگوید:

«در سال ۳۰۳ (هجری) نزد یکی از خاندانهای بزرگ ایران، کتاب بزرگی دیدم که حاوی دانشهای بسیاری بود از دانشهای ایران و اخبار شهریاران و بناهایی که هر پادشاه پدید آورده و روش کشورداری او که در کتابهای دیگر ایرانی مانند خدای نامگ و آئین نامگ و دیگرها، آنها را ندیده بودم. این کتاب نقشدار بود و در آن رخساره بیست و هفت پادشاه از دودمان ساسانی نگاشته شده بود. ۲۵ مرد و ۲ زن. رخساره هر شاهنشاه را روزی که در گذشته بود پیر یا جوان، کشیده بودند با زیورها و تاج و آرایه‌ها و رنگ ریش و چهره او. این شهریاران چهارصد و سی و سه سال و یکماه و هفت روز شهر یاری کرده بودند. ایرانیان روزی که پادشاهی میمرد شکل او را به همان گونه که بوده مینگاشتند و در خزانه نگه میداشتند تا شاهنشاه زنده از شمایل شاهنشاه در گذشته آگاه باشد».

«هر شاهنشاهی که در جنگ بوده او را ایستاده می‌نگاشتند و گرنه نشسته نقش میکردند. چگونگی رفتار هر شاهنشاه با بزرگان و توده مردم و رویدادهای بزرگی که در زمان او رخ داده بود در آن کتاب نوشته بودند. تاریخ نگارش این کتاب که از خزانه شهریاران ایران بدست آمده بوده، نیمه دوم جمادی الاخر سال ۱۱۳ هجری است که به فرمان هشام بن عبدالملک اموی از فارسی به عربی برگردانیده شده بود»^۲.

مسعودی در دنباله سخن خود پس از آنکه ویژگیهای جامه اردشیر بابکان و یزدگرد سوم را از روی آن کتاب باز گفته است، چنین می‌افزاید:

«این نقاشیها با رنگهای گونه‌گون شگفتی انگیزی که در این زمان «زمان مسعودی سده چهارم هجری» مانده آنها نیست از آب زروسیم و براده مس نگاریده شده بود. کاغذ کتاب رنگ نیلوفری شگفتی‌آوری داشت و از بس لطیف ساخته شده بود، نتوانستم بدانم کاغذ است یا پوست»^۳.

حمزه پورحسین اصفهانی که تا چند سال دیگر پس از مسعودی میزیسته و تاریخ پایان کتاب او سال ۳۵۰ هجری است، نام این کتاب را «صور ملوک بنی ساسان» یاد کرده و این نام درست‌تر از ترجمه‌ای است که مسعودی آورده. زیرا در آن کتاب چنانکه هر دو

۱ - التنبیه والإشراف : ۹۲ (ج ، قاهره) .

۲ - تاریخی که مسعودی برای نگارش کتاب گفته است باید تاریخ ترجمه آن به عربی باشد نه اصل کتاب .

۳ - التنبیه والإشراف : ۹۳ .

نویسنده گفته‌اند، جز از نگاره چهره شاهنشاهان ساسانی، نگاره از پادشاهان دیگر نبوده‌است. حمزه در کتاب خود ویژگیهای جامه و چهره همه شاهنشاهان ساسانی را یاد کرده است. ترجمه گفته‌های او چنین است:

«اردشیر بابکان (۲۲۶ - ۲۴۰ م). رخت روئین دارای نقش دینار. شلوار آسمان گون. تاج سبز در زر. ایستاده نیزه در دست.»

«شاهپور معروف به نمرده (۲۴۰ - ۲۷۰ م). رخت روئین آسمان گون. شلوار سرخ زربفت. تاج سرخ آمیخته به سبز. ایستاده نیزه در دست.»

«هرمزد پورشاهپور (۲۷۱ - ۲۷۵ م). رخت روئین سرخ زربفت. شلوار سبز. تاج سبز در زر. در دست راست نیزه و در دست چپ سپر. سوار بر شیر.»

«بهرام پورهرمزد (۲۷۵ - ۲۷۵ م). رخت روئین سرخ. شلوار سرخ. تاج آسمانی رنگ در میان دو کنگره از زر و ماهزرگ. در دست راست نیزه و در دست چپ شمشیری دارد که ایستاده و بر آن تکیه زده است.»

«بهرام پوربهرام (۲۷۵ - ۲۹۲ م). جامه روئین سرخ زربفت. شلوار سبز. تاج آسمانی رنگ میانه دو کنگره از زر و ماه نو زرین. بر تخت نشسته. در دست چپ کمان زه کرده و در دست راست سه خدنگ.»

«بهرام پوربهرام پوربهرام (۲۹۲ - ۲۹۳ م). جامه روئین آسمانی رنگ زربفت. شلوار سرخ. بر تخت نشسته. دست راست را بر شمشیر تکیه داده‌است. تاج سبز میانه دو کنگره از زر و ماه زرگ.»

«فرسی پوربهرام (۲۹۳ - ۳۰۱ م). جامه روئین سرخ زربفت. شلوار آسمانی رنگ. ایستاده و هر دو دست را بردسته شمشیر تکیه داده‌است. تاج او سبزست.»

«هرمزد پورفرسی (۳۰۱ - ۳۰۹ م). جامه روئین سرخ زربفت. شلوار آسمانی رنگ زربفت. ایستاده هر دو دست را بر شمشیر تکیه داده. تاجش سبزست.»

«شاپور هویه سنا (۳۰۹ - ۳۷۹ م). جامه روئین زربفت. شلوار سرخ زربفت. تبر زین در دست. بر تخت نشسته. تاج او آسمانی رنگ است که پیرامون آن زرین شده میانه دو کنگره زر و ماهزرگ.»

«اردشیر پورشاپور (۳۷۹ - ۳۸۳ م). جامه روئین آسمانی رنگ زربفت دارای نقش دینار. شلوار سرخ زربفت. ایستاده در دست راست نیزه و دست چپش را به شمشیر تکیه داده. تاجش سبزست.»

«شاپور پورشاپور (۳۸۳ - ۳۸۸ م). جامه روئین سرخ زربفت. شلوار آسمانی رنگ در زیر جامه روئین، جامه دیگری به رنگ زرد پوشیده. تاجش سبز آمیخته به رنگ سرخ است. میانه دو کنگره زرین و ماهزرگ. ایستاده در دست او عصای آهنی است که بر نوک آن سر پرنده‌ای استوار شده و دست چپ را بردسته شمشیر تکیه داده‌است.»

«بهرام پورشاپور (۳۸۸ - ۳۹۹ م). جامه روئین آسمانگون زربفت. شلوار سرخ زربفت. تاج سبز در میانه سه کنگره زر و ماهزرگ. ایستاده در دست راست نیزه

دارد و دست چپ را بر شمشیر تکیه داده» .

« یزدگرد بنده گر پور بهرام (۳۹۹ - ۴۱۹ م) . جامه روئین سرخ . شلوار آسمانی رنگ . تاج آسمانی رنگ . ایستاده نیزه در دست» .

« بهرام گور پور یزدگرد (۴۱۹ - ۴۴۰ م) . جامه روئین آسمانی رنگ . شلوار سبز زربفت . تاج آسمانی رنگ . گریزی در دست دارد نشسته بر تخت» .

« یزدگرد نرمخو پور بهرام (۴۴۰ - ۴۵۷ م) . جامه روئین سبز . شلوار سیاه زرکش . تاج آسمانی رنگ . بر تخت نشسته و دست بر شمشیر تکیه داده است» .

« پیروز پور یزدگرد^۱ (۴۵۹ - ۴۸۳ م) . جامه روئین سرخ . شلوار آسمانی زرکش . تاج آسمانی رنگ . نیزه در دست . بر تخت نشسته» .

« بلاش پور پیروز (۴۸۳ - ۴۸۷ م) . جامه روئین سبز . شلوار نقشدار با خطهای سیاه و سفید . تاج سبز بر تخت نشسته بر شمشیر تکیه زده است» .

« کوات پور بلاش (۴۸۷ - ۵۴۱ م) . جامه روئین آسمانی رنگ نقشدار با خطهای سیاه و سفید . شلوار سرخ . تاج سبز . بر تخت نشسته و به شمشیر تکیه زده است» .

« خسرو انوشروان پور کوات (۵۳۱ - ۵۷۹ م) . جامه روئین سفید . دارای نقش از رنگهای گونه گون . شلوار آسمانی رنگ . بر تخت نشسته بر شمشیر تکیه زده است» .

« هرمزد پور خسرو (۵۷۹ - ۵۹۰ م) . جامه روئین سرخ نقشدار . شلوار آسمانی رنگ نقشدار . تاج سبز . بر تخت نشسته در دست راست گرز و دست چپ را بر شمشیر تکیه داده است» .

« خسرو ابرویز پور هرمزد (۵۹۰ - ۶۲۸ م) . جامه روئین گلگون نقشدار . شلوار آسمانی . تاج سرخ . نیزه در دست» .

« کوات دوم ملقب به شیرویه (۶۲۹ - ۶۲۹ م) . جامه روئین سرخ نقشدار . شلوار آسمانی رنگ نقشدار . تاج سبز . ایستاده شمشیر برهنه در دست» .

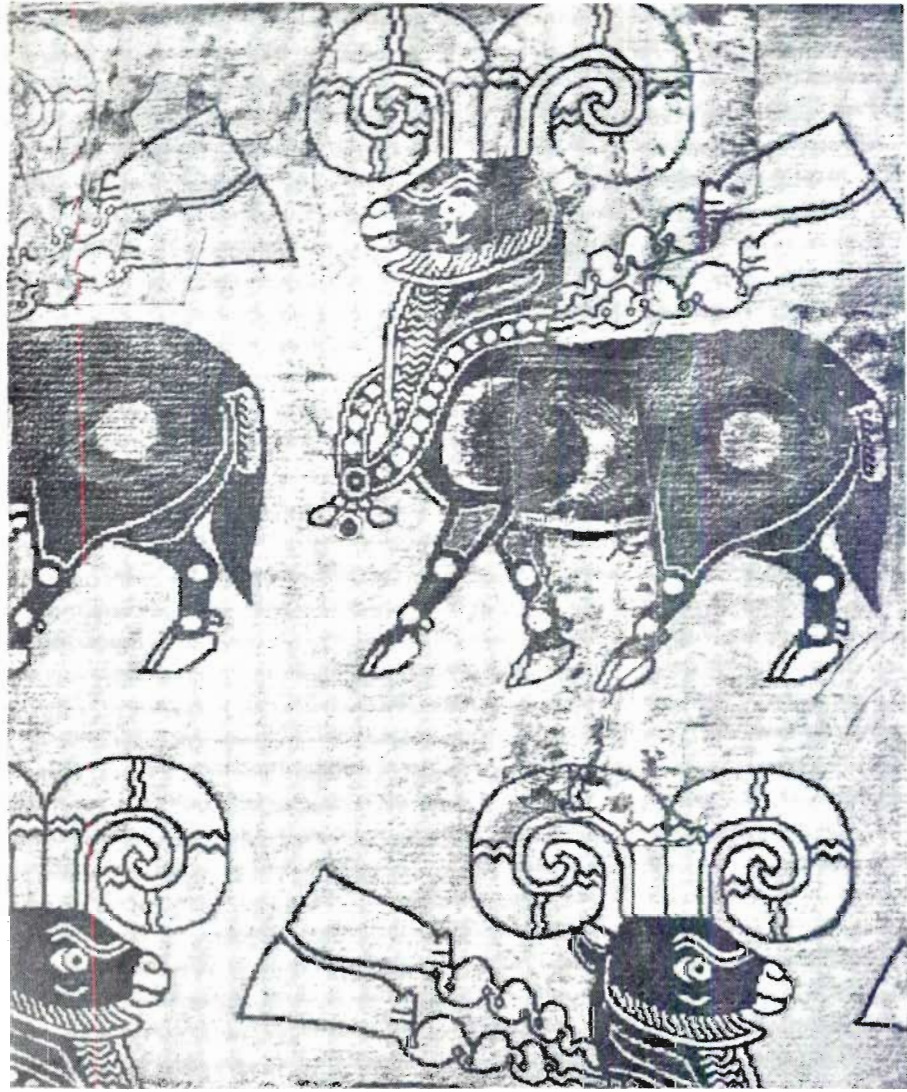
« اردشیر پور شیرویه (۶۲۹ - ۶۲۹ م) . جامه روئین آسمانی رنگ نقشدار . تاج سبز . ایستاده نیزه در دست راست و دست چپ را بر شمشیر تکیه داده» .

« پوران دخت دختر ابرویز (۶۳۰ - ۶۳۱ م) . جامه روئین سبز نقشدار . شلوار برنگ آسمان . تاج برنگ آسمان . بر تخت نشسته و تمبرین در دست دارد» .

« آذرمیدخت دختر ابرویز (.) . جامه روئین سرخ . دارای گل و پنبه رنگارنگ . شلوار برنگ آسمان بر تخت نشسته . در دست راست تمبرینی دارد و دست چپ را بر شمشیر تکیه داده» .

« یزدگرد پور شهریار (۶۳۲ - ۶۵۲ م) . جامه روئین سبز نقشدار . شلوار آسمانی رنگ نقشدار . تاج سرخ . در دست راست نیزه ای دارد و دست چپ را بر شمشیرش

۱ - در فهرست حمزه تصویر هرمزد ملقب به فرزانه پسر کوچکتر یزدگرد که از ۴۵۷ - ۴۵۹ شهر یاری کرده نیامده از این رو آنچه ستوده شده رخساره نیست و چهار مرد و دو زن است .



نقش پارچه زری ساسانی (کتاب هرتر فلد)

تکیه زده . کفش همگی شاهشاهان سرخ است»^۱ .

سخنان مسعودی و حمزه اصفهانی دربارهٔ ویژگیهای جامهٔ شاهنشاهان ساسانی از سندهای ارجدار برای بررسی تاریخ هنر جامه‌دوزی و درزیگری در ایران است و میتواند در بررسی تاریخ پیشرفت این هنرها به پژوهشگران یاری کند .

چنانکه پیش از این اشاره کرده‌ام ، گذشته از کارخانه‌های نخ‌تابی و رنگرزی و پارچه‌بافی ، کارگاههای درزیگری آزاد دیگر وابسته به هنر جامه‌دوزی در ایران شهر بوده و نیز در برخی شهرهای بزرگ کشور کارخانه‌های دولتی پارچه‌بافی و رخت‌دوزی و هنرهای وابسته با آنها مانند رنگرزی و قلاب‌دوزی و زردوزی و قبطان‌بافی و دگمه‌سازی و دیگرها نیز بوده است که برخی از آن کارخانه‌های دولتی تا روزگار اسلامی نیز برپا مانده بوده . این کارخانه‌ها را ترازکده مینامیده‌اند ، که به عربی آنها را «بیت الطراز» خوانده‌اند . ما در جستجوهای خود نام چند شهر را که در آنها تا روزگار اسلامی ترازکده بازمانده بوده شناخته‌ایم و آنها را فهرست وار در زیر می‌آوریم :

۱ - ترازکدهٔ قرقوب^۲ . استخری دربارهٔ ترازکده این شهر چنین گفته است :
«در قرقوب سوزنگرد «سوسنگرد» به دست می‌آید که بافته‌های ابریشم‌دوزیست و بهمه جا فرستاده میشود و در آنجا و در شوش ترازکده‌ای از آن دولت هست»^۳ .
۲ - ترازکدهٔ شوش . ابن حوقل نیز از ترازکدهٔ شوش و قرقوب نام برده است . آنجا که میگوید :

«در قرقوب سوزنگرد می‌بافند که بهمه جا برده میشود و نیز در شوش . و در آنجا ترازکده‌ای از آن دولت هست»^۴ .

۳ - ترازکدهٔ شوشتر . استخری دربارهٔ این ترازکده چنین میگوید :
«در شوشتر دیبائی می‌بافند که بهمه جای جهان آنرا می‌برند . جامهٔ کعبه از دیبائی است که در آنجا می‌بافند و در آنجا ترازکده‌ای از آن دولت هست»^۵ .
ابن حوقل به سالار ترازکده شوشتر نیز اشاره‌ای کرده است و سخن او نشان میدهد که ترازکدهٔ این شهر در روزگار اسلامی بسیار مهم مانده بوده است . ترجمهٔ سخن او چنین است :
«در شوشتر ترازکده‌ای هست برای همهٔ سرزمین عراق و سالاری دارد که هر چه فرمان دهد در آن ترازکده می‌بافند»^۶ .

۱ - سنی *ملوک الارض والانبیاء* : ۳۵ - ۳۳ (ج ، برلین) .

۲ - قرقوب نام شهری بوده در باختر خوزستان نهاده نزدیک سوسنگرد کنونی و پارچه‌های بافت آنرا که سوزن‌دوزی میشد « قرقوبی » میخواندند . سوسنگرد شکلی از واژهٔ سوزن‌گرد است که نام پارچه بوده نه نام شهر .

۳ - *المسالك والممالك* : ۶۲ (ج ، قاهره) .

۴ - *مورد الارض* : ۲۳۱ (ج ، بیروت) .

۵ - *المسالك والممالك* : ۶۴ (ج ، قاهره) .

۶ - *مورد الارض* : ۲۳۱ (ج ، بیروت) .

۴ - ترازکده گناوه : دربرخی از ترازکده‌ها به حکم انگیزه‌های محلی از گونه بودن یا نبودن ماده‌های خام و استادکاران و کارگران هنرور، ترازکده ویژه یک یا چند گونه پارچه میشد . مانند ترازکده گناوه که ویژه بافتن پارچه کتانی بوده است .
این حوقل درباره این ترازکده چنین میگوید :

«درگناوه که ابوسعید حسن بن بهرام دجال(؟) فرمانروای بحرین از آنجاست ، ترازکده دولتی هست برای بافتن پارچه کتانی»^۱ .

۵ - ترازکده شینیز .

۶ - ترازکده توز (توج) .

استخری که خود از مردم استان پارس ست از این دو ترازکده نام برده است . آنجا که گوید :

«ازشینیز و گناوه و توز پارچه‌های کتانی برمی‌خیزد و درهریک از این شهرها بجز کازرون ، ترازکده‌هایی از آن دولت هست . پارچه‌های این شهرها به سراسر جهان اسلام برده میشود»^۲ .

۷ - ترازکده فسا . استخری درباره این ترازکده چنین میگوید :

«از فسا گونه‌های بسیار پارچه برمی‌خیزد که به همه جا برده میشود و در آنجا ترازکده زردوزی و پشم‌دوزی و سوزنگرد دولتی هست . قلاب‌دوزی‌های فسا اگر زردوزی شده باشد برتر از بهترین گونه‌های زردوزیهای دیگر جاهاست . اما بجز زردوزی‌ها ، آنچه درجهرم بدست می‌آید از اینها بهتر است»^۳ .

این حوقل درمیانه ستودن این شهر چنین افزوده است :

«از گندگان شارستان دشت بارین ، قالیها و پرده‌ها و تنپسه‌ها و مانند آنها فرآورده میشود که مانند ارمنی ست . در این شهر ترازکده‌ای از آن دولت هست . از آنچه در این شهر می‌بافند به همه جا برده میشود»^۴ .

استخری نیز از ترازکده گندگان نام برده است :

« . . . از گندگان شارستان دشت بارین ، قالیها و پرده‌ها و تنپسه‌ها و مانند اینها فرآورده میشود که با این گونه کالاهای ارمنستان برابری دارد . در گندگان ترازکده دولتی هست و از فرآورده‌های آن بهمه جا فرستاده میشود»^۵ .

۸ - ترازکده بم .

«این ترازکده در روزگار اسلامی، یا بهتر گویم در سده چهارم هجری که این حوقل

۱ - صورة الارض : ۲۳۹ (ج ، بیروت) .

۲ - المسالك والممالك : ۱۹۲ (ج ، قاهره) . شینیز شهری بوده بندری ، در شمال خلیج فارس نزدیک بندر دیلم کنونی افتاده .

۳ - صورة الارض : ۲۶۱ (ج ، بیروت) .

۴ - همان کتاب : همان صفحه .

۵ - المسالك والممالك : ۹۲ (ج ، قاهره) .

نصیبی آغاز به جهانگردی کرده است از کار افتاده بوده . این نکته دلیل ست بر اینکه بسا در جاهای دیگر ایران نیز چنین رویدادی پدید آمده باشد . ابن حوقل در گفتار ویژه کرمان ، دنباله ستودن شهر بم میگوید :

« پارچه‌های بم از آن گونه پارچه‌هاست که بزرگان آنها را ذخیره میکنند . دولت در باستان زمان تراز کده‌ای در بم داشته که با مرگ فرمانروای آن از میان رفته است»^۱ .

در دنباله بر شمردن این تراز کده‌ها ، بهتر میدانیم روایت‌هایی را که در کتابهای جغرافیائی سده چهارم هجری در زمینه هنر پارچه‌بافی در شهرهای ایران آمده است ، بازگو کنیم تا پیشینه این هنر در این کشور بهتر روشن گردد .

ابن حوقل در زمینه پارچه‌بافی در کرمان چنین گفته است :

« در زرنند کرمان پارچه‌های لایبی دار معروف به زرنندی بافته میشود که به مصر و تا پایان کشور مغرب از آنها میبرند»^۲ .

ابن حوقل در گفتار آذربادگان و آران میگوید :

« از شهر دربند پارچه‌های کتانی خیزد که آنها را به پهنای تن میبافند و در همه آران و آذربادگان و ارمنستان جز دربند ، پارچه کتانی فرآورده نمیشود»^۳ .

« از دیبل پارچه مرغزی و قالی و تنپسه و نمد و زیرانداز و بند تنبان و دیگر کالاهای معروف به ارمنی که با شنگرف رنگریزی شده ، خیزد . شنگرف^۴ رنگ سرخی است که از کرمی بدست می‌آید و این کرم مانند کرم ابریشم ست که بر خود می‌تند . از دیبل بزبون بسیار نیز فرآورده میشود . اما آنچه به کالای ارمنی شهرت دارد از پتوها و زیراندازها و قالیه‌ها و پرده‌ها و کناره‌ها و بالاپوشها و تنپسدها و نمدها ، چنان درست میشود که در همه روی زمین مانند ندارد»^۵ .

« پارچه‌ها و گسترگاهها و بند تنبانهائی که در سلماس بشکل ارمنی فرامی‌آورند و از آنها به همه جا میبرند هر تیکه‌ای از یک تا ده دینار فروخته میشود . و نیز در مرند و تبریز گلیمها و کناره‌ها بشکل ارمنی می‌بافند که بی‌مانندست و در هیچ جا به آن فراوانی نیست و نیز چادرهای سیاه زنانه و دستارها در شهر میافارگین»^۶ .

ابن حوقل در میان ستودن سرزمین پهلویان میگوید :

« از اسپهان پارچه عتایی و نوشدار و دیگر پارچه‌های ادریشمین و بنه‌ای برمی‌خیزد که مقداری از آنها را به عراق و پارس و دیگر شهرهای کوهستان (سرزمین پهلویان یا ماد

۱ - صورة الارض : ۲۷۱ (ج ، بیروت) .

۲ - همان کتاب : ۲۷۲ (ج ، بیروت) .

۳ - همان کتاب : ۲۷۱ (ج ، بیروت) .

۴ - همان کتاب : ۲۷۲ (ج ، بیروت) .

۵ - همان کتاب : ۲۹۲ (ج ، بیروت) . شنگرف را قرمز هم گویند که در عربی بشکل قرماز

نیز بکار رفته .

۶ - صورة الارض : ۲۹۴ (ج ، بیروت) .

کهن) وخراسان و خوزستان میبرند . سائنده عتابی اصفهان درخوبی و گوهر هیچ جا بدست نمی آید»^۱ .

«ازکومش (دامغان) روپوشهائی برمی خیزد که به همه جا برده میشود و در همه روی زمین پراکنده است»^۲ .

«از تبرستان گونه های پارچه های ابریشمی و روپوشهای پشمین گرانها وبر کانهای شگفتی آور برمی خیزد و در هیچ جای زمین روپوشهائی در گران بهائی بیای روپوشهای طبری نمی رسد و اگر زردوزی شده باشد ارزش آنها مانند روپوشهائیست که در پارس بدست می آید یا کمی بیشتر یا کمتر» .

«و نیز در طبرستان مندیلهای پنبه ای و شرابدهار و دستکهای (دستمال) ساده و زردوزی شده بدست می آید»^۳ .

ابن حوقل در گفتار خوزستان کتاب خود چنین میگوید :

«از شوشتر دیبائی که به همه جا برده میشود بدست می آید و جامه خانۀ خدا را از آن می بافند . در شوشتر برای پادشاهان عراق تراز کده ای هست که کارداری دارد و هر چه پادشاه خواست در آن برایش می بافند . در شوشتر خزهای سنگین (کلفت) می بافند که به همه جا میبرند . در قرقوب سوزنگردی می سازند که به همه جا برده میشود . دولت در شوش تراز کده ای دارد . در بصینا پرده های مشهور بصنائی که به همه جا برده میشود ، می بافند . در بردون و کلیوان پرده هائی می بافند که بر آنها مینویسند (ساخت بصنا) و بنام بصنائی فروخته میشود . در رامهرمز پارچه های ابریشمی می بافند که به بسیاری از جاها برده میشود . در نهر تیران پارچه ای مانند پارچه های بغدادی»^۴ .

همو در گفتار پارس نوشته است :

«از شینیز پارچه های معروف به شینیزی و از گناوه شالهای گناوه ای «منادیل جنایی» و از توز پارچه های توزی که هیچ بافته ای در روی زمین مانند آنها نیست برمی خیزد و اگر پارچه ای گرانتر از آنها درجائی خیزد ، دارای سبب ویژه ایست» .

«دولت در هریک از این شهرها تراز کده ای دارد . از فسا پارچه ای خیزد که به همه جا برده میشود . دولت در فسا تراز کده ای دارد که در آن پارچه های نقشدار بافند و اگر زردوزی شده باشد مانند آنها در هیچ جا نیست اما اگر ساده باشد مانند بافته های جهرمی و دیگر جاهاست . در اینجا برای دولت از پشم گستر اکھائی می سازند که خرج بسیار بر میدارد و نیز کله های گرانهای گونه گون از ابریشم»^۵ .

«شهر جهرم روستا کهای بنامی دارد و مردم آن به توانگری مشهورند . گستر اکھای

۱ - مورة الارض : ۲۹۶ (ج ، بیروت) .

۲ - همان کتاب : ۳۰۹ (ج ، بیروت) .

۳ - همان کتاب : ۳۲۳ (ج ، بیروت) .

۴ - همان کتاب : ۳۲۳ (ج ، بیروت) . و ۲۳۰ .

۵ - همان کتاب : ۳۶۱ (ج ، بیروت) .

چهرمی که در آنجا و جاهای دیگر می‌بافند و به جهرم منسوب است شهرت بسیار دارد. در جهرم بجز تراز کده‌های بازرگانان، تراز کده دولتی هم هست که سالاری بر آن گماشته است»^۱. «گناوه دارای فرمانداری است (منبر) و دجال (؟) ابوسعید حسن بن بهرام سالار بحرین از آنجاست. گناوه شهری است که تراز کده‌های کتان‌بافی از آن بازرگانان و دولت در آن فراوان است»^۲.

«در فسا پرده‌های نشاندار که نقش چشم دارد از کثر برای دولت می‌بافند و نیز پارچه کثری و پشمی نیکو که بدیگر شهرها برده میشود. سوزنگردی (پارچه و پرده سوزن-دوزی شده) که از فسا بدست می‌آید بر ترست از سوزنگرد قرقوب و توز و تارم. و نیز رویوشهای کثری در آن فرا می‌آورند که بهای یکدست آن تا یکصد دینار است.»
«از جهرم پارچه نشتدار نیکو فرآورده میشود و نیز قالیها و کناره‌ها و جانمازیها و زیلوها که در همه روی زمین معروف به جهرمی است و ماننده ندارد».

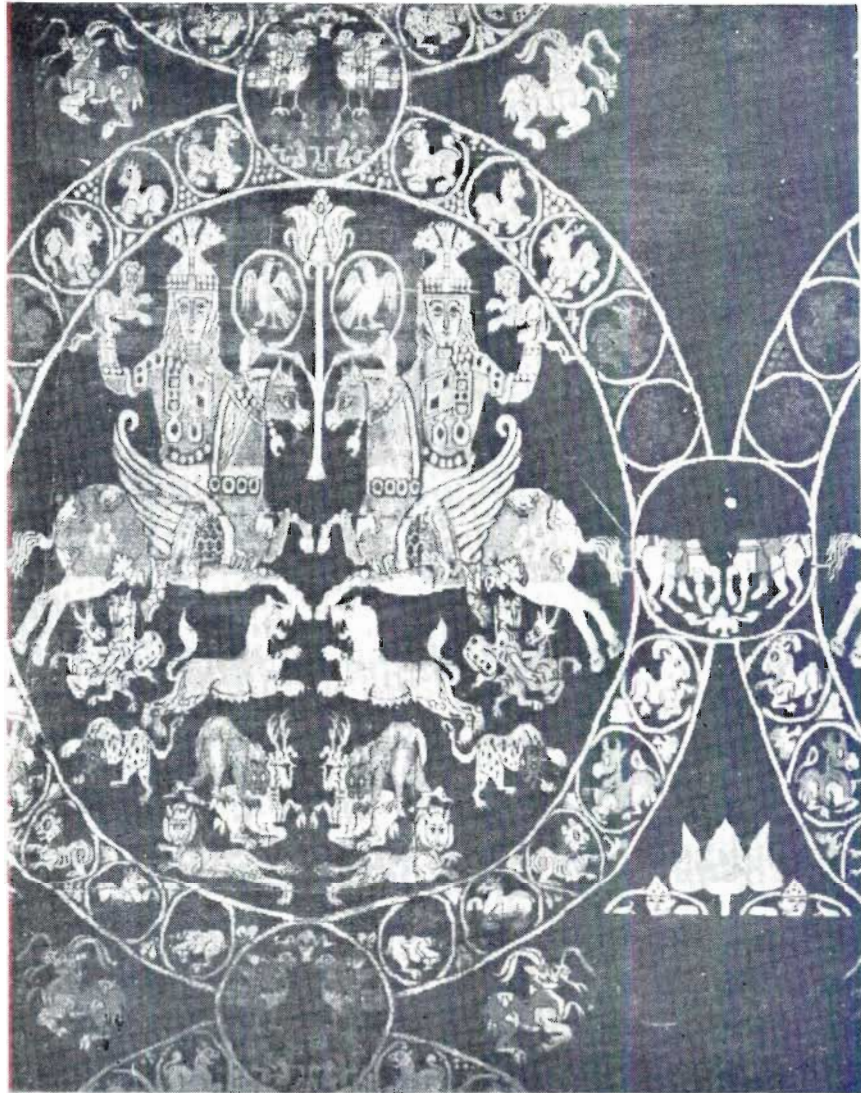
«از یزد پارچه‌های پنبه‌ای خیزد که به بسیاری از جاها فرستاده میشود و اگر آنهارا کم گیریم، ماننده بغدادی بشمار آید. از گندگان شارستان دشت بارین، گستر اکها و پرده‌ها و تنپسه‌ها و مانند آنها خیزد که با ارمنی (فرشهای ارمنی) برابری میکند. دولت در گندگان تراز کده‌ای دارد و از آنجا چیزهای بسیار به همه جا فرستاده میشود»^۳.

«در دارا بگرد یک بافتنی فراهم میشود که ماننده طبری است، برای گستردن»^۴. «شهر بم از جیرفت بزرگتر است. در بم از پنبه پارچه‌های نیکوی گرانبهای بادوامی بافته میشود که از آن تا شهرهای دوردست می‌برند و آنرا می‌بسنند. یکی از بافته‌های نیک بم، پارچه طیلسانی است که قواره شده است و در کارگاه به اندازه تن بافته میشود. و پارچه‌های خوب دیگر که هر توپ آن کمابیش سی دینار بها دارد و به خراسان و عراق و مصر برده میشود. و نیز دستارهای گرانبهای دارند که در عراق و خراسان و مصر خواستار فراوان دارد. پارچه‌های بم ماننده عدنی و صنعائی بادوام است و با مواظبت از پنجمال تا ده سال دوام می‌آورد».

«در قدیم تراز کده‌ای از آن فرمانروا در بم بوده که با مردن سالار آن از میان رفته است»^۵.

بیگمان هنر نخ‌تابی و رنگرزی و بافندگی و درزیگری و هنرهای وابسته به آنها در ایران بسیار باستانی است و از روزگار ساسانیان خیلی بالاتر میرود. این هنرها در روزگار ساسانیان چندان پیشرفته و والا بوده که پارچه‌های بافت این کشور را همه جهان آن روز می‌پردند.

- ۱ - صوره الارض : ۲۳۸ (ج ، بیروت) .
- ۲ - همان کتاب : ۲۳۹ (ج ، بیروت) .
- ۳ - همان کتاب : ۲۶۱ (ج ، بیروت) .
- ۴ - همان کتاب : ۲۶۲ (ج : بیروت) .
- ۵ - همان کتاب : ۲۷۱ (ج ، بیروت) .



نقش زری ساسانی (عکس از موزه ایران باستان)

در کتابهای تاریخی و داستانی و جغرافیای توصیفی روزگار اسلامی، نقش بسیار روشنی از این پیشرفتگی میتوانیم ببینیم که به هیچ روی انکارپذیر نیست. از این رو در پایان این گفتار برای آنکه دلیلی دیگر از پیشرفتگی این رشته از هنرها نشان داده باشم، در دنباله سخنانی که از کتابهای جغرافیا آوردم پس از یاد کردن پاره‌ای از نامهای هنری، باز روایات دیگری در این زمینه خواهم آورد. در اینجا نخست:

بجا میدانم پاره‌ای از نامهای اصلی هنر پارچه‌بافی و جامه‌دوزی را که از فارسی به عربی رفته و رواج میداشته بیاورم و معنی‌کنم تا خواننده از روی آن نامها به ارزش و پیشرفت این هنر در آن زمان بهتر آگاه شود، زیرا هر زبان گهواره اندیشه‌هاست و بودن نامهای هنری در هر زبان دلیل آن هنر و پیشرفتگی آن است.

این نامها از کتاب «فرهنگ واژه‌های فارسی در عربی» فراهم آورده نویسنده همین کتاب برداشته شده و در اینجا نیز بسامان الفبائی یاد میگردد:

آسمانگونی: پارچه برنگ آسمان^۱.

ایریشم: هرگونه پارچه ایریشمی. رشته ایریشم^۲.

ازار: لنگ و هر پارچه ندوخته که به کمر بندند.

استیرک: (استریق) پارچه ایریشمین کلفت^۳.

انگشتیان: انگشتان دوزندگی.

بخنک: کلاه آشیز. دستمال سر چاکران^۴.

بز: پارچه ایریشمی.

بزبون: یک‌گونه پارچه ایریشمی.

بندک: قیطانهایی که برای بستن تیکه‌های جامه بجای دگمه بآن میدوختند.

بنیکه: نوار دورگریبان جامه و دیگرها.

پرواز: حاشیه پارچه وقالی. این واژه بمعنی (کادر) ست.

پلاس: گلیم و هر پارچه یشمین سفت بافت.

تختنگ: یک‌گونه پارچه. یک قواره پارچه^۵.

تخریص: کله نقش‌دار.

تکّه: بند تنبان.

تنبان: سرین پوش. شلوار کوتاه.

جامگی: مقرری از جامه‌های دولتی. گاهی واژه بمعنی مستمری نیز بکاررفته.

گریبان: این واژه که در عربی بشکل (جربان) آمده بمعنی گریبان جامه بکار میرود.

۱ - التبر بالتحارده: ۹ (ج، تونس).

۲ - المعرب من الکلام الاعجمی: ۱۷.

۳ - المتجد، حرف الف.

۴ - اللقائط الفارسیه العربیه: ۱۹ (ج، بیروت).

۵ - شفاء الغلیل: ۵۱ (ج، قاهره).

جبهه : لباده ، روپوش ، پالتو .
 جوراب : این واژه در عربی بشکل جورب بکاررفته و در گویشهای جنوب ایران
 «گوربه» گفته میشود .
 جهرمی : يك گونه پارچه بافت جهرم . گلیم ، کتان .
 چتر : سایبان و آفتاب گردان در عربی (چتر) گفته میشود .
 خز : پارچه ابریشمی مخمل مانند .
 خشتك : تیکه پارچه میان دولنگه شلوار .
 خیش : کتان . گاهی بمعنی خیش خانه که چادر کتانی برای درست کردن خنک خانه
 بوده بکاررفته است .

دخدار : کله از پارچه نشتدار .
 درزی : جامه دوز .
 درزیرون : جامه بخیده دوری شده .
 دستك : دستمال دست .
 دستورد : دستمال سفره .
 دیاپود : پارچه دوپوده . گاهی واژه بشکل «دوابون» نیز بکاررفته .
 دیبا : پارچه بسیار لطیفی که ازینسخرگ «قلیلب» می یافته اند .
 دیبتهی : يك گونه پارچه ابریشمین مانده دیبا .
 رختك : يك گونه پارچه . يك بسته پارچه ویژه که در نیشابور می یافته اند .
 رانان : ران بند .
 رزمه : يك بسته رخت . یا جامه .
 زیلو : فرش پنبه ای . واژه در عربی بشکل (زوالی) جمع بسته شده .
 زربی : فرش زربافت .
 زیگ : نواز دورگلو در جامه ها . در عربی «زیق» .
 سمنگونی : پارچه آسمانی رنگ .
 سرگ : روسری . این واژه در عربی بشکل «سرق» آمده .
 سوزنگرد : هر گونه پارچه قلابدوزی شده با رشته های زر یا ابریشم .
 شنگونه : پارچه سیاه یا قیراندود .
 شادگونه : يك گونه خیمه .
 شاپوری : پارچه نازک بافت شهر شاپور فارس .
 شادروان : تجیر گرداگرد هر چادر .
 شال : شال کمر و دستار .
 شستك : دستمال دست .
 شطرنجی : پارچه دارای نقش سفره شطرنج .

شودر : چادر زنانه .
 شلوار : جامهٔ پائین تن . در عربی بمعنی مطلق جامه نیز بکار می‌رود .
 طیلسان : لباده‌ای که سرپوشی پیوستهٔ آن بود .
 غلاله : شالی نازک که زنان نندوخته بدور تن خود می‌انداختند .
 برجامه : یک گونه رخت روئین . در عربی بشکل (فرزوما) بکار می‌رود .
 فوطه : عرقچین ، دستار .
 قرقوبی : پارچهٔ ابریشمین سوزن‌دوزی شده بافتهٔ شهر قرقوب .
 کثر : لاس ابریشم .
 کژاکند : یک گونه جامهٔ لایی‌دار از کثر که زیر زره می‌پوشیدند .
 کوهی : پارچهٔ سفیدی که در دامغان بافته می‌شده .
 کتان : لیف گیاه کتان . پارچه‌ای که از آن لیف بافتند .
 کله : پشه بندی که بر تخت خواب می‌آویختند .
 کرباس : پارچهٔ کلفت پنبه‌ای .
 کنپوش : هر جامه‌ای که در مهمانی‌ها می‌پوشیدند و در خانه درمی‌آوردند .
 مروی : پارچه بافت شهر مرو . هر گونه پارچهٔ کلفت .
 مندیل : شال و دستار .
 مهروده : یک گونه پارچهٔ خط دار .
 نخ : کناره ، فرش کم پهنا .
 نرسیان : پارچه‌ای که در شهر نرسی در عراق بافته می‌شده است .
 یگانی : پارچه‌ای که دارای خال از رنگ دیگری باشد . جاحظ جمع این واژه را بشکل «یکانات» بکار برده است .

همهٔ نامهای فارسی که در زمینهٔ پارچه‌بافی و درزی‌گری و هنرهای وابسته با آنها رواج می‌داشته است ، تنها آنچه بر شمرده نیست . اینها مشهورترین نامهایی‌ست که از فارسی بزبان عربی راه یافته و نشان می‌دهد که این هنرها از ایران میان عرب‌زبانان رفته و مشهور گردیده است .

اکنون برگردیم به سخن اصلی خود که شمردن نام شهرهای ایرانی نشینی‌ست که هنر نخ‌تایی و پارچه‌بافی و هنرهای وابسته به پوشاک تا سده‌های سوم و چهارم و پنجم هجری در هر کدام ، به گونه‌ای رواج می‌داشته است .

فهرست این گونه شهرها و سخنانی را که جغرافی‌نویسان و جهانگردان در این باره گفته‌اند ، در دنبالهٔ آنچه پیش از این آورده‌ایم می‌افزایم تا روشن گردد هنر پارچه‌بافی و هنرهای وابسته به آن تا چه اندازه در این سرزمین پیشرفته بوده است .

نخست به سخنانی که استخری در این زمینه گفته است بنگرید :
 «در بصنا پرده‌هایی بافته می‌شود که بهمه جا برده می‌گردد و بر روی آنها نگاشته است « ساخت بصنا » و نیز از رامهرمز پارچه‌های ابریشمین که به همه جا



نقش دیگری از پارچه زری روزگار ساسانی (عکس از موزه ایران باستان)

فرستاده میشود» .

«درنهر تیران (نهر تیری) پارچه‌هایی بافته میشود که مانند بغدادی‌ست»^۱ .
همین نویسنده در دنباله سخن خود از هنر پارچه‌بافی شهر فسا در پارس که آنرا در گذشته بازگفته‌ایم ، افزوده است :

« . . . اما جز پارچه‌های زردوزی، آنچه در جهرم فرآورده میشود از فرآورده‌های فسا نیکوتر است . در اینجا پارچه‌های ممتاز برای دولت می‌بافند که بهای گزافی بر میدارد و نیز کله‌های برتر و دیگر گونه پشم‌بافها . همچنین در فسا پرده‌های نشانه‌دار از کز برای دولت می‌بافند و پارچه‌های پشمی و گری دیگر فرآورده میشود که به همه کشورهای اسلامی از آنها می‌برند . سوزنگردی که در فسا فرآورده میشود از سوزنگرد قرقوب و تارم و توز بهترست و نیز روپوش‌های کز درست میکنند که دارای بهای گزافی‌ست» .

«در جهرم پارچه‌های نقشدار عالی و قالیه‌ها و کناره‌ها و جانمازها و زیلوها فرآورده میشود که مشهور به جهرمی‌ست . اینکه سوزنگرد فسا بر سوزنگرد قرقوب برتری دارد آنست که قرقوبی از ابریشم بافته شده و فسائی از پشم و پشم در بافندگی از ابریشم بهتر است»^۲ .

استخری در دنباله سخنان خود افزوده است :

«در داراب‌گرد پارچه‌هایی می‌بافند که مانند طبری‌ست . از کازرون پارچه کتانی بدست می‌آید که به همه جای جهان از آن می‌برند»^۳ .

«از جانات استخر پارچه پنبه‌ای خوبی فرآورده میشود که مشهور به «جاناتی» است و بسیار نازک است»^۴ .

«ازیم پارچه پنبه‌ای بدست می‌آید که از آن به همه جا می‌برند . و از زرنند لایبی‌دارهائی که بفارس و عراق برده میشود»^۵ .

«در اردبیل فرآورده‌های پشمی از قالی و بالش و تنپسه و بند تنبان و دیگر گونه فرآورده‌ها که مانند ارمنی‌ست» .

«از دیبل (مرکز ارمنستان) چنانکه شنیده‌ام بزین بسیار بدست می‌آید»^۶ .

«از اسپهان آنقدر عتّابی و پارچه‌های نقشدار دیگر و ابریشمین و پنبه‌ای بدست می‌آید که به همه عراق و فارس و خراسان برده میشود»^۷ .

«از ری پارچه پنبه‌ای که به بغداد و آذربادگان فرستاده میشود و پارچه‌های دینارگون و پرده‌ها و روپوشها»^۷ .

۱ - المسالك والممالك : ۶۵ (ج ، قاهره) .

۲ - المسالك والممالك : ۹۲ .

۳ - همان‌کتاب : ۹۳ .

۴ - المسالك والممالك : ۹۳ (ج ، قاهره) .

۵ - همان‌کتاب : ۹۹ .

۶ - همان‌کتاب : ۱۱۲ .

۷ - همان‌کتاب : ۱۱۷ . عتّابی يك گونه پارچه ابریشمین بوده که در بغداد بافته میشده است .

و این واژه کم‌کم برای آن گونه پارچه نامی شده است .

«در کومش (دامغان) روپوشهایی فرآورده میشود که مشهورست و از آن به همه جا می‌برند» .

«از تبرستان ابریشم بسیار به همه جا برده میشود و در همه کشورهای اسلامی بیش از طبرستان از هیچ شهری ابریشم نخیزد . در آنجا پارچه‌های بسیار از ابریشم می‌بافتند که به همه جا برده میشود و نیز از پشمینه‌ها و گسترکها و روپوشها و جز اینها»^۱ .
«از گرگان ابریشم بسیار بدست می‌آید و تخم کرم ابریشم طبرستان از گرگان آورده میشود زیرا در طبرستان تخم کرم ابریشم بدست نمی‌آید» .

«از استرآباد (شهر گرگان کنونی) ابریشم بسیار بدست می‌آید»^۲ .
استخری در دنباله ستودن دریای گرگان چنین آورده است :
«رخت ایشان (خزران) کرتکها و قباهاست اما خود پارچه ندارند و آنچه دارند از سوی گرگان و تبرستان و ارمنستان و آذربادگان و روم برای ایشان بار میشود»^۳ .
«در نیشابور پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی بدست می‌آید که به همه کشورهای اسلامی از آن می‌برند از جهت بسیاری و خوبی آنها»^۴ .

«در مرو و ابریشم و کز بسیار فرآورده میشود . آنگونه که شنیده‌ام هنر ابریشم‌گیری نخستین بار، از مرو به گرگان و تبرستان برده شده است و چه بسا تخم کرم ابریشم که از اینجا به تبرستان می‌برند . و نیز در مرو پنبه لطیفی بدست می‌آید که پارچه آن بهمه جا فرستاده می‌شود»^۵ .

«از قاین کرباسهای فسائی بدست می‌آید که بهمه جا از آن می‌برند و گلیمها و کناره‌ها و دیگر کالاهای عالی که در آنجا فرا می‌آورند»^۶ .

«بهترین پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی چیزهایی است که در نیشابور و مرو بدست می‌آید و زیباترین بزها از مرو فرآورده میشود»^۷ .

مقدسی که جغرافیای خود را در سال ۳۷۵ هجری نوشته است ، نیز درباره هنر نخ تابی و پارچه‌بافی و جامه‌دوزی در شهرهای بزرگ ایران سخنانی دارد که چون دارای نکته‌هایی افزون بر گفته‌های استخری است ، ترجمه آنها را بهمان سامان که از کتابش برداشته‌ایم در زیر می‌آوریم :

«در ابله پارچه‌های کنانی نیکی بافته میشود که مانده قصب است . و در کوفه خز و در بغداد پارچه‌های ابریشمین و دیگرها . در نعمانیه روپوشها و پارچه‌های نیکو در بغداد

۱ - المسالك والممالك : ۱۲۳ (ج ، قاهره) .

۲ - همان کتاب : ۱۲۴ .

۳ - همان کتاب : ۱۲۵ .

۴ - همان کتاب : ۱۳۱ .

۵ - المسالك والممالك : ۱۴۶ - ۱۴۹ (ج ، قاهره) .

۶ - همان کتاب : ۱۵۵ .

۷ - همان کتاب : ۱۵۸ .

لنگها و دستارهای یگانگی (خالداری عالی)^۱ .

«از آمد پشمینه‌ها و کتان رومی که مانده صفتلی (سیسلی) ست فرآورده میشود»^۲ .
«از نیشابور پارچه‌های سفید (حفیه؟) و پای باف (بیباف) و دستارهای شاهگانی
حفیه و رختج و تختج و روسری و ابرجامگی (پیژاما) و ملاحم از کتر و مصمت و عنابی
و سعیدی و طرایتی و مشطی و حله و پارچه‌های موئی و تافته‌های عالی بدست می‌آید» .
«از نسا و ابیورد کتر و پارچه‌های کتری و کنجد و دهنه و جامه‌های زنیفت
(خانگی دست‌بافت) و از نسا جامه‌های بنبودی (؟) . . . و از دیه‌های نیشابور پارچه‌های
کلفت بسیار . از هرات بز فراوان و دیبای پست بدست می‌آید . از مرو ملاحم و روسریهای
کتر و ابریشم و پنبه»^۳ .

«از کهستان (قاین و طبسان) پارچه‌های سفید که مانده نیشابوری ست و قالی
و جانمازیهای نیکو . از بخارا پارچه‌های نرم و جانمازی و قالی و گسترک فندقی . . . و از
گرمینه شالها . و از دبوسی و ذار . پارچه‌های و ذاری (پارچه‌های قواره شده) که پارچه‌هایی
برنگ مصمت^۴ ست ، بدست می‌آید» .

«شنیده‌ام که بزرگان این پارچه را دیبای خراسانی نامیده‌اند . از خوارزم گستر دنی‌ها
و پارچه‌های رختخوابی و دیبای پیش‌کشی (ارمغانی) و روسریهای ملحم . از سمرقند
پارچه‌های سیمگون و سمرقندی و نیز دیبائی که به سرزمین ترکان فرستاده میشود . و پارچه
سرخ‌ی که ممرجل (؟) نام دارد و شینیزی و کتر بسیار و بافته‌ها از آن»^۵ .
مقدسی در بخش آران و ارمنستان آورده است :

«از بردگه (بردعه) ابریشم بسیار فرستاده میشود . از دربند پارچه‌های کتانی و از
دیبل پارچه‌های پشمی و قالی و تنبسه و نمد و بند تنبان عالی . از بردگه پرده نیز برمی‌خیزد» .
و نیز درستودن سرزمین پهلویان (الجبالی) آورده است :

«از ری بردها و پارچه‌های دوپوده و پنبه بسیار بار میشود . از قزوین روپوشها
و جوراب و از همدان و پیرامونهای آن بز بسیار»^۶ .
«در شوشتر دیبای نیکو و نمد و پارچه‌های مروی (کلفت) نیکو فرآورده میشود» .
«از شوش شکر بسیار و بز و خز خیزد . و از لشکر (عسکر مکرّم) کتر که به بغداد
فرستاده میشود و بز نیکو که با دوام ست و پارچه‌های کنفی و شالها و دیگرها . پرده‌های
بصنا و نمدهای قرقوب مشهورست . در اهواز لنگهای ابریشمی فشنگی بافته میشود که زنان
آنها بکار برند . در نهر تیران (نهر تیری) لنگهای بزرگ . خز شوش پارچه‌است نه دستار»^۷ .

۱ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم : ۱۲۵ (ج ، لیدن ۱۹۰۶ م) .

۲ - همان کتاب : ۱۴۵ .

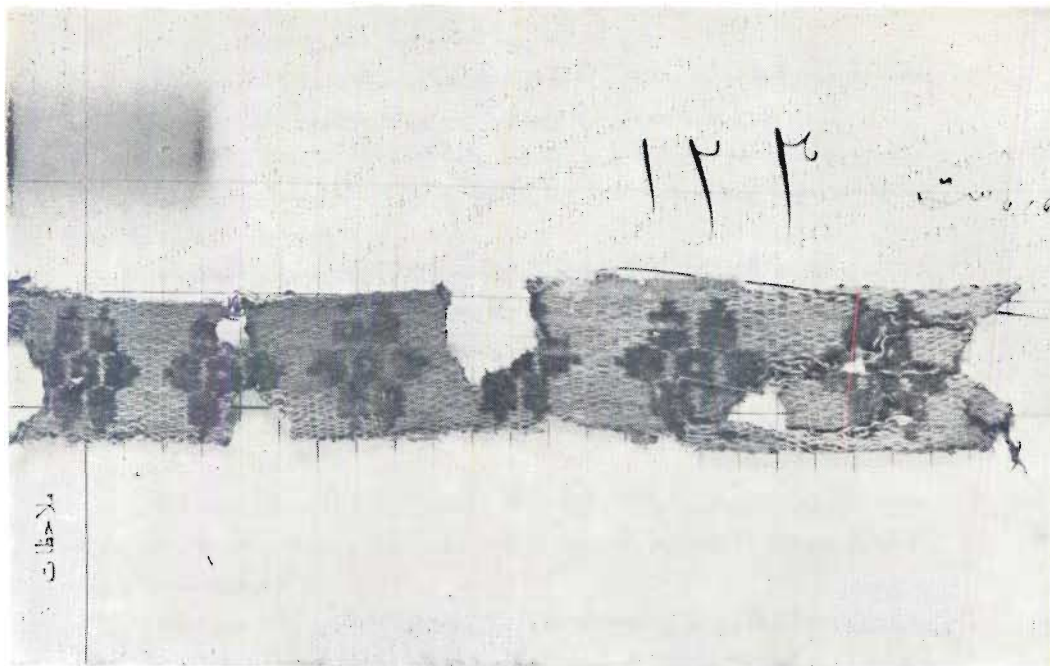
۳ - همان کتاب : ۳۲۳ - ۳۲۴ .

۴ - پارچه مصمت هموزن محکم بمعنی یارچد یکرنگ است .

۵ - مقدسی واژه را (دیباچ بینکش) بکار برده است .

۶ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم : ۳۳۳ - ۳۳۵ (ج ، لیدن ۱۹۰۶ م) و ۳۹۱ .

۷ - همان کتاب : ۴۴۳ .



پارچه بدست آمده از کومش (دامغان) پس از پاک کردن و ظاهر نمودن نقش آن
(عکس از موزه ایران باستان)

«از ارگان دستار و پارچه‌های گندگی بدست می‌آید. از شینیز پارچه‌ای که ماندهٔ قصب است... از شیلاو (سیراف) دستار و لنگهای کتانی. از دارابگرد هر گونه بافته‌ها از عالی و میانه و پست و پارچه‌هایی مانند طبری و قالیهای نیکو و پرده‌های سوزنگردی. از پرك پارچه‌ها و قالیها و پرده‌ها... از جهرم قالی و پرده و نمند. از شیراز روپوشهای برك (برنکان) که جز در آنجا فر آورده نشود و پارچهٔ دوپوده که مانندی ندارد. در شیراز خز و قصب و حله و بز بافته میشود. از فسا پارچه‌های کز که به همه جا فرستاده میشود و روپوشهای نازک و نمند و قالی و دستار و پارچهٔ که مانده اسپهانیست و پارچه‌های نقشدار و پرده‌های گرانبها و گسترکهای عالی و پرده‌های ابریشمی و گلرنگ و خوانها و خرگاه و دستار شرابه‌دار»^۱.

«از کازرون پارچهٔ قصب و نیز از دز و دزیز پارچه‌های دیاباف و دستارهای

۱ - احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم : ۴۴۵ .

مخمل گون خیزد که به همه جا برده میشود. از گور و کول گلابی که مانده ندارد و پارچه‌های بسیار. از رودان پارچه‌ای که مانده پارچه بی است»^۱.

«ازیم دستار و شال و طپلسان و پارچه‌های نیکوئی بدست می‌آید که از همه پارچه‌های مروی بهتر است. از شارگان (سیرجان) نیز از همین گونه پارچه‌ها خیزد».

«از توران (جنوب افغانستان کنونی) برنج بسیار و پارچه بدست می‌آید و دردیگر جاهای این سرزمین (سند) گستره‌ها و آنچه از آن گونه است مانده آنچه در خراسان و کهستان فرآورده میشود»^۲.

یکی دیگر از جغرافی نویسان سده چهارم هجری که در زمینه هنرهای پوشاکی در ایران، گسترده سخن گفته است، این حوقل نصیبی است که کتاب خود را در نیمه دوم سده چهارم نوشته است. من تیکه‌هایی از گفته‌های او را پیش از این درباره تراز کده‌ها آورده‌ام. اکنون تیکه‌های دیگر را درباره صنعت پارچه‌بافی در زیر می‌آورم:

«در طیب (شهری بوده در مغرب شوش) بند تنبانهائی می‌بافند که مانده ارمنی است و نیز روپوشها و برکها»^۳.

«در شینیز که در آن منبریست (فرمانداری)، کتانه‌های شینیزی می‌بافند و همه بکر بانند که بخورهای خوشبو بآنها بیش از هر پارچه دیگر می‌چسبد. از شینیز پارچه‌های شینیزی بدست می‌آید»^۴.

«از گناوه شالهای گناوه‌ای (جنابی). از توز پارچه‌های توزی که در همه روی زمین مانده آنها بدست نیاید. از فسا گونه‌های بسیار پارچه که از آنها به همه جا برده میشود. در اینجا پارچه‌های نقشدار عالی می‌بافند که اگر زربفت باشد در جهان مانندی ندارد و اگر ساده باشد مانده پارچه‌های نقشدار جهرمیست و نیز کله‌های برتر از حریر. همچنین سوزنگردی که در فسا بدست می‌آید عالیتر است از سوزنگردی که در قوقوب و توز و تارم فرآورده میشود. در فسا روپوشهای کثری هست که هر کدام بهای کلانی دارد تا نزدیک یکصد دینار. از جهرم پارچه‌های نقشدار عالی بدست می‌آید و قالی و کناره و جانماز و زیلو که در همه روی زمین معروف به جهرمیست و مانندی ندارد»^۵.

«در یزد و ابرکوه (ابرقوه)، پارچه پنبه‌ای فرآورده میشود که از آن به همه جا می‌برند و در شمار بغدادیست. از داراب گرد گلیمهائی مانند طبری برای گستردن بدست می‌آید که نیکوست».

«بم از جیرفت بزرگتر است. در بم پارچه پنبه‌ای عالی با دوام بافته میشود که از آنجا تاجاهای دور از آن می‌برند و آنرا می‌بندند. از پارچه‌های حریر آنجا یکی طپلسانها

۱ - همان کتاب: ۴۴۳.

۲ - همان کتاب: ۴۴۵.

۳ - صورة الارض: ۲۳۱ - ۲۳۲ (ج، بیروت).

۴ - همان کتاب: ۲۳۹.

۵ - صورة الارض: ۲۶۱.

قواره شده است و پارچه گرانهای دیگری که هر قواره آن در خراسان و عراق و مصر سی دینار کمابیش فروخته میشود و نیز دستار گرانهایی دارند که مردم خراسان و عراق و مصر آنرا دوست میدارند. پارچه های بمی مشهور به پردوامی ست مانند عدنی. و دوام آنها از پنج تا ده سال به درازا میکشد»^۱.

«در زرنند پارچه های زرنندی که معروف به لایه دارست به دست می آید که تا مصر و بیابانهای مغرب برده میشود»^۲.

ابن حوقل در دنباله گفتار آذربادگان و آران باز چنین افزوده است :

«از بردگه ابریشم بسیار بدست می آید و از در بند پارچه های کتانی به پهنای تن . و در آران و آذربادگان و ارمستان جز از در بند پارچه کتانی بدست نیاید»^۳.

ابن حوقل درباره شهر گرگان گفته است :

«از بکرآباد (بخش شمالی شهر گرگان) ابریشم بسیار بدست می آید و سرچشمه ابریشم تبرستان از آنجاست . زیرا در خود طبرستان کرم ابریشم فر آورده میشود»^۴.

ابن حوقل در گفتار خراسان افزوده است :

«در نیشابور گونه های بز و پارچه های گرانهای پنبه ای و کژی فر آورده میشود که از آنها به همه کشورهای اسلام و سرزمین کافران میبرند . پادشاهان و بزرگان پارچه های نیشابوری را برای پوشاک خود بر میگیرند . زیرا هیچ جا پارچه ای به گرانهایی و برتری و گوهر داری آنها بدست نمی آید. از مرو ابریشم و لاس بسیار بر می خیزد . چنین میگویند که در باستان زمان ابریشم از مرو به گرگان و تبرستان برده شده است . همچنین از مرو پنبه ای خوب بدست می آید که در نرمی بر دیگر پنبه ها برتری دارد . و پارچه هایی که از این پنبه می بافند به همه جا برده میشود . از قاین گونه های کرباس بدست می آید که به بسیاری از جاها برده میشود» .

ابن حوقل سرانجام در دنباله گفتار وراورد (ماوراءالنهر) گفته است :

«اینان پارچه های پشمی و کژی و کرباسهای نیکو به اندازه ای دارند که از خودشان فرونی ست»^۵.

این سندها نشان میدهد که در باستان زمان تا پیش از تاخت و تاز تاتاران کارگاههای پارچه بافی از ابریشم و کژ و پنبه و پشم و کنف در بیشتر شهرهای ایران بوده . و در پیرامون این کارگاهها ، کارگاههای نخ تابی و رنگرزی و تکمه سازی و قیطان بافی و گلابتون دوزی و نته و نوآر سازی بسیار بوده است .

چنانکه در روایتی که آوردیم دیدیم ، فر آورده هایی که از این کارگاهها بدست

۱ - همان کتاب : ۲۷۱ .

۲ - همان کتاب : ۲۷۲ .

۳ - همان کتاب : ۳۶۳ .

۴ - همان کتاب : ۳۶۵ .

۵ - صورة الارض : ۳۸۵ .

میآمده ، گذشته ازاینکه نیاز مردم این کشور را به پوشاك و گستراك برمی آورده است ،
متمداری از آن فرآورده‌ها نیز به بیرون از سرزمین ایران شهر تا مصر و مغرب و اروپا و از
سوی خاور تا سند و چین و کشور ترکان ، چه از راههای خشکی و چه از راههای دریائی
فرستاده میشده است .

باری اگر افزون بر آنچه یاد کرده‌ام ، کتابهای دیگر فارسی و عربی را از این دیدگاه
بررسی کنید ، بیگمان سندهای فراوان دیگری بدست شما خواهد افتاد که نشان میدهد ،
باستانی‌ترین کانون نخب‌نایی و پارچه‌بافی و جامه‌دوزی در جهان ! ایران شهر بوده است و این هنر
از زمانهای بسیار دور در این سرزمین شناخته بوده و رواج میداشته است

فهرست سرچشمه‌های گفتارهای کتاب

جای چاپ	نام نویسنده	نام کتاب
مسکو	حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی	۱ - شاهنامه
اروپا ، افس‌تهران	ثعالبی نیشابوری ، ابومنصور	۲ - غرر اخبار ملوک‌الفرس وسیرهم
شیراز	ابن بلخی	۳ - فارسنامه
بیروت	جاحظ ، عمرو بن بحر ابوعثمان	۴ - التاج یا اخلاق‌الملوک
قاهره	ابن قتیبه ، عبدالله بن مسلم دینوری	۵ - عیون‌الاجبار
تهران	اردشیر بابکان ، ترجمه امام شوشتری	۶ - عهد اردشیر
قاهره	ثعالبی نیشابوری ، ابومنصور	۷ - ثمارالقلوب فی‌المضاف والمسوب
قاهره	مسعودی علی بن حسین	۸ - مروج‌الذهب
تهران	ترجمه پوردادود	۹ - اوستا
قاهره	طبری ، محمد بن جریر آملی	۱۰ - تاریخ‌الریسل و الملوک
قاهره	دینوری ، ابوحنیفه	۱۱ - الاخبار الطوال
لیدن	ابن خردادبه ، عبیدالله	۱۲ - المسالك و الممالک
قاهره	مسعودی ، علی بن حسین	۱۳ - التنبيه و الاشراف
قاهره	ماوردی بغدادی ، قاضی ابوالحسن	۱۴ - الاحکام السلطانیه
تهران	خسرو انوشروان ، ترجمه امام شوشتری	۱۵ - رفتارنامه انوشروان

نام کتاب	نام نویسنده	جای چاپ
۱۶- تجارب الامم	ابن مسکویه ، ابوعلی خازن	قاهره
۱۷- مجله بررسیهای تاریخی	کمیته تاریخ نظامی سال چهارم	تهران
۱۸- المحاسن والمساوی	محمد بن ابراهیم بیهقی، ابوبکر	قاهره
۱۹- الوزرا والکتاب	جهشیاری ، محمد بن عبدوس	قاهره
۲۰- سنی ملوک الارض والانبیاء	حمزه بن حسن اصفهانی	برلین
۲۱- ایران باستان	مشیرالدوله پیرنیا	تهران
۲۲- تاریخ بخارا	ن . شخی	تهران
۲۳- تاریخ مسعودی	بیهقی ابو الفضل محمد بن حسن	تهران
۲۴- تاریخ نیشابور	ابن فندق نیشابوری	تهران
۲۵- مفاتیح العلوم	خوارزمی ، ابو عبدالله، کاتب	اروپا ، افسر تهران
۲۶- نهاییه الارب	نویری	قاهره
۲۷- الدیارات	شایستی، ابی الحسن علی بن محمد	بغداد
۲۸- صبح الاعشی فی صناعة الانشاء قلقشندی مصری	ابی العباس احمد بن علی	قاهره
۲۹- البدء والتاریخ	ابی زید بلخی معروف به مطهر بن طاهر مقدسی	پاریس
۳۰- المحاسن والاضداد	جاحظ ، عمرو بن بحر ابو عثمان	قاهره
۳۱- دیوان ابونواس	حسن بن هانی اهوازی	قاهره
۳۲- الفهرست	ابن ندیم ، محمد بن اسحاق وراق	قاهره
۳۳- کتاب الحیوان	جاحظ ، عمرو بن بحر، ابو عثمان	قاهره
۳۴- کتاب البلدان	ابن فقیه همدانی ، احمد	لیدن
۳۵- نبدء من کتاب الخراج وصنعة الكتابه	قدامه بن جعفر	لیدن
۳۶- تاریخ سیستان	ناشناخته	تهران
۳۷- تاریخ صابی	صابی ، هلال ابن محسن	بیرون
۳۸- معجم البلدان	یاقوت حموی ، عبدالله	اروپا ، افسر تهران
۳۹- البلدان الخلاقه الشرقيه	له سترنج، ترجمه کورکیس عود	بغداد
۴۰- ایران در زمان ساسانیان	آرتور کریستن سن ، ترجمه رشید یاسمی	تهران
۴۱- لغت فرس	اسدی طوسی	تهران
۴۲- تقویم البلدان	ابی الفداء عماد الدین اسماعیل	پاریس
۴۳- المسالك والممالك	استخری ، ابراهیم	قاهره

نام كتاب	نام نویسنده	جای چاپ
۴۴- صورة الارض	ابن حوقل نصیبی	لیدن ، افسست تهران
۴۵- التمثیل والمحاضرہ	ثعالبی نیشابوری ، ابومنصور	قاهرہ
۴۶- احسن التقسیم فی معرفۃ الاقالیم	مقدسی بشاری	لیدن ، افسست تهران
۴۷- کتاب الخراج	قاضی ابی یوسف	قاهرہ
۴۸- المنجد	الاب لویس معلوف	بیروت
۴۹- الکامل فی التاریخ	ابن الاثیر ، ابی الحسن	قاهرہ
۵۰- العبر فی تاریخ المبتدا والنخیر	ابن خلدون مغربی ، عبدالرحمن	قاهرہ
۵۱- التبصر بالتجارہ	جاحظ ، عمرو بن بحر ابو عثمان	تونس
۵۲- فرهنگ واژه های فارسی در عربی	امام شوشتری ، سید محمد علی	تهران
۵۳- پیشینه هنر موسیقی اسلامی	امام شوشتری ، سید محمد علی	تهران
۵۴- النظم الاسلامیه	دکتر ابراهیم حسن	قاهرہ
۵۵- تمدن ایران در روزگار ساسانی	و . ک . لوکونین ، ترجمه از عنایت الله رضا	مسکو
۵۶- کتاب الاموال	ابی عبید قاسم بن سلام بغدادی	قاهرہ
۵۷- کتاب الخراج	یحیی بن آدم القرشی	قاهرہ
۵۸- فتوح البلدان	بلاذری بغدادی ، احمد بن یحیی	قاهرہ
۵۹- تذکره شوشتر	سید عبدالله جزایری	دست نوشته
۶۰- تاریخ دانشگاه شاپورگرد	امام شوشتری ، سید محمد علی	تهران
۶۱- تقویم و تاریخ	استاد ذبیح بهروز	تهران
۶۲- تقویم نوروزی شهریاری	استاد ذبیح بهروز	تهران
۶۳- نوروزنامه	حکیم عمر خیام نیشابوری	تهران
۶۴- تاریخ مقیاسات و نقود اسلامی	امام شوشتری ، سید محمد علی	تهران
۶۵- صنعۃ السیف	یعقوب کندی	بغداد
۶۶- المدخل الی الموسیقی	فأرابی ، ابونصر محمد بن محمد	عکسی
۶۷- تاریخ یعقوبی	احمد بن ابی یعقوب ، ترجمه آیتی	تهران
۶۸- عقد الفرید	ابن عبدربه اندلسی	قاهرہ
۶۹- البیان والتبیین	جاحظ ، عمرو بن بحر ابو عثمان	قاهرہ
۷۰- مختصر القدوری	قدوری بغدادی	قاهرہ

جای چاپ	نام نویسنده	نام کتاب
قاهره	ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی	۷۱- الاغانی
	محمد بن علی، ابن طباطبا معروف	۷۲- الفخری فی الاداب السلطانیه
بیروت	به ابن طقطقی	۷۳- زین الاخبار گردیزی
تهران	عبدالحی بن ضحاک گردیزی	۷۴- کتاب الاداب
قاهره	جعفر بن شمس الخلافه	۷۵- تشر الدرر
عکسی قاهره	ابی سعید آبی	۷۶- الدینار الاسلامیه فی المتحف العراقی
بغداد	ناصر سید محمود النقشبندی	۷۷- سرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون
قاهره		۷۸- عین الادب والسیاسه
قاهره	ابن هذیل	۷۹- الشهب اللامعه فی السیاسه النافعه
قاهره	ابن هذیل	۸۰- سیاست نامه
تهران	خواجه نظام الملک	۸۱- فتوح البلدان
قاهره	بلاذری بغدادی، احمد بن یحیی	۸۲- هنر آبیاری و سد سازی
تهران	مهندس کورس	۸۳- عجائب الاقالیم السبعه
وین	سهراب، ابن سراپیون	۸۴- اخبار الحکماء
قاهره	قفطی، جمال الدین	۸۵- الهفوات النادره
قاهره	غرس النعمه صابی	۸۶- شفاء الغلیل
قاهره	شهاب الدین خفاجی	۸۷- سفرنامه
تهران	ناصر خسرو قبادیانی	۸۸- رحله ابن بطوطه
قاهره	ابن بطوطه مغربی، عبدالرحمن	۸۹- لباب الالباب
قاهره	اسامه بن منقذ	۹۰- The seventh great oriental monarchy, G. Ravlinson, New York.
		۹۱- Sasanibische Nomesmatik, Vol. 1, Robert Gobl, Viene.

فهرست نام کسان

ابن اخی حزام : ۲۰۷
 ابن بطوطه مغربی ، عبدالرحمن : ۳۲۵
 ابن بلخی نویسنده فارسنامه : ۳ و ۳۶
 و ۴۲ و ۴۳ و ۵۷ و ۵۸ و ۶۸
 و ۸۱ و ۱۲۸ و ۱۳۰ و ۱۳۳
 و ۱۵۲ و ۱۷۷ و ۱۹۴ و ۲۰۰
 و ۲۱۴ و ۲۲۳ و ۲۵۲ و ۲۶۰
 و ۲۷۳ و ۲۷۵ و ۲۴۰ و ۳۴۶
 ابن حوقل نصیبی ابوالقاسم : ۱۰۱ و
 ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲
 ابن خردادبه عیبدالله جغرافی‌نویس سده
 سوم هجری : ۱۹ و ۴۴ و ۷۸
 و ۹۵ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۴
 و ۱۱۰ و ۱۱۳ و ۱۱۵ و ۱۲۰
 و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۵۴
 و ۱۶۷ و ۱۷۰ و ۱۷۲ و ۱۷۳
 و ۱۷۴ و ۱۷۶ و ۱۷۸ و ۲۰۴
 و ۲۴۲ و ۲۴۴ و ۲۴۸ و ۲۸۲
 و ۲۸۳ و ۲۸۷ و ۲۹۰ و ۳۲۲
 و ۳۲۴ و ۳۲۵
 ابن خلدون مغربی، تاریخ‌نویس سده هشتم

آ

آبنین ، سردودمان فریدون : ۲۴۶
 آزادمرد ، پرده‌دار یزدگرد اول ساسانی :
 ۶۲
 آذربادان ، از فرماندهان جمشید : ۹۲
 آذرگشنسب ، خوانسالار زمان قباد دوم
 و پسر او اردشیر : ۶۹
 آزادپور ماهان استاندار هییره : ۱۰۸
 آزرمین‌دخت دختر پرویز لقب بختیار :
 ۹۵ و ۳۵۸
 آذرشاپور پورآذر ماهان ، از کارداران
 پرویز ساسانی : ۱۸۷
 آزاد پیروزگشنسب ، مرزبان بحرین در
 زمان خسرو اول : ۴۶

الف

ابراهیم بن ایوب دبیر روزگار عباسی :
 ۱۳۶
 ابراهیم پسر هارون : ۳۵۵

- هجری، عبدالرحمن: ۱۶۵ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۲۲۳
ابن رابیع، از فرماندهان روزگار عباسی: ۸۹
ابن فرات وزیر بزرگ عباسی که سه نوبت وزیری کرده: ۹۸ و ۱۴۰
ابن فقیه، احمد بن فقیه همدانی، نویسنده سده چهارم هجری: ۹۳ و ۱۱۱ و ۱۲۲ و ۱۶۰ و ۱۶۸ و ۱۹۰ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۴۶
ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم مروی معروف به دینوری، نویسنده بزرگ سده سوم هجری: ۴ و ۵ و ۶ و ۱۷ و ۲۴ و ۴۷ و ۵۰ و ۵۶ و ۷۲ و ۸۲ و ۸۳ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۹۶ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۱۳ و ۲۱۹ و ۲۳۲ و ۲۵۴ و ۲۵۷ و ۳۲۸ و ۳۳۶ و ۳۵۰
ابن مسکویه ابوعلی خازن: ۲۵ و ۳۰ و ۳۹ و ۵۱ و ۸۹ و ۹۷ و ۹۸ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۴۰ و ۱۴۷ و ۱۵۴ و ۱۸۰ و ۲۴۷ و ۲۵۵ و ۲۷۶ و ۳۲۹
ابن مقله، ابوعلی وزیر: ۱۵۵
ابن ندیم، محمد بن اسحاق وراق: ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۶ و ۱۰۱ و ۲۰۸ و ۳۳۰ و ۳۵۰
ابوالقاسم بن ابوعلی خاقانی، وزیر عباسی: ۱۴۰
ابوجعفر، وزیر خلیفه الرازی: ۱۵۴
ابوسعید، حسن بن بهرام بنیادگذار دولت قرمطیان دریچین: ۳۶۱
ابوحنیفه دینوری، احمد بن داود بن و نند: تاریخ نویس، ستاره شناس، ریاضی دان: ۱۴ و ۱۶ و ۴۲ و ۴۴ و ۸۴ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۵۲ و ۱۹۱ و ۲۰۲ و ۲۰۴ و ۲۰۶ و ۲۱۰ و ۲۱۲ و ۲۲۷ و ۲۲۹ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۵۶
ابوحنیفه نعمان بن ثابت امام اعظم بنیادگذار فقه حنفی: ۱۴۳ و ۱۵۵ و ۲۶۰ و ۲۶۱
ابوداود اصفهانی، فقیه بنیادگذار مذهب ظاهری: ۲۶۰
ابوالحسن عمر، قاضی القضاة زمان الرازی: ۲۷۶
ابوشجاع رودراوری وزیر: ۳۲۹
ابومسلم عبدالرحمن سردار بزرگ خراسانی: ۱۶۵
ابومعشر بلخی، ستاره شناس بزرگ سده سوم هجری: ۹۱
ابویوسف قاضی همزمان هارون عباسی: ۱۵۵
ابی بن زید، ترجمان زبان عربی در دربار خسرو پرویز: ۱۷۸
ابی الفداء تاریخ نویس: ۲۴۶
احمد بن حسن میمندی، وزیر محمود غزنوی: ۵۸ و ۲۲۹ و ۲۷۷
احمد بن عبدالصمد، نخست وزیر مسعود غزنوی: ۴۳ و ۴۶
احمد بن یحیی، ابن ابی البغل: ۹۸
احمد پسر سلام: ۴ و ۴۷
احمد بن ابی یعقوب، معروف به ابن واضح یعقوبی: ۲۳۶ و ۲۴۶
احمد علی نوش تکین، از سرداران زمان مسعود غزنوی: ۲۲۹ و ۲۳۲

احمد ینال تکین ، از سرداران روزگار
مسعود غزنوی : ۲۰۳

ارتافرن : ۳۹

ارتور کریستن سن ، خاورشناس دانمارکی:
۱۰۳

ارجاسب پادشاه تورانی : ۷۶ و ۲۰۳
و ۲۲۱ و ۲۲۳ و ۲۲۵ و ۲۳۵

اردشیر بابکان ، بنیادگذار دودمان ساسانی:

۵ و ۶ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۴ و ۱۷

و ۲۰ و ۲۳ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲

و ۴۰ و ۴۱ و ۴۵ و ۴۸ و ۵۰

و ۵۸ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۶ و ۶۷

و ۶۷ و ۶۹ و ۷۶ و ۷۷ و ۸۰

و ۸۱ و ۸۳ و ۹۵ و ۱۰۲ و ۱۲۷

و ۱۳۰ و ۱۳۴ و ۱۴۱ و ۱۵۰

و ۱۶۵ و ۱۸۶ و ۱۸۸ و ۲۰۱

و ۲۳۳ و ۲۳۹ و ۲۴۵ و ۲۵۳

و ۲۵۴ و ۲۶۸ و ۲۷۵ و ۳۲۴

و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۵۶ و ۳۵۷

اردشیر کوچک پورشیرویه : ۹۵ و ۲۳۹

و ۳۵۸

اردشیر بهمن کیانی پسر اسفندیار : ۵۰

اردشیر پورشیرویه : ۶۹

اردوان اشکانی سرخ چهره : ۹۵

اردوان پنجم اشک بیست و هشتم : ۸۳

و ۲۰۸

ازدهاک ، ضحاک ، بیوراسب : ۹۴

و ۲۲۱ و ۲۲۲

اسپادگشنسب دبیرید خسرو پرویز : ۸۴

استخری ، ابراهیم : ۱۰۱ و ۱۱۵ و ۱۱۶

و ۱۲۲ و ۲۳۷ و ۲۴۸ و ۲۹۵

و ۳۲۱ و ۳۲۵ و ۳۴۱ و ۳۴۲

و ۳۴۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۷۰

اسحق بن علی بن سلیمان : ۲۰۸

اسدی طوسی ، واژه نامه نویس : ۱۰۴

اسفندیار پورکی گشتاسب : ۲۳ و ۱۸۳

و ۱۹۱ و ۲۰۳ و ۲۲۱ و ۲۲۳

و ۲۲۸ و ۲۵۰

اسکندر مقدونی : ۲۸ و ۹۴ و ۱۰۳

و ۱۸۵ و ۱۸۶

اشک ، پوردارا ، بنیادگذار دودمان

اشکانی : ۹۴

اشکبوس ، پهلوان تورانی : ۲۲۰

اشکش ، از پهلوانان ایران : ۲۲۶

افراسیاب : ۹۴ و ۱۹۸ و ۲۱۶ و ۲۲۰

و ۲۲۵ و ۲۷۳

التوتناش ، خوارزمشاه زمان مسعود

غزنوی : ۲۳۰

اندمان پسرطوس : ۲۳۰

ایاس بن قبیصه طائی : ۱۰۸

ایرج ، پادشاه باستانی : ۹۴ و ۱۰۴

ایلک خان ، از خانان ورارود : ۵۰

ب

بابک پورساسان ، پدر اردشیر : ۹۵

و ۲۰۸

بابک پسر مهران ، دبیر سپاه در زمان

خسرو اول : ۲۱۰ و ۲۱۱

بابک خرمدین ، پیشوای سرخ جامگان :

۲۳۳

بادپور پیروز ، از افسران زمان خسرو

پرویز : ۲۲۹

بازان ، انجامین استاندار ایرانی یمن :

۵۱

بارتولمه ، خاورشناس ترجمان تاریخ

طبری : ۲۶۳

و ۲۰۲ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸
 و ۲۲۹ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۵
 بهرام اول ساسانی پور هر مزد : ۹۵
 و ۳۵۷
 بهرام سوم ساسانی ، بهرامان ، سگستان
 شاه : ۹۵ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹
 و ۳۵۷
 بهرام چهارم ساسانی ، کرمانشاه : ۹۵
 و ۳۵۷
 بهرام پنجم ساسانی معروف به گور : ۷
 و ۸ و ۹ و ۱۳ و ۲۳ و ۳۰ و ۳۱
 و ۳۲ و ۳۴ و ۳۸ و ۶۲ و ۶۳
 و ۷۳ و ۸۴ و ۹۵ و ۱۲۰ و ۱۳۷
 و ۱۵۰ و ۱۶۰ و ۱۶۲ و ۱۶۵
 و ۱۸۱ و ۱۹۲ و ۲۰۰ و ۲۱۰
 و ۲۱۸ و ۲۳۰ و ۲۵۵ و ۳۵۸
 بهروز ، استاد ذبیح ریاضی دان و
 سالماریدان : ۱۹۵ و ۳۵۳
 بیژن ، پسر گیو کشوادگان : ۲۲۶
 بیغو سلجوقی : ۳۵۳
 بیهقی ، ابوالفضل : ۴۳ و ۴۴ و ۴۶
 و ۵۰ و ۵۲ و ۵۷ و ۷۳ و ۷۸
 و ۹۲ و ۹۷ و ۱۶۵ و ۲۰۳ و ۲۱۳
 و ۲۲۹ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۷۷
 و ۳۳۰ و ۳۵۳
 بیهقی ، ابوبکر محمد بن ابراهیم : ۳۲
 و ۶۰ و ۶۲ و ۶۳ و ۲۴۵ و ۳۲۷
 و ۳۲۸ و ۳۲۹

پ

پسفرخ ، پورماه خورشیدان : ۲۰۶ و
 ۲۳۹
 پلوتارک ، تاریخ نویس : ۱۷۷

بجکم ، سردار ترك سردسته كشدگان
 مردآویج زیباری : ۲۷۶
 بحتری ، ابو عباده شاعر : ۳۹
 بخت نصر : ۱۱۰
 برزویه پزشك ، ایران درستید در روزگار
 ساسانی : ۲۰ و ۴۳
 بسطام اسپهبد ، وزیر جنگ یزدگرد اول
 معروف به بزه گر : ۱۳
 بسطام ، خالوی خسرو پرویز : ۸۵ و
 ۲۲۹
 بلاذری بغدادی احمد بن یحیی : ۳۴۰
 بلاش ، شهریار ساسانی لقب گرنامه :
 ۶۷ و ۹۵ و ۱۹۱ و ۳۵۸
 بلاش پادشاه اشکانی : ۱۶۱
 بلشصر اول : ۱۱۰
 بلعمی ، وزیر سامانیان : ۱۴۶ و ۱۴۷
 بلکاتکین ، دربد مسعود غزنوی : ۴۳
 بندویه ، خالوی پرویز : ۱۹۱ و ۲۰۷
 و ۲۲۹
 بوالفتح رازی ، دبیر سپاه در زمان مسعود
 غزنوی : ۳۵۵
 بوالفرج فارسی ، از دبیران زمان مسعود
 غزنوی : ۲۲۹
 بو العلاء ، از بستگان مسعود غزنوی : ۵۰
 بوسهل حمدون از بستگان دربار غزنوی :
 ۵۸
 بونصر مشکان ، دبیر بد محمود و مسعود
 غزنوی : ۵۰ و ۷۸ و ۹۷ و ۲۷۷
 بهرام اشکانی ، گودرز : ۹۴
 خسرو اول : ۳۴۹
 بهرام پور گیو : ۲۱۳ و ۲۱۹
 بهرام دوم اشکانی ، روشن : ۹۴
 بهرام سوم اشکانی ، نژاده : ۹۴
 بهرام چوبین : ۴۳ و ۱۵۳ و ۲۰۰

پوپ ، ارتور ، خاورشناس امریکائی :
۳۵۴

پوران‌دخت ، لقب خوشبخت : ۹۵ و
۳۵۸

پهلید ، آهنگساز زمان خسرو پرویز :
۲۰۸ و ۲۳

پیران‌ویسه ، سپهدار سپاه افراسیاب : ۲۱۹
پیروز ، شهریار ساسانی : ۶۸ و ۱۲۳
و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۹ و ۱۶۷
و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۳۵۸

ت

تاش ، سپهسالاری در زمان مسعود غزنوی :
۵۲ و ۲۰۴ و ۲۲۹

ترتیا ، نخستین کاردورز در پزشکی : ۳۴۷
تور ، پسر فریدون : ۷۴ و ۱۹۸
توزون ، از سرداران ترك دربار بغداد : ۵۱

ث

ثعالبی ، ابومنصور نیشابوری : ۲ و ۱۸
و ۳۱ و ۴۵ و ۴۷ و ۴۸ و ۶۸
و ۷۳ و ۷۴ و ۱۱۰ و ۱۴۹ و ۱۵۰
و ۱۵۳ و ۱۶۰ و ۱۶۹ و ۱۸۷
و ۱۸۸ و ۱۹۰ و ۲۰۰ و ۲۰۸
و ۲۱۶ و ۲۲۲ و ۲۲۶ و ۲۴۱
و ۲۴۵ و ۲۴۷ و ۲۵۵ و ۳۴۰
و ۳۵۳

ج

جاحظ ، ابو عثمان عمرو بن بحر نویسنده

بصری در سده سوم هجری : ۴

و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۶

و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۱ و ۷۲

و ۷۸ و ۸۵ و ۹۲ و ۱۵۶ و ۱۶۲

و ۱۶۵ و ۲۰۱ و ۲۰۵ و ۲۰۶

و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۸

و ۲۶۹ و ۳۴۹

جاماسب پسر بلاش لقب نگارین : ۹۵

جبرئیل ، یکی از درستبدان زمان خسرو

اول : ۳۴۹

جبرئیل پوربخت یشوع : ۳۴۹

جعفر برمکی پسر یحیی : ۸۶

جمشید ، پادشاه پیشدادی : ۲ و ۳۵

و ۳۶ و ۳۸ و ۹۲ و ۹۴ و ۱۱۰

و ۱۹۴ و ۲۱۴ و ۳۵۴

جوانوی ، ایران دبیرید در زمان یزدگرد

اول ساسانی : ۳۸ و ۸۴ و ۱۵۱

جهشیاری ، محمد بن عبدوس دبیر : ۳۵

و ۳۷ و ۸۱ و ۸۶ و ۸۸ و ۸۹

و ۹۱ و ۹۲ و ۱۲۸ و ۱۴۴ و ۱۷۰

و ۱۷۲ و ۲۲۸ و ۲۶۹ و ۳۳۰

و ۳۵۳

جیهانی ، ابو عبدالله محمد بن احمد وزیر

دانشمند سامانیان : ۱۰۰

چ

چخچ ، از سرداران ترك دربار بغداد : ۵۱

ح

حافظ ، شاعر غزلسرای و فیلسوف : ۱۱

و ۵۲ و ۷۳ و ۲۷۰

خسرو نخستین، انوشروان شهریار ساسانی:

۴ و ۹ و ۱۴ و ۱۶ و ۲۰ و ۲۲
و ۲۴ و ۳۰ و ۳۱ و ۴۱ و ۴۲
و ۴۳ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۵۷
و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۹ و ۷۱
و ۷۹ و ۸۱ و ۸۵ و ۸۸ و ۹۵
و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۱۰ و ۱۱۱
و ۱۲۱ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۳۰
و ۱۳۳ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲
و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶
و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۵۰ و ۱۵۱
و ۱۵۲ و ۱۶۰ و ۱۶۵ و ۱۸۰
و ۱۸۱ و ۱۸۳ و ۱۸۷ و ۱۹۰
و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۱۰ و ۲۱۱
و ۲۲۷ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۴۰
و ۲۴۱ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶
و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۵۴ و ۲۶۰
و ۲۶۵ و ۲۶۹ و ۲۷۵ و ۲۷۹
و ۳۲۱ و ۳۲۴ و ۳۲۷ و ۳۳۰
و ۳۴۹ و ۳۵۸

خشیارشا، پادشاه هخامنشی: ۳۹

خصیبی از وزیران دولت عباسی: ۹۷

خلیل بن احمد بیضاوی: ۳۳۲

خوارزمی، ابوعبدالله دبیر (کاتب): ۴۵

۴۵ و ۸۴ و ۹۳ و ۹۵ و ۱۱۰
و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۳۴ و ۱۳۵
و ۱۹۵ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۷
و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۳۳۲ و ۳۳۳
و ۳۳۵

خیام، حکیم معروف: ۲۰۶ و ۲۰۸

۲۱۸ و

خیدر پور کاوس، افشین، سردار

اسروشنه‌ای که بفرمان معتمد

عباسی کشته شد: ۱۵۶

حامد بن عباس، از کارداران دولت زمان

مقتدر عباسی: ۳۲۹

حجاج بن یوسف ثقفی والی امویان بر عراق:

۱۳۳ و ۲۸۶

حسن میمندی نخست وزیر محمود و مسعود:

۴۳

حسین علی میکال، از دبیران زمان مسعود

غزنوی: ۲۲۹

حمزه پسر حسن اصفهانی، تاریخ نویس

سده چهارم: ۱۶۱ و ۱۸۳ و ۱۸۵

و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۲۴۹

و ۲۷۳ و ۳۳۰ و ۳۵۶ و ۳۵۷

و ۳۶۰

خ

خالد دبیر، شاعر غزلسرای در روزگار

مهدی و رشید عباسی: ۵۱

خره خسرو، از ایرانیان یمنی که مسلمان

شده: ۵۱

خسرو، کسی که پس از یزدگرد اول ساسانی

پیش از بهرام پنجم به شاهنشاهی

برگزیده شده بود: ۳۱

خسرو پرویز: ۲۲ و ۲۴ و ۲۵ و ۴۱

و ۴۷ و ۴۸ و ۵۱ و ۵۶ و ۶۹

و ۷۲ و ۷۳ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵

و ۸۸ و ۹۱ و ۹۵ و ۱۰۸ و ۱۳۱

و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۴۴ و ۱۵۳

و ۱۵۷ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۷۸

و ۱۸۸ و ۱۹۱ و ۲۰۱ و ۲۰۶

و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۱۴ و ۲۲۹

و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۵۶ و ۳۲۷

و ۳۵۰ و ۳۵۸

د

رشید شه مردان ، موبد زردشتی : ۲۷۰
 رکن الدوله بویه وند ، حسن دیلمی : ۵۱
 رودابه ، دختر پادشاه کابل و مادر رستم :
 ۳۴۷ و ۳۹
 روزبه پسر دادبه معروف به ابن مقفع که
 نام عربی او ابو محمد عبدالله بوده
 ترجمان بزرگ سده دوم هجری :
 ۴ و ۶ و ۸۶ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۳۴۹
 رویین ویسه از سرداران تورانی : ۲۲۶
 رهام از پهلوانان ایران : ۲۲۶

ز

زاب ، زو ، پادشاه باستانی : ۹۴ و ۱۰۲
 و ۱۰۷ و ۱۶۱ و ۳۴۰
 زادان فرخ دبیر خراج در روزگار حجاج :
 ۱۳۳
 زادان فرخ پور شهرداران از نگهبانان
 پادشاهی و کشنده شهر برازغاصب :
 ۲۰۵
 زال ، پسر سام نریمان : ۵۵
 زر اسپید ، یکی از درستبدان زمان خسرو :
 ۳۴۹
 زردشت استیمان ، و خشور بزرگ ایرانی
 که سالماری ایرانی را سامان بخشیده :
 ۳ و ۹۲ و ۹۴ و ۹۶ و ۳۴۷
 زریر : ۲۰۴ و ۲۲۴
 زنگه شاوران ، از پهلوانان ایران : ۲۲۶
 زیادبن ابیه : ۲۸۹ و ۳۵۰

س

سبازی ، حاجب دربار غزنوی : ۵۸

داتیس : ۳۹

دارا ، داراب ، دارای یکم یا دارای
 بزرگ : ۹۴ و ۱۲۷ و ۱۷۷
 و ۱۸۵ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۷۲
 و ۲۷۳ و ۲۷۴
 دارا ، دارای سوم آخرین پادشاه کیانی :
 ۲۷ و ۲۸
 دارا پورنخوارگان اسپهبد شمال در
 روزگار خسرو اول : ۸۵
 دارا بن داد دبیر اردوان پنجم اشک
 بیست و هشتم : ۸۴
 داوود سلجوقی : ۳۵۳
 دقیقی ، شاعر مشهور : ۲۲۵

ذ

ذوالریاستین ، فضل پورسهل وزیر مأمون
 عباسی : ۳۲ و ۳۵

ر

راضی ، الراضی بالله خلیفه عباسی : ۱۵۵
 ربرت گبل ، نویسنده آلمانی :
 ۱۵۸ و ۱۵۹
 رستم ، فرخزاد : ۱۵۷
 رستم پهلوان مشهور ملقب به تهمتن :
 ۲۳ و ۳۸ و ۲۰۳ و ۲۰۵ و ۲۱۰
 و ۲۱۲ و ۲۱۶ و ۲۲۰ و ۲۲۴
 و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۸ و ۳۴۷
 رشنواد ، سپه سالار همای چهر آزاد :
 ۲۱۲

سلم ، پسر فریدون : ۷۴ و ۱۹۸
 سلوکوس نیکاتر ، سردار اسکندر مقدونی
 سازنده شهر سلوکیا در شام : ۱۰۳
 سلیمان بن وهب : ۴۰
 سوخرا ، بزرگ فرمدار زمان قباد اول
 ساسانی : ۲۰۰ و ۲۰۱
 سهراب ، ابن سراپیون : ۳۴۰
 سهراب ، استاندار هییره : ۱۰۸ و ۲۲۵
 سهراب پور رستم : ۲۱۰ و ۲۱۲
 سیاوش ، پسر کیکاوس : ۲۰۳ و ۲۰۵
 و ۲۱۳ و ۲۲۰ و ۲۲۴ و ۲۲۸
 و ۲۳۲
 سید عبدالله جزایری : ۱۸۳
 سید پیل ، یکی از بزرگان روزگار
 گشتاسب شاه : ۷۶
 سیف بن ذی یزن حمیری : ۲۰ و ۲۴
 سیف الدوله حمدانی : ۵۱

ش

شاهبختی : دفترخوان معز فاطمی : ۳۵۵
 شابه ، شاه ترکان : ۲۲۶
 شاپور پسر ابرگان ، از افسران زمان
 خسرو دوم : ۲۲۹
 شاپور ابونصر ، از دبیران پادشاهان
 بویه وند : ۱۶۱
 شاپور اشکانی : ۹۴
 شاپور اول ساسانی ملقب به فرزانه : ۱۵
 و ۳۲ و ۶۳ و ۸۱ و ۸۳ و ۹۵
 و ۱۰۲ و ۱۳۰ و ۱۴۱ و ۱۵۰
 و ۱۸۶ و ۲۱۶ و ۳۲۷ و ۳۵۷
 شاپور دوم ، پادشاه بزرگ ساسانی : ۸۹
 و ۱۶۰ و ۱۸۳ و ۲۰۴ و ۲۱۶
 و ۲۱۸ و ۲۵۷ و ۲۵۹ و ۲۷۵

و ۳۵۷
 شاپور سوم ساسانی پور شاپور : ۹۵ و ۳۵۷
 شاه میکال از فرماندهان روزگار عباسی :
 ۳۵۵
 شاه عباس ، پادشاه صفوی : ۸
 شروین پور کامگار از افسران زمان خسرو
 پرویز : ۲۲۹
 شکرخادم ، پیشکار التوتناش خوارزمشاه :
 ۲۳۰
 شهربراز ، سردار روزگار خسرو پرویز :
 ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۳۹
 شیخ جام معروف به زنده بیل از پیشوایان
 درویشان : ۱۱۸
 شیخ حیدر پیشوای درویشان حیدری :
 ۱۱۸
 شیرزاد پور بهبودان ، یکی از افسران
 خسرو پرویز : ۱۹۱ و ۲۰۷
 شیرزیل ، شیردل ، ابوحرب از سرداران
 بویه وند : ۱۶۲
 شیرویه ، قباد دوم پور خسرو پرویز : ۲۵
 و ۸۴ و ۹۵ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۲۳۳
 و ۳۵۸

ص

صالح جانمازدار و صاحب المصلحی ، از
 بزرگان خراسان وابسته به منصور
 عباسی : ۹۱ و ۹۲
 صالح پسر عبدالرحمن سیستانی : ۱۳۳

ض

ضیزن ، شاه هتره (الحضر) : ۲۱۸

ط

عبدالحمید کاتب دبیر مروان بن محمد :

۸۶

عبدالسلام رئیس بلخ در زمان مسعود

غزنوی : ۵۰

عبدالله پسر طاهر ذوالیمینین : ۱۶۵

و ۱۷۳ و ۱۷۶

عبدالله بن حمدان ، ابوالهیجا : ۲۷۶

عبدالله بن قیس ، ابوموسی اشعری : ۱۵۵

عبدالله بن مسعود ، صحابی قاضی لشکرگاه

کوفه : ۲۵۸

عبیدالله ابی بکره ، برادر ناتنی زیاد بن

ایبه : ۳۵۰

عدی بن ذهمی عسی ، شاعر عرب : ۲۱۶

عدی بن زید عبادی ، شاعر ترجمان در

دربار ساسانی : ۱۷۸ و ۷۲

عزالدوله بختیار بویه وند : ۱۸۰

عضدالدوله پناه خسرو بویه وند پسر

رکن الدوله : ۵۱ و ۱۰۱ و ۱۳۵

و ۱۹۱ و ۳۲۹

علی بن ایبطالب (ع) : ۲۸۹

علی بن عیسی وزیر مقتدر عباسی : ۳۹

و ۴۰ و ۹۷ و ۱۳۶

عمادالدوله بویه وند : ۱۸۶

عمار بن حمزه از بزرگان ایرانی روزگار

مهدی عباسی : ۸۶

عمر پور خطاب خلیفه دوم : ۱۴۶ و ۱۵۵

و ۲۳۷ و ۳۲۱

عمیدالجیوش ، ابوعلی ، از سرداران

بزرگ دیلمی : ۱۶۲

عیسا ناصری ، پیغمبر بزرگ که دین او

پس از بودایی بیش از هر دین دیگر

پیرو دارد : ۱۱

غیلان : ۸۶

طاهر دبیر کدخدای ری در زمان مسعود

غزنوی : ۵۱ و ۲۲۹

طاهر ذوالیمینین : ۳۵۵

طایع ، الطائع بالله ، خلیفه عباسی : ۱۹۱

طبری ، محمد بن جریر آملی طبری تاریخ

نویس و فقیه بزرگ : ۱۱ و ۱۳

و ۱۸ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۴

و ۲۵ و ۳۱ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷

و ۳۸ و ۴۲ و ۴۶ و ۵۱ و ۶۰

و ۶۹ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶

و ۹۶ و ۱۰۳ و ۱۰۸ و ۱۱۰

و ۱۱۳ و ۱۱۶ و ۱۲۰ و ۱۲۸

و ۱۳۷ و ۱۳۹ و ۱۴۱ و ۱۴۵

و ۱۴۶ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱

و ۱۵۷ و ۱۶۱ و ۱۶۸ و ۱۷۸

و ۱۸۸ و ۲۰۰ و ۲۰۳ و ۲۰۵

و ۲۰۸ و ۲۱۹ و ۲۲۱ و ۲۲۲

و ۲۲۳ و ۲۳۱ و ۲۳۵ و ۲۳۸

و ۲۳۹ و ۲۴۱ و ۲۴۹ و ۲۶۰

و ۲۷۳ و ۲۷۹ و ۳۴۰ و ۳۴۶

و ۳۷۰

طغرل ساجوقی : ۳۵۳

طوس ، شهزاده و افسر ایرانی : ۲۱۰

و ۲۱۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۷

طهماسب ، طهمادگان : ۱۰۲

طهمورث زیناوند ، پادشاه پیشدادی : ۲

و ۳ و ۳۲ و ۹۴ و ۱۱۲ و ۱۸۵

و ۱۸۶

ع

عامر شعبی ، تابعی : ۲۰۳

ف

فرامرز پسر رستم : ۲۲۶

فرخزاد پور ابروین لقب فرجامین : ۹۵
فرخزاد پورجاماسب ، لقب وهریز : ۲۱۹
فردوسی ، حکیم ابوالقاسم طوسی سراینده

شاهنامه : ۲ و ۴ و ۹ و ۱۰ و ۱۴
و ۱۸ و ۲۰ و ۲۳ و ۲۴ و ۳۰
و ۳۲ و ۳۵ و ۳۸ و ۴۲ و ۴۵
و ۴۷ و ۵۵ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۶
و ۸۰ و ۸۱ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹
و ۹۰ و ۱۲۰ و ۱۴۱ و ۱۴۳
و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱
و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۹ و ۱۶۱
و ۱۸۱ و ۱۸۸ و ۱۹۰ و ۱۹۲
و ۱۹۴ و ۱۹۸ و ۲۰۰ و ۲۰۴
و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۱۰ و ۲۱۲
و ۲۱۳ و ۲۱۶ و ۲۱۹ و ۲۲۰
و ۲۲۱ و ۲۲۳ و ۲۲۵ و ۲۲۶
و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰
و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۵ و ۲۳۸
و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۵۲ و ۲۵۳
و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۶۷ و ۲۶۸
و ۲۷۳ و ۲۷۵ و ۲۷۹ و ۳۲۶
و ۳۴۷

فرهاد ، از بهلوانان ایران :

فریبرز ، پسر کاووس شاه : ۲۲۶

فریدون ، آفریدون ، پادشاه پیشدادی :

۲ و ۳ و ۳۰ و ۳۲ و ۳۸ و ۸۷
و ۹۴ و ۹۵ و ۱۰۴ و ۱۹۴ و ۲۲۰
و ۲۲۲ و ۳۴۶ و ۳۴۷

فضل برمکی پسر یحیی : ۸۶ و ۹۱

فضل پور سهل مروی وزیر مأمون عباسی :

۳۲

فضل پور یحیی برمکی : ۲۴۹

فقیه مبشر ، صاحب دیوان رسالت مسعود

غزنوی : ۳۲۸

فن فلوتن ، خاورشناس : ۱۶۲ و ۱۶۵

فیروز ساسانی لقب مردانه : ۹۵

فیلوستراتوس ، نویسنده رومی : ۳۹

ق

قائم مقام فراهانی وزیر محمدشاه قاجار :

۸۷

قابوس پورمنذر : ۱۰۸

قارن ، سردار روزگار گشتاسب : ۲۲۵

قارن ، افسری ازدودمان قارن که در جنگ

مذار کشته شد : ۲۰۳

قاهر ، القاهر بالله خلیفه عباسی : ۴۰

قایم ، القایم بامر الله خلیفه عباسی : ۷۸

قباد یکم ساسانی کوات ، لقب نیکرای :

۶۳ و ۸۵ و ۸۶ و ۹۵ و ۱۰۳

و ۱۱۶ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۴۱

و ۱۴۲ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۶۷

و ۱۸۷ و ۱۹۰ و ۲۰۰ و ۲۴۱

و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۳۵۸

قدامد بن جعفر ابوالفرج ، دبیر و جغرافی

نویس سده سوم هجری : ۱۰۰ و ۹۴

و ۱۰۱ و ۱۰۴ و ۱۰۶ و ۱۰۷

و ۱۰۸ و ۱۱۵ و ۱۲۴ و ۱۷۰

و ۱۸۲ و ۲۴۴ و ۲۴۸ و ۲۷۴

و ۲۷۵ و ۲۷۹ و ۲۸۲ و ۲۸۳

و ۲۸۴ و ۲۸۷ و ۲۸۹ و ۲۹۰

و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۹

قدوری بغدادی ، دانشمند حنفی : ۲۶۳

قفطی ، جمال الدین : ۳۴۹

قلون ، افسری از ترکان : ۱۹۸

ك

و ۹۲ و ۹۴ و ۹۶ و ۱۳۰ و ۱۵۳
 و ۱۷۷ و ۱۹۴ و ۲۲۳ و ۲۲۵
 و ۲۵۶ و ۲۷۲
 گشسب ، دبیرخراج و استریوشان سالار
 زمان بهرام پنجم : ۱۵۱
 گودرزکشوادگان بزرگ فرماندار کیخسرو:
 ۲۳ و ۸۷ و ۲۰۳ و ۲۱۳ و ۲۲۳
 و ۲۲۶ و ۲۲۸ و ۳۴۱
 گیرشمن ، باستان شناس فرانسوی : ۱۸۵
 گیو ، پورگودرزکشوادگان : ۱۵۳
 و ۲۱۰ و ۲۱۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵
 و ۲۲۶

کاوه ، درعربی (کابی) : ۲۲۱ و ۲۲۲
 و ۲۲۳
 کریستن سن ، ارتور، خاورشناس دانمارکی:
 ۱۳۵ و ۱۶۲ و ۱۶۵ و ۲۵۹ و ۲۶۳
 کورش مادی (کیرش): ۱۱۰
 کی اردشیر ، بهمن پور اسفندیار : ۹۴
 و ۱۸۵
 کیخسرو ، پادشاه کیانی : ۴۲ و ۸۷
 و ۹۴ و ۱۵۳ و ۱۹۰ و ۲۰۳
 و ۲۱۶ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵
 و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۳۰
 و ۲۷۳ و ۲۷۹ و ۳۴۱
 کی فرخان ، پور کیلهراسب : ۱۳۰
 کیقباد ، پادشاه کیانی : ۲۳ و ۹۴ و ۱۲۸
 و ۱۴۱
 کیکاووس ، پادشاه کیانی : ۹۴ و ۱۳۰
 و ۲۰۳ و ۲۰۵ و ۲۳۲ و ۲۳۳
 کیورث ، نخستین شاه داستانی ایران :
 ۱۴ و ۱۸ و ۹۴ و ۱۰۴

ل

لبادی ، شاعر دلخك : ۱۵۶
 لردکرزن نایب السلطنه انگلیسی درهند :
 ۱۶۵
 لوکونین نویسنده روسی : ۱۵۸
 لهراسب ، پادشاه کیانی : ۱۹ و ۳۶ و ۳۷
 و ۷۶ و ۹۲ و ۹۴ و ۱۲۸ و ۱۳۰
 و ۱۹۴ و ۲۰۳ و ۲۲۴ و ۲۲۸
 و ۲۷۲ و ۳۵۳
 له سترنج ، خاورشناس انگلیسی : ۱۰۳

گ
 گرازه گیوکان : ۲۲۵ و ۲۲۶
 گرامی پسر زریر : ۲۲۵
 گردوی پور بهرام گشسب برادر بهرام
 چوبین : ۲۲۹
 گردویه ، دختر بهرام گشسب خواهر بهرام
 چوبین : ۸۵
 گرشاسب ، پادشاه باستانی : ۹۴
 گستهم ، از پهلوانان ایران : ۲۲۶
 گشتاسب ، یشتاسب ، پادشاه کیانی : ۳۶
 و ۳۷ و ۳۸ و ۴۲ و ۶۳ و ۷۶

م

مأمون عبدالله ، خلیفه عباسی : ۱۶۹
 و ۱۷۲
 مانی ، اندیشمند بزرگ ایرانی در سده دوم
 میلادی : ۳۴۸
 ماوردی بغدادی ، قاضی ابوالحسن علی بن
 محمد فقیه حنفی : ۲۱ و ۴۱

و ۲۷۷
 مشی، پورکیومرت : ۱۰۴
 مشیرالدوله، پیرنیا : ۱۰۰ و ۱۶۷
 و ۱۷۷ و ۳۲۰
 معاویه، سردودمان اموی : ۳۵۰
 مغیره بن شعبه والی بصره : ۱۵۵
 مقتدر، خلیفه عباسی : ۳۲۹
 مقدسی بشاری، ابو عبدالله : ۱۰۱ و ۱۴۱
 و ۱۴۳ و ۱۵۴ و ۲۳۷ و ۲۷۰
 و ۳۲۱ و ۳۲۴ و ۳۴۳ و ۳۴۵
 و ۳۷۱ و ۳۷۲
 ممله، خوانسالار عزالدوله بویه وند :
 ۱۸۰
 منذر لخمی پور امرء القیس شاد هیره
 و لله بهرام پنجم : ۳۲ و ۳۸ و ۷۲
 منصور عباسی، ابو جعفر دومین خلیفه :
 ۹۱ و ۹۲ و ۲۵۸ و ۲۸۵
 منوچهر، پادشاه داستانی ایران : ۱۹
 و ۲۵ و ۳۲ و ۳۶ و ۷۴ و ۸۷
 و ۹۴ و ۱۹۸ و ۲۱۴ و ۲۲۰
 و ۲۸۵ و ۳۴۰
 مهر بن داد، استاندار هیره : ۱۰۸
 مهرنرسه، بزرگ فرمدار در زمان بهرام
 پنجم : ۱۳۸

ن

ناصر خسرو کوادیانی، حکیم و شاعر :
 ۳۲۲ و ۳۲۳
 نخوارگان، استاندار هیره : ۱۰۸
 و ۲۲۹
 نرسی اشکانی، شکاری : ۹۴
 نرسی اشکانی، نیو : ۹۴
 نرسی، برادر بهرام گور ملقب به آزادچهر :

و ۴۲ و ۴۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷
 و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۳
 و ۲۶۴ و ۲۶۷
 ماه گشسب، پسر مهرنرسه سالار دیوان
 خراج : ۱۲۷
 ماهیار، استاد اسواران : ۲۰۶
 متوکل عباسی : ۱۱۸ و ۲۰۷
 محسن پسر ابن فرات : ۹۸
 محمد بن احمد، ابوبکر دبیر خیدر پور
 کاووس افشین : ۱۵۶
 محمد بن حسن، نوه عموی طاهر : ۱۶۵
 محمد بن جعفر بن حفص از دبیران روزگار
 عباسی : ۱۴۰
 محمد بن محمد فارابی، فیلسوف : ۲۲۰
 محمد بن یاقوت ابوبکر حاجب راضی
 عباسی : ۱۵۵
 محمد بن واضع : ۸۶
 محمد پسر عبدالله پسر طاهر : ۳۵۵
 مردانشاه، مرزبان عراق : ۴۴
 مردوغ : ۱۱۰
 مروان، استاندار یمن در روزگار خسرو
 ابروین : ۵۱
 مروان بن محمد معروف به حمار : ۲۸۱
 مزدک پسر بامداد : ۴۳ و ۱۸۹
 مسعودی، علی بن حسین، تاریخ نویس سده
 چهارم هجری : ۶ و ۱۴ و ۲۰
 و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۵۷ و ۶۹
 و ۷۱ و ۸۱ و ۸۸ و ۱۳۸ و ۱۳۹
 و ۱۴۳ و ۱۵۲ و ۱۸۱ و ۱۸۸
 و ۲۰۱ و ۲۰۳ و ۲۰۵ و ۲۱۶
 و ۲۲۲ و ۲۲۶ و ۲۴۵ و ۳۲۳
 و ۳۳۰ و ۳۵۶ و ۳۶۰
 مسعود غزنوی پسر محمود : ۴۳ و ۵۰
 و ۵۸ و ۷۸ و ۹۳ و ۲۱۳ و ۲۲۹

هرمزد چهارم ، پورانوشروان : ۱۱ و ۱۴
 و ۱۶ و ۳۱ و ۴۳ و ۶۹ و ۹۵
 و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۲۷
 و ۲۲۸ و ۲۳۱ و ۲۵۵ و ۲۵۶
 و ۲۵۸
 هرمزد گرابزین ، از افسران زمان خسرو
 پرویز و فرستاده او نزد خاقان :
 ۱۵۳ و ۲۲۹
 هرودت ، از مردم هالیکارناس در آسیای
 کوچک بوده و پاره‌ای از داستانهای
 تاریخی را به او نسبت می‌دهند : ۹۹
 و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۶۷
 و ۲۷۲ و ۳۲۰
 هشام ، از دبیران روزگار عباسی : ۹۷
 هشام ، خلیفه اموی : ۳۵۶
 هلال بن محسن صابی ، نویسنده تاریخ :
 ۹۸ و ۱۶۲
 همای چهارآزاد ، پادشاه کیانی : ۸۶
 و ۹۴ و ۱۸۱ و ۲۱۲
 هونده ، معروف به ذوالتاج از امیران
 عرب : ۴۶
 هوشنگ ، اوشهنگ ، پادشاه پیشدادی :
 ۲ و ۹۴ و ۱۰۴ و ۲۵۲ و ۳۴۰
 هومان پهلوان تورانی : ۲۲۴
 هیشوی ، کاردار باژ در مرز ایران و روم :
 ۱۵۳

ی

یافت پسر نوح : ۱۱۰
 یاقوت حموی : ۱۱۷ و ۱۷۹ و ۱۸۰
 و ۲۹۰ و ۲۹۲ و ۳۱۱ و ۳۴۲
 یحیی پورخالد برمکی وزیر هارون عباسی :
 ۸۶

۳۰ و ۹۰ و ۲۰۰ و ۳۵۷
 نرسی اول ساسانی ، نخجیرگان : ۹۵
 نسک پورماهبود : ۱۸۳
 نرشخی : ۳۹
 نصر پوراحمد سامانی : ۳۹
 نظام‌الملک ، وزیر ساجوقیان : ۲۶۳
 نعمان بن منذر شاه هیره : ۲۲ و ۴۶
 و ۷۲ و ۸۴
 نوذر ، پادشاه باستانی : ۳۰ و ۹۴

و

ویونگهان : ۱۰۴

ه

هارون ، از کارداران روزگار مسعود
 غزنوی : ۵۰
 هارون غریب‌الخال ، از سرداران عباسی :
 ۱۵۵
 هارون ، خلیفه عباسی : ۱۵۵
 هانی بن مسعود شیبانی : ۱۴۰
 هجیر ، از سرداران ایران : ۲۲۵
 هرترفد ، ایران‌شناس آلمانی : ۳۵۹
 هرمرزان ، افسر بلندپایه‌ای که بدلخواه
 مسلمان شد : ۲۰۳
 هرمرز اشکانی سالار : ۹۴
 هرمرز اول ساسانی پورشاپور : ۲۲ و ۹۵
 و ۲۲۶ و ۳۵۷
 هرمرز دوم ساسانی ، کهبد : ۹۵ و ۱۸۷
 و ۳۵۷
 هرمرز پسر بهرام گور ، لقب فرزانه :
 ۹۵

یزدگرد پورشهریار فرجامین شهریار
ساسانی : ۹۵ و ۱۵۷ و ۳۵۶
و ۳۵۹
یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی : ۷۳
یعقوب لیث سیستانی سردار بزرگ پس
از اسلام : ۱۸۱
یعقوب‌کندی فیلسوف عرب : ۲۱۸

یزدان آذرگشنسب ، بزرگ فرمدارزمان
هرمزد چهارم : ۴۲
یزدک ، دبیر سپاه درروزگار خسرو پرویز :
۲۲۹
یزدگرد اول ساسانی : ۶ و ۱۸ و ۳۱
۳۸ و ۶۲ و ۶۳ و ۹۵ و ۱۵۱
و ۳۵۸

فهرست نام جاها

آذربادگان استان : ۴۵ و ۱۰۳ و ۱۱۰	آ
۱۲۱ و ۱۲۳ و ۱۶۸ و ۱۷۱	
و ۱۸۳ و ۱۸۸ و ۲۰۰ و ۲۳۲	
و ۲۳۳ و ۲۳۵ و ۲۸۲ و ۳۲۰	
و ۳۶۲ و ۳۷۰	
آذرشکر از استان هرات : ۱۱۸	
آذرگنسب یا آذرخوش که آتش جنگیان	
بوده در شهر گنجگک آذربادگان	
بوده و آنرا آتش کیخسرو نیز	
می گفتند : ۱۹ و ۱۶۱ و ۱۹۰	
و ۲۰۴ و ۲۳۱ و ۲۳۳	
آذرمه، از نصیبین : ۱۲۵ و ۲۸۱ و ۳۰۲	
آران، استان : ۱۲۰ و ۱۲۳ و ۱۶۹	
و ۲۴۰ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۳۶۲	
و ۳۷۲	
آره، از هگر : ۱۲۶	
آریاوویچ، سرزمین ایرانیان : ۹۹	
آریوگان، شهری از ماسبدان : ۱۱۲	
آسک، شهرکی بوده در خاور خوزستان	
تردیک زیدون کنونی : ۲۸۷ و	
۳۰۵	
آبان ده، از کرمان : ۳۱۸	
آبادان، از خوزستان : ۲۳۷ و ۲۳۸	
و ۲۴۱ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳	
و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۴۰	
آبادان از تبرستان : ۳۱۵	
آباد اردشیر، همانیا شهری در عراق :	
۱۸۵	
آبدان، (عبدین) شهرکی در خاور	
خوزستان بوده : ۲۸۷	
آباده از پارس : ۲۸۹	
آبخیزه از یزد : ۳۰۷ و ۳۱۰	
آبسگون، از گرگان : ۱۲۲	
آشین، از استان هرات : ۱۱۸	
آبگینه : ۳۱۳	
آتشگهان، در راه کویر : ۳۱۱	
آنوس، کوه در گریک : ۳۹	
آتن، پایتخت گریک : ۳۹	
آخرون از خراسان : ۱۷۴	
آخورین از کومش : ۱۶	

- آسودگاه ، فرودگاه میانه راه خوزستان
به ارگان : ۲۸۸
آسیابها در کرمان : ۳۱۰
آقجوی ، اسپهان : ۳۱۲
آکبره ، (عکبری) شهری در عراق :
۱۸۷ و ۲۸۱ و ۳۰۲
آلاد ، (خلاط) از ارمنستان : ۱۲۳
و ۲۴۳
آلاشتر : ۱۱۲
آلان، سرزمین آلانان در کوهستان قفقاز :
۷۹ و ۲۴۷
آلوسه : ۳۰۳
آمد ، از نصیبین . ۱۲۵ و ۱۷۲
آمل (امویه) از استان مرو :
۱۱۸ و ۱۷۶ و ۴۹۷
آمل از تبرستان : ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۳۱۵
و ۳۱۶
آمویه ، رود : ۲۲۱ و ۲۴۷ و ۲۷۹
آونه از استان هرات : ۱۱۸
- الف
- ایرز از پارس : ۱۱۵
ایرشهر ، نیوشاپور : ۱۱۸ و ۱۵۸ و ۱۸۶
ایرکوه ، (ایرقو) : ۱۱۵ و ۳۰۷
آبرگ از پارس : ۱۱۵
ابروز ، از اسپهان : ۳۱۲
ابروگرد ، بروجرد : ۱۱۲
ابزکوات : ۱۰۷ و ۱۷۸
ابله : ۱۰۷ و ۱۳۹ و ۱۵۶ و ۲۸۶
و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۵
و ۳۷۱
ابهر : ۱۱۰ و ۱۱۱
- اترار از استان فرغانه : ۱۲۰
اچغ ، از خراسان : ۳۱۶
احساء از مرو : ۲۹۷
اخبسیک از استان مرو : ۱۱۸
اخبسیکت ، شارستان فرغانه : ۱۱۹ و
۲۴۸ و ۳۰۰
ادسه ، (رهاپا اورفه) از گروهها : ۱۲۵
و ۱۶۸
اربل تسوگ : ۱۰۶
اربیگ (اربق) ، پلی بوده بر کانال مشرگان
میانه خوزستان بازار و رامهرمز :
۸۳
اربنگان شهر از سغد : ۱۱۹
ارتخشمین شهری از خوارزم : ۱۱۹
اردشیر بابکان ، استان : ۱۰۷
اردشیرخوره ، شهر ، شهرستان : ۱۱۵
و ۱۱۶ و ۱۵۸ و ۱۸۶
اردبیل ، شارستان ، آذربادگان : ۱۲۳
اردبیل ، باذان پیروز : ۴۵
اردن : ۱۷۲ و ۳۲۰
اردبیهشت آباد در بختیاری : ۳۰۴
ارزن از ارمنستان : ۱۲۳ و ۱۷۲ و ۲۷۶
ارزن ، از نصیبین : ۱۲۵
ارس ، رود : ۱۲۲ و ۱۶۹
ارغان ، (جاجرم = جاگرم) از نیشابور :
۱۱۸
ارگان ، ارجان ، ارغان ، شهر : ۱۱۶
و ۲۸۰ و ۲۸۲ و ۳۴۵
ارگان خوره یا کوات خوره : ۱۱۶ و ۲۸۸
ارم ، شارستان کوهستان پادسیان : ۱۲۲
ارماییل از مکران ، شهر : ۱۱۷
ارمینیه ، ارمنستان ، استان : ۴۵ و ۱۰۳
و ۱۱۰ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۷۲
و ۲۴۰ و ۲۴۳ و ۲۴۶ و ۲۸۱

- و ۲۸۲ و ۲۸۰ و ۲۵۸ و ۲۸۶
و ۲۸۹ و ۲۹۱ و ۳۰۶ و ۳۰۷
و ۳۱۸
- استخر از پارس : ۲۰۸
استخر خوره ، استان : ۱۱۵ و ۱۱۶
استریمیان از استان هرات : ۱۱۸
استور از کرمان : ۳۱۰
اسدآباد ، از همدان : ۱۱۲ و ۲۹۴
اسدآباد ، از نیشابور : ۲۹۶
اسروشان از سند : ۲۹۲
اسفراز از استان هرات : ۱۱۸
اسفراپین از خراسان : ۳۱۶
اسکاف : ۱۰۷
- اسلاو (صقلاب) در اروپای شرقی : ۱۲۰
اسواران : ۲۹۴
اشپورگان از استان بلخ : ۱۱۹
اشترکت از استان فرغانه : ۱۲۰
اشتر سغاک از طوس : ۲۹۶
اشتیگان (اشتیخن) شهر از چغانیان :
۱۱۹ و ۱۲۰
- امران ، شهرکی از پارس : ۲۸۸
امسیر ، از کرمان : ۲۸۹ و ۲۹۰
افداسهی ، عبداسی ، شهرکی در جنوب
عراق : ۲۸۰
- افرارود ، مراغه . ۱۲۳ و ۲۸۱ و ۲۸۲
و ۳۰۱ و ۳۱۹
افرنندین از ری : ۲۹۵
افریدون از کهستان : ۳۱۱
اقبرسه از نیشابور : ۳۱۲
املوتلو از گرگان : ۳۱۶
انارآباد از اسپهان : ۱۱۲
اناس ، از کرمان : ۳۱۵
انبار یا پیروز شاپور : ۱۰۷ و ۱۰۹
و ۱۵۹
- و ۲۸۲ و ۳۲۰
ارمیه (رضائیه) : ۱۲۳ و ۳۱۹
ارندین کرد ، نام دیگر استان بازیگان خسرو
در عراق : ۱۰۶
اروان از کرمان : ۲۹۱
اروند رود ، دجله : ۱۰۲ و ۳۰۵
ازم ، زم ، شهری بوده در خاورخوزستان :
۲۸۷
ازمیران ، از اسپهان : ۳۱۴
اسبانیر ، اسفانور ، یکی از هفت شهر
پایتخت ساسانی : ۱۰۲
اسباه از اسپهان : ۳۱۲
اسپره : ۲۹۹
اسپند از نیشابور : ۱۱۸
اسپنگان از فارس : ۲۹۱
اسپینگ او ، شهر از نیشابور : ۱۱۷
و ۱۱۸
اسپهان ، اصفهان استان ، شهر : ۴۲
و ۴۵ و ۸۶ و ۹۶ و ۱۰۳ و ۱۱۰
و ۱۱۲ و ۱۱۶ و ۱۵۸ و ۱۶۹
و ۱۷۰ و ۱۸۵ و ۲۲۱ و ۲۸۱
و ۲۸۲ و ۳۰۴ و ۳۰۸ و ۳۱۲
و ۳۱۴ و ۳۷۰
- اسپید ، از سیستان : ۲۹۰
اسپید دز ، (بیضا) : ۱۱۵
اسپیدنه از کرمان : ۳۱۰
اسپیگاب ، از استان فرغانه : ۱۲۰ و
۱۵۵ و ۲۹۹
استارآباد ، از تبرستان : ۱۲۲ و ۳۱۵
و ۳۱۶ و ۳۷۱
استار اردشیر ، فرات میشان : ۱۵۸ و
۱۸۶
استان هگر ، (بحرین بزرگ) : ۱۲۶
استخر ، شهر : ۹۶ و ۱۵۸ و ۲۳۹

فارس : ۱۰۴ و ۱۲۸
 ایروان، شارستان کنونی آرمستان : ۳۰۱
 ایرون هی (هندرابی) جزیره : ۱۱۷
 و ۳۲۵
 ایلاق ، استانی در فرغانه : ۲۴۸
 ایلیا ، بیت المقدس ، اورشلیم : ۱۶۰
 ایله ، بندرکنار خلیج عقبه کنونی بوده :
 ۳۲۶
 ایوان خسرو در تیسپون : ۱۲ و ۳۹
 و ۱۰۲ و ۱۲۱
 ایوان کرخه، ویرانه‌های شهر کرخ شاپور:
 ۱۱۴

ب

بابکان از خراسان : ۱۷۴
 بابکان از بختیاری : ۳۰۴
 باحمیشا ، از میانرودان : ۳۰۲
 بابل : ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۸۵
 باد ، از اسپهان : ۱۱۲ و ۳۱۲
 بادبان (پاذبین) از عراق : ۲۸۰
 بادغیس ، بادخیز : ۴۴ و ۹۶ و ۱۷۴
 بادوریا : ۱۰۷ و ۱۰۹ و ۱۱۰
 باذان پیروز ، اردبیل : ۱۲۳ و ۱۸۸
 و ۲۷۸ و ۳۸۱ و ۳۰۱ و ۳۷۰
 بارجاج : ۲۹۹
 بارکت از سغد : ۲۹۸
 بارما ، از میانرودان بالا : ۳۰۲
 بارمان ، از کرمان : ۱۹۰
 باروی اسفندیار : ۲۴۲ و ۲۴۵
 باروسما : ۱۰۸ و ۱۰۹
 باروی مهدی ، (حصن مهدی) شهرکی
 بوده در جنوب خوزستان : ۲۸۷
 و ۳۰۵

انبار از استان بلخ : ۱۱۹
 انبارز ، از اسپهان : ۳۱۲
 انبوران از پارس : ۳۱۵
 انتاکیه، پایتخت شام در روزگار سلوکیان :
 ۱۰۲ و ۱۶۰
 اندامان از خراسان : ۱۷۴
 اندخوی از استان بلخ : ۱۱۹
 اندراب ، از استان بلخ : ۱۱۹
 اندراب از آران : ۱۲۳
 اندکان از استان فرغانه : ۱۲۰
 اندکاراغ ، شهر از ختلان : ۱۱۹
 انگلکان، انقلقان، دیهی که بند مرو در آن
 بوده : ۳۳۲

اوال ، (منامه) جزیره : ۱۲۶ و ۳۲۵
 اوزکند از استان فرغانه : ۱۲۰
 اوش : ۳۰۰
 اوگینه ، از طوس : ۲۹۶
 اهواز ، خوزستان : ۴۵
 ایدگ ، در بختیاری کنونی امروز ایزده
 گفته میشود : ۱۱۳ و ۱۸۷ و ۳۰۴
 ایر ، در قفقاز : ۱۲۰
 ایران خره شاپور، کرخ شوش : ۱۵۸
 ایران شهر، ایران بزرگ، همه سرزمینهای
 ایرانی نشین : ۱۳ و ۴۴ و ۹۹
 و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳
 و ۱۰۴ و ۱۱۰ و ۱۱۳ و ۱۲۲
 و ۱۲۴ و ۱۲۶ و ۱۳۹ و ۱۴۱
 و ۱۴۳ و ۱۵۳ و ۱۵۵ و ۱۶۹
 و ۱۸۲ و ۲۰۱ و ۲۲۶ و ۲۳۹
 و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۵
 و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۹ و ۲۷۹
 و ۲۸۰ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴
 و ۲۸۵ و ۳۲۰ و ۳۲۵ و ۳۴۸
 ایراهستان، سرزمینی درکناره شمالی خلیج

- بازو گهای شاهی ، بوازیج الملك : ۲۸۱
 بازبگان خسرو ، استان از عراق : ۱۰۶
 باسیان ، از خوزستان : ۳۰۵
 باشت از پارس : ۱۱۶
 باعشیتا ، از بوداردشیر : ۱۲۵
 باغیشاتا : ۳۰۲
 بافت (بافد) از کرمان : ۱۱۷
 باقردی : ۱۷۱
 باکسایا : ۱۰۷ و ۱۱۰
 باگنیسی از ارمستان : ۲۴۳
 بامن (بامنک) از استان هرات : ۱۱۸
 بامیان از استان بلخ : ۹۶ و ۱۱۹ و ۱۷۴
 باهدی : ۱۷۱
 بیر ، در آذربادگان : ۱۲۰
 بت شاپور ، شهرکی بوده در عراق : ۲۸۶
 بتم شهر از سغد : ۱۱۹ و ۱۷۴
 بحرین ، کناره خاوری عربستان از کویت
 تا عمان : ۴۶ و ۱۰۳ و ۱۸۳
 و ۱۸۶ و ۳۲۴ و ۳۶۱
 بخره از فارس : ۳۰۶
 بخارا : ۳۹ و ۴۵ و ۹۶ و ۱۰۱ و ۱۱۹
 و ۱۷۶ و ۲۹۷ و ۲۸۹
 بدلیسی ، از ارمستان : ۱۲۳
 بدوخکت : ۲۹۹
 بدهه ، شهر : ۱۱۷
 بذ ، جائی در آذربادگان که دژ بابک خرمندین
 در آن بوده : ۲۳۴
 بندخشان ، شهر از سغد : ۱۱۹
 برآن ، از اسپهان : ۱۱۲
 برانگان ، از پارس : ۱۱۵ و ۳۱۸
 برجان از پارس : ۱۱۵
 برازرود ، گراز رود : ۱۰۶ و ۱۱۰
 برسیما : ۱۰۸ و ۱۰۹
 برجان آبادی در خاور خوزستان : ۲۸۰
 برجی از تبرستان : ۱۲۲ و ۳۱۵
 برخوار از اسپهان : ۱۱۲ و ۳۱۲
 بردان ، شهرکی بوده نزدیک تیسبون :
 ۲۸۱ و ۳۰۲
 بردگان (فردجان) : ۱۹۰
 بردگه (بردعه) شارستان آران : ۱۲۳
 و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۸۱
 و ۳۰۱ و ۳۷۲
 بردیگ از آران : ۱۲۳
 بردین از سیستان : ۲۹۰
 بردون ، شهری از خوزستان بوده : ۳۶۳
 بزرگ شاپور ، شهرستانی در خاور دجله :
 ۱۰۲ و ۱۰۶ و ۱۰۹ و ۲۷۶
 برزند از آذربادگان : ۱۲۳
 برزه ، از آذربادگان : ۳۱۹
 بضنا ، شهری بوده از خوزستان : ۳۶۳
 و ۳۶۸
 برطلی از بود اردشیر : ۱۲۵
 برقعید ، از میانرودان بالا : ۲۰۸
 برقه ، جویی در کشکر بوده : ۱۶۷
 برکری ، از ارمستان : ۱۲۳
 برکواب از فرغانه : ۲۹۹
 برکی غنا : ۲۲۹
 بزرگ شاپور ، شهری در عراق بوده :
 ۱۸۷
 بست ، شهری از سیستان : ۴۵ و ۱۰۳
 بسطام : ۱۱۱
 بغداد : ۷۸ و ۱۵۴ و ۱۶۲ و ۲۰۳
 و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۵
 و ۲۹۳ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۷۰
 و ۳۷۱
 بصره ، بندر : ۱۳۹ و ۱۵۴ و ۱۵۵
 و ۲۵۹ و ۲۸۰ و ۳۲۰ و ۳۲۳
 و ۳۲۴ و ۳۲۹ و ۳۴۰

بهاندیوشاپور، شهرستان : ۱۱۳ و ۱۸۶
 بهشت آباد اردشیر ، نزدیک بصره بوده :
 ۳۲۰
 بهرگ ، (فهرج) شهر : ۱۷۰ و ۲۹۰
 و ۲۹۱ و ۳۱۰
 بهمن آباد (منصوره) : ۱۱۷ و ۲۹۲
 و ۳۱۰
 بهمن آباد ، از نیشابور : ۲۹۶
 بهمن اردشیر یا فرات میشان : ۱۰۷
 و ۱۸۵ و ۱۸۶
 بیار، شهرکی بوده درکومش نزدیک بسطام:
 و ۱۱۱ و ۳۴۵
 بیار ، بندری بوده از خوزستان کنار
 اروندرود نزدیک فیلیه کنونی :
 و ۲۸۷ و ۳۰۵
 بیستون، کوه دارای سنگ نوشته : ۳۵۵
 بیشاپور ، شهری بوده نزدیک کازرون
 کنونی از استان پارس شارستان
 شاپورخوره : ۷۲ و ۱۵۸ و ۱۸۶
 بیشکند ، از نیشابور : ۲۹۶
 بیکنند : ۲۹۷
 بیلگان از آران : ۱۲۳ و ۲۴۳
 بیمند از کرمان : ۲۸۹ و ۳۱۰ و ۳۱۵
 و ۳۱۸
 بیهگ (سبزوار) از نیشابور : ۱۱۸

پ

پارچ ، قارص ، از اسپهان : ۳۱۲
 پارس ، استان فارس : ۴۵ و ۱۱۳
 و ۱۴۹ و ۱۶۸ و ۲۷۳
 پاریاب از استان فرغانه : ۱۱۹ و ۱۲۰
 و ۱۷۴
 پالوگه بالا : ۱۰۸ و ۱۰۹

بغروند شهری از ارمنستان : ۲۴۳
 بغشور از استان هرات : ۱۱۸
 بغنین ، شهر : ۱۱۷
 بغیس از نیشابور : ۲۹۶
 بلاش آباد ، شمال غربی ساباط یکی از هفت
 شهر پایتخت ساسانی : ۱۰۲
 بلاش آباد ، شهری از اسروشن : ۱۱۹
 و ۳۰۰
 بلخ ، استان چهارمیک خراسان : ۱۱۸
 و ۲۷۷
 بلخ : ۱۹ و ۴۴ و ۴۵ و ۷۸ و ۹۴
 و ۱۱۸ و ۱۵۸
 بلوچ ، روستاک : ۱۱۷
 بگان از خراسان : ۱۷۴
 بم : ۱۱۷ و ۲۹۰ و ۳۱۰ و ۳۶۱
 و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۷۰
 و ۳۷۲
 بمپور ، شهر : ۱۱۷
 بناکت ، از سغد : ۲۹۸
 بنجواى شهر : ۱۱۷
 بنجی کت ، شارستان اسروشن : ۱۱۹
 بند ترازو (سد میزان) در شمال شوشتر :
 ۳۳۸
 بندك ، شهرکی بوده از شاپور خره :
 ۲۸۸
 بندگان آبادی از خراسان : ۱۷۴
 بود اردشیر (موصل) ، استان : ۱۲۴
 و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۱ و ۱۸۶
 و ۳۰۲
 بودنگان (مورد ده) از پارس : ۲۹۱
 بورنمد (فورنمد) از سغد : ۲۹۸
 بوزگان ، (جام) از کهستان : ۱۱۸
 بوزگرد ، شهر از چغانیان : ۱۱۹
 بوم کوات : ۱۱۶

- پالوگه پایین : ۱۰۸ و ۱۰۹
 پامناران آبادی از خراسان : ۱۷۴
 پتره ، (باتوم) نندر کنار دریای سیاه :
 ۱۵۵
 پدش ، شهری بوده در کومش درسرزمین
 پدشخوارگر : ۱۱۱ و ۲۹۵
 پدشخوارگر از تیرستان : ۱۲۰
 پرگ از کرمان : ۱۱۷ و ۳۰۹
 پشت ، شهر ، از استان هرات : ۱۱۷
 و ۱۱۸ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۴۴
 پشت خم ، از پارس : ۲۸۹
 پشت فروش از نیشابور : ۱۱۸
 پشتگان از فارس : ۳۰۹
 پل اندامش ، از خوزستان : ۳۱۴
 پل فرارود ، از هرات : ۳۱۷
 پل مریم : ۲۹۴
 پنجبور ، (فنزبور) شهر : ۳۱۷ و ۲۹۲
 پنجبیر از استان بلخ : ۱۱۹
 پنجیکت از کشور ترکان : ۳۰۰
 پوشنگ ، شهری نزدیک هرات بوده :
 ۴۴ و ۴۵ و ۹۶ و ۱۱۸ و ۱۷۴
 و ۳۳۵
 پیر ، جایی در راه استخر - یزد : ۳۰۷
 پیروزشاپور که آنرا (انبار) هم گفته‌اند:
 ۸۶ و ۱۸۶ و ۲۴۹ و ۳۰۳
 پیروزشاد بهمن استان : ۱۰۷
 پیروزشهر (نسا) از نیشابور : ۱۱۸
 پیروز کوات ، تسوگی از پنج تسوگ
 شاد پیروز : ۱۰۶ و ۲۹۳
- ت
- تابان ، یا گروه (کابل) : ۱۱۷
 تابوان از کرمان : ۲۹۱
- تارم از کرمان : ۱۱۶ و ۳۰۹
 تالشان ، سرزمین تالشها : ۱۲۰
 تالگان ، از ری ، طالقان شکل عربی شده :
 ۱۱۱
 تالکان (طالتان) از بلخ : ۱۱۹
 تاملره ، سرزمین ، رود : ۱۰۶
 تبت ، کشور : ۹۵ و ۲۳۷ و ۳۲۱
 تیرستان (طبرستان) استان : ۱۱۰ و ۱۲۰
 و ۱۲۲ و ۱۶۸ و ۱۷۱ و ۲۴۰ و
 ۳۶۳
 تبریز : ۱۲۳ و ۳۱۹
 تپسان ، از کهستان : ۳۱۱
 تجین از مکران : ۲۹۱
 تخارستان ، بخشی از خراسان بزرگ :
 و ۴۴ و ۴۵ و ۱۰۳ و ۱۱۰ و ۱۱۹
 و ۱۷۴ و ۲۴۱
 تخت جمشید : ۳۵۶
 ترشیز ، طرثیث ، طرثوث : ۱۱۷ و ۳۱۱
 ترمذ ، شهر از چغانیان : ۹۶ و ۱۱۹
 و ۱۷۴
 ترمگان از شهرهای فرغانه : ۲۴۸ و ۳۰۰
 ترر ، از همدان : ۱۱۲
 تسوک از پارس : ۱۱۶
 تفلیس ، شارستان گرجان : ۱۲۳ و ۲۴۳
 و ۲۸۱ و ۳۰۱
 تکاب (شامات حسن) از نیشابور : ۱۱۸
 تکریت ، از بوداردشیر : ۱۲۵ و ۱۷۱
 و ۳۳۷
 تلسنانه ، از طوسی :
 تل فراشه ، از میانرودان بالا : ۳۰۳
 تمتاج : ۲۹۹
 تملیات ، شهر از ختلان : ۱۱۹
 تمیش (طمیسه) از گرگان : ۱۲۰ و ۱۲۲
 تنباور ، از دادینهان ، جایی نزدیک همدان

- بوده : ۹۳
 تنگ جوکان ، نزدیک بیشاپور فارس :
 ۱۵
 تینس ، دینس ، دن ، رود : ۱۵۴
 توران ، سرزمین ترکان : ۱۵۳ و ۱۸۷
 و ۲۲۴ و ۲۲۶ و ۲۳۰
 توز ، توج از پارس : ۱۱۵ و ۳۰۶
 و ۳۶۱
 تون (فردوس) : ۱۱۷
 تونکت از فرغانه : ۲۴۸
 تهران : ۲۴۴ و ۲۷۶
 تهامه ، بخشی از عربستان غربی نزدیک
 حجاز : ۱۲۵
 تیراب ، شهرکی نزدیک ابله : ۲۸۶
 تیره ، از پارس : ۳۰۶
 تیرمردان از پارس : ۱۱۵
 تیز ، بندر : ۱۱۷ و ۱۵۶ و ۳۲۱
 تیسفون ، پایتخت کیانیان و اشکانیان
 و ساسانیان درکناره دجله : ۲۰
 و ۳۰ و ۳۹ و ۴۷ و ۹۴ و ۱۰۲
 و ۱۰۳ و ۱۱۲ و ۱۲۱ و ۱۳۸
 و ۱۵۸ و ۲۰۱ و ۲۸۰ و ۲۸۵
 و ۲۸۶ و ۲۹۳ و ۳۰۱ و ۳۰۲
 و ۳۰۳ و ۳۲۰ و ۳۴۱
- ث
- ثرثور : ۱۰۷
 ثعلبیه ، شهرکی در حجاز بوده : ۳۲۰
- ج
- جابران ، شابران از آران : ۱۲۳ و ۱۲۴
 و ۲۴۳ و ۳۱۹
- جابه : ۹۶
 جات (زط) : ۲۸۸
 جارون از سیستان : ۲۹۰
 جامان ، از هرات : ۳۱۷
 جامگر از فرغانه : ۳۰۰
 جبئل ، نام تسوگی در عراق بوده : ۱۰۶
 و ۲۸۰ و ۲۸۶
 جبلتا آبادی از عراق : ۲۸۱
 جبه و پدأه : ۱۰۸ و ۱۰۹
 جده ، بندرکناره دریای سرخ : ۱۵۴
 و ۲۳۸
 جرجرایا : ۱۰۷ و ۲۴۳ و ۲۸۰
 جز ، شهربندری ، جزیره : ۱۹۲ و ۲۳۱
 جزیره کبودان ، در دریاچه چیچست
 (رضائییه) : ۳۱۹
 جسرسوران ، قصر ابن هبیره : ۲۸۵
 جگر بند ، شهر در خوارزم : ۱۱۹
 جلتتا ، از میانرودان بالا : ۳۰۲
 جلولا : ۱۰۶ و ۲۸۰ و ۲۸۲ و ۲۹۳
 جند ، از شهرهای یمن : ۲۸۳
 جو ، از مزون : ۱۲۶
 جوآران در کویبر : ۳۱۱
 جواثا ، از هگر : ۱۲۶
 جویکت ، طراز : ۲۹۹
 جویرول (؟) از خوزستان : ۲۸۷
 جوین ، شهر : ۱۱۷
 جهودانگ ، بهودیه در عربی ، شهری بوده
 نزدیک جی : ۱۱۲ و ۳۱۲
 جی : شارستان اسپهان : ۹۱ و ۱۱۲
 جیرفت : ۱۱۷ و ۳۱۰
 جیشه از سند : ۲۹۱
- چ
- چاچ (تاشکند) از استان فرغانه : ۱۲۰

خ

- خابریان ، خاوران ، هندگان (هندیجان)
 در خوزستان : ۲۸۸
 خابورکوات شهری در میانرودان بالا :
 ۱۸۷
 خاجستان ، آبادی از فرغانه : ۲۴۸
 و ۳۰۰
 خارگ ، جزیره : ۱۱۷ و ۱۸۵ و ۳۲۶
 خاستان از هرات :
 خاسگان ، از اسپهان : ۳۱۲
 خاکسار ، از خراسان : ۳۱۱
 خان آزادمرد از پارس : ۳۰۷
 خان اسد از فارس : ۳۰۶
 خان اشتران درکویر : ۳۱۱
 خان اویس : ۳۰۸
 خان بوکانه از پارس : ۳۰۷
 خان نذر از اسپهان : ۳۱۲
 خان سالم از کرمان : ۳۱۰
 خان پاورکان از پارس : ۳۰۷
 خان حماد ، از پارس : ۲۸۸
 خان کومخ از کرمان : ۲۸۹
 خانگان شکل فارسی شهر خانیقین : ۱۰۶
 و ۲۷۶ و ۲۹۳
 خان محمد پور یزداد ، درکویر : ۳۱۱
 خان مردویه از خوزستان : ۳۰۵
 خان میم از پارس : ۳۰۸
 خاوس از اسروشن : ۱۱۹ و ۲۹۸
 خاوران ، خابران ، هندکان ، هندیجان ،
 شهر : ۱۱۵
 خبیص ، از کرمان : ۳۱۵
 خیر ، از پارس : ۱۱۵ و ۲۹۱
 ختلان ، استان درورارود : ۹۶ و ۱۱۹
 خجنده از استان فرغانه : ۱۲۰ و ۱۷۶

- و ۱۷۴ و ۲۴۸ و ۲۹۷ و ۲۹۹
 چاچ رود : ۲۹۸
 چاچگان (سیسجان) از ارمنستان : ۱۲۳
 و ۲۴۳ و ۲۴۴
 چالوس از گیلان : ۱۲۰ و ۱۲۲ و ۳۱۶
 چاهک از کرمان : ۱۱۷ و ۲۸۹ و ۳۱۸
 چاهک بزرگ : ۲۹۱
 چاه کوتل ، از پارس : ۳۱۸
 چرخ ، از بخارا : ۲۹۸
 چرمنگان شهر از چغانیان : ۱۱۹
 چشمه دهانه ، (راس عین) از کروها :
 ۱۲۵ و ۲۸۱
 چغانیان ، استان از ورارود :
 چله ، جویی درکشکر بوده : ۱۶۷
 چول ، درکشور ترکان : ۳۰۰
 چهارشنبه بازار - سوق الاربعاء ، شهرکی
 بوده در جنوب خوزستان : ۲۸۷
 چین ، چینستان ، کشور : ۹۵ و ۱۵۸
 و ۱۶۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۳۲۰
 و ۳۲۱ و ۳۲۶
 ح
 حشه ، کشور : ۲۳۷ و ۲۳۸
 حجاز : ۴۶ و ۷۹ و ۱۰۸ و ۱۲۵
 و ۱۷۲ و ۳۲۰
 حداده ، آبادی از کومش : ۲۹۵
 حسین آباد ، از نیشابور : ۲۹۶
 حلب ، از شام : ۱۶۰ و ۲۸۱
 حلوان : ۷۹ و ۱۷۰ و ۱۸۷ و ۲۷۶
 و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲
 حمص ، شهری از شام : ۱۶۰ و ۱۶۸
 و ۲۸۲

- و ۳۰۰
- خراره، جایی نزدیک شیراز: ۲۸۸
- خراسان، استان: ۱۹ و ۴۴ و ۴۵ و ۹۱ و ۱۰۳ و ۱۱۰ و ۱۱۳ و ۱۱۸ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۴ و ۱۳۳ و ۱۴۹ و ۱۵۵ و ۱۷۰ و ۲۰۰ و ۲۰۴ و ۲۲۹ و ۲۴۵ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۷۰ و ۲۷۶ و ۲۸۰ و ۲۹۳ و ۳۱۶ و ۳۳۲ و ۳۶۳ و ۳۷۰
- خرگانک از اسروشن: ۱۱۹
- خرگرد، از کهستان: ۱۱۸
- خرماباذ، از استان همدان: ۳۱۳
- خرما چشمه «عین‌تمر»: ۱۰۸ و ۱۰۹
- خرمشهر، بندر در خوزستان کنار اروندرود: ۲۸۷ و ۳۰۵ و ۳۴۰ و ۳۴۱
- خرمه، از پارس: ۳۱۸
- خرنکوان: ۲۹۹
- خرانه، از یزد:
- خران، کشور خزرها که در شمال دریای مازندران و دریای سیاه افتاده بوده: ۷۹، ۱۲۰ و ۱۲۴ و ۱۵۵ و ۲۰۰
- خسروگرد از نیشابور: ۱۱۸ و ۲۹۶
- خشت، از پارس: ۱۱۰
- خشک‌اریش: ۲۹۳
- خشوبگان از سغد: ۲۹۸
- خط (قطیف) از هگر: ۱۲۶ و ۱۵۶
- خطرنيه: ۱۰۸ و ۱۰۹
- خالار، آبادی در پارس: ۲۸۸
- خلم از استان بلخ: ۱۱۹ و ۱۷۴
- خلیج فارس: ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۴۱ و ۲۴۹ و ۳۲۰ و ۳۲۲ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۳۷ و ۳۳۹
- خمارگان بالا از پارس: ۱۱۵
- خمارگان پایین از پارس: ۱۱۵
- خملیج، پایتخت کشور خزران: ۱۵۴
- خناب از کرمان: ۲۹۰
- خنان از گرجان: ۱۲۳
- خنداد، از سرزمین دینور: ۲۸۰ و ۲۸۲
- خندق شاپور، کندک شاپور: ۲۴۹
- خواب، خواب از کهستان: ۱۱۸
- خوار از ری: ۱۱۱ و ۲۹۵
- خوارستان از پارس: ۱۱۵
- خوارزم، استان بزرگی در کناره خاوری دریای مازندران: ۹۶ و ۱۱۹ و ۱۲۴ و ۱۷۶ و ۲۴۷ و ۲۷۷ و ۳۷۲
- خواش، شهر: ۱۱۷
- خواش، شهری از خوارزم: ۱۱۹
- خوبدان: ۱۱۵
- خورستان، از پارس: ۳۰۸
- خورستان در بختیاری: ۳۰۴
- خوزستان، استان: ۱۰۳ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۴۹ و ۱۶۹ و ۱۸۷ و ۲۴۰ و ۲۴۹ و ۲۸۰ و ۲۸۲ و ۲۸۴ و ۳۳۹ و ۳۴۱ و ۳۶۳
- خوزستان بازار، شهر اهواز کهن در جنوب هرمزداردشیر: ۳۸ و ۱۱۳ و ۱۱۶ و ۱۵۸ و ۱۷۰ و ۲۰۳ و ۲۸۰ و ۲۸۲ و ۲۸۴ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۳۰۴ و ۳۱۴ و ۳۳۶ و ۳۴۸
- خولان، از یمن: ۱۲۵
- خولنجان، خان‌لنجان از اسپهان: ۱۱۲ و ۳۰۴ و ۳۰۸
- خونگ، از آذربادگان: ۱۲۳
- خوی از آذربادگان: ۱۲۳

دریبد آلان، از دریبدهای قفقاز : ۱۲۳
 ۲۴۳ و ۲۴۴
 دریبد آهنین از آران : ۱۲۳ و ۱۲۴
 و ۱۵۵ و ۲۴۳ و ۲۴۶ و ۲۴۷
 و ۲۸۱ و ۳۰۱
 دریبد انوشروان از قفقاز : ۱۲۴ و ۲۴۳
 دریبد بارگه، از دریبدهای قفقاز : ۱۲۳
 و ۲۴۳
 دریبد پیروزکوات یا دریبدلکز در قفقاز :
 ۲۴۳
 دریبد پیلان شاه از دریبدهای قفقاز :
 ۱۲۴ و ۲۴۳ و ۲۴۴
 دریبد چول (صول) از دریبدهای قفقاز :
 ۱۲۳ و ۱۸۳ و ۱۸۸ و ۲۴۲
 دریبد چول در گرگان، خاور دریای
 مازندران : ۲۴۸
 دریبد خوار، نزدیک ری : ۲۷۶
 دریبد دزک، خیابانی دریبغداد بوده : ۱۶۲
 دریبد سریردار، از دریبدهای قفقاز :
 ۱۲۴ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۷
 دریبد سغد، در مرکز کشور ترکان که آنرا
 « ازهرخانه » هم می گفته اند :
 ۱۵۵ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹
 دریبد شمشخی، از دریبدهای قفقاز : ۱۲۳
 دریبد شروان از دریبدهای قفقاز : ۱۲۳
 دریبد تبرسران شاه از دریبدهای قفقاز :
 ۱۲۴ و ۲۴۳ و ۲۴۴
 دریبد عدن : ۲۳۵
 دریبد کاروئان، از دریبدهای قفقاز :
 ۱۲۴
 دریبد لبان شاه، از دریبدهای قفقاز : ۱۲۴
 و ۲۴۳
 دریبد لویران شاه از دریبدهای قفقاز :
 ۱۲۴ و ۲۴۳

خیس از سند : ۲۹۲
 خیشار از استان هرات : ۱۱۸
 خینارث، ناف زمین، برگزیده زمین،
 اقلیم چهارم که در میانه شش اقلیم
 دیگر افتاده : ۱۰۵

د

خیوگک، شهر در خوارزم : ۱۱۹
 دادان، (داذین) از پارس : ۱۱۵
 دارا، از نصیبین : ۱۲۵ و ۳۰۲ و ۳۰۳
 داراب خوره، استان :
 دارابگرد، شهر : ۱۱۵ و ۱۵۸ و ۱۸۵
 ۲۷۳ و ۳۰۹
 داران، شهر در جزیره (دارین) از هگگر :
 ۱۲۶ و ۱۵۶
 دار زنگی، شهر از چغانیان
 دارگان از کرمان : ۲۹۰ و ۳۰۹
 داسان، از پارس : ۲۸۸
 داکوگ از بود اردشیر : ۱۲۵
 دامغان : ۱۱۱ و ۳۴۲
 داور، سرزمین داور در نزدیک هرات :
 ۹۶
 داوود آباد : ۲۹۴
 دبوسی، شهر از سغد : ۱۱۹ و ۲۹۸
 دبیل (دوبین) شارستان ارمنستان : ۱۲۳
 و ۲۳۷ و ۲۴۴ و ۲۸۱ و ۳۰۱
 و ۳۷۰
 دجله، اروندرود : ۱۶۲ و ۲۳۷ و ۲۸۰
 و ۳۲۵ و ۳۳۷ و ۳۳۹ و ۳۴۰
 دجله یک چشمه (دجله العورا) یا اروند
 پایین : ۳۲۲
 در بختگان از پارس : ۱۱۵

- دریای مازندران ۱۲۳ و ۲۳۵ و ۲۳۶
و ۲۴۲ و ۲۴۷
دریای هرکند، هورکند، هرکن، بخش
جنوبی اقیانوس هند کنونی: ۲۳۷
دریای هند، بخش شمال غربی اقیانوس
هند: ۲۳۶
دز بلوچ از مکران: ۲۹۱
دز فول از خوزستان: ۲۷۸
دز آباد از نیشابور: ۱۱۸
دز اسفندیار در فارس: ۲۸۹
دز بر از فارس: ۳۰۶
دز و لاشگرد از سمنان: ۲۹۵
دزه، از ری: ۳۱۲
دژ بارگ، (بارق) در بیابان عربستان:
۱۸۳ و ۲۴۹
دژ خاقان در کشور آلمان: ۲۹۹
دژ شاهپوش در قفقاز: ۲۴۴
دژ صفا، از هگر: ۱۲۶ و ۱۸۳ و ۲۴۹
دژ مشقر (اسپیددز) از هگر: ۱۲۶
و ۱۸۳ و ۲۴۹
دشت ارژن از فارس: ۳۰۶
دشت میشان در خوزستان: ۳۴۱
دستگرد شاهی: ۱۰۶ و ۱۱۰ و ۱۸۸
و ۲۸۰ و ۲۸۲ و ۲۹۳
دشت ثوراب از پارس: ۳۰۷
دشت میشان: ۱۰۷
دقوقاً از عراق: ۲۷۶
دل ایرانشهر، بخش پایین میانرودان از
سامره تا خلیج فارس: ۴۴ و ۱۰۱
و ۱۰۳ و ۱۰۸ و ۱۱۰ و ۱۱۳
و ۱۳۸ و ۱۴۰ و ۱۷۰ و ۲۴۰
و ۲۴۹ و ۲۵۸ و ۳۳۷
دماوند، دناوند: ۱۱۱ و ۱۶۸ و ۱۷۱
دمستان، از پارس: ۳۰۹
درینگان از پارس: ۱۱۵
در نل، شهر: ۱۱۷
درخید از پارس: ۱۱۵
در دور، جزیره در دریای پارس: ۳۲۵
در رود: ۲۹۴
در زیندان، در بند زینکده‌ها: ۱۰۲
درغش، شهر: ۱۱۷
در قیطه: ۱۰۷ و ۱۰۹
درک طوس: ۲۹۶
درکان شهر از خوارزم: ۱۱۹
درک مامونه از مکران: ۲۹۱
در نوه: ۲۹۴
دروازه مایاریون: ماه پارگان در شوشتر:
۱۸۳ و ۱۸۴
دروستان، استانی در خاور ایران شهر:
۱۰۳
دره، از هرات: ۳۱۷
دره، درزه: ۲۹۴
دره کهندز از کرمان: ۳۱۰
دره شور، جایی در شرق خوزستان: ۲۸۸
دره شهر، ویرانه‌های شهر صیمره: ۱۱۳
دریای پارس، بخش خاوری دریای هند:
۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و
۳۴۱ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۴
دریای پنت یا سیاه: ۲۱۳ و ۲۴۲ و ۳۲۰
دریاچه چیچست (رضائیه): ۳۱۹ و ۳۳۱
دریاچه زره، در سیستان: ۳۳۱
دریاچه قم: ۳۳۱
دریاچه گوپانان
دریای خزران: ۲۴۲
دریای سفید، دریای میان زمین (مدیترانه):
۳۲۰
دریای قلزم یا دریای سرخ: ۲۳۵ و ۲۳۷
دریای گرگان: ۱۵۴ و ۲۴۲

دینور : ۱۱۰ و ۲۷۶ و ۲۸۰ و ۲۸۱
۳۰۱ و ۲۸۲
دیوان ، از مرو : ۲۹۷
دیو اسبان ، استان : ۱۰۷

ذ

ذمار از شهرهای یمن : ۲۸۳
ذمار ، از اسپهان : ۳۱۲

ر

رابنگان از سغد : ۲۹۸
رادیان ، از پارس : ۳۱۸
راذان بالا : ۱۰۶ و ۱۰۹
راذان پایین : ۱۰۶ و ۱۰۹ و ۲۷۶
رأس الجمجمه ، دماغه تردیک عدن : ۲۳۶
راشت ، شهر از چغانیان : ۱۱۹
راشک از مکران ، شهر : ۱۱۷ و ۲۹۰
رام پیروز ، شهری در ری بوده : ۱۸۸
رام شهرستان ، شارستان کهن سیستان :
۱۱۷
رامگان از پارس : ۱۱۵
رامکوات : ۱۱۶ و ۲۸۸ و ۳۰۵
رامن ، از همدان : ۱۱۲
راور ، از کرمان : ۱۱۷
راوند از نیشابور : ۱۱۸
رامهرمزد ، شهری در خوزستان خاوری
میانه اهواز و بهبهان : ۸۳ و ۱۱۳
و ۱۱۶ و ۱۵۸ و ۱۸۸ و ۲۸۷
و ۲۸۸ و ۳۰۵ و ۳۶۸
راه‌گاه از نهاوند : ۳۱۳
رایین از کرمان : ۱۱۷ و ۲۹۰

دمستان (طمستان) : ۱۱۶
دمشق شهری از شام : ۱۶۰ و ۱۶۸
و ۱۷۲
دندانگان از استان مرو : ۱۱۸ و ۲۹۷
دنیسر ، از نصیبین : ۱۲۵
دورگ ، در عربی دورق ، شهری از
خوزستان : ۱۱۳ و ۳۰۵
دورق ، از میانرودان : ۳۰۳
دولاب ، شهرکی بوده جنوب خوزستان
بازار : ۲۸۷
ده اسد از پارس : ۳۰۷
دهبید ، از پارس : ۳۰۷
ده خورگان از آذربادگان : ۱۲۳
ده مورد از پارس : ۲۸۹
دهستان از گرگان : ۱۲۰ و ۱۲۲
دهانه صلح : ۲۸۶
ده سلیمان از سند : ۲۹۱
دهگان از مکران : ۳۱۰
دهلیزان ، آبادی در شرق خوزستان : ۲۸۸
ده ماستان از بخارا : ۲۹۷
دهنمک ، (دز نمک) از ری : ۲۹۵
ده یحیی از مکران : ۲۹۱
دیار ربیعہ ، از میانرودان بالا : ۱۷۱
دیار مضر ، بخشی از میانرودان بالا :
۱۷۲ و ۲۸۱
دیبیل (دابول) بندر : ۱۱۷ و ۱۵۶
و ۳۲۱
دیر بارمّا ، شمال تیسپون : ۲۹۳
دیرکچین ، از ری : ۳۱۲
دیزگ ، از اسروشن : ۱۱۹
دیگدان ، دزی در کناره خلیج پارس بوده :
۲۴۱
دیلم ، استان پیوسته گیلان : ۱۲۲ و ۳۱۶
دینار رازی از گرگان : ۳۱۶

- رود مستان : ۱۰۸ و ۱۰۹
 رود مهران (سند) : ۳۲۶
 روده ، روستاکی از اسپهان : ۱۱۲
 روده ویوسته از همدان : ۱۱۲ و ۲۹۴
 روستا کاباد ، رسته باد به عربی ، شهر :
 ۱۱۳
 روستا ک روستا ک ، از کرمان : ۳۰۹
 روشن پیروز ، شهری در استان گرگان :
 ۱۸۸
 روشنگاباد : ۱۰۶
 روم ، کشور : ۹۵ و ۱۰۱ و ۱۰۳
 و ۱۱۰ و ۱۲۴ و ۱۵۴ و ۱۵۵
 و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۹ و ۲۰۴
 و ۲۱۶ و ۲۳۶ و ۲۴۴ و ۲۵۰
 و ۳۲۰ و ۳۴۹
 رومیه ، ویه اندیوخسرو یا رومگان
 (رومکان) : ۱۶۰
 رویان ، گیلان : ۱۲۰ و ۱۲۲
 رویان از خراسان : ۱۷۴
 روی دشت از اسپهان : ۲۸۱
 رویین اسفندیاز یا استان زابها : ۱۰۷
 و ۱۰۸
 رویین دز ، دژ ارجاسب تورانی : ۲۳۵
 و ۲۵۰
 ری ، استان : ۱۰۶ و ۱۱۰ و ۱۱۱
 و ۱۱۵ و ۱۶۸ و ۱۵۸ و ۱۷۱
 و ۱۸۸ و ۲۸۰ و ۲۸۲ و ۲۹۵
 و ۳۱۲
 ریشهر از پارس ، نزدیک بوشهر کنونی :
 ۱۱۶ و ۱۵۶
 ریگستان از کرمان : ۲۹۰
 ریواردشیر ، شهری در خوزستان : ۱۵۸
 ریوشاران ، جایی در ورارود : ۹۶
 و ۱۷۴
- رباط معبد کاروانسرای از کرمان : ۲۹۰
 رت ، آبادی از عراق : ۳۰۳
 رحابه ، از یمن : ۱۲۵
 رخک در عربی شکل رخج ، سرزمینی
 زابلستان : ۹۶ و ۱۰۳ و ۲۴۱
 رزمان ، شهر از سغد : ۱۱۹ و ۲۹۸
 رستا ک (دست تاب) ، از کرمان : ۳۱۸
 رستاگرد ، دژی بوده برگردنه ای در راه
 بختیاری : ۳۰۴
 رقه ، از شام : ۲۸۱
 روب ، از خراسان : ۱۷۴
 روت ، از کرمان : ۲۹۱
 روبنگ کوهستان در تیرستان : ۱۲۲
 رود آور (رودراور) از همدان : ۳۱۴
 رودان ، از کرمان : ۳۱۵
 رودبار ، شارستان دیلم : ۱۲۲
 رود بهمن شیر ، شاخه پایین کارون :
 ۳۴۰
 رودتاب ، در خوزستان شرقی : ۳۳۹
 و ۳۴۱
 رود چاچ در فرغانه : ۳۴۸
 رود دز در خوزستان : ۳۴۱
 رود دو دانگه که همان کانال مشرگان
 یا گرگرت : ۳۳۸
 رود شیرین (زهره) در شرق خوزستان :
 ۳۳۹ و ۳۴۱
 رود چهاردانکه شاخه غربی کارون :
 ۳۳۸
 رود کارون که در باستان «کرن» نیز
 خوانده می شده : ۳۳۸ و ۳۴۱
 رود کرخه ، در خوزستان : ۳۴۱
 رود گرگر ، یا کانال مشرگان در خاور
 شوشتر : ۳۳۸
 رودگان از کرمان : ۱۱۷

ز

زنگی از کهستان : ۳۱۱

زوزن ، شهر : ۱۱۷

زیدان از خوزستان : ۳۰۵

زاب ، رود : ۲۸۱

زاب بالا : ۱۰۷ و ۱۰۹ و ۱۸۵ و ۲۸۶

و ۳۴۱

زاب پایین : ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۳۴۱

زاب میانی : ۱۰۷ و ۱۰۹ و ۳۴۱

زابان : ۱۰۶

زابلستان ، بخشی از سیستان : ۱۰۳ و ۹۶

و ۱۱۰ و ۲۴۱

زامین ، شهر از اسروشن : ۱۱۹ و ۲۹۸

و ۳۰۰

زانبوك ، از سیستان : ۳۱۷

زبیدی : ۲۹۳

زرقا ، آبادی میانه قم و همدان : ۲۸۲

زرگ از استان مرو : ۱۱۸

زرگان ، از پارس : ۳۱۸

زرند از کرمان : ۱۱۷ و ۳۶۲

زرنگ ، شهر : ۱۱۷ و ۱۵۸ و ۲۸۶

و ۲۹۰ و ۳۱۶ و ۳۱۷

زعفرانی : ۲۹۴

زم (جم) از استان مرو : ۱۱۸

زم اردان پور جوانویه : ۳۰۹

زم بازنکان ، یا زم شهریار : ۱۱۶ و ۳۰۹

زمخشر ، شهری از خوارزم : ۱۱۹

زم دیوان با زم حسین پور صالح : ۱۱۶

زم سوران : ۳۰۹

زم کاریان : ۱۱۶

زم کوریان : ۳۰۹

زم گیلویه یا زم زمیگان : ۱۱۶

زم مهدی از کرمان : ۳۰۹

زند ورد : ۱۰۷

زنگان : ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۷۱ و ۲۸۱

و ۲۸۲ و ۳۰۱

س

سارویه ، ساختمان کهنی در اسپهان :

۱۸۵

ساری ، (ساربه) شارستان تیرستان :

۱۲۱ و ۱۲۲ و ۳۱۵

ساغند از یزد : ۳۱۱

سامرا : ۲۷۶ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۳۰۲

ساوگ ، ساوه : ۱۱۳ و ۲۹۴

سپید اسب ، از خراسان : ۳۱۶

ستورکت ، از اسروشن : ۲۹۸

سحنه ، دکان : ۲۹۴ و ۳۱۳

سراگ (سراج) از ارمستان : ۲۴۳

سراوزن ، از سیستان : ۳۱۷

سراوند از کهستان : ۱۱۸

سرای داران : ۲۹۲

سرخ ، از طوس : ۲۹۶

سرخد ، در کهستان : ۳۱۱

سرخ ده از سمنان : ۲۹۵

سرخس : ۹۶

سرزمین پهلویان (پارتیا) : ۱۱۰ و ۱۱۱

و ۱۱۳ و ۲۴۰ و ۳۶۲

سرخس از نیشابور : ۱۱۸ و ۲۹۶

سرشك ، از سیستان : ۳۱۷

سرگ ، در عربی سرق شهرستان : ۱۱۳

و ۱۱۶

سرگردنه ، جایی در فارس : ۳۰۶

سلی دشت : ۳۰۴

سروشك ، از کرمان : ۳۱۸

سروش، اسروشن، شهرستانی در ورارود:
 ۹۶ و ۱۱۹ و ۱۷۶
 سلسل : ۱۰۶
 سغد، در ورارود، استان : ۹۶ و ۱۱۹
 ۱۷۶ و ۱۸۵
 سغدیل ، از دربندهای قفقاز : ۲۴۳
 و ۲۴۴
 سلمان دژ ، در قفقاز : ۲۴۴
 سلاسل ، دژ در شوشتر : ۱۲۱
 سلماس از آذربادگان : ۱۲۳ و ۳۱۹
 سلوکیا ، شهری در شامات که در شمال
 اتناکیه افتاده بوده : ۱۰۲
 سمرقند ، شهری در ورارود : ۹۱ و ۹۶
 و ۱۱۹ و ۱۸۳ و ۱۸۵ و ۲۹۸
 و ۳۴۳
 سمنان : ۱۱۱ و ۲۸۲ و ۲۹۵
 سمنگان از بلخ : ۱۱۹
 سن ، از بوداردشیر : ۱۲۵ و ۲۸۱
 و ۳۰۲
 سنان ، از کرمان : ۳۰۹
 سنبل ، شهرکی نزدیک رامکوات بوده :
 ۲۸۸ و ۳۰۵
 سند ، استانی که درکناره رود مهران
 افتاده است : ۱۰۳ و ۱۱۷ و ۲۴۱
 سند رود یا مهران : ۱۵۶ و ۱۷۰
 سنگ ، از استان مرو : ۱۱۸
 سنگار (سنجار) از گروهها : ۱۲۵
 سنگان ، از کهستان : ۱۱۸
 سنگردر ، از نیشابور : ۲۹۶
 سودگانی از بوداردشیر : ۱۲۵ و ۳۰۲
 سوران (سورا) : ۱۰۸ و ۱۰۹
 سورستان ، بخش کوهستانی میان رودان
 از موصل به بالا : ۱۰۴
 سوسنگان : ۲۹۴

سویاب از کشور ترکان : ۳۰۰
 سهورد ، از شیز : ۱۱۲
 سیاهکوه ، از هرات : ۳۱۷
 سیاه مچ از پارس : ۱۱۵
 سیر دریا ، رود سیحون : ۲۴۷
 سیستان که بشکل سگستان هم آمده : ۴۴
 و ۹۶ و ۱۰۳ و ۱۱۰ و ۱۱۳
 و ۱۷۰ و ۲۴۰ و ۳۴۴
 سیکان ، سکان از پارس : ۱۱۵
 سیمکوه از استان هرات : ۱۱۸

ش

شاپورخواست از خوزستان : ۱۱۲ و ۳۱۴
 شاپور خوره ، استان دپارس : ۱۱۵
 شاپور گرد ، (جندی شاپور) شهر :
 ۱۱۳ و ۳۰۵ و ۳۱۴ و ۳۴۸ و ۳۴۹
 شاد بهمن : ۱۰۷ و ۱۰۹
 شادپیروز ، استانی از عراق روزگارساسانی
 که در روزگار اسلامی حلوان
 خواند می شده : ۱۰۵
 شاد رود از پارس : ۱۱۵
 شاد شاپور ، خره شاپور : ۱۰۷
 شادکوات ، استان از ۱۲ استان عراق
 روزگار ساسانی بسا « خسرو شاد
 هرمزد » : ۱۰۶
 شادگان ، نام شهری که فرهنگستان بجای
 دورق نهاده؟ : ۳۴۱
 شاد هرمزد ، نام یکی از ۱۲ استان عراق
 در روزگار ساسانی : ۱۰۶
 شاراب ، از ورارود : ۲۹۹
 شارغ از کشور ترکان : ۳۰۰
 شارگان ؛ (سیرجان) : ۱۱۶ و ۱۵۸

و ۳۰۵ و ۳۳۶ و ۳۳۸ و ۳۶۰
 شولگرد از خراسان : ۱۷۴
 شهرآباد، (بلد) از نصیبین : ۲۸۱ و ۱۲۵
 و ۳۰۲
 شهر بابك ، از کرمان : ۳۱۸
 شهرام پیروز ، شهری در آذربادگان :
 شهرزور از کردستان کنونی : ۱۷۱
 و ۱۸۷ و ۲۱۶ و ۲۸۱
 شیب، سیب، شهرکی بوده نزدیک تیسپون:
 ۲۸۶
 شیراز : ۱۰۱ و ۲۸۰ و ۲۸۲ و ۲۸۹
 و ۳۰۶ و ۳۰۸ و ۳۱۸
 شیز ، شهر گنجه در آذربادگان : ۱۹
 و ۲۰ و ۱۱۲ و ۱۲۰ و ۱۹۰
 شیلاو، سیراف از پارس : ۱۱۵ و ۱۵۶
 و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۳۰۶ و ۳۰۷
 و ۳۲۱
 شینز ، از پارس : ۱۱۵ و ۱۵۶ و ۳۶۱
 و ۳۶۳ و ۳۷۲

ص

صریفین ، شهرکی بوده در عراق نزدیک
 تیسپون : ۷۹
 صحار ، از مزون : ۱۲۶ و ۳۲۴
 صعده از یمن : ۱۲۵
 صنعا ، شارستان یمن : ۱۲۵ و ۲۸۳
 صیمره ، شارستان مهرگان کدک : ۱۱۲
 و ۲۸۲

ط

طاقبستان ، بازمانده از شهر «مادروستان»

و ۲۸۶ و ۲۸۹ و ۲۹۱ و ۳۱۰
 و ۳۱۵
 شالگان، شالهان، سیلحین : ۱۰۹ و ۱۰۸
 و ۳۰۳
 شام : ۷۹ و ۱۰۱ و ۱۶۹ و ۳۴۰ و ۲۸۲
 و ۳۰۳ و ۳۲۰
 شاوگر از استان فرغانه : ۱۲۰ و ۲۹۹
 شاوور ، کانالی که از رود کرخه جدا
 میشد : ۳۴۱
 شاهگان از پارس : ۱۱۵
 شاهوی از کرمان : ۲۸۹
 شاهی ، آبادی در عراق نزدیک هیره :
 ۲۸۵
 شحر ، از مزون : ۱۲۶ و ۳۲۵
 شلیل ، در بختیاری : ۳۰۴
 شرمگان از پارس : ۲۸۹
 شروان، شارستان ماسبدان : ۱۱۲ و ۲۷۶
 و ۲۸۱ و ۲۸۲
 شروان ، از سیستان ، شهر : ۱۱۷
 شروان ، از آران : ۱۲۳ و ۱۶۹ و ۲۴۲
 و ۲۴۳ و ۲۴۴
 شکنان از خراسان : ۱۷۴
 شکی ، از آران :
 شلننه ، شارستان دماوند : ۱۱۱ و ۱۲۰
 شماخی از آران : ۱۲۳
 شمکور (شاهخور) (متو کلیه) از گرجان :
 ۱۲۳ و ۲۸۱
 شمیران ، از پارس : ۱۱۵
 شمیرم ، سمیرم از اسپهان : ۱۱۲
 شمیرام از استان فرغانه : ۱۲۰
 شورمین از استان هرات : ۱۱۸
 شوش : ۱۱۳ و ۱۸۷ و ۳۰۵ و ۳۴۱
 و ۳۷۲
 شوشتر : ۱۱۳ و ۱۲۱ و ۱۸۳ و ۱۸۴

و ۲۴۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۵
و ۳۵۱
عمان (مزون) استان : ۱۷۲ و ۳۲۴
عندلآبادی درحضر موت : ۲۸۳

غ

غبیرا از کرمان : ۲۹۰
غرجستان، سرزمینی کوهستانی از خراسان:
۹۶ و ۱۷۴
غرگرد از اسروشن : ۲۹۹
غلوک انداز از فرغانه : ۳۰۰
غمره ، شهری از یمن : ۲۸۳
غزنه ، غزنی ، غزنین : ۱۷۶
غلافته ، بندری در کناره جنوب غربی
عربستان بوده : ۱۵۴

کهن : ۲۱۷ و ۲۳۳
طالقان ، تالکان ، شهری از ورارود :
۴۵
طاووسان از بخارا : ۲۹۸
طایف ، شهری از حجاز : ۴۶ و ۱۲۵
طیس ، شهر : ۱۱۷ و ۱۷۳
طراز در فرغانه . ۲۹۹
طرزه : ۲۹۴
طمیشه از تبرستان : ۳۱۵
طوس : طابران ، ونوکان از نیشابور :
۱۱۸ و ۱۴۳ و ۱۷۳ و ۲۲۹
طهمان ، از میانرودان بالا : ۳۰۲
طهملك از مرو : ۲۹۷
طیب ، شهری از خوزستان بوده : ۳۰۵
طیهران : ۱۷۱

ع

ف
فاخته ، از کرمان : ۳۱۰
فارس ، پارس ، استان : ۱۰۳ و ۱۱۰
و ۱۱۱ و ۱۱۶ و ۱۷۰ و ۲۲۵
و ۳۲۴ و ۳۴۱ و ۳۷۰
فارغر ، شهر از ختلان : ۱۱۹
فرات ، رود معروف یا بالادرود : ۴۶
و ۱۰۸ و ۱۲۴ و ۱۵۹ و ۲۴۹
و ۳۰۳ و ۳۳۷ و ۳۳۹ و ۳۴۰
فرات بادگله (بادقلی) : ۱۰۸ و ۱۰۹
و ۳۲۰
فراهان ، روستاك : ۱۹۰
فربر شهر از سغد : ۱۱۹
فرزه ، از میانرودان بالا : ۳۰۳

عدن ، بندر از یمن : ۱۲۵ و ۱۵۴
و ۲۸۳ و ۳۲۵
عذیب ، نقطه‌ای در غرب عراق کناره
بیابان عرب : ۷۹ و ۲۸۶
عراق ، سرزمینی میانه دجله و فرات :
۴۴ و ۵۱ و ۹۴ و ۹۵ و ۱۰۱
و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۸
و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۳۳ و ۱۳۷
و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۴ و ۱۴۹
و ۱۶۰ و ۱۶۲ و ۱۶۷ و ۱۷۰
و ۱۸۰ و ۱۸۵ و ۲۴۰ و ۲۴۹
و ۲۵۵ و ۲۵۸ و ۲۸۴ و ۲۸۶
و ۳۲۰ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۴۰
و ۳۶۰ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۷۰
عربستان : ۴۶ و ۱۸۳ و ۲۳۷ و ۲۴۰

قم ، کمندان : ۴۵ و ۱۰۳ و ۱۱۰
و ۱۱۳ و ۱۷۱ و ۱۷۴ و ۲۸۱
و ۲۸۲ و ۳۱۲
قنات سری ، از هرات : ۳۱۷
قنبلی ، از مکران ، شهر : ۱۱۷
فندهار : ۱۱۷
قنسرین : ۱۶۸ و ۱۷۲ و ۲۸۱

ك

کایل یا گروش : ۳۹ و ۵۸ و ۹۶
و ۱۵۸ و ۱۶۸ و ۱۷۲ و ۱۷۴
و ۲۸۱

کابلستان ، سرزمین خاوری افغانستان
کنونی : ۱۰۳ و ۲۴۱
کات ، شهری روبروی گرگانک از خوارزم:
۱۱۹

کاخ سندان ، دژی در کناره بیابان عربستان
بوده که جایگاه استنادار یا دية العرب
بود : ۷۹ و ۱۸۳ و ۲۸۵

کادسی ، قادسی ، قادسیه ، شهرکی در
خوربران فرات کنار بیابان عرب
بوده : ۱۸۳ و ۲۸۵ و ۳۰۲

کاروانسرا ، از تبرستان : ۳۱۶
کاروانسرای چاه قاضی : ۲۹۰

کازرون : ۱۱۵ و ۳۰۶ و ۳۶۱ و ۳۷۰
کاسکان از پارس : ۱۱۵

کاشان : ۱۱۰ و ۱۱۳ و ۱۷۱
کالف ، شهری از چغانیان : ۱۱۹

کالیکولا از ارمستان : ۱۲۳

کامپیروز از پارس : ۱۱۵

کان سیم ، از کرمان : ۳۱۰

کاوند ، شهر از ختلان : ۱۱۹

فرغانه ، استان در ورارود : ۹۶ و ۱۱۹
و ۳۰۰

فرگرد از کهستان : ۱۱۸

فرمان از کرمان : ۲۹۱

فروزین از کرمان : ۳۱۵

فره ، از سیستان ، شهر : ۱۱۷ و ۳۱۷

فرهادگرد از نیشابور : ۱۱۸

فسا ، پسا ، شهری از فارس : ۳۷ و ۳۰۹

و ۳۶۱ و ۳۷۰

فلسطین : ۱۰۱ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۲

و ۳۲۰

فهم ، از خراسان : ۱۷۴

ق

قبا ، از فرغانه : ۳۰۰

قبله ، شهری از آران : ۲۴۳

قرقوب ، شهری از خوزستان : ۳۰۵

و ۳۶۰ و ۳۷۲

قردار از سند : ۲۹۱

قصر النجار از طوس : ۲۹۶

قصر شیرین : ۲۹۳

قصر عمرو : ۲۹۴

قصر نعمان ، از کرمان : ۳۱۸

قصر یزید : ۲۹۳

قطر ، جزیره نما در خلیج فارس : ۳۲۵

قَطْرِ بُلْ : ۱۰۷ و ۱۰۹

قفقاز ، کوهستان میانه دریای مازندران

و دریای سیاه : ۱۰۴ و ۱۲۳

و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۵ و ۲۴۶

قنزم ، شهری کناره دریای سرخ بوده :

۳۲۱

قلمان از مکران : ۲۹۲

- کاشانی ، شهر از چغانیان :
کشکر ، کسکر : ۱۰۷ و ۱۰۹ و ۱۶۷
کشم (قشم) ، ابوگاوان جزیره : ۱۱۷
و ۳۲۶
کشم ، از کهستان ، شهر :
کشمیهن از استان مرو : ۱۱۸ و ۲۹۷
کشن ، از خراسان : ۱۷۴
کشوبین ، قزوین : ۱۱۱ و ۱۷۱
کفرتونا ، از نصیبین
کفره ، از فارس : ۳۰۶
کلار از تیرستان : ۱۲۰ و ۳۱۶
کلوازه ، عربی کلوازی : ۱۰۶ و ۱۰۹
و ۲۸۵
کلیوان ، شهری بوده از خوزستان : ۳۶۳
کم ، از کرمان : ۲۹۰
کمصری پاس : ۲۹۹
کمندان از اسپهان : ۱۱۲
کمندان ، شهر از چغانیان : ۱۱۹
کنار ، از پارس : ۳۰۸
کنارستان بمعنی جنگل سندر : ۲۸۸
کند ، از پارس : ۳۱۸
کنگر ، از سیستان : ۳۱۷
کنوران از گلپایگان : ۳۱۳
کندر ، شهر از کهستان : ۱۱۷
کندک ، آبادی نزدیک دربند سغد در
ورارود : ۲۴۸
کنسا ، از پارس : ۳۰۸
کنگور ، کنگاور ، از همدان : ۲۸۱
و ۲۸۲ و ۲۹۴ و ۳۰۱ و ۳۱۳
کوات خَره ، شهرستان ارگان : ۲۸۸
کوادیان ، شهرستان چغانیان : ۱۱۹
کوار از پارس : ۱۱۵
کواشان از استان هرات : ۱۱۸
کوچ وبارز ، روستاک : ۱۱۷
- کابین ، شهرستان کهستان : ۱۱۷
کبست ، از خراسان : ۱۷۴
کته ، (یزد) : ۱۱۵ و ۳۰۷
کجراس ، از نهاوند : ۳۱۳
کراته ، از کرمان : ۳۱۸
کراغان از سیستان : ۲۹۰
کران ، از خراسان : ۱۷۴
کردران ، شهری از خوارزم : ۱۱۹
کرخ پیروز در شمال سامرا : ۳۰۲
کرد بنداد ، یکی از هفت شهر پایتخت
ساسانی : ۱۰۲
کرکویه ، شهر : ۱۱۷
کرگک ، کره ، نزدیک بروجرده کنونی :
۱۱۲ و ۱۷۱
کرکویه ، از سیستان : ۳۱۶
کرکیسیا ، از کروها : ۱۲۵
کرکوک ، از بوداردشیر : ۱۲۵
کردمان ، شهری از خوارزم : ۱۱۹
کرم ، از پارس : ۱۱۶ و ۳۰۹
کرمان ، استان : ۱۰۳ و ۱۱۰ و ۱۱۳
و ۱۱۶ و ۱۷۰ و ۱۷۳ و ۱۸۶
و ۱۹۰ و ۳۲۹ و ۲۳۷ و ۲۳۸
و ۲۴۰ و ۳۱۷ و ۳۲۱ و ۳۶۲
کرمانشاهان (قرمیسین) از همدان :
۱۱۰ و ۱۱۲ و ۲۸۰ و ۲۸۲ و ۲۴۹
و ۳۱۳
کروان ، از اسپهان : ۱۱۲
کروخ از استان هرات : ۱۱۸
کروها (حَراَن) ، استان : ۱۲۵
کروها ، شهرستان کروها : ۱۲۵ و ۱۶۸
کره ، (کرج و برج) از اسپهان : ۳۰۸
و ۳۱۳
کژدار ، (قصدار قزدار) : ۱۱۷
کستانه (قسطانه) از ری : ۲۹۵

- کیروکارزین از پارس : ۱۱۵
 کیرنگ از استان مرو : ۱۱۸
 کیرند از پارس : ۳۰۷
 کیش (قیس) جزیره : ۱۱۷ و ۳۲۶
 کیمارگ (کمارج) از پارس : ۱۱۵
- گ
- گازر ، تسوگ : ۱۰۶
 گاوان ، روستاگ از خراسان : ۱۷۴
 گاونیشک از سیستان : ۲۹۰
 گیان ، (درعربی جبی یا جیان) شهری
 بوده در جنوب شرقی خوزستان :
 ۳۴۱
 گردکان از کرمان : ۳۱۵
 گردنه فرهوران ، از طوس : ۲۹۶
 گرزوان از استان بلخ : ۱۱۸
 گرگان ، شهرکی بوده از پارس نزدیک
 نویندگان : ۲۸۸
 گرگان ، استان : ۱۲۲ و ۱۵۴ و ۱۷۳
 و ۲۴۷ و ۲۴۸
 گرگان ، شهری بوده در تبرستان که
 امروز گنبد کاووس خوانده می‌شود :
 ۳۱ و ۹۶ و ۱۱۰ و ۱۸۸ و ۳۱۶
 گرگان و کرجان ، گرجستان : ۴۲
 و ۱۲۳ و ۱۵۵ و ۱۷۱ و ۲۴۲
 گرگانگ (جرجانیه) شارستان خوارزم :
 ۱۱۹ و ۲۴۷
 گرکت ، از فرغانه : ۳۰۰
 گرگر ، شهری از آران : ۲۴۴
 گرمنگان : ۱۱۵
 گرمینی ، گرمینه شهر از سغد : ۱۱۹
 و ۲۹۸
- کوچان (خبوشان = بجنورد) از نیشابور :
 ۱۱۸
 کوخه ، نام شهری بوده در خوربران دجله
 روبروی تیسپون کهن : ۱۰۲
 کوران از استان هرات : ۱۱۸
 کوشک از استان هرات : ۱۱۸
 کوشک از کرمان : ۲۹۰
 کوغ (کراته) ، از کرمان : ۳۱۸
 کوفان از استان هرات : ۱۱۸
 کوفان آباد ، از استان هرات :
 کوفه ، در عراق : ۱۵۴ و ۲۵۹ و ۲۸۵
 و ۳۲۹
 کوك از سغد : ۲۹۸
 کولان : ۲۹۹
 کول خوب : ۲۹۹
 کومش ، استان : ۱۱۱ و ۱۶۸ و ۱۷۱
 و ۱۷۳ و ۲۸۲ و ۳۷۱
 کومش ، (دامغان) شارستان کومش :
 ۲۹۵
 کوهستان (الجبال) ، سرزمین ماد : ۴۲
 و ۱۰۳ و ۱۱۰ و ۱۶۸ و ۲۰۶
 و ۲۸۰ و ۲۸۲
 کوهستان کارن (قارن) در تبرستان :
 ۱۲۲
 کهرگان ، از پارس : ۳۰۸
 کوهستان پادسبان از تبرستان : ۱۲۲
 کهنه از ری : ۲۹۵
 کهستان ، آبادی از کرمان : ۲۸۹ و ۳۱۸
 کهستان ، از اسپهان : ۱۱۲
 کهستان ، استان : ۱۱۷ و ۱۷۳
 کهستان ، از هرات : ۳۱۷
 کهمند ، از پارس : ۳۰۷
 کهن ، از سیستان ، شهر : ۱۱۷
 کهنه شهر ، تیسپون باستان : ۱۰۶ و ۱۰۹

گیج، کیز : ۱۱۷
گیل، گیلان سرزمین جلگه‌ای گیلان
کنونی : ۴۵ و ۱۲۲ و ۱۷۱
و ۲۴۰

ل

لارز، ازتبرستان : ۱۲۰
لارک، جزیره : ۱۱۷
لاش، شهر : ۱۱۷
لاشتر : ۳۱۴
لافت، بندر در جزیره کشم : ۱۱۷
لاوان، جزیره : ۱۱۷ و ۳۲۶
لاوکنده، شهر از ختلان : ۱۱۹
لشکر، شهری از خوزستان : ۳۰۴ و ۳۰۵
لشگرگاه چاچ : ۲۹۹
لور، از خوزستان : ۳۱۴
لیدن، شهری در هاندکه چاپخانه اوقاف
گیب در آنجاست : ۹۴ و ۲۴۴

م

ماهنه، ماه بنه، نام دیری در عراق : ۲۸۰
ماد، ماه دینور و ماه نهاوند : ۴۲
مادران، آبادی از همدان : ۲۸۱ و ۲۸۲
مادکهن : ۱۱۳
مادروستان «ماه در بوستان» : ۲۹۳
مارب شهر کی از یمن بوده : ۲۸۳
ماربین از اسپهان : ۱۱۲ و ۳۱۴
ماردین، شهر از نصیبین : ۱۲۵
مارست، از تبرستان : ۳۱۵
مارلیک، تپه دارای آثار باستانی : ۷۶

گریوگان، گریوه رخ : ۳۰۴
گزگان از خراسان : ۱۷۴
گشتاسبگان، شارسن دارابگرد : ۱۸۵
گلپادگان، گلپایگان (جرفانجان) :
۱۳۳ و ۳۱۳

گلاوگان، شهر از سفد : ۱۱۹
گنبر، در آذربادگان : ۲۳۴
گناوه، (جنابه) بندر : ۱۵۶ و ۲۳۷
و ۳۰۶ و ۳۶۱
گنبد، گنبد ملکان از پارس : ۱۱۵
و ۲۱۶

گنجک، شهر شیز در آذربادگان جایگاه
آتشکده آذرگنبد : ۹۱ و ۳۱۹
گنجه، از گرجان : ۱۲۳
گندآور از استان بلخ : ۱۱۸
گندگان، شارسن دشت بارین فارس :
۳۶۱

گنگ دژ، دژ سیاوش در توران : ۲۱۶
گنگکت، از اسروشن : ۲۹۸
گویانان از فارس : ۲۸۹
گودرها (جوانر) : ۱۰۷
گوده (کوتی) : ۱۰۷ و ۱۰۹
گور (جور) فیروز آباد کنونی در فارس :
۱۱۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷

گور، از سند : ۲۹۱
گوراب، از نهاوند : ۳۱۳
گوز، از پارس : ۳۰۸
گوزده، از پارس : ۳۰۷
گوزستان، آبادی از کومش : ۲۹۵
گوزگانان، گوزگان از استان بلخ : ۴۵
و ۹۶ و ۱۱۸ و ۲۷۷
گویان، جوین، در پارس : ۲۸۸ و ۳۱۶
گهرم، (جهرم) : ۱۱۶ و ۳۶۲ و ۳۶۳
و ۳۶۴

- مایین، ازپارس : ۳۰۸
 مازل، ازنیشابور : ۱۱۸
 مازندران استان : ۲۳۳
 ماسبدان، استان : ۱۱۲ و ۱۶۸ و ۱۷۱
 و ۲۷۶ و ۲۸۱
 ماشورگان، ازکرمان : ۲۹۱
 مالان، ازکهنستان : ۱۱۸
 مالان، ازهرات : ۱۱۸
 مامتیر (مامطیر) : ۱۲۲
 ماهان، ازکرمان : ۱۱۷
 ماه (ماد) دینور : ۱۱۲ و ۱۶۸ و ۱۷۰
 ماه نهاوند، ماه دینار، استان : ۱۱۲
 ۱۶۸ و ۱۷۱ و ۲۵۶
 ماهان، ازپارس : ۱۱۵
 ماهان، ازکرمان : ۳۱۵
 ماهشهر، بندر ماچول درجنوب شرقی
 خوزستان است که آنرا معشور هم
 می‌گفته‌اند : ۸۳
 مایمرغ، شهر ازچغانیان : ۱۱۹
 ماثوب، بندر درجنوب غربی عربستان
 بوده : ۲۱۹
 محول، آبادی بوده درجنوب خوزستان :
 ۲۸۷
 مخرم، کویی دربغداد بوده : ۴۰
 مداین، هفت‌شهر پایتخت ساسانی و اشکانی
 کناره دجله : ۱۹ و ۳۱ و ۱۰۲
 و ۱۸۶
 مدر، ازمکران : ۲۹۱
 مذار، شارستان استان کشر درعراق :
 ۲۰۳ و ۲۸۰
 مرغان، ازکرمان : ۲۹۱ و ۳۱۰ و ۳۱۸
 مردمه، آبادی بوده نزدیک واسط :
 ۲۸۰ و ۲۸۶
 مرغ کلاه : ۲۹۳
 مرغ وزهر، ازاسپهان : ۳۱۴
 مرغینان از استان فرغانه : ۱۲۰
 مرند ازآذربادگان : ۱۲۳
 مرو، استان (چهاریک خراسان) : ۱۱۸
 و ۱۶۸ و ۱۷۳ و ۲۲۹ و ۲۹۷
 مرو رود : ۴۵ و ۹۶ و ۱۱۸ و ۱۷۳
 و ۳۳۲ و ۳۴۲ و ۳۴۴ و ۳۴۵
 مرو شاهگان : ۳۸ و ۴۴ و ۴۵ و ۹۶
 و ۱۱۸ و ۱۵۶ و ۱۸۵
 مزداهاگان، شهری ازخوارزم : ۱۱۹
 مزون، جزیره‌نمایی که آنرا عمان هم
 می‌گفته‌اند : ۴۶ و ۱۲۵
 مزون، شارستان استان مزون : ۱۲۶
 و ۱۵۶ و ۳۲۰ و ۳۲۴ و ۳۲۵
 مزیرگان ازکرمان : ۳۰۹
 مسکد (مسقط) از آران : ۱۲۳ و ۱۲۴
 و ۲۴۴ و ۳۲۴
 مسکین : ۱۰۷ و ۱۰۹
 مشرگان (مسرغان) کانال بزرگی که از
 کارون درشمال شوشتر جدا می‌شده
 و تا شادگان کشیده بوده : ۸۳
 و ۳۲۸ و ۳۴۱
 مشرگان، شهرستانی آباد بوده از درخزینه
 کنونی تا شادگان : ۲۸۷
 مشکانان، ازپارس : ۳۱۸
 مشتنگ، شهر : ۱۱۷
 مشکویه، آبادی میانه ری و همدان :
 ۲۸۰ و ۲۸۲ و ۲۹۴
 مصر، کشوری که دردوسوی رود نیل در
 شمال آفریقا افتاده است، هرچند
 این‌نام برای این‌کشورتازه‌است و از
 دوره اسلامی بالاتر نمی‌رود : ۹۱
 و ۹۲ و ۱۰۱ و ۱۵۴ و ۱۶۹
 و ۱۷۲ و ۲۳۷ و ۳۲۰ و ۳۶۲

- مغ ده ، از یزد : ۳۰۷
مفضل آباد از ری : ۲۹۵
مغون ، شهرکی در کومش بوده : ۱۱۱
مکران ، استان : ۱۱۷ و ۱۷۰ و ۲۲۴
و ۲۳۸ و ۳۱۰ و ۳۲۱
مکه : ۱۲۵ و ۲۳۸ و ۲۸۵
ملتان ، شهر : ۱۱۷
مناذر بزرگ ، شهرستانی از خوزستان
غربی : ۳۴۱
منازگرد ، از ارمنستان : ۱۲۳
منبگ ، (منبج) شهری از شام : ۱۶۰
و ۲۸۱
منصف از مرو : ۲۹۷
منگ ، شهر از ختلان : ۱۱۹
منوگان ، از کرمان : ۱۱۷
موباره ، از مکران : ۲۹۱
موردده ، از پارس : ۲۹۱
موریانه ، از کرمان : ۲۹۱
موغان ، از آذربادگان : ۱۲۳ و ۱۷۱
موصل ، از عراق : ۲۷۶ و ۲۸۱
مهرآج ، کشور : ۲۳۶
مهرگان (اسپرایین) از نیشابور : ۱۱۸
مهرگان کدک ، استان : ۱۱۲ و ۱۶۸
و ۱۷۱ و ۲۷۶ و ۲۸۲
مهروبان ، بندر در سرخلیج فارس : ۱۵۶
و ۲۳۷ و ۳۲۳
مهرود : ۱۰۶ و ۱۰۹
مهرین ، ساختمان کهنی بوده در اسپهان :
۱۸۵
می ، از پارس : ۳۰۷
میآپارگین (مسآفارقین) از ارمنستان :
۱۲۳ و ۱۷۲
میان رودان ، سرزمین میانه دو رود دجله
و فرات : ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۲۴۰
- و ۲۸۱
میانرودان از پارس : ۱۱۵
میانگ ، از آذربادگان : ۱۲۳ و ۲۸۱
و ۳۰۱
میانگ ، از خوزستان : ۳۰۴
میدان از پارس : ۱۱۵
میش ماهیگ (محرق) ، جزیره : ۱۲۶
میشان : ۱۰۷ و ۱۸۵ و ۲۸۰
میل چرخ ، از کرمان : ۲۹۰
میله ، شهر از جغانیان : ۱۱۹
میله ، از تیرستان : ۱۲۲ و ۳۱۵
میمد ، از کومش : ۲۹۵
میمند از پارس : ۱۱۵
میمنه از استان بلخ : ۱۱۸
مینگ ، شهری از اسروشن : ۱۱۹
میهنه از نیشابور : ۱۱۸
- ن
- ناتل از استان گیلان : ۱۲۲ و ۳۱۶
ناووسه : ۳۰۳
نابین از پارس : ۱۱۵
نخشب (نسف) ، شهر از جغانیان : ۱۱۹
و ۱۷۴
نخل ، آبادی از مکران : ۲۹۱
نرماشیر : ۱۱۷ و ۲۹۰ و ۲۹۱
نسا ، شهری از خراسان بزرگ : ۹۶
و ۱۷۳ و ۲۱۳
نستر : ۱۰۸ و ۱۰۹
نشوه (نخجوان) از ارمنستان : ۱۲۳ و ۲۴۴
نشان ، از استان هرات : ۱۱۸
نصبین ، شارستان نصبین : ۱۲۵ و ۱۵۵
و ۳۰۳

- نصیر آباد ، دیھی تردیک قصر شیرین بوده :
۲۸۰ و ۲۸۲
- نصبین ، استان : ۱۲۵ و ۲۱۶ و ۲۸۱
نعمانیه ، زاب بالا : ۲۸۶
نقش رستم ، سنگ نوشته های بی تردیک استخر :
۳۵۵
- نمک ده از کرمان : ۲۹۱
نمک کوه از مکران : ۲۹۱
نواکت از کشور ترکان : ۳۰۰
نوبندگان ، شارستان شاپور خوره : ۱۱۵
و ۲۸۰ و ۲۸۲ و ۲۸۸
نورکت : ۲۹۹
نوشجان پایین : ۲۹۹
نوک (نوق) از نیشابور : ۲۹۶
نوکان ، کوی ازطوس : ۲۹۶
نوکرد (حدیثه الموصل) ، شارستان استان
بوداردشیر یا موصل : ۱۲۴ و ۲۸۱
و ۳۰۲
- نهایند استان : ۱۱۰
نهایند ، شهر : ۱۱۲ و ۱۵۸ و ۲۸۱
و ۲۸۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴
نهرآبان ، نهربان : ۱۰۶ و ۱۱۰
نهران ازپارس : ۱۱۵
نهربوق ، نهربون : ۱۰۶ و ۱۰۹
نهر تیران ، نهر تیری در عربی شهر
وشهرستان : ۱۱۵ و ۱۵۸ و ۲۸۰
و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۷۰
نهر سلیمان از کرمان : ۳۱۰
نهر شاباش ، نهری در جنوب عراق بوده
و برآن شهر کی بهمین نام : ۲۸۶
نهر شاهگان : ۱۰۸ و ۱۰۹
نهر جوهر : ۱۰۷ و ۱۰۹
نهروان بالا : ۱۰۶ و ۱۱۰ و ۲۹۳
نهروان پایین : ۱۰۷ و ۱۱۰
- نهروان ، کانال : ۲۰۱ و ۲۲۹ و ۳۳۷
نهروان میانی : ۱۰۶ و ۱۱۰
نهییه : ۳۰۳
نیشابور استان : ۹۶ و ۱۱۸ و ۲۸۲
نیشابور ، نیشاپور ، شادیاخ ، شهر :
۱۱۸ و ۱۷۳ و ۱۸۶ و ۲۱۳ و ۲۷۰
و ۲۷۷ و ۲۷۷ و ۲۹۶ و ۳۱۱
و ۳۱۲
نیشک یا رخ از کهستان شهر : ۱۱۸
نیشکرود ، ازسیستان : ۳۱۷ و ۳۴۴
نیم ازراه ، شارستان شهرزور : ۱۱۲
و ۲۸۱
نیوگرد ، ازطوس : ۲۹۷
نیه ، ازسیستان ، شهر : ۱۱۷
- و
- واسط ، شهری که حجاج در عراق ساخته
بود : ۵۱ و ۲۸۰ و ۲۸۲ و ۲۸۶
و ۳۲۹
واشان ازپارس : ۱۱۵
واشگرد ، شهر از جغانیان : ۱۱۹
واشلگان ، ازپارس : ۱۱۶
والشتان ، شهر : ۱۱۷
وذار شهر ازسغد : ۱۱۹
ورارود ، سرزمین میانه رود آمویه و
سپردریا : ۴۴ و ۱۰۲ و ۱۱۳
و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۴ و ۲۴۳
و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۴۳
و ۳۰۰
ورامین : ۱۱۱

- ورثان، از آذربادگان : ۱۲۳ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۳۰۱ و ۲۴۱ و ردرستان : ۲۴۱ و ورغ سر، شهر از چغانیان : ۱۱۹ و ۳۴۳ و وروالیک از استان بلخ : ۱۱۹ و ولاشگرد از کرمان : ۱۱۷ و وهشت هرمزداستان، دربختیاری : ۱۸۷ و وندیگان، مندلیج : ۱۰۶ و ۱۱۰ و ویم، از همدان : ۳۱۳ و ویمه، شهرکی بوده نزدیک فیروزکوه کنونی : ۱۱۱ و وینکت، از استان فرغانه : ۱۲۰ و ویه اردشیر، به اردشیر، شهری روبروی تیسپون آنجا که در روزگار اشکانی بنام کوخه خوانده می شده : ۸۴ و ۱۰۲ و ۱۰۷ و ۱۸۶ و ویه اردشیر، بردسیر، شهری از کرمان : ۱۸۶ و ویه اندیوخسرو یا رومگان در عربی رومقان یا الرومیه : ۱۰۲ و ۱۰۷ و ۱۶۰ و ویه شاپور، شارستان دشت بارین : ۱۱۵ و ویه کوات بالا، استان : ۱۰۷ و ویه کوات پایین، استان : ۱۰۸ و ویه کوات میانین، استان : ۱۰۸
- هرات، بخشی از خراسان بزرگ : ۴۴ و ۴۵ و ۹۶ و ۱۱۸ و ۱۷۴ و ۱۵۸ و ۲۷۷ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۴۴ و هرمزد، جزیره : ۱۱۷ و هرمزد اردشیر، کوی شمالی شارستان خوزستان بازار جایگاه اداره های دولتی : ۳۸ و ۱۱۳ و هرمزد، بندر از کرمان : ۱۱۷ و ۱۵۶ و ۲۳۷ و ۳۲۶ و هرمزدگان، دشتی که جنگ اردشیر بابکان با اردوان در آن روی داده : ۸۳ و هرمزدگرد : ۱۰۸ و ۱۰۹ و هزار، از پارس : ۱۱۵ و ۳۰۸ و هزاراسب، شهر در خوارزم : ۱۱۹ و هفتدر، از نیشابور : ۲۹۶ و هگر، (الاحسا) شارستان هگر : ۱۲۶ و ۱۵۶ و ۱۶۸ و ۲۳۸ و ۲۴۹ و ۳۲۰ و هلاورد، شهر از ختلان : ۱۱۹ و هلیک، شارستان ختلان : ۱۱۹ و همدان، شهر، استان : ۹۳ و ۱۱۰ و ۱۱۲ و ۱۵۸ و ۱۷۱ و ۱۸۳ و ۲۸۰ و ۲۸۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۷۲ و هبنوشاپور، یکی از هفت شهر پایتخت ساسانی : ۱۰۲ و هند، کشور، هند بمعنی سرزمین دریایی است و بیشتر به سرزمینهایی از پیرامون خلیج فارس تا جزیره سیلان گفته می شده : ۹۵ و ۹۶ و ۱۸۷ و هنگام، جزیره : ۱۱۷ و هوار، از کهستان : ۳۱۱ و هوبره ده (قریة الحباری) آبادی بوده در